

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

دوفصل نامه علمی

دوره سوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

شاپای چاپی: ۳۶۰۲-۲۳۸۳

شاپای الکترونیکی: X ۵۸۷-۲۶۷۶

موضوعات

اقتصاد سیاسی، مفاهیم، نظریه پردازی، روش شناسی،
جهانی شدن، دولت، منطقه گرایی، اقتصاد سیاسی جهانی،
توسعه پایدار، اقتصاد سیاسی ایران، اقتصاد سیاسی شهر، محیط زیست،
تکنولوژی، اقتصاد سیاسی انرژی، دیپلماسی اقتصادی.

صاحب امتیاز: دانشگاه رازی

مدیرمسئول و سردبیر: فرهاد دانش نیا

مدیر داخلی: ثریا شریفی

ویراستاری: دفتر ویراستاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

طراح جلد: غلامرضا مهری

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

نشانی: کرمانشاه، بلوار شهید بهشتی، روبه روی بیمارستان امام علی (ع)، دانشکده علوم اجتماعی و
تربیتی دانشگاه رازی، دفتر نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل.

کد پستی: ۶۷۱۴۶۷۳۱۷۵

تلفکس: ۰۸۳۳۸۳۶۰۶۵۰

تارنما: <http://ipes.razi.ac.ir>

رایانامه: ipes@razi.ac.ir

اعضای هیئت تحریریه

دکتر سیدعبدالعلی قوام	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر فرشاد مؤمنی	استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر محمدعلی فلاحتی	استاد اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر عباس مصلی نژاد	استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر حسین هریج	استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
دکتر حسین پوراحمدی	استاد روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی
دکتر خلیل اله سردارنیا	استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز
دکتر کیومرث سهیلی	دانشیار اقتصاد دانشگاه رازی
دکتر جهانگیر کرمی	دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران
دکتر علی اصغر کیوان حسینی	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی
دکتر فرهاد دانش نیا	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی
دکتر قدرت احمدیان	دانشیار روابط بین الملل دانشگاه رازی

داوران این شماره

هادی آجیلی، قدرت احمدیان، سعید اسلامی، کیومرث اشتریان، اصغر افتخاری، رضا اکبریان، سیدجواد امام جمعه زاده، علی باقری دولت آبادی، علی چشمی، عباس حاتمی، امیرمحمد حاجی یوسفی، احمد خالقی دامغانی، محسن خلیلی، جعفر خیرخواهان، فرهاد دانش نیا، سهراب دل انگیزان، ابوالفضل دلاوری، فرزاد رستمی، علیرضا رضایی، خلیل اله سردارنیا، وحید سینایی، مهدی صادقی شاهدانی، روح اله طالبی آرانی، عباس عرب مازار، حلیمه عنایت، داود غرایق زندی، احمد فاطمی نژاد، فرهاد قاسمی، محمدتقی قرلسفلی، عبدالله قنبرلو، هادی قوامی، جهانگیر کرمی، زهرا کریمی موغاری، محمدسالار کسرای، الهه کولایی، سیداصغر کیوان حسینی، حمیرا مشیرزاده، سیدمسعود موسوی شفقائی، منصور میراحمدی، سعید میرترابی، رضا نجف زاده، سیدمحمدباقر نجفی، سیدعبدالامیر نبوی، احمد نقیب زاده، و احسان یاری.

راهنمای نویسندگان و ضوابط انتشار مقاله در نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل^۱

بسیار مهم: مقالات خارج از فرمت و دستورالعمل زیر رد خواهند شد.
عنوان مقاله با فونت فارسی B Mitra ۱۵ پررنگ درج شود.

چکیده

چکیده فارسی مقاله باید ساختاریافته و شامل بخش‌های هدف، روش، یافته‌ها، و نتیجه‌گیری باشد. تمام این بخش‌ها در یک پاراگراف نوشته شوند. چکیده مقاله کم‌تر از ۲۰۰ کلمه و بیش‌تر از ۲۵۰ کلمه نباشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پانوش در چکیده خودداری شود. چکیده مقاله با قلم فارسی B Lotus اندازه ۱۱، با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۳ سانتی‌متر از بالا و پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف‌شده (Justify Low) نوشته شود و به‌صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده فارسی، که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای بگیرد. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند.

کلیدواژه‌ها باید حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد که با کاما (،) از هم جدا شوند و در یک خط و به‌ترتیب اهمیت‌شان با قلم فارسی (B Lotus 11) باشند.

مقدمه (قلم B Lotus اندازه ۱۳ pt.)

به‌منظور یک‌سان‌سازی مجموعه مقاله‌ها و نیز برای آن‌که امکان ترکیب و انتقال فایل رایانه‌ای آن‌ها فراهم شود، لازم است که همه مقاله‌ها با طرحی یک‌سان، کامل، و هماهنگ تهیه و تایپ شوند. این راهنما به نویسندگان مقاله‌ها کمک می‌کند تا مقاله خود را با طرح موردقبول دبیرخانه نشریه تهیه کنند.

۱. در تدوین راهنمای نگارش مقاله نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل از فایل راهنمای نویسندگان مجلات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری و نیز از راهنمای تدوین مقالات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران استفاده شده است.

برای تایپ مقاله به زبان فارسی، فقط از نرم افزار مایکروسافت ورد نسخه ۲۰۰۳ یا ۲۰۰۷ (MS-Word 2003 or 2007) در محیط ویندوز با امکانات فارسی استفاده کنید. حروف چینی مقاله باید با رعایت فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی متر از سمت راست و چپ، فاصله ۳ سانتی متر از بالا و پایین کاغذ باشد.

متن اصلی مقاله به صورت تک ستونی با قلم (فونت) B Lotus و اندازه ۱۳ pt و قلم انگلیسی Times New Roman با اندازه ۱۰ تهیه شود. عنوان همه بخش ها با قلم B Mitra و اندازه ۱۴ pt و عنوان زیربخش ها با قلم B Lotus و اندازه ۱۴/۵ تایپ شوند. عنوان هر بخش یا زیربخش با یک خط خالی فاصله از انتهای متن بخش قبلی تایپ شود. سطر اول همه پاراگراف ها با تورفتگی ۰/۵ خواهد بود (لطفاً پیش از آغاز کار، نخست فونت های ارائه شده را نصب کنید).

ترتیب عنوان های مقاله (بسیار مهم)

ترتیب عنوان های مقاله به طور دقیق شامل این تیتراها باشد: مقدمه، پیشینه پژوهش، روش شناسی پژوهش، یافته های پژوهش، بحث، نتیجه گیری، پیش نهادها، و کتاب نامه.
توجه ۱: در مقدمه به بیان مسئله، اهداف، و ضرورت های پژوهش اشاره شود (در مقدمه باید بیان شود که این پژوهش چیست و چرا انجام می شود).
توجه ۲: در قسمت پیشینه پژوهش باید به زیربخش های اصلی ذیل اشاره شود: ۱. پیشینه نظری (نظریه ها، دیدگاه ها، و رویکردهای موجود درمورد مسئله)؛ ۲. پیشینه تجربی (پژوهش های پیشین و روش شناسی های آن ها درمورد مسئله)؛ و ۳. مدل مفهومی (در صورت کمی بودن پژوهش و داشتن مدل).
توجه ۳: در تدوین مقاله از آوردن مواردی چون ضمیمه، پیوست، و پرسش نامه خودداری شود. اهداف، سؤال ها، و فرضیه های پژوهش در انتهای بیان مسئله توضیح داده شوند.

نسخه های ارسالی به دبیرخانه نشریه از طریق سامانه دریافت مقاله ها

فقط و فقط دو فایل دریافت می شود. فایل اصلی مقاله (بدون نام نویسندگان) و فایل مشخصات نویسندگان با فرمت یاد شده از طریق سامانه دریافت مقاله ها ارسال شود. در ارسال فایل مشخصات نویسندگان به این موارد دقت کنید: ۱. نام و نام خانوادگی نویسندگان به طور کامل نوشته شود (لطفاً در بخش انگلیسی مشخصات، املاي نام

نویسندگان پس از تأیید نویسنده درج شود؛ ۲. ایمیل و شماره تماس تمام نویسندگان نوشته شود؛ ۳. مراتب علمی تمام نویسندگان به طور کامل نوشته شود.

حداکثر تعداد صفحات مقاله

حداکثر تعداد صفحات مقاله (شامل کلیه بخش‌های مقاله، اعم از چکیده انگلیسی و فارسی و منابع و ...)، که منطبق با این راهنما تهیه و تدوین می‌شود، از ۲۵ صفحه در همین فرمت بیش تر نباشد.

واژه‌های خارجی در متن فارسی

برای واژه‌ها و نام‌های خارجی، در حد امکان از معادل‌های فارسی مصطلح و مصوب استفاده کنید. می‌توانید از [بانک مستندات کتابخانه ملی ایران](#) برای مستندسازی نام خانوادگی افراد استفاده کنید. درباره نام‌های خارجی ضروری و غیرمتداول یا معادل‌های غیرمصطلح فارسی فقط در اولین ارجاع و در اولین حضور در متن و بلافاصله پس از بیان این گونه واژه‌ها، معادل لاتین آن را داخل پرانتز در جلوی واژه قید کنید.

پی‌نوشت‌ها

در نشریات به جای زیرنویس از پی‌نوشت استفاده می‌شود. در صورت نیاز به درج پی‌نوشت، همه موارد فارسی و انگلیسی به جای زیرنویس در پایان مقاله قبل از منابع و به شکل پی‌نوشت به صورت فارسی راست‌چین با قلم **B Lotus** و اندازه 12 و پی‌نوشت‌های لاتین به صورت چپ‌چین با قلم **Times New Roman** اندازه 9 pt. نوشته شوند.

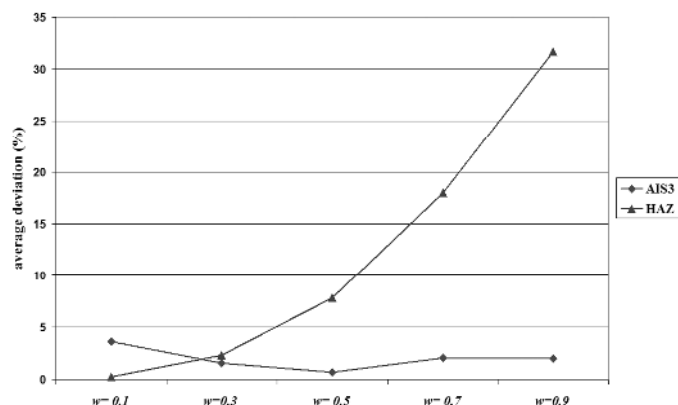
معرفی نشانه و متغیرها در متن

هر نوع متغیر یا علامت به کاررفته در متن مقاله در اولین ارجاع در خود متن مقاله معرفی شود.

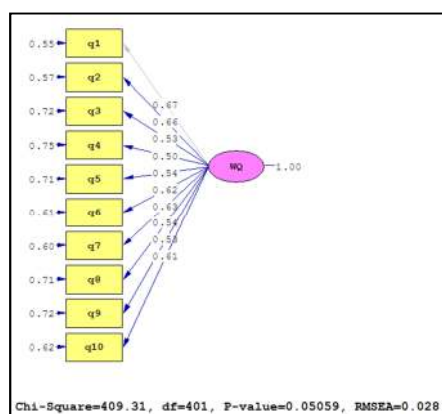
شکل‌ها

هر شکل اعم از نمودار، چارت، نقشه، و ... به صورت وسط‌چین در زیر آن با قلم **B Lotus** پررنگ و اندازه 11 pt. تایپ و به ترتیب از ۱ (شکل ۱، شکل ۲، و ...) شماره گذاری شوند. نمودارها می‌توانند به صورت رنگی یا سیاه و سفید باشند؛ اما به گونه‌ای که در صورت چاپ

سیاه و سفید رنگ‌ها و جزئیات آن‌ها قابل تشخیص باشد. نمودارها و شکل‌ها در داخل متن و در جایی درج شوند که به آن‌ها ارجاع می‌شود. بیان واحد کمیت‌ها در نمودارها به زبان فارسی الزامی است. در متن مقاله باید به همه نمودارها ارجاع شود و مختصر توضیح داده شوند. در تهیه نمودارها اندازه اعداد، واژه‌ها، کمیت‌ها، و راهنمای منحنی‌ها (Legend) به قدر کافی بزرگ باشد تا پس از درج در مقاله، کاملاً واضح و خوانا باشند. اگر نمودار مقاله به شکل تصویر (خروجی نرم‌افزار) است، باید وضوح کامل داشته باشد. بهتر است فایل اصلی نمودارها در متن مقاله قرار داده شود. هر نمودار را با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار دهید. یک نمونه نمودار در زیر آمده است. توجه شود که نمودارها نیز همانند جدول‌ها در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرند.



شکل ۱. نموداری برای نمونه



شکل ۲. مدل بررسی عوامل مرتبط با کیفیت وبگاه (نمونه دوم)

جدول‌ها

هر جدول باید شماره و عنوان (توضیح) داشته باشد که در بالای جدول و به صورت وسط‌چین با قلم **B Lotus** پررنگ و اندازه **۱۱ pt.** تایپ و به ترتیب از ۱ (جدول ۱، جدول ۲، و ...) شماره‌گذاری شود. جدول‌ها در متن و پس از جایی که به آن‌ها اشاره شده درج شوند. عنوان ستون‌های هر جدول باید به صورت وسط‌چین (**۱۰ B Lotus** پررنگ) و کلیه متون جدول اگر فارسی باشند، به صورت راست‌چین یا وسط‌چین باتوجه به مقدار متن داخل جدول (**۱۰ B Lotus** نازک) و اگر لاتین باشند، به صورت چپ‌چین (**Times New Roman 8 pt.**) تایپ شوند. همه اعداد در جدول‌ها باید به صورت فارسی و وسط‌چین تایپ شوند. بیان واحد کمیت‌ها در جدول به زبان فارسی الزامی است. هر جدول با یک سطر خالی فاصله از متن ماقبل و مابعد آن قرار گیرد و نیز اگر جدول‌ها از منبعی برداشت شده‌اند، باید نام نویسنده آن منبع براساس شیوه‌نامه **APA** در انتهای عنوان جدول آورده شود (این روش در ادامه توضیح داده شده است). جدول ۱ مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. در این جدول نوع و اندازه قلم موردنیاز برای تدوین مقاله‌های فارسی به صورت خلاصه آمده است. توجه شود که خود جدول نیز باید در موقعیت وسط‌چین نسبت به دو طرف کاغذ قرار گیرد.

جدول ۱. خلاصه نوع و اندازه قلم‌های موردنیاز برای تدوین مقاله‌های فارسی

عنوان	قلم (فونت)	اندازه	نوع قلم
عنوان مقاله	B Mitra	۱۵	پررنگ
نام و نام خانوادگی	B Lotus	۱۱/۵	پررنگ
آدرس پست الکترونیکی نویسندگان	Times New Roman	۷/۵	نازک
عنوان بخش‌ها	B Mitra	۱۴	پررنگ
عنوان زیربخش‌ها	B Lotus	۱۴/۵	پررنگ
متن چکیده	B Lotus	۱۱	نازک
کلیدواژه‌ها	B Lotus	۱۱	نازک
متن اصلی	B Lotus	۱۳	نازک

عنوان	قلم (فونت)	اندازه	نوع قلم
زیرنویس فارسی	B Lotus	۱۱	نازک
زیرنویس لاتین	Times New Roman	۹	نازک
عنوان جدول‌ها و نمودارها	B Lotus	۱۱	پررنگ
عنوان ستون‌های جدول‌ها	B Lotus	۱۰	پررنگ
متون فارسی درون جدول‌ها	B Lotus	۱۰	نازک
متون لاتین درون جدول‌ها	Times New Roman	۸	نازک
مراجع فارسی	B Lotus	۱۱/۵	نازک
مراجع لاتین	Times New Roman	۹	نازک

جدول ۲ نیز مطابق راهنمای بالا تهیه شده است. یادآور می‌شود که جدول‌ها باید در نخستین مکان ممکن پس از اولین اشاره به آن‌ها در متن قرار گیرند؛ ضمن آن‌که در جدول‌ها باید از اعداد فارسی و عنوان‌های فارسی استفاده شود و در صورت استفاده از ممیز، اعداد را از سمت راست بنویسید، ممیز بزنید، و بقیه اعداد را بنویسید. از ترسیم خطوط عمودی داخل جدول‌ها خودداری شود. جدول‌ها فقط دارای خطوط افقی خواهند بود. از به‌کاربردن نقطه به‌جای ممیز خودداری کنید. مثلاً، عدد ۰/۵ اول عدد ۵ را بنویسید، ممیز را تایپ کنید، و بعد عدد صفر را بنویسید.

جدول ۲. نمونه یک جدول

اندازه مسئله	تعداد نمونه حل شده		میانگین مدت زمان حل (ثانیه)	میانگین تعداد گره قطع شده	
	روش ۱	روش ۲		حد پایین	اصل غلبه ۱
۵	۲۰	۱۵	۰/۰۰	۹۴/۲۹	۱/۰۰
۱۰	۲۰	۱۴	۰/۰۰	۸۷/۵۲	۱/۰۵
۱۵	۱۹	۱۲	۰/۰۱	۸۷/۶۴	۱/۰۷
۲۰	۱۹	۹	۰/۱۱	۹۰/۶۰	۲/۲۰
۲۵	۱۴	۱۰	۱/۳۹	۹۱/۰۳	۲/۵۱
۳۰	۱۰	۸	۳۲/۲۰	۹۲/۱۹	۲/۳۲
۳۵	۱۰	۸	۶۱۳/۳۰	۹۳/۳۴	۳/۳۶

عنوان در بالای جدول و منبع با همان فونت (B Lotus 11 پررنگ) در زیر جدول و به صورت وسط چین قرار می گیرد.

نتیجه گیری و پیش نهادها

بخش جمع بندی و نتیجه گیری پس از متن اصلی مقاله الزامی است. در صورت داشتن پیش نهادهای برخاسته از پژوهش، می توانید آنها را در انتهای نتیجه گیری قرار دهید.

روش منبع دهی

برای منبع دهی از روش استاندارد APA استفاده کنید. می توان برای افزایش بهره وری و راحتی در این کار از نرم افزار Word یا Endnote استفاده کرد.

در فهرست منابع انگلیسی بایستی تمام منابع فارسی براساس چکیده و مشخصات کتاب شناختی انگلیسی هر منبع در مجله ای که منتشر شده و با قلم Times New Roman اندازه 9 pt نوشته شود و عنوان کتاب و نام نشریه به صورت ایتالیک مشخص شود. از ترجمه منابع فارسی با استفاده از گوگل مترجم اکیداً خودداری شود. به عبارت دیگر، منابع فارسی یک بار به زبان فارسی در بخش منابع نوشته می شود و بار دوم به انگلیسی در قسمت منابع لاتین براساس حروف الفبا درج و در

انتهای منبع (in Persian) گذاشته می‌شود. انجام بند اخیر، یعنی برگردان منابع فارسی به انگلیسی، بعد از پذیرش نهایی مقاله یا مقالات پذیرفته‌شده الزامی است. در فرایند داوری نیازی به رعایت نکته یادشده در مقالات نیست.

نکته مهم درمورد منابع استفاده‌شده

نکته ۱: شیوه منبع‌دهی به کتاب و مقاله در جدول ۳ تشریح شده است، در صورت استفاده از سایر منابع اطلاعاتی مانند پایان‌نامه، گزارش پژوهشی، آمار سازمان‌های دولتی، جزوه‌های منتشرنشده، وبگاه‌های اینترنتی، فایل‌های صوتی و تصویری، و ... از شیوه‌نامه APA استفاده کنید. تمام مواردی که برای نمونه در جدول ۳ مشاهده می‌کنید (شماره نشریه داخل پرانتز، نام نشریه یا پایان‌نامه و عنوان کتاب به صورت ایتالیک و ...) باید رعایت شوند. فایل شیوه‌نامه را می‌توانید از [این جا](#) دریافت کنید.

نکته ۲: مشخصات منابع حتماً باید به‌طور کامل نوشته شوند. درمورد نشریه‌ها اعم از فارسی و انگلیسی حتماً به‌ترتیب نام نشریه (به صورت ایتالیک)، دوره (شماره نشریه داخل پرانتز) (جدول ۳ را مشاهده کنید).

نکته ۳: منابعی که کتاب هستند، اعم از کتاب فارسی و انگلیسی، حتماً باید به‌ترتیب شهر محل نشر و نام ناشر نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده کنید).

نکته ۴: منابع مربوط به پایان‌نامه یا رساله دکتری، اعم از فارسی و انگلیسی، باید دانشگاه و شهر مربوط به آن نوشته شود (جدول ۳ را مشاهده کنید).

نکته ۵: درمورد منابع مربوط به همایش‌ها، سمینارها و ...، نوشتن تاریخ دقیق و مکان دقیق همایش الزامی است.

نکات مهم درمورد فهرست منابع فارسی

۱. در داخل متن کلیه منابع باید به زبان فارسی نوشته شوند (حتی منابع انگلیسی).
 ۲. منابع فارسی به زبان فارسی به این صورت نوشته شوند:
(نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده و نام کوچک و نام خانوادگی نویسنده دوم (سال انتشار)، عنوان مقاله، نام نشریه، دوره (شماره)).
- مثال:

تقوا، محمدرضا، طاهای منصوری، کامران فیضی، و بابک اخگر (۱۳۹۵)، «کشف تقلب در تراکنش‌های کارت‌های بانکی با استفاده از پردازش موازی ناهنجاری در بزرگ‌داده»، فصل‌نامه مدیریت فناوری اطلاعات، ۸ (۳).

نکات مهم درمورد فهرست منابع انگلیسی

در پایان متن در قسمت **References** علاوه بر منابع انگلیسی، منابع فارسی نیز باید به زبان انگلیسی آورده شوند.

برای ترجمه منابع فارسی لطفاً به چکیده انگلیسی مقاله، صفحه عنوان انگلیسی کتاب، صفحه عنوان انگلیسی پایان نامه، و ... مراجعه کنید یا از مترجم کمک بگیرید. برنامه **Google Translate** پاسخ مناسبی به شما نمی دهد.

در انتهای منابع فارسی که به انگلیسی ترجمه شده حتماً **(in Persian)** اضافه شود.

۱. منابع باید به ترتیب حروف الفبای انگلیسی مرتب شوند.

۲. مطمئن شوید که منابع اشاره شده در متن در مآخذ نوشته شده باشند و برعکس.

جدول ۳. شرح منبع‌دهی در داخل و انتهای مقاله

نوع منبع	در داخل متن	در فهرست منابع
مقاله فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی نویسنده دوم، سال)	(نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده، نام کوچک و نام خانوادگی نویسنده دوم (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، دوره (شماره).
نمونه مقاله فارسی	هنگام ذکر نام نویسندگان در آغاز جمله: یوسف زهی، سینایی، فاطمی‌نژاد و منشادی (۱۳۹۹) هنگام ذکر نام نویسندگان در پایان جمله و در داخل پرانتز: (سینایی و دیگران ۱۳۹۹).	سینایی، وحید، ناصر یوسف زهی، سیداحمد فاطمی‌نژاد، و مرتضی منشادی (۱۳۹۹)، «جامعه‌پذیری بین‌المللی، بایسته کشورداری اقتصادی توسعه»، نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۳ (۱).
نمونه مقاله انگلیسی	(Blanchard and Ripsma 2007)	Blanchard, Jean-Marc F. and Norrin M. Ripsma (2007), "Asking the Right Question: When do Economic Sanctions Work Best?", <i>Security Studies</i> , 9(1).
نمونه مقاله فارسی ترجمه‌شده	(مقیمی و اعلایی اردکانی ۱۳۹۰)	Moghim, Seyyed Mohammad and Mostafa Alaei Ardakani (2011), "Measuring Good Governance Factors and E-Government Role in Enhancing It", <i>Journal of Information Technology Management</i> , 3(8), (in Persian).
کتاب فارسی و انگلیسی	(نام خانوادگی نویسنده اول و نام خانوادگی نویسنده دوم سال: شماره صفحه یا صفحات).	نام خانوادگی نویسنده اول، نام کوچک همان نویسنده و نام کوچک و نام خانوادگی نویسنده دوم (سال انتشار)، عنوان کتاب، شهر محل نشر: ناشر.
نمونه کتاب فارسی	(سیدجوادی ۱۳۸۳: ۵۳-۵۴)	Arthur, Diane (2004), <i>Fundamentals of Human Resources Management</i> , New York: American Management Association. Seyed Javadein, Seyed Reza (2004), <i>Fundamentals of Human Resources Management</i> , Tehran: University of Tehran Press (in Persian).
نمونه کتاب انگلیسی	(Diaz-Rico 2018: 144)	Diaz-Rico, Lynne T. (2018), <i>A Course for Teaching English Learners</i> , 2 nd Edition. Boston, MA: Pearson.

چکیده انگلیسی مقاله ساختاریافته باشد و دقیقاً با ترجمه چکیده فارسی هم‌سان باشد (رعایت تمام دستورالعمل‌های چکیده‌نویسی فارسی در این بخش هم الزامی است). چکیده مقاله کم‌تر از ۲۰۰ کلمه و بیش‌تر از ۲۵۰ کلمه نباشد. از اشاره به مراجع و استفاده از پانویس در چکیده خودداری شود. چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman 9/5 با فاصله خطوط ۱، فاصله ۳ سانتی‌متر از سمت راست و چپ و ۳ سانتی‌متر از بالا و پایین کاغذ، با کناره‌های ردیف‌شده (Justify Low) نوشته شود و به‌صورت دقیق در نمونه فرمت چکیده انگلیسی، که در قسمت راهنمای نویسندگان نشریه آمده است، جای گیرد. در عنوان انگلیسی، به‌جز حروف اضافه تمام کلمات با حرف بزرگ نوشته شوند. چکیده‌های خارج از این فرمت پذیرفته نمی‌شوند. کلیدواژه‌های انگلیسی به تعداد کلیدواژه‌های فارسی و ترجمه دقیق همان واژگان با قلم Times New Roman 9.5 باشد و به‌ترتیب اهمیتشان ذکر شوند.

برخی نکات مهم ویرایشی

۱. برای شماره‌گذاری از عدد و نقطه استفاده شود؛ مانند شماره‌گذاری همین قسمت. قبل از نقطه، ویرگول، نقطه‌ویرگول، دوتقطه، علامت سؤال، علامت تعجب، و ... نیازی به فاصله (space) نیست؛ اما بعد از این علائم باید یک فاصله گذاشته شود.
۲. هنگام استفاده از پرانتز قبل از بازشدن پرانتز و بعد از بسته‌شدن آن از فاصله استفاده شود، کلمه داخل پرانتز بدون فاصله به پرانتز می‌چسبد.
- برای نوشتن کلمات مرکب یا بعضی افعال و واژگان مشابه از نیم‌فاصله استفاده شود (برای مثال انسان‌ها، می‌رود، تصمیم‌گیری، اندازه‌گیری، بهره‌مند، منطقه‌ای، همان‌گونه و ...) [می‌خواهم (غلط) و می‌خواهم (درست)]. برای ایجاد نیم‌فاصله در نرم‌افزار Word از (CTRL + Shift + 2) یا (Shift + Space) یا (CTRL + -) استفاده کنید (باتوجه به نوع ویندوز یکی از موارد عمل می‌کند).
۳. به‌جای استفاده از علامت «/» در متن از کلمه «درصد» استفاده کنید. مانند: ۵ درصد.
۴. به‌جای «ی» در متن مقاله از همزه (ة) استفاده کنید.

شرایط و ضوابط پذیرش و انتشار مقاله

- نشریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل مقالات اصیلی را منتشر می‌کند که مبتنی بر روش‌های پژوهشی معتبر و منطبق با موضوع و رویکرد نشریه باشد. به مقاله‌های اقتباسی، گردآوری، یا ترجمه ترتیب اثر داده نمی‌شود.
- کلیه مقالات ارسال‌شده به دفتر نشریه از طریق سامانه همانندجو کنترل می‌شوند. مشابهت مقاله با متون انتشاریافته حداکثر درحد بیست تا بیست‌وپنج درصد قابل قبول است و مقالاتی

- که بیش‌تر از حد یادشده با منابع موجود هم‌پوشانی داشته باشند فقط یک بار به نویسنده برای اصلاح عودت داده می‌شوند و در صورت عدم اصلاح، مقاله از فرایند داوری خارج می‌شود.
- مقاله‌ها فقط از طریق سامانه نشریه دریافت و ارزیابی می‌شود. بنابراین، نویسندگان مقاله‌ها باید فایل مقاله خود را در سامانه نشریه بارگذاری و ثبت کنند.
 - در مقاله‌هایی که بیش از یک نویسنده دارد، مسئولیت تعارض منافع بین نویسندگان با نویسنده مسئول است و نویسنده در هنگام ارسال مقاله باید فرم مربوطه را تکمیل و بعد از امضا در سایت نشریه بارگذاری کند. نشریه مسئولیتی در قبال ترکیب و ترتیب نویسندگان مقاله ندارد.
 - بارگذاری فرم تعهدنامه اخلاق نشر، که نویسنده/ نویسندگان امضا کرده باشد، در سایت نشریه الزامی است.
 - مقاله‌های ثبت‌شده در سامانه نشریه به هیچ‌وجه نباید در دیگر نشریات داخلی و خارجی منتشر شده باشد.
 - فرایند داوری و پذیرش مقاله در نشریه به صورت دو سو ناشناس است، یعنی مشخصات نویسندگان برای داوران و مشخصات داوران برای نویسندگان در همه مراحل داوری پنهان می‌ماند.
 - انتشار مقاله‌ای که مراحل داوری و تأیید نهایی را در این نشریه گذرانده باشد در نشریات دیگر مجاز نیست.
 - سردبیر، هیئت تحریریه، و داوران نشریه در پذیرش و رد مقاله‌ها اختیار تام دارند. همچنین، ویراستار نشریه در ویرایش صوری، زبانی، و ادبی مقاله‌ها اختیار کامل دارد.
 - نویسنده مسئول موظف به انجام کامل اصلاحاتی است که در مراحل داوری یا ویراستاری مقاله از وی خواسته می‌شود. تشخیص مغایر این مهم در هر مرحله‌ای، از داوری تا ویرایش و صفحه‌آرایی منجر به حذف مقاله خواهد شد.
 - مقاله‌هایی که با «راهنمای نگارش مقاله» و به‌ویژه با «شیوه استناد» نشریه منطبق نباشد پذیرفته نمی‌شود.
 - مسئولیت کامل صحت و دقت نشانی منابع نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم، ارجاعات، و مشخصاً کتاب‌شناختی منابع در کتاب‌نامه با نویسنده مسئول مقاله است.
 - مقاله‌ها پس از بررسی تیم سردبیری و در صورت پذیرش اولیه، که حداکثر پنج روز کاری به طول خواهد انجامید، در فرایند داوری قرار می‌گیرند. نتیجه داوری مقاله ظرف دو تا چهار ماه مشخص می‌شود و از طریق ایمیل به نویسنده مسئول اعلام می‌شود.

به نام خدا

فرم تعهدنامه نویسنده مسئول

سر دبیر دوفصل نامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل

با سلام،

اینجانب..... نویسنده مسئول مقاله.....
اعلام می کنم که مقاله ارسالی به دوفصل نامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل قبلاً در جای
دیگری چاپ نشده است و متعهد می شوم که آن را به طور همزمان به نشریه یا همایش
دیگری ارسال نکنم.

تاریخ

امضای نویسنده مسئول

فرم تعارض منافع

فرم تعارض منافع، توافق نامه‌ای است که نویسنده (گان) یک مقاله اعلام می‌کنند که در رابطه با انتشار مقاله ارائه شده به طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوء رفتار، جعل داده‌ها و یا ارسال و انتشار دوگانه، پرهیز نموده‌اند و منافعی تجاری در این راستا وجود ندارد و نویسندگان در قبال ارائه اثر خود وجهی دریافت ننموده‌اند. فرم تعارض منافع به خوانندگان اثر نشان می‌دهد که متن مقاله چگونه توسط نویسندگان تهیه و ارائه شده است. نویسنده مسئول از جانب سایر نویسندگان این فرم را امضا و تایید می‌نماید و اصالت محتوای آن را اعلام می‌نماید. نویسنده مسئول هم چنین اعلام می‌دارد که این اثر قبلاً در جای دیگری منتشر نشده و همزمان به نشریه دیگری ارائه نگردیده است. همچنین کلیه حقوق استفاده از محتوا، جداول، تصاویر و ... به ناشر محول گردیده است.

نام نویسنده مسئول:		آدرس الکترونیکی:	
وابستگی سازمانی:		تلفن:	
عنوان مقاله:			
آیا نویسندگان یا موسسه مربوطه وجهی از یک شخص ثالث (دولتی، تجاری، بنیاد خصوصی و غیره) برای هر بخشی از مقاله ارائه شده (شامل کمک‌های مالی، نظارت بر داده‌ها، طراحی مطالعه، آماده‌سازی اثر، تجزیه و تحلیل آماری و ...) دریافت نموده است؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا نویسندگان هرگونه اختراعی که در حال انجام، داوری و یا ثبت شده، مربوط به این اثر را در حال انجام دارند؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا طرق دسترسی دیگری وجود دارد که خوانندگان بتوانند که اطلاعات اضافی اثر مذکور را از نویسندگان مقاله دریافت نمایند؟			
☐ بلی		☐ خیر	
آیا جنبه‌ای از این اثر مرتبط با حیوانات آزمایشی یا بیماری‌های خاص انسانی است که نیاز به اعلام و تایید اخلاق نشر باشد؟			
☐ بلی		☐ خیر	
نام نویسنده مسئول:		تاریخ:	امضا

سخن سردبیر

انقلاب رفتارگرایی تأثیرات عمیقی در فرایند آموزش و پژوهش در حوزه علوم اجتماعی، به طور عام، و علوم سیاسی و روابط بین الملل، به طور خاص، برجای گذاشت. کاربرد روش های علوم طبیعی در عرصه علوم اجتماعی، مبرادانستن کار تحقیق از ارزش داوری، تفکیک واقعیات از ارزش ها، جدایی عین از ذهن و سوژه از ابژه، و مهم تر از همه تقسیم حوزه های علم به اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، و ... برآیند رویکرد اثباتی - رفتاری به مطالعه پدیده های اجتماعی بوده است. البته چشم انداز یادشده از همان ابتدای شکل گیری با مخالفت ها و نقدهایی مواجه شد که مهم ترین آن موضع گیری طیفی از محققان در چهارچوب سنت گرایی بود. اینان، برخلاف رفتارگراها، معتقد بودند که نمی توان دنیای اجتماعی را تابع روش های تجربی و مضیق حاکم بر دنیای طبیعی دانست و ایده ها، باورها، و هنجارها قابل تقلیل به اعداد نیست.

علی رغم چنین موضع گیری های انتقادی یادشده درباره علم گرایی به مثابه جریان اصلی در علوم اجتماعی، واقعیت آن است که تقسیم بندی پوزیتیویستی بین حوزه های علوم انسانی و تکیه بر روش های صرفاً کمی برای مطالعه پدیده های اجتماعی در حوزه داخلی و روابط بین الملل تا چندین دهه بعد از جنگ جهانی دوم رواج و غلبه داشت. بروز یک سری بحران ها در سطوح مختلف داخلی و بین المللی نظیر بحران های محیط زیستی و تشدید آلاینده های محیطی، مهاجرت های گسترده و تعمیق شکاف شمال - جنوب، کم یابی مواد خام و تشدید وابستگی بین کشورهای پیشرفته و در حال توسعه در کنار تحولات و چرخش هایی فلسفی - زبانی و ناکامی روش ها و چهارچوب های نظری اثبات گرا در تحلیل یا پیش بینی آن ها زمینه را برای نقد رادیکال ایده تقسیم علوم انسانی به شاخه های کاملاً مجزا و منفک از هم و اتکای صرف به روش های پژوهش کمی و آماری در این حوزه فراهم آورد. به تدریج برای بسیاری از محققان و صاحب نظران حوزه معرفت آشکار شد که پدیده های اجتماعی به مثابه یک کلیت عمل کرده و امکان تفکیک آن ها به اجزای مختلف و بردن هر جزء در آزمایشگاه و کارگاه های رشته های مختلف علوم انسانی وجود ندارد. به عنوان مثال نه تنها سیاست بر اقتصاد و بازار تأثیر می گذارد و متقابلاً تصمیمات سیاسی از فرایندهای اقتصادی تأثیر می پذیرد، بلکه هردو در چهارچوب ساختارها، رویه ها و

کردارهای اجتماعی و فرهنگی معنا و قوام می‌یابند. براینده گسست یادشده اهمیت‌یافتن مطالعات بین‌رشته‌ای، فرارشته‌ای، و کاربرد رویکردهای تکثرگرا و روش‌های ترکیبی در فهم پدیده‌های داخلی و بین‌المللی طی دهه‌های اخیر است.

اقتصاد سیاسی به‌مثابه یک حوزه مطالعاتی نوظهور و در حال گسترش حاصل تحول یادشده و گذار از تقسیم‌بندی‌های بین‌رشته‌ای در علوم اجتماعی به‌طور کلی و گذار از تفکیک بین حوزه اقتصاد، سیاست، و فرهنگ به‌طور خاص است. حوزه مطالعاتی یادشده از حیث فرائظری بر این مفروض استوار است که بین روندهای سیاسی - اقتصادی و فرهنگی در سطوح خرد و کلان نوعی درهم‌تنیدگی وجود دارد که لحاظ‌نمودن آن در تحلیل را ورای تقسیم‌بندی‌های مدرن علوم به سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل، و اقتصاد بین‌الملل ایجاب می‌کند.

پرابلماتیک رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل مجموعه‌ای از مسائل مرتبط به هم را در بر می‌گیرد که تلاش می‌کند در قالب یک عرصه بین‌رشته‌ای از ابزارهای تحلیل و چهارچوب‌های نظری به آن‌ها بپردازد. نشریه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل با درک این مهم مبنی بر ضرورت اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای برای فهم و تئوریزه کردن رخداد‌های سیاسی - اقتصادی داخلی و بین‌المللی به‌طور اعم و آن دسته مسائل و موضوعاتی که به‌طور خاص در حیطه اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، پا به میان گذارده تا در کنار نشریات علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات فرهنگی، مطالعات توسعه و سازمان‌های بین‌المللی زمینه بحث و نظریه‌پردازی را برای متفکران و صاحب‌نظران علاقه‌مند به کاربرد رویکردهای فرارشته‌ای و میان‌رشته‌ای در حوزه‌های یادشده فراهم سازد. نشریه پیش‌رو مساعدت شما اندیشمندان و فرهیختگان ایرانی در شناخت روندها و رویدادهای درهم‌تنیده سیاسی - اقتصادی ملی و بین‌المللی و تجزیه و تحلیل موانع و امکانات کنش‌گری ج. ا. ا. در هندسه نوین قدرت جهانی را مقتنم می‌شمارد. امید است هم‌اندیشی و تضارب آرای پژوهش‌گران و صاحب‌نظران هم‌راه و هم‌کار نشریه زمینه انباشت علمی نظری و تجربی حوزه یادشده و شکل‌گیری رویکرد ایرانی به اقتصاد سیاسی داخلی و بین‌المللی را فراهم کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

پیوند نظام دانش - قدرت نئولیبرال؛ بررسی موردی تاجریسم

پوریا پرندوش، محمدرضا تاجیک، و رضا نجفزاده؛ ۳۰۳

ابتکار کمربند و راه چین در غرب آسیا از دیدگاه نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل

رضا عزیزی و امیرمحمد حاجی‌یوسفی؛ ۳۳۱

تحلیل نقش گلوبالیسم لیبرال آمریکا در ظهور و تعمیق ترامپ‌یسم

عبداله قنبرلو؛ ۳۵۷

ابتکار چندجانبه‌گرایی مالی چین و چالش نظم مالی بین‌المللی (۲۰۰۸-۲۰۱۹)

سیدسعید میرترابی، ارسلان قربانی، سیدعلی منوری، و محسن کشوریان آزاد؛ ۳۸۳

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی: استراتژی کلان آمریکا در قبال روسیه پس از جنگ سرد

مجید روحی دهبه و عباس امیری؛ ۴۰۹

فرصت‌های انقلاب شیل برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی

علی آدمی، مجیدرضا مؤمنی و محمدحسین انصاری؛ ۴۴۱

سیاست‌گذاری انتقال تکنولوژی در کشورهای در حال توسعه و جایگاه دولت در آن

فرزانه نوری، سهراب دل‌انگیزان، و بیژن رضایی؛ ۴۷۳

اقتصاد سیاسی عربستان سعودی در دریای سرخ

علی علیزاده و حامد کاظمی؛ ۵۱۱

استقرار سیاسی ایران و چالش‌های سیاست‌گذاری صنعتی کارآمد

برزین جعفرتاش امیری؛ ۵۳۷

تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی‌های سیاسی در ادوار شش‌گانه حیات
جمهوری اسلامی

سمیه احمدی و عباس حاتمی؛ ۵۶۵

رویکرد اقتصاد سیاسی به سیاست‌های اقتصادی دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد
علیرضا سمیعی اصفهانی، حوریه دهقان، علی مختاری، و علی باقری دولت‌آبادی؛ ۵۹۵

تبیین اقتصاد نهادگرایی جدید از آثار درآمدهای نفتی در ایران

جمال فتح‌اللهی و سیدمحمدباقر نجفی؛ ۶۲۹

پیوند نظام دانش - قدرت نئولیبرال؛ بررسی موردی تاجریسم^۱

پوریا پرندوش*

محمدرضا تاجیک**، رضا نجف‌زاده***

چکیده

در پژوهش حاضر نئولیبرالیسم به‌منزله پدیده‌ای حاصل از گسست در نظام قدرت - دانش لیبرال کینزی بررسی شده است. آن‌گاه با روش تبارشناسی نظام دانش نئولیبرال، تاجریسم به‌مثابه سرنمون و صورت نوعی پیوند نظام قدرت - دانش نئولیبرال مطالعه می‌شود. بدین منظور از چهارچوب نظری دیالکتیکی نظام دانش - قدرت استفاده شده است. پس از بررسی مبانی نظام دانش نئولیبرالی، با بررسی اردولیبرالیسم و ایده بازار اجتماعی ازیک‌سو و مکتب شیکاگو با عنوان امپریالیسم اقتصادی نوین ازسوی دیگر فلسفه سیاسی نئولیبرالیسم بررسی شده است. درنهایت پیوند این نظام دانش / ایستمه نئولیبرال با نظام قدرت، در صورت نوعی آن، با عنوان تاجریسم نشان داده شده است. هدف اصلی این پژوهش یافتن مبانی و بنیادهایی است که به قدرت‌گیری نئولیبرالیسم منجر شده و در تاجریسم و ریگانومیکس به ماشین سیاسی این دستگاه بزرگ تبدیل شده است. بنابراین نوشتار کنونی به دنبال ریشه‌یابی رژیم حقیقت‌مندی نئولیبرالیسم به‌مثابه سرمایه‌داری تجدیدساختاریافته در ساحت نظری دیالکتیک نظام قدرت - دانش و ترجمان سیاسی آن در عمل ذیل قدرت‌گیری تاجریسم است. به این منظور، با استفاده از اصول نظریه دانش - قدرت فوکویی از روش تبارشناسی فوکو برای فهم تبار نظام دانش نئولیبرال بهره گرفته شده و درنتیجه از نوعی هرمنوتیک رادیکال، با عنوان تاجریسم، برای فهم رؤس نئولیبرالیسم در صورت‌بندی نظام قدرت - دانش آن استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: نئولیبرالیسم، تاجریسم، لیبرالیسم، اقتصاد سیاسی، کینزیانیسم، سرمایه‌داری.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

*** استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، najafzadeh.reza@gmail.com

۱. مقدمه؛ نئولیبرالیسم به منزله گسست از نظام دانش لیبرالی

از نظر هاروی، جهان از دهه ۱۹۷۰ میلادی در کردارهای سیاسی - اقتصادی چرخش ناگهانی به سمت نئولیبرالیسم را تجربه کرده است. وی مدعی است، نباید نئولیبرالیسم را به منزله قسم بازسازی لیبرالیسم در نظر بگیریم، بلکه نئولیبرالیسم نظریه اقتصادی مجزا از لیبرالیسم و جانشین آن است.^۲ بنابراین در تعریف هاروی نئولیبرالیسم به منزله «نظریه کردارهای اقتصادی سیاسی» بیان شده است تا ایدئولوژی جامع سیاسی. به بیان دیگر، هاروی نئولیبرالیسم را نه به منزله قسمی از لیبرالیسم، بلکه جریانی مستقل از ارزش‌ها و سیاست‌های لیبرالی در نظر می‌گیرد. صورت عینی فاصله‌داشتن نئولیبرال‌ها از لیبرال‌ها را می‌توان در عالم سیاست در افراد اقتدارگرای ضد لیبرالی، از جمله «دنگ شیائوپنگ» و «آگوستو پینوشه»، که اجراکننده نسخه‌های نئولیبرالی اجماع واشنگتن بودند، یا در میان بسیاری از آوانگارد‌های نئولیبرالیسم مشاهده کرد. باین حال، از نظر هاروی نئولیبرال‌های با هویت لیبرال را می‌توان در میان نظریه پردازان سیاسی و اقتصادی هم‌چون «هایک» و «فریدمن» یافت که کنار سیاست‌مداران محافظه‌کاری هم‌چون «ریگان» و «تاچر» در تاریخ معاصر ما قرار می‌گیرند. آن‌ها صورت‌بندی‌ای نئولیبرالی پایه‌گذاری کردند که تا امروز امتداد یافته و به‌باور هاروی مسئول تمام آن چیزها (سیاست‌های) نئولیبرال کنونی است. تعریف هاروی درواقع هرچیزی را از تاچریسم تا سوسیالیسم با خصوصیت‌های چینی آن دربرمی‌گیرد. درواقع به‌نظر نمی‌رسد که ارتباطی مشخص بین ارزیابی کردارهای اقتصادی نئولیبرالی با لیبرالیسم وجود ندارد. بنابراین به‌باور ما نئولیبرالیسم عملاً نه آن‌چنان‌که عده‌ای مدعی آن‌اند، اگرچه سنخیت‌های با لیبرالیسم دارد، دنباله لیبرالیسم نیست، بلکه حاصل گسست از نظام دانش - قدرت لیبرالی است. چنان‌که می‌توانیم به‌تأسی از «فوکو» و «باشلار» نئولیبرالیسم را گسست از نظام دانش قدیم در قالب تولد جدید از دل قدیم و هم‌چنین پیوند دانش - قدرت در رابطه دیالکتیکی و مضاعف در نظر بگیریم.

هم‌چنین نئولیبرالیسم «ایدئولوژی غالبی که امروزه به جهان ما شکل می‌دهد» تعریف شده است. لکن باوجود اهمیت آن باید اذعان داشت، همان‌طورکه پیش‌تر نیز شرح آن رفت، توضیح نئولیبرالیسم به‌صورت نظری محض امکان‌پذیر نیست (Saad 2005: 1-6). نمی‌توان ظهور نئولیبرالیسم را دقیق مشخص کرد، اما شالوده‌های آن به لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیتی بازمی‌گردد که بر ساخت مفهوم و درک مشخصی از انسان و جامعه است که مطابق آن اسمیت نظریه اقتصادی خود را بنا کرد (Clarke 2005: 50-59). نئولیبرالیسم به‌منزله

پارادایمی کاملاً جدید برای نظریه اقتصادی و سیاست گذاری بیش از هرچیز ایدئولوژی است؛ ایدئولوژی‌ای که در پس پرده تحولات جامعه سرمایه‌داری عمل می‌کند و هم‌زمان احیای نظریه‌های اسمیت و وارثان فکری وی در قرن نوزدهم را درعین گسست از آن‌ها دنبال می‌کند. وجه تمایز نئولیبرالیسم را به‌طور کلی می‌توان این چنین بیان کرد که این بار دیگر این اقتصاد نیست که هدف آزادسازی از قیدوبند مقررات دولتی قرار می‌گیرد، بلکه نئولیبرالیسم همان‌گونه که هاروی بیان می‌کند عملاً پروژه‌ای سیاسی است (Harvey 2016) که هدف خود را در امر سیاسی در معنای موسع کلمه و امر اجتماعی می‌جوید، به‌گونه‌ای که هدف دیگر نه اقتصاد بازار آزاد و دست نامرئی اقتصادی، که درازشدن این دست نامرئی به هر حوزه‌ای است که به نحوی همه‌جانبه، به سامان‌ساختن پدیدارشناسی زیستی سوژه‌ها را در راستای بقا و شکوفایی خود مدنظر قرار می‌دهد.

این همان مسیر بحثی است که پالی دنبال می‌کند (Palley 2005: 20-29). او مدعی است «یک بازگشت بزرگ» اتفاق افتاده است، جایی که نئولیبرالیسم جای نظریه‌های اقتصادی کینز و کینزگرایان را، که چهارچوب نظری غالب در اقتصاد و سیاست گذاری اقتصادی طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۴۵ بود، گرفته است، اما درنهایت رویکرد «پولی» (Monetarist Approach) تحت تأثیر نظریه‌های میلتون فریدمن جای‌گزین کینزیانسم شد (Dag Einar and Lie n.d.: 9-11). از آن زمان به‌بعد، «نئولیبرالیسم»، پول‌گرایی، و سایر نظریه‌های مربوط و مقوم این رویکرد بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کلان حاکم شده است و با گرایش به سوی کاهش میزان مقررات دولتی (مقررات زدایی دولتی) در حوزه اقتصادی و تأکید بر ثبات در سیاست اقتصادی، جای‌گزین تعقیب اهداف کینزی اشتغال کامل و تلاش برای ریشه‌کن کردن فقر مطلق شده است.

طبق نظر مونک (Munk 2005: 60-69)، امکان «بازار خودتنظیم‌گر» فرض اساسی لیبرالیسم کلاسیک و مفروض مهم نئولیبرال هاست. طبق آنچه مونک نظریه نئولیبرال اقتصادی نامیده است، تخصیص مؤثر منابع هدف اصلی نظام اقتصادی است و کارآمدترین راه برای تخصیص منابع از طریق «مکانیسم‌های بازار» است. متعاقباً پالی معتقد است، اقدام به مداخله در اقتصاد از جانب دستگاه‌های حکومتی همواره نامطلوب است، زیرا مداخله می‌تواند منطق درستی کارکرد بازار را تضعیف کند و کارآمدی اقتصادی را کاهش دهد. نئولیبرالیسم در حوزه قوانین بین‌الملل نیز هژمونی خود را به‌طور جدی اعمال کرده است.^۳ بدین ترتیب به منزله ایدئولوژی غالب شکل‌دهنده به جهان ما، امروزه نئولیبرالیسم موضوع موردبحث حوزه اصلاحات در قوانین تجارت بین‌الملل و بخش خصوصی شده است.

نئولیبرالیسم توانسته است با ازمیان برداشتن رقبای خود افراد را بر سر دوراهی انتخاب بدون آترناتیوی برای جای‌گزینی خود به‌پیش برد.

مطالعه نئولیبرالیسم به استناد مطالعات فوکو، در تولد زیست - سیاست، مستلزم مطالعه اردولیبرالیسم است. در بررسی نظام قدرت - دانش نئولیبرال به منزله نقطه گسست به تبارشناسی ظهور و پیش‌روی نئولیبرالیسم به منزله نقطه تلاقی نظام دانش - قدرت ناگزیریم که بدین ترتیب بتوان درکی درست از آنچه پیوند نظام قدرت - دانش نئولیبرال نامیده می‌شود به‌دست داد که صورت‌اعلای آن را می‌توان در ظهور آنچه تاجریسم می‌نامیم نه صرفاً به منزله رویدادی تاریخی، بلکه یک صورت نوعی و سرنمونی از آغاز مسیری که در آن نئولیبرالیسم خود را به منزله اپیستم‌های هژمونیک و مسلط مطرح کرد و به بنیان‌گزاردن خود به‌گونه‌ای موفق شد که تا امروز نیز با شدت هرچه بیش‌تر به‌رغم چالش‌های پیش‌رو مانند موج‌های ملی‌گرایی و ناسیونالیسم افراطی در برخی نقاط به حیات خود ادامه داده و رقیبان را از میدان به‌در کرده است. در بررسی تبارنئولیبرالیسم برای فهم نقطه گسست نظام دانش - قدرت نئولیبرال از ساخت کینزینیسم پس از جنگ دوم جهانی، اردولیبرالیسم از مکاتبی است که نئولیبرالیسم را می‌توان فرزند خلف آن دانست که توانست ایده بازار اجتماعی را نخستین‌بار وارد پارادایم سرمایه‌داری کند.

پژوهش حاضر در بررسی زمینه‌های تبارشناسانه نظام دانش - قدرت نئولیبرالی از یک افق فکری گسست‌باور و دیالکتیکی سعی دارد که در نوع خود امری جدید و دیدگاهی تازه در مقایسه با پدیده نئولیبرالیسم را فراهم آورد. ازسوی دیگر، نوشتار کنونی معتقد است که فهم تاجریسم به منزله محل تلاقی دیالکتیک دانش - قدرت و نظم نوعی نئولیبرال در قدرت به منزله پایه‌ای ارزش‌مند برای فهم نئولیبرالیسم از منظری دیالکتیکی در عمل است و بدین منظور تقریباً تمامی سخن‌رانی‌های تاجر در برهه زمانی‌ای طولانی، از پیش از نخست‌وزیری تا پایان دوره‌اش، را بررسی و گفتمان‌شکنی کرده است تا به درک و دریافت عناصر اساسی و چگونگی سازوکار نئولیبرالیسم دست یافته شود. به‌طور کلی، ساختار اصلی مقاله شامل بررسی اردولیبرالیسم به منزله خاستگاه و پیشینه سیاست‌های نئولیبرال، فلسفه سیاسی نئولیبرال به منزله فراهم‌کننده رژیم حقیقت‌مندی دستگاه‌های جدید سرمایه‌داری تجدید ساختاریافته، تاجریسم و ریگانومیکس به منزله ماشین سیاسی این دستگاه بزرگ نظام قدرت - دانش نئولیبرال، بحران در سازمان نیودیل و کینزینیسم در دهه ۱۹۷۰، و تاجریسم به منزله ترجمان عملی نظام دانش نئولیبرال به اقتصادی جدید است.

۲. چهارچوب نظری

دیالکتیک دانش - قدرت فوکویی از حیث نظری امکان توضیح آنچه ما گسست در نظام دانش - قدرت می‌دانیم فراهم می‌آورد. در این باره دیالکتیک نظام دانش - قدرت در عمل به تمرکز بر چندگانگی اعمال قدرت، کنترل بر حوزه زیست - سیاست، به سامان‌سازی سوژه، و در نهایت ساخت رژیم حقیقت جدیدی منجر می‌شود. این رژیم حقیقت سلطه نسبتاً انحصاری را بر حوزه زیست - سیاست اعمال می‌کند. فوکو در درس گفتار ۱۴ ژانویه ۱۹۷۶ در این باره مدعی است: «... موظفیم حقیقت را با قدرتی تولید کنیم که برای عمل کردن مستلزم حقیقت و نیازمند آن است». بنابراین قدرت نمی‌تواند اعمال شود، مگر با اعمال اقتصاد خاصی از گفتمان‌های حقیقت که برپایه آن و در نتیجه آن عمل کند؛ قدرتی که به صورت شبکه‌ای درآمده است (فوکو ۱۳۹۸: ۶۰-۶۶). بدن در این شبکه نظام قدرت - دانش دیالکتیکی حاصل از اندیشه فوکو مستقیماً در حوزه‌ای سیاسی جای می‌گیرد، بنابراین مناسبات قدرت آن را محاصره، رام و تربیت، تعذیب، و ملزم به انجام کارهایی می‌کنند و نشانه‌هایی را از آن می‌طلبند. این محاصره سیاسی بدن پیوند وثیقی با استفاده اقتصادی از بدن به مثابه نیروی مولدی دارد که به محاصره قدرت و استیلا درمی‌آید. لازمه این کنترل بر اذهان و قلوب، آن گونه که نظام قدرت - دانش نئولیبرال به دنبال آن است، قراردادن بدن ذیل نظام انقیاد است. بنابراین بدن به مثابه آماج مناسبات نظام قدرت - دانش می‌بایست نیرویی مولد و مقید باشد. آنچه فوکو «تکنولوژی سیاسی بدن» می‌نامد، در واقع تلاش برای وارد کردن سوژه درون خرده - فیزیک قدرت است که درون دستگاه‌ها و نهادهای حاصل از پیوند دیالکتیک نظام دانش - قدرت حاصل می‌شود. بنابراین نکته مهم این که مطالعه این وضعیت دیالکتیکی قدرت اعمال شده در پیوند با دانش هم‌سو با خود به منزله استراتژی در نظر گرفته می‌شود که ترتیبات، تکنیک‌ها، و عملکردهایی را همراه خود می‌آورد. بدین ترتیب قدرت در این جا نه جریان یک‌سویه مستقیم که شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و فعلیت‌یابی است که «اعمال» می‌شود، نه «تصاحب» و نتیجه کلی موقعیت‌های استراتژیک طبقه حاکم. از سوی دیگر، این نظام روابط تک‌معنایی و یک‌سویه نیستند، بلکه نقطه‌های بی‌شمار رویارویی و کانون‌های بی‌شمار بی‌ثباتی را درون خود جای می‌دهند که به بازتولید دائم مناسبات نیرو در دایره دیالکتیکی نظام قدرت - دانش می‌انجامد. به طوری که فهم از دانش نیز به تبع قدرت باید صورت گیرد. فوکو در این باره می‌نویسد: «باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یک‌دیگر دلالت دارند؛ باید پذیرفت که نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش هم‌بسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم

مناسبات قدرت نباشد و درعین حال مناسبات قدرت را پدید نیاورد». نکته این جاست که شکل و حوزه‌های احتمالی شناخت را این دانش - قدرت و فرایندها و مبارزه‌هایی که از خلال آن می‌گذرند تولید می‌کند. این مناسبات بدن‌های انسانی را درون آنچه فوکو میکرو - فیزیک قدرت یا تکنولوژی سیاسی بدن می‌نامد با عنوان ابژه‌های دانش به انقیاد درمی‌آورند (Foucault 1995: 25-27). فوکو نقشی برای ایدئولوژی در مناسبات دانش - قدرت قائل نیست (ibid.: 26)، درحالی که ایدئولوژی به منزله هم‌بسته این مناسبات و سنتز دیالکتیک دانش - قدرت در نظم نئولیبرال به قوت وجود داشته است و اساساً نظم نئولیبرال خود بر مبنای ایدئولوژی و نه فقط شیوه تولید خاص عمل می‌کند.

۳. پیشینه موضوع

در سال‌های اخیر، ادبیات بسیاری درباره نئولیبرالیسم، خصوصاً با توجه به بحران‌های متعددی که سرمایه داری کنونی به آن دچار شده است، چه از جانب موافقان و چه مخالفان آن ساخته و پرداخته شده است. جنبه مشترک این کارها بیش‌تر بر تبدیل شدن این مفهوم به نوعی دشنام سیاسی حکایت دارد که اجازه فهم درست آن را از پژوهش‌گران و اندیشمندان گرفته است. در این میان، لکن کارهایی درخور نیز صورت گرفته است. از جمله تاریخ نئولیبرالیسم هاروی، معمای سرمایه، و حق به شهر از همین نویسندگان که مبانی و بنیادهای نئولیبرالیسم را بررسی کرده و در نهایت به نقد شدید ساخت نامتوازن توزیع جغرافیایی در حق به شهر می‌رسد. از سوی دیگر، فوکو در برخی آثار خود و خصوصاً در دو اثر مهم درس گفتارهای خود، با عنوان تولد زیست - سیاست و باید از جامعه دفاع کرد، به بررسی تبارشناسانه سیر تحول و تطور نئولیبرالیسم به منزله فن حکم رانی جدید و ظهور سوژه جدید با عنوان انسان اقتصادی اقدام کرده است که به درک بهتر تبارشناسانه این پدیده کمک می‌کند. هم‌چنین سیمون کلارک، سادوفیلهو، جانسون، رولاندو مونک، و پالی کنار اثر مهمی مانند خشونت نئولیبرالیسم سیمون اشپرینگر نئولیبرالیسم را در نظر و عمل بررسی مفهوم می‌کرده‌اند. از جنبه‌ای دیگر و در جبهه موافقان نیز افرادی چون روثبارد، فون میزس، فریدمن، و هایک را می‌توان از پدران نئولیبرالیسم محسوب کرد. در ایران نیز شارحانی هم‌چون موسی غنی‌نژاد حول محور مجله‌هایی چون تجارت فردا، مهرنامه، سیاست‌نامه، و روزنامه‌هایی از جمله دنیای اقتصاد آن را بررسی کرده‌اند که در اتاق بازرگانی ایران نیز شاهد اجرایشدن نظریات ایشان بوده ایم که البته از حوزه بحث کنونی خارج است. اگرچه در جبهه مخالفان در ایران می‌توان به مراد فرهادپور و طیف حلقه رخداد، فریبرز رئیس دانا، پرویز

صداقت، محمد قراگوزلو، سهراب بهداد، فرهاد نعمانی، سعید رهنما، و طیفی دیگر از اندیشمندان نهادگرا نیز اشاره کرد که کارهایی درخور نیز در حوزه مخالفت با نئولیبرالیسم انجام داده اند که سایت تز یازدهم و ترجمه آثار چپ جدید، سایت نقد اقتصاد سیاسی، پروبلماتیکا، کتاب طبقه و کار در ایران بهداد و نعمانی، کارگران بی طبقه در ایران علیرضا خیراللهی، و بحران قراگوزلو فقط بخشی از این آثار است.

این آثار زمینه مطالعاتی خوبی برای شناخت وضعیت موجود فراهم آورده اند، لکن نگرش این مقاله برخلاف برخی از این رویکردها دیالکتیکی و تبارشناسانه است و برای این منظور از پژوهش های فوکو بهره گرفته شده است. ادبیات تحقیق حول محور نئولیبرالیسم اکثراً قدیمی شده و بازنویسی نشده است. یعنی باتوجه به حجم تحولات کنونی عمدتاً به روز نیستند یا داده های کنونی را در کار خود حتی به صورت پیش فهم پدیدارشناسانه از وضعیت موجود لحاظ نکرده اند.

۴. اردولیبرالیسم و ایده «بازار اجتماعی»

ظهور اردولیبرالیسم را می توان تلاش نئولیبرال ها برای تطابق با ظهور کینزیانیزم در اروپا و آمریکا در نظر گرفت. بدین صورت که تا پیش از دهه ۱۹۵۰ بسیاری از متفکران نئولیبرال بر آن بودند که امتزاج بسیاری از عناصر سوسیالیسم یا دست کم سوسیال دموکراسی با لیبرالیسم لازم و ضروری است؛ بنابراین رسالت اصلی این عده چیزی نبود جز تلاش برای یافتن یا ایجاد فضایی برای بازار آزاد کنار نهادهای سوسیالیستی منعکس در دولت هم چون تأمین اجتماعی و حاکمیت قانون. در آلمان این موضع را مکتب اردولیبرالیسم نمایندگی می کرد که در دهه ۱۹۳۰ در فرایبورگ، به رهبری والتر اویکن، و پیرامون مجله اردو پدید آمده بود. اردولیبرال ها پیرو معرفت شناسی نوکانتی بودند و بر این باور بودند که قانون باید به منظور تحمیل «ایده های» صوری بر جامعه به کار رود. درحالی که ایده رقابت به منزله ضامن حقوق سیاسی به همان شکلی که در بازار آزاد مشاهده می شود تلقی می شد. مسئله این جا بود که به باور آن ها بازار به تنهایی امکان محافظت از این حقوق را نداشت، بنابراین وجود دولت برای تحمیل و اجرای نظم رقابتی و قاعده مند کردن آن ضروری بود. این بازار با پشتیبانی و قیمومیت قانون با نهادهای نیرومندی چون رفاه عمومی و تأمین اجتماعی کاملاً سازگار و هم سو بود و سنتز آن چیزی بود که «بازار اجتماعی» خوانده می شد (Bonefeld 2012). گنجاندن شروط و مواد قانونی ضد انحصارگرایی در قانون اساسی آلمان

در ۱۹۴۹ و پیمان رم در سال ۱۹۵۷ را، که بعدها زمینه تشکیل جامعه اقتصادی اروپا شد، می‌توان بخشی از دستاوردهای اردولیرالیسم برخاسته از آلمان دانست (Davies 2014).

از منظری دیگر، نظام دانش - قدرت نئولیبرالی را به گونه‌ای تبارشناسانه می‌توان در حوزه انضمامی/عینی سیاست در دوران صدارت کنراد آدنauer و لودویگ ارهارد در آلمان غربی مشاهده کرد که به دنبال امتزاجی از اقتصاد بازار با لیبرال دموکراسی هم‌راه تعدادی از عناصر و آموزه‌های اجتماعی کاتولیک بودند که در آن موقعیت با عنوان نئولیبرالیسم به منزله راه سوم بین فاشیسم و کمونیسم مطرح شد؛ یعنی جایی که باتوجه به تجربه ظهور فاشیسم بار دیگر سرمایه داری می‌بایست دولت را ضعیف و کوچک کند و عنان امور را جهت پیش‌برد سیاست‌های خود و سیاست‌زدایی از جامعه و درنهایت اجتناب از ظهور دوباره فاشیسم و یا کمونیسم در دست می‌گرفت. نئولیبرال‌های آلمانی با فاصله گرفتن از فرمول اولیه لیبرالیسم با عنوان اقتصاد آزاد و دولت ناظر بر آن بودند که باید این فرمول کاملاً معکوس شود. متعاقب آن اردولیرال‌های آلمانی یا همان نسخه نئولیبرالی آلمانی بازار آزاد را یگانه قاعده سازمان‌بخش و تنظیم‌کننده دولت می‌دانستند (فوکو ۱۳۸۶: ۱۶۶).

به عبارت دیگر، دولت مدنظر آن‌ها دولتی تحت نظارت بازار بود نه بازاری تحت نظارت دولت. اردولیرال‌ها بر آن بودند که مسئله اصلی دیگر نه مبادله که رقابت است. در این زمینه در اردولیرالیسم ما با گذار از مبادله به رقابت در قاعده بازار مواجهیم. بدین ترتیب مهم‌ترین مسئله دیگر نه توازن بلکه نابرابری است و نقطه کانونی نه مبادله که رقابت است (فوکو ۱۳۸۶: درس گفتار ۲۱ فوریه ۱۹۷۹). در این باره حداکثر دخالت دولت لزوم اجتناب از ایجاد تغییر در وضعیت رقابتی موجود است. اردولیرال‌ها با گسست از سنت لیبرالیسم قرن هجدهمی و نوزدهمی می‌گویند که لسه‌فر نمی‌تواند و نباید نتیجه اصل رقابت به منزله شکل سازمان‌بخش بازار باشد (همان: ۱۶۹-۱۷۰). درواقع رقابت بازی صوری نابرابری‌هاست نه بازی طبیعی‌ای بین افراد و رفتارها. بدین ترتیب، رقابت هدف تاریخی فن حکم رانی است نه داده‌ای طبیعی که باید محترم شمرده شود. پس حکومت باید از ابتدا تا انتها اقتصاد بازار را هم‌راهی کند و اقتصاد بازار نیز در حکومت حکم می‌شود. در این صورت نتیجه‌ای که اردولیرال‌ها می‌گیرند حکومت به نفع و برای بازار است نه به سبب بازار. اردولیرالیسم بر مبنای نوعی سیاست جامعه و مداخله‌گرایی اجتماعی بود که فعالانه، چندجانبه، هوشمندانه، و فراگیر باشد. بنابراین ما از سویی با نوعی اقتصاد بازار و از سوی دیگر با سیاست اجتماعی فعال، قدرت‌مند، و مداخله‌گر مواجهیم. تفاوت این مداخله‌گرایی با مداخله‌گرایی لیبرالی و مداخله‌گرایی کینزی دولت‌های رفاهی جذب یا خشی‌سازی آثار

احتمالی تخریبی آزادی اقتصادی بر جامعه یا بافت اجتماعی نیست، بلکه مداخله‌گرایی اردولیبرالی - نئولیبرالی به منظور شرط امکان تاریخی و اجتماعی اقتصاد بازار و شرط امکان سازوکار صوری رقابت است. در واقع سیاست جامعه نباید آثار ضد اجتماعی رقابت را از بین ببرد، بلکه هدف سیاست جامعه حذف موانع رقابتی و جمعی بر سر راه رقابت حداکثری در اقتصاد بازار آزاد است. بنابراین صوری‌سازی جامعه برپایه مدل بنگاه را شاهدیم.

به‌طور کلی، از دید اردولیبرال‌ها آمیزه‌ای از قانون، قلمرو نهادی تعریف‌شده با خصلت به‌شدت صوری دخالت‌های مراجع عمومی، و ظهور اقتصادی که اصل تنظیم‌دهنده‌اش رقابت محض است، معرف فرصت تاریخی لیبرالیسم نوین در قامت اردولیبرالیسم است (همان: ۲۲۳-۲۴۸).

در سوی دیگر اروپا، ظهور اولیه نئولیبرالیسم در نظام دانش آنگلوساکسونی را می‌توان با کارهای «ویلفرید فِرِاکه» دنبال کرد که به‌طور مشخص تلاشی برای صدور نئولیبرالیسم کروس و ناوروث در جهان انگلیسی‌زبان بود. فِرِاکه از مفهوم نئولیبرالیسم برای توصیف اردو - لیبرالیسم و مانیتاریسم (پول‌گرایی) آمریکایی استفاده کرد. مطابق نظر فِرِاکه، وجه مشترک اردو - لیبرالیسم و مانیتاریسم محقق‌دانستن دولت برای مداخله در اقتصاد فقط برای حفظ اقتصاد بازار بود. برای مثال، اعمال قانون ضد - تراست (Antitrust Law) برای جلوگیری از ایجاد انحصار از جانب شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی و اعمال برخی سیاست‌های اقتصادی باهدف ثبات در قیمت‌ها از آن جمله بود. همان‌گونه که فِرِاکه مدعی است و شرح آن رفت، نئولیبرالیسم توصیفی برای نظریه لیبرالی اخیر نیست، بلکه مفهومی است برای اشاره به نوع خاصی از لیبرالیسم که وجه مشخصه آن تعهد رادیکال به سیاست‌های اقتصادی لسه‌فر و چه‌بسا فرارفتن و گذار از لیبرالیسم قرن هجدهمی و قرن نوزدهمی اروپایی است. در میان طرف‌داران این سیاست‌ها می‌توان لیبرال‌های کلاسیکی چون فون میزس (Mises) و هایک ازیک‌سو و ازسوی دیگر مانیتاریست‌ها و سایر اقتصاددانان هم‌چون فریدمن را مشاهده کرد که به ایجاد و حفظ «بازارهای آزاد» معتقدند. درنهایت آن دسته لیبرتارین‌ها مانند نوزیک (Nozick) و روثبارد (Rothbard) که بر آزادی فردی اصرار فراوانی دارند و مسائلی چون دولت حداقلی یا عملاً دولت غیرموجود را مدنظر قرار می‌دهند. هم‌چنین اگرچه از اردو - لیبرالیسم رپکه با عنوان اقتصاد بازار اجتماعی تأثیر پذیرفته بودند، با تمام این افت‌وخیزها در رویکرد نئولیبرال‌ها و بازار آزادگرایان تا سال ۱۹۹۰ با ظهور تاجر در انگلستان و ریگان در آمریکا صورت‌بندی جدید و کنونی

نئولیبرالیسم پی‌ریزی نشد. بحران اقتصادی آمریکا در بحران سیاسی‌ای شکل گرفت که در آن مسئله نفوذ، عمل، اعتبار سیاسی، مداخله حکومت فدرال، اتحادیه‌ها، و حد دخالت حکومت بار دیگر پس از زمان نیودیل مطرح و پروبلماتیزه شد. حکومت‌داری نئولیبرال در جهان آنگلو ساکسونی نوعی بدیل اقتصادی - سیاسی عمده بود که شکلی از جنبش وسیع مخالفت سیاسی را به خود گرفته بود. درحالی‌که حساسیت به پیش‌روی کمونیست‌ها، اتحادیه‌گرایان، و سوسیالیست‌ها از درون ساختار و تغییر ماهیت ساخت سیاسی به‌سوی سوسیالیسم چپ‌گرا خود هراسی را ایجاد کرده بود که مک کارتیسم، جنبش گسترده ضد جنگ ضد مداخله آمریکا در ویتنام، دومینوی اعتراضات و اعتصابات فلج‌کننده می ۱۹۶۸ در فرانسه و گسترش آن به سایر نقاط اروپا و آمریکا و حرکت کارگران به‌سوی سیاست‌های جمع‌گرایانه از یک سو و ازسوی دیگر درگیرشدن اقتصاد این کشورها با رکود تورمی، بی‌کاری، و بحران‌های متعدد در نظام کینزی دولت‌های رفاهی و هم‌چنین به بن‌بست‌رسیدن برنامه سوسیالیستی بورج (Beveridge Report) پس از پیروزی حزب کارگر در انگلستان بحران را به نقطه جوش خود رسانده بود. بنابراین ضرورت حرکت از جمع‌گرایی به‌سوی اتمیزه‌کردن جامعه و پاک‌سازی آن از سیاست‌های دولت رفاهی در انگلستان، فرانسه، و آمریکا کنار گسترش امواج آن به سایر نقاط جهان ازسوی دولت‌های حاکم ایجاد شد. این سیاست با فاصله‌گرفتن از کینزیانیسم و نیودیلیسم در اروپا و آمریکا به‌خصوص پس از روی کارآمدن تاچر و ریگان در این دو کشور و حرکت به‌سوی سرمایه‌داری بنیادگرایی بازار کنار اعمال سیاست‌های به‌سامان‌سازی و مُنقادکردن سوزها محقق شد.

البته فهم فلسفه سیاسی نئولیبرالیسم می‌تواند به قرائت درست‌تری از آنچه در لایه عملی با عنوان دولت نئولیبرالی اجرا شد و پشتیبانی همه‌جانبه نظام قدرت - دانش را به‌دنبال داشت کمک کند. هم‌راه با نئولیبرالیسم آمریکایی زمینه‌های ظهور لیبرالیسم آنارشیستی، مکتب شیکاگو، میلتون فریدمن، و مکاتب هم‌سو با آن فراهم شد.

۵. مکتب شیکاگو و امپریالیسم اقتصادی

از دهه ۱۹۷۰ به‌بعد مکتب شیکاگو تأثیر درخورتوجهی در سیاست‌های نئولیبرالی گذاشت. این مکتب در تلاش برای بسط اقتصاد نوکلاسیک به حوزه‌های جدید حیات فردی و اجتماعی با دست‌گذاشتن بر مقولاتی چون «سرمایه انسانی» بی‌تردید نقش مهمی در

برساخت سوژه‌ای جدید با ساخت ذهنیت نئولیبرال به شکلی وسیع ایفا کرده است. مکتب اقتصادی شیکاگو در سال‌های اولیه‌اش در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مشخصاً به واسطه رویکرد لیبرالیستی آن شناخته نمی‌شد، اگرچه نسل اول زمینه را برای خیزش نسل دوم، به‌ویژه میلتون فریدمن و جورج استیگلر، فراهم کردند. مشخصه بنیادی نسل دوم اقتصاددانان پیرو مکتب شیکاگو اعتقاد راسخ به قابلیت علم اقتصاد در تبیین همه شکل‌های رفتار انسانی خواه بیرون یا درون بازار است (Van Horn 2011). به همین دلیل، در محافل دانشگاهی بعضی به مثابه امپریالیست‌های اقتصادی (Nik-Khah and Van Horn 2012: 259-282) نقد شده‌اند.

مکتب شیکاگو با گسست از رویکرد و هنجار آرمان‌گرایانه و ایدئالیستی بسیاری از نئولیبرال‌های اروپایی در دهه ۱۹۵۰ با بدگمانی به سیاست تنظیمی و کنترلی در اقتصاد مدعی کارآمدی بالقوه انحصار و توافقات غیراقتصادی شد (Davies 2010). آن‌ها با حمله به کینزگرایی در اقتصاد کلان از نوعی سیاست پولی دفاع کردند که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و به‌خصوص پس از آن به کار گرفته شد.

نخستین تغییر کلان از لیبرالیسم کلاسیک جداکردن اقتصاد بازار از قاعده سیاسی لسه‌فر بود. رقابت در نئولیبرالیسم نه داده‌ای طبیعی یا منبع و یا بنیان جامعه بلکه ساختاری با مختصات صوری (Formal) بود. بنابراین ما در نئولیبرالیسم اقتصاد بازار منهای لسه‌فر را داریم، یعنی خط‌مشی فعالی بدون کنترل دولتی. بنابراین نباید نئولیبرالیسم را با لسه‌فر یک‌سان داشت، بلکه نئولیبرالیسم اساساً مداخله‌گر است و در قالب «امپریالیسم اثباتی» خود را پیش می‌برد. از سوی دیگر، آنچه با نام مکتب شیکاگو گره‌خورده چیزی است که ما به تاسی از نائومی کلاین به آن «دکترین شک» می‌گوییم. بدین صورت که با استفاده از خلاهای ناشی از بحران‌هایی چون زلزله، جنگ، سیل، کودتا، و این اواخر بحران بدهی‌ها برنامه گسترده و شدید تعدیل ساختاری‌ای پیش برده می‌شود که طبق آن به آزادسازی و مقررات‌زدایی از بخش عمومی، کاهش مالیات‌ها، افزایش فشار بر نیروی کار در قالب موقتی‌کردن نیروی کار و کاهش شدید تعهدات بیمه‌ای، استفاده گسترده از ابزار سرکوب علیه مخالفان، ایجاد محدودیت بر فعالیت اتحادیه‌های کارگری و کارگران، و بازکردن درهای اقتصادی کشور هدف به‌روی ورود سرمایه خارجی و شرکت‌های بین‌المللی با عنوان فراملیتی‌ها به‌صورت ناگهانی یا همان چیزی که شک نامیده می‌شود به تعدیل ساختاری برای آنچه پیوستن به بازارهای جهانی نامیده می‌شود اقدام می‌کنند (Klein 2009). سرنگونی آینده در شیلی، سوکارنو در اندونزی، و

حمایت از حکومت نظامیان در برزیل، آرژانتین، و اروگوئه در دهه ۱۹۷۰ میلادی فقط بخشی از کارنامه سیاه مکتب بازار آزاد شیکاگو است که به دنبال اعمال شک‌های کلان اقتصادی به کشورهای هدف به منظور آزادسازی اقتصادی همه‌جانبه در قالب دولت اقتدارگرای بازار آزاد به منظور اعمال و تحمیل سیاست‌های خود به ملت‌های کشورهای هدف خود بوده است. مکتب شیکاگو بر مبنای یک نظام دانشی استوار بوده است که ما با عنوان فلسفه سیاسی نئولیبرال با تمرکز بر متفکران کلیدی آن هم‌چون فون میزس، هایک، و فریدمن به بررسی آن پیش از ورود به تاجریسم به منزله صورت نوعی نظام قدرت - دانش نئولیبرالی اقدام کرده‌ایم.

۶. فلسفه سیاسی نئولیبرال: فون میزس، هایک، فریدمن، و نوزیک

از منظر فلسفه سیاسی، خاستگاه‌های نئولیبرالیسم را می‌توان در سال‌های پیش از رکود بزرگ و در نوشته‌های لودویگ فون میزس جست‌وجو کرد که نقدی بر عقلانیت سوسیالیستی بود. فون میزس، هایک، و اصحاب نئولیبرالیسم به دنبال دفاعیه‌ای از لیبرالیسم اقتصادی بودند. آن‌ها تصور می‌کردند لیبرالیسم در قالب بازار آزاد ویکتوریایی از ۱۸۷۰، که دوران اوج آن بود، رو به افول گذاشته است. البته این موضوع با پیدایش شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری، سیاست‌های اجتماعی، و سوسیالیسم دولتی هم‌زمان شده بود. رسالت میزس، هایک، و سایر هواداران لیبرالیسم اقتصادی در آن دوران تصور دوباره لیبرالیسم اقتصادی به گونه‌ای بود که یا با تحولات تازه سازگار شوند یا بتوانند آن را کنار بگذارند. مسئله این‌جا بود که گسست ۱۹۳۰ در اقتصاد بازار آزاد لیبرالی در پی بحران رکود بزرگ در ۱۹۲۹ عملاً به تغییر مسیر دولت‌ها و ظهور کینزیانیزم در اروپا و آمریکا منجر شد. در دهه ۱۹۳۰ با ظهور سیاست حمایت از صنایع داخلی و اقتصاد کلان با عنوان «نیودیل» در ایالات متحده، کینزیانیزم در اروپای غربی، سوسیالیسم، و موج توتالیتاریسم در اروپا روندهای ضد لیبرالی رو به وخامت گذاشت. این تحولات به کلیدخوردن طرح بحران در محافل لیبرال کشورهای وقت منجر شد. متعاقب آن برگزاری «اجلاس والت لیمن» در ۱۹۳۸ در پاریس به منظور انتقاد از «نیودیل»، تشکیل «انجمن مونت پلرین» به دست هایک در جایگاه اتاق فکر و شبکه‌ای برای روشن‌فکران لیبرال از اقصای نقاط جهان، و مدرسه اقتصادی شیکاگو در کنار نئولیبرالیزه‌شدن نهادهای اقتصادی جهانی از آن جمله بود. برخی معتقدند که نخستین بار در اجلاس والت لیمن از واژه نئولیبرال استفاده شد. در ادامه، کتاب راه بردگی فون هایک و مقالات و نوشته‌های فریدمن، نوزیک، هایک، و سایر متفکران نئولیبرال مستقر

در دانشگاه شیکاگو و نهادهایی چون وال استریت و ازسوی دیگر به قدرت رسیدن تاجر و ریگان در لایه انضمامی نظریه نئولیبرال به تشکیل ایستمه نئولیبرال انجامید.

هم چنین نظریه های اقتصادی و سیاسی فریدمن، نوزیک، فون میزس، و هایک را می توان از منظری دیگر با عنوان فلسفه سیاسی نئولیبرالی در نظر گرفت. طبق نظر آنا ماریا بلومگرن:

نئولیبرالیسم یک فلسفه بسیط همگن آن گونه که به نظر می رسد نیست. نئولیبرالیسم طیف وسیعی از شالوده های اخلاقی و هم چنین نتایج هنجاری را شامل می شود. در یک سوی طیف آنارکو- لیبرالیسم (لیبرالیسم آنارشیک) قرار دارد که مدعی یک سیاست لسه فر محض و پایان دادن به تمامی حکومت هاست. در سوی دیگر اما طیف کلاسیک لیبرالیسم قرار دارد که خواهان یک حکومتی است با کارکردی بیش از آن چه با عنوان دولت نگهبان شب از آن یاد می کنند (Blomgren 1997: 12).

میزس در تلاش برای گسست معرفت شناسانه در لیبرالیسم مدعی آن بود که اصل معرفت شناسی در لیبرالیسم نه در امر سیاسی که اقتصاد است. بدین ترتیب همان گونه که توضیح آن رفت، این آزادی اقتصادی است که اهمیت اساسی دارد و آزادی سیاسی به دنبال آن خواهد آمد. میزس در تأسیس گونه ای از جامعه شناسی فردی با محوریت عمل اجتماعی افراد سعی می کند (Gene 2014: 2-5). بدین ترتیب در اندیشه میزس و پدران نئولیبرالیسم تمامی کنش های افراد تحت تأثیر رانه اقتصادی است و به منظور دستیابی به اهدافی قابل دسترس است. قانون اساسی اصل اقتصادی است. در پی همین انفکاک امر اقتصادی از امر سیاسی و امر اجتماعی وزیر مالیه وقت فرانسه، ژسکار دستن، در ۱۹۷۲ مدال نئولیبرالی جدایی امر اقتصادی از امر اجتماعی را در این کشور به اجرا درآورد. او در مقاله ای که برای اجلاس استلرو در همان سال می نویسد بر کلیدواژه اساسی نئولیبرالی توجه می کند: «[ما باید] مسائل مربوط به الزامات گسترش اقتصادی را به کلی از مسائل مربوط به هم بستگی و عدالت اجتماعی جدا کنیم» (فوکو ۱۳۸۶: ۲۷۶). بدین معنا که امر اقتصادی و امر اجتماعی چنان از هم دیگر منفصل باشند که سازوکارهای اجتماعی در فرایندهای اقتصادی اختلال ایجاد نکند و به آن آسیب نزنند. این همان قاعده اردولیبرالیسم آلمانی و نئولیبرالیسم آمریکایی است که در نئولیبرالیسم فرانسوی نیز به وجود آمد. مطابق این قاعده، اقتصاد اساساً بازی است که بین شرکت کنندگان بسط می یابد. نقش دولت در این بازی که می باید به کل جامعه سرایت کند تعریف قاعده اقتصادی بازی و تضمین اجرای آن هاست.

مطابق این نظر، هایک، فریدمن، و نوزیک به مقاصد جداگانه‌ای برای ارزیابی نئولیبرالیسم و سیاست‌های نئولیبرالی دست یافته‌اند. برای نمونه فریدمن نماینده آن‌چه است که می‌توان آن را نئولیبرالیسم پی‌گیرانه / نتیجه‌گرایانه (Consequentialist Neoliberalism) نامید. فریدمن از سیاست‌های نئولیبرالی هم‌چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، و کاهش حداکثری مالیات با این استدلال حمایت می‌کند که به پی‌آمدهای مثبت این دست اقدامات سیاسی بر وضعیت کلی اقتصادی منجر می‌شود. هم‌چنین طبق مدعای بلوم‌گرن تجویزها و پیشنهادهای سیاستی فریدمن درنهایت بر مبنای مفهومی از حق طبیعی استوار است. این بدین معناست که فریدمن درنهایت به دنبال فراهم‌آوردن بسته سیاست‌ها و اعمال نئولیبرالی بر این مبناست که انسان ذاتاً اجتماعی است و ذات اجتماعی آن دیکته‌کننده گونه خاصی از سازمان‌دهی اجتماعی است که تأکید اصلی را بر آزادی انتخاب افراد می‌گذارد تا اعمال برابری هدایت‌شده از بالا. بدین ترتیب، فریدمن معتقد است که دولت رفاه را نمی‌توان دولت آزاد دانست. لیبرال قرن بیستمی تأکید خود را به‌طور اولی بر دولت می‌گذارد تا بر سازوکارهای داوطلبانه فردی. تفاوت بین این دو آموزه در حوزه اقتصادی بسیار جدی‌تر از حوزه سیاسی بوده است. تأکید بر نهادهای پارلمانی، دولت مسئول، نظام نمایندگی، حقوق مدنی، و مواردی از این دست پوششی مستحکم برای پیش‌برد سیاست‌های بنیادگرایی بازار نئولیبرال‌هاست. فریدمن مدعی است لیبرالیسمی که وی لیبرالیسم قرن بیستمی می‌نامد اکنون ارتدوکس و متحجر شده است. از سوی دیگر، فریدمن دیدگاه‌های خود را با عنوان «نئولیبرالیسم» ارائه می‌دهد که از جهتی نیز به‌درستی گسست و گذار از نظام دانش - قدرت لیبرالی قرن نوزدهمی و به‌خصوص قرن بیستمی را نشان می‌دهد. تز اصلی فریدمن این است که هیچ‌گونه ارتباط ضروری بین سازوکارهای اقتصادی و سازوکارهای سیاسی وجود ندارد و تنها برخی از ترکیبات خاص بسته به شرایط موجود امکان‌پذیر است و به‌معنای این است که طبق نظر فریدمن چیزی به نام «سوسیالیسم دموکراتیک» وجود ندارد. بنابراین سازوکارهای اقتصادی نقش دوگانه‌ای در ارتقای جامعه آزاد ایفا می‌کنند. از یک‌سو، آزادی در ترتیبات اقتصادی به‌نوبه خود جزئی از آزادی در معنای موسع کلمه است، بنابراین «آزادی اقتصادی» برای باورمندان به آزادی هدفی در خود است. از دیگر سو، آزادی اقتصادی ابزاری تفکیک‌نشده و جدایی‌ناپذیر به‌سوی دست‌یافتن به آزادی سیاسی است. از این منظر، آزادی اقتصادی به آزادی سیاسی ختم خواهد شد. بنابراین سازوکارهای اقتصادی به‌دلیل تأثیر در مرکزیت‌زدایی از قدرت می‌توانند تأمین‌کننده آزادی باشند. تز اصلی نئولیبرالیسم این است که حاکمیت بازار آزاد، شرکت‌ها، و مؤسسات

خصوصی به آزادی سیاسی بی واسطه می‌انجامد. به تعبیر دیگر، سرمایه‌داری رقابتی شرط لازم و نه کافی برای آزادی سیاسی است. دلیل اصلی جدایی امر سیاسی از امر اقتصادی در اندیشه نئولیبرال‌ها توان‌مند کردن یکی از آن‌ها برای جبران کاستی‌های دیگری است. فریدمن در همین زمینه می‌نویسد: «این واضح است که آزادی بدین معنا با بازار آزاد و توسعه نهادها و مؤسسات سرمایه‌داری همراه می‌شود ... تاریخ به ما می‌گوید که آزادی اقتصادی شرط ضروری آزادی سیاسی است». ازسوی دیگر، هایک و فریدمن و به‌طور کلی نئولیبرال‌ها توجه خود را به تقدم آزادی اقتصادی بر آزادی سیاسی معطوف کردند. آن‌ها در پی القای این ترس بودند که آزادی سیاسی بدون آزادی اقتصادی یا به تعبیر درست آن آزادسازی اقتصادی امکان‌پذیر نیست و سوسیالیسم چیزی نیست جز گونه‌ای دیگر از فاشیسم و توتالیتراریسم (فون هایک ۱۳۹۲). در این زمینه، فریدمن پرسش از وجود ارتباط منطقی بین آزادی سیاسی و اقتصادی را مطرح می‌کند. فریدمن در مقاله «سرمایه‌داری و آزادی» از بازار به‌منزله مؤلفه مستقیم آزادی نام می‌برد و به وجود رابطه غیرمستقیم بین تنظیم بازار و آزادی سیاسی قائل است. او بر آن است که مبادله و تجارت باید داوطلبانه و آزادانه باشد و یگانه اصل حاکم بر مبادله منافع اقتصادی طرفین معامله است. بازار بر این مبنا همان غول چراغ جادویی است که هر آنچه مردم می‌خواهند به آن‌ها می‌دهد. تمرکززدایی از قدرت در نئولیبرالیسم با هدف ناتوان کردن دولت و آپاراتوس دولتی برای مداخله در بازار اجرا می‌شود. در این زمینه آزادی سیاسی به‌طور ماهوی با عدم تمرکز قدرت حاصل می‌شود. حفظ آزادی نیازمند حذف قدرت تا آن‌جاکه ممکن است یا پراکنده کردن و تمرکززدایی از آن در صورت عدم امکان امحای قدرت دولتی است. فریدمن از این مقدمه برای رسیدن به این گزاره بهره می‌گیرد که بازار جزئی جدایی‌ناپذیر از نظام موازنه و کنترل کلان است که مطابق آن قدرت اقتصادی به‌جای این‌که بر قدرت سیاسی بار شود از آن تفریق می‌شود و آن را کنترل می‌کند. جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی به‌طور کلی تأمین‌کننده آزادی در اندیشه فریدمن است. از نظر سیاسی فریدمن معتقد است تازمانی که افراد وابسته و مزدبگیر دولت باشند، تغییرات رادیکال ممکن نیست و عملاً آزادی به‌معنای توانایی اعمال تغییرات رادیکال برقرار نیست. فریدمن هم‌چنین مدعی است که بازار سازوکاری غیرشخصی است که فعالیت‌های اقتصادی افراد را از ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها جدا می‌کند. بدین ترتیب بهترین اقتصاد اقتصاد لیبرال بازار آزاد است که کتاب *سرمایه‌داری و آزادی* وی سرشار از گزاره‌های او به‌منظور اثبات این مدعاست.

مسئله جالب توجه در آرای فریدمن عدم ارجاع به داده‌های اقتصادی برای توجیه استدلال وی به سود آزادی اقتصادی است. فریدمن برای توجیه ضرورت آزادی اقتصادی به منزله پیش نیاز آزادی سیاسی به استدلالی اخلاقی روی می‌آورد. این استدلال اخلاقی شامل تعریفی از آزادی و این ادعاست که آزادی باید شامل آزادی اقتصادی باشد که این در اندیشه فریدمن و تاحدودی سایر نئولیبرال‌ها به معنای بازارهای آزاد و مقررات دولتی حداقلی است. به طور کلی، نئولیبرال‌ها نتیجه می‌گیرند که دولت باید بیرون از بازارها بایستد و از آن‌ها مقررات زدایی شود.^۵

به گونه‌ای مشابه، هایک گونه‌ای محافظه کارانه‌تر از نئولیبرالیسم را ارائه می‌دهد که در همان حالی که استدلالی سودمند و کاربردی به سود نئولیبرالیسم ارائه می‌دهد، در پایان شالوده اندیشه خود را بر قانون طبیعی می‌گذارد. امر مرکزی برای نظریه هایک مفهوم «نظم خودانگیخته»ی (Spontaneous Order) زندگی اجتماعی است که طبق ادعای او زمانی که این نظم به حفظ آزادی‌های فردی و رفاه حال فرد می‌رسد، بهتر از هر نوعی از نظم مصنوعی ایجاد شده عمل می‌کند (Hayek 1973).

در نهایت نوزیک نیز در کارهای آغازین خود در فلسفه سیاسی نماینده گونه‌ای از نئولیبرالیسم محافظه کارانه (Deontological Kind of Neoliberalism) است. او طرفدار همان سیاست‌های فریدمن و هایک است، لکن بر مبنای این ایده که مجموعه‌ای از حقوق طبیعی به همه افراد نوع بشر داده شده است و این حقوق عملاً مشروعیت نقش دولت را به حاشیه می‌برد (Nozick 2013). با این حال، نوزیک از دولت می‌خواهد که بی‌عدالتی‌های گذشته را جبران کند، حتی اگر به معنای مداخله حکومت در اقتصاد باشد. برخلاف فریدمن و هایک، نوزیک به آثار و پی‌آمدهای خوبی از سیاست‌های نئولیبرالی حتی زمانی که درباره مزایای نئولیبرالیسم می‌گوید اشاره نمی‌کند، بلکه به جای آن بر سیاست‌هایی از این دست تمرکز می‌کند که معیاری درست برای ایجاد جامعه مطابق با عدالت و حقوق طبیعی است.

از سوی دیگر، شاید بهتر باشد نئولیبرالیسم را نه به منزله فلسفه سیاسی متمایز بلکه به منزله توصیفی قابل قبول از یک مجموعه بی‌نظمی از نظریه‌های سیاسی در نظر بگیریم. این نظریه‌ها از یک سو به «سرمایه داری آنارشیک» (Capitalism-Anarcho) می‌رسد که به حذف کامل دولت معتقد است و از سوی دیگر به «لیبرالیسم کلاسیک» می‌رسد و هایک می‌رسد که باوری جدی به این داشتند که یک حوزه مشترک المنافع (کامنولث) هم‌راه آزادی‌های فردی و تجاری به منزله پیش شرطی برای زندگی اجتماعی ضروری است. در مواقعی این فلسفه‌های سیاسی مختلف یک صدا سخن می‌گویند و از عقب‌نشینی دولت

(Back of the State-Roll) و ایجاد جامعه‌ای حمایت می‌کنند که به‌طور اولی از طریق سازوکارهای حکومتی بازار آزاد اداره می‌شود. لکن به‌طور کلی نمی‌توان این دسته نظریه‌ها با عنوان نئولیبرالیسم را به‌تمامی از یک‌دیگر جدا کرد. بنابراین ما آن‌ها را ذیل مفهومی واحد از نئولیبرالیسم با عطف توجه به اختلافاتی چند برسر شدت عمل اجرای این سیاست‌ها و برخی اختلافات اجرایی‌شان می‌آوریم. این دسته‌بندی بین گونه‌های مختلف نئولیبرالیسم تاحدودی به‌منظور شناخت نقاط اشتراک متفکران نئولیبرال اجرا شده است. کنار باور به حقوق طبیعی، فردگرایی رادیکال، دولت حداقلی و مقررات‌زدایی، فایده‌گرایی را هم می‌توان از دیگر وجوه مشخص مشترک اندیشمندان نئولیبرال دانست. نئولیبرالیسم آن‌گونه که ما می‌بینیم، مجموعه‌ای از باورها و اندیشه‌های سیاسی است که به‌طور کلی شامل این عقیده است که یگانه هدف قانونی دولت محافظت از فرد خصوصاً آزادی اقتصادی و آزادی او از قیدوبندهای اجتماعی و همچنین اعتقاد راسخ به حقوق مالکیت خصوصی است. این باورها می‌تواند به حوزه بین‌الملل نیز تسری یابد؛ یعنی جایی که نظام بازار آزاد و تجارت آزاد نیز ایجاد و اعمال می‌شود و نئولیبرالیسم مبنایی می‌شود برای تشکیل آن‌چه نگری امپراتوری می‌نامد؛ یعنی یک لویتان در قامت سرمایه مالی، نظم نوین نئولیبرال، و نظم حقوقی بین‌الملل (International Juridical Order) نئولیبرال که به نهادسازی و حفظ نظم سرمایه‌دارانه امپراتوریایی اقدام می‌کند. از آن سوی طیف در نظام دانش - قدرت نئولیبرالی فریدمن در توجیه این نظم مدعی است که یگانه دلیل قابل قبول برای تنظیم تجارت بین‌المللی حفظ نوعی از آزادی تجاری و هم‌زمان حفظ حقوق مالکیت است که باید در سطح ملی به رسمیت شناخته شود (Friedman 2006). نئولیبرالیسم به‌طور کلی شامل این اعتقاد است که مکانیسم‌های بازار بهترین راه سازمان‌دهی به تمام مبادلات کالاها و خدمات است. اعتقاد نئولیبرال‌ها بر این است که بازارهای آزاد و مبادله آزاد ظرفیت خلاقانه و روحیه کارآفرینی را، که در نظم خودانگیخته هر جامعه بشری نهفته است، آزاد می‌کند و بدین ترتیب به آزادی فردی، رفاه فردی بیشتر، و تخصیص بهینه می‌انجامد.

نئولیبرالیسم هم‌چنین دیدگاهی بازارمحور و رقابتی در راستای معرفت‌شناسی پراگماتیستی سرمایه‌دارانه خود درباره فضیلت اخلاقی دارد. بدین ترتیب، طبق تعریف متفکران نئولیبرال، انسان فضیلت‌مند کسی است که توانایی دست‌رسی به بازارهای مربوط را داشته باشد و در نقش بازیگر رقابتی در این بازارها عمل کند. این فرد درواقع همانی است که مخاطرات هم‌راه با مشارکت و حضور در بازارهای آزاد را می‌پذیرد و با تحولات سریع حاصل این مشارکت در بازار هم‌سو می‌شود (Friedman 1980). افراد هم‌چنین فقط

در قبال پی‌آمدهای انتخاباتشان و تصمیماتی مسئول‌اند که آزادانه اتخاذ می‌کنند. موارد نابرابری و بی‌عدالتی‌های عظیم اجتماعی در نئولیبرالیسم حتی از نظر اخلاقی قابل قبول نیست، حداقل تا آنجایی که در آن بتوانند به‌منزله نتیجه‌ای از تصمیماتی تلقی شوند که آزادانه اتخاذ شده‌اند. اگر فردی تقاضای تنظیم بازار یا پرداخت غرامت به ورشکستگان و سوئه بازنده مبادلات بازارهای آزاد را از دولت داشته باشد این نشانه‌ای است از این که فرد موردنظر از لحاظ اخلاقی محروم و توسعه‌نیافته است و به‌سختی می‌توان گفت نئولیبرالیسم با حامی دولت توتالیت‌ر تفاوتی دارد. این تا جایی پیش می‌رود که اگر دموکراسی رویه‌های دموکراتیک اصلاحات نئولیبرالی را به تأخیر بیندازد یا آزادی‌های تجاری/ دادوستد فردی را تهدید کند، در این وضعیت سیاست‌های نئولیبرال بر دموکراسی ارجحیت دارد. پی‌آمد اعمال عملی سیاست‌های نئولیبرالی در نهایت به جابه‌جایی در قدرت از رویه‌های سیاسی به رویه‌های اقتصادی از دولت به بازارها و افراد و در نهایت از قوه قانون‌گذاری و مقامات اجرایی به مقامات قضایی خواهد انجامید. بنابراین ما عملاً با بی‌تعهدی نئولیبرالیسم به دموکراسی به‌منزله فضیلتی اخلاقی مواجهیم که در تاجریسم صورت نوعی خود را می‌یابد.

۷. تاجریسم و نظام دانش - قدرت سرمایه‌داری تجدید ساختاریافته^۶

ظهور تاجر در انگلستان و ریگان در آمریکا زمینه‌های لازم را برای اجرای آنچه نظام دانش/ ایستمه نئولیبرالی در چند دهه قبل از آن برنامه‌ریزی کرده بود فراهم آورد. به‌طوری که با گسست رادیکال از نظام دانش - قدرت کینزی به نظام دانش - قدرت نئولیبرال مواجهیم. این گسست، همانند آنچه در گذار از یک پارادایم مسلط به پارادایم دیگر اتفاق می‌افتد، ابتدای گسست و تغییر پارادایم بر محور بحران است. بدین ترتیب، بحران در نظام اقتصاد کینزی و دولت رفاه از دهه ۱۹۷۰ کم‌کم زمینه‌های لازم برای گسست رادیکال در قالب برانداختن کینزیانیزم و جای‌گزین کردن آن با بنیادگرایی بازار در قالب نئولیبرالیسم را فراهم آورد. ما به دنبال بررسی جزئی تمامی اقدامات تاجر در دوران نخست‌وزیری او نیستیم و موضوع بحث حاضر نیست و نکته بسیار مهم این که ما چیزی به نام شیوه تولید نئولیبرال نداریم و نئولیبرالیسم اجرای نظام بازار در کلیت خود در معنای کلان و تحمیل آن به جامعه است. تاجریسم بر چند بنیان اساسی استوار بوده است: اولویت فرد بر جامعه، استفاده از بحران‌ها برای ایجاد تغییرات ماهوی کلان، بازخوانی و ارائه تفسیر الهیاتی جدید در پیوند با سرمایه‌داری، بازار به مثابه محوریت شکوفایی فردی و نظم اجتماعی، برنامه‌های

کلان تعدیل اقتصادی، اولویت امر اقتصادی بر امر سیاسی، تلاش دولت در فراهم آوردن زمینه‌های پیاده‌سازی اقتصاد بازار، گسترش نئولیبرالیسم درون و بیرون مرزها، و ساخت سوژه نئولیبرال. مسیحیت در این جا نه آیینی مبتنی بر اصلاح اجتماعی بلکه امری معنوی است.

۸. فردگرایی رادیکال و ساخت سوژه سیاسی نئولیبرال

تاجر با اتکا به ادعای هایک مبنی بر عدم وجود خیر عمومی / جمعی در سیاست ابتدا سعی در تضعیف جدی بنیان هرگونه آرمان جمع‌گرایانه و مشترک و متعاقباً به حداقل رساندن نقش دولت در اقتصاد می‌کند. بنابراین سیاست در نئولیبرالیسم تاجری نه عرصه خیر جمعی که عرصه تأمین منافع خصوصی و شخصی است. در تاجریسم نیز همان‌گونه که به نظام دانش نئولیبرالی در آرای فریدمن، میزس، و هایک اشاره صریح شده بود مفهومی به نام جامعه وجود ندارد. «تنها افراد از زن و مرد وجود دارند و خانواده‌های آن‌ها و هیچ دولتی نمی‌تواند کار خاصی برای آن‌ها انجام دهد و آن‌ها باید نخست به خودشان رجوع کنند». هم‌چنین دولت مسئولیتی در قبال افراد ندارد و وظیفه کمک به مستضعفان نیز نه برعهده دولت که برعهده خود افراد است. بنابراین هیچ بنیان جمعی‌ای به نام جامعه، که موجودیتی مستقل از افراد داشته باشد، وجود خارجی ندارد. تاجر و نئولیبرال‌ها معتقدند جامعه مفهومی تجریدی و انتزاعی است و ما در نهایت چیزی به نام مسئولیت فردی داریم و نه آرمان جمعی مشترک (Thatcher 1987). وی در اجتماع حزب محافظه‌کار در آوریل ۱۹۷۹ هرگونه مسیر توسعه را کار فردی بیان می‌کند. تاجر با بررسی موضوع جامعه از دیدگاه نئولیبرالی خود نیروی پیش‌برنده جامعه را میل فردی برای پیش‌برد آن‌چه می‌داند که برای فرد و خانواده‌اش منفعت دارد. او تعقیب منفعت شخصی را مسیر توسعه و رشد جامعه بیان می‌کند. «و هیچ جای‌گزینی برای این غریزه انسانی بنیادی وجود ندارد و بدترین چیز ممکن این است که یک حکومت می‌تواند انجام دهد خدشه‌دار کردن آن با اتخاذ نوعی سیاست جای‌گزین جمع‌گرایانه است». آن‌کس که کار نمی‌کند روح فردگرایانه ملت را از بین می‌برد (Thatcher 1979a). سرانجام تاجر برای از بین بردن بنیان‌های جمع‌گرایانه و ریشه‌های سوسیالیسم، پس از اعتصابات گسترده اتحادیه‌های کارگری در انگلستان، با عنوان «زمستان نارضایتی»، در سخن‌رانی تلویزیونی که به همین مناسبت در ژانویه ۱۹۷۹ برگزار می‌کند، تهدید کنونی پیش‌روی انگلستان را تهدید سبک زندگی فردگرایانه انگلیسی بیان می‌کند و یگانه راه‌حل برای این مشکل را محدود کردن قدرت اتحادیه‌ها و درهم‌کوبیدن آن‌ها می‌داند.

(Thatcher 1979c). در این جا آنچه می‌ماند جای‌گزینی مسئولیت اخلاقی شخصی و متعاقب آن عقب‌نشینی دولت از نقش‌های حمایتی خود به جای آن‌چه است که ما در تعریف مرسوم از جامعه سراغ داریم. درحالی‌که حتی افزایش بزه‌کاری اجتماعی در آن‌چه تاجررسم در معنی سنتز دیالکتیک قدرت - دانش از آن مراد می‌کند نه چیزی جمعی بلکه حاصل تضعیف مسئولیت و دیسیپلین فردی است و این فقط خانواده و فرد است نه دولت که مسئول بزه‌کاری تلقی می‌شود (Thatcher 1978). تاجر کلیدی‌ترین وظایف خود و دولت نئولیبرال را به دقیق‌ترین صورت ممکن صورت‌بندی می‌کند: «اقتصاد تنها یک روش است؛ هدف تغییر ذهن‌ها و قلب‌هاست» (Thatcher 1981b). نکته جالب‌توجه این‌که، پس از اعلان کودتا در شیلی پینوشه مأموریت خود را «عملیاتی بلندمدت و عمیق برای تغییر ذهنیت شیلیایی‌ها» بیان کرده بود (Valdes 1995: 7-9, 13).

۹. مقررات‌زدایی از اقتصاد، آزادی بازار، و مسئولیت‌زدایی از دولت

لزوم حذف بخش دولتی و عقب‌نشینی کامل دولت از بحث اشتغال در دستگاه عمومی ضدیت با ملی‌کردن اقتصادی به سود بخش خصوصی (Thatcher 1967)، باور به اقتصاد آزاد به‌منزله بنیان آزادی فردی همان‌گونه که میزس، هایک، فریدمن، و سایر نئولیبرال‌ها پیش‌تر نیز گفته بودند (Thatcher 1975b)، مقابله با قدرت دولتی، و حق فعالیت آزاد اقتصادی مؤسسات و شرکت‌های خصوصی (Thatcher 1975a) ازجمله موارد آزادسازی اقتصادی و سیاست‌های تعدیلی تاجر به‌منظور درهم‌کوبیدن هرگونه بنیان اقتصاد سوسیالیستی یا دولت رفاهی‌کینزی بوده است. برای این منظور، تاجر به‌دنبال پروراندن نظام معنای/ایستمنه نئولیبرالی با سیاست قدرت است. شاید از واضح‌ترین نمونه‌های دال بر اثبات رابطه دیالکتیکی نظریه و عمل را بتوان در این سخنان تاجر دید. تاجر در سخنرانی خود در اجلاس فدراسیون دانش‌آموزان/ دانشجویان حزب محافظه‌کار در ۲۴ مارس ۱۹۷۵ می‌گوید:

ما دیگر نمی‌توانیم برای مدت زمان طولانی در لاک دفاعی فرورویم. زمان ضد حمله رسیده است... ضد حمله روشن‌فکران به همان اندازه ضد حمله در پارلمان و توسط نمایندگان مهم است. اگر ما در این نبرد اندیشه‌ها پیروز شویم، پس نیمی از راه پیروزی را در این جنگ پشت سر گذاشته‌ایم (Thatcher 1975c).

در همین راستاست که سال‌ها بعد دونالد رامسفلد، وزیر دفاع سابق آمریکا در دولت بوش، در مه ۲۰۰۲ میلتون فریدمن را نماد و عصاره‌ای از این دانست که اندیشه‌ها

پی‌آمدهای عملی جدی دارد (Rumsfeld 2002). تاجر در جای دیگری نیز گسترش آزادی را، که مقصود همان نسخه آزادی بازار به منزله اُس و اساس آزادی نئولیبرالی است، با گسترش اندیشه و هژمونیک‌شدن اپیستمه نئولیبرالی ممکن دانسته است. وی گسترش آزادی بازار به جهان را نه ایدئال که امری وجدانی می‌داند (Thatcher 1983a). تاجر در جایی دیگر سیاست‌های خود را دارای اشتراکات بسیار با آموزه‌های هایدک می‌داند و آن محافظه‌کاری‌ای را که از آن می‌آید بازگشت به نوعی دیگر از لیبرالیسم بیان می‌کند که با لیبرالیسم آمیخته با سیاست‌های دولت رفاهی - کینزی متفاوت است (Thatcher 1985). در همین سال، هایدک در سفر خود به انگلستان از دپارتمان پژوهشی حزب محافظه‌کار بازدید می‌کند. کمی بعدتر، تاجر در سخنرانی دیگری در مؤسسه مطالعات اقتصادی - سیاسی بریتانیا هرگونه تعقیب برابری را سرابی بیش نمی‌داند و جالب این‌که در ادامه جای‌گزین حق تعقیب برابری برای افراد و جامعه را تعقیب فرصت‌های برابر، حق نابرابری، و اهمیت فردگرایی بیان می‌کند. در این‌جا، تلقی از جامعه همان حوزه «رقابت حداکثری» افراد برای کسب سود است، آن‌گونه‌که هایدک و فریدمن نیز بر آن تأکید کرده بودند (Thatcher 1975d). متعاقباً تاجر در سخنانی در کنفرانس حزب محافظه‌کار در اکتبر ۱۹۸۳ می‌گوید: «چیزی به نام پول عمومی و متعلق به عموم وجود ندارد، بلکه این تنها پول مالیات‌دهندگان است» (Thatcher 1983b). این بدان معناست که دولت وظیفه‌ای جز کارگزاری سرمایه ندارد و برای عدم مداخله و سلب مسئولیت بهانه‌ای بهتر از این‌که دولت پولی در بساط ندارد و نقشی جز حفاظت از منافع طبقات سرمایه‌دار ندارد در دست‌رس نئولیبرالیسم در قامت تاجر نیست. جالب این‌که در سخنانی که تاجر در ۱۰ مارس ۱۹۸۱ در مجلس عوام بیان می‌کند، خود را از ستایش‌کنندگان هایدک معرفی می‌کند. او هم‌چنین برخی از کتاب‌های هایدک هم‌چون *قانون اساسی آزادی* و اثر سه‌جلدی وی با عنوان *قانون، قانون‌گذاری و آزادی* را از آثاری می‌داند که هرکسی باید آن‌ها را مطالعه کند (Thatcher 1981a). تاجر در جای دیگری آزادی فردی و آزادی اقتصادی را هم‌بسته یک‌دیگر می‌داند و نبود آزادی اقتصادی را آن‌گونه‌که نئولیبرال‌ها می‌گویند، یعنی رقابت اقتصادی و بنگاه‌ها و مؤسسات اقتصادی خصوصی و فردگرایی رادیکال، به مثابه نبود آزادی در نظر می‌گیرد (Thatcher 1976). درحالی‌که تاجر پیش از تشکیل کابینه، در مقاله‌ای به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۷۹، وعده تلاش برای آزادسازی صاحبان سرمایه را می‌دهد (Thatcher 1979b). متعاقباً تاجر با حمله شدید به سوسیالیسم و بنیان‌های دولت رفاهی انگلستان حاصل از اعمال سیاست‌های کینزی از ضرورت

عقب‌نشینی دولت از اقتصاد، اعمال سیاست‌های رفاهی، کاستن از میزان مالیات‌ها برای ثروتمندان و صاحبان سرمایه، و کاهش شدید هزینه‌های عمومی و خدماتی سخن می‌گوید. بدین ترتیب، دولت هیچ‌گونه مسئولیتی در اعمال سیاست‌های برابری طلبانه و توزیعی در اقتصاد ندارد و این عدم مداخله با توجیه تحریک کلان سرمایه‌ها، تقویت بخش خصوصی، و عقب‌نشینی دولت از مداخله اقتصادی انجام می‌شود (Thatcher 1980).

۱۰. مقابله با اتحادیه‌های کارگری

در راستای ریشه‌کن کردن بنیان هرگونه سیاست جمع‌گرایانه حمله‌ای شدید علیه کارگران و اتحادیه‌های کارگری آغاز شد. از مهم‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در قلع و قمع اعتصاب معدن‌چیان (۱۹۸۴-۱۹۸۵) در همین دوره تاجر مشاهده کرد. تاجر بر آن بود که حق اعتصاب اتحادیه‌های کارگری چیزی جز قانون آشوب نیست که می‌بایست با قانونی که از سوی قوه قهریه و پلیس حمایت و اعمال می‌شود جای‌گزین شود. تاجر درباره اتحادیه‌ها و اعتصاب‌کنندگان بارها از عبارت «دشمن در داخل» (Enemy Within) کنار دشمن خارجی (کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها) یاد می‌کند (Thatcher 1984).

۱۱. به سوی نئولیبرالیسم هدایت‌شده

پیوند قدرت - دانش نئولیبرالی به صورت دیالکتیکی در نهایت به «نئولیبرالیسم هدایت‌شده» ختم می‌شود. این نئولیبرالیسم هدایت‌شده یا به گونه‌ای قهری یا بانفوذ در ساخت سیاسی و اقتصادی کشور هدف اجرا می‌شود. تاجر در سخن‌رانی ۱۰ اکتبر ۱۹۸۶ از موفقیت سیاست گسترش خصوصی سازی یا همان آزادسازی بازار از فرانسه تا فیلیپین، از جامائیکا تا ژاپن، از مالزی تا مکزیک، و از سریلانکا تا سنگاپور سخن می‌گوید و آن را حاصل سیاست‌هایی می‌داند که از انگلستان و تحت همان گسترش نئولیبرالیسم اجرا شده است. البته تاجر این را حاصل سرمایه‌داری مردمی می‌داند. آن گونه که وی مدعی است «سرمایه‌داری مردمی» (Popular Capitalism) به معنای دموکراسی دارندگان حق مالکیت است. تاجر با بهره‌گیری از دال‌های مذهبی در سخن‌رانی‌های خود نفوذ سرمایه‌داری مردمی به فراسوی مرزها را هم چون جنگی صلیبی می‌داند که هدفش گسترش بهره‌مندی اقتصادی افراد ملت است (Thatcher 1986).

۱۲. امپریالیسم روی دیگر نئولیبرالیسم

تاجریسم و ریگانیسم با عبور از مرزهای ملی برای گسترش خود به منزله نظم جهانی نئولیبرال به سلسله‌ای از کودتاها، جنگ‌ها، تغییر حکومت‌ها از درون یا تغییر ساخت سیاسی - اقتصادی سیاسی آن‌ها با ابزارهای مختلفی مبادرت ورزیدند که از سرنگونی مصدق در ایران گرفته تا آئنده در شیلی، سوکارنو در اندونزی، ساندینیست‌ها در اروگوئه، و بعدها جنگ عراق و سیاست تحریم و فشار در مواجهه با مخالفان نظم موجود متفاوت بوده است. برای نمونه پل برمر، رئیس دولت موقت ائتلاف، در حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳ چهار دستور صادر کرد (Juhasz 2004) که شامل خصوصی‌سازی کامل شرکت‌های دولتی، اعطای حقوق مالکیت کامل به شرکت‌های خارجی درگیر در تجارت عراق، بازگشت کامل سود خارجی و بازگشایی بانک‌های عراق بر روی کنترل خارجی، و رفتار یک‌سان و در نظر گرفتن شرکت‌های خارجی هم‌چون شرکت‌های ملی داخلی... و حذف تمامی موانع تجاری بود. قرار شد که این دستورها بر تمامی حوزه‌های اقتصادی شامل خدمات عمومی، رسانه، ساخت‌وساز، تولید، خدمات، حمل‌ونقل، و مالیه اعمال شود. فقط حوزه نفت مشمول معافیت از خصوصی‌سازی مطلق بود که آن‌هم بیش‌تر به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک آن و ضرورت پرداخت هزینه‌های جنگ به آمریکایی‌ها بود. هم‌چنین در این دکترین شک برجای مانده از میراث فریدمن که در شیلی، آرژانتین، اروگوئه، اندونزی، و برزیل نیز به‌طور کامل اجرا شده بود، بر اعمال شدیدترین فشارها بر بخش‌های دولتی به منظور آزادسازی کامل اقتصادی و حاکم کردن سرمایه‌داری بازار آزاد نئولیبرالی به‌طور کامل قرار بود. بدین ترتیب، با اعمال سیاست‌های تعدیل ساختاری در عراق هرگونه حقوق اتحادیه‌ها ممنوع شد و مهم‌تر از همه کاهش نرخ مالیات‌ها و از تصاعد خارج کردن نرخ مالیات‌ها بود که عملاً به یک‌سان‌سازی مالیاتی مبادرت ورزیده شد. شالوده این سیاست‌ها را می‌باید در همان تفکر نئولیبرالی جست‌وجو کرد که فرض را بر این گذاشته که راه آزادی‌های فردی از آزادی بازار و دادوستد می‌گذرد و این همان منطق امپراتوریایی است (برای مطالعه بیش‌تر بنگرید به Hardt and Negri 2000) که با عنوان نظم جهانی نوین تحت حاکمیت آمریکا به سایر مناطق تحمیل شده است. به‌طور کلی، آنچه در شرایط کنونی اهمیت جدی دارد فهم این نکته است که نئولیبرالیسم هیچ ارتباطی به دموکراسی و برقراری آزادی ندارد. آنچه مهم است پذیرش قواعد نظم جهانی امپراتوریایی و نئولیبرالیسم پیوسته با آن برای حکومت‌کردن و مشروعیت‌بخشیدن به خود در این

ساختار سرمایه‌داری فاجعه بین‌المللی است و برخلاف آنچه ادعای آن ازسوی ایپستمه نئولیبرال می‌رود، آزادی اقتصادی مقدم بر آزادی سیاسی نه در سرنگونی دولت قانونی محمد مصدق در ایران ایجاد شد، نه در سفر میلتون فریدمن و تحمیل قواعد آزادسازی اقتصادی و بنیادگرایی بازار در شیلی پینوشه و آمریکای لاتین و نه در اندونزی سوهارتو و عربستان بن سلمان ایجاد خواهد شد. به تعبیر دیگر، فرض پذیرش نظم نئولیبرالی که به برقراری دموکراسی ختم شود یا اعمال سیاست‌های تاجری و مدرسه اقتصادی شیکاگو (فریدمنی) چیزی نبود جز مقابله با هرگونه میراث سوسیالیستی، کینزگرایی، و نیودیل آمریکایی در قالب سیاست‌های دولت رفاهی لیبرال، مقابله با کمونیست‌ها، و یک‌دست‌سازی جهان سرمایه برای نفوذ به کشورهای پیرامون.

۱۳. نتیجه‌گیری

تاجریسم نقطه تلاقی گسست از نظام دانش - قدرت سرمایه‌داری نیودیل و کینزگرایی دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی به حساب می‌آید. درواقع ما با سه حرکت کلان در رسیدن به این گسست در نظام قدرت - دانش لیبرالی - کینزی مواجهیم که شامل اردولیرالیسم به‌منزله خاستگاه و پیشینه سیاست‌های نئولیبرالی، فلسفه سیاسی‌ای که رژیم حقیقت‌مندی و دستگاه‌های جدید سرمایه‌داری تجدیدساختاریافته را فراهم می‌کند که صورت نوعی آن را در آموزه‌های هابز و به‌طور خاص مکتب شیکاگو می‌یابیم، و درنهایت تاجریسم و ریگانومیکس به‌مثابه ماشین سیاسی این ساخت جدید است. بدین ترتیب، تاجریسم ترجمان عملی نظام دانش نئولیبرال/ بنیادگرایی بازار بود که از درون بحران کینزیانیزم در دهه ۱۹۷۰ سر برآورد. بنابراین عبور از نظام دولت‌محور و ضد انحصار شرکتی روزولتی به نظام بازارمحور تاجری ازجمله رئوس این گسست بوده است. درنهایت نئولیبرالیسم تاجری هم درگیر بحران‌های داخلی خاص خود شده است. خروج انگلستان از اتحادیه اروپا (برگزیت)، پیوند تاجریسم با جنگ در مقیاس جهانی، تغییر ساختار مالیاتی از مالیات بر کار به مالیات بر مصرف به‌دنبال تقدیس مصرف‌گرایی در نئولیبرالیسم از آن جمله است. درحالی‌که تلاش برای ساخت سوژه سیاسی نئولیبرال سیاست‌زدایی شده عافیت‌طلب، فردگرایی رادیکال، مقابله با اتحادیه‌گرایی، مسئولیت‌زدایی از دولت، سیاست تعدیل اقتصادی در قالب حذف موانع حمایتی دولت از شهروندان برسر راه جریان سرمایه، مقررات‌زدایی از بازار، نئولیبرالیسم هدایت‌شده در قالب امپریالیسم مدرن و اعمال وضعیت

پیوند نظام دانش - قدرت نئولیبرال؛ بررسی موردی تاجریسم (پوریا پرندوش و دیگران) ۳۲۷

استثنایی پایدار، سیاست شک‌درمانی، و درنهایت اولویت کامل آزادی اقتصادی بر آزادی سیاسی همان نمود ایستمه/ نظام قدرت - دانش نئولیبرالی است که توانسته است تاجریسم را با تغییر و تحولات جزئی حاصل از بحران‌های جهانی حفظ کند و به تأسیس ساخت سیاسی جدیدی با عنوان نئولیبرالیسم بینجامد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله از رساله دکتری استخراج شده است.
۲. می‌توان رویکرد کینزی به حکمرانی اقتصادی کلان را ملهم از لیبرالیسم مدرن در نظر گرفت.
۳. برای اطلاعات بیش‌تر بنگرید به نگری و هارت (Hardt and Negri 2000) در کتاب *امپراتوری* موضوع مهمی با عنوان نظم امپراتوریایی جدید و نظم بین‌الملل حقوقی/ قضایی را بررسی می‌کنند که از گذار به نوع جدیدی از نظم متفاوت از آنچه پیش‌تر به امپریالیسم تفسیر می‌شد نشان دارد.
4. <https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/0263276413506944>
۵. این بخش از مجموعه مقالات و کتاب‌های فریدمن وام گرفته شده است که بدین قرار است:
New Individualist Review (Indianapolis: Liberty Fund, 1981), Editor-in-Chief Ralph Raico, Introduction by Milton Friedman, Chapter: Milton Friedman, Capitalism and Freedom Available at: <https://oll.libertyfund.org/pages/friedman-on-capitalism-and-freedom>.
- هم‌چنین بنگرید به فون هایک ۱۳۹۲؛ Friedman 1951.
6. <https://www.margaretthatcher.org/document/107246>.

کتاب‌نامه

- فوکو، م. (۱۳۸۶)، *تولد زیست - سیاست*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- فوکو، م. (۱۳۹۸)، *باید از جامعه دفاع کرد؛ درس‌گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: اختران.
- فون هایک، فردریش (۱۳۹۲)، *راه بردگی*، با مقدمه میلتون فریدمن، ترجمه حمید پاداش و فریدون تفضلی، تهران: نگاه معاصر.

References

- Blomgren, A. M. (1997), "Nyliberal Politisk Filosofi. En Kritisk Analys av Milton Friedman", Robert Nozick och F. A. Hayek', Nora: Bokförlaget Nya Doxa, In D. E. Lie, *What is Neoliberalism*, Oslo: Department of Political Science University of Oslo.

- Bonefeld, W. (2012), "Freedom and the Strong State: On German Ordoliberalism", *New Political Economy*, vol. 17, no. 5.
- Clarke, S. (2005), "The Neoliberal Theory of Society, In A. a. Saad-Filho", *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Dag Einar Thorsen and Amund Lie. (n.d.), *What is Neoliberalism?*, Department of Political Science University of Osl.
- Davies, W. (2010), "Economics and the 'Nonsense' of Law: The Case of the Chicago Antitrust Revolution", *Economy & Society*, vol. 39, no. 1.
- Davies, W. (2014, March 7), "A Bibliographic Review of Neoliberalism. Theory, Culture & Society", Retrieved from:
<https://www.theoryculturesociety.org/william-davies-a-bibliographic-review-of-neoliberalism>.
- Foucault, M. (1995), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, T. f. Sheridan (Trans.), New York: Vintage Books.
- Foucault, M. (2008), *The Birth of Biopolitics*, Translated by Reza Najafzadeh, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Foucault, M. (2020), *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège de France 1975-1976* (Michel Foucault Lectures at the Collège de France, 5), Translated by Reza Najafzadeh, Tehran: Akhtaran (in Persian).
- Friedman, M. (17 February 1951), *Neo-Liberalism and its Prospects*, Oslo, Norway.
- Friedman, M. (1980), *Free to Choose*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Friedman, T. (2006), *The World is flat: The Globalized World in the Twenty-First Century*, London: Penguin.
- Gene, N. (2014), "The Emergence of Neoliberalism: Thinking Through and Beyond Michel Foucault's Lectures on Biopolitics", *Theory, Culture & Society*, vol. 31, no. 4.
- Hardt, Michael and Antonio Negri (2000), *Empire*, Harvard University Press.
- Harvey, D. (2016), "An Interview with David Harvey, Neoliberalism Is a Political Project", (B. S. Risager (Interviewer), *Jacobin Magazine*, Retrieved from:
<https://www.jacobinmag.com/2016/07/david-harvey-neoliberalism-capitalism-labor-crisis-resistance>.
- Hayek, F. A. (1973), *Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Liberal Principles and Political Economy*, vol. I: *Rules and Order*, London: Routledge.
- Hayek, F. (2013), *The Road to Serfdom*, Translated by Hamid Padash and Freidoon Tafazzoli, Tehran, Negah-e-Moaser (in Persian).
- Jacoby, R. (1981), *Dialectics of Defeat: Countours of Western Marxism*, Cambridge, U. K.: Cambridge University Press.
- Juhasz, A. (2004), "Ambitions of Empire: The Bush Administration Economic Plan for Iraq (and Beyond)", *Left Turn Magazine*.
- Klein, N. (2009), *The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism*, New York: Metropolitan Books.

- Munk, R. (2005), "Neoliberalism and Politics, and the Politics of Neoliberalism", In A. S. -F. Johnston, *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Nik-Khah, E. and Robert Van Horn (2012), "Inland Empire: Economics Imperialism as an Imperative of Chicago Neoliberalism", *Journal of Economic Methodology*, vol. 19, no. 3.
- Nozick, R. (2013), *Anarchy, State, and Utopia*, Basic Books.
- Palley, T. I. (2005), "From Keynesianism to Neoliberalism: Shifting Paradigms", In A. a. Saad-Filho, *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Rumsfeld, D. (2002), *Secretary of Defense Donald H. Rumsfeld Speaking at Tribute to Milton Friedman*, Retrieved from White House, Washington, DC.
- Saad-Filho, Alferedo and Deborah Johnston (2005), *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Thatcher, M. (1967), "Speech to Conservative Party Conference, 1967 Oct 20 Fr. Conservate Party", Conservative Party Confrance Report, Retrieved from: <https://www.margaretthatcher.org/document/101586>.
- Thatcher, M. (1975a, January 31), "Finchley Conservative Association Press Release (Speech in Finchley)", Conservative Leadership Election, Retrieved from Thatcher Archive: <https://www.margaretthatcher.org/document/102605>.
- Thatcher, M. (1975b, January 30), "My Kind of Tory Party", Retrieved from Daily Telegraph: <https://www.margaretthatcher.org/document/102600>.
- Thatcher, M. (1975c, March 24), "Speech to Federation of Conservative Students Conference", Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text: <https://www.margaretthatcher.org/document/102663>.
- Thatcher, M. (1975d, September 15), "Speech to the Institute of Socio Economic Studies", (Let Our Children Grow Tall), Retrieved from BBC Sound Archive: OUP Transcript: <https://www.margaretthatcher.org/document/102769>.
- Thatcher, M. (1976, March 20), "Speech to Conservative Central Council", (The Historic Choice), Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text: <https://www.margaretthatcher.org/document/102990>.
- Thatcher, M. (1978, May 24), "Speech to Conservative Women's Conference", Retrieved from, Thatcher Archive: CCOPR 710/78: <https://www.margaretthatcher.org/document/103696>.
- Thatcher, M. (1979a, April 16), "Speech to Conservative Rally in Cardiff", Retrieved from Margaret Thatcher Foundation: <https://www.margaretthatcher.org/document/104011>.
- Thatcher, M. (1979b, April 29), "Article for the News of the World" (The Left Have Poisoned Minds against those who Uphold the Law), Retrieved from Margaret Thatcher Archives: <https://www.margaretthatcher.org/document/104052>.
- Thatcher, M. (1979c, Januray 17), "Margaret Thatcher Foundation", Retrieved from Conservative Party Political Broadcast (Winter of Discontent): <https://www.margaretthatcher.org/document/103926>.

- Thatcher, M. (1980, November 1), "Speech to Conservative Trade Unionists", (Annual Conference), Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104439>.
- Thatcher, M. (1981a, March 10), "House of Commons PQs", Retrieved from Margaret Thatcher Archives:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104593>.
- Thatcher, M. (1981b, May 3), "Interview for Sunday Times", Retrieved from Sunday Times:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104475>.
- Thatcher, M. (1983a, September 29), "Speech at the Winston Churchill Foundation Award dinner", Retrieved from Thatcher Archive: Transcript.
- Thatcher, M. (1983b, October 14), "Speech to Conservative Party Conference, 1983", Retrieved from Thatcher Archive: OUP Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105454>.
- Thatcher, M. (1984, May 30), "Remarks on Orgreave Picketing", (Attempt to Substitute the Rule of the Mob for the Rule of Law"), Retrieved from Thatcher Archive: Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105691>.
- Thatcher, M. (1985, December 17), "Radio Interview for BBC Radio 3", Retrieved from Thatcher Archive: COI Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105934>.
- Thatcher, M. (1986, October 10), "Speech to Conservative Party Conference", Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text:
<https://www.margaretthatcher.org/document/106498>.
- Thatcher, M. (1987, September 23), "Interview for Woman's Own", (No such Thing as Society), D. Keay (Interviewer), Thatcher Archive (THCR 5/2/262): COI Transcript.
- Valdes, J. G. (1995), *Pinochet's Economists: The Chicago in Chile*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Horn, R. (2011), "Chicago's Shifting Attitude Toward Concentrations of Business Power (1934-1962)", *Seattle Law Review*, vol. 34, no. 4.

ابتکار کمر بند و راه چین در غرب آسیا از دیدگاه نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل

رضا عزیزی*

امیر محمد حاجی یوسفی**

چکیده

ادبیات تولیدی پژوهش‌گران اقتصاد سیاسی بین‌الملل دربارهٔ ابتکار کمر بند و راه چین و تأثیرات آن در غرب آسیا ذیل چهار کلان‌نظریهٔ رئالیستی، لیبرالیستی، سازه‌انگاری، و مارکسیستی جای می‌گیرد و غالباً مبتنی بر پیش‌بینی بدون دادهٔ عینی کافی و نیز تقلیل‌گرا و تک‌عاملی‌اند، به‌طوری که برخی صرفاً براساس منطق تداوم و ثبات پدیده‌ها به سیاست قدرت (رئالیسم)، برخی در فضای جهانی‌شدن اقتصاد به سیاست منفعت (لیبرالیسم)، برخی براساس معنا، هویت، و ملیت به سیاست هویت (سازه‌انگاری)، و در نهایت برخی هم براساس طبقه، سلطه، و امپریالیسم به سیاست سلطهٔ طبقاتی (مارکسیسم) به آن توجه کرده‌اند. سؤال این مقاله این است که کدام نظریه تأثیرات ابتکار کمر بند و راه در اقتصاد سیاسی غرب آسیا را بهتر تبیین می‌کند. با مقایسهٔ این کلان‌نظریه‌ها، ایدهٔ این مقاله این است که مفهوم رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی کیوهان و نای در کتاب قدرت و وابستگی متقابل، به‌ویژه مدل فرایندهای اقتصادی آنان، که شبیه روندهای سه‌گانهٔ یادشده است، به‌مثابهٔ نظریهٔ میان‌برد که به آن واقع‌گرایی تعدیل‌یافته هم می‌گویند، مفاهیم نظری مناسب‌تری برای توصیف و تبیین پیچیدگی ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا فراهم می‌سازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا موجب تقویت و افزایش کالاهای عمومی مانند سرمایه، خدمات، و کار شده و به تبع باعث تقویت همکاری اقتصادی، سرمایه‌گذاری، فناوری‌های حمل‌ونقل و ارتباطات، و نیز افزایش انگیزهٔ دولت‌ها برای تقویت اقتصادمحور شدن سیاست خارجی شده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی بین‌الملل، غرب آسیا، ابتکار کمر بند و راه، رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
 ** دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
 (نویسندهٔ مسئول)، am-yousefi@sbu.ac.ir

۱. مقدمه

چینی‌ها در اسناد مربوط به ابتکار کمربند و راه (One Belt One Road of OBOR or Belt and Road Initiative of BRI) پنج قاعده و هدف هماهنگی سیاست (Policy Coordination)، پیوند میان تأسیسات (Facilities Connectivity)، تجارت آزاد و بدون مانع (Unimpeded trade)، ادغام مالی (Financial Integration) به‌منزله مهم‌ترین قاعده و ارتباط مردم با مردم (The People-to-People Bonds) را برای آن اعلام کرده‌اند (NDRC 2015). سیاست ابتکار کمربند و راه به‌مثابه دور جدیدی در سیاست گشایش چین است و چهره اولیه اقتصادی - تجاری - تکنولوژیک دارد و تأثیرات آن را هم در مناطق مختلف در وهله اول با این سه چهره می‌توان بررسی کرد. بااین‌حال، اغلب تلاش‌های نظری پژوهش‌گران اقتصاد سیاسی بین‌الملل در این زمینه غالباً مبتنی بر حدس و پیش‌بینی بدون داده عینی کافی و نیز تقلیل‌گرا و تک‌عاملی است. این تلاش‌های نظری که ذیل چهار کلان‌نظریه (Grand Theory) رئالیستی (توجه صرف به دولت‌محوری و سیاست قدرت و نیز مسائل امنیتی و نظامی و کم‌توجهی به فضای اقتصادی - تجاری و تکنولوژیک ابتکار کمربند و راه)، لیبرالیستی (توجه صرف به مکانیسم بازار و سیاست منفعت و کم‌توجهی به سیاست قدرت)، سازه‌نگاری (توجه صرف به معنا، هویت، ملیت، و سیاست هویت)، و مارکسیستی (توجه صرف به طبقه، سلطه، امپریالیسم، و سیاست سلطه طبقاتی و بی‌توجهی به نقش دولت) جای می‌گیرند، متمرکز بر آن بخش از چهره ژانوسی ابتکار کمربند و راه شده‌اند که چین را رقیب نظام بین‌المللی موجود معرفی می‌کند. این در حالی است که چین تاکنون میوه نظام تجارت آزاد و رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی موجود را چیده است و به‌نظر می‌رسد مطلوب‌ترین سناریو برای چین تداوم سواری مجانی از این نظام به‌عنوان بزرگ‌ترین ذی‌نفع آن است و تجدید ساختار اساسی در رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی فعلی نمی‌تواند تأمین‌کننده منافع چین باشد. بنابراین، در این مقاله ضمن مرور و مقایسه این کلان‌نظریه‌ها به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم که کدام نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل برای تبیین ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا مناسب‌تر است. با توجه به مباحث یادشده و با مقایسه تلاش‌های نظری موجود و با توجه به مشاهده سه روند تقویت فناوری‌های نوین، افزایش تولید ناخالص داخلی به‌مثابه آیینۀ مطالبات رفاهی ملی و استانداردهای زندگی، و تشدید دیپلماسی اقتصادی در غرب آسیا ایده این مقاله این است که مفهوم رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی کیوهان و نای در کتاب قدرت و وابستگی متقابل به‌ویژه مدل

فرایندهای اقتصادی آنان که شبیه روندهای سه‌گانه یادشده است، به مثابه نظریه میان‌برد (Middle Range Theory) که به آن واقع‌گرایی تعدیل‌یافته نیز می‌گویند و به خانواده ساختارگرایان تعلق دارد و از تلفیق و دیالکتیک ابعادی از سنت رئالیسم و لیبرالیسم به‌دست آمده است رژیم‌ها را متغیرهایی واسطه میان قدرت و دست‌آورد و نیز قدرت اقتصادی و قدرت انتقال سرمایه، خدمات، و کالا را عامل اصلی برای ایجاد اصول و قواعد می‌داند و افزون‌بر شرایط آنا‌رشی به ساختار موضوعی، ساختار تکنولوژی، و سازمان‌های بین‌المللی نیز توجه دارند، مفاهیم نظری مناسب‌تری برای توصیف و تبیین پیچیدگی ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا فراهم می‌سازد. برپایه این شاخص‌های مفهومی، این مقاله از سه بخش اصلی تشکیل شده است: ۱. ابتکار کمربند و راه و افزایش تولید ناخالص داخلی در غرب آسیا؛ ۲. ابتکار کمربند و راه و تقویت فناوری‌های نوین در غرب آسیا؛ ۳. ابتکار کمربند و راه و تقویت اقتصادمحورشدن سیاست خارجی در غرب آسیا. به‌نظر می‌رسد این مدل هرچند جامع نیست، تک‌عاملی هم نیست و قابلیت، تناسب، و سودمندی بیش‌تری را برای تحلیل ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا داراست.

۲. ادبیات موجود

دو دسته ادبیات درباره ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا تولید شده است: ادبیات غیرنظری و ادبیات نظری. ادبیات غیرنظری صرفاً به تحلیل ابتکار کمربند و راه، بدون استفاده از چهارچوب نظری، پرداخته است. این تحلیل‌ها که شامل یادداشت‌های سیاستی، مجلات مروری، روزنامه‌های غالباً آنالاین، و مانند این‌هاست مفروضات نظری دارند، اما نویسندگان آن‌ها اشاره‌ای به آن‌ها ندارند و براساس آمار و ارقام و سیاست‌های اعمالی چین تحلیل‌های غالباً ژورنالیستی ارائه می‌دهند و شواهد را با چهارچوب نظری مشخصی سامان نداده‌اند (Fulton 2017; Dorsey 2016; Singh 2014; Ciurtin 2017; Wuthnow 2017). در ادبیات نظری، پژوهش‌گران روابط و اقتصاد سیاسی بین‌الملل از منظرهای گوناگون به سیاست ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا می‌نگرند. نکته مشترک همه این کلان‌نظریه‌ها درباره ابتکار کمربند و راه در جهان و در غرب آسیا به‌طور خاص این است که توجهی به داده‌های کافی برای بررسی دیدگاه نظری خود ندارند و درنهایت صرفاً یک پیش‌بینی بدون توصیف کافی از واقعیت‌های موجود ارائه می‌دهند و گرفتار تقلیل واقعیت چندعاملی به یک عامل نظری معین می‌شوند. از آن‌جاکه اخیراً غرب آسیا و چین در قالب ابتکار کمربند و

راه فصل جدیدی از روابط اقتصادی- تجاری را در حوزه‌های مختلف تجارت خارجی، سرمایه‌گذاری، فناوری، و دیپلماسی اقتصادی علاوه بر تجارت انرژی آغاز کرده‌اند، این کلان‌نظریه‌ها نمی‌توانند به‌طور کامل تغییرات جدید در غرب آسیا به‌واسطه ابتکار کمربند و راه را تبیین کنند. ادبیات نظری موجود را می‌توان به چهار دسته کلان و پارادایمیک به شرح ذیل تقسیم‌بندی کرد.

۱.۲ ادبیات رئالیستی

محققانی هستند که راه ابریشم نوین به‌طور عام و حضور آن در غرب آسیا را به‌طور خاص با چهارچوب نظری رئوپلیتیک، ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک، و منافع ملی تحلیل کرده‌اند که ریشه در کلان‌نظریه واقع‌گرایی دارند و درنهایت برخی از آن‌ها با مفروض‌گرفتن چهارچوب رئالیستی و وضع موجود سیاست‌گذاری خارجی عملی را وجه تلاش خویش قرار داده‌اند. این محققان غالباً به بیان اهداف چین از سیاست ابتکار کمربند و راه و خطرهای آن اشاره دارند و معتقدند قدرت قدرت است و الگو و منطق حاکم بر پدیده‌ها اصل تداوم و تکرار، یعنی سیاست قدرت، است و ابتکار کمربند و راه هم از این اصل مستثنا نیست. بنابراین، چین به‌دنبال هژمونی خود به‌جای ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا و رقیب رژیم‌های بین‌المللی موجود است و با مفروض‌گرفتن رقابت بین چین و آمریکا معتقدند که جهان شاهد دوقطبی دیگری همانند فضای جنگ سرد خواهد بود. این تحلیل‌گران بدون توجه به سیاست عدم مداخله چین، امتناع از حضور نظامی خارجی، و تمرکز اصلی بر توسعه روابط اقتصادی و تجاری دوطرفه معتقدند نیاز به محافظت از منافع استراتژیک، ژئوپولیتیک، اقتصادی، و تجاری چین در غرب آسیا سرانجام چین را به حضور امنیتی- نظامی وادار خواهد کرد. برخی نشانه‌ها را هم برای تأیید تحلیل خود می‌آورند؛ مثلاً به ساخت نخستین پایگاه نظامی چین در جیبوتی و انتشار اولین مقاله راه‌برد عربی اشاره می‌کنند. آن‌ها مفاهیم پایه واقع‌گرایی، ازجمله آنارشی و تعارض منافع، را به واقعیت‌های جدید غرب آسیا نسبت می‌دهند و دست به پیش‌بینی می‌زنند و آن‌قدر بر تحلیل سیاست قدرت نظامی تأکید می‌کنند که دیگر توان لازم را برای تبیین شرایط متحول تجاری- اقتصادی و تکنولوژیک غرب آسیا از دست می‌دهند. درحالی‌که طبق اسناد منتشرشده چین و سیاست اعمالی آن در غرب آسیا، این کشور حداقل تا سال ۲۰۳۵ هیچ علاقه‌ای به پی‌گیری سیاست قدرت نظامی ندارد. این تحلیل‌گران به منابع گوناگون قدرت توجهی

ندارند و تغییر رژیم را منوط به تغییر قدرت در نظام بین الملل می دانند. این نویسندگان تشکیل، تداوم، و تغییر رژیم ها را تابع و وابسته به سیاست قدرت و تحمیلی و غالباً با جنگ می دانند و هیچ نقشی به رژیم نمی دهند و امنیت را به مثابه کالای عمومی در نظر دارند. بنابراین، تقلیل این پدیده به سیاست قدرت صرف نمی تواند آن را به درستی تبیین کند (Khawaja 2018; Selmier II 2018; Hornschild 2016; Mo 2016).

به قدرت رسیدن چینی ها با بسیاری از تئوری های موجود رئالیستی قابل تبیین کامل نیست. شواهد و واقعیت های موجود بیش تر از آن که با مفاهیم امنیتی- نظامی تبیین شدنی باشد با مفاهیم اقتصادی قابل تبیین است. تأکید رئالیست ها بر امنیت دولت، و امنیت بین الملل بر پایه تحلیل رفتار قدرت های بزرگ گذشته، مانند بریتانیا و آمریکا، یعنی تجارب تاریخی از نحوه به قدرت رسیدن دو هژمون بریتانیا و آمریکا و تسری آن به چین با طرح ابتکار کمر بند و راه و بنابراین مشابهت سازی تاریخی است. ظهور دوقطبی در قالب جنگ سردی دیگر و طرح مارشال چینی نمی تواند واقعیت و داده های موجود پررنگ تجاری، اقتصادی، و فناورانه این پدیده را تبیین کند. این تحلیل ها براساس این که سابقه حضور قدرت های بزرگ در غرب آسیا هرگز مسالمت آمیز و توأم با احترام متقابل نبوده است، معتقدند که چین هم مستثنا از این قاعده نیست و امکان افتادن ایران در زنجیره برتری جویی های چینیان و علاقه مند به غرب آسیا وجود دارد. بنابراین، مفاهیم آن ها دالالتی بر داده های موجود ندارد.

۲.۲ ادبیات لیبرالیستی

برخی دیگر از پژوهش گران ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا تغییرات مربوط به جهانی شدن اقتصاد را متغیر مستقل در نظر می گیرند و تحرکات چین در جهان و غرب آسیا را نشان «تغییر بازی» به معنای دوره جدید توسعه جهانی به رهبری چین تحلیل می کنند و به سرشت تکرار شونده الگوهای حاکم بر پدیده ها یعنی مسئله قدرت و امنیت در طرح ابتکار کمر بند کم تر توجهی نمی کنند و راه و نقش دولت را کم رنگ و مکانیسم بازار را برجسته می کنند (Kamel 2018; Snider 2017; Lin 2017; Scobell and Nader 2016). لیبرال ها نشان می دهند که چگونه در شرایط آنارشی و با توجه به این که هیچ گونه قوانین و مقررات فراملی بین دولت ها وجود ندارد، دولت های غرب آسیا و چین با چهارچوب ابتکار کمر بند و راه با هم همکاری می کنند. این پژوهش گران ابتکار کمر بند و راه را به مثابه تجلی

جهانی شدن متغیر مستقل و نه میانجی و نه وابسته در نظر می‌گیرند و خود بر چند گونه‌اند: برخی جهانی شدن اقتصاد را مفروض می‌گیرند و حضور چین در خاورمیانه را با طرح ابتکار کمربند و راه برپایه چندجانبه‌گرایی، نظام چندقطبی، و رژیم‌های همکاری و مشارکت تحلیل می‌کنند (Lin 2017). برخی دیگر، بدون اشاره به ابتکار کمربند و راه و با مفروض گرفتن جهانی شدن اقتصاد، به مطالبات اقتصادی غرب آسیا در بهار عربی اشاره می‌کنند و این تحولات و تغییرات را نشان‌دهنده اصلاحات نئولیبرالیستی و تغییر ماهیت غرب آسیا از موقعیت آشوب‌ناکی امنیتی به آشوب‌ناکی اقتصادی می‌دانند (Snider 2017). برخی دیگر با همین مفروض، یعنی جهانی شدن اقتصاد، به چالش‌های سیاسی و مسئله حکمرانی خوب در غرب آسیا برای تحقق راه ابریشم اشاره می‌کنند (Küçükcan 2017). برخی دیگر با نگاه لیبرالیسم تجاری سعی کرده‌اند تا فرضیه رویکرد تجارت از طریق صلح کانتی را در روابط اتحادیه اروپا با عراق و اتحادیه اروپا با ایران آزمون کنند (Kamel 2015). برخی دیگر هم، با تقلیل تحولات اقتصادی خاورمیانه، به تجارت انرژی و تقلیل ابتکار کمربند و راه بر محوریت آن دور جدید برون‌گرایی چین را در راستای نهادهای لیبرال - دموکراسی بدون هیچ‌گونه چالش برای آن تلقی کرده‌اند. این پژوهش‌گران معتقدند هرچند نهادهای چینی با نوع غربی خود تفاوت دارند، نهادهای مالی چینی منافی غرب نیست و باهدف ملی تأمین منابع و انحراف منابع از دیگر سرزمین‌ها به داخل چین به‌وجود آمده‌اند. بنابراین، اجماع پکن منافی اجماع واشنگتن نیست (Scobell and Nader 2016).

آن‌ها همیشه از دولت حداقلی حمایت کرده‌اند و سعی دارند تا جهانی شدن اقتصاد را محل تجلی واگذاری کامل دخالت‌گری دولت بدانند، اما واقعیت ابتکار کمربند و راه این است که یک دولت قدرت‌مند، یعنی چین، آن را کارگردانی می‌کند و این‌که بگوییم دولت در حال ضعیف شدن است و ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا یعنی تجلی عینی جهانی شدن سرمایه و اقتصاد بدون وجود دولت یک تحلیل آرمان‌گرایانه و دور از واقعیت است؛ چراکه دولت چین و دول غرب آسیا در رأس تدبیر ابتکار کمربند و راه هستند و حذف دولت از معادلات نمی‌تواند واقعیت امروز غرب آسیا را تبیین کند. ضمن این‌که دولت در کشورهای سرمایه‌داری هم‌چنان قدرت‌مند است و سران جی ۲۰ (G20) تعیین‌کننده سیاست‌های اقتصاد بازارند. بنابراین، بازار بستری برای نقش‌آفرینی جدید دولت شده است، نه این‌که دولت نقش خود را واگذار کرده باشد. باید گفت دولت تعریف خود از حاکمیت را بازتعریف کرده است.

۳.۲ ادبیات سازه‌انگاران

برخی دیگر از پژوهش‌گران با چهارچوب نظری هویت‌سازی-ملت‌سازی و با استفاده از کلان‌نظریه سازه‌انگاری طرح ابتکار کمر بند و راه را بررسی کرده‌اند و معتقدند عامل محوری تحولات غرب آسیا به واسطه راه ابریشم مسائل هویتی و فرهنگی است که ظرفیت ادغام و هم‌گرایی را ایجاد می‌کند (Yizhi Jing 2017; Forbes et al. 2018). این پژوهش‌گران معتقدند ابتکار کمر بند و راه قواعد هویت‌ساز و فرهنگ‌ساز چینی را در رأس اهداف خود دارد و کامل‌ترین راه برای فهم نیات چین از ابتکار کمر بند و راه اصطلاح ملت‌سازی است. بدین معنا که چین علاوه بر تحقق رؤیای بزرگ چین واحد با محوریت سیاست ملی-قومی در درون مرزهای خود به گسترش این رؤیا در تمامی کره خاکی می‌اندیشد. مسیر ابریشم باستانی به منزله گذشته مفهومی BRI یک مثال تاریخی همکاری، تجارت، و تبادل فرهنگی است. شهرهای مسیر ابریشم اولین شهرهای بزرگی بودند که تنوع فرهنگی مستقر در آن‌ها و هویت فرهنگی غنی حاصل از آن مشهور است. به این ترتیب، مسیر ابریشم باستانی حامل جهانی‌شدن در دوران خود بود و امروز چین امیدوار است که BRI رسانه‌ای برای عصر جدید جهانی‌شدن باشد. از این دیدگاه، راه ایجاد تغییر در نحوه جهانی‌شدن تعامل و برهم‌کنش با بافت محلی است. این نویسندگان معتقدند رویکرد اصلی چین از سیاست ابتکار کمر بند و راه فرهنگی است و کشورهای مسیر راه ابریشم نوین دست‌خوش یک فرایند فرهنگ‌سازی دقیق اما روشن هستند که تحولات اجتماعی، روان‌شناختی، و فرهنگی را به هم‌راه دارد و سیاست توسعه اقتصادی BRI و ایجاد زیرساخت‌ها پوشش اصلی برای افزایش نفوذ جهانی چین و در نهایت هضم فرهنگی است؛ به‌طوری‌که ایجاد، کنترل، و اعمال قواعد خاص در زیرساخت‌ها از سوی چین راهی به‌سوی ادغام فرهنگی است. این دسته از پژوهش‌گران تشکیل رژیم‌های ابتکار کمر بند و راه را اجتماعی بدون عاملیت و متغیر مستقل در نظر می‌گیرند. درواقع از این دیدگاه چین سعی دارد تا با طرح چندفرهنگی‌گرایی در نهایت به ادغام فرهنگی دست یازد؛ به‌طوری‌که هدف اصلی چین از وستفالیازدایی از نظم فرهنگی غربی معرفی مرزهای جغرافیایی با پسوند وستفالیایی و برساخته غرب و در نهایت طرح احیای تعاملات سنتی برای فضای متنوع فرهنگی و هویتی آسیا هم‌چون گذشته با سیاست ابتکار کمر بند و راه به دنبال این هدف ادغام فرهنگی است (Yizhi Jing 2017; Forbes et al. 2018).

تحلیل سازه‌انگاران از ابتکار کمر بند و راه، که دلالت بر اجتماعی‌سازی قدرت و در نتیجه فرهنگ‌سازی، معنا‌سازی، ایجاد معنای مشترک، و فراهم کردن زمینه پذیرش قدرت چین در

غرب آسیا دارد، نمی‌تواند گویای واقعیت موجود سیاست ابتکار باشد؛ چراکه اگر هم بتوان برای معناسازی امروز چین جایی در نظر گرفت، نتیجه قدرت اقتصادی آن است؛ یعنی نمی‌تواند متغیر مستقل باشد، بلکه متغیر وابسته است. ضمن این‌که چین پیش از اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۹ و در زمان مائو سیاست انقلاب فرهنگی را دنبال کرده بود و نتیجه آن گرسنگی و فقر و فلاکت بیش‌تر بوده است و از زمان سیاست خارجی اقتصادمحور توانست باتوجه به شرایط مہیای روابط بین‌الملل وقت، یعنی دورشدن چین از شوروی سابق و نزدیک‌شدن آمریکایی‌ها به چین، برای مقابله با شوروی سابق و در ادامه رفتار خنثای چینی‌ها در سیاست بین‌الملل مسئله احیای شکوه چین باستان را مطرح کند. بنابراین معناسازی، ملت‌سازی، و فرهنگ‌سازی اگر جزو اهداف سیاست ابتکار هم باشد، هدفی اولیه و بالذات نیست، بلکه هدفی ثانی و بالعرض است.

۴.۲ ادبیات مارکسیستی

برخی دیگر از محققان ابتکار کمر بند و راه مارکسیست‌ها هستند که به ظهور چین جدید واکنش نشان داده‌اند و با حفظ چهارچوب تحلیل طبقه و سلطه، به تحلیل چین جدید پرداخته‌اند. از آن‌جاکه چین یک کشور کمونیستی است، مارکسیست‌ها بیش‌تر به تحولات آن توجه دارند (Žižek 2018; Der Merwe 2019; Harvey 2018). آن‌ها هدف سیاست ابتکار کمر بند و راه را یافتن ترفندی فضایی برای مقادیر عظیم مازاد سرمایه‌ای می‌دانند که چین درون مرزهایش در حال انباشتن است. بنابراین، در این دیدگاه طرح ابتکار کمر بند و راه نقشه جدید سرمایه‌گذاری خارجی چین است که سیلی از سرمایه‌گذاری را نه تنها به آسیای مرکزی و از آن‌جا به اروپا جاری می‌کند، بلکه در سراسر آفریقای شرقی به‌طور ویژه و آمریکای لاتین نیز سرازیر می‌شود. در این دیدگاه، سیاست ابتکار کمر بند و راه آغاز نظم جهانی جدید و قدرت امپریالیستی جدید چین است (Harvey 2018). آن‌ها چین امروز را آمیزه‌ای از ویژگی‌های بد سرمایه‌داری نئولیبرال و اقتدارگرایی کمونیسم می‌دانند و معتقدند که ارتباط بین دموکراسی و سرمایه‌داری شکسته شده و چین کشور استعمارگر جدید است. بنابراین آینده جهان به‌سوی سوسیالیسم سرمایه‌داری چینی یا سرمایه‌داری اقتدارگرا پیش می‌رود و ابتکار کمر بند و راه چین هم نقشه چین برای استعمار جهان است (Žižek 2018). این تحلیلات اجماع پکن را نوعی اجماع واشنگتن تلقی کرده‌اند که مبتنی بر سیستم انباشت است و تفاوت ماهوی با آن ندارد (Der Merwe 2019).

امروز از جهاتی بر تحلیل مارکسیست‌ها از چین نقد وارد است مبنی بر این که دولت چین در رأس طرح راه ابریشم نوین است و طبقه هم اگر باشد طبقه‌ای است که اکنون دولت است. بنابراین، تحلیل طبقاتی و حذف دولت یا درنهایت نگاه ابزاری به دولت در تحلیل راه ابریشم نادرست به نظر می‌رسد و نمی‌توان بین دولت و طبقه در چین تمایزگذاری کرد. ضمن این که کمونیست‌ها تابه‌حال درمورد رژیم‌های بین‌المللی توسعه‌ای صورت نداده‌اند و اگر هم بخواهیم رژیم‌های بین‌المللی را در سیاست ابتکار کمر بند و راه در نظر بگیریم، بهترین گزینه حزب کمونیست چین است که عملاً باحوصله و بدون عجله مشغول قاعده‌سازی بین‌المللی در امور اقتصادی-تجاری است. تحلیل مارکسیست‌ها از این که اجماع پکن فرقی با اجماع واشنگتن ندارد، تاحدی پذیرفتنی است، اما متولی تغییر یعنی دولت کمونیست چین را نمی‌توانند در دستگاه نظری خود بگنجانند. از این رو، ناقص و نامکفی به نظر می‌رسد.

بدین ترتیب، بررسی‌ها در میان منابع معتبر خارجی حاکی از نوعی پیش‌بینی براساس مفروض‌گرفتن اصول کلان‌نظریه‌ها و تحمیل آن‌ها به واقعیت‌هاست و داده کافی برای بررسی آن‌ها در دست نیست و به شدت انتزاعی است و نه انضمامی. بدین معنا که هریک از این کلان‌نظریه‌ها کل دستگاه نظری خود را صرفاً با یکی از مفاهیم چهارچوب نظری خود که داده کافی برایش وجود دارد تبیین می‌کند، درحالی که هر دستگاه نظری باید برای اغلب مفاهیمی که آن را می‌سازد و ادعای تبیین پدیده ابتکار را دارد داده کافی داشته باشد. بنابراین، تاحدود زیادی تک‌عاملی و درنتیجه تقلیل‌گرایند. در این شرایط، نویسندگان نظریه میان‌برد رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی را در این مقاله برای بررسی ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا با توجه به شواهد در نظر می‌گیرند. هرچند برخی از نویسندگان در پارادایم ساختار اقتصادی قدرت از رویکرد وابستگی متقابل اقتصادی برای حضور چین در غرب آسیا استفاده کرده‌اند، آن‌ها هم دچار همان نقصان تقلیل‌گرایی و تحمیل چهارچوب نظری به واقعیت‌های موجودند. این نظریات چند گونه‌اند: برخی رویکرد آرمانی وابستگی متقابل پیچیده، برخی درک وابستگی متقابل چین و خاورمیانه را از منظر تجارت انرژی، برخی چهارچوب نظری منطقه‌گرایی جدید، و درنهایت برخی منابع بسیار اندک آن‌هم بدون در نظر گرفتن ابتکار کمر بند و راه در این منطقه برخی از ابعاد وابستگی متقابل اقتصادی مانند سرمایه‌گذاری خارجی در غرب آسیا را بحث کرده‌اند (Feng 2015; Ergenc 2015; Legrenzi and Lawson 2017).

۳. نظریه میان‌برد رژیم‌های بین‌المللی و ابتکار کمربند و راه چین

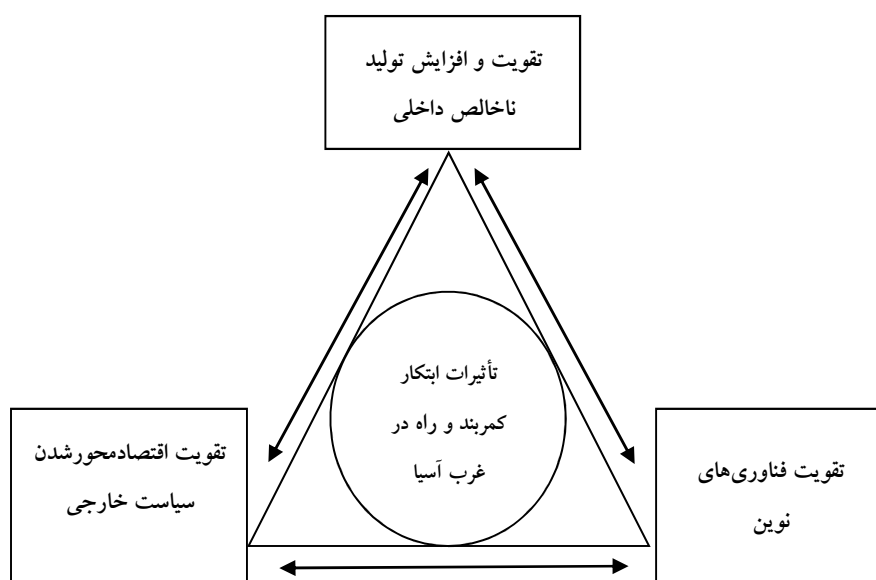
مفهوم رژیم‌های بین‌المللی را جان راگی در سال ۱۹۷۵ به ادبیات سیاست بین‌الملل وارد کرد (Keohane 1984: 57). رژیم‌های بین‌المللی در عرصه‌های امنیت، اطلاعات، اقتصاد، حقوق، فرهنگ، محیط زیست، ارتباطات، و... به مثابه ابزار و تسهیلات جهانی شدن فعال‌اند؛ مثلاً انتقال کالاهای عمومی سرمایه، خدمات، و کالا به داخل کشورها از طریق رژیم‌های تجاری-اقتصادی صورت می‌گیرد که مهم‌ترین نقش رژیم‌های بین‌المللی در ایجاد همکاری بین دولت‌هاست. رژیم‌ها، به منزله یک ابزار و مکانیسم، چرخ همکاری را بین دولت‌ها چرب و به نظم و ثبات سیستم کمک می‌کنند (برچیل و دیگران ۱۳۹۳: ۹۹-۱۰۳؛ عسگرخانی ۱۳۸۱). رژیم‌های بین‌المللی عوامل واسطه بین ساختار قدرت نظام بین‌الملل و چانه‌زنی سیاسی و اقتصادی‌اند که هم‌راه با آن رخ می‌دهند. رژیم‌های بین‌المللی به فراهم کردن چهارچوبی سیاسی کمک می‌کنند که در آن فرایندهای اقتصادی بین‌المللی اتفاق می‌افتد. رژیم در چانه‌زنی سیاسی و تصمیم‌گیری روزانه‌ای تأثیر می‌گذارد که در درون سیستم رخ می‌دهد و تاحدی آن را تابع خود قرار می‌دهد و کنترل می‌کند. تغییرات در رژیم‌های بین‌المللی بسیار مهم‌اند و تا ابد هم ثابت نیستند. ازاین‌رو، درک توسعه و تجزیه رژیم‌ها برای درک سیاست وابستگی متقابل اساسی است؛ بدین معنا که یک‌سری عوامل باعث توسعه رژیم‌های بین‌المللی و یک‌سری هم باعث تغییر و تجزیه آن‌ها می‌شود و این عوامل توسعه و تجزیه رژیم‌های بین‌المللی نیز از منظر کلان‌نظریه‌های گوناگون نیز متفاوت‌اند؛ الهام‌گیران از مکتب مارکسیسم، همانند دیالکتیک، وجود تضاد در رژیم‌ها را باعث تغییر می‌دانند و قدرت اقتصادی را عامل اصلی برای ایجاد اصول و قواعد می‌دانند که در آن شکل یا شیوه تولید و تجارت نقش حساس دارد؛ شناخت‌گرایی (سازهانگاری) که بر پویایی دانش، ارتباطات، و هویت‌ها تأکید دارد؛ واقع‌گرایی که روابط قدرت را متغیر اصلی آن در نظر می‌گیرد و بدون قائل شدن هیچ نقشی به رژیم‌ها آن‌ها را قواعد تدوینی، تحمیلی، و وابسته به قدرت‌های بزرگ و آلت دست آن‌ها می‌دانند؛ لیبرالیسم که تحلیل خود را بر مبنای شبکه منافع و منطق تغییر قرار می‌دهد؛ رژیم‌ها را متغیر مستقل در نظر می‌گیرند و از تجارت فزاینده انتظار صلح در سیاست جهان را دارند و با مفهوم وابستگی متقابل پیچیده قرابت نزدیکی دارند. و اما معتقدان به وابستگی متقابل یا ساختارگرایان تعدیلی، به مثابه مکمل و ادامه دیدگاه واقع‌گرایی، رژیم‌ها را متغیر دخیل و میانی با واسطه می‌دانند و آن‌ها را از قدرت جدا نمی‌دانند و وجود نیمه‌مستقل-نیمه‌وابسته دارند و پلی بین

رنالیسم و لیبرالیسم‌اند و به منطق تداوم و تغییر هم‌زمان در پدیده‌ها معتقدند. درواقع، رژیم‌ها متغیرهایی بین قدرت و دست‌آوردند و می‌توانند در رفتار بین‌المللی بازیگران تأثیر بگذارند. نظریهٔ میان‌برد وابستگی متقابل، علاوه‌بر توجه به شرایط آنارشیک موردنظر واقع‌گرایان، به ساختار موضوعی، ساختار تکنولوژی، و سازمان‌های بین‌المللی نیز اشاره می‌کند. این نظریهٔ میان‌برد در برخی مفروضات با کلان‌نظریهٔ لیبرالیسم اقتصادی مشترک است، اما به معنی صورت‌بندی آن از این کلان‌نظریه هم نیست و دو مسئلهٔ همکاری و تعارض را دو روی یک سکه و آن را اقتضایی می‌بینند. بنابراین، هرکدام از این کلان‌نظریه‌ها دیدگاه‌های متفاوتی در مورد منشأ، اعتبار، و پی‌آمدهای رژیم‌های بین‌المللی بیان می‌کنند (Hasenclever et al. 2004; Keohane and Nye 2012؛ عسگرخانی ۱۳۸۱).

کیوهان و نای مفاهیم هنجارها، اصول، قواعد، و رویه‌ها را با مفهوم واحد «قواعد صریح» بیان می‌کنند: «رژیم‌ها نهادهایی هستند که قواعد صریح دارند، توسط دولت‌ها توافق می‌شوند و به مجموعهٔ خاصی از مسائل در روابط بین‌الملل مربوط می‌شوند». کیوهان و نای برای تدقیق بیش‌تر و دوری از کلی‌گویی این مفهوم از رژیم‌های بین‌المللی را در راستای پاسخ به دومین سؤال مهم کتاب خود، یعنی «چرا و چگونه رژیم‌های بین‌المللی تغییر می‌کنند؟»، مطرح ساختند. در دیدگاه آن‌ها، وابستگی متقابل اقتصادی در سیاست جهان و رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، اما اقدامات حکومت‌ها نیز در الگوهای وابستگی متقابل تأثیر می‌گذارد. حکومت‌ها با ایجاد یا پذیرش رویه‌ها قواعد یا نهادهایی برای فعالیت‌های خاص روابط بینادولتی و فراملی را تنظیم و کنترل می‌کنند. کیوهان و نای این ترتیب‌های حکمرانی را رژیم‌های بین‌المللی (International Regimes) می‌نامند. در دیدگاه کیوهان و نای، وابستگی متقابل لزوماً به همکاری منجر نمی‌شود، همان‌طور که ضرورتاً باعث تنازع هم نمی‌شود (Keohane and Nye 2012).

کیوهان و نای چهار مدل را برای چرایی و چگونگی تغییر رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی بیان می‌کنند که با توجه به این که سه مفهوم اصلی در مدل اول آن‌ها، یعنی مدل فرایندهای اقتصادی، ظرفیت تبیینی بیش‌تری از سه مدل دیگر دارد، هم‌چنین این مدل تناسب بیش‌تری با واقعیت‌های ابتکار کمربند و راه در غرب آسیا دارد. نظریهٔ منتخب این مقاله رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی و مدل فرایندهای اقتصادی منبعث از آن است: تغییرات فناوری و وابستگی متقابل اقتصادی + تقاضاهای سیاسی داخلی برای افزایش استاندارد؛ چراکه رفاه اقتصادی ملی هدف سیاسی مسلط است و افزایش تولید ناخالص ملی نشانهٔ سیاسی اساسی است + سودها و مزایای کلان ناشی از تحرک بین‌المللی سرمایه، کالا، و کار

به دولت‌ها انگیزه تغییر یا بازسازی رژیم‌های بین‌المللی را می‌دهد که نتیجه این سه فرض می‌شود = تغییر رژیم‌های بین‌المللی موجود (شکل ۱).



شکل ۱. تأثیرات ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا

۱.۳ ابتکار کمر بند و راه و تقویت فناوری‌های نوین

الگوی تغییر رژیم مبتنی بر فرایندهای اقتصادی با تغییرات تکنولوژیک و اقتصادی آغاز می‌شود. به ویژه در پنجاه سال گذشته رشد اقتصادی در جهان صنعتی و حتی غیرصنعتی با سرعتی بی‌سابقه پیش رفته است. تجارت جهانی بیش از هفت درصد در سال رشد کرده است و به بخش بزرگی از تولید ناخالص داخلی برای اکثر کشورهای مهم اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شده است. سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم و تولید خارج از کشور حتی سریع‌تر رشد کرده است. در پشت این تغییرات، پیشرفت‌های چشم‌گیر در فناوری حمل‌ونقل و ارتباطات وجود دارد که باعث کاهش هزینه‌های فاصله می‌شود. با استفاده از ماهواره‌های ارتباطی، هزینه تلفنی با شخصی که دوازده هزار مایل دورتر است همان هزینه تلفنی با شخصی است که بسیار نزدیک‌تر است. فناوری‌های قرن بیست و یکم مانند اینترنت، سوپرتانکرها، و سایر نوآوری‌های فناوری حمل‌ونقل هزینه‌های حمل‌ونقل کالا را کاهش داده‌اند و در همین دوره دولت‌ها برای تطابق با معاملات در حال گسترش سریع به توافق‌ها،

مشاوره‌ها، و نهادها روی آورده‌اند. پیشرفت‌های مربوط به فناوری اطلاعات و ارتباطات و حمل و نقل به مثابه موتور محرکه فرایندهای رشد اقتصادی در غرب آسیاست. اولین نکته مهم الگوی فرایند اقتصادی تغییر رژیم در این است که تغییر فناوری و افزایش وابستگی متقابل اقتصادی رژیم‌های بین‌المللی موجود را منسوخ می‌کند. آن‌ها برای عهده‌داری افزایش حجم معاملات یا شکل‌های جدید سازمانی، که برای مثال شرکت‌های فراملی به وجود می‌آیند، کافی نیستند. پس نهادها، قواعد، و رویه‌های تأسیس شده با ناکارآمدی یا فروپاشی تهدید خواهند شد و رژیم‌های جدیدی نیاز است که بتواند با میزان تغییرات متناسب باشند (Keohane and Nye 2012).

فناوری‌ها در همه عرصه‌ها از ارتباطات و اطلاعات گرفته تا حمل و نقل، دفاعی- نظامی، ماهواره‌ها و اینترنت، حفاری نفت و گاز، هواپیماهای جت، و مانند این تغییر می‌کنند و کشورهایی که به دنبال توسعه اند به سرمایه خارجی، فناوری، و سازمانی متناسب با آن نیاز دارند. فریدمن این تغییر را «دموکراتیزه شدن» فناوری، مالی، و اطلاعات می‌نامد؛ زیرا کاهش هزینه‌ها باعث شده است تا تسهیلات پیشین، که برای عده قلیلی بوده است، برای طیف گسترده‌تری از جامعه هرچند نامتوازن در دسترس باشد. در نتیجه باعث یادگیری، رقابت در بازارهای جهانی، و سپس گسترش بازارهای در دسترس می‌شود که به تولیدکنندگان ملی امکان می‌دهد (درواقع نیروها) تخصص جدیدی را توسعه دهند که در بازار ملی بسته بعید است (Frieden and Rogowski 1996؛ Keohane and Nye 2012: 193, 222, 243).

اسمیت و دیگران (۱۳۹۳: ۲۲۹).

با این حال، تغییرات فناوری فرایندی غیرسیاسی نیست. دولت‌های قدرت مند و نهادهای بین‌المللی‌ای که آن‌ها را کنترل می‌کنند با لحاظ محدودیت‌های اقتصاد و فناوری به ایجاد تغییر بین‌المللی کمک می‌کنند. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰، کشورهای پیشرفته صنعتی بر کشورهای در حال توسعه فشارهای سیاسی شدیدی اعمال کردند تا اقتصادهای خود را باز کنند. مؤسسات بین‌المللی مالی، مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، خدمات خود را مشروط به قواعدی کردند که مطالبات متقابل ملل در حال توسعه دیگر در آن جایی نداشت. مثل همیشه در اقتصاد جهانی قدرت دارای اهمیت بود (Keohane and Milner 1996).

سیاست ابتکار کمر بند و راه نیز در پشت سر خود قدرت بزرگ نوظهوری، یعنی چین، را دارد و از این امر مستثنا نیست. در چهارچوب اسناد رسمی و دولتی چین درباره BRI کاربرد بیش تر فناوری در حوزه‌های مختلف و حمایت از رژیم تجارت جهانی، اقتصاد آزاد جهان، و همکاری آزاد منطقه‌ای تأکید شده است (Namaki 2017).

پیوند میان تأسیسات یکی از قواعد اصلی پنج‌گانه ابتکار کمربند و راه است. احداث راه‌آهن پرسرعت از تجلیات تغییرات فناورانه است که کانالی برای لجستیک است و ظرفیت و کارایی حمل‌ونقل را بهبود می‌دهد. حمل‌ونقل نیروی محرک اصلی برای شکل‌دادن و پیش‌برد الگوی فضای اقتصادی غرب آسیاست و فرایند ساخت سیستم حمل‌ونقل، که اصلی‌ترین آن فناوری راه‌آهن پرسرعت است، پیش‌نیاز و پایه‌ای اساسی اجرای استراتژی BRI است. برای مثال، راه‌آهن پرسرعت پان آسیا، راه‌آهن پرسرعت آسیای میانه، راه‌آهن پرسرعت اوراسیا، و راه‌آهن پرسرعت خط چین-روسیه در بالاترین سطح فناوری ریلی جهان‌اند. مقیاس مهندسی و مقیاس سرمایه‌گذاری بسیار بزرگ است. چهار پروژه مهم در کل پروژه BRI وجود دارد که عبارت‌اند از اتحادیه اروپا، روسیه، هند، و چین. فناوری راه‌آهن پرسرعت مهم‌ترین وسیله برای اتصال آن‌هاست و در حال حاضر در مرحله برنامه‌ریزی درباره آن‌اند و توافق درمورد ساخت آن با کشورهای منطقه BRI به‌دست آمده است، اما با توجه به چندین عامل محدودکننده، ساخت راه‌آهن به تدریج به دنبال توسعه یافتن است (Zeng-Zhen et al. 2018).

شرکت‌های مهندسی چین پروژه‌های مختلفی را در بازار بین‌المللی انجام داده‌اند؛ از جمله آن‌ها در غرب آسیا فناوری ثبت اختراع منحصربه‌فرد در حوزه راه‌آهن با سرعت بالا؛ برنده شدن در پروژه راه‌آهن نور در مکه؛ ارائه خدمات امنیتی-ارتباطی هوآوی برای حج در مکه؛ بستن قرارداد ساخت پروژه‌های کنترل سیل جده از سوی شرکت ارتباطات چین؛ حضور مؤثر شرکت علی بابا؛ و پشتیبانی فنی چین از انرژی هسته‌ای پاکستان است. از دیگر جلوه‌های همکاری فناورانه چین و غرب آسیا می‌توان به فروش فناوری نظامی به ایران، معامله سیستم دفاع موشکی بین چین و ترکیه، و توافق چین و قطر برای ساخت و انتقال فناوری‌های پیشرفته اشاره کرد. کشورهای غرب آسیا هم در حوزه فناوری فعالیت‌ها و پیشرفت‌هایی از قبیل سرمایه‌گذاری ۳۰۰ میلیون ریال سعودی برای سرویس 5G؛ پروژه در حال ساخت بزرگ‌ترین فرودگاه جهان در ترکیه با ظرفیت جابه‌جایی ۱۵۰ میلیون مسافر در سال؛ ساخت خط ریلی سریع‌السیر به طول ده هزار کیلومتر در ترکیه؛ تبدیل شدن امارات به هاب هوایی در حوزه جابه‌جایی حمل‌ونقل مسافر؛ سرمایه‌گذاری امارات در پروژه خط ریلی لاجورد افغانستان؛ استفاده از فناوری‌های شبکه‌های اجتماعی در اعتراضات بهار عربی در ۲۰۱۱ تاکنون داشته‌اند. بنابراین، غرب آسیا در پی توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی است و چین هم به ارائه پشتیبانی در زمینه انتقال فناوری و ارائه الگویی برای توسعه در این منطقه تمایل دارد (Mo 2016; Atlı 2015; Khawaja 2018; Xuewen 2016; Olimat 2014: 299-300).

همه این‌ها تأثیرات رژیم‌های بین‌المللی تکنولوژیک ناشی از ابتکار کمر بند و راه است که کشورهای غرب آسیا را به سمت برنامه‌های توسعه اقتصادی سوق داده است و بر رقابت بین آنان برای گرفتن گوی رقابت اقتصادی و تجاری تحت فشار افکار عمومی برای افزایش سطح رفاه اقتصادی و ارتقای تولید ناخالص داخلی افزوده است. بنابراین، درک تعامل بین تحولات فناوری و سیاست بسیار مهم است.

۲.۳ ابتکار کمر بند و راه و افزایش تولید ناخالص داخلی

دولت‌های غرب آسیا برای افزایش استاندارد زندگی به شدت تحت فشار پاسخ‌گویی به مطالبات سیاسی داخلی خود خواهند بود. رفاه اقتصادی ملی معمولاً هدف اصلی سیاسی خواهد بود و افزایش ناخالص ملی شاخص مهم سیاسی خواهد بود. بنابراین، تغییرات افزایشی تولید ناخالص داخلی به معنای برآورده کردن این مطالبات سیاسی داخلی با رنگ اقتصادی است. تولید ناخالص ملی (Gross National Production/ GNP) یا تولید ناخالص داخلی (GDP) شاخص اصلی، متداول، و استاندارد جهانی اندازه‌گیری رفاه در یک کشور در سطح اقتصاد کلان است (رحمانی ۱۳۸۵: ۲۸؛ دیولیو ۱۳۹۲: ۲؛ میلر ۱۳۹۴: ۶۳).

تجارت و سرمایه‌گذاری فرامرزی به عنوان سهم تولید ناخالص داخلی در سی سال گذشته با نرخ‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شده است. در بین فقیرترین دولت‌ها و هم‌چنین کشورهایی که بانک جهانی آن‌ها را «کم‌درآمد» طبقه‌بندی می‌کند، صادرات کالا به‌طور متوسط با رشد بالایی مواجه شده است (Keohane and Milner 1996: 4, 25). چین امروز از تجارت آزاد و درهای باز حمایت می‌کند و سهم صادرات این کشور در تجارت جهانی از کالای داخلی به‌طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. پس از ۱۱ سپتامبر، به‌ویژه در سال‌های اخیر، متوسط رشد واردات چین به کشورهای مسلمان به‌خصوص غرب آسیا و نیز مشارکت‌های تجاری براساس آمار صندوق بین‌المللی پول تقریباً بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ دوبرابر شده است و در سال ۲۰۱۱ چین نیز از ایالات متحده، در مقام صادرکننده پیش‌رو در غرب آسیا، پیش افتاده است. براساس برآوردهای ذکرشده در پکن، واردات و صادرات چینی تنها با جهان عرب به عنوان بخشی گسترده از غرب آسیا نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ بوده و انتظار این بوده است که طی دو سال بعد از آن به ۳۰۰ میلیارد دلار رسیده باشد (Hayoun 2013).

از سوی دیگر، کشورهای ثروت‌مند کشورهای حاشیه خلیج فارس مانند عربستان سعودی، کویت، و امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۶ هفتاد درصد FDI کشورهای شورای

همکاری خلیج فارس را در بقیه کشورهای عربی به عهده داشته که بخش اعظم آن در مصر، لبنان، اردن، و تونس سرمایه‌گذاری شده است. ضمن این‌که غرب آسیا در سال‌های اول قرن بیست‌ویکم به گیرنده اصلی پول‌های سرمایه‌گذاری تبدیل شد. در سال ۲۰۰۰، این منطقه از نظر فنی هیچ‌کدام از FDI‌های دریافتی جهان را در اختیار نداشت. باوجوداین، تا سال ۲۰۰۵، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به مثابه بخش مهمی از غرب آسیا، یک ونیم درصد از FDI جهانی را دریافت کردند و پس از رکود در سال ۲۰۰۷ این رقم در سال ۲۰۰۸ به دوونیم درصد افزایش یافت. براساس کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد، کل ورودی‌های مستقیم خارجی به این کشورها از دو میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۶.۶ میلیارد در سال ۲۰۰۳ و سپس به ۳۹ میلیارد در سال ۲۰۰۶ و بیش از شصت میلیارد در سال ۲۰۰۸ افزایش یافته است. عربستان سعودی و کویت پس از سال ۲۰۱۱ FDI خود را افزایش دادند. FDI قطر از افزایش ۱۱۲ درصدی برخوردار بود. کویت و ایران افزایش ناگهانی در FDI را البته با سطحی نسبتاً پایین نشان دادند. ایران سه میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی در طول سال ۲۰۰۹ بیش‌تر از شرکت‌های چینی دریافت کرد که مشغول کاوش نفت و گاز بودند. به طور کلی، FDI این کشورها از شصت میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ به ۵۰.۸ میلیارد در سال ۲۰۰۹ رسید. بحرین شاهد افزایش قابل‌توجهی در ورود سرمایه بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴ بود. عربستان دیگر عضو نامطلوب G-20 به‌شمار نمی‌آید و در جریان بحران مالی جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به G-20 کمک مالی کرد (Legrenzi and Lawson 2017). اندازه تجارت تنها در روابط چین با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به‌عنوان بخش گسترده‌ای از غرب آسیا، از ده میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۱۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶ افزایش یافته است. از میان کشورهای غرب آسیا، که آن‌ها هم مراودات تجاری-اقتصادی گسترده‌ای با چین دارند، تنها کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به‌منزله هشتمین منبع بزرگ واردات چین و هشتمین مقصد صادراتی بزرگ رتبه‌بندی شده‌اند (Fulton 2017).

سیاست ابتکار کمربند و راه نوعی جریان دوطرفه در تبادلات ارزی اقتصادی در زمینه سرمایه، تجارت، فناوری، و عناصر منابع انسانی به‌وجود آورده است (Namaki 2017). تجارت آزاد و بدون محدودیت و ادغام مالی (پیوند اقتصاد از طریق نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا با اختصاص اعتبار پنجاه میلیارد دلار، بانک توسعه جدید یا بریکس با اعتبار ده میلیارد دلار و صندوق راه ابریشم با اعتبار چهل میلیارد دلار) دو تا از پنج قواعد اساسی اعلانی چین برای رژیم‌های بین‌المللی ابتکار کمربند و راه است

(Saif Ur Rahman and Zhao 2017; Zeng-Zhen et al. 2018). ایران، ترکیه، و هفت کشور عربی از بنیان‌گذاران بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی نهاد مهم تأمین اعتبار پروژه‌های زیربنایی راه ابریشم‌اند. عربستان بودجه ۲۵ میلیارد دلاری در ۲۰۱۵ و ترکیه ۲۶ میلیارد دلار برای بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا فراهم کرده است (WU 2015; Khawaja 2018). موقعیت ایران در ابتکار کمربند و راه باعث تلاش شرکت جهان بنادر دبی (Dubai Ports World) برای مذاکره برای سرمایه‌گذاری در یک راه‌آهن در ایران برای اتصال به راه ابریشم شده است. هرچند در حال حاضر کریدور اقتصادی پاکستان-چین (China-Pakistan Economic Corridor/ CPEC) پرچم‌دار ابتکار کمربند و راه پیونددهنده پاکستان با بازارهای غرب آسیا و دریچه‌ای اساسی برای تجارت بین چین و این منطقه و محرک شروع بسیاری از سرمایه‌گذاران از غرب آسیا و سایر کشورهاست، پاکستان با این پروژه می‌تواند ۴۷۵ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کند. ایالات متحده عربی (امارات) با سرمایه‌گذاری بیست میلیارد دلاری در پاکستان در بخش‌هایی مانند ارتباطات از راه دور، امور مالی، املاک و مستغلات، و انرژی بعد از چین پیش‌تاز است و عمان و عربستان سعودی نیز به سرمایه‌گذاری در سبک تمایل دارند. عربستان سعودی معاملات ۶۵ میلیارد دلاری در ۲۰۱۷ و نیز ۲۲ توافق‌نامه فرصت‌های سرمایه‌گذاری مشترک بین شرکت‌های چینی و سعودی امضا کرده است. کویت پروژه ۱۳۰ میلیارد دلاری را برای ساختن شهر الحریر تا ۲۰۳۵ در نظر دارد. سرمایه‌مسلمانان در جامعه مالی هنگ‌کنگ از ۲۰۰۸ تاکنون جریان دارد (Mo 2016; Fulton 2017; Ume and Arhama 2017; Mo 2018; Wu 2015).

کشورهای ثروت‌مند غرب آسیا به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، کالاها، و فناوری در شرق و جنوب آسیا مشغول‌اند؛ از جمله این فعالیت‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: تعهد آرامکو برای به‌روزرسانی پالایشگاه‌های نفتی چین در استان‌های چینگدائو، گوانگدونگ، شاندونگ، و فوجیان و تعهد به فراهم کردن بودجه لازم برای گسترش شبکه‌های حمل و نقل و سایر زیرساخت‌ها در استان زینگجیانگ؛ همکاری شرکت نفت کویت با شرکت ملی نفت فلات قاره چین برای کشف چندین سایت در اطراف جزیره هاینان و ساخت پالایشگاه بزرگ و مجتمع پتروشیمی در گوانگدونگ؛ نهاد اختیارات سرمایه‌گذاری در کویت (The Authority of Investment in Kuwaiti) به‌عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در بانک صنعتی و تجاری چین؛ تأسیس نمایندگی‌های بانک ملی بازرگانی عربستان در شانگهای به عنوان اولین دفتر نمایندگی بانک عربی عربستان در چین در ۲۰۱۳؛ مذاکرات ایجاد بازار سرمایه اسلامی قوی در مجمع اقتصادی و تجاری کشورهای چین و

عرب در ۲۰۱۲؛ سرمایه‌گذاری شرکت‌های ترکیه در سین کیانگ؛ تولید کالاهای سنگین صنعتی مانند آلومینیوم، پلاستیک، و سیمان در غرب آسیا و عرضه آن‌ها به اقتصادهای درحال توسعه شرق و جنوب آسیا. این جریان‌های پولی-مالی و تجاری و تلاش‌ها برای سرمایه‌گذاری خارجی دوطرفه است، به‌طوری‌که چین هم فعالیت‌هایی در غرب آسیا دارد: افتتاح شعبه ریاض بانک تجاری و صنعتی چین (Industrial and Commercial Bank of China/ ICBC) در جایگاه اولین بانک چینی در عربستان در ۲۰۱۵؛ تأسیس دفتر نمایندگی بانک مرکزی چین در بحرین به‌عنوان اولین بانک با بودجه چینی در ۲۰۰۴؛ افتتاح شهر اژدهای بحرین در ۲۰۱۵ به‌عنوان یک مرکز تجاری چینی با ۱۲۰ هزار مترمربع و فعالیت پانصد شرکت چینی در آن؛ بندر جبل علی دبی امارات به مثابه یک دفتر مرکزی برای بیش از ۲۳۰ شرکت چینی و بیش از ۵۰۰ هزار مهاجر چینی؛ تمایل ترکیه برای میزبانی شرکت‌های چینی و سرمایه‌گذاری بیش‌تر، و امضای ۲۸ توافق‌نامه شرکت‌های ترکی و چینی به ارزش ۳/۴ میلیارد دلار در ۲۰۱۲؛ چین اولین کشور از نظر میزان سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سودان است؛ چین سرمایه‌گذار اصلی خارجی پروژه منطقه آزاد دقم عمان با سرمایه‌گذاری پیش‌بینی‌شده ۱۰/۷ میلیارد دلار است؛ کارگران، گروه‌ها، و شرکت‌های چینی مجاز به سهام‌شدن در سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی و ارائه خدمات مشاوره در بازارهای غرب آسیا هستند؛ مذاکرات سرمایه‌گذاری چین در خط ریلی به طول دو هزار مایل از ارومچی (پایتخت سین کیانگ) به تهران پس از برجام؛ از ۷۷ توافق‌نامه تجارت آزاد با کشورهای مسیر ابتکار کمربند و راه، توافق تجارت آزاد چین و پاکستان می‌تواند مرتبط با غرب آسیا در نظر گرفته شود. ضمن این‌که مذاکرات برای توافق‌نامه تجارت آزاد بین چین و کشورهای عرب غرب آسیا به‌شدت مخصوصاً از سوی چین از سال ۲۰۰۴ تاکنون دنبال می‌شود (Atli 2015; Legrenzi and Lawson 2017; Fulton 2017; Hayoun 2013; Peneluppi Jr. et al. 2018; Xuewen 2016; Al-Rawashdeh 2017; Selmier II 2018; Mo 2016; Khawaja 2018).

این جریان‌های تجاری بزرگ و این حجم از معاملات، یعنی هم واردات و هم صادرات، و این تحرک بین‌المللی سرمایه، کالا، و کار در غرب آسیا، که به‌واسطه ابتکار کمربند و راه سرعت دوچندانی گرفته، استاندارد زندگی بالاتر و سرعت رشد سریع‌تری را به‌بار آورده است و به رقابت ملی و منطقه‌ای کمک کرده است؛ به‌طوری‌که دولت‌های غرب آسیا در سیاست خارجی خود ولو باکراه (چون باید بخشی از قدرت خود را برای پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی واگذار کنند) به انگیزه‌های اقتصادی-تجاری بیش‌تر اهمیت می‌دهند و همین تحرک سرمایه، کالا، و کار نتیجه‌انگیزه و توافق دولت‌مردان غرب آسیاست.

ملاقات سران چین و غرب آسیا، پیش نهادها، بیانیه‌ها، تمایلات، مطالبات، اختلافات و تبیین چشم‌اندازها و انتشار اسناد، معاملات، همکاری‌ها، اعطائات و مشوقات، تأمین‌های مالی، مصوبات، توافقات، تعهدات، قراردادهای و تأسیس مجامع به مثابه اشکال سازمانی همگی از انگیزه دولت‌های چین و غرب آسیا نشان دارد و فی‌نفسه سودها و مزایای کلان اقتصادی را بیان می‌کند که به این دولت‌ها اجازه چنین تحرکاتی را می‌دهد.

۳.۳ ابتکار کمر بند و راه و تقویت اقتصادمحور شدن سیاست خارجی

سودها و مزایای کلان اقتصادی حاصل از حرکت بین‌المللی سرمایه، کالاها، و کار به دولت‌ها انگیزه‌ای قوی برای اصلاح یا بازسازی رژیم‌های بین‌المللی می‌دهد. دولت‌ها در مورد توزیع دست‌آوردها جدل خواهند کرد و از مسئله ازدست‌دادن استقلال ناشی از افزایش وابستگی اقتصادی (آسیب‌پذیری و هم‌چنین حساسیت) نگران‌اند، اما آن‌ها در کل می‌فهمند که وقتی مطالبات سیاسی داخلی برای رفاه اقتصادی بیش‌تر وجود داشته باشد، هزینه‌های رفاهی گسست روابط اقتصادی بین‌المللی از مزایای خودمختاری بیش‌تر است. آن‌ها با آکراه به رشد وابستگی متقابل اقتصادی راضی می‌شوند و حتی با آکراه بیش‌تر اما ناگزیر با پاسخ‌های سیاست‌گذارانه منسجم در ساخت رژیم‌های جدید بین‌المللی همکاری می‌کنند (Keohane and Nye 2012). جلوه‌های این گونه همکاری خود را در مطالبه ثبات و توسعه در کشورهای غرب آسیا نشان می‌دهد که با وجود موقعیت مزمن آشوب‌ناکش به یک روند کلی تبدیل شده است. رژیم‌های بین‌المللی ابتکار کمر بند و راه موقعیت خوبی برای پیش‌برد این مطالبه شده است. سفر مداوم رهبران غرب آسیا به چین و چینی‌ها به غرب آسیا برای یافتن راه‌برد استراتژی توسعه خود، تعهد دول غرب آسیا به پیش‌برد سطح صنعتی‌شدن، و افزایش اشتغال و بهبود وضع معیشت مردم به ویژه پس از جنبش ضد دولتی «بهار عربی» در سال ۲۰۱۱ گویای این روند است (Khawaja 2018; Mo Xuewen 2016).

رژیم‌های نوظهور ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا را می‌توان در سه سطح دیداری (ملاقات سران)، اعلانی (پیش‌نهادها، بیانیه‌ها، تمایلات، مطالبات، اختلافات و تبیین چشم‌اندازها، و انتشار اسناد) و اعمالی (معاملات، همکاری‌ها، اعطائات و مشوقات، تأمین‌های مالی، مصوبات، توافقات، تعهدات، قراردادهای و تأسیس مجامع به مثابه اشکال سازمانی) در نظر گرفت. این سطوح سه‌گانه، که هدف همکاری اقتصادی و ادغام اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری، همکاری در حمل و نقل، انرژی، تولید، خدمات،

کشاورزی، و سایر حوزه‌ها را دنبال می‌کند و باعث توزیع مجدد نقشه‌های سرمایه‌گذاری و تجارت می‌شود، از پنج قاعده و رژیم اساسی تبعیت می‌کند: هماهنگی سیاست (Policy Coordination)، پیوند میان تأسیسات (Facilities Connectivity)، تجارت آزاد و بدون مانع (Unimpeded Trade)، ادغام مالی (Financial Integration)، مهم‌ترین قاعده و ارتباط مردم با مردم (The People-to-People Bonds) (Zeng-Zhen et al. 2018).

در این راستا، اقدامات متقابلی از سوی چین و غرب آسیا در جریان است: تشکیل سازمان‌ها و مجامع مرتبط با راه ابریشم نوین در آسیا و آفریقا شامل سازمان همکاری شانگهای (SCO)، مجمع همکاری کشورهای چین و غرب (CASC) (۲۲ عضو اتحادیه عرب، به‌علاوه چین)، مجمع همکاری‌های چین و آفریقا (پنج‌جاه کشور آفریقایی، به‌علاوه چین)، گفت‌وگوی همکاری‌های آسیا (ACD)، پیش‌نهاد شی جینپینگ در ۲۰۱۴ برای ایجاد شبکه همکاری ۳+۲+۱ با محوریت بخش انرژی، دو بخش زیرساخت‌ها، تجارت و تسهیل سرمایه‌گذاری و سه زمینه در حوزه صنایع پیشرفته یعنی انرژی هسته‌ای، هوافضا، و ماهواره و انرژی جدید؛ واکنش مثبت غرب آسیا به آن با اتخاذ مجموعه طراحی‌های مربوط به راه‌سازی و گسترش بندر، برنامه‌ریزی برای اتصال راه‌آهن شش کشور شورای همکاری خلیج فارس به ابتکار کمربند و راه، مشارکت چین در پروژه درحال اجرای «راه‌آهن ایران - ارمنستان»، همکاری چین با اسرائیل در ساخت راه‌آهن ایلات به اشدود، مذاکرات چین برای موافقت‌نامه تجارت آزاد با غرب آسیا، انتشار نخستین سند سیاست ملی چین درباره کشورهای عربی در ۲۰۱۶، توافق مشارکت استراتژیک چین با ایران و ترکیه و هشت کشور عربی، تعهد اکثر کشورهای غرب آسیا به پیوستن به بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا (The Asian Infrastructure Investment Bank)، مخالفت چین با مداخلات نظامی بازیگران خارجی و وتوی قطع‌نامه سازمان ملل درمورد سوریه در ۲۰۱۲، سفر شی جینپینگ به تهران و ریاض و قاهره در ۲۰۱۶ و امضای ۵۲ سند همکاری، سفر ولیعهد، محمدبن سلمان، به پکن در ۲۰۱۶ و امضای پانزده تفاهم‌نامه همکاری، ملاقات هیئت بازدیدکننده چینی با ملک سلمان در ۲۰۱۷ و امضای معاملات ۶۵ میلیارد دلاری، سفر نخست‌وزیر اسبق عراق به چین در ۲۰۱۵، برگزاری ششمین کنفرانس وزیران برای همکاری دولت چین و عرب در پکن در ۲۰۱۴، پیش‌نهاد چین برای سه‌برابری صندوق توسعه آن برای آفریقا تا شصت میلیارد دلار و بسته مشوق‌های اقتصادی چین به غرب آسیا ازجمله ارائه وام و کمک و بسته‌های مالی توسعه به ارزش ۲۳ میلیارد دلار در هفتمین نشست سالانه وزرای مجمع همکاری کشورهای عرب-چین (ChinaArab States Cooperation Forum/ CASC)

در پکن، و سرانجام گنجاندن ابتکار کمر بند و راه در قانون اساسی حزب کمونیست چین (Decker 2017-2018; Xuming Mo 2018; Wu 2015; Al-Rawashdeh 2017; Athi 2015) (Xuewen 2016; Fulton 2017; Peneluppi Jr. et al. 2018; 2016; Khawaja 2018).

۴. نتیجه گیری

حضور چین در غرب آسیا با ابتکار کمر بند و راه تغییرات مهم اقتصادی- تجاری و تکنولوژیک در آن را تشدید کرده است و این نکته را می توان در خروجی های اقتصادی، سیاست خارجی اقتصادی محور با چین، برنامه ها و اسناد اعلام و منتشر شده منطقه غرب آسیا دید. تشدید تغییرات اقتصادی و تکنولوژیک در غرب آسیا به واسطه ابتکار کمر بند و راه سهم اندکی در اقتصاد جهانی دارد، اما در مقایسه با گذشته این منطقه بسیار قابل توجه است. با وجود این، تحلیل گران ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا با استناد به کلان نظریه های رئالیسم، لیبرالیسم، سازه انگاری، و مارکسیسم که در این مقاله بررسی شد، تنها به بخشی کوچک از این تغییرات و تحولات در غرب آسیا پرداخته اند و تحلیل های آنها تک عاملی و بنابراین تقلیل گرا و نیز بدون داده های کافی است. مثلاً منطق سیاست قدرت در کلان نظریه رئالیسم و تأکید بر اهداف ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، و منافع ملی یا منطق سیاست منفعت در کلان نظریه لیبرالیسم و کم توجهی به نقش مهم دولت و تأکید بر جهانی شدن اقتصاد، منطق سیاست هویت و تأکید بر ملت سازی و جهانی کردن آن در کلان نظریه سازه انگاری و در نهایت منطق سیاست سلطه طبقاتی و تأکید بر امپریالیسم در کلان نظریه مارکسیسم برای تبیین ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا برای تبیین آن کافی نیستند. مقایسه این کلان نظریه ها درباره سیاست ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا ما را به این نتیجه می رساند که هر چهار پارادایم از توانایی لازم برای پوشش بخش هایی از چرایی، چگونگی، و دلایل سیاست ابتکار در این منطقه برخوردارند. بنابراین، به نظریه ای انضمامی نیاز بود که بتواند این تغییرات را بهتر تبیین کند. از آن جاکه این تغییرات غالباً در سطوح فناوری، تلاش برای افزایش تولید ناخالص داخلی، و انگیزه دولت ها برای اتخاذ سیاست خارجی اقتصادی محور در قالب ابتکار کمر بند و راه در غرب آسیا دنبال می شود، این مقاله نظریه میان برد رژیم های بین المللی اقتصادی کیوهاین و نای در کتاب قدرت و وابستگی متقابل را انتخاب کرد تا بتواند این سطوح از تغییرات اقتصادی- تکنولوژیک در غرب آسیا و نیز کاستی های سایر نظریه های اقتصاد سیاسی بین الملل در تبیین ابتکار کمر بند و راه را در نظر بگیرد. هر چند

این تبیین جامع نیست، تک‌عاملی هم نیست. بنابراین، مقاله حاضر اولین مدل از میان چهار مدل منبعث از این نظریه را مناسب‌تر برای تحلیل این پدیده در غرب آسیا دیده است؛ چراکه بر سه مفهوم اصلی استوار است: تغییرات فناوری + فشار افکار عمومی داخلی برای افزایش رفاه اقتصادی که در افزایش تولید ناخالص داخلی جلوه می‌یابد + انگیزه دولت‌ها برای پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی که ناشی از مزایای کلان اقتصادی است = تغییر رژیم‌های بین‌المللی موجود.

کتاب‌نامه

- اسمیت، روی، عماد الانیس، و کریستوفر فاراندس (۱۳۹۳)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم؛ موضوع‌ها و تحلیل‌های معاصر*، ترجمه حاجی یوسفی و طالبی، تهران: مخاطب.
- برچیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۳)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه مشیرزاده و طالبی، تهران: میزان.
- دیولیو، یوجین (۱۳۹۲)، *تئوری و مسائل اقتصاد کلان*، ترجمه حمیدرضا ارباب، تهران: نشر نی.
- رحمانی، تیمور (۱۳۸۵)، *اقتصاد کلان*، ج اول، تهران: برادران.
- عسگرخانی، ابو محمد (۱۳۸۱)، «نظریه رژیم‌های بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، دوره ۵۷، ش پیاپی ۵۰۸.
- میلر، ریموند سی. (۱۳۹۴)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ جهان‌بینی‌های متعارض*، ترجمه محمدعلی شیرخانی، احمد فاطمی‌نژاد، و علیرضا خسروی، تهران: سمت.

References

- Al-Rawashdeh, Mohammad Salim, and Mohammad Hamad AL-Qatatsheh (2017), "China's Strategy in the Middle East (The Silk Road Project)", *IOSR Journal of Humanities and Social Science (IOSR-JHSS)*, vol. 22, no. 1.
- Asgarkhani, Abu Mohammad (2002), "Theory of International Regimes", *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, University of Tehran, vol. 57, no. 508 (in Persian).
- Athl, Altay (2015, March), "A View from Ankara: Turkey's Relations with China in a Changing Middle East", *Mediterranean Quarterly*, Duke University Press.
- Barchil, Scott et al. (2014), *Theories of International Relations*, Translated by Moshirzadeh and Talebi, Tehran: Mizan (in Persian).
- Ciurtin, Horia (2017, December), "A Pivot to Europe: China, s Belt-And-Road Balancing Act", *Bucharest, Policy Briefs Series*, no. 5, European Institute of Romania.
- De Decker, Victor (2017-2018), "The Geoeconomics Behind the Belt and Road Initiative How the BRI is Shaping A New Geoeconomic Order", *Wetenschappelijke Verhandeling Aantal Woorden: 18124: 01405854*, Promotor: Prof. dr. Mattias Vermeiren, Masterproef Voorgelegd voor het Behalen van de Graad Master in de Richting Internationale Politiek, Academiejear.

- Der Merwe, Justin van (2019), "The One Belt One Road Initiative: Reintegrating Africa and the Middle East into China's System of Accumulation", in *Mapping China's 'One Belt One Road' Initiative*, Li Xing (ed.), International Political Economy Series, M. Shaw Timothy (Series ed.), Palgrave Macmillan.
- Diolio, Eugene (2013), *Theory and Problems of Macroeconomics*, Translated by Hamid Reza Arbab, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Dorsey, James M. (2016, 18 March), "China and The Middle East: Venturing into the Maelstrom", *S. Rajaratnam School of International Studies Singapore*, no. 296.
- Ergenc, Ceren (2015), "Can Two Ends of Asia Meet? An Overview of Contemporary Turkey-China Relations", *East Asia*, no. 32.
- Feng, Chaoling (2015), *Embracing Interdependence: The Dynamics of China and the Middle East*, Brookings Institution.
- Frieden, Jeffry A. and Ronald Rogowski (1996), "The Impact of the International Economy on National Policies: An Analytical Overview", in *Internationalization and Domestic Politics*, Robert O. Keohane, Helen V. Milner, Cambridge University Press.
- Fulton, Jonathan David (2017), "The G.C.C. Countries and China's Belt and Road Initiative.
- Hamilton, John, SingWhat Tee, and Linda Forbes (2018), "China's BRI Expansion Approach: Culture", 1-ICCBTHS & 22-ICIT: 2-4/4/18 at BITZH ST-4: Tech. Inno. Impact on Cultural Values in OBOR 4-4 P- 1.
- Harvey, David (2018), "David Harvey's Response to John Smith on Imperialism", Posted on 23 Feb 2018 by URPE:<https://urpe.wordpress.com/2018/02/23/david-harveys-response-to-john-smith-on-imperialism/>
- Hasenclever, Andreas, Peter Mayer, and Volker Rittberger (2004), "Theories of International Regimes", in *International Political Economy*, Roger Tooze Craig N. Murphy, Cambridge University Press.
- Hayoun, Massoud (2013), "Strange Bedfellows: China's Middle Eastern Inroads", *World Affairs*, vol. 175, no. 5.
- Hornschild, Sebastian (2016, July), "China in the Middle East: not just about Oil", *European Union Institute for Security Studies (EUISS)*.
- Kamel, Maha S. (2018), "China's Belt and Road Initiative: Implications for the Middle East", *Cambridge Review of International Affairs*.
- Keohane, Robert O. (1984), *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton: University Press Princeton.
- Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye (2012), "Power and Interdependence", Fourth Edition, in *Longman Classics in Political Science is an Imprint of Pearson*.
- Keohane, Robert O. and Helen V. Milner (1996), "Internationalization and Domestic Politics", in *Internationalization and Domestic Politics*, Cambridge University Press.
- Khawaja, Asma Shakir (2018), "China's Middle East Policy: Implications for Pakistan", *A Research Journal of South Asian Studies*, vol. 33, no. 1.
- Krasner, Stephen D. (1983), "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables", Krasner (ed.), *International Regimes*, Ithaca, NY and London: Cornell University Press.

- Legrenzi, Matteo and Fred H. Lawson (2017), "The Changing Role of the Gulf in the International Political Economy", *Global Change, Peace & Security*, vol. 29, no. 2.
- Levy, Marc A., Oran R. Young, and Michael Zurn (1996), "The Study of International Regimes", *the European Journal of International Relations*, vol. 1, no. 3.
- Lin, Christina (2017), "The Belt and Road and China's Long-term Visions in the Middle East", *Institut für Strategie- Politik- Sicherheits- und Wirtschaftsberatung (ISPSW)*, no. 512.
- M. Kamal, Amir (2015), *The Political Economy of EU Ties with Iraq and Iran: An Assessment of the Trade-Peace Relationship*, The Political Economy of the Middle East, New York: Palgrave Macmillan.
- Miller, Raymond C. (2015), *International Political Economy; Conflicting Worldviews*, Translated by Mohammad Ali Shirkhani, Ahmad Fatemi Nejad, and Alireza Khosravi, Tehran: Samat (in Persian).
- Mo Chen (2016), "The Economic Adjustment of Saudi Arabia and the Docking of Bilateral Economy and Trade between China and Saudi Arabia under the 'One Belt and One Road' Initiative", *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, vol. 10, no. 2.
- Namaki, M. S. S. el (2017), "Is China's Belt and Road Initiative (BRI) a Cace of Cross Country Dynamic Synergy?", *Scholedge International Journal of Management & Development*.
- NDRC (2015): The National Development and Reform Commission.
- Olimat, Muhamad S. (2014), *China and the Middle East Since World War II A Bilateral Approach*, London: Lexington Books.
- Peneluppi Jr., J. Renato et al. (2018), "China's Initiative of One Belt One Road (OBOR) Provides a Platform for Sustainable Economic Development: Redeeming Old Silk Route for new Economic Era", *International Conference on Sustainability, Green Buildings, Environmental Engineering & Renewable Energy*.
- Rahmani, Timur (2006), *Macroeconomics*, Tehran: Baradaran, First Volume (in Persian).
- Ruggie, John Gerard and Friedrich V. Kratochwil (1986), "International Organization: A State of the Art on the Art of the State", *International Organization*, vol. 40, no. 4.
- Saif Ur Rahman and Zhao Shurong (2017), "Analysis of Chinese Economic and National Security Interests in ChinaPakistan Economic Corridor (CPEC) under the Framework of One Belt One Road (OBOR) Initiative", *Arts and Social Sciences Journal*.
- Scobell, Andrew and Alireza Nader (2016), "China in the Middle East: The Wary Dragon", *RAND Corporation*.
- Selmier II, W. Travis (2018), "The Belt and Road Initiative and the Influence of Islamic Economies", *Economi and Political Studies*, vol. 6, no. 3.
- Singh, Michael (2014, December), "Chinese Policy in the Middle East in the Wake of the Arab Uprisings", *The Washington Institute for Near East Policy*.
- Smith, Roy, Emad Elanis, and Christopher Farandes (1393), *International Political Economy in the 21st Century; Contemporary Topics and Analyzes*, Translated by Haji Yousefi and Talebi, Tehran: Mokhatab (in Persian).
- Snider, Erin A. (2017), "International Political Economy and the New Middle East, Politics Symposium", *American Political Science Association*.

- Ume, Farwa and Siddiqa Arhama (2017), "CPEC: Prospects of OBOR and South-South Cooperation", *The Institute of Strategic Studies Islamabad*.
- WU Sike Ministry of Foreign Affairs (2015), "The Strategic Docking between China and Middle East Countries under the 'Belt and Road' Framework", *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, vol. 9, no. 4.
- Wuthnow, Joel (2017), "Chinese Perspectives on the Belt Road Initiative: Strategic Rationales, Risks, and Implications", *Center for the Study of Chinese Military Affairs Institute for National Strategic Studies China Strategic Perspectives*, no. 12.
- Xuwen, Qian (2016), "The New Silk Road in West Asia under 'the Belt and Road' Initiative", *Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia)*, vol. 10, no.1.
- Xuming, Qian (2016), "The Belt and Road Initiatives and China's Middle East Energy Policy", *Shanghai International Studies University, Shanghai, China, International Relations and Diplomacy*, vol. 4, no. 10.
- Yizhi Jing, Jing Zhang (2017), "One Belt One Road: China's Nation-Building Initiative", A.B. in *Anthropology modified with Economics*, June 2011, Dartmouth College, A Thesis submitted to The Faculty of the Elliott School of International Affairs of the George Washington University in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Master of Arts, Thesis Directed by Sean Roberts Associate Professor of the Practice of International Affairs, Published by ProQuest LLC.
- Zeng-Zhen Shao, Zu-Jun Ma, Jiuh-Biing Sheu, and H. Oliver Gao (2018), "Evaluation of Largescale Transnational High-Speed Railway Construction Priority in the Belt and Road Region", *Transportation Research Part E* 117.
- Žižek, Slavoj (2018), "Slavoj Žižek: Will Our Future be Chinese 'Capitalist Socialism'?" Published at: <https://www.rt.com/op-ed/441873-china-socialism-capitalism-zizek/>

تحلیل نقش گلوبالیسم لیبرال آمریکا در ظهور و تعمیق ترامپیسم

عبداله قنبرلو*

چکیده

دونالد ترامپ در انتخابات سال ۲۰۲۰ با وجود واگذاری نتیجه، موفق به کسب بیش از ۷۴ میلیون رأی شد که رکورد درخورتوجهی برای کاندیدای شکست خورده در این کشور است. این نتیجه درحالی حاصل شد که وی و دولتش طی چهار سال آماج انتقادات و مخالفت‌های داخلی و خارجی گسترده‌ای قرار داشتند. انتخابات ۲۰۲۰ نشان داد که باورهای ناسیونالیستی ترامپ به‌رغم تقابل آشکار با گفتمان هژمونی لیبرال، که چند دهه در سیاست آمریکا حاکم بوده، نفوذ گسترده‌ای در کشور یافته است. سؤال مقاله حاضر این است که چرا آمریکا در دوره ترامپ در مسیر ناسیونالیسم و ضدیت با گلوبالیسم هژمونی طلبانه لیبرال قرار گرفت؟ فرضیه مقاله این است که هژمونی دولت آمریکا در دوره گلوبالیسم مسائل و هزینه‌هایی به بار آورد که تدریجاً موجب تقویت ناسیونالیسم تندروانه و حمایت‌گرایانه در کشور شد. مقاله به‌لحاظ نظری از تئوری هژمونی لیبرال در روابط بین‌الملل بهره گرفته است و از نظر روشی به ترکیب داده‌های کمی و کیفی گرایش دارد.

کلیدواژه‌ها: آمریکا، هژمونی لیبرال، گلوبالیسم، دونالد ترامپ، ناسیونالیسم، حمایت‌گرایی، جنگ تجاری، یک‌جانبه‌گرایی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، Ghanbarloo@ihcs.ac.ir.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۳۵۷-۳۸۲.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۳

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ با وجود پایان دادن به عمر دولت ترامپ، عمق نفوذ گفتمان این دولت در جامعه آمریکا را به نمایش گذاشت؛ دولتی که طی چهار سال حیات خود حرکت‌های انقلابی مهمی علیه رژیم‌های لیبرال مخلوق آمریکا در جهان به خصوص تجارت آزاد ایجاد کرد. ناسیونالیسمی که دولت ترامپ بنا نهاد قرائتی تندرانه از ترجیح منافع ملی است که در آن ثبات سیستم بین‌الملل و منافع کشورهای دیگر چندان مورد اعتنا نیستند. شعار «اول آمریکا» حاوی این پیام است که آمریکا مصمم است به پیش‌برد منافع خویش تمرکز کند، فارغ از این‌که ملت‌های دیگر از این سیاست متفع شوند یا متضرر. ناسیونالیسم ترامپ در عین حال به ایجاد مرزبندی‌های نژادی داخل جامعه آمریکا میل محسوسی داشته است. در نتیجه، با اجرایی شدن اندیشه ترامپ، وی و دولتش با موج سنگینی از انتقادات و مخالفت‌های داخلی و خارجی مواجه شدند. شخص رئیس‌جمهور به صفاتی چون استبداد، نفرت‌افکنی، نژادپرستی، و دروغ‌گویی متهم شد. با این حال، انتخابات ۲۰۲۰ نشان داد که باورهای این رئیس‌جمهور نفوذ گسترده‌ای در جامعه آمریکا یافته است. در حالی که ترامپ در سال ۲۰۱۶ با کم‌تر از ۶۳ میلیون رأی به پیروزی رسیده بود، در سال ۲۰۲۰ با کسب بیش از ۷۴ میلیون رأی نتیجه انتخابات را به رقیب دموکرات خویش واگذار کرد.

سؤال اساسی مقاله حاضر این است که چرا آمریکای تحت رهبری ترامپ به چنین مسیری، که تقابل آشکاری با اصول هژمونی لیبرال آمریکا دارد، وارد شده است؟ بی‌تردید، ترامپ از نظر عقبه اجتماعی قویاً تحت حمایت طیف ناسیونالیست رادیکال قرار داشته است. با این حال، به نظر می‌رسد چرخش آمریکا به سمت ناسیونالیسم حمایت‌گرایانه ریشه‌ای فراتر از پیروزی یک کمپین انتخاباتی دارد. این افشار در دهه‌های گذشته هم کم و بیش فعالیت داشتند، اما قادر به ایجاد تغییر اساسی در خط‌مشی سیاسی و اقتصادی دولتشان نبودند. اما کم‌کم تحولاتی رخ داد که فرصت مورد انتظار را برای افشار مذکور فراهم کرد. فرضیه مقاله این است که هژمونی دولت آمریکا در دوره گلوبالیسم با مسائل و هزینه‌هایی همراه شد که تدریجاً تب و تاب ناسیونالیسم تندرانه و حمایت‌گرایانه را در فضای داخل کشور تقویت کرد. به عبارت دیگر، عملکرد واشنگتن در دوره اوج گلوبالیسم زمینه مساعدی برای تضعیف گلوبالیسم فراهم کرد.

در مورد دو تفکر گلوبالیسم و ناسیونالیسم در خط‌مشی دولت‌های آمریکا کارهای مختلفی منتشر شده است که هر کدام از زاویه خاصی به موضوع می‌نگرند. اما درباره

ناسیونالیسم اقتصادی نوین در دوره ترامپ، که به ترامپیسم نیز مشهور شده، کارها محدودتر بوده است و عمدتاً شکل ژورنالیستی دارند. نویسندگان از زوایای مختلفی موضوع را بررسی کرده‌اند. اغلب کارها روی ریشه‌ها و عوامل دخیل در تغییرات سیاستی آمریکا در دوره ترامپ تمرکز دارند. از جمله، گروهی روی این موضوع تأکید داشته‌اند که ناسیونالیسم دولت ترامپ، که با نوعی بدبینی به ملت‌های دیگر توأم بوده است، پدیده جدیدی نیست، بلکه در آمریکای قرن نوزدهم ریشه دارد. عده دیگری در تبیین مسئله روی چهره‌ها و گروه‌های خاص مروج ناسیونالیسم، که نفوذ زیادی در دولت ترامپ داشته‌اند، تأکید دارند. در این میان، تعدادی هم هستند که به صورت پراکنده مسائل مربوط به دولت‌های سابق را برجسته کرده‌اند و نقش آن‌ها را در ظهور ترامپ و مسائل آن کلیدی می‌دانند. تمایز مقاله کنونی تأکید بر هزینه‌های آمریکا در دوره هژمونی لیبرال است. البته در این باره نیز مطالب مختلفی انتشار یافته است، اما بیش‌تر ژورنالیستی است و نگاه تئوریک و جامع‌الاطرافی به موضوع ندارند.

این مقاله به لحاظ نظری از تئوری هژمونی لیبرال در روابط بین‌الملل بهره گرفته است و از نظر روشی به ترکیب داده‌های کمی و کیفی گرایش دارد. تلاش شده است از معتبرترین داده‌ها برای دفاع از فرضیه پژوهش استفاده شود.

مقاله ابتدا مبانی نظری موضوع را بررسی می‌کند. سپس هزینه‌های گلوبالیسم هژمونی طلبانه آمریکا در دوره دولت‌های سابق با تأکید بر سه دهه اخیر را تحلیل می‌کند. نهایتاً واکنش جامعه آمریکا را در قالب ظهور ناسیونالیسم دوره ترامپ بررسی می‌کند.

۲. چهارچوب نظری: معمای هژمونی لیبرال در روابط بین‌الملل

سیستم بین‌المللی هژمونیک سیستمی است که در آن توزیع قدرت به گونه‌ای نابرابر است که یک قدرت برتر نقش هژمونیک یا رهبری سیستم را بازی می‌کند. این قدرت با تکیه بر توانمندی‌های خود به تنظیم نظم بین‌المللی در هر سه حوزه اقتصادی، سیاسی، و امنیتی میل دارد. دولت‌های ضعیف‌تر همکاری با قدرت هژمونیک را توجیه‌پذیر می‌دانند، چراکه آن را در راستای منافع خود ارزیابی می‌کنند. این قدرت علاوه بر توانمندی‌های اقتصادی برتر، که مولد ثبات و شکوفایی در کشورهای تابع سیستم است، از قدرت نظامی بالایی برای حفاظت از امنیت بین‌الملل برخوردار است. به علاوه، قدرت هژمونیک دارای حدی از نفوذ و مقبولیت ایدئولوژیکی در سطح بین‌الملل است، طوری که برای بسیاری از کشورهای دیگر به مثابه الگویی مطلوب قلمداد می‌شود.

به لحاظ تجربه تاریخی، هژمونی بریتانیا در قرن نوزدهم و هژمونی ایالات متحده در قرن بیستم دو الگویی اند که در آن‌ها نظم بین‌المللی هژمونیک لیبرال تحت رهبری قدرتی برتر شکل گرفت. مهم‌ترین وجه مشترک این دو دوره ایجاد اقتصاد بین‌المللی در حال آزادسازی و نسبتاً باثبات بود. سال‌های میانی تا پایان قرن نوزدهم به منزله دوره هژمونی بریتانیا یا صلح بریتانیایی و سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا آغاز دهه ۱۹۷۰ به منزله دوره هژمونی ایالات متحده یا صلح آمریکایی شناخته شده‌اند، هرچند برخی محققان این مرزهای زمانی را نارسا می‌دانند و به‌ویژه در مورد هژمونی آمریکا بسیاری برآن‌اند که در دوره پس از آغاز دهه ۱۹۷۰ مجدداً به بازسازی گراییده و با مشخصه‌هایی نسبتاً متفاوت از گذشته استمرار داشته است. چندی پس از افول کامل هژمونی بریتانیا و گذار از نابه‌سامانی‌هایی چون جنگ جهانی اول، رکود بزرگ، و جنگ جهانی دوم، ایالات متحده کار مدیریت بازسازی و تثبیت سیستم بین‌المللی لیبرال و بالانخص اقتصاد بین‌الملل لیبرال را به عهده گرفت. پیش از آغاز هژمونی آمریکا با سیستم برتون وودز، فرایند آزادسازی تجاری آمریکا طی مقاطع مختلف رشد کرده بود. این کشور با پی‌ریزی سیستم برتون وودز رسماً رهبری آزادسازی اقتصاد بین‌الملل را از طریق سه نهاد کلیدی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و گات به عهده گرفت. این روند در دهه ۱۹۶۰ اوج گرفت، اما از اواخر همین دهه چالش‌های اقتصادی هژمونی آمریکا آشکار شد (Lake 2000: 128-130). از دهه ۱۹۷۰ به بعد، که سیستم برتون وودز با مشکل مواجه شد، هژمونی اقتصادی آمریکا به تضعیف گرایید. اما این کشور مجدداً به بازسازی نقش هژمونیک خویش اقدام کرد.

براساس «تئوری افول قدرت هژمونیک»، هژمونی هر قدرت برتری محکوم به افول است. هژمونی دوره‌ای است که در آن دولت هژمونیک هم‌زمان در هر سه حوزه اقتصادی تولید، تجارت، و مالیه برتری آشکار دارد. در این دوره دولت از اقتصاد لیبرال یا مشخصاً از جریان آزاد تولیدات و عوامل آن‌ها شامل سرمایه و نیروی کار در گستره جهانی حمایت می‌کند. انجام درست این کار پیش از هرچیز مستلزم توان‌مندی‌های اقتصادی ویژه دولت هژمونیک است. جریان آزاد، منظم، و باثبات اقتصاد بین‌الملل مستلزم این است که دولت هژمونیک فعالانه: الف) از ثبات تجارت جهانی مراقبت کند. در مواقع بروز بحران در بخشی از حوزه سیستم باید بازارهای خود را روی واردکنندگان درگیر با بحران باز کند یا این‌که در مواقعی که جریان سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد، به تشویق و تحریک آن اقدام کند؛ ب) مراقب ثبات پولی بین‌المللی باشد. در این زمینه، مدیریت و

تنظیم ساختار مبادلات ارزی و جریان‌های مالی درون سیستم اهمیت دارد. به علاوه، باید در مواقع بروز رکود بین‌المللی در نقش وام‌دهنده نهایی عمل کند؛ ج) در صورت لزوم برنامه کمک خارجی را در دستورکار قرار دهد، چراکه نظم لیبرال در مواقعی به بازتوزیع سرمایه از طریق کمک خارجی متکی است؛ و د) از ابزارهای تنبیهی محکمی برخوردار باشد تا در مواقع ضروری از تحرکات فرصت‌طلبانه سوءاستفاده‌کنندگان از وضع موجود جلوگیری کند (Guzzini 1998: 144-145).

تبعیت دولت‌های دیگر از دولت هژمونیک صرفاً به دلیل قدرت اقتصادی برتر آن و فرصت‌های اقتصادی فراهم‌شده برای دولت‌های تابع سیستم نیست. دولت هژمونیک از قابلیت‌های امنیت‌ساز قدرت‌مند و همچنین نفوذ ایدئولوژیک بالایی برخوردار است. دولت هژمونیک با تکیه بر این ابزارها به تولید کالاهای عمومی بین‌المللی شامل جریان منظم تجارت آزاد، ثبات پولی، و امنیت بین‌الملل اقدام می‌کند. مسئله اساسی، که در هدایت سیستم هژمونیک به فروپاشی نقش کلیدی داد، امکان بهره‌برداری نابرابر و متقلبانانه از کالاهای عمومی بین‌المللی است. در داخل کشورها دولت برای تأمین هزینه‌های تولید کالاهای عمومی از شهروندان مالیات اخذ می‌کند. اما دولت هژمونیک نمی‌تواند برای تأمین هزینه تولید کالاهای عمومی بین‌المللی از دولت‌های دیگر مالیات اخذ کند. به علاوه، معلوم نیست سازکارهای تشویقی و تنبیهی رهبر سیستم تا چه حد برای تأمین هزینه‌های سیستم از سوی دولت‌های دیگر مؤثر باشد. بنابراین، امکان سوءاستفاده یا سواری مجانی از کالاهای عمومی بین‌المللی از جانب دولت‌های دیگر آسان‌تر است.

متفکران رئالیستی چون رابرت گیلپین سیستم هژمونیک را ذاتاً مستعد بی‌ثباتی معرفی کرده و برآن‌اند که سازکارهای ناهماهنگ خود سیستم در نهایت به تضعیف توانایی و اراده قدرت هژمونیک در مدیریت سیستم منجر می‌شود. از یک سو، قدرت هژمونیک ناچار از صرف هزینه‌های سنگینی است که لازمه مسئولیت هژمونیک است و از سوی دیگر، فرصت‌های بزرگی برای قدرت‌های رقیب فراهم می‌شود، به گونه‌ای که استفاده نامحدود از آن‌ها می‌تواند شکاف قدرت میان دولت هژمونیک و دولت‌های رقیب را تضعیف کند و سیستم هژمونیک موجود را به فروپاشی سوق دهد (Gilpin 1987: 78). بنابراین، سیستم هژمونیک درون خود نوعی تناقض مخرب دارد. رهبر اقتصاد بین‌المللی آزاد به جای این‌که رقبای بالقوه خود را در موضع ضعف نگه دارد و برتری خود را حفظ کند، ناخواسته به تقویت رقبا و تضعیف خود اقدام می‌کند. رهبری سیستم یا باید شاهد زوال هژمونی و

هم‌چنین تضعیف موقعیت قدرتش در برابر رقبا باشد یا این که از ادامه نقش هژمونی به دلیل هزینه‌های بالایش صرف‌نظر کند. در هر دو حالت، نظم و ثبات هژمونیک در معرض زوال و فروپاشی قرار می‌گیرد. پس از فروپاشی ممکن است تا مدتی طولانی امکان شکل‌گیری نظم هژمونیک جدید فراهم نباشد.

در مقابل تئوری افول «تئوری بازسازی قدرت هژمونیک» قرار دارد که طبق آن قدرت بزرگ با وجود مشکلاتی که با آن‌ها مواجه است، می‌تواند با اتخاذ تدابیر مناسب از فروپاشی و پایان هژمونی خود جلوگیری کند. از منظر این تئوری، تحلیل پدیده‌های انسانی - اجتماعی براساس پیش‌فرض‌هایی که به جبر ساختاری قائل‌اند یا تکثر امکان‌ها در تحولات اجتماعی را نادیده می‌گیرند گمراه‌کننده است. این تحلیل، که سیستم هژمونیک در ذات خود سازکارهایی دارد که جایگاه قدرت هژمونیک و ثبات سیستم بین‌المللی هژمونیک را به چالش می‌کشد، از نقش بعضی عوامل مهم دیگر در تحلیل تحولات سیستم بین‌المللی غفلت کرده است. سیستم هژمونیک محکوم به فروپاشی نیست و قدرت هژمونیک در برابر تهدیدات پیش‌رو امکان بازسازی و احیا دارد.

براساس تئوری بازسازی، نه هژمونی بریتانیا محکوم به زوال بود و نه چالش‌های هژمونی ایالات متحده نشان‌دهنده حرکت به سوی سرنوشت گریزناپذیر شکست بوده‌اند. دولت هژمونیک می‌تواند با اعمال مدیریتی هوشمند و دوراندیشانه به هژمونی خود استمرار بخشد. به نظر سوزان استرنج، شکست سیستم برتون وودز نتیجه سواری مجانی فزاینده دیگران نبود، بلکه نتیجه ابزارها و سازکارهای ناکافی و ناکارآمد آن سیستم برای کنترل سیستم پولی بین‌المللی بود. به عبارت دیگر، آمریکایی‌ها می‌توانستند با اتخاذ استراتژی‌ای متفاوت با اصول، قواعد، و رویه‌های متفاوت از فروپاشی سیستم برتون وودز جلوگیری کنند. به علاوه، برخی از محققان برآن‌اند که تصمیم دولت نیکسون به شناورسازی سیستم نرخ ارز نه به معنی انصراف از نقش هژمونی، بلکه به مثابه اقدامی برای بازسازی هژمونی ایالات متحده بود. دولت مذکور در آن زمان از میان دو گزینه حفظ سیستم پایه طلا - دلار همراه با پذیرش برخی قید و بندها در سیاست‌های پولی خود و شناورسازی دلار همراه با خودمختاری بیش‌تر در سیاست‌های پولی گزینه دوم را ترجیح داد. گذشت زمان نیز نشان داد که دولت آمریکا در بازسازی جایگاه و پیش‌برد اهداف هژمونیک خود موفق عمل کرده است (Guzzini 1998: 149-151).

در هر دو تئوری مذکور مفروض است که سیستم هژمونیک برای ثبات و ادامه حیات خویش نیازمند هزینه‌هایی است که مدیریت آن‌ها عمدتاً با دولت هژمونیک است. تفاوت

آن‌ها بیش‌تر در نحوه تأمین هزینه‌ها و پی‌آمدهای آن بر سیستم است. طبق رویکرد افول‌گرایی (declinism)، دولت هژمونیک ناچار است بخش زیادی از هزینه‌های سیستم را به‌تنهایی تقبل کند. این هزینه‌ها تاحدی افزایش می‌یابند که هژمونی آن دولت و سیستم را به چالش می‌کشند. دولت‌های دیگر طبیعتاً به استفاده از فرصت‌های موجود مایل‌اند و در این زمینه به سوءاستفاده از کالاهای عمومی بین‌المللی نیز اقدام خواهند کرد. از آن‌جا که دولت رهبر نمی‌تواند از سواری مجانی رقبا درحد کافی ممانعت کند، پس یا از ادامه رهبری سیستم صرف‌نظر می‌کند یا به نقش خویش بدون توجه به تبعات آن ادامه می‌دهد، تا جایی که به دلیل تنزل موقعیت قدرتش ادامه وضع موجود امکان‌پذیر نیست. بنابراین، سیستم به فروپاشی کشیده می‌شود. درمقابل، طبق رویکرد بازسازی‌گرایی (renewalism)، دولت هژمونیک می‌تواند از سواری مجانی یا تقلب مخرب رقبا جلوگیری کند. به‌علاوه، این دولت ممکن است مجبور شود موقتاً سیاست‌هایی اتخاذ کند که با نقش هژمونیکش ناسازگار است، اما برای بازسازی آن در آینده ضرورت دارد. پس سیستم به رغم اختلالاتی که دارد، قابل بازسازی و احیاست.

حال، باتوجه به دو تئوری مذکور می‌توان به تحلیل عمیق‌تری درباره علت گرایش آمریکا به حمایت‌گرایی و ناسیونالیسم در دوره ترامپ رسید. نکته مسلم این‌که مسائل و هزینه‌های هژمونی آمریکا سبب شده است این کشور درباره نقش هژمونیک خویش تجدیدنظر کند. سواری مجانی دولت‌های رقیب خصوصاً چین برای آمریکا به مسئله‌ای آزاردهنده تبدیل شده است. نگرانی از مسائل هژمونی جهانی‌گرا چیزی است که در دوره قبل از ترامپ نیز احساس شده بود. در دولت باراک اوباما تمایل واشنگتن به کاهش مسئولیت‌ها و دخالت‌های پرهزینه بسیار آشکار بود. در زمان آغاز به کار این دولت آمریکا با بحران اقتصادی بزرگی درگیر بود و یکی از برنامه‌های دولت برای سامان‌دهی به اوضاع نابه‌سامان کشور کاهش مخارج نظامی در خارج خصوصاً خاورمیانه بود. تعهد آمریکا به نهادهای بین‌المللی هم‌چنان مورد تأکید قرار داشت، اما تلاش شد هزینه‌های سیاست خارجی کاهش یابد. در دولت ترامپ، علاوه بر تلاش برای کاهش هرچه بیش‌تر هزینه‌های سیاست خارجی، تعهدات آمریکا به نهادهای بین‌المللی تضعیف شد و این کشور آشکارا به ناسیونالیسم اقتصادی و ضدیت با گلوبالیسم لیبرال روی آورد. در مجموع، آمریکا به این نتیجه رسیده است که دیگر نمی‌تواند به سبک دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ درگیر مناقشات پرخرج و گرفتارکننده در جهان خارج شود. اما این‌که آیا آمریکا درگیر واقعیت افول شده و از ادامه نقش هژمونی چشم‌پوشی کرده یا این‌که ضمن کاهش

تعهدات به بازسازی و بازیابی موقعیت هژمونیک سابق خویش روی آورده سؤالی است که محققان باتوجه به چهارچوب نظری خویش و برداشتی که از روندهای جاری دارند، پاسخ متفاوتی ارائه می‌دهند.

۳. مسائل و هزینه‌های هژمونی آمریکا

دولت آمریکا یک بار در میانه‌های جنگ سرد با تبعات اقتصادی مسئولیت جهانی خویش مواجه شد. اما پس از مدتی عقب‌نشینی در دهه ۱۹۷۰، مجدداً فاز جدیدی از گلوبالیسم هژمونی طلبانه را آغاز کرد. این روند در دهه ۱۹۹۰، که به‌تازگی دوره جنگ سرد با پیروزی پشت سر گذاشته شده بود، اوج گرفت. اما تدریجاً به مسیرهایی کشیده شد که مجدداً سنگینی مخارج این سیاست محسوس شد. در این‌جا به اهم مسائل و هزینه‌های هژمونی جهانی آمریکا طی دهه‌های اخیر اشاره می‌شود.

۴. وضعیت تولید و تجارت

بی‌تردید، اقتصاد آمریکا طی دهه‌های اخیر هم‌چنان در جایگاه قدرت‌مندترین اقتصاد جهان باقی مانده و در مقام بزرگ‌ترین تولیدکننده عمل کرده است. آنچه مایه نگرانی بوده این است که توان رقابتی این کشور در مقایسه با رقبای بزرگ کاهش یافته است. نگاهی به وضعیت شاخص رشد اقتصادی در این زمینه گویاست. تولید ناخالص داخلی آمریکا با محاسبه اسمی شاخص از ۲/۸۵۷ تریلیون دلار در سال ۱۹۸۰ به ۵/۹۶۳ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۰ رسید که از افزایش حدوداً دوبرابری در یک دهه حکایت دارد، اگرچه سطح رشد با محاسبه شاخص طبق استاندارد حقیقی تولید ناخالص داخلی کم‌تر می‌شود. در دهه ۱۹۹۰ هم رشد نسبتاً مشابهی اتفاق افتاد و میزان اسمی تولید ناخالص داخلی به ۱۰/۲۵۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. اما افزایش این شاخص در دهه بعد کندتر بود، طوری که در سال ۲۰۱۰ به کم‌تر از ۱۵ تریلیون دلار رسید. بحران مالی ۲۰۰۸ نقش مهمی در کندتر شدن آهنگ رشد داشت. در سال ۲۰۱۶، که دونالد ترامپ در مقام نماینده حزب جمهوری‌خواه وارد انتخابات ریاست جمهوری شد، تولید ناخالص داخلی آمریکا به حدود ۱۸ تریلیون دلار رسیده بود (The Balance 2020). روند تغییرات مذکور نشان می‌دهد آهنگ رشد اقتصادی آمریکا تدریجاً به کندی گراییده است و ادامه این روند می‌تواند برای جایگاه اقتصادی آمریکا در جهان مشکل‌ساز باشد.

کنار شاخص رشد شاخص مهم دیگری که برای سیاست‌گذاران آمریکا به مراتب نگران‌سازتر بوده وضعیت تغییرات در تراز تجاری این کشور بوده است. اقتصاد آمریکا برای چندین دهه است که با کسری تجاری بزرگی مواجه بوده که از بالا بودن نسبت واردات به صادرات حکایت دارد. طی سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰، ۲۰۰۰، و ۲۰۱۰ کسری تجاری آمریکا به ترتیب ۱۳/۰۶ میلیارد دلار، ۷۷/۸۵ میلیارد دلار، ۳۷۵/۰۵ میلیارد دلار، و ۵۱۳/۹۰ میلیارد دلار بود که در آن‌ها نسبت میزان کسری تجاری به تولید ناخالص داخلی از زیر ۰/۵ درصد در سال ۱۹۸۰ به نزدیک ۳/۵ درصد در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. آمریکا در سال ۲۰۰۶ یکی از وخیم‌ترین اوضاع را در این شاخص داشت، زیرا کسری تجاری‌اش در آن سال به ۷۷۰/۹۲ میلیارد دلار رسید که بیش از ۵ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌داد. در سال‌های اخیر تغییر درخور ملاحظه‌ای در بهبود اوضاع ایجاد نشده است. کسری تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۵ به رقم ۵۱۹/۸۴ میلیارد دلار رسید که ۲/۸۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌داد. در دوران دولت ترامپ هم در میزان کسری مذکور سیر افزایشی وجود داشت (Macrotrends 2020a).

طی این چند دهه، ضمن این‌که ژاپن و اروپا جایگاه خود را در مقام کانون‌های اصلی رشد و توسعه اقتصاد جهان حفظ کرده‌اند، به تدریج قطب‌های جدیدی ظاهر شده‌اند که با سرعت خیره‌کننده‌ای روبه‌رشد بوده‌اند. در رأس آن‌ها چین قرار داشته است. تولید ناخالص داخلی چین از حدود ۳۰۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰، به بیش از ۱۱ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۵، و نزدیک ۱۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۹ رسیده است (Knoema 2020). برخلاف آمریکا، که معمولاً با کسری تجاری سنگین در این سال‌ها مواجه بوده، چین مازاد تجاری روبه‌رشدی داشته است. این کشور در سال ۱۹۸۰ کسری تجاری کوچکی به میزان ۱/۱۵ میلیارد دلار داشت که پس از مدتی افت‌وخیز به مازاد روبه‌رشد تبدیل شد. از سال ۱۹۹۴ تاکنون تراز تجاری چین همواره مثبت بوده است. در سال ۲۰۰۸، که مصادف با اوج‌گیری بحران اقتصادی در آمریکا و غرب بود، چین ۳۴۸/۸۳ میلیارد دلار مازاد تجاری داشت. پس از مدتی کاهش، دوباره در سال ۲۰۱۵ به رقم بی‌سابقه ۳۸۵/۸۴ میلیارد دلار افزایش یافت که معادل ۳/۲۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود. سپس، دوباره چند سالی کاهش پیدا کرد (Macrotrends 2020b).

نکته جالب توجه این است که بخش درخور توجهی از کسری تجاری آمریکا از تجارت این کشور با چین نشئت می‌گیرد. ارزش کالاهای تجاری بین آمریکا و چین در سال ۱۹۸۰،

که اصلاحات اقتصادی چین به‌تازگی آغاز شده بود، حدود ۵ میلیارد دلار بود. طی سال‌های بعد رشد سریعی ایجاد شد، تا این‌که در سال ۲۰۱۵ به نزدیک ۶۰۰ میلیارد دلار رسید. آن‌ها به شرکای تجاری بزرگ برای یک‌دیگر تبدیل شدند، اما مسئله مهم این است که معمولاً آمریکا در برابر چین کسری تجاری داشته است. در جریان تجارت کالا بین دو کشور کسری آمریکا از ۸۳/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۳۶۷/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ رسید (Morrison 2018: 2). از دلایل اصرار دولت ترامپ بر ضرورت تجارت منصفانه همین موضوع بود.

امروزه ایالات متحده هم‌چنان قدرت‌مندترین و از مرفه‌ترین اقتصادهای جهان شناخته می‌شود. اما توان تولیدی و تجاری آن در مقایسه با بعضی رقبا رشد ضعیفی داشته است. کسری تجاری ضرورتاً به معنی افول و بحران نیست، اما افزایش شدید آن می‌تواند نشانه ضعف در برابر رشد رقبا باشد. مزیت‌های آمریکا در بخش خدمات در حدی نبوده که بتواند کسری در تجارت کالاها را جبران کند و میزان جذب سرمایه خارجی هم در حدی نبوده که سبب شود تراز پرداخت‌های این کشور متعادل شود. به سبب عمق زیاد کسری تجاری، تراز پرداخت‌های آمریکا طی دهه‌های اخیر معمولاً به‌سوی افزایش کسری میل داشته است.

۵. هزینه‌های سیاست خارجی

دولت آمریکا چه به لحاظ میزان درآمد و چه مخارج در میان دولت‌های جهان با اختلاف در خورتوجهی در رأس قرار دارد. درآمدهای دولت، که عمدتاً به شکل مالیات حاصل می‌شوند، در حوزه‌های مختلفی نظیر حمل و نقل، آموزش، بهداشت و سلامت، امنیت اجتماعی، دفاع ملی، و برنامه‌های سیاست خارجی هزینه می‌شوند. در سال مالی ۲۰۱۹، دولت فدرال بیش از ۴/۴ تریلیون دلار مخارج داشت که حدود ۲۱ درصد تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌داد. از این رقم، ۳/۵ تریلیون دلار از درآمدهای فدرال حاصل شد و مابقی به مبلغ ۹۸۴ میلیارد دلار با استقراض تأمین مالی شد (Center on Budget and Policy Priorities 2020). باین حال، کل مخارج دولت آمریکا، که از جمع مخارج دولت فدرال با مخارج دولت‌های ایالتی و محلی حاصل می‌شود، در این سال بسیار بیش‌تر بوده و به عددی حدود ۷/۵ تریلیون دلار می‌رسد که در این صورت نسبت کل مخارج دولت آمریکا به تولید ناخالص داخلی حدود ۳۵ درصد افزایش می‌یابد. نسبت مخارج دولت فدرال به تولید ناخالص داخلی به تدریج در قرن بیستم افزایش پیدا کرد. در بعضی سال‌های خاص، که هزینه‌های دولت جهش می‌یافت، این نسبت افزایش چشم‌گیری پیدا می‌کرد.

برای مثال، در سال ۱۹۴۵ که هزینه‌های نظامی آمریکا افزایش شدید یافته بود، کل مخارج دولت به حدود ۵۲ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. با پایان جنگ جهانی دوم هزینه‌ها کم شد و این نسبت دوباره کاهش یافت، اما در مقایسه با پیش از جنگ به مراتب بالاتر باقی ماند و طی سال‌های بعد به تدریج به موازات افزایش تولید ناخالص داخلی مخارج دولت هم به افزایش میل پیدا کرد (Chantrill 2020).

بخش زیادی از هزینه‌های دولت آمریکا صرف امور سیاست خارجی شده است. این هزینه‌ها در مجاری مختلفی تعریف شده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها به بخش امنیتی – نظامی این کشور مربوط می‌شود. به لحاظ بودجه نظامی، آمریکا چند دهه است که با فاصله چشم‌گیری در رتبه اول جهان قرار دارد. براساس گزارش مؤسسه سپری، مخارج نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۵ با وجود سیر کاهشی در مقایسه با ابتدای دهه، ۵۹۶ میلیارد دلار بود. رقم مذکور در آن سال حدود ۳/۳ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا و هم‌چنین تقریباً ۳۶ درصد کل مخارج نظامی جهان بود. در همان سال رتبه‌های دوم تا پنجم جهان به ترتیب عبارت بودند از: چین با تقریباً ۲۱۵ میلیارد دلار معادل ۱۳ درصد کل مخارج نظامی جهان، عربستان سعودی با ۸۷/۲ میلیارد دلار معادل ۵/۲ درصد کل مخارج نظامی جهان، روسیه با ۶۶/۴ میلیارد دلار معادل ۴ درصد کل مخارج نظامی جهان، و بریتانیا با ۵۵/۵ میلیارد دلار معادل ۳/۳ درصد کل مخارج نظامی جهان (Perlo-Freeman et al. 2016: 2-3). مجموع مخارج این چهار کشور ۴۲۴/۱ میلیارد دلار می‌شود که حدود ۷۱ درصد مخارج نظامی آمریکاست. هزینه‌های نظامی آمریکا طی دهه‌های اخیر به دلیل توان‌مندی اقتصادی بالا و حضور امنیتی – نظامی گسترده آن در جهان روند افزایشی داشته و بعضاً با متغیرهایی مثل ورود به جنگ با دولت‌های دیگر جهشی تازه در افزایش هزینه‌ها ایجاد کرده است. اعتیاد واشنگتن به هزینه‌های نظامی به‌نحوی بوده است که هیچ‌یک از دو حزب اصلی با وجود انتقادات داخلی نتوانستند کاهش چشم‌گیری در آن ایجاد کنند.

خرید نیازهای تسلیحاتی و تجهیزاتی، پروژه‌های بزرگ تحقیق و توسعه، و حضور نظامی سنگین در اقصی نقاط جهان مهم‌ترین مجاری افزایش مخارج نظامی آمریکاست. حضور نظامی در خارج از مرزها از طریق امکاناتی چون ناوهای هواپیمابر و پایگاه‌های نظامی بسیار پرهزینه است. براساس گزارشی مربوط به سال ۲۰۱۵، آمریکا تقریباً ۸۰۰ پایگاه نظامی در بیش از ۷۰ کشور جهان دارد؛ درحالی‌که مجموع پایگاه‌های نظامی بریتانیا، فرانسه، و روسیه در خارج از مرزهایشان به حدود ۳۰ عدد می‌رسد. طبق برآوردی هزینه حفاظت از نیروها و پایگاه‌های آمریکا در سال مالی ۲۰۱۴ بین ۸۵ تا ۱۰۰

میلیارد دلار است (Vine 2015). البته این هزینه‌ها در موقعیت جنگ بسیار بیش‌تر می‌شود. در این پایگاه‌ها ده‌ها هزار نظامی آمریکایی در بسیاری موارد با خانواده‌هایشان برای مدتی طولانی زندگی می‌کنند. بازدارندگی در برابر دشمنان، حفاظت از متحدان، امکان انجام سریع عملیات در مواقع نیاز، و حفاظت از صلح و امنیت بین‌المللی از مهم‌ترین دلایلی است که برای دفاع از سیاست حضور نظامی پرهزینه در خارج استفاده می‌شوند. بااین‌حال، منتقدان زیادی از جمله در آمریکا توجیه‌پذیری این سطح از حضور را زیر سؤال می‌برند. حضور نظامی و سیاست‌های امنیتی آمریکا در خارج بعضاً با مسائلی همراه شده که هزینه‌ها را به‌شدت افزایش داده است. هر دخالت نظامی یا منازعه در صورتی که به یک جنگ فرسایشی حتی در کشوری کوچک تبدیل شود، می‌تواند جهش تازه‌ای در مخارج نظامی آمریکا ایجاد کند.

از پرخرج‌ترین برنامه‌های نظامی، که هزینه آشکار و پنهان سنگینی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرد و حتی هنوز پایان نیافته، پروژه جنگ با تروریسم است که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد. در قالب این پروژه آمریکا با جلب مشارکت تعدادی از متحدان خصوصاً بریتانیا یک رشته عملیات جنگی را علیه گروه‌هایی که از دید این کشورها تروریست قلمداد می‌شدند، آغاز کرد. هزینه‌های این جنگ در دو کشور افغانستان و عراق بسیار زیاد شد.

طبق پژوهش اخیر نتا کرافورد، آمریکا در جنگ با تروریسم، که از سال ۲۰۰۱ آغاز کرده، تا سال مالی ۲۰۲۰ بیش از ۶/۴ تریلیون دلار هزینه کرده است (Crawford 2019: 3). هزینه‌های جنگ مذکور امروزه از مجاری مختلفی از جمله در قالب مراقبت از کهنه‌سربازان جنگ ادامه دارد و بنابراین در سال‌های آتی نیز هم‌چنان افزایش خواهد داشت. برای ناظران بسیاری منطق پشت این سطح از هزینه‌ها با عناوینی چون امنیت ملی آمریکا و امنیت بین‌الملل، آن هم در موقعیتی که مشکل تروریسم هم‌چنان پابرجا مانده، مبهم است.

کنار بخش نظامی هزینه‌های دیگری در اجرای برنامه‌های سیاست خارجی آمریکا جریان دارد که چندان به‌چشم نمی‌آید. براساس گزارش و/شنگتن پست در اگوست ۲۰۱۳، دولت آمریکا از زمان حملات ۱۱ سپتامبر تا سال ۲۰۱۳ بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار برای سازمان‌های اطلاعاتی خویش هزینه کرده است.

سازمان سی‌ای‌ای (CIA) سازمان اطلاعاتی - امنیتی بسیار پرخرج در جهان است که مخارجش طی دهه‌های اخیر به دلایلی چون گسترش شبکه‌های تروریستی، تسهیل امکان ساخت سلاح‌های کشتار جمعی، و حملات سایبری افزایش چشم‌گیری یافته است. طبق

گزارش مذکور، بودجه درخواستی این سازمان برای سال ۲۰۱۳، ۱۴/۷ میلیارد دلار بود که البته ممکن است در عمل بیش‌تر نیز باشد (Gellman and Miller 2013). چنان‌که موارد دیگری مثل بودجه سفارت‌خانه‌ها، سهم سازمان‌های بین‌المللی، کمک‌های خارجی، حمایت از توسعه ارزش‌های آمریکا در جهان، هزینه‌های مربوط به منع شرکت‌های آمریکایی از همکاری با کشورهای تحریم‌شده، و نظایر این‌ها به مخارج امنیتی خارجی آمریکا اضافه شود، می‌توان به جمع‌بندی جامع‌تری از هزینه‌های بسیار سنگین سیاست خارجی هژمونی‌طلبانه آمریکا دست یافت.

۶. بدهی‌های فزاینده کشور

از مسائل مهمی که تاحدزیادی تحت‌تأثیر نقش هژمونیک آمریکا رشد و گسترش یافته بدهی‌های سنگین این کشور است که میزان آن در سال‌های اخیر از حد تولید ناخالص داخلی کشور هم فراتر رفته است. دارندگان بدهی ملی آمریکا متعدّدند. فدرال ریزرو، کارگزاری‌های خود دولت، سرمایه‌گذاران آمریکایی، و سرمایه‌گذاران خارجی چهار دارنده اصلی بدهی‌ها هستند که وزن دو گروه آخر سنگین‌تر است. براساس گزارشی که در اگوست ۲۰۱۸ با استناد به داده‌های خزانه‌داری منتشر شد و میزان کلی بدهی ملی را در آن زمان ۲۱/۲۱ تریلیون دلار اعلام کرد، چهار دارنده مذکور به‌ترتیب ۲/۳۸ تریلیون دلار معادل ۱۱/۲ درصد، ۵/۷۳ تریلیون دلار معادل ۲۷ درصد، ۶/۸۹ تریلیون دلار معادل ۳۲/۵ درصد، و ۶/۲۱ تریلیون دلار معادل ۲۹/۳ درصد از کل بدهی را در اختیار داشتند. درکل، حدود ۳۰ درصد بدهی‌ها به خارجی‌ها و حدود ۷۰ درصد به آمریکایی‌ها تعلق دارد (Bartash 2018). بدهی‌های سنگین از مسائل پرمباحثه درباره اقتصاد بخش عمومی آمریکا بوده است. به‌ویژه، بدهی به دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی که میزان آن طی دهه‌های اخیر چه در حالت مطلق و چه سهم آن‌ها در کل بدهی‌ها رشد چشم‌گیری داشته است.

نسبت بدهی ملی آمریکا به تولید ناخالص داخلی کشور طی دهه‌های اخیر روبه‌رشد بوده است. در سال ۱۹۸۰ میزان بدهی ملی آمریکا ۹۰۸ میلیارد دلار بود که برابر با ۳۲ درصد تولید ناخالص داخلی کشور بود. این رقم ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۹۰ به ۳/۲۳۳ تریلیون دلار افزایش یافت که معادل ۵۴ درصد تولید ناخالص داخلی بود. در سال ۲۰۰۰ میزان بدهی به ۵/۶۷۴ تریلیون دلار رسید، اما از آن‌جا که ۵۵ درصد تولید ناخالص داخلی کشور بود، میزان تغییرات چندان چشم‌گیر به‌نظر نمی‌آمد. با افزایش بدهی ملی به ۱۳/۵۶۲

تریلیون دلار در سال ۲۰۱۰، که معادل ۹۱ درصد تولید ناخالص داخلی بود، طبیعتاً نگرانی‌ها بیش‌تر شد. باوجوداین، سیر افزایشی بدهی ملی در سال‌های بعد هم ادامه داشت. در سال ۲۰۱۳، با رسیدن به رقم ۱۶/۷۳۸ تریلیون دلار، میزان بدهی ملی آمریکا تقریباً با تولید ناخالص داخلی‌اش برابر شد. در سال‌های بعد سرعت این روند کمی کاهش یافت. در سه سال اول دولت ترامپ رقم مطلق بدهی‌ها سیر افزایشی داشت، اما نسبت آن‌ها به تولید ناخالص داخلی رشد چندانی نکرد و از ۱۰۴ درصد در ۲۰۱۷ به ۱۰۶ درصد در ۲۰۱۹ رسید. اما در سال ۲۰۲۰، به‌ویژه با شیوع پاندمی کووید ۱۹، جهش تازه‌ای اتفاق افتاد. برآورد اکتبر این سال حاکی است که رقم بدهی ملی آمریکا از ۲۷ تریلیون دلار فراتر رفته است و با توجه به حدس‌هایی که درباره تولید ناخالص داخلی در این سال زده می‌شود، نسبت بدهی به شاخص مذکور احتمالاً حدود ۱۴۰ درصد خواهد بود (Amadeo 2020).

بخش درخور توجهی از بدهی‌های فزاینده مذکور به کشورهای خارجی مربوط است. این بدهی‌ها عمدتاً به‌صورت خرید خارجی‌ها از اوراق خزانه‌داری آمریکا ایجاد شده‌اند. دولت آمریکا برای تأمین بودجه خود سالانه به انتشار و فروش اوراق قرضه دست زده است که بخش درخور توجهی از آن‌ها را دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی خریداری کرده‌اند. در سال ۲۰۱۹ از کل بدهی ملی آمریکا، که بیش از ۲۲ تریلیون دلار بود، نزدیک به ۳۰ درصد آن طلب‌کار خارجی داشت. طی دهه‌های اخیر، چین و ژاپن در مقام بزرگ‌ترین دارندگان خارجی اوراق خزانه‌داری آمریکا عمل کرده‌اند. رتبه اول یا دومی آن‌ها بعضاً جابه‌جا شده است. چین در اواسط سال ۲۰۱۹ موقعیت خویش در جایگاه برترین دارنده خارجی اوراق خزانه‌داری آمریکا را از دست داد و ژاپن جایش را گرفت. طبق برآورد آوریل ۲۰۲۰، ارزش طلب ژاپن و چین از آمریکا به‌ترتیب به ارقام ۱/۲۶۶ و ۱/۰۷ تریلیون دلار رسیده است. پس از آن‌ها، بریتانیا با ۳۶۸ میلیارد دلار طلب در رتبه سوم قرار دارد (Sebastian 2020).

هزینه‌های فزاینده و بدهی‌ساز دولت موضوعی است که با وجود انتقادات هم‌چنان ادامه دارد. دولت فدرال هم‌چنان مجبور می‌شود از ابزار مالیات استفاده کند، دارایی‌هایش را به‌فروش برساند، به قرض‌گرفتن ادامه دهد، و سپس بر سر مهلت پرداخت بدهی‌ها مذاکره کند. اعتیاد آمریکایی‌ها به بدهی و احتمال افزایش بیش‌تر آن در سال‌های آتی زمینه بحث‌های فراوانی را در این موضوع فراهم کرده است. مسئله بدهی‌ها بارها به موضوع بحث و مناظره بین سیاست‌مداران آمریکایی تبدیل شده است.

در سال ۲۰۱۶، از مهم‌ترین مسائلی که ترامپ با برجسته‌سازی آن کوشید دستاوردهای دولت او با ما را زیر سؤال ببرد بدهی‌های کشور بود. میزان بدهی‌ها در آن سال از ۱۹ تریلیون دلار فراتر رفته بود. وی ادعا داشت که با اتخاذ سیاست‌های جدید به انباشته بدهی ملی پایان خواهد داد. ترامپ حتی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که طی فرایند هشت‌ساله کشور را از ۱۹ تریلیون بدهی خلاص خواهد کرد (Kessler 2016). باین حال، دوره وی عملاً به‌نحوی پیش رفت که کسری بودجه و بدهی کشور افزایش زیادی پیدا کرد، طوری که در زمان ترک کاخ سفید در ژانویه ۲۰۲۱ رکورد جدیدی از بده‌کاری را در کشور به‌جا گذاشت. نگرانی وی از وضع بدهی ملی کشور به‌جا بود، اما نتوانست سیاست موفقیت‌آمیزی برای سامان‌دهی به آن اتخاذ کند. کسری بودجه، که از مسائل مهم دوره او با ما بود، دوباره روبه‌افزایش گذاشت. سیاست کاهش مالیات عاملی بود که به افزایش بدهی‌ها کمک بسیاری کرد. با این که دولت ترامپ با اقداماتی مانند فشار بر متحدان برای کسب امتیازات بیش‌تر و کم‌توجهی به مسائل زیست‌محیطی دنبال بهبود وضع مالی کشور بود، اما در عین حال با اتخاذ بعضی سیاست‌های پرهزینه از جمله در بخش نظامی مخارج دولت را بالا برد (Stuart 2018: 73). نهایتاً، شیوع ویروس کرونا در سال ۲۰۲۰ ضربه کاری دیگری بر این دولت وارد کرد و سبب شد در کسری بودجه و بدهی ملی کشور رکورد جدیدی ثبت شود.

۷. ظهور ناسیونالیسم اقتصادی نوین

هزینه‌های آمریکا در دوره گلوبالیسم و هژمونی لیبرال طیفی از سیاست‌مداران و فعالان آمریکایی را نگران کرد که در ادامه با روند جاری این امکان وجود دارد که قدرت و جایگاه برتر کشورشان در جهان در معرض تهدید قرار گیرد. این تهدید شاید در کوتاه‌مدت چندان محسوس نباشد، اما با توجه به روندهای جاری چنین به‌نظر می‌رسد که آمریکا احتمالاً در یک چشم‌انداز بلندمدت با خیزش رقاباتی مواجه خواهد شد که عرصه را بر این کشور تنگ خواهند کرد. ضرورت عقب‌نشینی از تعهدات گلوبالیستی و تمرکز بر منافع ملی با رویکرد ناسیونالیستی خواسته‌ای است که حتی در نیمه دوم قرن بیستم هم طرفداران خاص خود را داشت. اما طی دو دهه اخیر کم‌کم جدی‌تر شد و پس از به‌قدرت رسیدن دولت ترامپ در سیاست رسمی این کشور نمایان شد.

۸. سیاست‌های اعلانی

نشانه‌های میل به ایجاد تغییر در نظم بین‌المللی و بازتعریف نقش آمریکا در آن در همان دوره رقابت‌های منتهی به انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آشکار بود. وی باتکیه بر دو شعار کلیدی «اول آمریکا» و «عظمت را به آمریکا بازگردانیم» بخشی از سیاست‌های دولت‌های آمریکا طی دهه‌های گذشته، به‌ویژه در نحوه بازیگری آمریکا در جهان خارج، را زیر سؤال برد و تغییر اساسی آن‌ها را خواستار شد. بخش عمده حملات وی علیه دولت اوباما بود. مبنای این نامزد حزب جمهوری خواه در دفاع از مواضع انقلابی خویش منافع ملی آمریکا بود. مواضع صریح ترامپ مبنی بر مخالفت با ورود به توافق‌های تجارت آزاد، پرهزینه و کم‌ثمر معرفی کردن نهادهای بین‌المللی، ضرورت محدودسازی مهاجرت اتباع خارجی به آمریکا، انتقاد از اتحادیه اروپا، تمجید از دولت روسیه، و نظایر آن ضمن این‌که توجه جمع گسترده‌ای از شهروندان آمریکا را به خود جلب کرد با مخالفت جدی بسیاری از رسانه‌های جریان اصلی مواجه شد. ازاین‌رو، پیروزی وی در انتخابات ابراز نگرانی و انتقاد گسترده جریان‌های مخالفان و منتقد را به دنبال داشت.

پس از آغاز به کار رسمی ترامپ در مقام رئیس‌جمهور آمریکا، ابعاد مختلف سیاست‌های وی و دولتش روشن‌تر شد. وی در اواخر فوریه ۲۰۱۷ طی سخن‌رانی در کنگره تصریح کرد که اجازه نخواهد داد اشتباهات دهه‌های اخیر مسیر آینده آمریکا را تعریف کند. ترامپ در توجیه خط‌مشی خویش ادعا کرد که مدت مدیدی است به دلیل صدور شغل و ثروت آمریکایی‌ها به خارج طبقه متوسط روبه‌ضعف گذاشته است. آمریکا پروژه‌های جهانی را تأمین مالی کرده و ساخته، اما از سرنوشت شهروندانش غفلت کرده است. آمریکا از مرزهای ملت‌های دیگر دفاع کرده، اما مرزهای خویش را در برابر مهاجران غیرقانونی و قاچاق‌چیان مواد مخدر باز گذاشته است. تصمیم‌گیران کشور تریلیون‌ها دلار در آن سوی مرزها خرج کرده‌اند، اما از رسیدگی به زیرساخت‌های کشور غفلت کرده‌اند. رئیس‌جمهور آمریکا تأکید کرد که برای حل این مشکلات راهی اساسی وجود دارد که خواست مردم نیز است و آن این‌که آمریکا باید شهروندان خود را در اولویت قرار دهد. فقط در این صورت است که امکان بازگرداندن عظمت به آمریکا وجود خواهد داشت. با چنین راهی انتظار می‌رود صنایع در حال مرگ دوباره خیزش کنند، زیرساخت‌های آسیب‌دیده و در حال زوال به بازسازی بگراید، ورود مواد مخدر به کشور کنترل شود، و قوت بیش‌تری به ارتش بخشیده شود (Trump 2017: 2-3).

ترامپ در این سخنرانی ضمن تأکید بر این که وضعیت رفاهی و شغلی آمریکا خوب نیست و اشاره به مسائلی مانند زندگی بیش از ۴۳ میلیون آمریکایی در فقر و بدهی‌های سنگین کشور، جهت‌گیری اقتصادی دولتش را بر رفع مشکلات قرار داد و گفت که موانع ایجاد اشتغال و حتی بعضی مقررات زیست‌محیطی باید برداشته شود. در توافقی‌های تجاری باید سازکارهای ضد اشتغال رفع شود. باید فعالیت شرکت‌ها در آمریکا آسان و خرویشان سخت‌تر شود. در این زمینه، شرکت‌های آمریکا به تخفیف‌های مالیاتی بزرگ نیاز دارند تا بتوانند توان رقابتی خود را بالا ببرند. کارگران آمریکا هم به چنین حمایتی نیاز دارند. ترامپ درباره سیاست تجاری‌اش گفت: «من قویاً به تجارت آزاد اعتقاد دارم، اما باید منصفانه نیز باشد». وی با اشاره به هشدار آبراهام لینکلن درباره تبعات عدم حمایت دولت از تولیدکنندگان کشور اعلام کرد که دولت وی نیز در این مسیر حرکت خواهد کرد. اقتصاد کشور به بازسازی اساسی نیاز دارد. در این زمینه توجه به دو توصیه اهمیت اساسی دارد: «آمریکایی بخر و آمریکایی اجاره کن (buy american and hire american)». آمریکا هم چنین باید از مخارج بیهوده به‌ویژه در سیاست خارجی جلوگیری کند. به گفته ترامپ، اگر آمریکا راه مذاکره درست را برمی‌گزید و شش تریلیون دلاری را که در خاورمیانه خرج کرد در داخل به کار می‌گرفت، می‌توانست دو بار و شاید سه بار کشور را بازسازی کند (Trump 2017: 3-8).

در سند استراتژی امنیتی ایالات متحده، که دسامبر ۲۰۱۷ منتشر شد، ناسیونالیسم اقتصادی دولت ترامپ به انحای مختلف انعکاس یافته است. در این سند آرمان رهبری جهان و توسعه اصول و ارزش‌های آمریکا در آن مورد تأیید قرار گرفته، اما برای تحقق آن اتخاذ خط‌مشی‌ای ناسیونالیستی لازم تلقی شده است. سند تصریح کرده که استراتژی امنیت ملی دولت بر مبنای در اولویت قراردادن آمریکا یا همان شعار «آمریکا اول» بنا نهاده شده است. اگر آمریکا به رهبری جهان می‌اندیشد، ابتدا باید این شعار را سرلوحه سیاست‌های خویش قرار دهد، زیرا چنین نقشی بدون آمریکای قدرت‌مند و برتر میسر نیست. در جهانی که به شدت رقابتی است، تمرکز آمریکا بر منافعش گزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. آمریکا باید برتری نظامی خود را در جهان تثبیت کند و مرزهای ملی‌اش را امن نگه دارد. طی دهه‌های گذشته، شرکت‌ها، کارخانه‌ها، و مشاغل آمریکا به خارج حرکت کرده‌اند. در نتیجه، مسائلی چون تجارت غیرمنصفانه و کسری تجاری آمریکا رشد شدیدی کرده است. دولت‌های آمریکا چند دهه برای ایجاد و ثبات‌دهی به سیستم اقتصاد بین‌الملل بر مبنای اصول آمریکا مانند تجارت آزاد تلاش کرده‌اند. آن سیستم تاکنون به منافع آمریکا کمک کرده است، اما

درعین حال مشکلاتی از جمله عدم توازن تجاری هم‌راه داشته که خلاف منافع آمریکا بوده است؛ بنابراین به اصلاح نیاز دارد. دولت آمریکا از روابط اقتصادی‌ای استقبال خواهد کرد که در آن‌ها وفاداری کامل به قواعد شامل تعامل منصفانه و عمل متقابل جریان داشته باشد. کشورهایی که این‌گونه عمل کنند شرکای نزدیک آمریکا خواهند بود، اما نقض قواعد، تقلب، و تجاوز اقتصادی دیگر تحمل نخواهد شد (The White House 2017: 1, 17).

این گونه نگاه هزینه - فایده‌ای تنگ‌نظرانه به سیستم اقتصادی بین‌الملل در سایر حوزه‌های سیاست خارجی دولت ترامپ هم احساس می‌شد. از مهم‌ترین سیاست‌های اعلامی ترامپ ضدیت با مداخلات نظامی پرخرج در امور کشورهای دیگر بود. با این‌که آشکارترین مصادیق این‌گونه مداخلات در دوره جورج دابلیو بوش اتفاق افتاد، اما ترامپ از زیرسؤال بردن مکرر رئیس‌جمهور هم‌حزبی‌اش به دلیل دخالت نظامی در افغانستان و عراق ابایی نداشت. وی چند ماه پیش از انتخابات ۲۰۱۶ اعلام کرد که دولتش پروژه ملت‌سازی را کنار خواهد گذاشت و بعدها هم روی موضعش اصرار داشت. البته آمریکا باید توان نظامی خود را به شدت تقویت کند، زیرا داشتن نیروی نظامی قدرت‌مند و تجهیز به تکنولوژی‌های نوین نظامی هم بازدارندگی ایجاد کرده و امنیت ملی را تأمین می‌کند و هم برای رشد اقتصادی کشور مفید است. وقتی برتری نظامی آمریکا در جهان مسجل باشد، نیاز به مداخله نظامی از بین می‌رود. پس بایستی به قدرت نظامی کشور رسید و به برتری نظامی بلامنازع آمریکا در جهان تداوم بخشید، اما از اتلاف توان نظامی کشور با مداخلات پرهزینه پرهیز کرد (حسینی متین ۱۳۹۸: ۱۹-۲۱).

آمریکای ترامپ هم‌چنین در تعامل با متحدان و شرکای خارجی چه به صورت دوجانبه و چه در قالب نهادهای چندجانبه بین‌المللی رویکرد هزینه - فایده‌ای دارد. ترامپ و هم‌فکرانش اهمیت تعامل با آن‌ها را می‌پذیرند، اما برآن‌اند که اگر امنیت جهان و شکوفایی رفاهی ملت‌ها هدف مشترک جامعه بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ است، همه بایستی به سهم خویش برای تحقق آن هزینه کنند. از منظر ترامپ، مشارکت آمریکا با کشورهای دیگر در همه حوزه‌های اقتصادی، نظامی، و زیست‌محیطی به ضرر این کشور تنظیم و تمام شده است. آمریکا به تنهایی هزینه تولید کالای امنیت را می‌پردازد و دیگران در سایه آن پیشرفت و به آمریکا بی‌اعتنایی می‌کنند. روند جهانی‌شدن درعمل به ضرر آمریکا تمام شده است. کارگران و کالاهای آمریکایی تنزل موقعیت می‌کنند و هزینه‌های کمرشکنی را به سود کشورهای دیگر متحمل شده‌اند. معاملات تجاری به صورت یک‌جانبه به ضرر آمریکا و به نفع رقبای کلیدی آن رقم خورده است. موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد توان تولیدی آمریکا را فلج کرده و نیروی

کار این کشور را در موقعیت سخت قرار داده است. در رفتار تجاری کشورهای دیگر با آمریکا بی‌عدالتی فاحشی وجود دارد که بایستی برطرف شود. نه فقط چین در مقام دومین اقتصاد جهان با دست‌کاری ارزش پول ملی به مناسبات تجاری ناعادلانه‌ای دست زده است، بلکه این مناسبات ناعادلانه در رفتار سایر شرکا و متحدان دیده می‌شود (یزدان‌فام ۱۳۹۵: ۱۴۷). طبق خط‌مشی دولت ترامپ، آمریکا در نحوه تعامل با متحدان و شرکا چه در شرق و چه غرب به تجدیدنظر نیاز دارد. بایستی به سواری مجانی کشورهای دیگر پایان داد و آن‌ها را به پذیرش سهم خویش در تأمین هزینه‌های اداره جهان واداشت.

۹. اقدامات عملی

طی چهار سال ریاست جمهوری رویه عملی ترامپ درخصوص نحوه تعامل با جهان خارج و به‌خصوص عقب‌کشاندن آمریکا از تعهدات گلوبالیستی و هژمونی‌طلبانه‌اش تا حد زیادی تحت تأثیر وعده‌ها و شعارهای انتخاباتی‌اش قرار داشت. وی طی این دوره به‌رغم مخالفت‌های گسترده به اقداماتی دست زد که برای رؤسای جمهور سابق حرکتی غیرعادی و مغایر با اصول و هنجارهای سیاسی آمریکا تلقی می‌شد. وی و هم‌فکرانش به دلیل تعریف خاصی که از منافع ملی آمریکا داشتند، سیاست‌هایی را طراحی کردند و به اجرا درآوردند که از منظر جریان اصلی لیبرال حاکم بر سیاست آمریکا با ارزش‌ها و حتی منافع ملی کشورشان مغایرت داشت. ترامپ با وجود بعضی موانع و ناکامی‌ها موفق شد در بخش زیادی از تعاملات کشور با جهان خارج تغییر جهت ایجاد کند. نشانه‌های ناسیونالیسم اقتصادی و ضدیت با گلوبالیسم به شکل بارزی در خط‌مشی عملی آمریکای دوره ترامپ مشاهده می‌شود.

از جنجالی‌ترین رویه‌های دولت ترامپ خروج یا تهدید به خروج از نهادهای بین‌المللی بود. خروج آمریکا از توافق‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی امری بی‌سابقه نیست. آنچه رویه دولت ترامپ را شگفت‌انگیز می‌کند زیر سؤال بردن و خروج متوالی از موافقت‌نامه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به صورت گسترده است که در تاریخ سیاست خارجی آمریکا طی دوره پس از جنگ جهانی دوم آمریکا امری بی‌سابقه به حساب می‌آید. این سیاست با انتقادات گسترده‌ای به‌خصوص از سوی متحدان آمریکا مواجه بوده است. برای نمونه، کارل بیل (Carl Bildt) سیاست‌مدار و دیپلمات سوئدی، که طی سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۴ نخست‌وزیر کشورش بود، طی توثیقی در اکتبر ۲۰۱۷ با توصیف ترامپ به «پیمان‌شکن بزرگ» (great dealbreaker)، بی‌اعتمادی دیگران به آمریکا را از پی‌آمدهای آن دانست.

بالین حال، این رئیس‌جمهور با اعتماد به نفس پیگیر سیاست خویش بود. وی بر آن بود که بسیاری از توافقات بین‌المللی ناعادلانه و علیه منافع آمریکا تنظیم شده است. به علاوه، سیستم تأمین بودجه بسیاری از سازمان‌ها ناعادلانه و به ضرر آمریکاست. منافع اساسی آمریکا مستلزم اصلاح وضع کنونی است و در غیر این صورت چاره‌ای جز خروج ندارد (اندیشکده مطالعات حاکمیت و سیاست‌گذاری ۱۳۹۶: ۲۷-۲۸).

در دوره چهارساله دولت ترامپ از نظر تعهد به توافقات‌نامه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی کارنامه بسیار مخدوشی از خود به جا گذاشت. با این‌که در بعضی موارد شامل نفتا اصلاحاتی در تعهدات ایجاد شد و موارد دیگری نظیر سازمان تجارت جهانی به انتقاد و تهدید بسنده کردند، اما در موارد متعددی عملاً سیاست خروج اتفاق افتاد. پیمان شراکت ترنس پاسیفیک، پیمان مهاجرتی سازمان ملل (پیمان نیویورک)، توافق آب و هوایی پاریس، توافق هسته‌ای ایران، یونسکو، شورای حقوق بشر سازمان ملل، پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان‌برد با روسیه، و معاهده تجارت تسلیحات از جمله نهادهایی بودند که با اقدامات عملی آمریکا برای خروج مواجه شدند. در بعضی موارد مانند آژانس امدادرسانی و کارایی سازمان ملل برای آوارگان فلسطینی (آنروا) حضور شکلی آمریکا حفظ شد، اما سستی در خورتوجهی در انجام تعهدات دیده می‌شد. در همه این موارد توجیه عمده ترامپ دفاع از منافع آمریکا یا بعضاً منافع متحدانی مثل اسرائیل بود. برداشت وی این بوده است که برای دفاع از منافع تولیدکنندگان و کارگران آمریکایی و بهبود اوضاع مالی کشور بایستی در تعهدات بین‌المللی آمریکا تغییر اساسی ایجاد شود.

اقدام به جنگ تجاری علیه طرف‌های تجاری از دیگر نمادهای ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ بوده است. اعمال محدودیت بر ورود محصولات کشورهای دیگر یا اتخاذ سیاست‌های حمایتی به نفع تولیدکنندگان داخلی در دولت‌های گذشته آمریکا نیز بارها اتفاق افتاده است. دولت ترامپ در کم و کیف به نحوی عمل کرد که در رسانه‌ها و محافل دانشگاهی جهان به شکل گسترده‌ای با مفهوم جنگ تجاری توصیف شده است. اگر برقراری محدودیت تجاری حالت محدود یا مذاکره شده داشته باشد، معمولاً به جنگ تجاری ختم نمی‌شود، اما اگر این محدودیت‌ها شدید و ماندگار شود و تلافی طرف‌های دیگر را به دنبال داشته باشد، به جنگ تجاری تغییر حالت می‌دهد. این جنگ‌ها، که معمولاً به نام منافع ملی آغاز و گسترش می‌یابند، از نگاه بسیاری از اقتصاددانان نوعی بازی دو سر باخت‌اند. دولت ترامپ در برابر ورود محصولات کشورهای گوناگون به خصوص چین و حتی اروپا محدودیت‌هایی برقرار کرد که در عمل موجی از سیاست‌های حمایتی تلافی‌جویانه را

به دنبال داشت. صدها میلیارد دلار از صادرات کشورهای گوناگون با مسائل جنگ تجاری مواجه شدند.

جدای از اتهام حمایت‌گرایی متقلبانۀ علیه کشورهای مثل چین، دولت ترامپ بر آن بوده که بعضی طرف‌های تجاری آمریکا از جمله چین، هنگ‌کنگ، هند، اندونزی، مالزی، کره جنوبی، سنگاپور، تایلند، آفریقای جنوبی، برزیل، آرژانتین، کلمبیا، قزاقستان، ارمنستان، گرجستان، بلغارستان، رومانی، و اوکراین تحت مقررات سازمان تجارت جهانی در جایگاه کشورهای در حال توسعه شناخته شده‌اند و به تبع آن از امتیازات خاصی بهره می‌برند که غیرمنصفانه و توجیه‌ناپذیرند. در حالی که این طیف از کشورها در دهه ۱۹۹۰ در حال توسعه شناخته می‌شدند، از آن زمان بیش از دو دهه سپری شده است و توان‌مندی تجاری‌شان بعضاً به حدی رسیده که در صورت ادامه برخورداری از امتیازات ویژه می‌توانند به تولید و اشتغال در آمریکا صدمه وارد کنند. راه حل دولت ترامپ استفاده از قوانین داخلی آمریکا برای خارج کردن نام بعضی کشورها از لیست گروه کشورهای در حال توسعه بود. در این صورت، آمریکا در برابر محدودیت‌های حمایتی این کشورها امکان تلافی خواهد داشت. ترامپ به خصوص روی چند کشور از جمله چین و هند تأکید زیادی داشته و چند بار به نحوی اعلام کرد که آمریکا آن‌ها را در جایگاه کشورهای در حال توسعه نمی‌شناسد، مگر این که خود آمریکا نیز در حال توسعه شناخته شود. دولت ترامپ بر این نکته تأکید داشته است که باید درباره مستحقان امتیازات ترجیحی بازبینی گسترده‌ای شود تا کشورهایی که در کلوب‌های اقتصادی پردرآمد مثل گروه ۲۰ و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی عضویت دارند یا از سوی بانک جهانی کشورهای با درآمد بالا شناخته می‌شوند از لیست خارج شوند (Baschuk 2020).

ناسیونالیسم حمایت‌گرایانه ترامپ با ابزار دیگری با عنوان «تحریم اقتصادی یک‌جانبه» علیه دولت‌های مختلف همراه بوده است. وی بسیار بیش‌تر از رؤسای جمهور پیشین برای مدیریت مسائلی که در روابط خارجی با آن‌ها مواجه بود از ابزار تحریم استفاده کرد. تحریم‌هایی که غالباً بدون رعایت اصل متعاضدسازی بین‌المللی و صرفاً به دلیل نارضایتی دولت ترامپ از رفتار کشورهای هدف تحمیل شدند. تحریم‌های آمریکا ضمن این که اقتصاد و امنیت کشورهایی از جمله چین و ایران را هدف قرار داد، در اقتصاد شرکای نزدیک آمریکا از جمله اروپا نیز تأثیر منفی گذاشت. برای ترامپ پی‌آمدهای بین‌المللی منفی ناشی از استفاده گسترده و خودسرانه از ابزار تحریم مانند گسترش بی‌اعتمادی به آمریکا، گرایش متحدان به استقلال بیش‌تر، تضعیف حقوق بین‌الملل، و تضعیف جریان تجارت

بین‌الملل اهمیت چندانی نداشته است. از منظر وی، منافع ملی آمریکا چنان اهمیت دارند که برای تأمینشان پرداخت این‌گونه هزینه‌ها توجیه‌شدنی است. بی‌توجهی به مخالفت‌های بین‌المللی گسترده در استفاده از تحریم‌های یک‌جانبه نشانه روشنی است از این‌که برای آمریکای ترامپ ملاحظات و منافع کشورهای دیگر چندان مهم نیست، زیرا اساساً دغدغه ترامپ حفظ محبوبیت و مقبولیت آمریکا در صحنه جهانی نبوده است. هدف اساسی تحریم‌های یک‌جانبه پیش‌برد خواسته‌ها و منافع آمریکا با به‌انقیاد کشاندن کشورهای هدف بوده است، فارغ از این‌که الزامات آمریکا مشروعیت بین‌المللی دارند یا نه. چنین رویکردی از دل ناسیونالیسم خودخواهانه و تنگ‌نظرانه دولت ترامپ ظهور کرده است.

۱۰. جمع‌بندی

سیاست و روابط خارجی آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم بر مبنای اندیشه هژمونی لیبرال شکل گرفت که براساس آن واشنگتن تصمیم گرفت از توان‌مندی‌های خویش در سه محور اقتصادی، نظامی، و ایدئولوژیک برای ایجاد و تحکیم نظم بین‌المللی لیبرال استفاده کند. نظم مذکور به‌نحوی تعریف شد که آمریکا ناگزیر بود نه‌فقط انزوای سستی را به‌طور مطلق کنار بگذارد و در تحولات اقتصادی و سیاسی جهان درگیر شود، بلکه اساساً رهبری آن را برعهده بگیرد. آمریکا پس از پایان جنگ سرد و رفع تهدید کمونیسم نیز به تعهدات گلوبالیستی و هژمونیک خویش پای‌بند ماند و با انرژی جدیدی کوشید رهبری جهانی‌شدن را برعهده گیرد. پذیرش نقش قدرت هژمونیک در دوره پس از جنگ جهانی دوم ضمن این‌که منافع انکارناپذیری برای آمریکا داشت، اما با مسائلی همراه شد که به‌تدریج بر توان‌مندی اقتصادی آن در برابر رقبا تأثیر منفی گذاشت.

طی سه دهه منتهی به روی‌کارآمدن دولت ترامپ، آمریکا با روندهایی مواجه شد که استمرارشان می‌توانست برای جایگاه این کشور تهدیدکننده باشد. مهم‌ترین روندهایی که از پرهزینه‌شدن نقش هژمونیک برای آمریکا حکایت داشتند تضعیف توان تولیدی و تجاری کشور در مقایسه با رقبا، مخارج سنگین و فزاینده دولت، و انباشت فزاینده بدهی ملی بودند. نگرانی عمده ناشی از هزینه‌های مذکور این بوده که قدرت و جایگاه برتر آمریکا در جهان در معرض تهدید قرار گرفته است. با توجه به روندهای جاری، این تصور ایجاد شد که آمریکا احتمالاً در چشم‌اندازی بلندمدت یا شاید میان‌مدت با خیزش رقابتی مواجه خواهد شد که عرصه را بر این کشور در جهان تنگ خواهند کرد. استراتژی حاصل از تحلیل

مذکور این بوده است که آمریکا بایستی به جای سیاست صبر و انتظار فعال شود و مبتکرانه تحولات جهان را به مسیر مطلوب خویش، که دربردارنده بازسازی و تداوم موقعیت ابرقدرتی آمریکاست، پیش ببرد.

نخستین بار انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ امکان رسمیت یافتن سیاست عقب نشینی از گلوبالیسم و چرخش به سوی ناسیونالیسم را فراهم کرد. دونالد ترامپ با ترویج گفتمان جدیدی با محوریت دو شعار «اول آمریکا» و «عظمت را به آمریکا بازگردانیم» به پیروزی رسید و پس از ورود به کاخ سفید ضمن زیر سؤال بردن مجدد نحوه بازیگری آمریکا در جهان طی دهه های گذشته، گام های مهمی در جهت تغییرات اساسی برداشت. رویکرد هزینه - فایده ای این دولت نه فقط در قبال قدرت های رقیب، بلکه در رابطه با متحدان غربی و نهادهای بین المللی جافتاده مخلوق آمریکا جریان داشت و در این چهارچوب بود که سیاست تجاری آمریکا به حمایت گرایی و ناسیونالیسم روی آورد. ناسیونالیسم اقتصادی نوین آمریکا به آغاز یک جنگ تجاری پیچیده منجر شد که جریان تجارت بین الملل را به شدت تحت تأثیر قرار داد. حامیان نظم بین الملل لیبرال در جهان طی دوره ترامپ با سناریوی کابوس واری مواجه شدند که ابهام در آینده جهان را به شدت افزایش داده است.

عمر دولت ترامپ از چهار سال فراتر نرفت، اما گفتمان وی نفوذ گسترده ای در جامعه آمریکا پیدا کرده است. این رئیس جمهور جنجالی در انتخابات سال ۲۰۲۰ از رقیب دموکرات خود، جو بایدن، شکست خورد. نکته شگفت انگیز این بود که وی توانست با کسب بیش از ۷۴ میلیون رأی از شهروندان آمریکا رکورد جدیدی برای میزان آرای کاندیدای شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری کشور ثبت کند. ترامپ در سال ۲۰۱۶ با کم تر از ۶۳ میلیون رأی به پیروزی رسیده بود. این سطح از اقبال مردمی به رئیس جمهوری، که به صفاتی چون دیکتاتورمآبی، پوپولیسم، نژادپرستی، نفرت پراکنی، و دروغ گویی متهم بوده است و از سوی رسانه های جریان اصلی در معرض انتقادات گسترده قرار داشت، تأمل برانگیز است. چنین رویدادی نشان می دهد که گفتمان و سیاست های ترامپ، که به ترامپیسم معروف شده، نفوذ گسترده ای در جامعه آمریکا یافته است و در انتخابات های آتی امکان بروز و ظهور دوباره خواهد داشت. این گفتمان از راه های ناسیونالیستی و ضد گلوبالیستی برای رسیدگی به مسائل کشور حمایت کرده و به مسئله تضعیف قدرت نرم آمریکا، که از ستون های هژمونی این کشور طی دهه های گذشته بوده، اهمیتی نمی دهد. ترامپیسم تعریفی از منافع ملی دارد که برپایه آن ممکن

است تخریب رژیم‌های جهانی لیبرال از جمله تجارت آزاد، محیط زیست، و حقوق بشر گزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر برای تأمین منافع آمریکا قلمداد شود. بنابراین، نظم بین‌المللی لیبرالی، که پس از جنگ جهانی دوم بنا شد، در معرض تهدیدات جدی از درون خود آمریکا قرار خواهد داشت.

کتاب‌نامه

- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۴)، *جهانی‌سازی و مسائل آن*، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی.
- اندیشکده مطالعات حاکمیت و سیاست‌گذاری (۱۳۹۶)، «کارنامه ترامپ در نخستین سال ریاست جمهوری»، اندیشکده مطالعات حاکمیت و سیاست‌گذاری (اندیشکده حکم‌رانی شریف)، گروه مطالعات بین‌الملل: <http://gptt.ir>.
- حسینی متین، سیدمهدی (۱۳۹۸)، «ترامپ و ضرورت بازسازی نظم بین‌المللی لیبرال دموکراسی»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۳۳، ش ۱.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی، س ۱۹، ش ۴.

References

- Amadeo, Kimberly (2020), "US National Debt by Year Compared to GDP and Major Events", *The Balance*: <www.thebalance.com/national-debt-by-year-compared-to-gdp-and-major-events-3306287>.
- Bartash, Jeffry (2018), "Here's Who Owns a Record \$21.21 Trillion of U.S. Debt", *Market Watch*: <www.marketwatch.com/story/heres-who-owns-a-record-2121-trillion-of-us-debt-2018-08-21>.
- Baschuk, Bryce (2020), "U.S. Revokes WTO Subsidy Preferences for Some Developing Nations", *Bloomberg*: <www.bloomberg.com/news/articles/2020-02-10/u-s-revokes-wto-subsidy-preferences-for-some-developing-nations>.
- Center on Budget and Policy Priorities (2020), "Policy Basics: Where Do Our Federal Tax Dollars Go?", *Center on Budget and Policy Priorities (CBPP)*: <www.cbpp.org/research/federal-budget/policy-basics-where-do-our-federal-tax-dollars-go>.
- Chantrill, Christopher (2020), "US Government Spending (usgovernmentspending.com website)": <www.usgovernmentspending.com>.
- Crawford, Neta C. (2019), "United States Budgetary Costs and Obligations of Post-9/11 Wars through FY2020: \$6.4 Trillion", *The Costs of War Project, Brown University's Watson Institute for International and Public Affairs*: <<https://watson.brown.edu/costsofwar/files/cow/imce/papers/2019/US%20Budgetary%20Costs%20of%20Wars%20November%202019.pdf>>.

- Gellman, Barton and Greg Miller (2013), "Black Budget' Summary Details U.S. Spy Network's Successes, Failures and Objectives", *The Washington Post*:
<www.washingtonpost.com/world/national-security/black-budget-summary-details-us-spy-networks-successes-failures-and-objectives/2013/08/29/7e57bb78-10ab-11e3-8cdd-bcdc09410972_story.html>.
- Gilpin, Robert and Jean M. Gilpin (1987), *The Political Economy of International Relations*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Governance and Policy Think Tank (2018), "Trump's First-Year Presidency", *Governance and Policy Think Tank* (GPTT): <<http://gptt.ir>> (in Persian).
- Guzzini, Stefano (1998), *Realism in International Relations and International Political Economy: The Continuing Story of a Death Foretold*, London and New York: Routledge.
- Hosseini Matin, Mehdi (2019), "Trump and Indispensable Rebuilding of the Liberal International Order", *Foreign Policy Quarterly*, vol. 23, no. 1 (in Persian).
- Kessler, Glenn (2016), "Trump's Nonsensical Claim He Can Eliminate \$19 Trillion in Debt in Eight Years", *The Washington Post*:
<www.washingtonpost.com/news/fact-checker/wp/2016/04/02/trumps-nonsensical-claim-he-can-eliminate-19-trillion-in-debt-in-eight-years>.
- Knoema (2020), "China-Gross Domestic Product in Current Prices", *Knoema*:
<<https://knoema.com/atlas/China/GDP>>.
- Lake, David A. (2000), "British and American Hegemony Compared: Lessons for the Current Era of Decline", Jeffrey A. Frieden and David A. Lake (eds.), *International Political Economy: Perspectives on Global Power and Wealth*, London and New York: Routledge.
- Macrotrends (2020a), "U.S. Trade Balance 1970-2020", *Macrotrends*:
<net/countries/USA/united-states/trade-balance-deficit>.
- Macrotrends (2020b), "China Trade Balance 1960-2020", *Macrotrends*:
<www.macrotrends.net/countries/CHN/china/trade-balance-deficit>.
- Morrison, Wayne M. (2018), "China-U.S. Trade Issues", *CRS Report for Congress*, no. RL33536:
<<https://fas.org/sgp/crs/row/RL33536.pdf>>.
- Perlo-Freeman, Sam et al. (2016), "Trends in World Military Expenditure, 2015", *Sipri Fact Sheet*: <www.sipri.org/sites/default/files/EMBARGO_FS1604_Milex_2015.pdf>.
- Sebastian, Andrew (2020), "5 Countries That Own the Most U.S. Debt", *Investopedia*:
<www.investopedia.com/articles/markets-economy/090616/5-countries-own-most-us-debt.asp>.
- Stiglitz, Joseph E. (2005) *Globalization and Its Discontents*, Translated in Farsi by Hassan Golriz, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Stuart, Paul (2018), "U.S. Debt: The Next Financial Crisis?", *Journal of Economics, Finance and International Business*, vol. 2, no. 1.
- The Balance (2020), "US GDP by Year Compared to Recessions and Events: The Strange Ups and Downs of the U.S. Economy Since 1929", *The Balance*:
<www.thebalance.com/us-gdp-by-year-3305543>.

- The White House (2017), "National Security Strategy of the United States of America", *National Security Strategy Archive*:
<<http://nssarchive.us/wp-content/uploads/2020/04/2017.pdf>>.
- Trump, Donald and J. speech (2017), "First Speech to a Joint Session of Congress", *American Rhetoric*: <www.americanrhetoric.com/speeches/stateoftheunion2017.htm>.
- Vine, David (2015), "Where in the World Is the U.S. Military?", *Politico Magazine*: <www.politico.com/magazine/story/2015/06/us-military-bases-around-the-world-119321>.
- Yazdanfam, Mahmood (2017), "Trump's Foreign Policy and Islamic Republic of Iran", *Strategic Studies Quarterly*, vol. 19, no. 4 (in Persian).

ابتکار چندجانبه گرایی مالی چین و چالش نظم مالی بین المللی (۲۰۰۸-۲۰۱۹)

سیدسعید میر ترابی*

ارسلان قربانی**، سیدعلی منوری***، محسن کشوریان آزاد****

چکیده

نظم مالی اقتصاد سیاسی بین الملل پس از جنگ جهانی دوم با محوریت آمریکا و شرکا براساس مفاد کنفرانس برتن وودز در ۱۹۴۴م شکل گرفت و پس از آن صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در جایگاه نمایندگان اصلی این نظم در عرصه اقتصاد جهانی فعالیت کردند. ظهور چین و افزایش دامنه نفوذ و قدرت اقتصادی آن سبب شده است تا عرصه مالی نظم اقتصاد سیاسی بین الملل روز به روز شاهد نقش آفرینی بیش تر این بازیگر باشد. هدف این مقاله مطالعه چندجانبه گرایی مالی چین و بررسی تأثیر آن در نظم مالی اقتصاد سیاسی بین الملل است و با روش تحلیلی - تبیینی به این سؤال پاسخ داده می شود که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ چندجانبه گرایی مالی چین چگونه نظم مالی بین المللی را به چالش کشیده است؟ در پاسخ فرض بر این است که پس از بحران مالی ۲۰۰۸، چین با انتشار ایده چندجانبه گرایی مالی به بیرون، بلوک تاریخی جدیدی موازی با نظم مالی بین الملل ایجاد کرده و از این طریق موقعیت هژمونیک نظم مالی موجود را به چالش کشیده است. یافته ها نشان می دهد، چین با هنجارسازی و انتشار ایده های چینی از طریق بانک آسیایی زیرساخت رویه و ام های بدون شرط، صندوق مالی و ذخیره بریکس، و همکاری مالی و پولی با دیگر کشورها در چهارچوب طرح احیای جاده ابریشم تلاش کرده است تا نوعی جدید از چندجانبه گرایی مالی را خارج از نهادهایی هم چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سازمان دهی و پیکربندی جدیدی را در ساختار تاریخی نظم نهادی بین الملل ایجاد کند.

کلیدواژه ها: چین، چندجانبه گرایی مالی، نظم مالی، اقتصاد سیاسی بین الملل.

نوع مقاله: پژوهشی.

- * استادیار روابط بین الملل، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 ** استاد روابط بین الملل، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 *** استادیار روابط بین الملل، گروه روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 **** دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 (نویسنده مسئول)، Mkeshvarian69@gmail.com

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۳۸۳-۴۰۸.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۴، نهادهای مالی و پولی برتن وودز با هدایت کشورهای غربی با هدف اقتصاد جهانی بازتأسیس شدند. ایالات متحده درون این نظام و با تکیه بر دو نهاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مسئولیت هژمون را برعهده گرفت و در جایگاه عرضه‌کننده انحصاری ارز مرجع جهان قدرت و نفوذ مالی پیدا کرد (کوهن ۱۳۹۲: ۲۶۰). در این زمینه، آمریکا و غرب ساختارهای مالی و تجاری را ایجاد کردند که رویه وادهی و قاعده‌سازی برای اقتصاد جهانی از جانب آن‌ها تعیین و تکلیف می‌شد. درواقع، سمت‌وسوی نظم مالی اقتصاد سیاسی در چهارچوب حوزه اقتدار مالی آن‌ها شکل می‌گرفت. ساختارهای مالی و تجاری ایجادشده از رویکرد لیبرال با محوریت آمریکا حمایت کردند و جریان آزاد کالا و سرمایه در چهارچوب فوق شکل گرفت. پس‌ازاین، آمریکا هژمونی جهانی خود را در روابط تجاری، مالی، و پولی با اعمال اصول و قواعدی به‌اجرا گذاشت (همان: ۷۶-۶۸). حال این حوزه‌های اقتدار مالی با ظهور چین تحت‌تأثیر قرار گرفته است.

چین پدیده‌ای مهم در روابط بین‌الملل در آغاز قرن بیست‌ویکم شناخته شده است. در خلال چهار دهه، به ویژه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸، اهمیت چین در ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل برجسته شد. براساس آمار آژانس انرژی بین‌المللی چین به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی با سوخت ۲/۲۵۲ میلیارد تن نفت تبدیل شد که از ۲/۱۷۰ میلیارد تن آمریکا فراتر رفت (Swartz and Oster 2010). در سال ۲۰۱۰ چین در حوزه ساخت‌وساز بزرگ‌ترین قدرت و جانشین آمریکا با ۱۸/۹٪ سهم از فعالیت‌های ساخت‌وساز جهانی شد (Mechstroth 2015). در سال ۲۰۱۳، مازاد تجاری‌اش به ۲۶۰ میلیارد دلار رسید (Monaghan 2014). در سال ۲۰۱۵، صندوق بین‌المللی پول یوآن را به سبد حق برداشت مخصوص با وزن ۱۰/۹٪ اضافه کرد.

با افزایش شاخص‌های اقتصادی قدرت چین، این کشور نفوذ جهانی خود را افزایش داد. در زمانی که ایالات متحده و بسیاری از کشورهای اروپایی (درپی بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸) در رکود شدیدی گرفتار شده بودند. چین به سه دلیل در جایگاه قدرت اقتصادی جهان شمول و ذی‌نفع مؤثر در نهادهای اقتصادی و مالی بین‌المللی ظهور کرد، این سه دلیل بدین ترتیب است: ۱. بزرگ‌ترین کشور و شریک تجاری برای اکثر کشورهای جهان، ۲. منبع مهم هم‌یاری و کمک‌های توسعه، ۳. مدل مناسب و جذاب

توسعه اقتصادی، این بروز و ظهور و ایفای نقش‌های پکن امروز به‌شکلی فزاینده به‌رسمیت شناخته شده و مورد استقبال قرار گرفته است (Xing 2016: 12-13).

پس از بحران ۲۰۰۸، چین به‌وضوح از اصلاح ساختارهای حکم‌رانی جهانی و نهادهای مالی چندجانبه جهانی صحبت به‌میان آورد و هدف خود را تأسیس حکم‌رانی عادلانه در سازمان‌های بین‌المللی بیان کرده است. پکن برای دستیابی به این هدف استراتژی‌هایی را در پیش گرفته که یکی از آن‌ها ایجاد ساختارها و رویه‌های موازی مالی با نظم مالی شکل گرفته پس از برتن وودز است؛ امری که به‌نوعی «چندجانبه‌گرایی مالی» در سیاست خارجی چین منجر شده است.

باتوجه به این‌که سیاست‌ها و استراتژی‌های چین در نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌تواند نهادها و ساختارهای مالی و نحوه فعالیت‌ها آن‌ها در نظام اقتصاد سیاسی جهانی را تحت تأثیر قرار دهد، ضرورت دارد که این مهم بررسی شود و چگونگی استراتژی مالی چین و تأثیرگذاری آن در نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌ویژه ابعاد مالی آن تبیین شود. در این زمینه، هدف این مقاله تبیین تأثیرگذاری چندجانبه‌گرایی مالی چین در ساختارهای مالی نظم اقتصاد سیاسی بین‌الملل است و این فرض را به‌آزمون می‌گذارد که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ چین با انتشار ایده چندجانبه‌گرایی مالی به بیرون بلوک تاریخی جدیدی موازی با نظم مالی بین‌الملل ایجاد کرده و از این طریق موقعیت هژمونیک نظم مالی موجود را به‌چالش کشیده است. این مقاله در گردآوری داده‌ها از روش اسنادی بهره گرفته است.

در این مقاله برای آزمون فرضیه در ابتدا چهارچوب نظری تمهید شده که مبتنی بر رویکرد نئوگراشین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. در راستای چهارچوب نظری، ایده «اجماع پکن» و «چندجانبه‌گرایی مالی به‌عنوان ایده جدید» در سیاست خارجی چین تبیین می‌شود و در ادامه ذیل تحلیل یافته‌ها، قواعد و رویه‌هایی که چین از طریق چندجانبه‌گرایی مالی دنبال می‌کند، بررسی خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

در ارتباط با اقدامات چین در حوزه مالی بین‌الملل آثار منسجم در قالب کتاب یا مقاله به‌ندرت یافت می‌شود. البته از زوایایی به مسئله حضور چین در اقتصاد جهانی نگاه شده است که برخی از ابعاد این مقاله را پوشش می‌دهد. حمیرا شاهار و لی جونز (Shahar and Jones 2018) در مقاله «آیا چین برای حکم‌رانی جهانی چالش است؟ توسعه

مالیه بین‌المللی چین و بانک توسعه زیرساخت آسیا» این مسئله را مدنظر قرار می‌دهند که آیا چین در پی حفظ وضع موجود و درصدد حفظ نظم لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم است یا در جایگاه قدرتی در حال ظهور درصدد تجدیدنظر در وضعیت موجود است. مقاله اقدامات بانک را کوچک می‌شمارد که درصدد تغییر نظم نیست. یافته‌ها و نتایج این مقاله با پژوهش حاضر متفاوت است.

مارک بیسون و جینگان زنگ (Beeson and Zeng 2018) در مقاله «بریکس و حکم‌رانی جهانی: نقش متناقض چین» تأثیر قدرت‌های در حال ظهور و به‌طور کلی کشورهای عضو بریکس در نظم جهانی را بررسی می‌کنند که به بحث و مجادله تبدیل شده است. این مقاله ابعاد مالی بریکس (محور مقاله حاضر) را بررسی نمی‌کند.

استیسی گودارد (Goddard 2018) در مقاله «تجدیدنظرطلبی جای‌گزین: شبکه‌ها، نهادها و چالش‌های نظم جهانی» این مسئله را بررسی می‌کند که چگونه نهادهای بین‌المللی رفتار دولت تجدیدنظرطلب را شکل می‌دهند. این مقاله به‌طور مختصر به نقش چین در نهادهای بین‌المللی اشاره می‌کند که در جست‌وجوی جایگاه خود برای تغییر نظم موجود است، اما سیاست چین در ساختارهای مالی را بررسی نمی‌کند.

دولار دیوید (David 2018) در مقاله «آیا توسعه مالی چین چالشی برای نظم بین‌الملل است؟» مسئله وام‌دهی چین به بعضی کشورها و وضعیت وام‌گیرندگان را بررسی می‌کند. این مقاله بازارهای مالی و تحولات آن را مدنظر قرار می‌دهد، اما از لحاظ رویکرد انتخاب‌شده، دوره زمانی موردبحث، و شاخص‌سازی با مقاله حاضر تفاوت دارد.

کالاگان و هوبارد (Callaghan and Hubbard 2016) در مقاله «بانک توسعه زیرساخت آسیا: چندجانبه‌گرایی در جاده ابریشم» به نفوذ جهانی چین در مقابل آمریکا اشاره می‌کنند که با پیوند بانک آسیای زیرساخت به طرح جاده ابریشم درصدد ایجاد سازوکار مالی دوجانبه و چندجانبه با کشورهای جهان است. این بانک تجربه یادگیری برای چین خواهد بود و می‌تواند اعتبار آن را برای رهبری چندجانبه در آینده افزایش دهد. مقاله نقش این بانک در گسترش چندجانبه‌گرایی را بررسی می‌کند، اما به نقش مؤثر آن موازی با ارکان نظم مالی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) اشاره نمی‌کند.

عبدنور (Abdenur 2014) در مقاله «چین و بانک توسعه بریکس: مشروعیت و چندجانبه‌گرایی در همکاری جنوب - جنوب» بر آن است که چین از این طریق درصدد است تا در هنجارهای توسعه در جهان تأثیر گذارد و چهره خود را در نقش بازیگر مسئول

جهانی مطرح کند. مقاله به‌صورت کوتاه بر نقش چین در نهادگرایی بین‌المللی تمرکز کرده و مشخصاً چندجانبه‌گرایی مالی چین در نظم اقتصاد سیاسی را بررسی نکرده است. وانگ (Wang 2019) در مقاله «بانک توسعه جدید و بانک زیرساخت آسیا: رویکرد مبهم چین به حکم‌رانی مالی جهانی» نشان می‌دهد که چین مدل منسجمی را برای توسعه مالی و تضعیف برتن وودز ارائه نمی‌کند و رویکرد چین در زمینه مالی با هویت‌های متعدد و منافع پیچیده اقتصادی و سیاسی گره خورده است. مقاله حاضر، برخلاف داده‌های مقاله وانگ، نشان می‌دهد که چین با موازی‌سازی با نظم مالی برتن وودز درصدد است تا جایگاه این نظم را تضعیف کند. درمجموع مقاله حاضر از حیث دوره زمانی، انتخاب رویکرد نظری، مسئله پژوهش، و یافته‌ها در مقایسه با پژوهش‌های فوق‌نوآوری دارد؛ زیرا درباره ایده چندجانبه‌گرایی مالی چین و میزان تأثیرگذاری آن در نظم مالی پژوهش منسجمی در دوره پس از سال ۲۰۰۸ انجام نشده است.

۳. چهارچوب نظری؛ نئوگراشین

پیوند انباشت داخلی قدرت یک دولت و تثبیت هژمونی آن از یک‌سو و به‌کارگیری این قدرت در بیرون از مرزها برای شکل‌دادن به نظم منطقه‌ای و جهانی ازسوی دیگر را می‌توان از نگاه مکتب نئوگراشی روابط بین‌الملل بررسی کرد که رابرت کاکس، طرفدار اصلی این نظریه، آن را بیان کرده است. کاکس مفهوم هژمونی را از سطح ملی به سطح بین‌المللی ارتقا داده و در این چهارچوب شکل‌گیری یک هژمونی جهان‌شمول را به‌منزله گسترش بیرونی هژمونی داخلی (ملی) تفسیر کرده است. او نظریه‌ای انتقادی را برای کشف ارتباط میان هژمون، نظم جهانی، و تغییر تاریخی مطرح کرده است. چنین رابطه‌ای توضیح می‌دهد که چگونه هژمونی داخلی، که ازسوی نیروهای طبقاتی و اجتماعی غالب در دولت – ملت هدایت می‌شود، به بیرون گسترش می‌یابد و در سطحی جهانی برای شکل‌دادن به نظم بین‌المللی به‌کار گرفته می‌شود (Cox 1981: 1983). در همین زمینه، بیلر و مورتون (۲۰۰۳) توضیحات مفیدی از تعامل داخلی و بین‌المللی میان ایده‌ها، ظرفیت‌های مادی، و نهادها (ایجادشده ازسوی هژمون) ارائه می‌دهند:

زمانی که هژمونی از نظر داخلی تثبیت شد، امکان دارد به فراتر از یک نظم اجتماعی ویژه گسترش پیدا کند و به‌سمت بیرون در گستره‌ای جهانی حرکت کند... استدلال می‌شود که سه عنصر دیگر به‌صورت متقابل ترکیب می‌شوند تا ساختاری تاریخی را

شکل دهند: ایده‌ها، که به‌عنوان معانی میان ذهنی و هم‌چنین تصاویر جمعی نظم جهانی شناخته می‌شوند؛ قابلیت‌های مادی که به منابع انباشته اشاره دارد؛ و نهادها که آمیخته‌ای از دو عنصر قبلی هستند و به‌معنای تثبیت یک نظم خاص به‌شمار می‌روند (Bieler and Morton 2003).

در نظر کاکس، مجموعه‌ای هماهنگ از سه عنصر اساسی قدرت، ایده، و نهاد شرط کافی برای هژمونی نظم بین‌المللی است (Cox 1983: 102-106).

زمینه تجربی کاکس این مطالعه بود که چگونه هژمونی ایالات متحده از طریق سازمان‌های بین‌المللی تحت رهبری این کشور (نظم برتن وودز) به‌شکلی نهادینه استمرار پیدا کرد و این وضع ایالات متحده و رژیم‌های هم‌پیمان آن را قادر کرد تا موقعیت مطلوب خود را در نظم جهانی حفظ کنند و درکل روند توسعه نظام را شکل دهند. نهادهای بین‌المللی چندجانبه ابزار مهمی‌اند که از طریق آن‌ها هنجارها و ارزش‌های هژمونی جهانی بیان می‌شود. آن‌ها در جایگاه واسطه‌های مشروعیت‌بخش نظم هژمونیک و تجسم هنجارهای ضروری، که در چهارچوب آن نظام بین‌المللی ساخته می‌شود، عمل می‌کنند. این نهادهای بین‌المللی چندجانبه تحت رهبری ایالات متحده خودشان را با هنجارهای هژمونیک غربی تثبیت کرده‌اند. از این نهادها با عنوان «هنجارهای عام» نیز یاد می‌شود که قواعد رفتار نهادها و دولت‌ها را تعریف می‌کنند (Xing 2016: 8-9). کاکس هژمونی را مبتنی بر تناسب در شاکله‌ای مرکب از قدرت مادی، تصویر جمعی غالب از نظم جهانی (شامل هنجارهای بین‌المللی)، و مجموعه‌ای از اداره نهادهای نظم می‌داند و در این چهارچوب بر ابعاد نمادین و نهادین نظم نیز تأکید دارد. از نظر وی، سازوکار اصلی حفظ هژمونی بین‌المللی کردن دولت از طریق تجارت آزاد و نظارت نهادهای بین‌المللی است (Cox 1981: 55-126). در نظر کاکس، مجموعه‌ای هماهنگ از سه عنصر اساسی قدرت،

ایده، و نهاد شرط کافی برای هژمونی نظم بین‌المللی است (Cox 1983: 102-106)

کاکس «ساختار تاریخی» (Historical Structures) را این‌گونه تعریف می‌کند:

تصویری از پیکربندی خاص نیروها. این پیکربندی‌ها فشارهایی را به سیستم وارد می‌کنند. گروه‌ها و افراد ساختارهای تاریخی ترجیحی را ایجاد می‌کنند و با پیکربندی درحال ظهور نیروها و ایجاد یک ساختار رقیب جای‌گزینی را برای ساختارهای موجود پیدا می‌کنند (Cox 1981: 135).

درون ساختار تاریخی سه دسته مؤلفه برای فعل و انفعالات دوجانبه وجود دارد. این سه دسته نیرو همان ظرفیت مادی، نهادها، و ایده‌هاست که به‌گفته گیل «برای شکل‌دادن بلوک

تاریخی باید کشمکشی را طراحی کنند» (Gill 2003: 58). ایجاد بلوک تاریخی به‌آسانی شکل نمی‌گیرد و به نزاعی نیاز دارد که کاکس آن را «جنگ موقعیت» (War of Position) می‌نامد. این جنگ تضاد پنهان است و به آرامی رخ می‌دهد و در آن نیروها دست‌یابی به نفوذ و قدرت را جست‌وجو می‌کنند (Mchugh 2013). از منظر رویکرد نئوگراشی، پروژه‌های نهادسازی تلاشی برای ساخت بلوک تاریخی جای‌گزین به‌منظور به‌چالش کشیدن نظم موجود تلقی می‌شوند که در آن بازیگر جدید می‌کوشد رهبری مادی و ایدئولوژیک را در دست گیرد. راه‌برد تأسیس نهادهای مالی بازتاب مفهوم گراشی درباره «جنگ موقعیت» است که در آن دولت نوظهور در حال گسترش جای‌گزینی «چندجانبه» به‌منزله ابزاری نهادینه به‌منظور تحقق‌بخشیدن به اهداف خود است. براساس این نظریه، ابتدا ساختار هژمونی تحت اشتغال نیروهای اجتماعی با رهبری دولت ملت است و سپس وارد مقیاس جهانی و به شکل‌گیری نظم بین‌المللی منجر می‌شود (Cox 1981). اگر منابع هژمونی موجود از نظم جهانی تحت رهبری آمریکا گرفته شده است، ضد هژمونی از لحاظ پویایی بازتاب ذاتی یا نتیجه توسعه تغییرات جهانی در حال شدن است (Guven 2017: 197-198). از نظر گرامشین، اگر دولت هژمونیک در اقتصاد جهانی مسلط باشد، به «بلوک تاریخی» تبدیل می‌شود و اگر مسلط نباشد، به «رقیب هژمونی» تبدیل می‌شود که بر اثر رقابت با دولت هژمون مسلط تضعیف و به این ترتیب بلوک تاریخی جدیدی ساخته می‌شود (پیت و هارت ویک ۱۳۹۶: ۲۸۰-۲۸۱).

این مقاله با به‌کارگیری مفروض‌های نظریه نئوگراشین درصدد تبیین کنش‌گری چین در نظم مالی است. در چهارچوب آرای نئوگراشین چین پس از تثبیت هژمونی داخلی در پی گسترش نیروهای خود در ابعاد جهانی است و برای حضور مؤثرتر در اقتصاد جهانی «چندجانبه‌گرایی مالی» را برگزیده است؛ امری که در چهارچوب تئوری نئوگراشین هژمونی آمریکا را، که در قالب برتری و بی‌بدیل‌بودن مطرح شده است، بیش از پیش به‌چالش می‌کشد و چندجانبه‌گرایی را در حوزه مالی هرچه بیش‌تر تقویت می‌کند. ظهور چین و طرح «چندجانبه‌گرایی مالی» نشان‌دهنده پیوند ساختاری میان ظرفیت‌های مادی (منابع انباشته)، ایده‌ها (تصاویر جمعی نظم اجتماعی / جهانی)، و نهادها (به‌معنی ابداع یک نظم خاص) است. چین در چهارچوب نهادهای بین‌المللی درصدد تفاهم و رضایت همگانی براساس مقیاس‌ها و ارزش‌های خاصی عمل می‌کند و این ایده را در هزاره سوم در چهارچوب «اجماع پکن» پیش برده است. در ادامه این بحث، ایده «اجماع پکن» به‌منزله تجلی سیاست‌های اقتصادی چین در هزاره سوم بررسی می‌شود.

۴. اجماع پکن؛ مقدمه انتشار ایده‌های چینی به بیرون

با مطرح شدن الگوی اجماع پکن از جانب رامو (3: Ramo 2004) در سال ۲۰۰۴ «چگونگی انطباق با نظم بین‌المللی درعین حفظ استقلال، حفظ سبک زندگی، و انتخاب‌های سیاسی» مدنظر قرار گرفته شد. درواقع در ادامه سیاست داخلی و عمل‌گرایی اقتصادی، که پس از دهه ۱۹۷۰ در سیاست خارجی چین تبلور یافته بود، اجماع پکن با معطوف‌شدن سیاست خارجی به امر توسعه کشور، شاخص‌های خیره‌کننده اقتصادی، و عملکرد قابل قبول در بحران مالی شرق آسیا کنار ظهور ناکارآمدی اجماع واشنگتن توانست به تدریج مدلی جای‌گزین در نظر گرفته شود. اجماع پکن به منظور اشاره به وضعیت درحال ظهور برای نشان‌دادن مسیر توسعه اقتصادی به تقلید از سیاست‌های اقتصادی چین به کار برده شده است و دربرگیرنده آرای کامل و جامعی از سیاست‌های اقتصادی است.

این مدل از نگرش فلسفه چینی نشئت گرفته بود و مطابق آرای نئوگراشین گسترش مدل داخلی به خارج بود و بر نقش دولت و تأثیرگذاری بیش‌تر در عرصه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تأکید داشت. ایده اجماع پکن بیانگر رویکردی بدیل برای توسعه دربرابر مدل اجماع واشنگتن بود که طی دهه ۱۹۹۰ بنیان سیاست کمک مالی و سرمایه‌ای مطرح‌شده ازسوی رژیم‌های مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را تشکیل می‌داد و آمریکا در همین قالب به کشورهای درحال توسعه برنامه پولی و مالی ارائه می‌داد (شیرخانی و ارغوانی پیرسلامی ۱۳۹۲: ۱۳۰-۱۳۱). چین، ضمن نشان‌دادن رد مفاهیم غربی، ایده توسعه را در قالب بدیلی با رویکرد وستفالیایی و تفوق حاکمیت دولت تعریف می‌کرد.

درمجموع، ایده اجماع پکن مقدمه انتشار نگرش داخلی چین به سیاست خارجی بود. چین متناسب با سیاست خارجی توسعه‌گرا و مدل اجماع پکن تلاش می‌کند برنامه اقتصادی مختلفی را در جهان پیاده کند. این کشور در چهارچوب اصول اجماع پکن، که بر الگوی توسعه بومی چینی تأکید دارد، بنا دارد با گسترش ارزش‌های چینی و انباشت سرمایه نظم مالی اقتصاد سیاسی را به محوریت خود سازمان‌دهی کند. درادامه، ایده اجماع پکن چین پس از سال ۲۰۰۸ درپی آن است که در حوزه مالی بین‌الملل ایده‌های اقتصادی خود را، ورای اجماع واشنگتن و مدل غربی مالی، سازمان‌دهی کند.

۵. چندجانبه‌گرایی مالی؛ ایده جدید چین

پس از بحران مالی ۲۰۰۸ فعالیت‌های چین در ابعاد مالی و تجاری بین‌الملل بیش‌تر از قبل نمود عینی پیدا کرد. از این‌پس، پکن مشارکت در نهادهای بین‌المللی را در دستور کار قرار داده و با اتخاذ استراتژی عمل‌گرا درصدد نفوذ در این نهادها بوده است. نمود عینی اثرگذاری چین افزایش سهم این کشور در سبد «حق برداشت مخصوص» صندوق بین‌المللی پول و افزایش جایگاه آن در گروه بیست بود. پکن از راه‌حل‌های عمل‌گرا به‌مثابه استراتژی استفاده می‌کند و با استفاده از قدرت درحال افزایش خود به‌دنبال گرفتن امتیازات است و به محض این‌که امتیازات موردانتظار خود را دریافت می‌کند در جست‌وجوی مسیر جای‌گزین ضد هژمونی برای تضعیف و دورزدن سیستم موجود با مؤسسات چندجانبه یا ایجاد مؤسسات جای‌گزین با رهبری خود است. راه‌های جای‌گزین چین «چندجانبه‌گرایی مالی» (Financial Minilateralism) همانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی (Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)، بانک توسعه جدید (New Development Bank) (که بانک بریکس نامیده می‌شود)، توافق تجاری مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای (Regional Comprehensive Economic Partnership Trade Agreement) در پاسیفیک و آسه آن، و... است (Ikenberry and Lim 2017). این مؤسسات جدید مرز بین چین در جایگاه «قدرت تجدیدنظرطلب» و نظم جهانی لیبرال موجود به رهبری ایالات‌متحده را نشان می‌دهند (Xing 2019: 104). ایده جدید چین از مشروعیت و اقتدار برای تأسیس نهادهای مالی بین‌الملل بیرون از حوزه اعمال قدرت برتن وودز برخوردار است.

درحقیقت، چین با سازوکارهای مالی شبکه جدید مالی را در این حوزه مطرح کرده و درحال گسترش، سازمان‌دهی، و مشروعیت به آن است. چنین شبکه‌ای از نهادهای تجدیدنظرطلب و ضد هژمونیک نهادهای اقتصادی جهانی و منطقه‌ای به رهبری آمریکا را به‌چالش می‌کشد یا تا حد زیادی با آن مخالفت و آن‌ها را تضعیف می‌کند، حتی اگر پکن ادعا کند که هیچ هدف ضد هژمونی ندارد، باوجوداین ساختار اقتصادی ضد هژمونی را در پیش گرفته است و موجب ایجاد ساختار اقتصادی ضد هژمونیک از نظر انتشار هنجار و ایجاد قانون می‌شود (ibid.). موفقیت‌های اقتصادی چین با «ویژگی‌های چینی» به‌منزله چالش برای جنبه‌های هویتی سیستم موجود مشاهده می‌شود و نه فقط جهان را به‌سمت چندگانگی، چندجانبه‌گرایی، و تنوع سوق

می‌دهد، بلکه آن فضا را برای هنجارها و ارزش‌های جای‌گزین باز می‌کند. پپل دیلی، روزنامه رسمی حزب کمونیست چین، درباره کنگره نوزده توضیح می‌دهد که چین به دنبال «تشکیل شبکه‌ای از شراکت جهانی» است (Sheng 2017: 3). نیو شینچون، پژوهش‌گر انستیتوی روابط بین‌الملل معاصر وزارت امنیت چین، توضیح می‌دهد که چین «به خوبی با نظم اقتصاد بین‌المللی هم‌گرایی پیدا کرده»، اما زیربنای نظم بین‌المللی را ایدئولوژی غربی توصیف می‌کند که اساساً پاسخ‌گوی نیازهای قدرت‌های نوظهور نیست (Xinchun 2012: 83). بنابراین چین مشخصاً با ایجاد حلقه‌های مالی بیرون از نظم هژمونیک در حال گسترش حوزه‌ای از چندجانبه‌گرایی مالی است که از آن به منزله چندجانبه‌گرایی مالی پکن یاد شده است. در ادامه، با ارائه شاخص‌هایی نشان داده می‌شود که چین چگونه با ایده چندجانبه‌گرایی مالی در حال نظم‌سازی و به‌چالش کشیدن نظم مالی کنونی است.

۶. تحلیل یافته‌ها؛ چندجانبه‌گرایی مالی و ایجاد بلوک تاریخی جدید از نظم مالی جهانی

در دوره پس از ۲۰۰۸، چین در حال برنامه‌ریزی استراتژی ضد هژمونی در قالب «جنگ موقعیت» است که براساس نظر کاکس آرام و تضاد پنهان است که نیروهای تحت رهبری چین دستیابی به نفوذ و قدرت را جست‌وجو می‌کنند. در این میان، چین در تلاش است تا نقش مؤثرتری در بلوک تاریخی جدید ایجاد کند و با تمرکز بر نهادهای اقتصادی بین‌المللی و ایده‌ها هژمون حاکم را به‌چالش کشد و نقش پراهمیت‌تری برای خود در فرایند توسعه جهانی ایجاد کند. چین در مقابل بلوک تاریخی تحت سیطره غرب قصد دارد بلوک تاریخی جدیدی شکل دهد و ساختار حکمرانی اقتصاد جهانی را با نیروهای جدید دوباره سازمان‌دهی کند. نقش چین در حکمرانی جهانی در حال انتقال از «حامی سیستم» (System Vindicator) به «شکل‌دهنده دوباره سیستم» (System Reshaper) در حال تغییر است (Peng 2018: 66). شاخص‌های زیر نشان می‌دهد که چگونه چین در صدد است تا از طریق نهادسازی مالی موازی با نهادهای مالی جهانی بلوکی تاریخی بسازد که ایده‌ها، منابع مالی، و نهادسازی جدیدی را ایجاد کند و هنجارهای عام تحت رهبری هژمون را با محوریت خود و رویه‌هایش تغییر دهد.



شکل ۱. ایجاد چندجانبه‌گرایی مالی چین بیرون از نظم مالی برتن وودز

۱.۶ بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و توسعه ارزش های چینی موازی با نهادهای نظم مالی

براساس مطالعات پنگ و توک بانک توسعه زیرساخت آسیایی (AIIB) با رهبری چین می‌تواند از سه زاویه اصول هنجاری، پخش هنجار، و ادراک بیرونی به‌منزله «قدرت هنجاری چین در حکمرانی مالی بین‌المللی شناسایی شود». درون بانک هنجارهای چینی مسلط‌اند، ساختار مدیریتی آن سلیقه چینی در مدیریت داخلی را نشان می‌دهد و کشورهای آسیایی بیش‌ترین قدرت را درون بانک دارند. این توزیع آرا مطابق با درخواست چین برای حاکمیت عادلانه در مؤسسات مالی بین‌المللی است (Peng and Tok 2016: 736). هنجارهای متعارف، که در بالا آورده شدند، همیشه به‌وسیله قدرت‌های اصلی موجود تعریف می‌شدند و آن‌ها ستون‌های اصلی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول‌اند. آن‌ها اکنون با دستورالعمل‌های هنجاری جدید با AIIB به‌وسیله چین دوباره تعریف و بازسازی شده‌اند. وضعیت سهام کشور چین و حق رأی آن در تصمیم‌های کلیدی این نهاد بسیار پررنگ است. سهم چین در حق رأی این نهاد ۲۶/۶٪ است. براساس اصول توافق بانک، اظهار شده که هیئت‌مدیره به ۷۵٪ تمام آرای اعضا برای تصمیم‌گیری درباره سیاست‌های مالی و عملیاتی و تفویض اختیار به رئیس تحت سیاست‌های بانک نیاز دارد (AIIM 2015). به این

معناست که چین همانند آمریکا در صندوق و بانک جهانی از حق وتوی یک‌جانبه برخوردار است. این نفوذ چین نشان می‌دهد که AIIB در حال پخش ایده‌های چینی مطابق با آرای نئوگراشین است. درحقیقت هم ابعاد مالی و هم ارزش‌ها و ایده‌های چینی از طریق AIIB در حال انتشارند.

برنامه کمک‌های خارجی ابزار اصلی پخش ارزش‌های چینی است. سیاست‌مداران چینی در AIIB قصد دارند تا اصول سنتی را برای کمک‌های خارجی به کار گیرند. این اصول شامل «منافع متقابل»، «عدم مداخله»، و «همکاری بدون هیچ قیدوشرطی» (No Strings Attached) است (Peng and Tok 2016: 740). چین در برنامه‌های توسعه بانک زیرساخت آسیایی شروطی که نظم مالی بین‌الملل (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) برای کشورهای در حال توسعه در نظر می‌گرفت کنار گذاشت. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شروطی از جمله تعدیل ساختاری، مبارزه با فساد، حرکت به سمت دموکراسی، و بازار آزاد را کمک به کشورها در نظر می‌گرفت، درحالی که چین بدون هیچ کدام از این اقدامات به کشورهای دیگر کمک می‌کند و کشورهای گیرنده به تغییرات ساختاری در برابر کمک‌های مالی چین ملزم نیستند. درحقیقت، چین در حوزه مالی بین‌المللی قواعد و نرم‌هایی را در نظر می‌گیرد که بیرون از مجرای نظم مالی بین‌المللی کنونی است (Koh 2015).

هدف AIIB امور زیرساختی است و در این چهارچوب در ژوئن ۲۰۱۶، چهار پروژهٔ کریدور اقتصادی در پاکستان، پروژهٔ بهبود جادهٔ مرزی دوشنبه - ازبکستان در تاجیکستان، پروژهٔ توسعه و بهبود سیستم پراکنش در بنگلادش، و پروژهٔ بهبود محله‌های فقیرنشین در اندونزی را تصویب کرد (AIIB 2016). این پروژه‌ها با ارزش بیش از ۲ میلیارد دلار باهدف افزایش توانایی حمل‌ونقل، منبع الکتریسیته، و زیرساخت‌های شهری در این کشورها فعالیت می‌کند. در این پروژه، هیچ شرطی از سوی چین مطرح نشد، فقط کشورهای که کمک دریافت می‌کنند، باید مشخص کنند که این زیرساخت‌ها برای رشد اقتصادی آن‌ها ضروری است. با بهره‌برداری از AIIB و اولویت چین در سرمایه‌گذاری بر زیرساخت‌ها، یک هنجار بنیادی در سیاست‌های کمک‌های خارجی در منطقهٔ آسیا ظهور کرده است.

بر این اساس، این بانک درصدد است تا بیرون از نظم مالی تحت رهبری آمریکا اعضا را سازمان‌دهی کند. هم‌چنین روابطش را با بانک توسعهٔ آسیا، بانک توسعهٔ آفریقا، بانک توسعهٔ بین آمریکا، بانک توسعهٔ غرب آفریقا، بانک توسعهٔ کارائیب در زمینهٔ زیرساخت مربوط به آموزش، سلامت، و محافظت از محیط‌زیست در کشورهای در حال توسعه تقویت می‌کند (Peng and Tok 2016: 743). چین احساس می‌کند نمی‌تواند اقدامات

موردنظر خود را از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پیش ببرد، بنابراین می‌خواهد بانک جهانی تحت کنترل خود را تأسیس کند (Anderlini 2014).

چین با نهادسازی در حوزه مالی توجه دیگران را نیز به قوانین اقتصادی و سرمایه‌گذاری خود جلب کرده است. هم بانک‌های توسعه در جهان و هم کشورها از الگوی چین پیروی کرده‌اند. برای مثال در تحقیقی که کولرس در سال ۲۰۱۵ انجام داده است، تصویر کشورهای آفریقایی از کمک‌های چینی مثبت بوده است، به‌طوری‌که ۳۰٪ از پاسخ‌دهندگان گفته‌اند که کمک‌های چین خیلی خوب و ۳۰/۵٪ گفته‌اند که کمک‌های چین تا حدودی خوب است (Keuleers 2015: 812-813). به‌طور کلی، تصویر کمک‌های مالی چین در بیرون مثبت است و همین امر به هنجارسازی آن در مقابل نهادهای مالی جهانی در آینده کمک می‌کند. بدین ترتیب، این بانک می‌تواند بسیار راحت‌تر از نهادهای برتن وودز برای ایجاد زیرساخت‌ها در کشورهای درحال توسعه وام و سرمایه در اختیار آن‌ها بگذارد و سلطه آمریکا و قدرت‌های غربی و متحدان آمریکا مانند ژاپن را در نهادهای مالی و پولی جهان به‌چالش بکشد. شی‌جی پینگ از زمان قدرت‌گرفتن از بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا در جایگاه یک بدیل تحت رهبری چین برای بانک توسعه آسیا به رهبری ژاپن و ایالات متحده حمایت کرده است.

به‌طور کلی، هنجارسازی و ایده بانک توسعه زیرساخت آسیا مطابق با مفروض «انتشار ایده به بیرون» در نظریه نوگرامشین پیکربندی جدیدی از نظم مالی را ایجاد کرده که بیرون از مجرا، ساختار، و نهادهای مالی تجاری برتن وودز است. ایده بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی بر مبنای چشم‌انداز جهانی خاص چین و ایجاد بسترهای نهادی برای شیوه جدید همکاری بین‌المللی و با انگیزه دادن به جای اعمال فشار به دیگران برای شرکت در سازوکارهای مالی هدایت می‌شود.

۲.۶ رویه‌های وام‌های بدون شروط تغییر در قواعد پیشین صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

چین طی سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۱۱ حدود ۷۳ میلیارد دلار به کشورهای آفریقایی وام داده است که ۱۵ میلیارد دلار آن کمک رسمی به توسعه بوده است. در مقابل، حکومت ایالات متحده در همین بازه زمانی حدود ۸۱ میلیارد دلار کمک رسمی توسعه فراهم آورده است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اغلب کشورهای وام‌گیرنده را به اصلاحات

حکمرانی در بخش دولتی و اصلاحات بخش مالی، ازجمله کاهش کسری بودجه، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی، سیاست‌های مبارزه با فساد، و آزادسازی بازار ملزم می‌کنند. مقصود از این شرایط ملزم وام‌ها افزایش احتمال این مسئله است که وام‌گیرندگان وام خود را بازپرداخت کرده‌اند و احتمال مواجهه آن کشور با بحران‌های مالی یا اقتصادی در بلندمدت کاهش یابد. درمقابل، چین غالباً هیچ شرطی برای وام‌های خود لحاظ نمی‌کند، البته این وام‌ها کشورهای دریافت‌کننده را ملزم می‌کنند تا برای پروژه‌های توسعه از مواد یا خدمات چینی استفاده کنند یا از اهداف دیپلماتیک چین ازجمله سیاست چین واحد (ایده این که تایوان و خاک اصلی چین یک کشورند) حمایت کنند (مازار و دیگران ۱۳۹۸: ۷۰).

در چنین وضعیتی، بسیاری از کشورها که شرایط یادشده را قبول ندارند به فساد و عدم شفافیت گرفتارند، زیرا به جای وام‌های مشروط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، وام‌های «بی‌قیدوشرط» چین را پذیرفته‌اند. این شواهد همراه فرایندهای تصمیم‌گیری و رویه‌های وام‌دهی بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا بر این نگرانی می‌افزاید که رویه‌های وام‌دهی چین نهادهای مالی بین‌المللی نظام اقتصاد جهانی را تهدید می‌کند. چنان که بانک جهانی در واکنش به رقابت با چین رویه‌های وام‌دهی خود را تغییر داده است. بانک جهانی به کشورهای آفریقایی که کمک رسمی توسعه به سرمایه‌گذاری چین را دریافت می‌کنند، وام‌های با شرایط بسیار کم‌تر از شرایط موجود برای کشورهای دیگر ارائه می‌دهد (Mazar et al. 2018: 96). رکس تیلرسون، وزیر خارجه سابق امریکا، در دیدار از کشورهای آمریکای لاتین درباره نرم‌های جدید گرفته‌شده از موفقیت اقتصادی چین هشدار داد و گفت: «مدل رهبری چینی از توسعه یادآور گذشته است. لازم نیست آینده این نیم‌کره باشد» (Reuters 2018). این نشان می‌دهد واشنگتن از پخش ارزش‌های مدل چینی نگران است.

مویزیس نعیم، سردبیر مجله سیاست خارجی (*Foreign Policy*)، داستان دولت نیجریه را حکایت می‌کند که در سال ۲۰۰۷ برای گرفتن وامی ۵ میلیارد دلاری برای شبکه راه‌آهن کشور درحال مذاکره با بانک جهانی بود. بانک جهانی شرط تأیید وام را اقدامات دولت در پاک‌سازی دیوان‌سالاری بسیار فاسد راه‌آهن قرار داده بود. دیگر چیزی به انجام معامله نمانده بود که دولت چین پا به میدان گذاشت و وامی ۹ میلیارد دلاری برای بازسازی کل شبکه راه‌آهن به دولت نیجریه پیش‌نهاد داد و بی‌هیچ قیدوبند و شرط و الزامی به اصلاحات، طی چند روز بانک جهانی را از میدان به‌در کرد (زکریا ۱۳۹۷: ۱۱۹).

در مجمع آسیای بوائو (Boao Asia Forum) در آوریل ۲۰۰۹، که رهبران رده‌بالای سیاسی و اقتصادی همه کشورهای حوزه آسیا و اقیانوس آرام در جزیره هاینان (Hainan Island) چین گرد هم می‌آمدند، یکی از روزنامه‌نگاران غربی طی گزارشی اعلام کرد که لحظه‌ای نبود که یکی از مقامات عالی‌رتبه چینی نهادهای مالی جهان را به‌سخره نگیرد. آن‌ها هم‌چنین پیش‌نهاد طراحی معماری نظام بین‌الملل با محوریت آسیا را مطرح کردند و در موقعیتی که بقیه کشورهای جهان به‌شدت به سرمایه چینی احتیاج دارند، تهدید کردند که جهان را از این سرمایه محروم خواهند کرد (ویدیا و نورماسی ۱۳۹۵: ۱۲۴-۱۲۵).

هوجیتائو در سال ۲۰۰۶ در بزرگ‌ترین اجلاس سران کشورهای آفریقایی خارج از قاره آفریقا بود. در این اجلاس، چین وعده داد طی دو سال کمک‌هایش به آفریقا را دوبار کند، ۵ میلیارد دلار وام و اعتبار بدهد، صندوقی ۵ میلیارد دلاری برای تشویق سرمایه‌گذاری بیش‌تر چینی‌ها در آفریقا تأسیس کند، امکان دسترسی بیش‌تر به بازار چین را فراهم کند، پانزدهزار متخصص آفریقایی را آموزش دهد، و در سراسر قاره بیمارستان و مدارس جدید بسازد (زکریا ۱۳۹۷: ۱۱۸).

وام‌دهی چین غیراجباری است، زیرا چین شروطی را بر دیگران تحمیل نمی‌کند. این همان چیزی است که انتشار ایده‌های چینی از طریق «رویه‌های وام‌دهی» را برای مثال از انتشار از طریق روند همکاری با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی متمایز می‌کند.

۳.۶ اقدامات موازی چین با بانک جهانی (بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم)

چین درصدد است تا اقدامات خود را موازی با اقدامات بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم و اجرا کند. بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم در برنامه وام‌دهی خود بر طرح‌های زیربنایی اقتصادی تأکید دارد. توسعه بخش حمل‌ونقل، توسعه بنگاه‌های تولید کالا و خدمات عمومی، توسعه صنعتی، توسعه آموزش و پرورش، و کمک به بخش کشاورزی از فعالیت‌های بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم است (World Bank 2020). موازی با اقدامات این نهاد مالی چین وام‌دهی به کشورهای دیگر برای امور حمل‌ونقل، عمرانی، و زیرساختی را آغاز کرده است و در قالب بانک‌های داخلی و بانک زیرساخت آسیا در امور حمل‌ونقل و زیرساخت سرمایه‌پروژه‌ها را تأمین می‌کند. برای مثال، دالان اقتصادی چین و پاکستان پس از تأسیس در ۲۰ آوریل ۲۰۱۵ با بودجه ۵۴ میلیارد دلار در ابعاد توسعه شبکه حمل‌ونقل، مالی، سرمایه‌گذاری، انرژی، و... تأسیس شد و اکنون در وضعیت نیمه‌عملیاتی

قرار دارد (CPEC 2020). اجاره و تأمین مالی بنادر جهان همانند بندر سریلانکا، بندر حیفا، بندر پیرایوس یونان، و سرمایه‌گذاری در بخش زیرساخت و حمل‌ونقل کشورهای آسیای مرکزی (تاجیکستان، قزاقستان، و ازبکستان) در همین چهارچوب معنی پیدا می‌کند. در این چهارچوب، چین معتقد است که بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و صندوق بین‌المللی در جایگاه نهادهای مالی قابلیت و کارکرد لازم را به‌منظور تأمین سرمایه‌های موردنیاز در زیرساخت‌های آسیا ندارند، به همین دلیل موازی با آن‌ها اقدام کرده است. کریستین لاگارد، رئیس صندوق بین‌المللی پول، معتقد است: «گزارش‌های چین به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول کامل نیست و شفافیت لازم وجود ندارد» (Andres and Biller 2019).

چین الگوی جدیدی از کمک به عمران و توسعه ارائه کرده است که برپایه آن پرداخت‌کنندگان دولتی وام‌های با شروط تجاری اعمال می‌کنند. درواقع شروط چین با شروط بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه متفاوت است.

بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم وام‌های خود به کشورهای درحال توسعه را با بازپرداخت بلندمدت و نرخ پایین بهره اعطا می‌کند که معمولاً با مهلت بازپرداخت کوتاه و جریمه بالای ریسک تعیین می‌شوند. این قراردادهای وام حقوق زیادی برای طرف چینی قائل شده‌اند، به‌طوری‌که در صورت عدم پرداخت اقساط دولت چین می‌تواند به منابع غذایی، مواد اولیه، یا دریافت بخشی از سود شرکت‌های دولتی دسترسی داشته باشد. در سریلانکا، پس از آن‌که دولت در بازپرداخت بدهی‌های پیشین خود دچار مشکل شد، چین یک بندر این کشور را تصاحب کرد. در اکوادور چین روی ۸۰ درصد درآمد نفتی این کشور دست گذاشت تا هزینه یک پروژه عظیم سدسازی را جبران کند. در زامبیا، که بنابر ارزیابی چین این کشور ۶ میلیارد دلار به او بدهکار است، منتقدان حکومت نگران‌اند که پکن شرکت دولتی انرژی «زسکو» را تصاحب کند. این‌ها نشان می‌دهد قوانین چین به‌نوعی دگرگون‌کننده نهادهای پیشین است (Wolf 2020: 105). در دهه ۱۹۷۰، بانک‌های آمریکایی و ژاپنی وام‌های کلانی در قالب صندوق بین‌المللی و بانک جهانی به کشورهای دارای مواد خام در آمریکای لاتین و آفریقا اعطا کردند. پس از کاهش قیمت مواد خام، بسیاری از این کشورها از جمله مکزیک در بحران بدهی گرفتار شدند. هم‌اکنون چین همانند آن‌ها به اعطای وام به کشورهای درحال توسعه اقدام کرده است و بدهی آن‌ها به سطح دهه ۱۹۸۰ رسیده است.

شواهد و داده‌ها نشان می‌دهد که چین اقدامات موازی با بانک جهانی را آغاز کرده است و درصدد چالش آمریکا و نظم نهادیته غربی در ابعاد مالی و سرمایه‌گذاری است. چین بر آن است که صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه فراهم‌کننده وجوه برای کشورهای درحال توسعه نیستند و در رقابت با آن‌ها برای کشورهای درحال توسعه سرمایه تأمین می‌کند. این امر می‌تواند آن‌ها را در بحران بدهی همانند دهه ۱۹۸۰ گرفتار کند.

۴.۶ تأسیس بانک بریکس؛ ایجاد فرصت مالی موازی با نهادهای نظم مالی

در ششمین اجلاس بریکس تأسیس بانک توسعه جدید (New Development Bank) با سرمایه اولیه ۱۰۰ میلیارد دلار باهدف «سازمان‌دهی منابع برای توسعه پروژه‌های زیرساخت و پایدار در بریکس و اقتصادهای درحال ظهور» اعلام شد (6th BRICS Summit 2014). هدف بانک بریکس کمک به منابع کشورهای تأسیس‌کننده آن بود و اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، و سازمان تجارت جهانی در جهت منصفانه‌تر و عادلانه‌تر، افزایش مبادلات و تعاملات مالی و تجاری در داخل گروه بریکس، مقابله با نوسانات منفی بازار ارز، ترویج استفاده از ارز ملی در مبادلات اعضا با هم و کاهش سلطه دلار، ایجاد نهادها و مؤسسات گوناگون از جمله بانک جدید توسعه با صندوق ذخیره پولی در راستای تقویت اقتصادی کشورهای بریکس، و تأمین منابع لازم به‌منظور طرح‌های زیربنایی خود و سایر کشورهای درحال توسعه در دستور کار این بانک قرار گرفت (دهشیری و بهرامی ۱۳۹۴: ۴۸). هدف دیگر تأسیس و راه‌اندازی صندوق اعتباری بریکس این است که بانک‌های مرکزی کشورهای عضو بریکس بتوانند در صورت کمبود و مشکل در زمینه نقدینگی به دلار، امکانات و تسهیلات را به دلار آمریکا در اختیار یک‌دیگر قرار دهند. بانک اقتصادی بریکس باید در دوره بی‌ثباتی اقتصادی سرمایه و کمبودهای بودجه‌ای کشورهای عضو را تأمین کند و طرح‌های اجتماعی و اقتصادی را، که صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی از سرمایه‌گذاری در آن خودداری می‌کنند، تأمین سرمایه کند. در این چهارچوب، بریکس به یکی از نهادهای بزرگ مالی چندجانبه توسعه در جهان تبدیل خواهد شد و پایه مالی مناسبی برای کشورهای عضو آن به‌ویژه چین در جایگاه سهام‌دار اصلی آن خواهد بود. با تأسیس بانک توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با شرایط خاص انحصار بانک جهانی شکسته خواهد شد و این امر ضمن تقویت جایگاه چین و کشورهای

بریکس در اقتصاد جهانی زمینه بازطراحی سیستم اقتصاد جهانی را در گذر زمان فراهم می‌کند، چنان‌که این بانک به نفوذ چین در کشورهای در حال توسعه کمک کرده است. برای مثال، چین در سازمان‌های مالی آمریکای لاتین همانند بانک توسعه آمریکای لاتین، سازمان دولت‌های آمریکایی، مرکوسور، و جامعه آند (Andean Community) در حال همکاری و فعالیت است (Jenkins 2010).

تأکید بر مباحث مالی، همکاری ارزی، و کاهش وابستگی به اروپا و آمریکا همواره مورد توجه اجلاس‌های بریکس بوده است. برای مثال، در چهارمین اجلاس آن در سال ۲۰۱۲، افزایش مبادلات تجاری با یک‌دیگر، همکاری ارزی، و کاهش وابستگی اروپا و آمریکا از موضوعات مطرح شده بود (Ram Prasad 2015: 4). برخلاف بانک جهانی، که حق رأی براساس میزان سهام محاسبه می‌شود، در بانک بریکس همه کشورهای یک رأی برابر دارند و هیچ کشوری حق وتو ندارد.

درکنار بانک توسعه جدید، صندوق ذخیره ارزی (Contingent Reserves Arrangement) بریکس نیز با ارزش ۱۰۰ میلیارد دلار به تصویب اعضای بریکس رسیده است و چین با ۴۱٪ بیش‌ترین سهم را دارد. این صندوق قرار است به نیازهای مالی فوری کشورها پاسخ دهد و همکاری این کشورها برای تقویت شبکه امنیت مالی جهانی را افزایش دهد (Schablitzki 2014: 4-6). کشورهای عضو بریکس به‌طور جدی در صدد تقویت مواضع خود در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در حوزه اقتصادی‌اند و در همین راستا خواهان حذف دلار از معاملات بین‌المللی‌اند. در حال حاضر، چین و روسیه یوان و روبل را در منطقه خود به ارز مرجع تبدیل کرده‌اند (موسی‌زاده و خسروی ۱۳۹۴: ۱۳۵-۱۳۶).

تأسیس نظام واحد پرداخت‌های مالی با نام «بریکس پی» در دستور کار آن‌ها قرار دارد که با کمک آن می‌توان در کشورهای عضو این گروه شامل روسیه، چین، هند، آفریقای جنوبی، و برزیل خرید کرد. هم‌چنین این کشورها در پی آن‌اند به‌منظور دورزدن سامانه پیام‌رسان بانکی «سوئیت» سامانه پیام‌رسان دیگری را راه‌اندازی و آن‌ها را به‌هم متصل کنند. روسیه و چین در پی آن‌اند تا سامانه پیام‌رسان روسیه‌ای «SPFS» را به سامانه پیام‌رسان چینی «CIPS» متصل کنند. تشکیل چنین سامانه‌ای می‌تواند حدود ۳/۵ میلیارد نفر را به یک‌دیگر متصل کند که بیرون از قدرت و نفوذ مالی غرب و آمریکا عمل می‌کند. درواقع چین و روسیه درباره لزوم اصلاح نظم مالی بین‌الملل و اتخاذ سازوکارهای مالی جدید بیانیه خود را صادر کرده‌اند.

در چهارچوب رویکرد نئوگراشین پس از آن‌که چین به هژمونی داخلی دست یافت و رشد مطلوبی را تجربه کرد، در حال تلاش برای گسترش آن در سطوح جهانی برآمده است. چین با اقداماتی هم‌چون بانک توسعه بریکس بر این باور است که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و بانک توسعه آسیا در جایگاه نهادهای مالی نظم لیبرال بین‌المللی تحت محوریت ایالات متحده ظرفیت و قابلیت‌های لازم کارکردی برای کانالیزه کردن سرمایه‌های موردنیاز در زیرساخت آسیا را ندارند (Andres et al. 2015). پکن از این طریق در جهت تقویت همکاری‌های بین‌دولتی، ایجاد سازوکار مبادله مالی و ارتباطات سیاست‌های کلان چندسطحی بین‌دولتی، گسترش منافع مشترک، افزایش اعتماد متقابل سیاسی، و دستیابی به اجماع جدید برای همکاری در نظم مالی حرکت می‌کند. چین در صدد است درون بریکس اجماع جدیدی تشکیل دهد که نظم مالی بین‌الملل و به‌قولی اجماع واشنگتن جایگاهی برای تأثیرگذاری نداشته باشد و ارزش‌ها و رفتارهای چین در حوزه مالی موردپذیرش قرار گیرد.

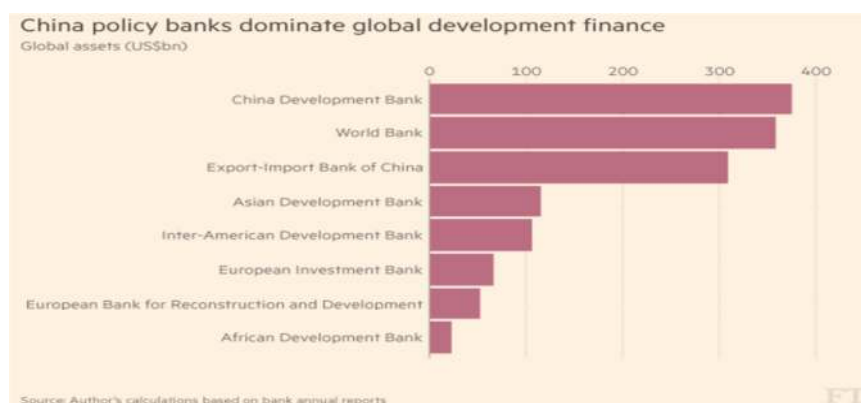
۵.۶ تقویت همکاری مالی و پولی از طریق جاده ابریشم جدید

پکن با تنظیم مجدد طرح یک کمربند (یک راه) آن را در قالب پیش‌نهادی برای پیش‌برد همکاری جهانی از طریق بازآفرینی و بازنگری در برخی اصول مهم جهانی شدن اقتصاد مطرح کرده است. از ابعاد طرح اقتصادی جاده ابریشم تقویت همکاری‌های پولی و ارزی، به‌ویژه حل اختلافات ارزی، است (Karluk and Karaman 2014: 733). ادغام مالی یک ستون مهم ابتکار یک کمربند (یک جاده) است. بانک‌های تحت تأمین مالی چین مانند بانک چین، بانک صنعتی و تجاری چین، بانک کشاورزی چین، و بانک ساخت‌وساز چین روابط گسترده‌ای با کشورهای شرکت‌کننده در مسیر یک کمربند (یک راه) برقرار کرده‌اند. «کومرس بانک» اولین بانک آلمانی بود که از طریق امضای تفاهم‌نامه همکاری با بانک تجارت و صنعت چین به سازوکار بانکی ابتکار یک کمربند (یک جاده) پیوست (دنیای اقتصاد ۱۳۹۸).

بانک توسعه چین (China Development Bank) و اگزیم بانک چین (China Exim Bank) دو بانک سیاسی چین‌اند که از دو بعد سرمایه‌گذاری خارجی و تأمین مالی برای توسعه چین فعالیت می‌کنند. آن‌ها دستورالعمل‌های دولت برای گسترش مالی در ابعاد بین‌المللی را اجرا می‌کنند و در سال‌های اخیر وام‌هایی را به کشورهای در حال توسعه به‌منظور اجرای پروژه‌های توسعه و امور زیربنایی جاده ابریشم اختصاص داده‌اند. این فعالیت‌ها مشابه وام‌های بدون بهره بانک جهانی است (Dollar 2018: 285). چین از طریق بانک‌های چینی

جایگاه خود در نظام مالی جهانی را تقویت کرده است و کشورهای مسیر جاده ابریشم در جایگاه محور همکاری پولی و مالی چین با نظام جهانی اند. امری که سبب شده است چین، به جای بانک جهانی، مسئولیت سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه را در دست گیرد. هم‌چنین فعالیت‌های مالی و پولی چین در بستر پروژه یک کمربند (یک‌راه)، جایگاه بانک توسعه آسیا را، که تحت حمایت آمریکا و ژاپن است، تحت تأثیر قرار خواهد داد. بنابراین چین با توسعه ابعاد مالی جاده ابریشم به دنبال آن است تا ایده جدیدی از همکاری را در این حوزه انتشار دهد و زنجیره مالی و پولی را برای گسترش ایده چندجانبه‌گرایی مالی در برابر نظم مالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل ایجاد کند.

در این چهارچوب، چین توانایی سرمایه مالی برای تأمین توسعه جهانی را دو برابر کرده است و در مقایسه با شش نهاد چندجانبه بزرگ جهان وام‌های بیش‌تری ارائه می‌دهد. در نمودار زیر بانک توسعه چین با چند نهاد مالی دیگر مقایسه شده است.



نمودار ۱. تسلط سیاست بانکی چین بر تأمین مالی توسعه جهانی (سرمایه جهانی براساس میلیارد دلار) (World Economic Forum 2016)

در سند جاده ابریشم اقدامات مالی در راستای هم‌گرایی کشورهای مسیر جاده پیش‌نهاد شده است که عبارت‌اند از تعمیق همکاری‌های مالی و برقراری نظام باثبات پولی، گسترش دامنه و حجم مبادلات ارزی دوجانبه کشورهای مسیر کمربند، ایجاد و توسعه بازار اوراق قرضه در آسیا، شروع هرچه سریع‌تر اقدامات برای آغاز به کار صندوق سرمایه جاده ابریشم، تقویت حمایت چین از اقدامات کشورها، شرکت‌ها، و نهادهای مالی کشورهای مسیر کمربند برای خرید اوراق قرضه یوآن در این کشور با ارزیابی اعتبار (Credit-Rating) خوب، تشویق شرکت‌ها و نهادهای مالی دارای صلاحیت چین برای خرید اوراق به‌شکل یوآن و ارزهای

خارجی در خارج از چین، و استفاده از سرمایه‌هایی که در کشورهای مسیر کمربند تجمیع می‌شود (شریعتی‌نیا و عزیزی ۱۳۹۵: ۲۳). جاده ابریشم علاوه بر همکاری اقتصادی و تجاری در حال تنظیم نظام مالی چندجانبه با محوریت چین در حوزه جهانی است و غیرمستقیم برای مسیر جای‌گزین در نظم مالی پولی بین‌الملل با دیدگاه چینی درباره نظم مالی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پیش‌نهاد ارائه کرده است. در این چهارچوب یک‌پارچگی مالی و تقویت روابط ارزی باهم یکی از پنج اولویت این طرح است (کمیتۀ توسعه و تحقیقات ملی ۲۰۱۵).

هم‌چنین هدف استراتژیک چین برای بین‌المللی‌کردن یوآن از طریق مسیر جاده ابریشم تقویت می‌شود. درحقیقت، باوجود جاده ابریشم موقعیت برای بین‌المللی‌کردن یوآن مطلوب‌تر است. کشورهای متحد با چین در شبکه کمربند جاده ابریشم یک بلوک پولی مهم را شکل داده‌اند و در حال پذیرش یوآن برای پرداخت کالا به چین و پرداخت برای عرضه کالا از چین‌اند. در کریدور اقتصادی چین و پاکستان، یوآن ارز مسلطی است که در ذخایر بانک مرکزی آن‌ها نگه‌داری می‌شود. در پایان ۱۸ ژوئن ۲۰۱۸، همه تجارت کالا با کشورهای متحد در شبکه جاده ابریشم به حدود ۵ تریلیون دلار رسید و یوآن ارز اصلی برای این تجارت عظیم است (Cgtn.com 2018). براساس آمار بانک اچ‌اس‌بی‌سی، کشورهای جاده ابریشم هر ساله ۲/۵ تریلیون دلار به تجارت جهانی اضافه خواهند کرد (HSBC 2018). بنابراین چین برای پیش‌برد اهداف خود در نظام مالی جهانی درصدد تأسیس نهادهای تازه پولی و مالی از طریق تشکیل ائتلاف‌های بین‌المللی است (World Economic Forum 2017). ابتکار یک کمربند (یک‌راه) چین ابزاری برای انتشار هنجارهای چینی در جهان است که می‌تواند مقدمه‌ای برای اندیشیدن و عمل به‌شکلی جدید درباره حکمرانی جهانی، سیاست‌گذاری، و قانون‌گذاری خارج از طرح هژمونیک لیبرال دموکراسی باشد.

جدول ۱. چندجانبه‌گرایی مالی چین و نتایج آن

اقدامات	نتایج (نظم مطلوب چین)
تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، بانک توسعه بریکس، صندوق ذخیره ارزی بریکس، تقویت روابط مالی و ارزی از طریق کشورهای جاده ابریشم، رویه‌های وام‌دهی، و تأکید بر نهادهای بدیل چینی	نظمی شبیه نظم کنونی با نقش پررنگ‌تر نهادهای تحت رهبری چین، ایجاد حوزه‌های مالی بیرون از بانک جهانی (بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه) و صندوق بین‌المللی پول، رویه‌سازی جدید در جهان با نفوذ مالی در کشورهای در حال توسعه، و چالش مشروعیت‌زدایی آمریکا در نهادهای مالی

منبع: نگارندگان

۷. نتیجه‌گیری

آنچه موجب شده تا چین در صدد نهادسازی نظم مالی بین‌الملل باشد، نتیجه انتخاب استراتژی این کشور است که براساس چشم‌انداز نئوگراشین تبیین می‌شود. چین با چنین نهادسازی موازی قصد دارد سیاست «کم‌فروغ‌ماندن» دنگ شیائوپینگ را در سیاست خارجی کنار بگذارد و سیاست «تلاش برای کام‌یابی» شی جی پینگ را عملیاتی کند. درحقیقت، چین دیگر نمی‌خواهد با رویکرد منفعلانه خود را با تغییرات محیط بین‌الملل وفق دهد، بلکه قصد دارد ابتکار عمل در شکل‌دادن محیط بین‌الملل به سمت‌وسوی موردنظر خود را به‌دست گیرد.

شواهد دال بر تمایل چین به تجدیدنظر گام‌به‌گام در جنبه‌های نظم مالی را نشان می‌دهند. رهبری چین آشکارا از تقویت نقش این کشور در نظم مالی بین‌الملل (با حضور اکثر کشورهای درحال توسعه در سراسر جهان)، به قیمت تضعیف نقش ایالات‌متحده و متحدان و شرکای توسعه‌یافته و صنعتی غربی آن، حمایت می‌کند. حوزه مالی بین‌الملل شاهد اجماعی فزاینده در پکن است که چین باهدف دست‌یابی به سلطه باید برای تضعیف ایالات‌متحده و نهادهای مالی وابسته به آن تلاش کند. بدین ترتیب، چین مشغول ایجاد سازمان‌ها و رویه‌های بدیلی است که بیش‌تر پذیرای اعمال قدرت چین باشند.

چنان‌که توضیح داده شد، این نهادها و رویه‌ها شامل بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، بانک توسعه جدید بریکس، صندوق ذخیره ارزی بریکس، طراحی سیستم‌های مالی جدید بین اعضای بریکس، و تقویت همکاری پولی و ارزی از طریق جاده ابریشم است. بسیاری از این‌ها همتای سازمان‌ها و نهادهای موجود تحت رهبری ایالات‌متحده و متحدانش قرار دارند، اما ترجیحات چین را بیش‌تر مدنظر قرار می‌دهند یا تحت رهبری چین قرار دارند.

منطبق با نظریه نئوگراشین، این نهادها دسترسی چین به منابع خارج از مرزهایش را گسترش خواهند داد، تعداد بیش‌تری از شهروندان چینی در خارج از کشور زندگی و کار خواهند کرد، شرکت‌های بیش‌تری در خارج از کشور سرمایه‌گذاری می‌کنند، و بنابراین منافع چین در سطح جهانی گسترش خواهد یافت. با گسترش منافع جهانی پکن موضع آن درقبال برخی موضوعات دست‌خوش تغییر خواهد شد. مثلاً شاید تمایل بیش‌تری به توسعه مداخله نظامی در دولت‌های ضعیف پیدا کند یا برای گسترش فرهنگ چینی در دولت‌های تحت حمایت مالی چین تلاش کند. این اقدامات مؤید نظریه نئوگراشین برای گسترش قابلیت‌های مادی به خارج مرزهاست که به‌وسیله نهادها تثبیت خواهد شد.

آنچه از این مقاله استنباط شد این که شواهد زیادی دال بر طراحی نظم مالی چندجانبه و تلاش‌های چین برای قدرت‌گیری نهادهای مالی این کشور به سود هژمونی منطقه‌ای خود و تضعیف جایگاه نظام مالی جهانی برتن وودز وجود دارد. وضعیت موجود به ما می‌گوید که چین قواعد کلان و ارزش‌های لیبرالی را پذیرفته است، اما کنار نهادهای مالی اشاعه‌دهنده ارزش‌های لیبرالی در جهان به دنبال تعریف نهادهای موازی مالی است. این امر مستقیم و غیرمستقیم نظام مالی جهانی برتن وودز تحت رهبری ایالات متحده را با چالش مواجه خواهد کرد. ظاهراً پکن به این نتیجه رسیده است که کشور برای تحقق احیای ملی باید نظم بین‌المللی شکل دهد که سازوکار بیش‌تری با منافع، هنجارها، و ارزش‌های منحصربه‌فردش داشته باشد. علاوه بر این، تأسیس کانال‌های نهادینه‌شده جدید با مرکزیت چین روند انتشار ارزش‌ها و رفتارهای چین در جهان را تسهیل می‌کند.

۸. پیش‌نهاد

باتوجه به ظرفیت اقتصادی چین و پویایی نیروها در چهارچوب نظریه نئوگراشین، چین در آینده به نقش فعال خود در نظم اقتصاد بین‌الملل و معماری مالی بین‌المللی ادامه خواهد داد. بنابراین ایران باید سازوکارهای مالی جدید چین را جدی بگیرد و در زمینه تعامل با آن سازوکارهایی را اندیشه کند.

نظم سرمایه‌داری موجود حفظ خواهد شد و چین در چهارچوب منطق سرمایه‌داری رفتار خواهد کرد. مسئولان ایران نباید از کنش‌های چین برداشت اغراق آمیزی کنند و در نظر داشته باشند که نظم همان سرمایه‌داری است، اما با حضور بازیگر جدیدی در شرق آسیا. چین از طریق تأسیس نهادهای مالی و ساختارهای تجاری بیرون از قواعد نظم موجود در صدد ایجاد نظم مالی و تجاری بیرون از نظم اقتصاد سیاسی هژمون است و این طریق خود را به منزله هژمون جدید معرفی می‌کند. ایران باید دیپلماسی اقتصادی خود برای حضور در سبد مالی جهانی چین را به کار گیرد.

کتاب‌نامه

- دهشیری، محمدرضا و زهرا بهرامی (۱۳۹۴)، «نگاه استراتژیک چین به بریکس»، فصل‌نامه/آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۸۹
- روزنامه دنیای/اقتصاد (۱۳۹۸)، «تاکتیک چینی تغییر اقتصاد جهان»، دسترسی در تارنمای: <https://donya-e-eqtasad.com>، تاریخ دسترسی ۱۳۹۸/۹/۷.

شریعتی‌نیا، محسن و حمیدرضا عزیزی (۱۳۹۵)، «همکاری ایران و چین در کمربند اقتصادی جاده ابریشم»، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۹، ش ۴.

شیرخانی، محمدعلی و فریبرز ارغوانی پیرسلامی (۱۳۹۲)، «اجماع پکن؛ الگوی نوین توسعه در عصر جهانی‌شده»، فصل‌نامه سیاست، دوره ۴۶، ش ۱.

کوهن، تئودور (۱۳۹۲)، *اقتصاد سیاسی جهانی: نظریه و کاربرد*، ترجمه عادل پیغامی و دیگران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

مازار، مایکل و دیگران (۱۳۹۸)، «چین و نظم بین‌المللی»، ترجمه محسن محمودی و جواد عرب یارمحمدی، گزارش: مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

موسی‌زاده، رضا و بهرام خسروی (۱۳۹۴)، «بریکس و نهادسازی بین‌المللی»، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۲۹، ش ۴.

ویدیا، نادکارنی و نونان نورماسی (۱۳۹۵)، *قدرت‌های نوظهور در یک مطالعه تطبیقی*، ترجمه حسین طالشی صالحانی و جعفر یعقوبی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.

References

- Abdenur, A. E. (2014), "China and the BRICS Development Bank: Legitimacy and Multilateralism in South-South Cooperation", *IDS Bulletin*, vol. 45, no. 4.
- AiIB (2016), "Projects":
<http://www.aiib.org/html/PROJECTS/>. Accessed 08 November 2019.
- Anderlini, J. (2014), "Beijing Pushes for World Bank Rival", *Financial Times*, no. 25.
- Bird, G., A. Mandilaras, and H. Popper (2012), "Is there a Beijing Consensus on International Macroeconomic Policy?", *World Development*, vol. 40, no. 10.
- Callaghan, M. and P. Hubbard (2016), "The Asian Infrastructure Investment Bank: Multilateralism on the Silk Road", *China Economic Journal*, vol. 9, no. 2.
- Cgtn.com. (2018), "Capital on the Road: Belt and Road Boosts Yuan Worldwide":
https://news.cgtn.com/news/3d3d774d7851444f79457a6333566d54/share_p.html (accessed on 14 June 2019).
- Cohen, T. (2010), *Global Political Economy: Theory and Practice*, Translated by Adel Peyghami et al., Tehran: Imam Sadegh University Press (in Persian).
- Cox, R. (1981), "Social Forces States and World Orders: Beyond International Relations Theory", *Millennium, Journal of International Studies*, no. 10.
- Cox, R. W. (1983), "Gramsci, Hegemony and International Relations: an Essay in Method", *Millennium*, vol. 12, no. 2.
- Dehshiri, M. and Z. Bahrani (2015), "China's Strategic View of the BRICS", *Journal of Central Asia and the Caucasus*, vol. 21, no. 89 (in Persian).
- Dollar, D. (2018), "Is China's Development Finance a Challenge to the International Order?", *Asian Economic Policy Review*, vol. 13, no. 2.

ابتکار چندجانبه‌گرایی مالی چین و چالش نظم مالی بین‌المللی ... (سیدسعید میرترابی و دیگران) ۴۰۷

- Donyaye Eghtesad Newspaper* (2020), "Chinese Tactics to Change the World Economy": <<https://donya-e-eghtesad.com>> (in Persian).
- Elson, Anthony (2014), "Dragon among the Iguanas", *Finance & Development (IMF Online)*, vol. 51, no. 4.
- Eyler, Brian (2015), "China's New Silk Roads Tie Together Three Continents", *China Dialogue*: <https://www.chinadialogue.net/article/show/single/en/7849-China-s-new-silk-roads-tie-together-three-continents>. [Accessed on March 20, 2019].
- Gill, Stephen. (2003), *Power and Resistance in the New World Order*, Basingstoke: Palgrave.
- Güven, A. B. (2017), "The World Bank and Emerging Powers: Beyond the Multipolarity–Multilateralism Conundrum", *New Political Economy*, vol. 22, no. 5.
- HSBC. (2018), "The BRI is Breathing New Life into the World's Largest Inland Port": <https://www.business.hsbc.com/belt-and-road> (accessed on 14 June 2019).
- <http://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/2014/12/pdf/elson.pdf>. [Accessed on May 20, 2019].
- Ikenberry, G. J. (2008), "The Rise of China and the Future of the West–Can the Liberal System Survive", *Foreign Affairs*, vol. 87, no. 23.
- Ikenberry, G. J. (2011), "The Future of the Liberal World Order: Internationalism after America", *Foreign Affairs*.
- Ikenberry, G. J. and D. J. Lim (2017), *China's Emerging Institutional Statecraft: The Asian Infrastructure Investment Bank and the Prospects for Counter-Hegemony*, Washington DC: Brookings Institute.
- Karluk, S. R. and S. C. Karaman (2014), "Bridging Civilizations from Asia to Europe: The Silk Road", *Chinese Business Review*, vol. 13, no. 12.
- Keuleers, F. (2015), "Explaining External Perceptions: The EU and China in African Public Opinion", *JCMS: Journal of Common Market Studies*, vol. 53, no. 4.
- Khong, Y. F. (2014), "Primacy or World Order? The United States and China's Rise—A Review Essay", *International Security*, vol. 38, no. 3.
- Koh, G. Q. (2015), "China's AIIB to Offer Loans with Fewer Strings Attached than World Bank: Sources", *The Japan Times*.
- Mechstroth, D. (2015), "China Solidifies Its Position as the World's Largest Manufacturer".
- Mazarr, M. and et al. (2020), "China and International Order", Translated by Mohsen Mahmoudi and Javad Arab Yarmohammadi, Report: Center for Presidential Strategic Studies (in Persian).
- Monaghan, A. (2014), "China Surpasses US as World's Largest Trading Nation", *The Guardian*, no. 10.
- Musazadeh, R. and B. Khosravi (2015), "BRICS and International Institution Building", *Foreign Policy Quarterly*, Twenty-Ninth Year, no. 4 (in Persian).
- Nadkarni, V. and N. C. Noonan (eds.) (2013), *Emerging Powers in a Comparative Perspective: The Political and Economic Rise of the BRIC Countries*, Bloomsbury Publishing USA (in Persian).

- Niu Xinchun (2012, 13 March), "U.S.-China Relations: Collision and Competition of Ideologies", *Research in International Problems*.
- Pang Zhongying (October 16, 2014), "The Postwar International Order Has Changed Beyond Recognition", *Global Times*.
- Peng, Z. and S. K. Tok (2016), "The AIIB and China's Normative Power in International Financial Governance Structure", *Chinese Political Science Review*, vol. 1, no. 4.
- Ram Prasad, Bandi (2015), "Brics and the Global Economy":
<http://www.nkibrics.ru/system/brics>.
- Ramo, J. C. (2004), *The Beijing Consensus*, London: Foreign Policy Centre.
- Reuters (2018). "Latin America Should not Rely on China: U.S. Secretary of State Tillerson", February 1, Available at:
<https://www.reuters.com/article/us-usa-diplomacylatam-china/latin-america-should-not-rely-on-china-u-s-secretary-of-state-tillersonidUSKBN1FL6D5>.
- Schablitzki, J. (2014), "The BRICS Development Bank: A New Tool for South-South Cooperation", *BPC Policy Brief*, vol. 5, no. 1.
- Shariatnia, M. and H. Azizi (2016), "Iran-China Cooperation in the Silk Road Economic Belt", *Foreign Relations Quarterly*, Ninth Year, Fourth Issue (in Persian).
- Shirkhani, M. and F. Arghavani Pirsalami (2012), "Beijing Consensus: A New Pattern of Development in the Globalized Era", *Quarterly Journal of Politics*, vol. 46, no. 1 (in Persian).
- Swartz, Spencer and Shai Oster (2010), "China Tops U.S. in Energy Use: Asian Giant Emerges as Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, vol 10, no. 2.
- Times, F. (2014, 30 October), "Beijing's Challenge to the World of Bretton Woods", *Financial Times, London*.
- Wallerstein, I. (1997, January), "The Rise of East Asia, or the World-System in the Twenty-First Century", in: *Keynote Address at the Symposium on 'Perspective of the Capitalist World-System in the Beginning of the Twenty-First Century*.
- Wang, H. (2019), "The New Development Bank and the Asian Infrastructure Investment Bank: China's Ambiguous Approach to Global Financial Governance", *Development and Change*, vol. 50, no. 1.
- World Economic Forum* (2016), "8 Things you Need to Know about China's Economy":
<https://www.weforum.org/agenda/2016/06/8-facts-about-chinas-economy/>.
- World Economic Forum* (2017, 17 January), "President Xi's Speech to Davos in Full", Davos, Switzerland, Keynote Speech at Opening Session of Annual Meeting.
- Xing, L. (2019), "China's Dual Position in the Capitalist World Order: A Dual Complexity of Hegemony and Counter-Hegemony", *Jiaoxue yu Yanjiu*, vol. 53, no. 2.
- Xinhua (2015), "China to Launch 30-bln-USD Special Fund for China-Latin America Production Capacity Cooperation":
http://news.xinhuanet.com/english/2015-05/20/c_134255462.htm. [Accessed on March 20, 2019].
- Zhong Sheng (2017, 24 November), "Significance of 19th CPC Congress, Promoting Community of Common Destiny", *Beijing Renmin Ribao Online*.

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی: استراتژی کلان آمریکا در قبال روسیه پس از جنگ سرد

مجید روحی دهبینه*

عباس امیری**

چکیده

دستیابی به نظم و امنیت منطقه‌ای و جهانی همواره از مهم‌ترین اهداف قدرت‌های بزرگ بوده است. برای دستیابی به این منظور، رویکردها و راهبردهای مختلفی از جانب این قدرت‌ها در مناطق مختلف جهان در پیش گرفته می‌شود که از میان آن‌ها رویکرد هژمونیک بسیار قابل تأمل است. هژمونی یعنی نظامی که طی آن یک قدرت بزرگ به تنهایی نقش اصلی را در مناطق ایفا می‌کند و سعی دارد تا از این طریق روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای را اداره و مدیریت کند، در سیاست و نظم جهانی و منطقه ای ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد در مناطق پسا شوروی بسیار مهم و تعیین کننده بوده است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ضمن مفهوم‌سازی نظم هژمونیک و مؤلفه‌های آن، می‌خواهد به این پرسش بپردازد که ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد چگونه از طریق هژمونیک روابط و مناسبات خود را در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه در قبال روسیه مدیریت کرده است. شواهد تجربی و عملی نشان می‌دهد با توجه به اهمیت اوراسیا برای نظم هژمونیک آمریکا، این کشور با سه شیوه موازنه‌گری به سبک بریتانیای قرن نوزدهم، سیاست بیسمارکی (اتحاد، ائتلاف، ابزارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، و تحریم)، و همچنین روش استیلاجویانه مبتنی بر نظریه ثبات هژمونیک (نظم پاکس آمریکانا) به مواجهه با تهدیدهای امنیتی منطقه رفته و از این طریق تلاش کرده است تا روابط خود را با کشورهای واقع در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه با روسیه و حتی چین مدیریت کند. این فرضیه براساس نظریه پل پاپایانو و نظریه ثبات هژمونیک تحلیل نظری شده است.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، روسیه، نظم بیسمارکی، موازنه فراساحلی، نظم هژمونیک.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران (نویسنده مسئول)

majidroohi@iaurasht.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۴۰۹-۴۱۰.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



۱. مقدمه

ره‌یافت‌های موجود به مدیریت مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای در جهان پس از جنگ سرد برخی مواقع مستلزم دخالت ابرقدرت‌هاست و مواقعی دیگر نیز این‌گونه نیست. شیوه‌ای که قدرت‌های بزرگ در هنگام درگیری در نظم منطقه‌ای دارند می‌تواند در طیف متنوعی از رقابت، همکاری، کنسرت و توازن قوا، امنیت دسته‌جمعی، و مدیریت مبتنی بر هژمونی در نوسان باشد. این‌که یک قدرت بزرگ در مدیریت امنیت منطقه‌ای مشارکت یا حضوری فعال یا غیرفعال داشته باشد به ماهیت مجموعه امنیتی منطقه‌ای، سطح و میزان منافع اقتصادی، و هم‌چنین به میزان پیوندهای قومی و ایدئولوژیکی آن قدرت بزرگ در آن منطقه بستگی دارد. در این میان، نقش عوامل سیاسی و ژئوپلیتیکی تعیین‌کننده‌تر از بقیه مؤلفه‌هاست. هژمونی و توازن قوا استراتژی قدرت‌های بزرگ برای نفوذ و افزایش قدرت در نظام بین‌الملل شمرده می‌شود. کشوری که استراتژی سلطه‌طلبی را دنبال می‌کند به دنبال برقراری و حفظ قدرت در سطح منطقه و جهان است تا ارزش‌ها و منافع آن تأمین و تقویت شود. این تلاش‌ها مزایای عمده‌ای هم برای سایر کشورها دارد؛ چراکه از فضای باثباتی که هژمون ایجاد کرده است می‌توانند بهره‌مند شوند و به این سبب از نظم نیز حمایت می‌کنند. در روش دیگر، یک دولت استراتژی مناسبی را در پیش می‌گیرد تا باوجود رقبای قدرت‌مند نظم منطقه‌ای و جهانی را برقرار کند. این کشور ممکن است با کشورهای دیگر رقابت کند یا برخی از مواقع به این کار مبادرت کند، اما انتظار ندارد که آن‌ها در نظم موردنظر خود ادغام شوند. این دو استراتژی، که در قالب «هژمونی» و «توازن قوا» مطرح می‌شود، بیش از هفتاد سال پرسش اساسی پیش‌روی سیاست‌مداران آمریکا بوده است که توانسته‌اند آن را حل کنند. در طول جنگ سرد، همه رؤسای جمهور آمریکا استراتژی توازن قوا علیه شوروی را دنبال کردند، اما در نیم‌کره غربی و آسیای شرقی استراتژی هژمونی را پی‌گیری می‌کردند. بر این اساس، اتحادیه‌ای بادوام ایجاد کردند تا از بازخیزی دشمنان سابق-آلمان در اروپا و ژاپن در آسیا-جلوگیری شود و آن‌ها به شرکایی قانون‌مند تبدیل شوند. با فروپاشی شوروی، ایالات متحده آمریکا همان‌طور که خود را که به‌عنوان عامل ثبات منطقه‌ای در مناطق آسیا، اروپا، و خاورمیانه، معرفی می‌کرد، سعی داشت تا روسیه و چین را نیز در این نظم همراه کند و به‌لحاظ امنیتی آن‌ها را یک‌پارچه سازد. در چهارچوب این نظم، که به‌عنوان «نظم هژمونیک» یا «پاکس آمریکانا» از آن یاد می‌شود، یک دولت مسلط، قواعد، هنجارها، و اصول عملیاتی لازم برای کاربرد ابعاد مختلف نظم را تصویب و

اجرا کرد تا روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای در مناطق باقی مانده از شوروی را اداره و مدیریت کند. باتوجه به این، پرسش اساسی‌ای که این نوشتار در پی پاسخ به آن است این‌که ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد چگونه از طریق هژمونیک روابط و مناسبات خود را در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه در قبال روسیه مدیریت کرده است. در پاسخ می‌توان سه نظم موازنه فراساحلی، سیاست اتحاد بیسمارکی، و استیلاجویی را به‌عنوان سه استراتژی کلان ایالات متحده در قبال روسیه محسوب کرد. در روش موازنه‌گری، همانند بریتانیای قرن نوزدهم، تنها زمان و مواقعی که مناسب دیده و فقط برای حفظ ثبات و تعادل وارد مناقشات در حیات خلوت روسیه شده و بیش‌تر نقش یک «میانجی صادق» را بازی کرده است. در قالب نظم بیسمارکی، امنیت منطقه‌ای را از طریق شبکه‌ای از اتحادها با کشورهای کوچک‌تر و از طریق ابزارهای اقتصادی نهادی، مالی، و سیاسی برقرار کرده است. از منظر استیلاجویانه نیز از قدرت بسیار خود استفاده و سعی کرده است تا آن‌چه به «نظم هژمونیک لیبرال» یاد می‌شود در قبال روسیه برپا کند. علاوه بر این، از منظر نهادی و ساختاری، آمریکا با ایجاد و تشکیل پروژه‌های منطقه‌ای مثل آسیای مرکزی بزرگ، جاده ابریشم، و شبکه توزیع شمالی وارد مناطق پسا شوروی شده و تلاش کرده است تا از این طریق هم مناسبات امنیتی را مدیریت کند و هم از ظهور روسیه و به‌ویژه چین، به‌منزله رقبای احتمالی بالقوه آینده که می‌توانند هژمونی جهانی آمریکا را به‌مخاطره اندازند، جلوگیری کند.

۲. پیشینه پژوهش

درخصوص رویکرد و استراتژی ایالات متحده آمریکا در قبال روسیه پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است. این آثار را می‌توان در بخش‌هایی که فقط جنبه نظری داشته است تا آثاری را که به بررسی روابط میان دو کشور پرداخته‌اند و هم‌چنین گزارش‌هایی را که اندیشکده‌های مهم درخصوص استراتژی کلان آمریکا و چگونگی برخورد با تهدیدها در مناطق و به‌ویژه در قبال روسیه به‌دست داده‌اند دسته‌بندی کرد. در آثار نظری، اکثر آن‌ها بر استراتژی «هژمونی» و «توازن فراساحلی» به‌عنوان استراتژی کلان آمریکا در مقابل روسیه در سی سال اخیر تأکید داشته‌اند. کریسوفر لین، مایکل مستندو، ویلیام ولفورث، استفان جی بروکس، پوزن، استفان والت، جان بی. میرشایمر، و جی. جان آیکنبری از جمله این اندیشمندان‌اند. برای مثال، کریستوفر لین (2002, 2003-2002, 2006, 2018)، شوارتز (Benjamin Schwartz) و لین (2002) استراتژی آمریکا را همانند استراتژی انگلستان در قرن

هجدهم و نوزدهم می‌داند. وی بر این باور است که تجربیات انگلستان برای ایجاد توازن الهام‌بخش سیاست آمریکا در مناطق مختلف جهان و به‌ویژه در سال‌های اخیر در قبال چین و روسیه بوده است. از سوی دیگر، وی بر این باور است ایالات متحده، که پس از جنگ جهانی دوم به‌مثابه یک هژمون عمل کرده و پس از جنگ سرد نیز آن را تداوم بخشیده، از قدرت «سخت» و «نرم» خود برای بازداشتن قدرت‌های بزرگ از تسلط بر مناطق، به‌ویژه در اروپا و آسیای شرقی، استفاده کرده است.

مایکل مستاندو (Mastanduno 2019, 2020) متفکر به‌نام دیگری است که در مقالات خود چین و روسیه را بزرگ‌ترین چالش برای نظم لیبرال آمریکا می‌داند. وی بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا با الگوبرداری از آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، برای این‌که روسیه و چین را نیز با نظم لیبرال خود هماهنگ سازد یا آن‌ها را در این نظم ادغام کند، وارد مناطق نفوذ این کشورها شده است. او در مقاله‌ای دیگر «هژمونی» و «توازن» را دو استراتژی بزرگ آمریکا در طول هفتاد سال اخیر می‌داند و می‌نویسد که این کشور این استراتژی را پس از فروپاشی شوروی در قبال روسیه نیز دنبال کرده است. استفان والت و جان میرشایمر، دو متفکر واقع‌گرا، باتوجه به این‌که چین و روسیه را بزرگ‌ترین تهدید برای هژمونی آمریکا قلمداد می‌کنند، بر اتخاذ «استراتژی توازن فراساحلی» در مقابل این دو کشور تأکید داشته‌اند. نیکولاس گوآسدف (Gvosdev 2020) نیز، باتوجه به نقشی که روسیه برای منافع ملی آمریکا دارد، بیان می‌کند که ایالات متحده، به‌منظور حفظ ثبات و صلح در اروپا و آسیا، به دنبال استراتژی توازن قوا در قبال روسیه بوده است.

در برداشت لیبرالی از هژمونی و آنچه در قالب مکتب «انترناسیونالیست‌های لیبرال» در سیاست خارجی آمریکا بحث می‌شود، جی. جان آیکنبری (G. John Ikenberry) «نظم هژمونیک لیبرال» را اساس استراتژی و سیاست آمریکا در مناطق مختلف جهان و در مقابل رقبا می‌داند. مارتین هیرز (Hirss 2019)، با تحلیل محتوای سخنرانی‌های بوش پسر و اوباما و هم‌چنین معاونان آنان، از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ از دو استراتژی «هژمونی لیبرال» و استراتژی «توازن قوای فراساحلی»، به‌عنوان استراتژی‌های ایالات متحده در این دوران، در قبال روسیه یاد کرده است. جوزف جوف (۱۳۸۲) بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا، در جایگاه قدرتی سلطه‌گر بعد از جنگ سرد، استراتژی کلان «پره‌ها و توبی چرخ» را در قبال اروپا، خاورمیانه، و روسیه پس از شوروی و اروپای شرقی در پیش گرفته است. چارلز زیگلر (Ziegler 2020) نیز در مقاله خود، باتوجه به این‌که روسیه و آمریکا بعد از جنگ سرد و به‌ویژه پس از گسترش ناتو و در سال‌های اخیر بعد از وجود بحران در روابط دو کشور

درگیر معمای امنیت شده‌اند، باتوجه‌به پتانسیل روسیه و چین برای ایجاد موازنه درمقابل آمریکا، بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا با استفاده از الگوی اتحاد و با نزدیکی به کشورهای پیرامون روسیه «سیاست توپی و پره» را شکل داده است.

در تحقیقاتی دیگر که به بررسی روابط ایالات متحده و روسیه پرداخته‌اند، ریچارد سوکولسکی و یوجین رومر (Richard Skolsky and Eugene Rumer)، باتوجه‌به اهمیت روسیه برای منافع ملی آمریکا، استراتژی گسترش ناتو به شرق و سیاست گسترش دموکراسی را دو رکن مهم سیاست آمریکا درقبال روسیه در سی سال اخیر مطرح می‌کنند. شوله و دیگران (۱۳۹۷) در گزارشی برای مؤسسه بروکینگز (Brookings Institute) از تنش‌های ژئوپلیتیکی در آسیا و مسئله روسیه و چین، به‌عنوان چالش‌هایی که نظم جدید به‌رهبری آمریکا را به‌خطر می‌اندازند، یاد می‌کنند. بر این اساس، برای حل‌وفصل و مقابله با این چالش‌ها بر اتخاذ استراتژی یک‌پارچه همانند «ایجاد موقعیت قدرت بزرگ (of strength Situations)»، دین آچسون، وزیرخارجۀ ترومن، تأکید و پافشاری می‌کنند. نیکلاج فان کریتور (Van Kreitor 1996) در مقاله خود به‌نحو بسیار جالبی رویکرد آمریکا درقبال روسیه را در قالب نظریه‌های ژئوپلیتیکی موردتجزیه‌وتحلیل قرار داده است. وی سیاست آمریکا درقبال روسیه را ادامه همان سیاست مکیندر، اسپایکمن، ماهان، برژینسکی، و دیگر متفکران این حوزه می‌داند.

۳. روش‌شناسی

به‌منظور بررسی خط سیر و رویکرد ایالات متحده درقبال روسیه از طریق روش تحلیل کیفی اشکال داده‌های مختلف تحقیق را پیش بردیم. با تحلیل آثار تئوریک، گزارش‌های اندیشکده‌های مهم و همچنین محتوای اصلی پژوهش‌های کارشناسان مختلف پیرامون استراتژی و رویکرد ایالات متحده داده‌های بسیاری را موردتجزیه‌وتحلیل قرار دادیم و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توان به پرسش‌های مربوط به این تحقیق از طریق تحلیل کمی پاسخ داد. بنابراین، سعی کردیم براساس تفسیر استنتاجی کیفی از داده‌های موجود به پرسش تحقیق پاسخ دهیم.

۴. مفهوم‌سازی هژمونی و نظم هژمونیک در روابط بین‌الملل

این‌که هژمونی یک قدرت مادی در نظام بین‌الملل است و نوعی رهبری در این نظام شمرده می‌شود در همه تعاریف از این مفهوم آورده شده است (Schmit 2018:1-2). در

رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل، هژمونی به صورت‌های مختلفی بحث شده است (Dirzauskaite and Cristinel 2017). از نظر رئالیست‌ها، هژمونی به موقعیت غالب یک دولت اشاره دارد که در وهله اول دارای یک سهم نسبی از قابلیت‌های مادی است. در این منظر، دولت هژمونی دولتی است که آن قدر قدرت‌مند است که بر دیگر دولت‌های نظام تسلط دارد و هیچ‌کدام از دولت‌های دیگر نظام بین‌الملل بضاعت نظامی لازم برای برپاکردن یک جنگ جدی با آن را ندارند (Gilpin 1981: 29; Wholforth 1993: 12-14). در نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین، یک قدرت سلطه‌گر به اطمینان از این که نظم بین‌الملل با ایجاد نهادها و هنجارهای بین‌المللی به پیش برود تعریف می‌شود. نظریه‌های لیبرال هژمونی را نوعی رهبری در نظام بین‌الملل می‌دانند. آن‌ها بر قدرت مادی هم تأکید دارند، اما برای فهم هژمونی به مکانیسم‌ها و فرایندهایی که هژمونی از طریق آن اعمال می‌شود نیز توجه می‌کنند. از نظر آیکنبری، هژمونی لیبرال حاکمیت و نظم براساس رژیم صورت می‌گیرد که یک کشور پیش‌رو ایجاد کرده است (Schmit 2018: 11-12). در سنت گرامشی، هژمونی ترکیبی از اجبار و رضایت تلقی می‌شود، درحالی که توانایی‌های مادی یکی از ویژگی‌های بارز هژمونی دانسته می‌شود. مهم است که یک بلوک تاریخی بازتولید ایده‌ها را تضمین کند و موجب شود که این هژمونی از سوی کسانی که تحت سلطه هژمونی قرار گرفته‌اند به‌طور گسترده پذیرفته شود (Puchala 2005: 571-584).

رابرت کاکس (Robert Cox)، که از زاویه ماتریالیسم تاریخی به مفهوم هژمونی می‌نگرد، هژمونی را، به‌منزله ساختاری تاریخی، پیکربندی خاصی از نیروها می‌داند (Cox 1981: 135). از نظر وی، ثبات مبتنی بر چیرگی نوعی ثبات است که در آن تناسبی میان ترکیب‌بندی قدرت مادی، تصور جمعی حاکم از نظم جهانی (ازجمله هنجارهای معین)، و مجموعه‌ای از نهادهایی دیده می‌شود که ظاهری جهان شمول دارند؛ یعنی صرفاً ابزار آشکار سلطه یک دولت خاص نیستند و نظم را اداره می‌کنند. او با مشاهده و تحلیل دو دوره تاریخی، یعنی دوره صلح بریتانیایی (قرن نوزدهم) و صلح آمریکایی (بعد از جنگ جهانی دوم)، می‌نویسد ساختار در تعامل با سه نیرو، یعنی قابلیت مادی و ایده‌ها و نهادها، شکل می‌گیرد. براساس این، وی هژمونی را به‌معنای تناسب میان قدرت، ایده‌ها، و نهادها تعریف می‌کند (ibid.: 135).

۱.۴ هژمون و شیوه‌های آن برای مدیریت روابط با رقبا

«ال پایانو» (۱۳۸۲)، در یکی از مقالات کتاب *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین* تحت عنوان «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها پس از

جنگ سرد»، معتقد است جایی که یک قدرت بزرگ به مثابه یک هژمون رفتار می کند، ممکن است یکی از این سه شیوه را برای مدیریت روابط خود با کشورهای کوچک تر اتخاذ کند:

الف) شیوه موازنه گری: یک قدرت بزرگ امکان دارد شیوه موازنه گری را اتخاذ کند. پایانی این شیوه را با روش موازنه قوا، یعنی همان نظامی که در آن قدرت های بزرگ یک دیگر را با استفاده از توانایی های داخلی^{۱۷} برای مثال با ابزارهای خود یا از طریق اتحاد متوازن و متعادل می کنند، کمی متفاوت می بیند. یک قدرت بزرگ در نقش موازنه گر به مثابه همان شیوه ای است که بریتانیا در قرن نوزدهم برای مدیریت روابط خود با دیگر قدرت ها یا در مواجهه با کشورهای کوچک تر اتخاذ می کرد. در این روش، انگلستان صرفاً برای حفظ ثبات و بازگشت تعادل به نظام سعی می کرد تا به طور متناوب میان طرف های مختلف در یک مناقشه منطقه ای وارد شود و به حمایت بر یکی از این طرف ها متمایل شود. موازنه گر، به دلیل نبود پیوندهای واقعی و انضمامی، تنها وقتی که مناسب می دید و شاید آنچه که آن را ایفای نقش یک «میانجی — صادق (Honest-Broker)» می نامید درگیر مناقشات منطقه ای می شد (پایانیو ۱۳۸۱: ۱۸۹).

ب) شیوه اتحاد بیسمارکی: روش «اتحاد بیسمارکی (Bismarckian Alliance)» روشی است که بعد از آن که «اتوفون بیسمارک»، صدراعظم آلمان، آن را به کار گرفت در اروپای مرکزی از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ به این عنوان نامیده می شود. در این روش، یک قدرت بزرگ تلاش می کند امنیت منطقه ای را از طریق شبکه ای از اتحاد های کوچک با قدرت های کوچک تر در یک منطقه تأمین کند. به نظر شرویدر (Paul W. Schroeder)، هژمون این اتحاد ها را هم چون ابزاری برای کنترل و مدیریت مناقشات در منطقه به کار می گیرد (Schroeder 1976: 230-231). رویکرد بیسمارک عبارت بود از توسل به ایجاد روابط نزدیک با تعداد هرچه بیش تری از طرف ها تا این که از بروز چالش ها علیه نظم موجود جلوگیری شود. او این کار را از طریق ایجاد نظام های اتحاد و با استفاده از نفوذ به دست آمده برای تعدیل ادعاهای رقبا انجام می داد (کسینجر ۱۳۷۸: ۲، ۶۱۱-۶۱۲). هدف وی این بود که سیستمی پدید آید که در آن همه قدرت ها، به جز فرانسه، به آلمان محتاج باشند و تا حد ممکن از ایجاد اتحاد علیه آلمان منع شوند (جوف ۱۳۸۲: ۲۴۸-۳۴۰).

ج) شیوه استیلاجویانه یا تسلط بر کشورهای کوچک تر: سرانجام این که براساس استدلال پایانیو یک هژمون ممکن است قدرت زیاد خود را در تقابل با کشورهای کوچک تر در یک منطقه به کار گیرد تا از این طریق نظم به طرقی که عموماً نظریه «ثبات

مبتنی بر استیلا» خوانده می‌شود برقرار شود. این مکتب فکری اظهار می‌دارد که هژمون‌ها ممکن است تسلط و استثمار کشورهای کوچک‌تر را راهی برای برقراری نظم بشناسند، یا این‌که هژمون هزینه‌ای را که برای تأمین کالاهای عمومی یا خیر مشترک در این مورد-امنیت- وجود دارد بر یک منطقه تحمیل کند (پاپایانو ۱۳۸۲: ۱۸۹). درپایان، بایستی خاطرنشان کرد مهم‌ترین ویژگی نظم هژمونی‌محور این است که در آن یک دولت مسلط از ابعاد مختلف قدرت برای تشکیل و مدیریت نظامی در راستای ترجیحات، ارزش‌ها، و هنجارهای خود استفاده می‌کند. درواقع، این نظم نوعی نظم سلسله‌مراتبی است (استوارت و دیگران ۱۳۹۲: ۵۷). علاوه‌براین، ایستارهای دولت هژمون که در رأس این نظام قرار دارد، بایستی از سوی سایر اعضا پذیرفته شده باشد.

۵. یافته‌های تحقیق

۱.۵ ایالات متحده آمریکا و روسیه پس از جنگ سرد

بعد از فروپاشی شوروی، روابط میان روسیه و آمریکا هرچند اهمیت خود را حفظ کرده است، این روابط در سی سال اخیر دوره‌هایی از همکاری و رقابت را با فرازونشیب‌های فراوان طی کرده است. از سال ۲۰۰۸ و جریان بحران گرجستان، بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، و تشدید بحران سوریه از سال ۲۰۱۵ این روابط وارد فاز جدیدی از تنش شده است. سیاست‌ها و اقدامات غرب و هم‌چنین سیاست‌ها و شخصیت خود پوتین و ادعاهای این کشور مبنی بر پذیرش روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و شریک برابر با غرب و هم‌چنین پذیرش حق نفوذ در مناطق پساشوروی از جمله عوامل مهمی‌اند که در تقابل دو کشور و آغاز مرحله جدیدی از تنش نقش ایفا کرده‌اند. این موضوعات نه تنها گفتمان حاکم در ایالات متحده در قبال روسیه را تحت تأثیر قرار داده است، بلکه پرسش‌هایی را نیز درباره اتخاذ استراتژی‌های مناسب در قبال این کشور مطرح ساخته است. رودلف (۲۰۱۶) در این خصوص سه دیدگاه را برجسته می‌سازد. نخست، مهارگریان جدید (Containment neo) هستند که ادعا می‌کنند مسکو اقتدارگرایانه‌تر شده و به سیاست توسعه‌طلبانه خود ادامه خواهد داد. دوم، گروهی هستند که معتقدند روسیه همانند یک قدرت بزرگ در مورد قلمرو نفوذ خود عمل می‌کند. بنابراین، ایالات متحده به‌هم‌راه متحدانش بایستی به اقدامات روسیه پاسخ‌های محکم‌تر و قاطعانه‌تری بدهد. سوم، تعامل‌گرایان هستند که هر دو طرف را در ایجاد تنش‌های اخیر مقصر قلمداد می‌کنند و بر این اساس بر ایجاد همکاری نزدیک‌تر میان

طرفین تأکید می‌کنند. هرکدام از این‌ها روایتی را نشان می‌دهند که براساس آن گذشته، حال، و آینده روابط میان دو کشور تشریح و پیش‌بینی می‌شود (Miskimmon and O'loughlin 2017: 115). علاوه‌براین، دیدگاه چهارمی نیز وجود دارد که بیان می‌کند در سطح جهانی، تقاضای روسیه و چین برای پذیرش قلمرو نفوذ ضد نظم لیبرالی است که آمریکا، بر مبنای هم‌گرایی در اقتصاد جهانی، طراحی کرده است (Ikenberry 2009). چنین روایت‌هایی از روسیه در آمریکا این مسئله را نمایان ساخته است که آیا ایالات متحده بایستی با روسیه زندگی کند، به چالش با آن برخیزد، یا این‌که رویارویی را در پیش گیرد.

مرکز بلفر (Belfer Center for Science and International Affairs) در گزارشی، به قلم گراهام آلیسون و دیگران، اعلام می‌کند که روسیه رقیب استراتژیک آمریکا نیست، دشمن آمریکا هم نیست، و قصد آن را نیز ندارد. بر این اساس، برای پیش‌برد منافع ملی آمریکا بر روابط دوجانبه مدیریت شده تأکید دارد. به اعتقاد نویسندگان این گزارش، حتی با وجود رجعت روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ این موضوع خطری عمده برای منافع حیاتی آمریکا به وجود نخواهد آورد؛ چراکه حفظ توازن قوا در اروپا و آسیا می‌تواند صلح و ثبات را برای آمریکا به‌ارمغان آورد (Allison et al. 2011). در سویی دیگر، برخی اختلاف میان روسیه و آمریکا آن‌قدر عمیق است که آمریکا نمی‌تواند با روسیه کار کند. با اختلافاتی که میان دو کشور در زمینه ایدئولوژیک بر سر مناطق نفوذ و هنجارها و معیارهای حاکم بر حکمرانی جهانی وجود دارد، این کشور می‌تواند تهدیدی وجودی برای منافع ملی آمریکا محسوب شود. در این زمینه، «مرکز پیشرفت آمریکا (Center for American Progress)» طی گزارشی در میان کشورهای غیرلیبرال، استبدادی، و تجدیدنظرطلب از روسیه به عنوان کشوری یاد کرده که آشکارا تهاجمی‌ترین و جسورانه‌ترین روش را در قبال هژمونی آمریکا در پیش گرفته است (Magsamn et al. 2018: 1-29). جوزف هابرم (Joseph Haberman)، پژوهش‌گر مطالعات روسیه در شورای روابط خارجی آمریکا، از روسیه به کشوری یاد کرده است که تأثیری اساسی در منافع آمریکا داشته و تهدیدی بالقوه برای ثبات اقتصاد جهانی‌ای است که آمریکا طراحی کرده است. به نظر این گروه، روسیه با اقداماتی چون عملیات سایبری مخرب علیه آمریکا، دلارزدایی، استفاده از زور برای نابودی هنجارهای بین‌المللی مانند آزادی دریانوردی و استفاده از منابع طبیعی‌ای چون نفت و گاز به منزله یک سلاح به منظور اخلال در نظم اقتصادی بین‌الملل برآمده است (Habberman 2020).

در حوزه آکادمیک نیز، اندیشمندانی چون جوزف نای، جان میرشایمر، استفان والت، مایکل مستداندو، ویلیام ولفورث، جی بروکس، و رابرت کیگن قرار دارند که روسیه و چین

را بزرگ‌ترین چالش برای هژمونی آمریکا در سال‌های اخیر معرفی می‌کنند. اعلام شده است که در آغاز هزاره جدید، روسیه و چین دو کشوری هستند که به‌طور فزاینده‌ای مخالفت خود با غرب را با صدای بلند اعلام کرده‌اند و هردو آماده نادیده گرفتن برتری و اولویت‌های آمریکا هستند (Snetkov and Lanteigne 2015: 113-146). یک بحث اساسی در آمریکا و محافل آکادمیک این کشور وجود دارد که قدرت‌های نوظهور چالشی اساسی برای نظم بین‌المللی هستند که به‌رهبری آمریکا و براساس هژمونی این کشور شکل گرفته است (Krepinevich 2017, 2020). بر این اساس، اتخاذ یک استراتژی بزرگ مهار از منظر برخی از این افراد ضروری می‌نماید (Posen 2003: 36-42).

هرچند در آمریکا درمورد این که روسیه و چین بتوانند یک اتحاد رسمی داشته باشند تردیدهای جدی وجود دارد، سیاست‌مداران در واشنگتن از نزدیکی میان مسکو و پکن به شدت عصبانی هستند. آن‌ها معتقدند با وخیم شدن روابط آمریکا و روسیه و همچنین اوضاع بحرانی در روابط میان آمریکا و چین، روابط دفاعی چین و روسیه به ترتیب علیه هژمونی نظامی آمریکا در اروپای شرقی و اقیانوس آرام غربی قرار خواهد گرفت. همکاری نظامی روسیه و چین شامل فروش اسلحه، تمرین‌های نظامی مشترک، و هماهنگی ضد تروریسم از طریق سازمان همکاری شانگهای می‌تواند به گسترش توانایی‌های تهاجمی و دفاعی روسیه در مناطق غربی و جنوبی منجر شود. روسیه و چین از پتانسیل سیستم‌های موشکی ضد بالستیک برخوردارند. آن‌ها می‌توانند در مقابل استقرار سیستم‌های موشکی ضد بالستیک در اروپای شرقی و آسیای شرقی مشکل ایجاد کنند و بازدارندگی استراتژیک را از بین ببرند. از آن‌جا که ایالات متحده نمی‌تواند روسیه و چین را به شرکای کوچک در نظم لیبرال قبول کند و آن‌ها را تابع خود کند، بایستی دوباره به سیاست مهار برگردد و تلاش کند تا از طریق استراتژی هند و اقیانوسیه دولت ترامپ کشورها را وادار کند تا در یک نظم دوقطبی جدید وارد شوند (Ziegler 2020). باتوجه به این موارد است که می‌توان دریافت که چرا در گزارش دفاع ملی سال ۲۰۱۸ رقابت استراتژیک طولانی مدت با روسیه و چین به اولویت اصلی وزارت دفاع آمریکا انتخاب شده است. سند استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ نیز با این ادعا که بازگشت به سیاست رقابت قدرت‌های بزرگ "بزرگ‌ترین چالش امنیتی آمریکاست، روسیه را به‌همراه چین و کره شمالی" و تروریسم را تهدیدهای اصلی برای قدرت و منافع آمریکا در سراسر جهان ذکر کرده است. در این سند آورده شده که چین و روسیه مصمم‌اند تا امنیت و رفاه آمریکا را به‌خطر اندازند (https://www.whitehouse.gov/2017).

۶. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۱.۶ ایالات متحده و شیوه موازنه‌گری فراساحلی

انگلستان زمانی که در قرن هفدهم قدرت بزرگ دریایی شناخته شد، این امکان را فراهم ساخت تا حقایق تعادل قدرت را به اصل کلیدی نظم خود تبدیل کند. در دست گرفتن اختیار آب‌ها و جزیره‌ای بودن^{۱۲} بریتانیا را قادر می‌ساخت تا زمان و ابعاد حضور و مداخله خود را در جهت داوری در مورد تعادل قدرت و تضمین وجود آن در اروپا تعیین کند. رویکرد موازنه‌ای انگلیس به گونه‌ای بود که پیش از دخالت باید صبر پیشه می‌شد تا این که توازن قوا مورد تهدید مستقیم قرار گیرد و سپس تقریباً باید همیشه از طرفی حمایت می‌شد که ضعیف‌تر است. یکی از اصول کلی در موازنه پالمستونی این بود که تغییراتی که کشورهای خارجی تصمیم دارند در قانون اساسی و شکل دولت خود ایجاد کنند تغییراتی هستند که به انگلیس ربطی ندارند تا با زور اسلحه در آن‌ها دخالت کند، اما همین که یک کشور برای تسخیر سرزمینی که به کشور دیگری تعلق دارد تلاش کند و آن را به خود ضمیمه کند — از آن‌جا که چنین تلاشی موازنه قوای موجود را مختل می‌کند و تغییر قدرت نسبی کشورها می‌تواند خطری برای قدرت‌های دیگر به وجود آورد — دولت بریتانیا در مقابله با چنین فعالیت‌هایی بایستی خود را کاملاً آزاد بداند (کسینجر ۱۳۷۸: ۱، ۱۷۰).

انگلستان از زمان جنگ جهانی اول نقش تعدیل‌کننده قدرت را ایفا کرده است. این کشور در جنگ‌های اروپایی شرکت می‌جست، اما هربار متحدان خود را تغییر می‌داد، نه در راستای اهداف خاص و کاملاً ملی، بلکه با توجه به این که مسئله منافع ملی در حفظ تعادل قدرت نهفته است. هنری کسینجر (۱۳۹۶: ۲۳)، کریستوفر لین (۲۰۰۶)، و برخی نظریه پردازان واقع‌گرا از جمله جان میرشایمر و استفان والت (۲۰۱۶) معتقدند که بسیاری از این اصول در خصوص نقش آمریکا در جهان پس از استقلال و در مقطع کنونی هم صادق است. والت با بررسی استراتژی مهار آمریکا در طول جنگ سرد آن را برخاسته از اصول تعادل دریایی قدرت می‌داند. هسته اصلی این استراتژی از نظر وی حفظ هژمونی آمریکا در نیم‌کره غربی بوده است. ایالات متحده از طریق کشورهایی که با کمک اتحادیه‌های نظامی و دفاعی به خود متصل کرده است سعی می‌کند از سلطه هر قدرت بزرگ دیگری بر مناطقی که به لحاظ استراتژیک مهم‌اند جلوگیری کند. شرط تعادل دریایی این است که ایالات متحده نیروهای نظامی خود را در آن منطقه نگه دارد تا اطمینان حاصل کند که هیچ قدرت دیگری قادر به تسلط و کنترل آن مناطق نباشد. این همان سیاستی بود که انگلستان

در قرن هیجدهم و نوزدهم دنبال می‌کرد و سیاست‌مداران و بنیان‌گذاران آمریکا نیز بر آن تأکید داشته‌اند. به اعتقاد وی هم‌چنین، جلوگیری از ظهور هژمون در این مناطق این مزیت اضافی را به‌هم‌راه دارد که به آمریکا اطمینان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ اوراسیا بیش‌تر از ایالات متحده نگران یک دیگر باشند. در نتیجه، برخی از این کشورها معمولاً مشتاق حمایت آمریکا خواهند بود و بنابراین تمایل بیش‌تری به انجام گرفتن پیش‌نهادهای واشنگتن نشان خواهند داد (Walt 2020). ناتان سیرز (Nathan A. Sears) نیز در این زمینه می‌گوید:

استراتژی توازن قوایی که روسیه و چین دنبال خواهند کرد نه تنها به تعداد قطب‌ها منجر نخواهد شد، بلکه دنیای تک‌قطبی را نیز تشویق می‌کند؛ زیرا استراتژی‌های توازن قوای چین و روسیه، که بر تجدیدنظرگرایی منطقه‌ای متمرکز شده‌اند، واکنش‌های زیادی را در شرق آسیا و اروپا برای مهار آن ممکن است ایجاد کنند. همسایگان روسیه و چین، که از واکنش این دو کشور نگران شده‌اند، به دنبال اتحاد با آمریکا می‌روند و این امر تقویت سیستم‌های اتحاد ایالات متحده در شرق اروپا و آسیا را به‌هم‌راه خواهد داشت (Sears 2016:1-5).

جان میرشایمر، در مقام یک رئالیسم تهاجمی، نیز این موضوع را به این صورت تبیین می‌کند:

دولت‌هایی که هژمون منطقه خود می‌شوند سعی می‌کنند جلوی رشد قدرت‌های بزرگ در مناطق دیگر را بگیرند و از تکرار موفقیت خود در مناطق دیگر جلوگیری کنند. به عبارت دیگر، هژمون‌های منطقه‌ای تمایلی به داشتن رقبای هم‌سنگ ندارند. به همین دلیل، ایالات متحده نقش کلیدی در بازداشتن امپراتوری ژاپن، آلمان و یلهمی، آلمان نازی، و اتحاد شوروی برای دست‌یافتن به تفوق منطقه‌ای داشته است. حال اگر یک قدرت بالقوه در منطقه‌ای پدیدار شود که داعیه هژمونی منطقه‌ای داشته باشد [به عنوان مثال روسیه]، دیگر قدرت‌های بزرگ، اگر بتوانند بدون کمک هژمون‌های مناطق دیگر (آمریکا)، با او مقابله کنند، به این ترتیب لازم نیست که هژمون مناطق دیگر (آمریکا) خود را به خطر بیندازد و مداخله کند. اما اگر قدرت‌های بزرگ محلی قادر به انجام این کار نباشند، هژمون‌های مناطق دیگر اقدامات لازم جهت مقابله با دولت تهدیدکننده و دولتی که می‌خواهد نظم را برهم زند انجام خواهند داد. در پی این هدف، ایالات متحده در قرن بیستم مسئولیت چهار منطقه جداگانه را برعهده گرفته است و به همین دلیل عموماً به عنوان یک «موازنه بخش کرانه‌ای» شناخته می‌شود (مرشایمر ۱۳۸۸: ۴۸).

آمریکا فقط زمانی به مناطقی مثل اروپا و شمال شرق آسیا نیرو اعزام کرده که یک هژمون بالقوه در این مناطق وجود داشته است و قدرت‌های بزرگ این مناطق نتوانسته‌اند

به‌تنهایی از عهده مهارش برآیند. درواقع، آمریکا به‌طور سستی، زمانی که با یک رقیب بالقوه هم‌سطح خود مواجه بوده، استراتژی «انداختن مسئولیت بر گردن دیگری» (Buck Passing) را دنبال کرده است (همان: ۴۰۹).

براساس این، گفته می‌شود که نظریه توازن دریایی قدرت یا همان موازنه فراساحلی یک رویکرد استراتژیک جای‌گزین برای سیاست خارجی آمریکا در نفوذ در مناطق مختلف تلقی می‌شود (Mearsheimer and Walt 2016: 70-83). در قالب این راه‌برد، آمریکا منافع و نفوذ خود را بر یک منطقه حفظ می‌کند، بدون این که از نظر سیاسی و نظامی عمیقاً درگیر شود. ایالات متحده بعید است که اختلاف قدرت میان خود و چین را متوقف کند. خصوصیات قدرت نرم و سخت آمریکا در اوایل قرن بیستم هم پابرجاست. باوجوداین، آمریکا با کاهش قدرت نسبی خود مواجه است (Lemahiew and Lengo 2020) و در اروپا با احیای نسبی روسیه مواجه است. روسیه جعبه‌ابزار متعددی را در اختیار دارد که از آن‌ها می‌تواند برای به‌چالش کشیدن برتری آمریکا استفاده کند؛ تکنیک‌ها و تاکتیک‌های به‌اصطلاح جنگ ترکیبی، قابلیت قدرت تیز، قابلیت‌های محدود اما واقعی قدرت نظامی، و کنترل بر منابع انرژی را دارد. این چالشی استراتژیک برای آمریکاست که چگونه موقعیت خود را حفظ کند، زیرا تعدادی از چالش‌های بالقوه در صحنه‌های جداگانه - اروپا، خاورمیانه، هند، و اقیانوس آرام - وجود دارد که آمریکا نمی‌تواند به‌طور هم‌زمان نتایج ترجیحی هر منطقه را تحمیل کند. این موضوع ضرورت استراتژیک توازن قوا را مطرح ساخته است. این رویکرد می‌تواند منافع ملی آمریکا را برآورده سازد و همان سیاستی است که جرج کنان نیز مطرح کرده بود. با این اقدام، هسته اروپای غربی و مرکزی و کشورهای آسیای شرقی به آمریکا متصل می‌ماند. در این زمینه، تاحدی برخی ترجیحات روسیه و چین در اروپای شرقی و آسیای شرقی به رسمیت شناخته می‌شود و معامله‌ای است تا اطمینان حاصل شود که مسکو و پکن انگیزه کم‌تری برای ارائه پیش‌نهاد رسمی و کامل برای محدود کردن گسترش نفوذ ایالات متحده خواهند داشت. در چهارچوب این استراتژی، چین و روسیه فعلی با پیکربندی کنونی قدرت تهدیدی برای منافع آمریکا به‌شمار می‌آیند؛ لیکن اقدام مستقیم مناسب نیست. توازن قدرت می‌تواند هزینه‌های درگیری مستقیم با آمریکا را برای روسیه و چین بیش از حد بالا ببرد. اما درعین حال، برای جلوگیری از تحکیم حوزه‌های نفوذ تعریف و طراحی شده است. هدف نهایی صرفاً جلوگیری از روسیه در جایگاه قدرتی بزرگ نیست، بلکه تشویق به ادغام و جذب روسیه در سیستم بین‌المللی به‌رهبری آمریکاست (Gvosdev 2020: 1-25).

اگر آمریکا از ایجاد موازنه در برابر روسیه دست بردارد و به پوتین اجازه دهد که بدون محدودیت و آزاد از هر قیدوبندی به فعالیت خود ادامه دهد، مسکو می‌تواند نظم بین‌الملل کنونی را واژگون کند و آن را به نظامی تبدیل کند که در آن آمریکا نقشی بسیار محدودتر و روسیه نقشی بسیار پررنگ‌تر در اروپا و خاورمیانه ایفا کند. حمله به اوکراین و مداخله در سوریه نشانه‌هایی دال بر نحوه تحقق این مسئله به‌دست می‌دهد. روسیه می‌تواند در کشورهای تحت چتر امنیتی ایالات متحده قرار ندارند دست به مداخله زند و در صورت واکنش غرب دامنه تهدیداتش را بیش‌تر کند. در نتیجه، به‌طور چشم‌گیری نفوذ ژئوپلیتیکی خود را افزایش دهد و پی‌آمدهای جدی برای کل منطقه به‌ارمغان بیاورد (شوله و دیگران ۱۳۹۷: ۳۰). بحران سوریه و اوکراین و هم‌چنین گرجستان در سال ۲۰۰۸ نشان داد که ایالات متحده آمریکا، بدون نیاز به استقرار قدرت نظامی خود، در این بحران‌ها فقط به‌منزله تأمین‌کننده امنیت و پشتیبان عمل کرده است. گفته می‌شود که استراتژی دولت ترامپ نیز همین بوده است. آمریکا به‌دنبال کاستن از هزینه‌های خود در این مناطق سعی داشت تا نقش موازنه‌دهنده فراساحلی را بازی کند (Biafra 2018: 1-4).

۲.۶ نظام اتحاد بیسمارکی

سیاست مهار یعنی همان سیاستی که بیسمارک بر فرانسه اعمال کرد، بعداً انگلستان، سپس ایالات متحده در مشارکت با انگلستان، و بعد با اروپا این سیاست را به کل اوراسیا گسترش داد. بخش‌های مهمی از این سیاست جلوگیری از دست‌رسی روسیه به سواحل دریای مدیترانه یا خلیج فارس بود که تجارت انگلستان و در نهایت برتری دریای این کشور را تهدید نکند. در نظام تک‌چندقطبی پس از جنگ سرد اصولاً بازی در سطح جهانی و اساساً موازنه بیش‌تر حالت بیسمارکی دارد تا موازنه به‌سبک پالمرستونی. اقتضائات ساختاری و فرایندی باعث می‌شود آمریکا در جایگاه قدرت برتر در سیستم بین‌المللی، که از لحاظ جغرافیایی شبیه بریتانیاست، به‌لحاظ نحوه برقراری توازن قوا به سبک بیسمارکی عمل کند. هرچند ابزارهایی که بیسمارک برای موازنه در اختیار داشت تنها جنبه اتحاد و ائتلاف داشت، اما امروزه ابزارها به‌صورت بارزی متنوع‌تر شده است. تشبیهی که برای اقدام آمریکا به‌سبک بیسمارک می‌توان به‌کار برد همانند «پره‌های چرخ و توپی چرخ» است. توپی واشنگتن است و پره‌ها دیگر قدرت‌های بزرگ اروپای غربی، ناتو، ژاپن، و روسیه. توپی دارای گزینه‌های بیش‌تری در مقایسه با پره‌هاست (آیکنبری ۱۳۸۲: ۲۴). تاهنگامی که کلیه

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی ... (مجید روحی دهینه و عباس امیری) ۴۲۳

بازیگران، مانند پره‌های چرخ کالسکه، به تویی مرکز چرخ، یعنی آمریکا، متبھی شوند آمریکا تمامی بازیگران را به‌نحوی مدیریت و کنترل خواهد کرد. این عامل موجب خواهد شد که آمریکا برنده و پیش‌برنده دیپلماسی در نظام تک‌چندقطبی باشد نه مقهور آن (دهشیری و گلستان ۱۳۹۵: ۱۱۳). بر این اساس، جوزف جوف (Josef Joffe) می‌نویسد:

ایالات متحده آمریکا، سهواً یا عمدتاً، استراتژی کلانی را اتخاذ کرده که کمی شبیه بریتانیا و بسیار شبیه آلمان زمان بیسمارک است. آمریکا کشورهای اروپایی را آسوده‌خاطر ساخته است. به کوتاه‌کردن سایه قدرت آلمان از سراسر اروپا کمک کرده است. یک چتر امنیتی ایجاد کرده است که به‌نحوی همه به‌هم وابسته باشند. بنابراین، نمی‌تواند خود را از این مناطق کنار کشد؛ چراکه کناره‌گیری آمریکا، به‌قول فیشر، خلأ امنیتی ایجاد می‌کند که اروپا نمی‌تواند این نقش را پر کند؛ نه مایل است و نه توان آن را دارد. از منظر وی، اروپای غربی از سال ۱۹۴۵ به تویی واشنگتن متصل شده است. بریتانیا، آلمان، ایتالیا، و حتی فرانسه به آمریکا به‌عنوان آخرین پناهگاه امنیتی خود نیازمندند تا به‌کمک آمریکا در مقابل روسیه در حال احیا و نیز علیه یک‌دیگر محافظت شوند (جوف ۱۳۸۲: ۲۴۵-۲۵۰).

آمریکا، برخلاف رایش سوم (بیسمارک) که از قدرت سخت خود برای تویی پره بهره می‌برد، از قدرت سخت، نرم، و هوشمند خود و از تمامی ابزارهای دیپلماتیک برای پیش‌برد سیاست خود استفاده کرده است. اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ، ابزارهای تحریمی، روش‌های تهاجمی و استیلاجویانه ابزارهایی هستند که ایالات متحده آمریکا برای ایجاد و حفظ استراتژی بیسمارکی و بازی تویی چرخ در اختیار دارد. هرکدام از این ابزارها پره‌ای از چرخ را به‌خود اختصاص داده‌اند (دهشیری و گلستان ۱۳۹۵: ۱۱۳). درواقع، ایالات متحده آمریکا از تمامی این ابزارها و امکانات برای مدیریت و سازمان‌دهی بحران‌های بین‌المللی و مدیریت منازعات و روابط خود با کشورهای واقع در اوراسیای مرکزی و روسیه بهره می‌گیرد.

۱.۲.۶ ابزار اقتصادی و انرژی

آمریکا، که از سال ۲۰۰۶ به اهمیت ژئواستراتژیک و انرژی آسیای مرکزی و قفقاز پی برده است، بعد از مناقشه انرژی میان روسیه و اوکراین در سال ۲۰۰۶، به‌همراه اروپا، نگاه دقیق‌تری به نقش انرژی پیرامون دریای خزر یعنی قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی انداخته است. در این میان، ایالات متحده آمریکا سعی کرده است از طریق خطوط لوله به جنگ با

روسیه برود. ایجاد خطوط لوله باکو-تفلیس-جیهان، خط لوله گازی باکو-تفلیس-ارزروم، خط لوله باکو-نوروسیسک، خط لوله نفت باکو-سوپسا، و کنسرسیوم خزر که به‌عنوان مهم‌ترین خطوط انتقال انرژی از دریای خزر به سمت غرب هستند (آجیلی و بهادرخانی ۱۳۹۳: ۱۴۱)، در راستای سیاست هژمونیک آمریکا در منطقه طراحی شده‌اند. به اعتقاد بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران، هدف اصلی آمریکا از به دست گرفتن کنترل انرژی منطقه بازداشتن قدرت‌های منطقه‌ای، یعنی چین و روسیه و ایران، به خصوص روسیه و ایران، از تبدیل شدن به بازیگرانی مؤثر در منطقه است و جلوگیری از به دست گرفتن انرژی نفت و گاز این منطقه توسط این دو کشور به طور خاص (همان: ۱۳۷-۱۳۹).

آمریکا، که در صدد حذف روسیه از مسیرهای انتقال انرژی است، در این راستا این طرح‌ها را به رغم غیراقتصادی بودن با هزینه‌های سنگین به اجرا درآورده است. واشنگتن آشکارا ترکیه را جای‌گزین روسیه و ایران در طرح‌های انتقال نفت و گاز از منطقه کرده است و عملاً دست چین را برای حضور در طرح‌های انرژی منطقه باز گذاشته است تا از این طریق مانع از تسلط و انحصار کامل روسیه بر منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و دریای خزر شود. هم‌چنین در راستای این سیاست‌ها، ایالات متحده آمریکا با کشاندن ناتو به منطقه سعی کرده است تا امنیت انرژی را تضمین کند. از سال ۲۰۰۰، ایالات متحده تلاش‌های زیادی انجام داده است تا از طریق گفت‌وگوها و مباحثی چون امنیت انرژی و حفاظت از زیرساخت‌های انرژی قفقاز جنوبی، در راستای تضمین امنیت انرژی، پای ناتو را نیز به مناقشات منطقه‌ای بکشاند. در راستای در نظر گرفتن منطقه قفقاز جنوبی، به عنوان بخشی از یک راه‌برد بزرگ‌تر برای ایجاد امنیت باثبات از حوزه بالکان تا آسیای مرکزی، در کنار دموکراسی و ثبات سیاسی، انرژی نیز یکی از سه اولویت مهم این کشور در منطقه تعیین شد. در زمینه امنیت انرژی، آمریکا تا سال ۱۹۹۸ راه‌برد ایجاد چند خط لوله را به کار گرفت. می‌توان گفت که هدف همه آن‌ها شکستن انحصار روسیه بر مسیرهای انتقال انرژی و کنترل ایران در منطقه بوده است (دوهاس ۱۳۹۶: ۱۸۶).

۲.۲.۶ ابزار نظامی

ابزار نظامی یکی از ابزارهای مهم هژمونیک آمریکا در قبال روسیه در مناطق پشاوروی تلقی می‌شود. از پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا به اقداماتی در حوزه خارج نزدیک روسیه دست زده است که از نظر مسکو تهاجمی تلقی می‌شود؛ سیاست گسترش ناتو؛ حمایت از جریان‌های انقلاب رنگی در اوکراین، گرجستان، و قرقیزستان؛ استقرار

سامانه‌های دفاع موشکی زمینی در آلاسکا، کالیفرنیا، و اروپای شرقی؛ خروج یک‌جانبه از پیمان ABM؛ انعقاد پیمان‌های دفاعی با کشورهای منطقه پیرامونی روسیه به‌ویژه با آذربایجان و گرجستان در قفقاز جنوبی؛ استقرار نیروهای واکنش سریع، محول کردن مسئولیت تأمین امنیت آسیای مرکزی و قفقاز به فرماندهی اروپایی خود؛ هم‌چنین اعلام حوزه خزر به‌عنوان «منافع استراتژیک» (Strategic Interest)؛ دراختیار گرفتن پایگاه هوایی ماناس در قرقیزستان و پایگاه هوایی «کارشی خان‌آباد» در ازبکستان؛ حمایت آشکار از گرجستان در جریان بحران اوت ۲۰۰۸؛ انعقاد پیمان استراتژیک با تفریس؛ استقرار موشک‌ها در بلغارستان و رومانی در سال ۲۰۰۵؛ استقرار سپر ضد موشکی در جمهوری چک و لهستان؛ و در نهایت مداخله در بحران ۲۰۱۴ اوکراین تنها بخشی از کوشش‌های مهم این کشور در راستای هژمونی از طریق نظامی — استراتژیک به‌منظور مهار روسیه در فضای ژئوپلیتیکی‌اش محسوب می‌شود.

یکی از ویژگی‌های ثابت سیاست خارجی آمریکا در قبال روسیه در سی سال گذشته، که نمونه بارز تلاش‌های هژمونیک آمریکا برای مهار روسیه تلقی شده است، برتری و اولویت ناتو به‌منزله سنگ‌بنای معماری امنیتی اروپا پس از جنگ سرد و گسترش آن به برخی از کشورهای شوروی سابق است. از زمان پایان جنگ سرد، تعهد آمریکا به یک اروپای آزاد، دموکراتیک، و صلح‌آمیز ناتو را به ابزار مهم تحولات در اوراسیا درآورده است. مداخله نظامی ناتو در یوگسلاوی سابق در ۱۹۹۵ در جریان بحران بوسنی و هرزگوین و هم‌چنین در کوزوو در سال ۱۹۹۹ مفهوم استراتژیک ناتو در ۱۹۹۹ که طی آن به کشورهای متحد اختیار تام می‌داد تا هر زمان که نیاز داشتند از نیروی نظامی خود استفاده کنند، سیاست گسترش ناتو در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴، محافظت هوایی ناتو از دولت‌های بالتیک، مباحثی درخصوص احتمال عضویت اوکراین و گرجستان در این سازمان، همه این‌ها را می‌توان بخش‌های مهمی از سیاست نظامی و استراتژیک ایالات متحده با استفاده از ابزار نظامی برای مهار روسیه و حضور در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز برشمرد. از نظر مقامات و سیاست‌گذاران آمریکایی، ناتو در واقع تنها مدیر امنیتی قانونی و پایدار برای اروپا و اوراسیاست. بنابراین، عضویت کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق در ناتو هم انتقال از کمونیسم به دموکراسی را در پی خواهد داشت و هم این‌که می‌تواند این کشورها را به‌منزله آینده متحدی برای ارزش‌های مشترک دموکراتیک درآورد. این موضوع مخالفت مقامات کرملین را به‌هم‌راه داشته است. آن‌ها این اقدامات را نشانه تداوم «ذهنیت جنگ سردی» آمریکا و به‌مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی و در راستای محصور کردن خود تفسیر می‌کردند (Gotz and Merlen 2019: 138).

در اکتبر سال ۲۰۱۸، ناتو بزرگ‌ترین تمرین نظامی خود از زمان پایان جنگ سرد را انجام داد که با حدود پنجاه‌هزار نیرو از ۳۱ کشور و از جمله دو کشور فنلاند و سوئد به‌عنوان غیرعضو صورت گرفت. سرگئی شویگو (Sergei Shoigu)، وزیر دفاع روسیه، این تمرین را شبیه‌سازی برای اقدام تهاجمی علیه روسیه دانست. به‌رغم لفاظی‌ها، آمریکا در سیاست‌های جهانی تاحد زیادی از طریق سیستم تویی در اقیانوس هند و اقیانوس آرام و از طریق گسترش ناتو هم‌چنان بر اروپا مسلط است. اتحادها وسیله‌ای هستند که یک دولت می‌تواند از طریق آن قدرت خود را افزایش دهد. آمریکا، با تلاش برای پیوستن کشورهای اروپای شرقی به ناتو، یک «تویی و پره» را شکل داده است (Ziegler 2020). درواقع، ایالات متحده آمریکا با حفظ برتری نظامی ناتو که (روسیه آن را به‌منزله تهدیدی برای امنیت خود می‌داند) در راستای کنترل سیاسی فضاها و همسایه روسیه و ایجاد یک منطقه حائل برای محافظت در برابر تهاجم و بی‌ثباتی‌های خارجی برآمده است. بر این اساس، درحالی‌که واشنگتن از قدرت نرم خود برای ایجاد رویکرد تعامل‌گزینی برای تقویت مشارکت اروپا و مقابله با نفوذ روسیه استفاده می‌کند، به متحدان اروپایی خود نیز اجازه می‌دهد تا نیروهای امنیتی و وضعیت امنیت جمعی خود را تقویت کنند. بدین منظور، به روسیه نشان داده می‌شود که اروپا توانایی مقابله با جنگ‌طلبی روسیه را دارد (Richards 2017). ایالات متحده، با کمک امنیتی به متحدان ناتو، توسعه اقدامات بازدارنده در دریای سیاه و پرواز هواپیماهای بدون سرنشین، هم به‌عنوان متعادل‌کننده دریایی روسیه در اروپا عمل می‌کند و هم با اتخاذ سیاست بیسمارکی به مقابله با روسیه برآمده است. در صورتی‌که این تصور ایجاد شود که روسیه به‌دنبال دشمنی با متحدان اروپایی آمریکاست، ایالات متحده نیروهای خود را برای جلوگیری از تجاوزات بیش‌تر روسیه مستقر خواهد کرد.

۳.۲.۶ ابزار تحریم و مالی

تحریم یکی از ابزارهای مهم برای تغییر رفتار کشور هدف در راستای تطبیق با اهداف بازیگر هژمون شمرده می‌شود. در نگاه سیاست‌مداران آمریکایی، تحریم یک ابزار ترجیحی است که از بروز درگیری مستقیم جلوگیری می‌کند و درعین‌حال با شکل‌دهی به تحولات زمینه‌ساز پیش‌برد امور، طبق خواست و نظر واشنگتن می‌شود. طبق اظهارات معاون وزیر خارجه روسیه از سال ۲۰۱۱ به این سو آمریکا ۵۴ بسته تحریمی علیه روسیه اعمال کرده است که از مواد غذایی گرفته تا تجهیزات نظامی شرکت‌های فعال در بخش انرژی، مؤسسات مالی، و چهره‌های سیاسی و اقتصادی را شامل می‌شود. آمریکا از سال ۲۰۱۲

اعمال تحریم‌ها علیه روسیه را در چهارچوب «قانون ماگنیتسکی» آغاز کرده است. در سال ۲۰۱۴ نیز با الحاق کریمه به روسیه و نقض حاکمیت اوکراین تحریم‌های گسترده‌ای از سوی آمریکا علیه روسیه اعمال شده است. این تحریم‌ها در قالب اصل حفظ جایگاه هژمون در مقابل بازتولید اتحاد شوروی در قالب اتحادیه اوراسیاگرایی صورت می‌گیرد (عسگریان و وکیلی ۱۳۹۳: ۱۲۱).

پس از موضوع اوکراین، مجلس نمایندگان و سنای آمریکا، به‌اتفاق آرا در ۱۴ آوریل ۲۰۱۴، قانونی را تصویب کردند که از دولت اوکراین در مقابل روسیه حمایت می‌کند. قانون جدید که به قانون حمایت از حاکمیت و یک‌پارچگی، دموکراسی، و ثبات اقتصادی اوکراین در سال ۲۰۱۴ شهرت یافته است این اختیار را به وزارت امور خارجه می‌داد تا از دادن ویزا به مقامات رسمی امتناع ورزد. در این زمینه، اقدامات دیگری نیز علیه روسیه صورت گرفت که از آن جمله می‌توان به کنارگذاشتن از گروه ۸ و سازمان تجارت جهانی، ممنوعیت کمک به تجارت کوچک و متوسط آمریکا در روسیه از سوی نهادهای فدرال، قطع کامل همکاری میان ناسا و آژانس فضایی فدرال روسیه اشاره کرد (همان: ۱۲۷).

علی‌رغم سیگنال‌هایی که در دوره ترامپ برای بهبود روابط با کرمیلین صورت گرفت، تحریم‌های زیادی نیز این دولت علیه روسیه صورت داده است. این تحریم‌ها نیز در ادامه هژمونی آمریکا در قبال روسیه تلقی می‌شود (Weiss and Nephew 2016). تصویب لایحه تحریم جامع روسیه، ایران، و کره شمالی در کنگره آمریکا در اواخر ژوئیه ۲۰۱۷ تحت‌عنوان «مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها» (Countering Americas Adversaries Through Sanctions Act / CASTA)، موسوم به «کاتسا»، ازجمله آن است. وزارت خارجه آمریکا مدعی است که «کاتسا» روسیه را به دلیل تهاجم به اوکراین، الحاق کریمه، نفوذ و حملات سایبری، دخالت در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، و سایر اقدامات مخرب هدف قرار می‌دهد. در این قانون، محدودیت‌هایی در رابطه با همکاری نیروهای مسلح، سرویس‌های اطلاعاتی، و مجتمع‌های نظامی صنعتی روسیه و ایالات متحده، و همچنین پذیرش اقتصاد روسیه به‌ویژه شرکت‌های انرژی از اعتبارات و وام‌های غرب در نظر گرفته شده است. طبق این قانون، ۲۳ فرد و نهاد مرتبط با ارتش و تشکیلات اطلاعاتی روسیه، همچنین ۳۹ شرکت نظامی و امنیتی روس در فهرست سیاه تحریم قرار گرفتند. پس‌از آن، اخراج شصت دیپلمات روسی از آمریکا و متعاقباً تحت فشار آمریکا پیروی چهارده کشور ازجمله کشورهای اتحادیه اروپا، کانادا، نروژ، آلبانی، مقدونیه، و اوکراین از آن؛ قرارداد هفده مقام روس، هفت بازگان و چهارده شرکت در فهرست سیاه تحریم در ۱۶ آوریل ۲۰۱۸؛ و پیش‌نویس

«قانون دفاع از امنیت آمریکا در مقابل تجاوز کرملین ۲۰۱۸»، از جانب سنای آمریکا (Lohmann and Wetphal 2019: 3)، را می‌توان از جمله اقدامات دیگر هژمونیک آمریکا برای مقابله با روسیه و تحت فشار قرارداد این کشور ارزیابی کرد. ایالات متحده آمریکا با استفاده از این ابزارها نه تنها فرایندهای اجتماعی و سیاسی را در آسیای مرکزی هماهنگ می‌کند، بلکه با استفاده از کودتاهای مخملی یا انقلاب‌های رنگی سعی در نفوذ در منطقه و بیرون‌راندن رژیم‌های سیاسی مخالف منافع آمریکا دارد.

۳.۶ نظم استیلاجویانه یا تسلط بر کشورهای منطقه و روسیه

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا نظامی بین‌المللی را پی‌ریزی کرد که ترکیبی از سه عنصر کلیدی حفاظت از حقوق و آزادی‌های فردی در لوای حکومت‌های دموکراتیک، نظم اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و نظام تجارت بین‌المللی آزاد، و یک نظم امنیتی که از متحدان دموکراتیک محافظت می‌کرد جلوی تعرضات را می‌گرفت و مانع از منازعه قدرت‌های بزرگ می‌شد (شوله ۱۳۹۷: ۱۳). این نظم را که جی. جان آیکنبری از آن با عنوان «نظم هژمونیک لیبرال» یاد می‌کند و رابرت گیلپین در قالب نظم «پاکس آمریکانا» از آن یاد می‌کند پایه و اساس استراتژی کلان آمریکا در مناطق مختلف جهان و در مقابل رقبای بوده است. نظامی که بنابر نوشته‌های آیکنبری با یک نظام تجارت آزاد و چندجانبه شروع می‌شود و با یک تعهد به اقتصادی جهانی مدیریت‌شده و مبتنی بر روابط خاص میان دموکراسی‌ها پایان می‌یابد (Ikenbrey 2018: 15-16).

برای بیش‌تر آمریکایی‌هایی که به امور خارجی علاقه‌مندند و هم‌چنین همه اسناد امنیت ملی نظم جهانی نظامی خواهد بود که هیچ قدرتی - روسیه، آلمان، اروپای متحد، چین، ژاپن - بر منطقه کلیدی اوراسیا سیطره نیابد که به نحوی تهدیدی هژمونیک برای منافع آمریکا باشند. این ایده که براساس اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مکیندر، ماهان، اسپایکمن، و بعد برژینسکی پشتیبانی می‌شد بیان می‌کند که بزرگ‌ترین خطر برای هژمونی آمریکا را زمانی می‌داند که یک اتحادیه سیاسی و یک بلوک ژئوپلیتیکی متشکل از روسیه و آلمان تشکیل شود یا ظهور یابد. این استراتژی، در طول جنگ سرد، راه‌نمای استراتژی آمریکا در قبال شوروی بوده و در بیانیه ۶۸ شورای امنیت ملی NCS-68 نیز متجلی شده بود، بعد در گزارش ۱۹۹۲ و در راه‌نمای برنامه‌ریزی دفاعی پنتاگون و در گزارش ۱۹۹۴ دفاع ملی در قبال روسیه نیز مطرح شده است. بر این اساس، گفته می‌شود که سیاست کنونی آمریکا

در قبال روسیه ادامه همان سیاست این کشور در قبال شوروی است و جنگ سرد جای‌گزین صلح نظامی شده است. بنابراین، محصور کردن روسیه در سراسر قلمرو خود مهم‌ترین هدف سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد در قبال این کشور شمرده می‌شود. در چهارچوب این سیاست، آمریکا با این ادعا که کشورهای اروپای شرقی تنها یک گزینه بیش‌تر ندارند و آن هم ادغام در نظم مورد نظر آمریکاست سعی کرده است تا با ورود به حیات خلوت روسیه نظم هژمونیک مورد نظر خود را محقق سازد تا از این طریق توازن قوا حفظ شود (Van Kreitor 1994). این که آمریکا پس از جنگ سرد به دنبال حوزه‌های جدیدی از نفوذ در اروپای شرقی، آسیای مرکزی، و خاورمیانه رفت، چنین توجیه می‌شود که آمریکا در پی محاصره کردن چین و روسیه است.

سیر حوادث پس از شوروی به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همان‌طور که لین (2002, 2006) خاطرنشان می‌کند، نشان می‌دهد که آمریکا به دنبال کسب یک موقعیت برتر یا نیل به هژمونی جهانی بوده است. در پی این تفکر هژمونیک سعی داشته است تا روسیه را از نظم جهانی کنار بگذارد. این موضوع را پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ نیز تکرار کرد. در چهارچوب سیاست‌های آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه، روس‌ها بر این باورند که هدف استراتژی آمریکا هژمونی فرمانطقه‌ای است و سعی آمریکا این بوده که روسیه تنها یک قدرت منطقه‌ای است تا از نظر روانی روس‌ها را آماده پذیرش هژمونی آمریکا کند (روحی دهینه و دیگران ۱۳۹۹: ۲۵۲).

این که واشنگتن تصمیم بگیرد که برنامه دفاع موشکی ملی داشته باشد و این که زرادخانه هسته‌ای استراتژیک خود را برای اطمینان بخشی به روسیه و چین تنظیم کند که به دنبال دستیابی به برتری در ضربه یا حمله اول نیست، این امر به روسیه اجازه می‌دهد تا حوزه نفوذ قانونی خود را ادامه دهد و کنترل کند. لذت بردن از حوزه‌های نفوذ استراتژی توازن دریایی است، اما این که ایالات متحده آمریکا حوزه نفوذ یک بازیگر را به رسمیت نشناسد و در پی نفوذ بر این مناطق بربیايد، یعنی به دنبال نظم هژمونیک است (Schwarz and Layne 2002). گرچه ممکن است برخی در ایالات متحده به‌طور ضمنی حوزه نفوذ روسیه را تصدیق کنند، هنوز بروکراسی امنیت ملی در واشنگتن و به‌ویژه نخبگان امنیت ملی این کشور از پذیرش حوزه نفوذ چین یا روسیه به‌عنوان یک ویژگی اجتناب‌ناپذیر در نظام بین‌الملل کنونی بسیار بدبین‌اند. در دوره اوباما نیز این مسئله به یکی از ویژگی‌های دائمی سیاست خارجی آمریکا در قبال روسیه تبدیل شده بود. به همین منظور، هراس از این که دولت ترامپ حوزه نفوذ روسیه به‌ویژه در اوکراین را به رسمیت

بشناسد همواره در کنگره آمریکا ملموس بوده است. نخبگان آمریکا به راحتی با نیازهای سطح رقابت قدرت‌های بزرگ سازگار شده‌اند. پذیرش اصل رقابت قدرت بزرگ، به منزله عامل اساسی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای را از جانب این کشور برای ارزیابی تهدیدهای چین و روسیه و همچنین مقابله با نفوذ این دو کشور از طریق استراتژی‌های قدرت سخت و نرم شکل داده است (Sanders 2020). بحران اوکراین نشان داد که ایالات متحده به دنبال تأیید و شناخت حوزه نفوذ روسیه نبوده است. موضوعی که به این منجر شد تا روسیه در تمامی اسناد استراتژیک و همچنین در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های خود بازنگری در نظم بین‌المللی و به رسمیت شناختن حق قدرت‌های بزرگ در قلمرو نفوذ براساس اصول یالتا و کنفرانس هلسینکی ۱۹۷۱ را یادآور شود (روحی دهبه و دیگران ۱۳۹۹: ۲۴۶).

۱.۳.۶. نهادهای سازی نظم هژمونیک از طریق پروژه‌های منطقه‌ای

آنچه درمورد موقعیت آمریکا در اروپا، آسیای شرقی، آمریکای جنوبی، و مناطق پسا شوروی قابل ملاحظه است این است که ایالات متحده سعی کرده است تا از طریق ایجاد پروژه‌های فرامنطقه‌ای موقعیت خود را در این مناطق نهادینه کند. در این میان، ایجاد و برقراری پروژه‌هایی چون آتلانتیک گرایی، آسیا پاسفیک (سرزمین‌های کرانه اقیانوس آرام)، و پان آمریکانیسم بخشی از نهادهای سازی آمریکا برای حفظ موقعیت خود در مناطق بوده است. این مناطق بزرگ بدین سبب طراحی شده‌اند تا از اتحاد مناطق آسیای شرقی، اروپا، و آمریکای جنوبی جلوگیری شود؛ چراکه این مناطق ممکن است جلوی راه آمریکا را سد کنند یا درمورد مناطقی چون آسیای شرقی و اروپا این گمان وجود دارد که ممکن است به عنوان قدرت‌های جهانی با آمریکا به رقابت برخیزند (بوزان ۱۳۸۹: ۱۳۶). لفاظی‌ها و عناوین این طرح‌ها آمریکا را قادر می‌ساخت تا خود را به جای یک قدرت مداخله‌گر خارجی یکی از اعضای واقعی این مناطق بنمایاند و در نتیجه به امنیتی‌زدایی از نقش خود کمک کند. در هر جا که طرح‌های فرامنطقه‌ای وجود دارد، برای آمریکا کاملاً طبیعی است که به عنوان عضوی از این مناطق امنیتی پنداشته شود و شاید هم خود چنین بپندارد. از این نظر، آمریکا جزئی از قاره آمریکا، بخشی از جامعه آتلانتیک، و یک قدرت آسیا پاسفیکی است. آمریکا با استفاده از طرح‌های فرامنطقه‌ای به طور خاص می‌تواند از ظهور ائتلاف‌های منطقه‌ای مستقل که ممکن است نفوذ آمریکا را مورد تهدید قرار دهند جلوگیری کند (همان: ۱۳۷-۱۳۶).

هرچند دولت اوپاما آسیای مرکزی و قفقاز را از اولویت راهبردی خارج کرد و سعی کرد حل و فصل مسائل عراق، افغانستان، و پاکستان را در دستور کار خود قرار دهد، بعداً با طراحی و اجرای مکانیسم‌های جدیدی از هم‌گرایی منطقه‌ای به‌ویژه طرح «آسیای مرکزی بزرگ»، «استراتژی راه ابریشم جدید»، ایجاد و تقویت «شبکه توزیع شمالی» سیاست هژمونیک خود را در مناطق آسیای مرکزی و مناطق پیرامون آن شکل داده است. مفهوم «آسیای مرکزی بزرگ (Greater Central Asia)»، که در سال ۲۰۰۵ فردریک استار (Frederick Star)، ریاست مؤسسه تحلیل آسیای مرکزی و قفقاز آن را مطرح کرد، به‌مثابه یک بنیان ایدئولوژیکی نگریسته شد که طی آن این گمان را نمایان می‌ساخت که ایالات متحده آمریکا در صدد اتصال ژئوپلیتیک محلی و تحولات سیاسی — نظامی و نیز ژئواکونومیک در مسیر دل‌خواه و موردنظر خود است (کوزه‌گر ۱۳۹۴: ۳۴۱). از نظر پیتر لینک (Peter Linke) و ویتالی نامکین (Vitali Naumkin)، «طرح آسیای مرکزی بزرگ» دقیقاً منطق و ماهیت آرمان‌گرایانه هدف‌های ژئوپلیتیک آمریکا را بیان می‌کند. سرچشمه این طرح دیدگاه‌های جهانی نئولیبرال و هم‌چنین قدرت مطلق بازار است (لینک و نامکین ۱۳۹۱: ۴۷). درواقع، از زمانی که ایده تأسیس جاده ابریشم در دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد، می‌توان گفت که برقراری ثبات در آسیای مرکزی از راه هم‌گرایی اقتصادی بخش مهمی از تلاش‌های آمریکا برای محدودکردن نفوذ روسیه، چین، و حتی ایران در مناطق پساشوری بوده است (Mankoff 2013: 21).

همانند طرح مارشال که ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بازسازی آلمان و مناطق تحت بلوک خود را در قالب این طرح دنبال می‌کرد، آمریکا با تقویت زیرساخت‌های اقتصادی افغانستان و با هدف خروج افغانستان از انزوای ژئوپلیتیکی سعی کرده است تا در قالب راه ابریشم جدید هم حضور گسترده اقتصادی چین در آسیای مرکزی را تحت‌الشعاع قرار دهد و هم این‌که با تقویت حضور خود در مناطق پیرامونی روسیه هژمونی خود را تداوم و استمرار بخشد و از بازخیزی روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و چالش‌گر جلوگیری کند یا آن را به تأخیر اندازد. ایجاد یک نظام کاپیتالیستی به سبک و سیاق ایالات متحده بهانه‌ای برای گسترش حضور نظامی و استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه می‌تواند باشد و هم این‌که ایجاد سازمان منطقه دولت‌های راه ابریشم و پروژه‌هایی این‌چنینی می‌تواند وزنه‌ای در مقابل سازمان همکاری شانگهای و سازمان پیمان امنیت جمعی به‌منزله ابزارهای مهم سیاست و استراتژی روسیه و چین برای ایجاد توازن در مقابل آمریکا باشد (کوزه‌گر کالجی ۱۳۹۴: ۳۸۱).

۲.۳.۶ تحقق نظم هژمونیک از طریق دموکراتیک‌سازی

درکنار گسترش ناتو، ترویج و گسترش دموکراسی نیز یکی از جلوه‌های مهم استراتژی کلان آمریکا درقبال روسیه بوده است. معماران سیاست خارجی آمریکا طی ۷۵ سال گذشته این استراتژی را مفروض گرفتند که ایالات متحده نمی‌تواند امنیت، شکوفایی، و روش زندگی خود را حفظ کند، مگر این‌که محیط جهانی شکل دهد که به ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال منجر شود. دوم، دنیایی مملو از دموکراسی‌های لیبرال و بازار آزاد، جهانی مرفه‌تر، امن‌تر، و صلح‌آمیزتر خواهد بود. سوم این‌که اعضای این نظم جهانی به‌رهبری آمریکا متحدانی معتمد در برابر آمریکا خواهند بود، به جنگ با آمریکا نمی‌روند، و به اتخاذ سیاست‌های خارجی تهاجمی علیه آمریکا مبادرت نمی‌ورزند. این رویکرد محور همه دولت‌های آمریکا در مناطق جهان و درقبال روسیه بعد از جنگ سرد بوده است. براساس این، پس از فروپاشی شوروی، مقامات آمریکایی باتوجه به «لحظه تک‌قطبی» سعی کردند تا جهان را مطابق این ادعاها شکل دهند. بنابراین، برای توازن قدرت در مقابل احیای روسیه و چین، استفاده از ابزاری به‌نام دموکراسی و دموکراتیک‌سازی محیط پیرامون این کشورها و خود آن‌ها بسیار ضرورت یافت. در سی سال گذشته، هیچ‌کدام از دولت‌های آمریکا، از کلیتون گرفته تا بوش پسر و اوباما، سعی نکرده‌اند به روسیه اهمیت دهند و به سیاست‌ها و نگرانی‌های این کشور توجهی کنند. درواقع، هر سه این دولت‌ها روسیه را به‌عنوان یک شکل ناقص (Encomplate) دولت و در برخی مواقع ناکام دیده‌اند. در این دیدگاه، حفظ رهبری جهانی آمریکا و تحقق «استثناگرایی» اعلام‌شده از جانب این کشور در صورتی تحقق می‌یابد که روسیه به کشوری دموکراتیک و سرمایه‌داری لیبرال تبدیل شود و به‌نوعی به نظم لیبرال به‌رهبری آمریکا تن در دهد (Eugene and Sokolsky 2019: 11). به همین دلیل، از زمان فروپاشی شوروی، نخستین تلاش‌های آمریکا در اوراسیا و مناطق پیرامونی روسیه ترویج دموکراسی، بازار آزاد، و نظم لیبرال بوده است. سیاست‌مداران آمریکایی تنها راه پایداری و ثبات در سیاست‌های روسیه درقبال غرب را و این‌که روسیه به متحد و مأموری قابل‌اطمینان برای آمریکا تبدیل شود انتقال دموکراسی به این کشور می‌دانند.

در راستای این هدف، مقامات آمریکایی از ابزارهای مختلفی از جمله کمک‌های اقتصادی و حتی کانال‌های دوجانبه و چندجانبه استفاده کرده‌اند. ایجاد نهادها و سازمان‌هایی چون برنامه آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا (USAID)، انستیتوی دموکراتیک ملل (National Democratic Enstitue)، انستیتوی جمهوری‌خواه بین‌المللی

(Enternational Republican Enstitue)، و سازمان‌های مختلف غیردولتی تحت حمایت و بودجه USAID تنها بخش‌هایی از برنامه‌های آمریکا برای دموکراسی‌سازی در روسیه و مناطق پیرامونی آن بوده است. بخش اعظم این کمک‌ها از طریق قانونی تحت‌عنوان «حمایت از آزادی» در سال ۱۹۹۲ تحویل داده شد. همه این برنامه‌ها و کمک‌ها به تعهد روسیه به حکومت دموکراتیک و حقوق بشر مشروط شده است (Eugene and Sokolsky 2019: 12). در سال‌های اخیر، پوتین که به مخالف ارزش‌های لیبرال تبدیل شده و نظم هنجاری بین‌المللی به‌رهبری آمریکا را نادیده گرفته و به‌دنبال تمدن‌سازی در قالب اوراسیاگرایی برآمده است، ایالات متحده آمریکا از ابزارهای تنبیهی، ازجمله تحمیل مجازات‌هایی به‌بهانه عدم رعایت حقوق بشر و خودداری از اعطای کمک به‌دلیل عدم رعایت دموکراسی، به سیاست مهار روسیه روی آورده است. در جریان بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، واشنگتن برای حمایت از به‌اصطلاح آرزوهای مردم اوکراین در رسیدن به یک دولت دموکراتیک و قوی‌تر پنج میلیارد دلار اختصاص داد. جان مک‌کین، سناتور جمهوری‌خواه آمریکا که در دسامبر ۲۰۱۳ در جمع مخالفان در میدان اصلی کی‌یف حاضر شده بود، ضمن پشتیبانی از معترضان، اعلام کرد که به اعتراض مردم اوکراین برای ترویج دموکراسی در کشورشان افتخار می‌کند. رویکرد آمریکا نشان داد که اگر دولتی قانونی که با سازوکار دموکراتیک و انتخابات آزاد برسر کار آمده با منافع آمریکا در تضاد باشد، باید به‌چالش کشیده یا از کار برکنار شود. به این ترتیب، جهت‌گیری آمریکا در قبال اوکراین یک‌بار دیگر ادعای مقامات کاخ سفید در حمایت از دموکراسی را به‌چالش کشید؛ چراکه هدف ایالات متحده از دخالت در اوکراین تأمین بیش‌تر و گسترده‌تر امنیت اتحادیه اروپا، فشار بر یکی از رقبای ژئواستراتژیک چندسده‌ای یعنی دولت اقتدارگرای روسیه، کمک به جای‌گزینی رژیم‌های باثبات و ناکارآمد با رژیم‌هایی که حافظ منافع غرب در منطقه باشند و به‌عنوان مانعی برسر راه قدرت‌طلبی روسیه در منطقه اوراسیای مرکزی ظاهر شوند بوده است (اعظمی و دیگران ۱۳۹۷: ۴۳).

۷. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در بخش نظری اشاره شد، نظم مبتنی بر هژمونی نظامی است که در آن یک قدرت بزرگ به‌تنهایی نقش اصلی را ایفا می‌کند و از این طریق می‌کوشد تا روابط خود را با کشورهای واقع در مناطق دیگر و هم‌چنین منطقه نفوذ خود مدیریت کند تا به نظم و امنیت دست یابد. براساس این نظم، ایالات متحده، که پس از جنگ سرد خود را به‌مثابه یک

هژمون جهانی تعریف می‌کند، از فرصت به‌دست‌آمده پس از جنگ سرد استفاده کرده است و به دنبال نظم امنیتی دل‌خواه و مطلوب خود در جهان و به‌ویژه در مناطقی که به‌عنوان حوزه نفوذ روسیه تلقی می‌شود، برآمده است. درواقع سیاست‌مداران آمریکا، بعد از این‌که اعلام کردند که «لحظه تک‌قطبی» اعلام‌شده ازسوی کراتهامر ممکن است هر آن به‌اتمام برسد، سعی کرده‌اند تا براساس ترجیحات، ارزش‌ها، و هنجارهای خود نظم هژمونیک موردنظر خود را شکل دهند و از این طریق مانع از ظهور و بروز هژمون‌های منطقه‌ای در مناطق دیگر و به‌ویژه در اوراسیا شوند. در این زمینه، همان‌طورکه در مقاله نیز آورده شد، ایالات متحده در راستای مدیریت روابط خود با روسیه و کشورهایی که از شوروی جدا شده‌اند سه شیوه موازنه‌گری به‌سبک بریتانیای قرن نوزدهم، نظام اتحاد بیسمارکی، صدراعظم آلمان در قرن نوزدهم، و هم‌چنین روش استیلاجویانه را در تقابل با روسیه به‌کار گرفته و از این طریق سعی کرده است تا هم سلطه و نفوذ خود را بر کشورهای واقع در حوزه نفوذ روسیه و آن‌چه که روسیه منطقه «خارج نزدیک» می‌نامد حاکم کند و هم این‌که نظم دل‌خواه و موردنظر خود را که «نظم نئولیبرال» نامیده می‌شود برقرار کند.

به‌سبب فاصله جغرافیایی و دوری از این مناطق، همانند انگلستان، به‌طور متناوب وارد مناقشات و موضوعات امنیتی شده و به حمایت از یکی از طرف‌ها به‌عنوان مثال غرب‌گرایان در گرجستان و اوکراین در مقابل شرق‌گرایان کشیده شده است. به‌دلیل نبود پیوندهای واقعی و انضمامی‌ای نظیر عدم حساسیت به این منطقه، حداقل تا قبل از اهمیت و نقش انرژی و جدی‌نگرفتن روسیه به‌عنوان یک تهدید بزرگ، همانند آن‌چه در سال‌های اخیر درمورد چین می‌بیند، تنها مواقعی که لازم و ضروری دیده است وارد مناقشات منطقه شده و بدین طریق بیش‌تر نقش یک میانجی - صادق را بازی کرده است. درواقع، آمریکا هر زمان احساس کرده که عاملی توازن داخل اوراسیا را برهم زده و تهدیدی استراتژیک برای آمریکا شده به‌سمت مداخله رفته است.

روش و الگوی بیسمارک، که وی در برخورد با مسائل امنیتی در اروپا و به‌ویژه در تقابل با فرانسه به‌کار گرفته بود، الگوی خوبی برای آمریکا در برخورد با مناقشات و مسائل امنیتی در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه در قبال روسیه است. در این زمینه، این کشور از ابزارها و روش‌های گوناگونی از اتحاد و ائتلاف گرفته تا ابزار اقتصادی، انرژی، مالی، تحریم، سیاسی، و نهادهای برای مدیریت روابط خود با کشورهای واقع در این منطقه و حتی چین و ایران بهره گرفته است. سیاست گسترش ناتو به شرق و مناطق پیرامونی روسیه، سپر دفاع موشکی در لهستان، تأسیس پایگاه‌های نظامی در برخی کشورهای منطقه، و هم‌چنین

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی ... (مجید روحی دهینه و عباس امیری) ۴۳۵

تأسیس خطوط لوله نفت و گاز بدون در نظر گرفتن منافع روسیه و ایران تنها بخش مهمی از تلاش آمریکا برای برقراری نظم هژمونیک خود در منطقه است. در این روش، ایالات متحده سعی کرده است با وابسته و متصل کردن کشورهای منطقه به خود یک الگوی «چرخ و پره» را شکل دهد.

بررسی‌های ما هم‌چنین نشان می‌دهد که ایالات متحده به‌مثابه یک هژمون جهانی از قدرت زیاد خود در تقابل با کشورهای منطقه و به‌ویژه روسیه استفاده کرده و از این طریق سعی کرده است تا نظمی را برقرار کند که به نظم مبتنی بر نظریه «ثبات هژمونیک» شناخته می‌شود. از این منظر، از طریق سلطه و هژمونی بر کشورهای کوچک‌تر و هم‌چنین برقراری نظم نئولیبرال و دل‌خواه خود از طریق انقلاب‌های رنگی سعی کرده است تا نفوذ خود را بر منطقه تحمیل کند و هم‌این‌که از این منظر هزینه‌هایی را که در تداوم هژمونی و نظم نئولیبرال وجود دارد بر منطقه تحمیل کند. در این چهارچوب و برای ایجاد صلحی آمریکایی، استراتژی‌های چندگانه جاده ابریشم و شبکه توزیع شمالی را طراحی و اجرا کرده است؛ استراتژی‌هایی که گفته می‌شود برای تداوم نفوذ این کشور در مناطق و جلوگیری از بازخیزی روسیه صورت گرفته است.

اوباما، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، هرچند با سیاست خود در پی بازکردن یخ‌های روابط میان خود با روسیه برآمد و با آمدن ترامپ نیز به‌نظر می‌رسید که روابط میان روسیه و آمریکا بهبود یابد، از آن‌جاکه در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۸ از روسیه به‌عنوان یک تهدید بزرگ یاد شده است و با آمدن بایدن، به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، بنابراین می‌توان ادعا کرد نه‌تنها تغییری در سیاست‌های آمریکا در قبال روسیه و منطقه خارج نزدیک این کشور صورت نگیرد، بلکه سیاست آمریکا به مهار بیش‌تر روسیه نیز متمایل شود. با سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای که در سال‌های اخیر روسیه در پیش گرفته است و هم‌چنین با افزایش قدرت چین و نفوذ این کشور در اوراسیای مرکزی و با توجه به پیوند و ائتلاف استراتژیک میان روسیه و چین، این موضوع که چالشی جدی برای سیاست هژمونیک آمریکا در منطقه محسوب می‌شود، بنابراین به‌نظر می‌رسد که تلاش‌های آمریکا برای مهار و ایجاد موازنه در قبال روسیه افزون‌تر شود.

کتاب‌نامه

آجیلی، هادی و محمدرضا بهادرخانی (۱۳۹۳)، «اقتصاد سیاسی خطوط لوله انرژی در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، س ۳، ش ۱۰.

- آیکنبری، جی. جان (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- استوارت، رابرت، اینگر سول، و دریک فریزر (۱۳۹۲)، *قدرت‌های منطقه‌ای و نظم‌های امنیتی*، ترجمه سیدداود آقایی و مجید محمدشریفی، تهران: دادگستر.
- اعظمی، هادی، محمد نظری، و سیدعلی حسینی (۱۳۹۷)، «رقابت ژئوپلیتیک روسیه و آمریکا در اوکراین (۲۰۰۴-۲۰۱۷)»، *پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، س ۶، ش ۲.
- بوزان، باری (۱۳۸۹)، *ایالات متحده و سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم*، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پاپایانو، پل. ای. (۱۳۸۱)، «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها پس از جنگ سرد»، در: *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جوف، جوزف (۱۳۸۲)، «چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا به‌عنوان آخرین ابرقدرت باقی‌مانده»، در: *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*.
- دوهاس، مارسل (۱۳۹۶)، *سیاست امنیتی - خارجی روسیه در قرن بیست و یکم: پوتین، ملودوف و جانشینان*، ترجمه مهدی داودی، تهران: مخاطب.
- دهشیری، محمدرضا و مسلم گلستان (۱۳۹۵)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک-چند قطبی»، *تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا*، ش ۲۸.
- روحی دهبه، مجید، حسین کریمی‌فرد، و میرمهدی مهدی‌پور (۱۳۹۹)، «روابط امنیتی دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا در مجموعه امنیتی پسا شوروی؛ الگوها و روندها»، *سیاست جهانی*، دوره نهم، ش ۲.
- شوله، یرک و دیگران (۱۳۹۷)، *ایجاد «موقعیت‌های قدرت بزرگ» یک استراتژی امنیت ملی برای ایالات متحده*، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، به‌نقل از مؤسسه بروکینگز، کد گزارش، ۵۴-۹۷، مرداد.
- عسگریان، عباس و فرهاد وکیلی (۱۳۹۳)، «واکاوی سازوکار تحریم‌های اعمالی علیه روسیه»، *فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۸۶.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۷)، *دیپلماسی*، ترجمه فاطمه سلطانی‌یکتا، ج ۱ و ۲، تهران: روزنامه اطلاعات.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۶)، *نظم جهانی: تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ*، ترجمه محمدتقی حسینی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کوزه‌گر کالچی، ولی (۱۳۹۴)، *سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها*، تهران: وزارت امور خارجه.
- مرشایمر، جی. جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

References

- Ajili, Hadi and Mohammad Reza Bahadorkhani (2015), "Pipelines in Central Asia and Caucasus", *Strategic Research of Politics*, vol. 8, Issue 10 (in Persian).
- Allison, Graham et al. (2011), "Russia and U.S. National Interests: Why Should Americans Care?", *Belfer Center For Science and International Affairs*, October, Available at: <http://www.belfercenter.org/sites/default/files/legacy/files/Russia-and-u.s-ni_final-web-pdf>.
- Askarian, Abbas and Farhad Vakili (2015), "Multilateral Regime of Sanctions: An Analysis against Russia", *Central Asia and the Caucasus Journal*, vol. 20, Issue 86 (in Persian).
- Azami, Hadi, Mohammad Nazeri, and Seyyed Ali Hosseini (2019), "The Geopolitical Competition between Russia and U.S. in Ukraine (2004-2017)", *The Iranian Research Letter of International Politics*, vol. 6, Issue 2 (in Persian).
- Biafra, Alessandro (2018), "The U.S Offshore Balancing in the Contemporary International System, Part Two", *Geopolitica.info*, 28 November, Available at: <<http://www.geopolitica.info>>.
- Buzan, Barry (2004), *The United States and the Great Powers: World Politics in the Twenty-First Century*, Translated by Abdolmajid Heydari, Tehran: Research Institute of Strategic Studies (in Persian).
- Chollet, Derek et al. (1997), *Building "Situations of Strength", A National Security for the United States*, The Brookings Institute, Translated by Center for Strategic Studies (in Persian).
- Cox, Robert W. (1981), "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, vol. 10, no. 2.
- De Haas, Marcel (2017), *Russias Foreign Security Policy in the 21st Century: Putin, Medvedev and Beyond*, Translated by Mahdi Davoodi, Tehran: Mokhtab (in Persian).
- Dehshiri, Mohammad Reza and Moslem Golestan (2016), "The Pattern of Great Powers Behaviors in Management of Syria International Crisis in a Uni-Multipolar System", *Quarterly Journal of Politics and International Research*, vol. 28 (in Persian).
- Dirzauskaitė, Goda and Nicolae Cristinel (2017), *Understanding Hegemony in International Theories*, Aalborg University, May 31, Available at: <<http://www.projekter.aau.dk/projecter/files/260247380>>.
- Eugene, Rumer and Richard Sokolsky (2019), "Thirty Years of U.S. Policy Toward Russia: Can the Vicious Circle Be Broken?", *Carnegi Endowment for International Peace*, June 20, Available at: <<http://www.carnegiendowment.org/2019/06/20/thirty-years-of-u.s.-policy-toward-russia-can-the-vicious-circle-be-broken-pub-79323>>.
- Gilpin, Robert (1981), *War and Change in World Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gotz, Elias and Camille-Renaud Merlen (2019), "Russia and the Question of World Order", *European Politics and Society*, vol. 20, no. 2.
- Gvosdev, Nikolas K. (2020), "Russia and U.S. National Interest: Maintaining a Balance of Power in Europe and Asia", *Russia Matters*, August 05, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis/>>.

- Habberman, Joseph (2020), "Russia's Impact on US National Interests: Stability of The International Economy", *Russia Matters*, December 21, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis/Russia-impact-us-national-interest-stability-international-economy>>.
- Hirss, Martins (2019), "U. S. Grand Strategy Towards Russia 2001-2017", *Security and Defence Quarterly*, vol. 26, no. 4.
- Ikenberry, G. John (2009), "Liberal Internationalism 3.0: America and The Dilemmas of Liberal World Order", *Perspectives on Politics*, vol. 7, no. 1.
- Ikenberry, G. John (2014), "From Hegemony to the Balance of Power: The Rise of China and American Grand Strategy in East Asia", *International Journal of Korean Unification Studies*, vol. 23, no. 2.
- Ikenberry, G. John (2002), *America Unrivaled: the Future of the Balance of Power*, Translated by Azim Fazlipoor, Tehran: Tehran International Studies and Research Institute (in Persian).
- Ikenberry, G. John (2018), "The End of Liberal Order?", *International Affairs*, vol. 94, no. 1.
- Krepinevich Jr, Andrew (2020), "Protracted Great-Power War", *Center for a New American Security*, February 5, Available at: <<http://www.cnas.org/publications/repots/protracted-great-power-war>>.
- Krepinevich, Andrew (2017), "Preserving the Balance: A U.S. Eurassia Defense Strategy", *Csb Online*, January 19, Available at: <<http://www.csbonline.org/about/news/preserving-the-balance-a-u.s.-eurassia-defence-strategy>>.
- Kissinger, Henry (1996), *Diplomacy*, vol. 1 and 2, Translated by Fatemeh Soltani Yakta and Reza Amini, Tehran: Ettelaat (in Persian)
- Kissinger, Henry (2014), *World Orders: Reflections on the Character of Nations and the Course of History*, Translated by Mohammad Taghi Hosseini, Tehran: Elmi and Farhangi (in Persian).
- Kouzegar Kaleji, Vali (2015), *US Foreign Policy in Central Asia*, Tehran: Center for International Research and Education (CIRE), (in Persian).
- Layne, Christopher (2002), "Offshore Balancing Revisited", *The Washington Quarterly*, vol. 25, no. 2.
- Layne, Christopher (2002-2003), "The 'Poster Child for Offensive Realism': America as a Global Hegemon", *Security Studies*, vo. 12, no. 2.
- Layne, Christopher (2006), *The Peace Of Illusions: American Grand Strategy from 1940 to the Present*, Ithaca: Columbia University Press.
- Lemahieu, Herve and Alyssa Lengo (2020), *Asia Power Index: Key Findings 2020*, Lowy Institute Asia Power Index 2020, Available at: <<http://www.power.lowyinstitute.org/downloads/lowy-institute-asia-power-index-key-findings-2020-report.pdf>>.
- Lohmann, Sascha and Kirsten Wetphal (2019), "US-Russia Policy Hits European Energy Supply", *German Institute for International and Security Affairs*, February, Available at: <<http://www.swp-berlin.org/10.18449/2019C06>>.

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی ... (مجید روحی دهینه و عباس امیری) ۴۳۹

- Magsamn, Kelly et al. (2018), "Security a Democratic World, The Case For a Democratic Values-Based U.S. Foreign Policy", Septamber 5, *Center For American Progress*, Available at: <<http://www.americanprogress.org/issue/security/reports/2018/09/05/457451/security-democratic-world/>>.
- Mankoff, Jeffrey (2013), "The United States and Central Asia After 2014", *Center for Strategic & International Studies*, January 30, Available at: <http://www.csis-website-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy-files/files/publication/130122_Mankoff_USCentralAsia_web.pdf>.
- Mastanduno, Michael (2020), "A Grand Strategic Transition? Obama, Trump and Asia Pacific Political Economy", In: *The United States in the Indo-Pacific; Obamas Legacy and the Trump Transition*, Mnchester University Press.
- Mastanduno, Michael (2019), "Partner Politics: Russia, China, and the Challenge of Extending U.S Hgemony after Cold War", *Security Studies*, vol. 28, no. 3.
- Mearsheimer, John J. (2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, Translated by Q. Chegini Zadeh, Tehran: Institute for Political and International Studies (in Persian).
- Mearsheimer, John J., M. Walt Stephan (2016), "The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy", *Foreign Affairs*.
- Miskimmon, Alistair and Ben O'loughlin (2017), "Russias Narratives of Global Order: Great Power Legacies in a Polycentric World", *Politics and Governance*, vol. 5, no. 3.
- National Security Strategy of the United States of America (2017), December, Available at: <http://www.NSS_Booklayout_FIN_121917.indd>.
- Posen, B. R (2003), "Command of the Commands: the Military Foundation of U.S. Hegemony", *International Security*, vol. 28, no. 1.
- Puchala, D. (2005), "World Hegemony and the United Nations", *International Studies Review*, vol.7, no. 4.
- Richards, Aaron (2017), "Can America Give Offshore Balancing A Chance?", *Center For International Maritime Security*, May 17, Available at: <<http://www.cimsec.org/can-america-give-offshore-balancing-a-chance?-/32531>>.
- Rohi Dehboneh, Majid, Hossain Karimifard and Mir Mehdi Mehdipour (2020), "Security Relations between the Major Powers (Russia and the United States) in the Post-Soviet Security Crisis", *World Politics*, vol. 9, Issue 2 (in Persian).
- Sanders, Paul (2020), "US Embrace of Great Power Competition also Means Contending with Spheres of Influence", *Russia Matters*, February 13, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis/u.s.-embrace-great-power-competition-also-means-contending-spheres-influence>>.
- Schmidt, Brian (2018), "Hegemony: A Conceptual and Theoretical Analysis", *Dialogue of Civillizations Research Institute*, Aug 15, Available at: <http://www.doc-research.org/wp-content/uploads/2018/08/Schmidt-hegemony-PDF_web.pdf>.
- Schroeder, Paul W. (1976), "Alliance, 1815-1945: Weapons of Power and Tools of Management", In: *Historical Dimensions of National Security Problems*, Klaus Knoorr (ed.), Lawrence, Kans: University Press of Kansas.

- Schwarz, Benjamin and Christopher Layne (2002), "A New Grand Strategy", *The Atlantic Magazine*, Available at: <http://www.theatlantic.com/magazine/archive/2002/01/a-new-grand-strategy/37647>>.
- Sears, Nathan A. (2016), "China, Russia, and the Long Unipolar Moment, How Balancing Failures are Actually Extending U.S Hegemony", *The Diplomat*, Available at: <<http://www.thediplomat.com/2016/04/china-russia-and-the-long-unipolar-moment>>.
- Snetkov, Aglay and Marc Lanteigne (2015), "The Loud Dissenter and its Cautious Partner- Russia, China, Global Governance and Humanitarian Intervention", *International Relations of the Asia-Pacific*, vol. 15, no. 1.
- Stewart, Robert, Inger Soll, and Derrick Frazier (2012), *Regional Powers and Security Orders*, Translated by Syyed Davood Aghaee and Majid Mohammad Sharifi, Tehran: Dadgostar (in Persian).
- Van Kreitor, Nikolaj (1996), "Russia and New World Order", *The Geopolitical Project of Pax Eurasiatica*, eurosiberia.wikifoundry.com/page.
- Walt, Stephan M. (2020), "The United States Forgot Its Strategy For Winning Cold Wars", *Foreign Policy*, Available at: <<http://www.foreignpolicy.com/2020/05/05>>.
- Weiss, Andrew S. and Richard Nephew (2016), "The Role of Sanctions in U.S. Russian Relations", *Carnegie Endowment for International Peace*, Available at: <<http://www.carnegieendowment.org/2016/07/11/the-role-of-sanctions-in-u.s-russian-relations-pub-64056>>.
- Wohlforth, William C. (1993), *The Balance: Power and Perceptions During the Cold War*, Ithaca: Cornell University Press.
- Ziegler, Charles E. (2020), "A Crisis of Diverging Perspectives: U.S.-Russians and the Security Dilemma", *Texas National Security Review*.

فرصت‌های انقلاب شیل برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی

علی آدمی*

مجیدرضا مؤمنی**، محمدحسین انصاری***

چکیده

گسترش و اقتصادی‌شدن استفاده از فناوری استحصال از منابع نامتعارف انرژی یا به عبارتی انقلاب شیل ظرفیتی جدید در عرصه بین‌المللی است که می‌تواند وضعیت فعلی روابط اقتصادی و امنیت انرژی در جهان را دست‌خوش تغییر سازد. این تحول جدید فرصت‌هایی را پیش‌روی اتحادیه اروپایی برای تقویت امنیت انرژی خود قرار داده است. این مقاله با هدف شناسایی فرصت‌های مترتب بر انقلاب شیل برای اتحادیه اروپایی و همچنین ارزیابی ظرفیت‌های اتحادیه برای بهره‌برداری از این فرصت‌ها نگاشته شده است. سؤال اصلی آن است که انقلاب شیل چه فرصت‌هایی را برای تقویت امنیت انرژی اتحادیه اروپایی فراهم می‌آورد. فرضیه این پژوهش آن است که استفاده از منابع شیل از امکان امنیتی‌شدن انرژی در درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی می‌کاهد. با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی این نتیجه حاصل شد که بهره‌برداری از ذخایر شیل در داخل اتحادیه اروپایی حداقل در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست. اما بهره‌گیری از منافع تولید شیل در سایر کشورها، از طریق ایجاد تنوع در مبادی و منابع انرژی وارداتی، از امکان امنیتی‌شدن انرژی در درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی می‌کاهد و نیز از طریق ایجاد ثبات در قیمت جهانی به‌واسطه افزایش عرضه امنیت انرژی و اقتصادی اتحادیه را تقویت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: انقلاب شیل، اتحادیه اروپایی، امنیت انرژی، وابستگی متقابل، مجموعه امنیتی منطقه‌ای.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.
*** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش مطالعات اروپا، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، m.h.ansari67@gmail.com

۱. مقدمه

تأمین انرژی مکفی و پایدار همواره یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای اروپایی بوده است. مؤلفه انرژی در بسیاری از منازعات و ائتلاف‌های کشورهای این قاره نقشی پررنگ ایفا کرده است. چنان‌که بنیان اتحادیه اروپایی امروز به‌عنوان نماد هم‌گرایی منطقه‌ای برپایه انرژی در قالب اتحادیه ذغال و فولاد بنا نهاده شد. فقر ذاتی این قاره از جهت بهره‌مندی از ذخایر انرژی فسیلی همواره چالشی بزرگ برای رهبران اروپایی بوده که اقتصاد و سیاست کشورهای این حوزه را تحت‌تأثیر قرار داده است. واردات گسترده انرژی‌های فسیلی اگرچه اروپا را در جایگاه یکی از بازیگران مهم بازار جهانی انرژی قرار داده، از سوی دیگر الگوهای تاریخی دوستی و دشمنی و ناپایداری سیاسی و امنیتی کشورهای صادرکننده انرژی به اروپا باعث شده که امنیت انرژی هم‌چنان از دغدغه‌های اصلی اروپا و اتحادیه اروپایی باقی بماند. استفاده گاه‌وبی‌گاه روسیه از ابزار انرژی برای اعمال فشار سیاسی به اروپا و تداوم بحران در خاورمیانه و شمال آفریقا به‌عنوان حوزه‌های اصلی تأمین انرژی اروپا مصادیق اصلی اثبات این ادعاست. در این میان، اقتصادی‌شدن بهره‌برداری از منابع نامتعارف انرژی فسیلی یا به‌عبارتی انقلاب شیل، که به‌دنبال پیشرفت فناوریانه در دو حوزه حفاری افقی چاه‌های نفتی و گازی و ایجاد شکاف هیدرولیکی در مخازن حاصل‌شده است، معادلات پیشین بازار انرژی جهان را برهم زده و فرصت‌های جدیدی را پیش‌روی کشورهای واردکننده انرژی هم‌چون اعضای اتحادیه اروپایی قرار داده است. اگرچه بهره‌برداری تجاری از منابع شیل از ایالات متحده آغاز شده و عمده توسعه فناوریانه و عملیاتی این صنعت نیز در این کشور به‌وقوع پیوسته است، نتایج فعالیت‌های اکتشافی صورت‌گرفته نشان از وجود ذخایر قابل‌توجه نفت و گاز شیل در بسیاری مناطق جهان، از جمله قاره اروپا، دارد. از این‌روی، این تحول جهانی فرصت‌هایی را برای اتحادیه اروپایی، چه در حوزه تولید انرژی در داخل و چه در زمینه واردات، فراهم ساخته است. این مقاله با هدف شناسایی فرصت‌های مترتب بر انقلاب شیل برای اتحادیه اروپایی و هم‌چنین ارزیابی ظرفیت‌های اتحادیه برای بهره‌برداری از این فرصت‌ها نگاشته شده است. پژوهش درخصوص تأثیرات انقلاب شیل در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی به‌منزله یکی از بازارهای عمده مصرف انرژی در جهان از آن جهت حائز اهمیت است که می‌تواند بر نظام وابستگی و وابستگی متقابل، امنیت انرژی، امنیت اقتصادی، و هویت منطقه‌ای این مجموعه مهم اثر بگذارد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که انقلاب شیل چه فرصت‌هایی را برای تقویت

امنیت انرژی اتحادیه اروپایی فراهم می‌آورد. فرضیه این پژوهش آن است که استفاده از منابع شیل از امکان امنیتی‌شدن انرژی در درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی می‌کاهد. در این پژوهش از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای استفاده شده است که از نگاه نگارندگان چهارچوب مناسبی را برای تحلیل داده‌های این مقاله فراهم می‌آورد.

۲. پیشینه تحقیق

طی یک دهه گذشته، منابع مختلفی درخصوص سیاست انرژی و امنیت انرژی اتحادیه اروپایی، ژئوپلیتیک جدید انرژی، انقلاب شیل، و پی‌آمدهای بین‌المللی آن خصوصاً برای ایالات متحده و... به‌رشته تحریر درآمده است.

مقاله «اتحادیه اروپا و چالش‌های امنیت انرژی» نوشته علیرضا سلطانی و رضا بهمنش (۱۳۹۰) چالش‌های عمده امنیت انرژی اتحادیه اروپایی را بررسی کرده است. این مقاله با بررسی طرح‌های اتحادیه اروپایی، برای مقابله با چالش‌های امنیت انرژی، روابط روسیه و اتحادیه را نیز در این خصوص بررسی کرده است. نویسنده در این مقاله بیان می‌کند که اتحادیه اروپایی تلاش خواهد کرد تا در چهارچوب اسناد راهبردی انرژی مواردی هم‌چون لزوم تمرکز بیش‌تر سیاست خارجی اتحادیه اروپایی بر امنیت عرضه انرژی و متنوع‌کردن منابع آن، تقویت هم‌بستگی اروپا، و سخن‌گفتن با صدای واحد را با جدیت و قوت هرچه بیش‌تر دنبال کند.

مقاله «انقلاب شیل در ایالات متحده و روسیه: چرخش ژئوپلیتیک انرژی در اروپا و آسیا»، به‌قلم یونکیو کیم (Younkyoo Kim) و استفن بلنک (Stephen Blank) (۲۰۱۴)، در مجله آنلاین /سپرینگر به‌چاپ رسید. این مقاله با اشاره به اصلاح قانون صادرات انرژی ایالات متحده در سال ۲۰۱۴ این موضوع را نقطه عطفی برای صادرات LNG آمریکا به متحدانش برمی‌شمرد. سرمایه‌گذاری برای ایجاد مسیرهای جدید انتقال انرژی از طریق ترکیه، کمک به حل اختلافات بین دولت و اقلیم کردستان عراق برای انتقال انرژی و صادرات نفت آمریکا از منابع SPR ذخیره خود راه‌هایی است که نویسندگان برای متنوع‌سازی بازار انرژی اروپا و تقویت امنیت آن و درعین حال تحت‌فشار قراردادن روسیه پیش‌نهاد کرده‌اند.

پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد با عنوان *مسائل امنیت انرژی در سیاست‌های انرژی اتحادیه اروپایی: مطالعه موردی برداشت گاز شیل در اتحادیه اروپایی*، به‌قلم مایا آشپرووا

(Maya Ashirova) (۲۰۱۵)، در رشته «اتحادیه اروپایی و آسیای مرکزی در نظام بین‌الملل» در مؤسسه سیاست اروپایی در برلین نگاشته شد. این پایان‌نامه مسائل امنیت انرژی در اتحادیه اروپایی را در بستر سیاست انرژی اتحادیه بررسی می‌کند. نویسنده افزایش نیاز به انرژی و دسترسی محدود به منابع را از عوامل وابستگی اعضا به منابع انرژی خارجی و تأثیرپذیری از شوک‌های قیمتی و عرضه عنوان کرده است. این پژوهش بیان می‌کند که استحصال شیل در اروپا می‌تواند نقش مهمی در تقویت امنیت انرژی اتحادیه اروپایی ایفا کند، اما با توجه به چالش‌های قانونی و فنی پیش‌روی استحصال از منابع شیل در اتحادیه تلاش‌های بیش‌تری برای تدوین چهارچوب و چشم‌انداز این فناوری در این منطقه باید صورت گیرد.

یکی از منابع فارسی که به‌صورت تخصصی به موضوع انقلاب شیل پرداخته کتاب *ایالات متحده آمریکا، تکنولوژی شیل و نفت خاورمیانه*، نوشته هادی آجیلی و مونا مصیبی (۱۳۹۵)، است. ویژگی برجسته این کتاب توجه به وجوه فنی در کنار ابعاد سیاسی انقلاب شیل است. هم‌چنین بررسی دقیق سیاست‌های انرژی ایالات متحده در ادوار مختلف از دیگر نکات گفتنی این کتاب است. نویسندگان در این اثر با بهره‌گیری از دیدگاه رئالیسم اقتصادی و نئولیبرالیسم و برگزیدن نظرگاه هژمونی در دیدگاه اندیشمندان رئالیست به این نتیجه رسیده‌اند که فناوری شیل، با برتری‌ای که به ایالات متحده در بازارهای اقتصاد جهانی می‌دهد، اقتصادهای نوظهور را به‌حاشیه می‌راند، اما این موضوع باعث نخواهد شد از اهمیت خاورمیانه و موقعیت ویژه این منطقه در سیاست خارجی ایالات متحده کاسته شود. مقاله «استراتژی دیپلماسی گاز طبیعی در دولت جدید ایالات متحده»، نوشته آگنیا گریگاس (Agnia Grigas) (۲۰۱۷)، که مرکز جهانی انرژی آن را در سه بخش با موضوعات تحول در بازارهای گاز طبیعی، ایالات متحده در ژئوپلیتیک گاز طبیعی، و توصیه‌های سیاستی منتشر کرد، به موضوع توان‌مندی جدید ایالات متحده در بازار جهانی انرژی و سیاست‌های دولت ترامپ در این خصوص می‌پردازد. نویسنده معتقد است که تداوم حمایت‌های سیاسی از تسهیل قوانین مربوط به صادرات LNG، بهبود زیرساخت‌های خطوط لوله در ایالات متحده، و موافقت‌نامه‌های جدید تجاری می‌تواند جایگاه راه‌بری ایالات متحده را در بازار جهانی گاز تثبیت کند.

مقاله «مروری بر تأثیرات اقتصادی گاز شیل بر امنیت انرژی اتحادیه اروپایی»، نوشته کارل یاندا (Karel Janda) و ایوان کندراتنکو (Ivan Kondratenko) (۲۰۱۸)، در مجله MPRA منتشر شد و از بهترین مقالاتی است که به‌صورت تخصصی به پی‌آمدهای انقلاب شیل در

اروپا پرداخته است. این مقاله ابتدا به صورت مختصر به بحث امنیت انرژی در اتحادیه اروپایی می‌پردازد و رشد واردات را یکی از عوامل فشار مهم برای یافتن راه‌حلی برای معضل امنیت انرژی اتحادیه اروپایی می‌داند. در این مقاله، ظرفیت پنج کشور لهستان، بریتانیا، رومانی، جمهوری چک، و مجارستان در توسعه صنعت شیل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. نویسندگان بهره‌برداری از منابع داخلی شیل در اتحادیه را امری دور از دست‌رس در کوتاه‌مدت بیان می‌کنند، اما واردات LNG را ظرفیتی مناسب برای تقویت امنیت انرژی اتحادیه اروپایی می‌دانند.

پژوهش‌های یادشده، به‌رغم بررسی مسائل مرتبط با انقلاب شیل از جوانب گوناگون، کم‌تر از نگاه منطقه‌ای فرصت‌های مترتب بر این تحول را برای اتحادیه اروپایی بررسی و تحلیل کرده‌اند. اکثر پژوهش‌های انجام‌شده یا از زاویه دید ایالات متحده به‌عنوان خاستگاه این تحول به موضوعات نگریسته‌اند، یا نگاه جامعی به ظرفیت‌های اتحادیه اروپایی برای بهره‌برداری از فرصت‌های انقلاب شیل نداشته‌اند که در این مقاله سعی شده است این موارد پوشش داده شود. وجه نوآورانه مقاله حاضر بهره‌گیری از نظریه مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای و بررسی جامع ظرفیت‌های اتحادیه اروپایی، چه در بعد بهره‌برداری از منابع داخلی شیل و چه در بعد واردات منابع از سایر کشورها، در جهت تأمین امنیت انرژی و اقتصادی اتحادیه است.

۳. چهارچوب نظری

این مقاله در چهارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، که بری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و ترس (Buzan 1991) آن را معرفی کرده است، فرصت‌های مترتب بر انقلاب شیل برای تقویت امنیت انرژی اتحادیه اروپایی را بررسی می‌کند. مفهوم کلیدی این نظریه «امنیتی‌کردن» (Securitization) است که بوزان، ویوور، و وایلد در کتاب امنیت: یک چهارچوب جدید برای تحلیل (Buzan et al. 1998: 201) آن را تشریح کرده‌اند. نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای حائز ویژگی‌هایی است که می‌تواند چهارچوب مناسبی برای تحلیل تحولات مرتبط با انرژی در اتحادیه اروپایی باشد. پژوهش‌گران متعددی این نظریه را ذیل وجوه مختلف امنیت یعنی نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی بسط داده‌اند. میکو پالونکورپی (Mikko Palonkorpi) در مقاله‌ای با عنوان «امنیتی‌کردن وابستگی‌های منطقه‌ای انرژی» (Securitising Regional Energy Dependencies)، نظریه یادشده را از نگاه امنیت انرژی توسعه داده است (Palonkorpi 2008).

در مقاله حاضر، با استفاده از نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای و با بهره‌گیری از دیدگاه پالونکورپی، به فرصت‌های انقلاب شیل برای امنیت انرژی و اقتصادی اتحادیه اروپایی می‌پردازیم. در ابتدا، تعریفی از مجموعه امنیتی منطقه‌ای و مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی ارائه خواهد شد و سپس به مهم‌ترین مؤلفه‌های این نظریه هم‌چون وابستگی متقابل، امنیتی‌کردن، و نحوه تغییر در ساختار مجموعه امنیتی منطقه‌ای پرداخته می‌شود که با موضوع این مقاله مرتبط‌اند.

۱.۳ نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای (RSCT)

بوزان و ویور نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

ایده اصلی نظریه RSCT آن است که، از آنجایی که بیش‌تر تهدیدها در فواصل نزدیک راحت‌تر بروز پیدا می‌کنند تا فواصل دورتر، وابستگی متقابل امنیتی به‌صورت معمول در دسته‌های منطقه‌ای یا به عبارتی مجموعه‌های امنیتی موضوعیت پیدا می‌کند... فرایند امنیتی‌شدن و بنابراین میزان وابستگی متقابل امنیتی در میان کشورهای درون این مجموعه‌ها شدیدتر است تا میان بازیگران درون مجموعه با بازیگران خارج از آن (Buzan and Waever 2003: 45).

به بیان دیگر، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای را می‌توان به‌صورت دسته‌ای از معضلات امنیتی دید که در محدوده جغرافیایی خاصی متمرکز شده‌اند. در این محدوده جغرافیایی تهدیدهای اساسی دولت‌ها یا سایر بازیگران به‌شدت به هم پیوند خورده و وابستگی متقابل امنیتی قوی را به وجود آورده است، به‌صورتی که امنیت یک کشور را نمی‌توان به‌سادگی از امنیت دیگر کشورها جدا کرد. دو مؤلفه با عملکردهای متفاوت مجموعه‌های امنیتی را تعریف می‌کنند. توزیع قدرت در میان کشورها در یک منطقه جغرافیایی خاص و الگوهای دوستی و دشمنی میان آن کشورها (Buzan 1991: 189-194). پالونکورپی در مقاله‌ای این نظریه را از دیدگاه امنیت انرژی بسط داده و مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی را معرفی کرده است.

۲.۳ مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی

مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای انرژی به‌واسطه تعاملات مرتبط با انرژی بین دو یا چند کشور در یک منطقه جغرافیایی محدود شکل می‌گیرند که شامل یک رابطه مبتنی بر وابستگی به

انرژی بین کشورهای درگیر و درک این وابستگی به عنوان یک تهدید (امنیتی کردن) می‌شود. تعاملات انرژی شامل مواردی هم‌چون تولید (صادرات)، خرید (واردات)، و ترانزیت انرژی می‌شود. مشابه تعریف ارائه شده از سوی بوزان و ویور در RSCT تهدیدهای برخاسته از وابستگی انرژی نیز در میان کشورها یا مناطق نزدیک به هم به لحاظ جغرافیایی از شدت بیش‌تری برخوردار است (Palonkorpi 2008). پالونکورپی مؤلفه‌های اصلی نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای هم‌چون وابستگی متقابل، امنیتی کردن، و نحوه تغییر در ساختار مجموعه امنیتی منطقه‌ای را با مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی انطباق داده است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

از نظر پالونکورپی، هزاران کیلومتر خط لوله انتقال نفت و گاز می‌توانند کشورهای دور از یک‌دیگر را نیز به هم مرتبط سازد و روابط وابستگی (متقابل) را میان آنان پدید آورد. مراد از وابستگی متقابل انرژی این است که تغییرات، اختلالات، و پیشرفت‌ها در هریک از اعضای مجموعه می‌تواند در دیگر واحدها نیز تأثیر بگذارد (Palonkorpi 2008).

از نظر وی، در میان انواع حامل‌های انرژی، گاز طبیعی مهم‌ترین کاندید برای بهره‌برداری به عنوان ابزار سیاسی و امنیتی شدن است (ibid.). برخلاف نفت خام، عمده تجارت گاز طبیعی از طریق خط لوله صورت می‌گیرد که این موضوع امکان جای‌گزینی سریع در صادرات یا واردات را در هنگام بحران محدود می‌کند. به عبارت دیگر، بازار غیرمنعطف گاز طبیعی باعث شده است این محصول بازار یا قیمت جهانی نداشته باشد و به صورت منطقه‌ای مبادله و قیمت‌گذاری شود؛ اما توسعه صنعت شیل در جهان و ورود تولیدکنندگان جدید به بازار گاز پیشرفت در صنعت جابه‌جایی LNG از طریق کشتی را نیز به هم راه داشته است. توسعه و تسهیل تجارت LNG و افزایش رقابت در بازار این محصول را نیز هم‌چون نفت خام به سمت جهانی شدن سوق خواهد داد.

از نظر بوزان در RSCT، ساختار مجموعه امنیتی می‌تواند به عنوان نتیجه تغییر موازنه قوا یا نتیجه تغییر در الگوهای دوستی و دشمنی منطقه‌ای دگرگون شود (Buzan 1991: 189). حالات ساختاری کلی که بوزان برای تغییرات مجموعه امنیتی تعریف کرده است عبارت است از حفظ وضع موجود، تحول داخلی، تحول خارجی، و فشار خارجی. بر همین اساس، پالونکورپی نیز بیان می‌کند: «ساختار مجموعه امنیتی انرژی ممکن است به عنوان نتیجه تغییرات نسبی در درصد و میزان وابستگی انرژی یا به عنوان نتیجه تغییر در روابط از وابستگی به وابستگی متقابل انرژی (یا برعکس) دگرگون شود» (Palonkorpi 2008). در رابطه با موضوع این پژوهش، دو گزینه تحول داخلی و تحول خارجی برای مجموعه امنیتی

منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی موضوعیت دارد؛ تحول داخلی زمانی رخ می‌دهد که پروژه‌های انرژی در سطح منطقه به‌اندازه کافی برای تغییر الگوهای وابستگی در درون منطقه ایجاد شود. تحول خارجی می‌تواند به‌عنوان نتیجه راه‌بردی گسترش زیرساخت‌های انرژی، نظیر خطوط لوله نفت و گاز در نظر گرفته شود که مقادیر زیادی از منابع انرژی اضافی را از مجموعه خارج یا به آن وارد می‌کند و الگوهای وابستگی انرژی را تغییر می‌دهد و سایر دولت‌ها را به مجموعه متصل می‌کند (ibid.).

باتوجه به مطالب بیان‌شده، نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، بنابر دلایلی که در ادامه بیان می‌شود، می‌تواند چهارچوب مناسبی برای تحلیل تحولات مرتبط با انرژی در اتحادیه اروپایی باشد. وجود واقعیت‌هایی نظیر وابستگی شدید اکثر کشورهای اروپایی به واردات انرژی، محدودبودن مبادی و منابع انرژی وارداتی، یک‌سویه‌بودن عمده انرژی وارداتی از مرزهای شرقی به سمت کشورهای غربی اتحادیه، رشد روند مصرف انرژی و به تبع آن افزایش میزان وابستگی اتحادیه به واردات سوخت‌های فسیلی، کاهش تولید داخلی انرژی فسیلی در اتحادیه، شبکه به هم پیوسته توزیع انرژی، تلاش اتحادیه در جهت ایجاد بازار مشترک انرژی و سیاست‌گذاری یک‌پارچه در سطح اتحادیه، همگی شرایطی را به وجود آورده است تا سطحی از وابستگی در میان اعضای اتحادیه پدید آید.

نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای نگاه چندبعدی و متکثر به مقوله امنیت دارد و ابعاد جدید امنیت هم‌چون امنیت اقتصادی و زیست‌محیطی را نیز، که درخصوص بهره‌برداری از منابع نامتعارف انرژی تعیین‌کننده‌اند، به صورت ویژه مدنظر قرار می‌دهد. هم‌چنین بر تحلیل‌های منطقه‌ای متمرکز است و برای تحلیل مسائل اتحادیه اروپایی به‌عنوان نماد هم‌گرایی منطقه‌ای در جهان مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

این نظریه سرشت و سرنوشت امنیت را، باتوجه به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی هم‌چون معضل انرژی برخوردارند، موردبررسی قرار می‌دهد. ازسوی دیگر، این نظریه تشکیل مناطق را براساس نحوه توزیع قدرت و الگوهای دوستی و دشمنی اظهار می‌کند. وجود ساختار منسجم سیاست‌گذاری و اجرایی اتحادیه چهارچوبی قانون‌مند به این رویه‌ها و الگوها می‌دهد و تحلیل در چهارچوب مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی را تسهیل می‌کند.

درنهایت، می‌توان گفت کشورهای عضو اتحادیه در بحث انرژی وابستگی متقابل امنیتی دارند که به نظر می‌رسد نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بتواند چهارچوب مناسبی برای تحلیل تحولات مرتبط با انرژی در این اتحادیه باشد.

از نظر پالونکورپی، برای ارزیابی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی باید شدت نسبی وابستگی انرژی در آن مجموعه را از طریق سنجش مواردی هم‌چون تراز تجارت انرژی، میزان منابع داخلی انرژی، و توانایی متنوع‌سازی منابع، و مبادی دریافت انرژی موردبررسی قرار داد (Palonkorpi 2008) که در ادامه مقاله، پس از معرفی مختصری از انقلاب شیل، ظرفیت اتحادیه اروپایی با مؤلفه‌های فوق موردارزیابی قرار می‌گیرد.

۴. انقلاب شیل

نفت و گاز شیل به نفت و گازی اطلاق می‌شود که در سازندهای شیلی ذخیره شده باشند. سازندهای شیل سنگ‌هایی رسوبی هستند که می‌توانند منبع خوبی برای ذخیره نفت و گاز طبیعی باشند. برداشت هیدروکربن از این سازندها، به دلیل ساختار خاص زمین‌شناسی و محدودیت‌های فناوری، برای چند دهه غیراقتصادی بود. پیشرفت فناوریانه در دو حوزه حفاری افقی و ایجاد شکاف هیدرولیکی (Hydraulic Fracturing) در سنگ‌ها امکان بهره‌برداری اقتصادی از این منابع، به خصوص در دهه گذشته، را فراهم آورده و تولید گاز طبیعی از سازندهای شیل را، به‌ویژه در ایالات متحده، با رشد چشم‌گیری مواجه ساخته است. این پیشرفت فناوریانه، علاوه بر ابعاد فنی و اقتصادی، تأثیرات سیاسی مهمی را در سطح جهان به دنبال داشته است. از این‌رو، برای این پدیده از عنوان «انقلاب شیل» استفاده می‌کنند.

گسترش فناوری حفاری افقی و شکست هیدرولیکی در سراسر جهان به مناطقی مانند چین، استرالیا، اروپا، و آمریکای لاتین در دهه آینده ممکن است انرژی را در دنیا دست‌خوش تغییر سازد. جابه‌جایی قطب تولید هیدروکربن جهان از خلیج فارس به نیم‌کره غربی دو نتیجه بسیار قابل توجه را به دنبال داشته است؛ اول کاهش وابستگی آمریکا به واردات نفت از ۶۰٪ در سال ۲۰۰۵ به ۱۱٪ در سال ۲۰۱۸ (EIA U.S. Energy Information Administration 2019) و دوم جغرافیای جدید واردات.

در میان کشورهای دارنده ذخایر نفت شیل در جهان، آمریکا با ۷۸ میلیارد بشکه و پس‌از آن روسیه با ۷۵ میلیارد بشکه بزرگ‌ترین دارندگان این ذخایر در جهان هستند. چین نیز با ۳۲ میلیارد بشکه از ذخایر شیل از جمله کشورهای است که در راه تأمین انرژی خود به فکر توسعه و تجاری‌کردن این منابع افتاده است (EIA 2015a). هم‌چنین درمورد گاز شیل نیز سه کشور چین، آرژانتین، و الجزایر بیش‌ترین ذخایر شناخته‌شده را دارند. در ادامه، جدول ده کشور برتر دارنده ذخایر گاز شیل در جهان را مشاهده می‌کنید.

جدول ۱. ده کشور برتر دارنده ذخایر گاز شیل در جهان (EIA 2015b)^۱

رتبه	کشور	حجم ذخایر (تریلیون فوت مکعب)
۱	چین	۱۱۱۵
۲	آرژانتین	۸۰۲
۳	الجزایر	۷۰۷
۴	آمریکا	۶۲۲
۵	کانادا	۵۷۳
۶	مکزیک	۵۴۵
۷	استرالیا	۴۲۹
۸	آفریقای جنوبی	۳۹۰
۹	روسیه	۲۸۵
۱۰	برزیل	۲۴۵
	کل جهان	۷۵۷۷

اتحادیه اروپایی نیز با هدف تعدیل ضعف تاریخی خود در حوزه امنیت انرژی برنامه‌ریزی گسترده‌ای را برای بهره‌برداری از فرصت‌های انقلاب شیل انجام داده که این موضوع در اسناد سیاست‌های انرژی این اتحادیه قابل مشاهده است. در ادامه، با بررسی نگاه اتحادیه اروپایی به مفهوم امنیت انرژی، سیاست‌های این اتحادیه را به‌خصوص در بهره‌برداری از منافع انقلاب شیل بررسی می‌کنیم.

۵. امنیت و سیاست انرژی اتحادیه اروپایی

صاحب‌نظران، سازمان‌ها، و نهادهای دولتی و بین‌المللی، هرکدام به اقتضای دغدغه‌های خود تعاریف مختلفی از امنیت انرژی ارائه کرده‌اند. این تعاریف عموماً چهار عنصر فراهم‌بودن، در دسترس‌بودن، قابل قبول بودن، و قابل خریدن بودن را دربر می‌گیرد. تعریف اتحادیه اروپایی از امنیت انرژی نیز در همین راستاست. کمیسیون اروپایی در سند سبز خود امنیت انرژی را در قالب یک استراتژی به این صورت تعریف می‌کند:

اطمینان از رفاه شهروندان و عملکرد صحیح اقتصاد، از طریق دسترسی فیزیکی بدون اختلال به محصولات انرژی در بازار، با قیمتی مقرون به صرفه برای همه مصرف‌کنندگان (خصوصی و صنعتی)، ضمن احترام به ملاحظات زیست محیطی در جهت دستیابی به توسعه پایدار» (European Commission 2000).

باوجوداین، ضروری است که در تعاریف مرتبط با امنیت انرژی ابعاد سیاسی امنیت انرژی را نیز در نظر داشت.

اتحادیه اروپایی بیش از سایر نقاط جهان در بحران‌های انرژی دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ اهمیت امنیت انرژی را درک کرد و با مشکلات بیش‌تری مواجه شد. هرچند به‌علت پی آمدهای اتفاقات سریعی که در ارتباط با انقلاب شیل در ایالات متحده رخ داد (کاهش بهای گاز طبیعی، تغییرات بازار جهانی، اهمیت یافتن بحث امنیت انرژی، و...)، امنیت انرژی اتحادیه حداقل در زمینه گاز به‌اندازه سال‌های گذشته آسیب‌پذیر نیست. این موضوع از پی آمدهای عصر جدید جهانی‌شدن بخش انرژی بود که در دو گرایش اساسی بروز پیدا کرد. اول، چشم‌انداز جدیدی که برای بهره‌برداری از مخازن نامتعارف گاز طبیعی در کل جهان به‌وجود آمد. دوم، شرایط متفاوتی که به درک بهتر اهمیت مهم‌ترین نکته در بحث امنیت انرژی، یعنی تنوع‌بخشی به تأمین‌کنندگان، منجر شد (House of Commons 2011: 8).

کمیسیون اروپایی در سند سبز خود در سال ۲۰۰۶ (European Commission 2006) و در سیاست انرژی اروپایی در سال ۲۰۰۷ (European Commission 2007) دسترسی مطمئن، پایدار، و مقرون‌به‌صرفه انرژی را منوط به تحقق اهدافی ازجمله ۱) تنوع‌بخشی به کشورهای تأمین‌کننده انرژی؛ ۲) تنوع‌بخشی به منابع انرژی؛ ۳) بهره‌گیری روزافزون از انرژی‌های جای‌گزین و تجدیدشونده اعلام کرد.

در فوریه ۲۰۱۱، شورای اروپا اعلام کرد که «به‌منظور افزایش بیش‌تر امنیت عرضه، پتانسیل اروپا، برای استحصال پایدار و استفاده از منابع متعارف و غیرمتعارف (گاز و نفت شیل) باید موردارزیابی قرار گیرد» (European Council 2011).

در سال ۲۰۱۴، دو گام مهم در جهت تأسیس اتحادیه انرژی اروپا برداشته شد: اول، چهارچوب آب‌وهوا و انرژی ۲۰۳۰ (Climate & Energy Framework / CEF 2030) و دوم، راه‌برد امنیت انرژی اروپا (European Energy Security Strategy / EESS). راه‌برد امنیت انرژی اروپا در سال ۲۰۱۴ دو وجه داخلی و خارجی را مدنظر قرار داده بود. این راه‌برد در بعد داخلی یک‌پارچگی بیش‌تر بازار انرژی از طریق اتصال خطوط و شبکه‌های انتقال و هم‌چنین مکانیسم‌های مدیریت بحران برای مقابله با اختلالات موقت عرضه انرژی را پیش‌نهاد می‌داد و در بعد خارجی متنوع‌سازی سوخت‌ها، تأمین‌کنندگان، و مسیرهای عرضه را مدنظر قرار داده بود. EESS هشت راه‌برد اساسی را به شرح زیر ارائه می‌دهد:

(۱) تمهید اقدامات فوری برای افزایش ظرفیت اتحادیه اروپایی به منظور مقابله با اختلالات عمده در عرضه انرژی در طول زمستان؛ (۲) تقویت مکانیسم‌های اضطراری/هم‌بستگی از جمله هماهنگی در مدیریت ریسک و حفاظت از زیرساخت‌های استراتژیک؛ (۳) تعدیل تقاضای انرژی؛ (۴) ایجاد یک بازار داخلی کارآمد و به هم پیوسته؛ (۵) افزایش تولید انرژی در درون اتحادیه اروپایی؛ (۶) توسعه بیش‌تر فناوری‌های مرتبط با حوزه انرژی؛ (۷) تنوع‌بخشی به تأمین‌کنندگان خارجی و زیرساخت‌های مرتبط؛ (۸) بهبود همکاری در زمینه سیاست‌های ملی انرژی و گفت‌وگو با صدای واحد در سیاست‌های خارجی انرژی (European Commission 2014).

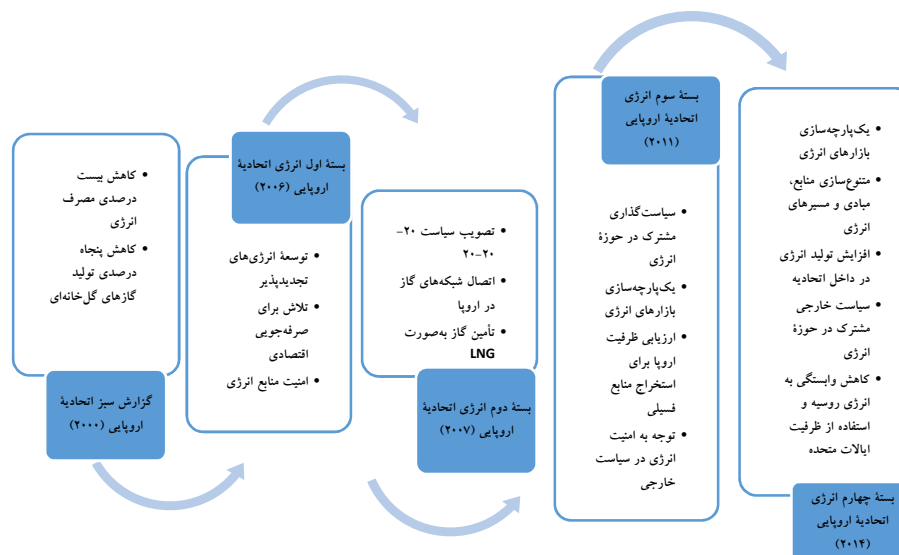
بخش عمده‌ای از راهبرد EESS به مسائل سیاست خارجی، ایجاد ارتباط با صادرکنندگان پایدار انرژی، و تلاش در جهت تنوع‌بخشی به عرضه می‌پردازد. ظهور ایالات متحده به عنوان یک صادرکننده بزرگ انرژی یک ستون مهم این استراتژی است. در مجموع، EESS راهبردی برای تأمین مبادی جای‌گزین انرژی برای کاهش آسیب‌پذیری اتحادیه اروپایی از واردات انرژی از یک مبدأ خاص، یعنی روسیه، است. EESS وسیله‌ای برای دستیابی به تأمین انرژی امن‌تر، یک‌پارچگی، و هماهنگی بیش‌تر بازارهای انرژی اروپا برای غلبه بر منافع و مقررات ملی متفرق است (Woertz et al. 2016).

اما سیاست کمیسیون اروپایی، خاصه در مورد منابع هیدروکربنی نامتعارف، بدین گونه است:

منابع نامتعارف هیدروکربنی هم‌چون گاز شیل می‌توانند در جهت تأمین امنیت عرضه و حفظ فضای رقابتی بازار مورد بهره‌برداری قرار گیرد. هرچند نگرانی‌های عمومی در خصوص استحصال از این منابع وجود دارد. اتحادیه اروپایی در تلاش است تا اطمینان حاصل کند که استحصال گاز شیل با روش شکاف هیدرولیکی می‌تواند با حفظ ملاحظات زیست‌محیطی صورت گیرد (European Commission 2019a).

در جولای سال ۲۰۱۸ در بیانیه مشترک ژان کلود یونکر، رئیس کمیسیون اروپا، و دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، دو طرف به تقویت همکاری‌های استراتژیک در حوزل انرژی تأکید کردند. اتحادیه اروپایی اعلام کرد که LNG بیش‌تری از ایالات متحده با هدف تنوع‌بخشی به مبادی تأمین گاز و تقویت امنیت انرژی خود وارد خواهد کرد (European Commission 2018).

برای دستیابی به درک بهتر، نگارنده سیر تطور سیاست‌های انرژی اتحادیه را در نمودار زیر خلاصه کرده است.



نمودار ۱. مهم‌ترین محورهای اسناد بالادستی اتحادیه اروپایی در حوزه انرژی

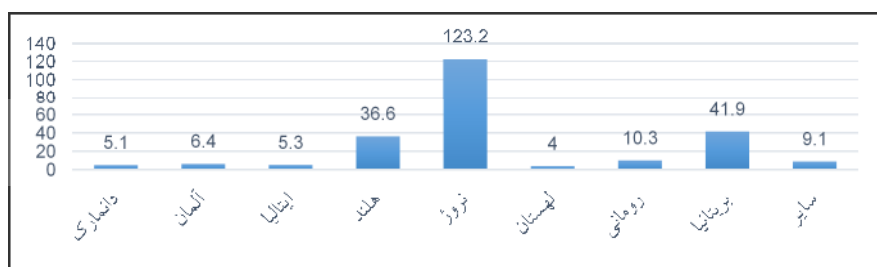
مشاهده می‌شود که پس از سال ۲۰۰۷ و جدی‌شدن امکان تولید اقتصادی از منابع شیل توجه به این ظرفیت در اسناد بالادستی اتحادیه اروپایی نیز جایگاه ویژه‌ای یافته است. حال این مسئله قابل طرح است که وضعیت فعلی حوزه انرژی در اروپا چگونه است و گزینه‌های اتحادیه اروپایی برای غلبه بر چالش‌ها و تحقق اهداف اسناد بالادستی کدام‌اند که در ادامه مقاله بدان خواهیم پرداخت.

۶. وضعیت کنونی انرژی در اروپا

محدودبودن منابع انرژی فسیلی در اروپا و روند روبه پایان منابع متعارف موجود از معضلات بزرگ قریب به اتفاق کشورهای این قاره است. در بعد داخلی، تولید نفت خام اروپا به‌ویژه در منطقه دریای شمال از میزان پنج میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۷ به حدود ۳.۵ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۷ کاهش یافته است. هم‌چنین، تولید داخلی گاز اروپا نیز از سطح ۲۸۸ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۰۷ به ۲۴۲ میلیارد مترمکعب در سال ۲۰۱۷ رسیده است (British Petroleum 2018). درحالی‌که وابستگی اتحادیه اروپایی به واردات سوخت‌های فسیلی (گاز، سوخت‌های جامد، و نفت) از کشورهای خارج از اتحادیه روند افزایشی دارد و از ۵۲٪ در سال ۲۰۰۵ به ۵۴٪ در سال ۲۰۱۶ رسیده است. در

سال ۲۰۱۶ سهم نفت از واردات خالص انرژی اتحادیه ۵۹٪، گاز ۳۰٪، و سوخت‌های جامد ۱۱٪ بوده است (European Environment Agency 2019). به‌رغم تأکیدات مصرح در اسناد انرژی اتحادیه اروپایی طی دو دهه گذشته، هم‌بر میزان وابستگی این اتحادیه به واردات سوخت‌های فسیلی و هم بر اتکای آن بر کشورهای تأمین‌کننده این سوخت‌ها افزوده شده است.

اروپا سالانه حدود ۵۳۲ میلیارد مترمکعب گاز مصرف می‌کند، درحالی‌که تولید خالص گاز اروپا تنها ۲۴۲ میلیارد مترمکعب است (یعنی حدود ۴۵٪ از کل مصرف). گاز به دو صورت خط لوله (به‌ویژه از روسیه و نروژ با سهم کلی ۸۶٪) یا به‌صورت LNG (از الجزایر) وارد می‌شود. عمده‌ترین تأمین‌کننده روسیه با سهم ۷۶٪ از سوخت وارداتی اتحادیه (مجموع نفت و گاز) است (British Petroleum 2018).



نمودار ۲. تولید گاز طبیعی در اروپا (میلیارد مترمکعب) در سال ۲۰۱۷ (British Petroleum 2018).

روسیه با دارا بودن بزرگ‌ترین مخازن گاز جهان در همسایگی اروپا قرار دارد. در نتیجه روسیه یک گزینه منطقی برای حل معضل کمبود منابع انرژی در اروپاست. صادرات گاز طبیعی روسیه به اروپا ۶۵٪ از صادرات این کشور را دربر می‌گیرد. این حجم از صادرات به خدمات بسیار، پشتیبانی، و نگهداری نیازمند است. بسیاری از کشورهای اروپای شرقی به خطوط لوله گازی ساخته‌شده در دوره اتحاد جماهیر شوروی متصل‌اند. هزینه‌های انتقال و ذخیره‌سازی گاز طبیعی از هزینه‌های انتقال نفت بیش‌تر است، لذا بازار جهانی گاز طبیعی بازاری منحصربه‌فرد است. مشکل روسیه به‌عنوان یک شریک عدم پایداری در عرضه است. تقریباً ۴۰٪ از خطوط لوله گاز روسیه از اوکراین می‌گذرند و حسب شرایط ناپایدار اقتصادی اوکراین گاز طبیعی (و نفت) به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار سیاسی به‌کار گرفته می‌شود (Janda and Kondratenko 2018). کشورهای اروپای شرقی که در مسیر انتقال گاز قرار دارند، به‌سبب شرایط سیاسی ناپایدار، می‌توانند مشکلات جدی را در حوزه تأمین

انرژی کشورهای غرب اروپا باعث شوند و کشورهای غرب اروپا نیز ابزارهای لازم را برای رفع فوری این مشکلات ندارند.

پس از روسیه، ایران با دارا بودن ۱۶.۲ درصد از کل ذخایر گاز طبیعی جهان (British Petroleum 2019) از گزینه‌های منطقی برای صادرات انرژی به اتحادیه اروپایی است. انتقال گاز از ایران به اروپا به دو صورت انتقال از طریق خط لوله و همچنین انتقال در قالب LNG امکان‌پذیر است. استراتژی امنیت انرژی اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۱۴ کشورهای ایران، عراق، و ترکمنستان را منوط به برچیده شدن نظام تحریمی از مناسب‌ترین گزینه‌ها برای توسعه کریدور گاز جنوبی در بلندمدت برشمرد (European Commission 2014). اما کمیسیون اروپایی در راه‌برد ارائه شده در سال ۲۰۲۰، ضمن حذف نام ایران، کشورهای آذربایجان، عراق، و ترکمنستان را مهم‌ترین کشورها برای توسعه کریدور جنوبی عنوان می‌کند. در این سند، حمایت اتحادیه اروپایی از احداث خطوط لوله ترانس آناتولی (TANAP) و ترانس آدریاتیک (TAP) از اقدامات اتحادیه برای توسعه کریدور جنوبی ذکر شده است. گفت‌وگو با آذربایجان و ترکمنستان برای احداث خط لوله ترانس کاسپین نیز از دیگر اقدامات پیش‌بینی شده است (European Commission 2020).

حذف نام ایران از فهرست کشورهای بالقوه تأمین‌کننده انرژی اروپا توجهات فنی و سیاسی مختلفی دارد. مصرف بالای گاز طبیعی در داخل کشور عملاً امکان صادرات را محدود کرده است. همچنین، رقابتی شدن بازار گاز اروپا با احداث خطوط لوله متعدد و افزایش ترمینال‌های واردات LNG به کاهش قیمت گاز در اروپا منجر شده و سرمایه‌گذاری برای احداث خط لوله طولانی در ایران برای صادرات گاز به اروپا را به لحاظ اقتصادی غیرمنطقی ساخته و در مقابل به صادرات به کشورهای همسایه اولویت بخشیده است. اما ملاحظات سیاسی بیش‌ترین تأثیر را در این رابطه داشته است. اعمال تحریم‌های سنگین از سوی ایالات متحده بر صنعت انرژی ایران و نبود چشم‌انداز روشن برای رفع قطعی این تحریم‌ها اتصال ایران به پروژه کریدور جنوبی انتقال گاز یا صادرات در قالب LNG به اروپا را تا حدود زیادی متفی کرده است.

باتوجه به این موارد، کشورهای اروپایی عملاً دو راه برای افزایش امنیت انرژی خود دارند: اول، کشورهای عضو اتحادیه اروپا باید به دنبال متنوع کردن حامل‌های انرژی مصرفی (تجدیدپذیر و تجدیدنپذیر) و مبادی تأمین آن‌ها باشند و در فرایند مذاکرات و چانه‌زنی‌ها متحد باشند. دوم آن‌که اتحادیه باید به دنبال افزایش استقلال انرژی خود باشد. انقلاب شیل در ایالات متحده در بهترین زمان ممکن برای بحث امنیت انرژی در اتحادیه اروپا به وقوع

پیوست. در سال ۲۰۰۹، زمانی که حفاری چاه‌های گاز شیل در ایالات متحده با موفقیت به‌اثبات رسیده بود و پس از بحران گازی اوکراین، کمیسیون اروپا گاز شیل را به‌عنوان ابزاری مهم در جهت استقلال انرژی در نظر گرفت.

بنابراین، دو فرصت پیش‌روی اتحادیه اروپایی برای تقویت امنیت انرژی با بهره‌گیری از ظرفیت انقلاب شیل بدین قرار است:

۱. بهره‌برداری از منابع انرژی شیل موجود در اروپا؛
 ۲. توسعه زیرساخت‌ها و واردات گاز شیل از کشورهای غیرعضو اتحادیه با هدف تنوع‌بخشی به مبادی واردات انرژی؛
- در ادامه، ظرفیت‌های اتحادیه اروپایی برای بهره‌گیری از فرصت‌های هرکدام از این دو گزینه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۷. وضعیت فعلی گاز شیل در اروپا

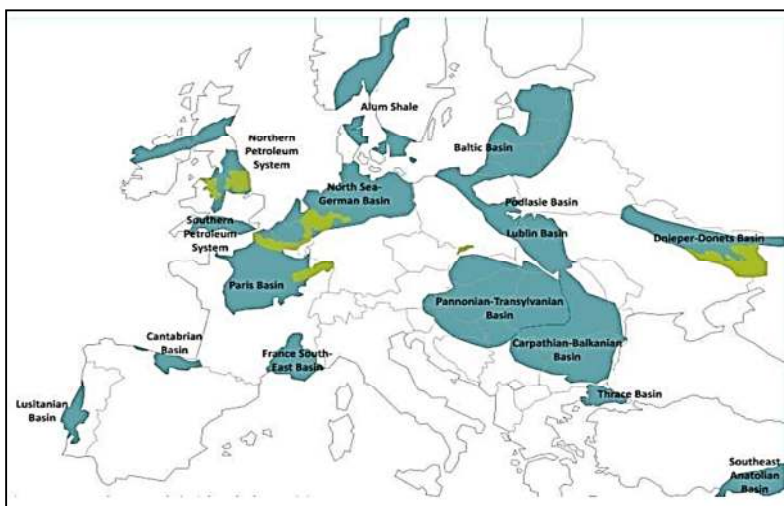
حفاری مخازن گاز شیل به فناوری ویژه‌ای نیاز دارد که شامل حفاری افقی و سپس ایجاد شکاف هیدرولیکی می‌شود. به‌علت هزینه بالای ایجاد شکاف هیدرولیکی، این روش به ندرت در مخازن متعارف گاز طبیعی به‌کار گرفته می‌شود. در جدول ۲، ذخایر گاز شیل اتحادیه اروپایی به تفکیک کشورها قابل مشاهده است.

جدول ۲. حجم ذخایر اثبات‌نشده گاز شیل که از لحاظ فنی قابل‌باز یافت است (تریلیون مترمکعب)
(EIA 2015)^۲

	۲۰۱۱	۲۰۱۳
کل اتحادیه اروپا	۱۸.۱	۱۳.۳
فرانسه	۵.۱	۳.۹
آلمان	۰.۲	۰.۵
هلند	۰.۵	۰.۷
نروژ	۲.۴	۰
بریتانیا	۰.۶	۰.۷
دانمارک	۰.۷	۰.۹
سوئد	۱.۲	۰.۳
ایالات متحده	۲۴.۴	۱۶.۱
کل جهان	۱۸۷	۲۰۳.۹

فرصت‌های انقلاب شیل برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی ... (علی آدمی و دیگران) ۴۵۷

اگرچه باید در نظر داشت که اکثر تخمین‌ها از ذخایر غیرمتعارف در خارج از ایالات متحده به دلیل انجام‌نگرفتن عملیات‌های اکتشافی گسترده و دقیق چندان محل اعتماد نیستند.



شکل ۱. جانمایی ذخایر شیل در اروپا (Aitken 2012)

همان‌طورکه در شکل ۱ مشاهده می‌شود، ذخایر بزرگ گاز طبیعی در مخازن نامتعارف در کشورهای شرق اروپا قرار گرفته که مصرف گاز به‌مراتب کم‌تری از کشورهای غرب اروپا دارند. این کشورها از پتانسیل بالاتری برای رشد مصرف انرژی و امکان بیش‌تری برای تنوع‌بخشی به سبد انرژی خود از طریق افزایش سهم گاز طبیعی دارند. به‌رغم سرمایه‌گذاری شرکت‌های بزرگ انرژی برای بهره‌برداری از منابع شیل موجود در اروپا، این تلاش‌ها به نتیجه مطلوبی منجر نشد که در بخش بعدی به مهم‌ترین عوامل این موضوع خواهیم پرداخت.

۸. موانع توسعه صنعت شیل در اروپا

به‌طور کلی، تفاوت در ساختار بازار بسیار مهم است. ایالات متحده به‌طور سستی یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت و گاز جهان بوده است. زمانی که صنعت انرژی در ایالات متحده شامل تولید گاز شیل یا گاز طبیعی یکی از بنیان‌های اقتصادی آن کشور بود، چنین سابقه و تجربه‌ای در اتحادیه اروپایی وجود نداشت. تولیدکنندگان آمریکایی چندین سال تجربه، زیرساخت‌های توسعه‌یافته، و میلیون‌ها کارمند دارند. بنابراین، مقررات جاری در

ایالات متحده، برخلاف قوانین اتحادیه اروپایی، قوی و هم‌گام با فعالان بازار است. تعداد محدودی شرکت با این سطح از مهارت و تجهیزات در آمریکا وجود دارد و بازار اروپا بازار جذابی برای آن‌ها در سطح جهانی نیست. در عوض، تمرکز آن‌ها بر آرژانتین، کانادا، و چین است (Kuhn and Umbach 2011: 53).

از سوی دیگر، اروپا به محیط زیست بسیار حساس است؛ زیرا انجمن‌های زیست محیطی بسیاری مسائل این حوزه را پی‌گیری می‌کنند. هم‌چنین، باید مقررات بین‌دولتی (استانداردهای زیست محیطی در سطح اتحادیه اروپا) و نیز قوانین و ممنوعیت‌های دولتی را مورد توجه قرار داد.

به علت وجود قراردادهای بلندمدت با نروژ و روسیه، تنها حجم اندکی تولید گاز در داخل اتحادیه اروپا صورت می‌گیرد. سایر پارامترها هم البته باید مدنظر قرار گیرد، مانند ساختار متفاوت زمین‌شناسی و تراکم جمعیتی؛ زیرا اتحادیه اروپا در مقایسه با ایالات متحده منطقه بسیار متراکم‌تری به لحاظ جمعیتی است و اختصاص فضا برای احداث میداین حفاری و بهره‌برداری و جلوگیری از آسیب‌های زیست محیطی امر دشوارتر و پرهزینه‌تری است.

نکته دیگر آن که قوانین مالکیت در اتحادیه اروپایی با ایالات متحده متفاوت است. مالکان زمین در ایالات متحده مالک سطح و زیرسطح زمین هستند. در نتیجه، اگر یک شرکت معدنی زمینی را بخرد، خود به خود مجوز استخراج مواد معدنی و حتی فروش آن‌ها را نیز به دست می‌آورد. در چهارچوب حقوق مالکیت اتحادیه اروپایی، منابع زیرزمینی متعلق به کشور است. بنابراین، برای شرکت‌های آمریکایی که برای حفاری به اروپا می‌آیند این شرایط بسیار پیچیده است. این موضوع به علاوه هزینه‌های بالای بهره‌برداری و مخالفت افکار عمومی اروپاییان که نگران آسیب‌های زیست محیطی این صنعت‌اند توسعه صنعت گاز شیل را در اروپا با دشواری مواجه کرده است (Janda and Kondratenko 2018).

بحران کرونا در سال ۲۰۲۰ پی‌آمدهایی هم‌چون رکود شدید اقتصادی، کاهش تقاضای انرژی، تغییر سبک زندگی، و گسترش فعالیت‌های آنلاین و دورکاری، و در نتیجه کاهش مصرف انرژی را به دنبال داشت. این پی‌آمدها اگرچه به مازاد عرضه انرژی در بازار جهانی و کاهش قیمت‌ها در سراسر جهان، از جمله در اتحادیه اروپایی، منجر شد، از سوی دیگر بسیاری از شرکت‌ها کوچک و متوسط فعال در حوزه تولید شیل حتی در ایالات متحده را با بحران جدی مواجه کرد. تولید نفت آمریکا از دوازده میلیون و هفتصد هزار بشکه در روز در سه ماهه اول سال ۲۰۲۰ به کم‌تر از ده میلیون بشکه در ماه می‌این سال کاهش یافت و به عقیده کارشناسان، باتوجه به پایداری بحران، دو تا سه سال زمان لازم است تا تولید نفت

آمریکا به سطح پیش از کرونا بازگردد (EIA 2020). باتوجه به این شرایط سرمایه‌گذاری برای اکتشاف و تولید شیل در خارج از ایالات متحده بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد. در مجموع، آینده شیل در اتحادیه اروپا به روشنی وضعیت آن در ایالات متحده نیست و حداقل در کوتاه مدت منبع قابل اتکایی برای تضمین امنیت انرژی اتحادیه اروپایی نخواهد بود، لذا در ادامه گزینه دیگر پیش روی اتحادیه، یعنی توسعه زیرساخت‌ها و واردات گاز شیل از کشورهای غیرعضو اتحادیه، را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

۹. گزینه‌های اروپا برای واردات گاز شیل

به رغم وجود چالش‌های جدی پیش روی اتحادیه اروپایی برای استحصال از منابع داخلی شیل که چشم‌انداز بروز تحول داخلی در این مجموعه امنیتی انرژی را مبهم کرده است، اتحادیه برای بهره‌برداری از منافع بروز انقلاب شیل در سطح جهان برنامه‌ریزی کرده است. تلاش اتحادیه برای تنوع بخشی به مبادی و انواع انرژی وارداتی و به خصوص گاز مایع به عنوان یک انرژی تقریباً پاک روند ساخت و توسعه ترمینال‌های واردات LNG و شبکه خطوط لوله داخلی گاز را سرعت بخشیده است. این امر می‌تواند علاوه بر تغییر الگوهای وابستگی درون اتحادیه و تقویت وابستگی متقابل، مطابق تعاریف ارائه شده در بخش چهارچوب نظری، یک تحول خارجی را در اتحادیه رقم بزند که تأثیر مستقیمی در کاهش خطر امنیتی شدن انرژی در ابعاد سیاسی و اقتصادی در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی دارد.

تولید فزاینده گاز شیل در ایالات متحده و اراده سیاسی قوی اتحادیه اروپایی و آمریکا برای تقویت روابط استراتژیک در حوزه انرژی آمریکا را به مهم‌ترین گزینه برای تنوع بخشی به بازار گاز اتحادیه تبدیل کرده است. البته به رغم وجود ذخایر عظیم گاز در ایالات متحده مشکلاتی هم بر سر راه صادرات این منابع به اروپا وجود دارد. بخشی از این مشکلات به شرایط خاص ژئوپلیتیکی اروپا بازمی‌گردد و بخشی دیگر از تهدیدات روسیه و قوانین صادراتی ایالات متحده تأثیر گرفته است.

صادرات LNG ایالات متحده به اتحادیه اروپایی روند بسیار صعودی دارد. از زمان ارسال اولین محموله LNG در سال ۲۰۱۶ و به خصوص پس از دیدار ژان کلود یونکر (رئیس کمیسیون اروپا) و رئیس جمهور ترامپ در سال ۲۰۱۸ روند صادرات LNG ایالات متحده به اتحادیه اروپایی شدت گرفته و با رشدی ۲۷۲ درصدی به رقم بی‌سابقه ۱۰.۴

میلیارد مترمکعب در ماه مارس سال ۲۰۱۹ رسیده است. طی شش ماههٔ منتج به مارس ۲۰۱۹، سهم واردات LNG از ایالات متحده از رقم ۲.۳٪ به ۱۳.۴٪ از کل واردات LNG اتحادیهٔ اروپایی رسیده است. در سال ۲۰۱۶، اتحادیهٔ اروپایی مجموعاً ۱۱۰ محمولهٔ LNG از ایالات متحده وارد کرد. در سال ۲۰۱۷ اتحادیه مقصد بیش از ۱۰٪ کل صادرات LNG ایالات متحده بود که ۵٪ بیش‌تر از آمار سال ۲۰۱۶ بود. در سال ۲۰۱۸، ۱۱٪ از LNG تولیدی ایالات متحده به اتحادیه صادر شد و در ماه مارس ۲۰۱۹ این رقم با رشدی چشم‌گیر به ۳۰٪ رسید. افزایش واردات LNG از ایالات متحده اتحادیهٔ اروپایی را در دستیابی به هدف متنوع‌سازی مبادی و منابع تأمین انرژی یاری می‌رساند (Commission 2019b European).

تنها راه انتقال گاز مخازن ایالات متحده به خطوط لولهٔ اروپا مایع‌سازی آن و انتقال از طریق کشتی در عرض اقیانوس اطلس و تحویل در پایانه‌های اروپا و تبدیل مجدد آن به گاز است. انتظار می‌رود هزینه‌های انتقال دو برابر قیمت گاز باشد، البته بدون درنظرگرفتن هزینه‌های لازم برای ساخت زیرساخت‌ها. پیش‌ازین، بیست پایانهٔ بندری در اروپا ساخته شده و همان‌طورکه در شکل ۲ مشخص است، اکثراً در غرب و جنوب قاره واقع شده‌اند. اتحادیهٔ اروپایی مبلغ ۶۳۸ میلیون یورو در زمینهٔ فاینانس زیرساخت‌های پروژه‌های LNG سرمایه‌گذاری کرده یا تعهد همکاری مالی داده است (European Commission 2018).



شکل ۲. ترمینال‌های واردات LNG در اروپا (Waldholz et al. 2019)

فرصت‌های انقلاب شیل برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی ... (علی آدمی و دیگران) ۴۶۱

علاوه بر ۱۵۰ میلیارد مترمکعب ظرفیت موجود در اتحادیه اروپایی، اتحادیه از چهارده پروژه زیربنایی واردات گاز طبیعی مایع پشتیبانی می‌کند که می‌تواند ظرفیت فعلی را تا سال ۲۰۲۱ به میزان پانزده میلیارد مترمکعب افزایش دهد و می‌تواند زیرساخت خوبی برای واردات گاز طبیعی مایع از ایالات متحده باشد، البته این موضوع منوط به شرایط مناسب بازار و رقابتی بودن قیمت‌هاست (ibid.).

کشورهای اروپایی در سال ۲۰۱۷ حدود ۶۵ میلیارد مترمکعب LNG وارد کرده‌اند که این رقم در سال ۲۰۱۸ به رقم ۷۱.۵ میلیارد مترمکعب افزایش یافت. در همین سال، حدود ۱۹۳.۸ میلیارد مترمکعب گاز از فدراسیون روسیه از طریق خط لوله وارد شد. اروپا در سال ۲۰۱۸ رقمی معادل ۴۷۸.۹ میلیارد مترمکعب گاز از طریق خط لوله از نقاط مختلف جهان وارد کرد. این آمار و ارقام نشان می‌دهد حجم تجارت LNG حدود سیزده درصد از کل تجارت گاز طبیعی در این قاره است (British Petroleum 2019).

جدول ۳. صادر کنندگان عمده LNG به اروپا در سال ۲۰۱۸ (British Petroleum, 2019)

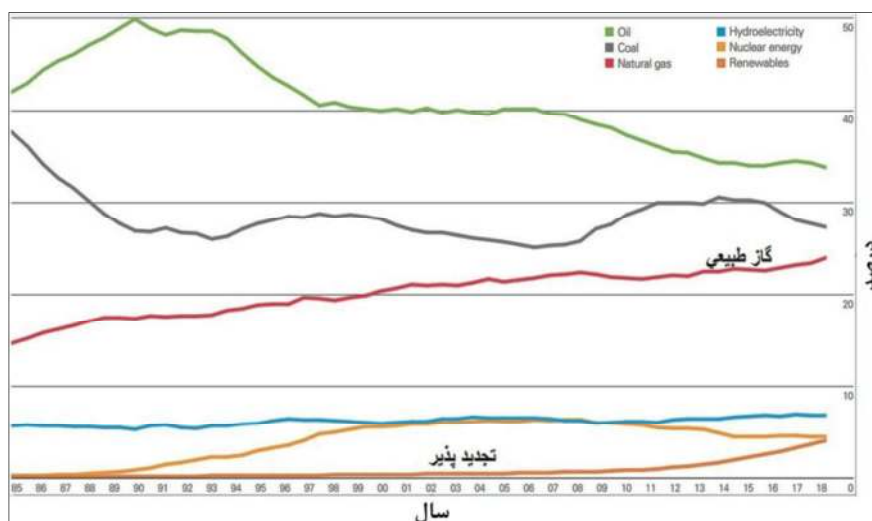
صادر کنندگان LNG به اروپا (میلیارد مترمکعب)								
قطر	الجزایر	نیجریه	نروژ	پرو	آمریکا	ترینیداد و توباگو	آنگولا	روسیه
۲۲.۶	۱۲.۴	۱۲.۵	۴.۶	۲.۴	۳.۹	۳.۷	۰.۵	۶.۸

پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۲۰، حجم LNG صادراتی از ایالات متحده به اروپا به ۵۶.۶ میلیارد مترمکعب در سال و تا سال ۲۰۲۹ به ۹۹ میلیارد مترمکعب در سال برسد. هرچند این رقم حتی نیمی از نیاز اروپا به گاز را نیز پاسخ‌گو نخواهد بود، تأثیر مثبتی در تنوع بخشی به بازار اروپا و تعدیل قراردادهای یک‌جانبه با روسیه خواهد گذاشت و لذا اتصال بازارهای منطقه‌ای برای توسعه بیش‌تر ضروری به‌نظر می‌رسد. عوامل بسیاری می‌تواند در بحث اتصال بازارها تأثیرگذار باشد؛ نه تنها نیاز اروپا به واردات گاز یا LNG از سایر نقاط جهان مثل خاورمیانه، آفریقا، چین، یا استرالیا بلکه توسعه کانال پاناما و ساخت کانال نیکاراگوئه و شرایط سیاسی و اقتصادی کشورهای تولیدکننده و عواملی از این دست نیز در این موضوع تأثیرگذار خواهند بود (Janda and Kondratenko 2018).

از سوی دیگر الجزایر، که دارای منابع عمده گاز شیل است و از دو مزیت نزدیکی به بازار اروپا و برخورداری از پایانه‌های صادرات LNG در بنادر خود برخوردار است، توانمندی بالقوه فروش گاز شیل به اروپا را دارد. بنابراین، الجزایر با جدیت به دنبال برنامه‌ریزی برای کشف مخازن گاز شیل خود است. درواقع، الجزایر می‌تواند در کنار ایالات

متحد به مهم‌ترین بازیگران در بازار انرژی اروپا و بزرگ‌ترین تأمین‌کنندگان گاز طبیعی یا شیل اتحادیه تبدیل شود و آن‌گونه که در سیاست‌های اتحادیه اروپایی هدف‌گذاری شده است، تنوع، امنیت انرژی، و هویت منطقه‌ای را در مجموعه امنیت انرژی اتحادیه اروپایی تقویت کنند (Janda and Kondratenko 2018).

این مسئله قابل طرح است که تأکید اتحادیه اروپایی بر استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر و پاک چه تأثیری بر تولید و واردات انرژی فسیلی به این مجموعه داشته است. درواقع، می‌توان گفت که تأکید اتحادیه بر حفاظت از محیط زیست تاکنون اصلی‌ترین مانع برای توسعه صنعت شیل در اروپا بوده است، اما اسناد و آمارها نشان می‌دهد اتحادیه اروپایی نگاه ویژه‌ای به استفاده از گاز طبیعی به عنوان یک انرژی تقریباً پاک در کنار اهتمام به توسعه استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر دارد.



نمودار ۳. نمودار مصرف انرژی در جهان به تفکیک نوع انرژی مصرفی ۱۹۶۵-۲۰۱۸
(درصد از کل مصرف انرژی) (British Petroleum 2019)

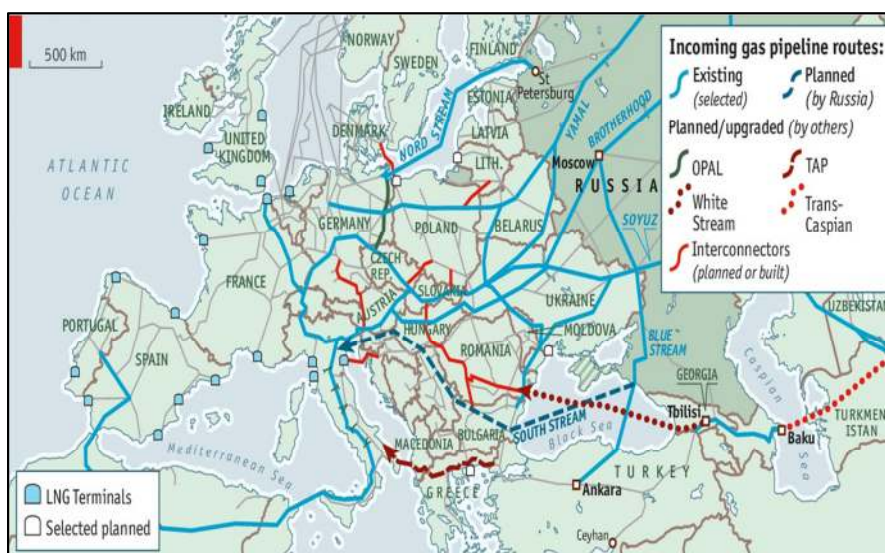
در نمودار فوق مشخص است که تنها سهم مصرف دو گونه از انرژی، یعنی انرژی‌های تجدیدپذیر و گاز طبیعی، در سبد مصرف انرژی جهانی روند افزایشی دارد. در اروپا نیز همین روند وجود دارد و مصرف انرژی‌های تجدیدپذیر در پنج سال گذشته حدود ۲۸ درصد و مصرف گاز طبیعی حدود نه درصد افزایش داشته و میزان مصرف سایر انرژی‌ها یا تقریباً ثابت بوده یا روند کاهشی داشته است (British Petroleum 2019).

هم‌چنین گاز طبیعی در مقایسه با ذغال سنگ (که هم‌اکنون بخش مهمی از مصارف انرژی در اتحادیه را تأمین می‌کند) و نفت خام بسیار پاک‌تر است، به‌صورتی که کمیسیون اروپا بر توسعه مصرف LNG و جای‌گزینی آن با سایر سوخت‌های فسیلی تأکید کرده است (European Commission 2019b). تولید و مصرف ذغال سنگ اروپا در پنج سال گذشته به‌ترتیب ۱۶.۶٪ و ۱۳.۴٪ کاهش داشته است (British Petroleum 2019). درعین‌حال، استفاده از نفت و گاز به‌عنوان سوخت تنها یکی از صدها مصارف این سیالات در صنعت است و بسیاری از فرآورده‌ها از آن‌ها تولید می‌شود که قطع واردات آن‌ها را ناممکن می‌کند. یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل حضور اتحادیه در بازار انرژی فسیلی جهان بعد سیاسی و رقابت جهانی برای تسلط بر منابع و مسیرهای انتقال انرژی در جهان است که حتی گاهی منطق اقتصادی را هم تحت‌الشعاع قرار می‌هد. لذا قطع کامل واردات انرژی‌های فسیلی امری تقریباً ناممکن است.

مسلم است که رقابت LNG وارداتی با گاز خط لوله‌ای روسیه در شرایط فعلی، به‌خصوص در کشورهای شرق و مرکز اروپا، به‌لحاظ اقتصادی بسیار سخت خواهد بود، اما مطمئناً ملاحظات سیاسی نیز بر این عرصه اثرگذار خواهد بود. صرف وجود امکان جای‌گزینی گاز روسیه در بلندمدت (با پیشرفت فناوری و کاهش هزینه بهره‌برداری از منابع نامتعارف) یا امکان تأمین انرژی در مواقع اضطراری، تغییر قوانین تجارت گاز به‌علاوه فراهم‌شدن امکان تجارت این محصول به‌صورت مایع و سطح پایین قیمت‌ها گازپروم را مجبور خواهد کرد تا در چهارچوب قوانین فعالیت کند و امکان استفاده روسیه را از انرژی، به‌عنوان ابزاری قهری، در سیاست خارجی محدود خواهد کرد که تأثیر مهم و مستقیمی در تقویت امنیت انرژی اتحادیه اروپایی دارد. در صورت تحقق این امر، دغدغه امنیت انرژی و بازار انرژی آن‌چنان برای اروپایی‌ها نگران‌کننده نخواهد بود و می‌توانند به خرید گاز از روسیه در حجم بالا ادامه دهند (Grigas 2017). درواقع، کشورهای اروپایی بیش از آن‌که به‌دنبال کاهش یا قطع واردات گاز از روسیه و افزایش واردات از ایالات متحده باشند، به‌دنبال متنوع‌سازی مبادی واردات انرژی و ایجاد رقابت در میان عرضه‌کنندگان انرژی و تقویت امنیت انرژی و امنیت اقتصادی خود از این ره‌گذرند. باتوجه‌به مطالب و آمارهای ارائه‌شده، در بخش بعدی به تجزیه و تحلیل یافته‌های این پژوهش می‌پردازیم و فرصت‌ها و ظرفیت‌های بیان‌شده را تحلیل می‌کنیم.

۱۰. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

همان‌طور که در شکل ۳ مشاهده می‌شود، نوعی وابستگی متقابل در زمینه ترانزیت انرژی در درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی وجود دارد. گاز عمدتاً وارداتی از روسیه، از طریق شبکه گسترده و به هم پیوسته خطوط لوله گاز، از کشورهای شرقی اتحادیه اروپایی به مرکز و غرب این منطقه منتقل می‌شود. این شبکه به خوبی وابستگی کشورهای اتحادیه اروپایی به یکدیگر را برای رفع مشکل انرژی نشان می‌دهد. جدای از نیاز همه کشورهای این منطقه به گاز وارداتی برای مصارف روزانه، کشورهای بزرگ و صنعتی غرب اتحادیه اروپایی برای پاسخ‌گویی به نیاز عظیم صنایع خود به گاز انتقالی از کشورهای شرقی نیازمندند و همین‌طور کشورهای واقع در مسیر انتقال از مبلغ دریافتی از کشورهای مقصد بابت حق انتقال گاز سود می‌برند.



شکل ۳. شبکه به هم پیوسته خطوط لوله انتقال گاز (احداث شده و در دست اقدام) در اروپا (Economist 2014)

رویکرد جدید اتحادیه در خصوص افزایش سهم LNG، به عنوان یک انرژی تقریباً پاک و کم ترانزیتی شونده، در کنار انرژی‌های تجدیدپذیر در سبد مصرف انرژی اتحادیه باعث شده است تا روند ساخت ترمینال‌های واردات LNG در کشورهای ساحلی این اتحادیه سرعت گیرد و به تبع آن واردات LNG نیز افزایش یابد. تأسیس و توسعه ترمینال‌های واردات LNG

در سواحل غربی و جنوبی نظام یک‌سویه وابستگی انرژی از شرق به غرب را در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی متحول می‌کند و روابط را به سمت وابستگی متقابل سوق می‌دهد که نتیجه آن تقویت هویت جمعی و منطقه‌ای اتحادیه خواهد بود. افزایش تعداد این ترمینال‌ها در کنار تقویت شبکه داخلی گاز اتحادیه می‌تواند ضمن افزایش عرضه در بازارهای داخلی با ایجاد تنوع در مبادی و منابع انرژی وارداتی از امکان امنیتی‌شدن انرژی، چه در سطح اقتصادی و چه در سطح سیاسی، در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی بکاهد.

عرضه نفت و گاز شیل در جهان و به دنبال آن افزایش عرضه انرژی در بازار جهانی خودبه‌خود باعث کاهش و تثبیت قیمت‌ها و ایجاد تنوع در مبادی عرضه و انواع انرژی شده است که اثر قطعی آن تقویت موضع مصرف‌کنندگان در مقابل عرضه عمدتاً انحصاری روسیه در بازار اروپا خواهد بود. نکته مهم آن‌که این افزایش عرضه عمدتاً از سوی کشورهای متحد اتحادیه هم‌چون ایالات متحده است که توانسته است تحول خارجی را در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی رقم بزند و امنیت انرژی آن را تقویت کند. صرف اعلام افزایش حجم ذخایر اثبات‌شده، تولید و عرضه انرژی از سوی ایالات متحده و سایر کشورهای مستعد، باعث تثبیت امنیت عرضه انرژی و کاهش قیمت حامل‌های انرژی در سطح جهانی می‌شود، به‌طوری‌که حتی تولیدکنندگان سستی انرژی خاورمیانه داوطلبانه از افزایش لجام‌گسیخته قیمت‌ها با هدف ممانعت از گسترش برداشت از منابع شیل و ازدست‌دادن بازار در سطح جهانی جلوگیری می‌کنند. این موضوع تأثیر مستقیمی در تقویت رشد اقتصادی اروپا خواهد داشت و می‌تواند امنیت انرژی و امنیت اقتصادی اتحادیه را تقویت کند.

افزایش درهم‌تنیدگی و تجارت در بازار جهانی گاز پایداری در عرضه و سیاست‌زدایی از این بازار را برای کشورهای واردکننده به‌هم‌راه خواهد داشت. در گذشته که عرضه گاز و زیرساخت‌های صادراتی و وارداتی در سطح کنونی نبود، حمل‌ونقل به‌صورت مایع و گزینه‌های دیگر برای واردکنندگان تقریباً وجود نداشت. بنابراین، ارتباطات گازی بین کشورها به‌صورت بلندمدت و مشمول ملاحظات سیاسی و ژئوپلیتیک بیش‌تری در مقایسه با نفت بود. امروزه، ساختار تجارت دگرگون شده است و صادرکنندگان و واردکنندگان صرفاً براساس ملاحظات طرفینی برسر میز مذاکره نمی‌نشینند، بلکه فشارهای بازار جهانی و رقابتی گاز نیز در این میان اثرگذار شده است. ژئوپلیتیک جدید گازی جایگاه واردکنندگان را در مذاکرات و چانه‌زنی‌ها تقویت کرده است.

علاوه بر این، در سال‌های آینده تغییر به وجود آمده در موازنه قدرت بین صادرکنندگان و واردکنندگان گاز پی‌آمدهای دیگری نیز به دنبال خواهد داشت. برای مثال، شرکای ایالات متحده، هم چون اتحادیه اروپایی، این امکان را خواهند داشت که از میزان وابستگی خود به گاز روسیه بکاهند و بنابراین در مقابل تحریم‌های انرژی مسکو در درگیری‌هایی هم چون موضوع اوکراین مقاومت بیش‌تری از خود نشان دهند. کاهش خطر بهره‌گیری روسیه از انرژی خود به عنوان ابزاری قهری بر ضد کشورهای عضو اتحادیه امکان اتخاذ سیاست‌های مستقل‌تر اعضا را افزایش داده است. در مجموع، حرکت بازار گاز به سمت جهانی شدن از امکان امنیتی شدن این انرژی در سطح منطقه‌ای می‌کاهد.

افزایش عرضه در بازار جهانی گاز در قالب LNG باعث شده است که اتحادیه اروپایی فشارهای قانونی را به منظور افزایش انعطاف در بازار با اجبار به لغو مواردی چون بند مقصد بر عرضه کنندگان گاز، از جمله گازپروم، اعمال کند. بند مقصد، که از اصول اساسی قراردادهای گازی روسیه است، کشورهای واردکننده گاز را از فروش و انتقال آن به کشور ثالث بدون مجوز گازپروم باز می‌دارد (Talus 2018). لغو بند مقصد در قراردادهای گازی در پی رقابتی و جهانی شدن این بازار باعث می‌شود تا شبکه داخلی گاز اتحادیه اروپایی گسترده‌تر و قوی‌تر شود و وابستگی متقابل میان اعضا افزایش یابد. افزایش وابستگی میان اعضا و حرکت از وابستگی به سمت وابستگی متقابل هویت منطقه‌ای را در درون مجموعه امنیتی انرژی اتحادیه اروپایی تقویت خواهد کرد و از امکان امنیتی شدن انرژی در درون این مجموعه امنیتی خواهد کاست.

هم چنین، اهتمام بیش‌تر اتحادیه اروپایی پس از انقلاب شیل به مسائل مربوط به حوزه انرژی و یک‌سان‌سازی روندها، قواعد، سیاست‌گذاری‌ها، و مسائل مشترک در حوزه انرژی در میان کشورهای عضو نیز نوعی وابستگی متقابل میان اعضا ایجاد کرده است. در حقیقت، اتحادیه اروپایی سعی دارد کشورهای عضو را از سیاست‌گذاری‌های مجزا به سوی سیاست‌گذاری‌های مشترک در حوزه انرژی سوق دهد. اتحادیه اروپایی در پرتو انقلاب شیل به دنبال ایجاد یک بازار انرژی داخلی و مشترک یک‌پارچه، مرتبط با یکدیگر، و کاملاً کارآمد است که در آن حامل‌های انرژی به صورت آزاد میان اعضا جریان یابد. نوسازی و توسعه زیرساخت‌های انرژی اروپا و متصل کردن شبکه‌ها به یکدیگر در طول مرزها نیز از دیگر سیاست‌های اتحادیه است که وابستگی متقابل اعضا در این منطقه را تعمیق می‌بخشد. راه‌بردها و سیاست‌های اتحادیه اروپایی که در بسته سوم انرژی اتحادیه در سال ۲۰۱۱ ارائه شد، هماهنگی و سازگاری میان فعالیت‌های اعضای اتحادیه اروپایی و روابط خارجی این

اتحادیه با کشورهای تولیدکننده، انتقال‌دهنده، و مصرف‌کننده را لازم و ضروری دانسته است. همه این موارد وابستگی متقابل کشورهای اروپایی را در حوزه‌های فنی، سیاسی، اقتصادی، و قانونی تعمیق می‌بخشد. به عبارت دیگر، سیاست‌گذاری یک‌پارچه اتحادیه اروپایی و تلاش برای تأسیس اتحادیه و بازار مشترک انرژی پس از انقلاب شیل باعث تقویت وابستگی متقابل میان اعضای اتحادیه شده و هویت منطقه‌ای را درون اتحادیه تقویت کرده است.

درکنار همه این موارد، افزایش مصرف و واردات LNG درکنار تولید انرژی‌های تجدیدپذیر باعث کاهش تولید و مصرف ذغال سنگ در سبد انرژی اتحادیه اروپایی شده و امنیت زیست‌محیطی مجموعه را تقویت کرده است.

۱۱. نتیجه‌گیری

شرایط جدید بازار انرژی جهان، که تحت تأثیر از پیشرفت‌های فناورانه در زمینه برداشت از منابع نامتعارف انرژی است، به دو صورت می‌تواند در ساختار مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی تأثیر بگذارد؛ نخست آن‌که کشورهای عضو اتحادیه بتوانند با بهره‌گیری از فناوری‌های جدید برداشت از منابع نامتعارف انرژی خود را آغاز کنند و یک تحول داخلی را رقم بزنند. اما موانع فنی و قانونی موجود در اتحادیه امکان بروز این تحول را حداقل در کوتاه‌مدت بسیار نامحتمل کرده و این موضوع هم‌چنان ظرفیتی بالقوه برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی باقی خواهد ماند.

از سوی دیگر، تلاش اتحادیه برای تنوع‌بخشی به مبادی و انواع انرژی وارداتی و به‌خصوص گاز مایع به عنوان یک انرژی تقریباً پاک روند ساخت و توسعه ترمینال‌های واردات LNG و شبکه خطوط لوله داخلی گاز را سرعت بخشیده است. این امر، همان‌گونه که اشاره شد، می‌تواند علاوه بر تغییر الگوهای وابستگی درون اتحادیه و تقویت وابستگی متقابل، مطابق تعاریف ارائه شده در بخش چهارچوب نظری، یک تحول خارجی را در اتحادیه رقم بزند که تأثیر مستقیمی در کاهش خطر امنیتی شدن انرژی در ابعاد سیاسی و اقتصادی در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی دارد.

واردات گاز شیل با ایجاد تنوع در مبادی و منابع انرژی وارداتی از امکان امنیتی شدن انرژی، چه در سطح اقتصادی و چه در سطح سیاسی، در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی می‌کاهد. درعین حال، افزایش عرضه جهانی انرژی باعث کاهش و تثبیت

قیمت‌های انرژی برای بازه‌ای بلندمدت شده است که تأثیر مستقیمی در تقویت و رشد اقتصادی اتحادیه اروپایی دارد. بازار گاز به سمت جهانی شدن حرکت می‌کند که این موضوع از امکان امنیتی شدن این انرژی در سطح منطقه‌ای می‌کاهد.

تأسیس و توسعه ترمینال‌های واردات LNG در سواحل غربی و جنوبی نظام یک‌سویه وابستگی انرژی از شرق به غرب را در مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی متحول می‌کند و روابط را به سمت وابستگی متقابل سوق می‌دهد که نتیجه آن تقویت هویت جمعی و منطقه‌ای اتحادیه خواهد بود. هم‌چنین، سیاست‌گذاری یک‌پارچه اتحادیه اروپایی و تلاش برای تأسیس اتحادیه و بازار مشترک انرژی پس از انقلاب شیل باعث تقویت وابستگی متقابل میان اعضای اتحادیه می‌شود و هویت منطقه‌ای را درون اتحادیه تقویت می‌کند. افزایش مصرف و واردات LNG در کنار تولید انرژی‌های تجدیدپذیر باعث کاهش سهم نفت و ذغال سنگ در سبد انرژی اتحادیه اروپایی می‌شود و امنیت زیست‌محیطی مجموعه را تقویت می‌کند.

در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که تحول داخلی به‌واسطه انقلاب شیل در کوتاه‌مدت در اتحادیه اروپایی رخ نخواهد داد. درواقع، اتحادیه اروپایی به دنبال آن است تا از تولید گاز شیل در سایر نقاط جهان و تبعات سیاسی و اقتصادی آن منتفع شود. واردات گاز شیل از طریق ایجاد تنوع در مبادی و منابع انرژی از امکان امنیتی شدن انرژی در درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی اتحادیه اروپایی می‌کاهد و نیز از طریق ایجاد وابستگی متقابل امنیتی هویت منطقه‌ای را در درون این مجموعه تقویت خواهد کرد. هم‌چنین، عرضه نفت و گاز شیل به بازار انرژی، از طریق ایجاد ثبات در قیمت جهانی انرژی به‌واسطه افزایش عرضه، منافع و امنیت انرژی اروپا را تقویت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. آخرین آمار معتبر منتشرشده درخصوص حجم ذخیره شیل مربوط به گزارش EIA در سال ۲۰۱۵ است.
۲. آخرین آمار معتبر منتشرشده درخصوص ذخایر گاز شیل مربوط به سال ۲۰۱۵ است.

کتاب‌نامه

آجیلی، هادی، و مونا مصیبی (۱۳۹۵)، *ایالات متحده آمریکا، تکنولوژی شیل و نفت خاورمیانه*، تهران: وزارت امور خارجه.

فرصت‌های انقلاب شیل برای مجموعه امنیتی منطقه‌ای انرژی ... (علی آدمی و دیگران) ۴۶۹

سلطانی، علیرضا، و رضا بهمنش (۱۳۹۰)، «اتحادیه اروپا و چالش‌های امنیتی انرژی»، فصل‌نامه مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۴، ش ۱۷.

References

- Aitken, G. et al. (2012), *Shale Gas, Unconventional and Unwanted: The Case Against Shale Gas*, Bruxelles: Friends of the Earth Europe.
- Ajili, Hadi and Mona Mosayebi (2016), *United States of America, Shale Technology and Middle East's Petroleum*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs (in Persian).
- Ashirova, M. (2015), Energy Security Issues in EU Energy Policy: Case Study of Shale Gas Production in EU, *Online Master Programme "The European Union and Central Asia in the International System" (EUCAIS)*, Berlin/Germany, Institut für Europäische Politik e.V. (IEP).
- British Petroleum (2018), *BP Statistical Review of World Energy*, London: British Petroleum.
- British Petroleum (2019), *BP Statistical Review of World Energy 2019*, London: British Petroleum.
- Buzan, B. (1991), *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era* (Second Edition ed.), Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.
- Buzan, B., and O. Waever (2003), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Buzan, B., O. Waever, and J. Wilde (1998), *Security: A New Framework for Analysis*, Colorado: Lynne Rienner Publishers.
- Economist* (2014, April 3), *European Energy Security, Conscious Uncoupling*, Retrieved December 29, 2019, from The Economist Web site: <<https://www.economist.com/briefing/2014/04/03/conscious-uncoupling>>.
- EIA (2015), *Annual Energy Outlook 2015*, Washington, DC: U.S. Energy Information Administration, Retrieved December 10, 2019, from: <<https://www.eia.gov/outlooks/aeo/pdf/AEO2015.pdf>>.
- EIA (2015b, September 24), *World Shale Resource Assessments*, Retrieved December 10, 2019, from U.S. Energy Information Administration Web site: <<https://www.eia.gov/analysis/studies/worldshalegas/>>.
- EIA (2019, April 1), *Oil: Crude and Petroleum Products Explained*, Retrieved December 10, 2019, from U.S. Energy Information Administration Web site: <<https://www.eia.gov/energyexplained/oil-and-petroleum-products/imports-and-exports.php>>.
- EIA (2020, September 9), *Short-Term Energy Outlook*, Retrieved September 21, 2020, from U.S. Energy information administration: <<https://www.eia.gov/outlooks/steo/>>.
- European Commission (2000), *Green Paper - Towards a European Strategy for the Security of Energy Supply*, Brussels, Belgium. Retrieved December 10, 2019, from: < <https://eur-lex.europa.eu/LexUriServ/LexUriServ.do?uri=CELEX:52000DC0769:EN:HTML>>.

- European Commission (2006, March 8), *Green Paper: A European Strategy for Sustainable, Competitive and Secure Energy*, Retrieved November 21, 2019, from European Union Web site: <https://europa.eu/documents/comm/green_papers/pdf/com2006_105_en.pdf>.
- European Commission (2007, January 10), *An Energy Policy for Europe*. Retrieved November 21, 2019, from European Union Web site: <<https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=celex:52007DC0001>>.
- European Commission (2014, May 28), *European Energy Security Strategy*, Brussels, European Union: European Commission, Retrieved December 10, 2019, from European Commission Web site.
- European Commission (2018, August 9), EU-U.S. Joint Statement of 25 July: European Union imports of U.S. Liquefied Natural Gas (LNG) are on the Rise, Brussels, European Union: European Commission, Retrieved November 20, 2019.
- European Commission (2019a, December 4), *Shale Gas and Other Unconventional Hydrocarbons*, Brussels, European Union, Retrieved December 10, 2019, from: <<https://ec.europa.eu/energy/en/topics/oil-gas-and-coal/shale-gas>>.
- European Commission (2019b, May 2), *U.S. Liquefied Natural Gas Exports up by 272% as EU and U.S. Host High-level Business-to-Business Energy Forum*, Retrieved December 2019, 11, from European Commission Web site: <https://ec.europa.eu/commission/presscorner/detail/en/IP_19_2313>.
- European Commission (2020, January 10), *Diversification of Gas Supply Sources and Routes*, Retrieved January 15, 2020, from European Commission Web site: <<https://ec.europa.eu/energy/en/topics/energy-security/diversification-of-gas-supply-sources-and-routes>>.
- European Council (2011, February 4), *Conclusions of the European Council*, Retrieved December 10, 2019, from European Council Web site: <<https://register.consilium.europa.eu/doc/srv?l=EN&f=ST%202%202011%20INIT#page=2>>
- European Environment Agency (2019, April 29), *Primary Energy Consumption by Fuel*, Retrieved December 10, 2019, from European Environment Agency Web site: <<https://www.eea.europa.eu/data-and-maps/indicators/primary-energy-consumption-by-fuel-6/assessment-2>>.
- Grigas, A. (2017), “A Natural Gas Diplomacy for the New US Administration”, *Atlantic Council*, no. 16.
- House of Commons (2011), “Shale Gas. Fifth Report of Session 2010–12”, *Energy and Climate Change Committee*, vol. 1, London: House of Commons. Retrieved December 10, 2019, from: <<http://www.publications.parliament.uk/pa/cm201012/cmselect/cmenergy/795/795.pdf>>.
- Janda, K. and I. Kondratenko (2018), “An Overview of Economic Impacts of Shale Gas on EU Energy Security”, *Munich Personal RePEc Archive*, no. 7.
- Kim, Y. and S. Blank (2014), “US Shale Revolution and Russia: Shifting Geopolitics of Energy in Europe and Asia”, *Asia Europe Journal*, 13, 95-112, Retrieved 8 15, 2020.

- Kuhn, M. and F. Umbach (2011), *Strategic Perspectives of Unconventional Gas: A Game Changer with Implications for EU's Energy Security*, London: European Centre for Energy and Resource Security (EUCERS).
- Palonkorpi, M. (2008), "Matter over Mind? Securitising Regional Energy Dependencies", Helsinki, Finland: University of Helsinki, Retrieved December 10, 2019, from: <<https://editweb.lsa.umich.edu/UMICH/ceseuc/Home/ACADEMICS/Research%20Projects/Energy%20Security%20in%20Europe%20and%20Eurasia/Matter%20Over%20Mind%20-%20Palonkorpi.pdf>>.
- Soltani, Alireza and Reza Behmanesh (2011), "European Union and Energy Security Challenges", *Research Letter of International Relations*, 4(17), (in Persian).
- Talus, K. (2018), "Contribution of Law and Lawyers to LNG Market Developments: Model Diversion Clause for LNG Sale and Purchase Contracts", *OGEI*, vol. 4, no. 3.
- Waldholz, R., B. Wehrmann, and J. Wettengel (2019, February 12), Liquefied Gas – Does LNG Have a Place in Germany's Energy Future?, Berlin, Germany: Clean Energy Wire.
- Woertz, E. et al. (2016, June 16), The EU's Energy Diplomacy: Transatlantic and Foreign Policy Implications, Belgium, European Union: European Parliament, Retrieved November 19, 2019.

سیاست گذاری انتقال تکنولوژی در کشورهای در حال توسعه و جایگاه دولت در آن^۱

فرزانه نوری*

سهراب دل انگیزان**، بیژن رضایی***

چکیده

تکنولوژی از مهم ترین عناصر قدرت و ثروت (اقتصاد سیاسی) در جهان امروزی محسوب می شود. سهولت و امکان پذیری انتقال تکنولوژی همواره از دغدغه های دولت ها و فعالان اقتصادی در کشورهای جهان بوده است. روش ها و مدل های انتقال تکنولوژی براساس تجارب کشورهای جهان متفاوت است. نگاه کلان و از جانب دولت به موضوع انتقال تکنولوژی نیازمند توجه به حوزه های پارادایمیک و حوزه های اجرایی و مرحله ای است. در این پژوهش با استفاده از روش مطالعه اسنادی عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی در هفت کشور منتخب آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، هند، و ترکیه به روش تحلیل محتوای کیفی شناسایی شده است. نمونه گیری به روش غیر تصادفی هدفمند بوده است. داده ها به روش تحلیل محتوای عرفی تحلیل شده اند. سپس با استفاده از مطالعه تطبیقی و روش جبر بولی عوامل شناسایی شده به دو گروه علل لازم و مشارکت کننده تقسیم شده اند. به کمک این عوامل مدل پیش نهادی از انتقال تکنولوژی ارائه شده است که می تواند به منزله بستر سیاست گذاری در حوزه انتقال تکنولوژی در سطح کلان کشور استفاده شود. علاوه بر آن، نقش دولت در انتقال تکنولوژی مورد بحث قرار گرفته است و متخصصان و نخبگان کشورها در مقام متولی اصلی انتقال تکنولوژی معرفی شده اند.

کلیدواژه ها: انتقال تکنولوژی، سیاست گذاری انتقال تکنولوژی، مدل انتقال تکنولوژی، انتقال تکنولوژی در سطح کلان.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری کارآفرینی، گروه مدیریت و کارآفرینی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
** دانشیار اقتصاد، گروه اقتصاد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)،
delangizan@razi.ac.ir
*** استادیار مدیریت و کارآفرینی، گروه مدیریت و کارآفرینی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

۱. مقدمه

نخستین بار در ۱۹۶۱ م انتقال تکنولوژی به منزله مسئله‌ای بین‌المللی از جانب کشورهای در حال توسعه در سازمان ملل متحد مطرح شد (Sampath and Roffe 2012). از آن زمان تا کنون انتقال تکنولوژی از عوامل اصلی توسعه اقتصادی و مدیریت اقتصاد سیاسی کشورهای تازه‌صنعتی شده شناخته شده است (Deuk et al. 1994; Reddy 1996). باتوجه به این اهمیت و جایگاه تکنولوژی در ایجاد قدرت و ثروت در کشورها، انتقال تکنولوژی موضوع مطالعات بسیاری بوده و طیف گسترده‌ای از عوامل تأثیرگذار در انتقال تکنولوژی شناسایی شده‌اند. تاجایی که مشابه آنچه کونتز (Koontz) با عنوان جنگل تئوری‌های مدیریت مطرح کرد (Koontz 1961)، امروزه جنگلی از مدل‌ها و عوامل تأثیرگذار در انتقال تکنولوژی معرفی شده است که کار سیاست‌گذاران انتقال تکنولوژی را خصوصاً در کشورهایی که هنوز به ساختار مدونی برای انتقال تکنولوژی نرسیده‌اند دشوار می‌کند.

مروری بر مطالعات در حوزه سیاست‌گذاری انتقال تکنولوژی نشان می‌دهد که مدل‌های ارائه‌شده در برخی اصول اساسی ابهام و گاه تعارض دارند. از مهم‌ترین این ابهامات درباره نقش و جایگاه دولت‌ها در انتقال تکنولوژی است. به نحوی که می‌توان دو گروه از مطالعات را از یک‌دیگر تفکیک کرد. مطالعاتی که دولت را از عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی شناسایی می‌کنند و گاه به آن نقش محوری در این فرایند داده‌اند و سیاست‌گذاری دولت را از عوامل اساسی انتقال تکنولوژی شمرده‌اند (Kergroach et al. 2017; Hamdan et al. 2018; Kumar Ernst 2002; Mohamed et al. 2012; Rasmussen and Rice, 2012; UNCTAD, 2014; et al. 1999; نقی‌زاده و دیگران ۱۳۹۶؛ جانی ۱۳۹۴؛ زاهدی و دیگران ۱۳۹۰؛ مهدی‌زاده و دیگران ۱۳۸۹)، در مقابل، مطالعاتی هرچند با شمار کم‌تر انجام شده‌اند که در بین عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی هیچ نقشی برای دولت قائل نشده‌اند (Lin and Berg 2001؛ تقوا و دیگران ۱۳۹۳). بنابراین، در سطح کلان هنوز این سؤال اساسی در مدل‌های انتقال تکنولوژی مطرح است که متولی انتقال تکنولوژی در کشورها کیست و اساساً نقش دولت در این فرایند قابل چشم‌پوشی است یا خیر؟

مسئله دیگر در مدل‌های انتقال تکنولوژی این است که مدل‌ها اغلب محقق‌ساخته بوده و باتوجه به تحلیل‌های خبرگان و متخصصان از سیاست‌های انتقال تکنولوژی ارائه شده است. سپس مدل‌ها در عمل استفاده شده و موفقیت و شکست آن‌ها انعکاسی در مدل نداشته است. مطالعات اندکی درباره مدل‌سازی انتقال تکنولوژی در کشورهایی که در این امر موفق بوده‌اند انجام شده است و تجربه موفق را مدل‌سازی کرده‌اند. ضمن آن‌که

مطالعات کاربردی در حوزه انتقال تکنولوژی در کشورها همواره محرمانه باقی می‌مانند و نتایج آن‌ها منتشر نمی‌شود. همین موضوع باعث شده مطالعات منتشرشده انتقال تکنولوژی مؤلفه‌های مناسب عملیاتی قابل الگوگیری برای سیاست‌گذاری کاربردی نداشته باشند. بنابراین، لازم است مطالعات انتقال تکنولوژی هرچه بیش‌تر و دقیق‌تر در کشور انجام شود. در ایران مطالعاتی درباره شناسایی عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی انجام شده است که اغلب در گروه اول (قائل به نقش دولت در انتقال تکنولوژی) جای داشته و به‌صورت مطالعه موردی عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی را شناسایی کرده‌اند و راه‌کارهایی ارائه شده است. تقوا و همکاران (۱۳۹۳) عوامل تأثیرگذار در انتقال تکنولوژی در نقش گیرنده و منبع تکنولوژی را شناسایی کرده‌اند. آراستی و دیگران (۱۳۸۷) مدلی جامع از انتقال تکنولوژی را ارائه داده‌اند و با ارائه الگوریتمی فرایند انتقال تکنولوژی را تشریح کرده‌اند. باوجود پژوهش‌های انجام‌شده همچنان نیاز است تا برای پیش‌نهاد مدل انتقال تکنولوژی، که راه‌نمای سیاست‌گذاران کشور در عرصه کلان کشور باشد و از تجربیات کشورهای موفق در انتقال تکنولوژی در مدل‌سازی بهره برده باشد، تلاش علمی انجام شود. نبود سیاست‌های مدون برای توسعه صنعت و تکنولوژی موجب می‌شود کشورها بدون حرکت در مسیر مشخصی متوقف شوند و حتی مسیر صنعت‌زدایی را تجربه کنند (مختارزاده و کیانی ۱۳۹۳). برای درک بهتری از موضوع در کشور می‌توان به چند شاخص اساسی توجه کرد. درحال‌حاضر، ایران از نظر شاخص‌های اقتصادی بین‌المللی در وضعیت مناسبی قرار ندارد (جدول ۱).

جدول ۱. شاخص‌های اقتصادی بین‌المللی ایران

شاخص	۲۰۱۶		۲۰۱۷		۲۰۱۸		۲۰۱۹	
	رتبه	تعداد کشورها	رتبه	تعداد کشورها	رتبه	تعداد کشورها	رتبه	تعداد کشورها
عملکرد رقابت صنعتی	۵۸	۱۵۰	-	-	-	-	-	-
رقابت‌پذیری جهانی	۷۶	۱۳۸	۶۹	۱۳۷	۸۹	۱۴۰	-	-
توان‌مندسازی تجاری	۱۳۲	۱۳۶	-	-	-	-	-	-
توسعه انسانی	۶۱	۱۸۸	۶۰	۱۸۹	-	-	-	-
آزادی اقتصادی	۱۷۱	۱۸۶	۱۵۵	۱۸۰	۱۵۶	۱۸۰	۱۵۵	۱۸۰
سهولت کسب و کار	۱۱۷	۱۹۰	۱۲۰	۱۹۰	۱۲۴	۱۹۰	۱۲۸	۱۹۰
نوآوری جهانی	۷۸	۱۲۸	۷۵	۱۲۷	۶۵	۱۲۶	-	-
کارایی بازار کالا	۱۱۱	۱۳۸	۱۰۰	۱۳۷	-	-	-	-

علامت - در جدول به مفهوم در دست‌رس نبودن اطلاعات درباره آن شاخص است.

منبع: گزارش عملکرد سال ۱۳۹۷ وزارت صنعت، معدن، و تجارت (۱۳۹۸)

مروری بر شاخص‌های فوق‌گویی آن است که ایران در شاخص‌هایی چون رقابت‌پذیری جهانی، نوآوری جهانی، و عملکرد رقابت صنعتی در وضعیت مناسبی قرار ندارد و بنابراین محصولات تولیدی داخل توان رقابت بالایی در عرصه جهانی ندارند. این به معنی ضعف در ساختارهای طراحی، تولید، و البته انتقال تکنولوژی خواهد بود. مروری بر شاخص‌های صادرات و واردات ایران نیز گویی همین مطلب است (جدول ۲).

جدول ۲. تفکیک ارزش صادرات و واردات ایران بر مبنای نوع کالا ۱۳۹۷ (ارقام به میلیون دلار)

نوع کالا	صادرات	واردات	نسبت صادرات به واردات
سرمایه‌ای	۱۱۶/۷	۶۹۶۳/۴	۰/۰۱۷
مصرفی	۷۹۴۸/۰	۶۷۰۸/۶	۱/۸۵
واسطه‌ای	۳۵۲۳۵/۹	۲۷۵۶۴/۱	۱/۲۸

منبع: گزارش عملکرد سال ۱۳۹۷ وزارت صنعت، معدن، و تجارت (۱۳۹۸)

عمده صادرات ایران را کالاهای واسطه‌ای و مصرفی و به‌طور مشخص کالاهای صنعتی به ارزش ۴۲۴۶۷/۳ میلیون دلار تشکیل می‌دهد که عمده‌ترین آن‌ها میعانات گازی، گاز طبیعی، پروپان مایع، و روغن‌های سبک و فرآورده‌ها به جز بنزین است. مشتریان عمده این کالاها چین، عراق، امارات، و افغانستان است. به عبارت دیگر، محصولات با تکنولوژی پیشرفته یا تکنولوژی‌های با ارزش افزوده بالا جایی در این ترکیب ندارند؛ اما واردات ایران اغلب در حوزه صنعت و در بخش ماشین‌آلات و تجهیزات (۶۹۶۴/۲)، مواد و محصولات شیمیایی (۶۶۵۶/۷)، و وسایل نقلیه موتوری، تریلر، و نیم تریلر (۳۹۷۸/۹) میلیون دلار است (وزارت صنعت، معدن، و تجارت ۱۳۹۸). مشاهده می‌شود که در کالاهای مصرفی و واسطه‌ای میزان صادرات کشور ۸۵ درصد و ۲۸ درصد بیش‌تر از واردات آن‌هاست، اما در بخش کالاهای سرمایه‌ای، که اهمیت بالایی در ایجاد ثروت و قدرت ملی دارند، میزان صادرات کم‌تر از ۲ درصد واردات کشور است و موضوع دستیابی به تکنولوژی و مطالعه مدل‌های انتقال آن در حوزه مدیریت کلان در این‌جا به خوبی روشن و مستدل می‌شود. وابستگی بسیار بالا در این حوزه به کشورهای صاحب تکنولوژی ضعف مدیریت اقتصاد سیاسی کشور را در این زمینه رقم خواهد زد. به عبارت دیگر، با وجود تلاش‌های گسترده‌ای که در حوزه انتقال تکنولوژی و جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به کشور انجام شده است، نه فقط صادرکننده محصولات

با تکنولوژی‌های پیشرفته نیستیم، بلکه هنوز عمده ترکیب واردات کشور را واردات ماشین‌آلات و تجهیزات تشکیل می‌دهد. هم‌چنین عمده صادرات کشور را مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای تشکیل می‌دهد که نه فقط برای کشور صرفه اقتصادی ندارد که با انتقال جریان تولید ارزش افزوده و ثروت عامل پیشی گرفتن رقبا و ضعف چهارچوب‌های چانه‌زنی اقتصادی در عرصه بین‌المللی خواهد شد.

این ایرادات اساسی به وضعیت تکنولوژی در کشور و سیاست‌گذاری‌های کلان حوزه علم و تکنولوژی، ضرورت پرداختن به این مسئله و پایه‌ریزی چهارچوبی مفهومی یا پارادایم سیاست‌گذاری در ابعاد کلان در کشور را روشن می‌کند که به چند سؤال اساسی پاسخ دهد: متولی انتقال تکنولوژی در کشور کیست؟ جایگاه دولت در انتقال تکنولوژی کجاست؟ چه عواملی در سیاست‌گذاری انتقال تکنولوژی در سطح کلان می‌بایست مورد توجه باشد؟

در مطالعه حاضر به منظور پاسخ‌گویی به سه پرسش فوق نخست هفت کشور آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، هند، و ترکیه از طریق مطالعه اسنادی و به روش تحلیل محتوای کیفی بررسی شدند و سیاست‌های انتقال تکنولوژی در آنها کدگذاری و مقوله‌بندی شد. سپس شاخص‌های به دست آمده به روش مطالعه تطبیقی و از طریق جبر بولی بررسی شد و شاخص‌ها به دو گروه علل لازم و علل مشارکت‌کننده تفکیک شدند. در نهایت مدل انتقال تکنولوژی و چهارچوب مفهومی پیشنهادی ارائه شده است که می‌تواند برای سیاست‌گذاری انتقال تکنولوژی در سطح کلان کشور مورد توجه قرار گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

در طبقه‌بندی مدل‌های انتقال تکنولوژی رویکردهای متفاوتی وجود دارد. وهاب و دیگران (۲۰۰۹) بر مبنای سیر تاریخی مدل‌های انتقال تکنولوژی را دسته‌بندی کرده‌اند. حسن و دیگران (۲۰۱۵) ملاک طبقه‌بندی خود را عناصر مشترک در مدل‌ها قرار داده‌اند و مدل‌های فرایندی را مطالعه کرده‌اند. در یکی از تازه‌ترین طبقه‌بندی‌ها، کانینگهام و ریلی (۲۰۱۸) انتقال تکنولوژی را در سه سطح خرد، میانه، و کلان بررسی کرده‌اند. از آنجا که در مطالعه حاضر مدل انتقال تکنولوژی در سطح کلان ارائه شده است؛ در مرور پیشینه از رویکرد ایشان در معرفی تحقیقات پیشین استفاده می‌شود.

۱.۲ مطالعات سطح خرد

در این سطح انتقال تکنولوژی در سطح بنگاه، موانع، و راه‌کارها بررسی می‌شود (Cunningham and O'Reilly 2018). مطالعات این سطح بسیار متنوع و گسترده است و کلیه مطالعات موردی در این طبقه قرار می‌گیرند؛ هرچند تعداد اندکی از آن‌ها به صورت گزارش انتشار می‌یابند. از جمله جایزاتنه و دیگران (۲۰۱۸) که عوامل مؤثر در موفقیت و شکست انتقال تکنولوژی در پروژه نیروگاه ذغال سنگ (NCPP) را طی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۴ بررسی و با مصاحبه با صاحبان سهام این پروژه ۳۴ عامل موفقیت در انتقال تکنولوژی شناسایی کرده‌اند. باسی و داسیلوا (۲۰۱۸) با هدف ارائه مدل انتقال تکنولوژی طیور در شرکت امبراپا، بزرگ‌ترین شرکت تحقیقات کشاورزی برزیل، با رویکرد کیفی از طریق مطالعه اسنادی و مصاحبه با افراد شاغل در زنجیره انتقال تکنولوژی در زمینه تولید طیور پرداختند و میزان پذیرش تکنولوژی در این شرکت را بسیار پایین برآورد کردند. در داخل نیز طالبشیان و شیرازی (۱۳۹۵)، ضمن بررسی مدل‌های گوناگون انتقال تکنولوژی، با طراحی پرسش‌نامه و از طریق مقایسات زوجی و با استفاده از تحلیل سلسله‌مراتبی در نهایت روش‌های سرمایه‌گذاری مشترک، فرانشیز، و اتحاد (همکاری راه‌بردی) را به‌منزله اولویت اول تا سوم انتقال تکنولوژی در صنایع لبنی استان مازندران معرفی کردند.

جدول ۳. برخی مطالعات انجام‌شده در حوزه انتقال تکنولوژی در سطح خرد

محقق	حوزه مطالعه	یافته‌ها
جاگودا، ماهشواری، و لونست (۲۰۱۰)	انتقال تکنولوژی به شرکت بسته‌بندی ریتون کانادا	انتقال تکنولوژی فقط در صورتی مؤثر خواهد بود که به سودآوری بیش‌تر شرکت و رشد آن منتهی شود
ونگ (۲۰۱۰)	پروژه‌های CDM چین	نقش درآمد کل پروژه، ناسازگاری رویه‌های تکنولوژی انتقال‌یافته با رویه‌های داخلی چین، اثرهای انتشار تکنولوژی، سیاست دولت چین، نقش تاجران و مشاوران پروژه
بهروزی و تباریایی (۱۳۹۲)	شرکت فرآورده‌های گوشتی ایران و استرالیا	مهم‌ترین عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی: عوامل فرهنگی، فنی، توان‌مندی‌های انسانی، و توان‌مندی‌های تحقیق و توسعه و مالی
انصاری و زارع (۱۳۸۸)	شرکت صنعتی ایران‌خودرو	عوامل کاربردی در انتقال تکنولوژی: قیمت تکنولوژی، بازگشت سرمایه، تأثیر در کیفیت خروجی محصول
موسایی (۱۳۸۷)	راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران	فوریت دست‌یابی به محصول تکنولوژی، ریسک، قابلیت تعریف مفاد همکاری، آشنایی با تکنولوژی و بازار، قدرت شرکت مادر و ... از عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی است.

در جمع‌بندی کلی می‌توان چنین اذعان کرد که در سطح خرد انتقال تکنولوژی در بنگاهی خاص بررسی، عوامل مؤثر در آن شناسایی، و در نهایت به کمک مدل معرفی شده روش‌های انتقال تکنولوژی ویژه آن بنگاه پیش‌نهاد می‌شود. این مطالعات از جانب بنگاه‌های حاضر در صنعت مشابه حائز اهمیت بسیار است و می‌تواند راه‌نمایی در انتقال تکنولوژی در آن‌ها باشد. هرچند گاه بنابر موقعیت خاص یک بنگاه، یافته‌های انتقال تکنولوژی در آن بنگاه از جانب سایر بنگاه‌های آن صنعت نیز قابل استفاده نیست. بنابراین، مطالعات این حوزه بسیار اختصاصی است و به سختی می‌توان کاربردی عام برای آنان یافت.

۲.۲ سطح میانه

در این سطح انتقال تکنولوژی در صنایع، سازمان‌های تسهیل‌گر انتقال تکنولوژی، انکوباتورها، شتاب‌دهنده‌ها، و ارتباط دانشگاه و صنعت در انتقال تکنولوژی بررسی می‌شود (Cunningham and O'Reilly 2018). هولسبک و دیگران (۲۰۱۳) عملکرد سازمان‌های انتقال تکنولوژی در آلمان را تحلیل و عملکرد ایشان را در کمک به سیاست‌گذاران در شناسایی نقاط ضعف و بهبود عملکرد مثبت ارزیابی کرده‌اند. راسموسن و رایس (۲۰۱۲) در مطالعه‌ای به منظور تقویت انتقال تکنولوژی دانشگاهی در نروژ چهارچوبی مفهومی برای غلبه بر شکاف بین تحقیقات دانشگاهی و کاربردهای تجاری آن ارائه و ضمن تأکید بر نقش دولت در این زمینه مکانیزم‌هایی معرفی کرده‌اند که از طریق آن دولت انتقال تکنولوژی را از مراکز تحقیقاتی به تجاری تسهیل کند. سونگ (۲۰۰۹) در مطالعه انتقال تکنولوژی در حوزه فناوری اطلاعات در کره جنوبی ضمن مصاحبه با مدیران ۱۳۵ پروژه انتقال تکنولوژی، با روش تجزیه و تحلیل رگرسیون، کانال‌های ارتباطی، پشتیبانی مدیریت، تکنولوژی مناسب، حس هدف مشترک و آگاهی از انتقال تکنولوژی را به منزله عوامل موفقیت در انتقال تکنولوژی در این صنعت معرفی و سهم آن‌ها را در موفقیت انتقال تکنولوژی در کره جنوبی مشخص کرده است.

در داخل عاشوری و دیگران (۱۳۹۶) در مطالعه‌ای میدانی و مصاحبه با خبرگان ۵۴ شاخص اصلی حوزه انتقال تکنولوژی حمل‌ونقل ریلی را شناسایی کرده‌اند. سپس به کمک معادلات ساختاری این شاخص‌ها را در سه عامل و هشت بعد طراحی کرده‌اند. عوامل شناسایی شده از سوی ایشان گزینش و کسب تکنولوژی (گزینش تکنولوژی، اکتساب، و شناسایی تکنولوژی مورد نیاز)، استقرار و به کارگیری (انطباق و بومی‌سازی، جذب، تحلیل،

و بهره‌برداری از تکنولوژی)، و عامل تثبیت و نگهداری (توسعه، بهبود، و اشاعه تکنولوژی) است. شهابی و معینی (۱۳۹۴) با استفاده از تکنیک دیماتل فازی و رویکرد مدل‌سازی پویایی سیستم و ترسیم نمودارهای علی حلقوی، متغیرهای تأثیرگذار در مکانیزم انتقال تکنولوژی از دانشگاه به صنعت را شناسایی و در نهایت مدلی مفهومی را که نشان‌دهنده عوامل و مکانیزم‌های موجود در این عرصه است ارائه کردند. مهم‌ترین متغیرهای شناسایی‌شده از جانب ایشان تلاش‌های تکنولوژیکی، ایده‌های تجاری، بهره‌وری، سودآوری صنعت، و سطح تکنولوژی است.

در جمع‌بندی‌ای کلی مطالعات این سطح عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی در صنعت یا سازمان‌های تحقیقاتی و حمایت‌کننده از انتقال تکنولوژی را شناسایی کرده‌اند و مدل‌های ارائه‌شده در این سطح می‌تواند به صورت گسترده‌تری در مقایسه با سطح پیشین به دست سایرین به کار رود.

جدول ۴. برخی از مطالعات انتقال تکنولوژی در سطح میانه

محققان	حوزه مطالعه	یافته‌ها
گیوری، موناری، اسکاندورا، و توسچی (۲۰۱۹)	استراتژی‌های دانشگاهی مؤثر در انتقال تکنولوژی	نقش نهادهای سیاست‌گذار بسیار بااهمیت است
آرناس و گونزالس (۲۰۱۸)	انتقال تکنولوژی بین صنعت و دانشگاه	سه عامل مؤثر در انتقال تکنولوژی دارند، گیرنده، و نهادهای میانجی است
میکونن، لاسنیوس، مانستو، اوپو، و جاروینن (۲۰۱۸)	انتقال تکنولوژی بین دانشگاه و صنعت	رابطه دائمی میان دانشگاه و صنعت برای انتقال تکنولوژی مستمر و پایدار لازم است
لای و سای (۲۰۰۹)	ارزیابی مراحل مختلف انتقال تکنولوژی در صنعت خودرو تایوان	نقش مثبت کارگران، مسئولیت‌پذیری آنان، و قوانین در انتقال تکنولوژی
تقوا، طباطبائی، صالحی صدقیانی، و محمدی (۱۳۹۳)	نقش سازمان‌های تسهیل‌گر در انتقال تکنولوژی	آمادگی سازمان تسهیل‌گر، آمادگی جذب تکنولوژی در گیرنده، قابلیت تبادل تکنولوژی، و آمادگی منبع
باقرزاده و مفتاحی (۱۳۹۰)	صنایع کمپرسور اسکرو در شرکت‌های ایرانی	نقش مدیران، وضعیت اقتصادی کشور، وضعیت محیطی، نقش منابع انسانی، و تحقیق و توسعه در انتقال تکنولوژی

۳.۲ سطح کلان

در این سطح چهارچوبی به منظور اندازه‌گیری و بررسی تبعات استفاده از روش‌های انتقال تکنولوژی، اکوسیستم کارآفرینی مولد، و سایر فاکتورهای کلان تعیین می‌شود (Cunningham and O'Reilly 2018). حمدان و دیگران (۲۰۱۸) با بررسی تکامل فرایند

انتقال تکنولوژی در مالزی از زمان استقلال تا امروز، مدل‌های انتقال تکنولوژی استفاده شده و پیشرفت فرایند انتقال تکنولوژی در این کشور را مقایسه کرده‌اند. آن‌ها با استفاده از تحلیل محتوای کیفی و مطالعه اسنادی و با تجزیه و تحلیل سیاست‌های ملی معرفی شده طی این سال‌ها تأثیر مستقیم و غیرمستقیم انتقال تکنولوژی را مطالعه کرده‌اند و نوآوری را به‌منزله یکی از عوامل اساسی در تأثیر بخشی انتقال تکنولوژی در این کشور معرفی کرده‌اند. کارامیهای، تاناسه، و پورکاریا (۲۰۱۷) در مطالعه‌ای درباره سیاست‌های انتقال تکنولوژی در رومانی، روش‌های بهبود سیاست‌های نوآوری و انتقال تکنولوژی در این کشور را در چهارچوب‌های اتحادیه اروپا معرفی کرده‌اند. ایشان در تحقیقی آمیخته ضمن تحلیل کیفی سیاست‌های نوآوری و انتقال تکنولوژی، رتبه رومانی در بین کشورهای اتحادیه اروپا در شاخص‌های ظرفیت نوآوری و تأثیر بخشی انتقال تکنولوژی را در سال ۲۰۱۷ بررسی کردند و به‌منظور بهبود این سیاست‌ها تسهیل قوانین مرتبط با انتقال تکنولوژی، تقویت انکوباتورها و سازمان‌های زایشی، و تقویت حقوق مالکیت معنوی را پیش‌نهاد دادند. لین و دیگران (۲۰۰۹) در تحلیل سیاست‌های تحقیق و توسعه تایوان در نمونه‌ای ۱۱۰ تایی از شرکت‌های تحقیق و توسعه، که از جانب دولت حمایت مالی می‌شدند، دریافتند که قدرت یادگیری شرکت‌ها در جذب تکنولوژی آن‌ها مؤثر بوده و یگانه ارتباط شرکت‌های تحقیق و توسعه با شرکت‌های دیگر انتقال تکنولوژی را میسر نمی‌کند. این یافته با مدل انتشار تکنولوژی که در آن راجرز (۱۹۸۲) انتشار تکنولوژی را به جریان آب در لوله‌ها تشبیه کرده بود تعارض دارد، اما بیان‌گر سیاست‌های مناسب انتقال تکنولوژی در شرکت‌های تحقیق و توسعه تایوان است.

در داخل نقی‌زاده و دیگران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «رویکردی زمینه‌محور به چالش‌های انتقال تکنولوژی در قراردادهای بین‌المللی تجاری در ایران» با روش تحلیل محتوای کیفی مصاحبه‌های عمیق با ۱۰ نفر از خبرگان صنعتی و علمی را آنالیز کرده‌اند و پس از کدگذاری یافته‌های پژوهش ۱۸ چالش در قالب ۴ گروه اصلی را طبقه‌بندی کردند:

- واگذارنده تکنولوژی: عدم تمایل به دلایل اقتصادی، سیاسی، پروژه‌ای، و ...؛
- گیرنده تکنولوژی: ظرفیت جذب پایین شرکت‌های ایرانی و ...؛
- محیط و فرایند انتقال: عدم ثبات اقتصادی؛
- محتوای مورد انتقال: ماهیت متفاوت تکنولوژی‌ها.

صمدی مقدم و دیگران (۱۳۹۶) در بررسی اهمیت توان‌مندی مراکز تحقیق و توسعه در انتقال تکنولوژی، با استفاده از نظر خبرگان، ابتدا عوامل توان‌مندی واحدهای تحقیق و

توسعه را شناسایی، سپس با روش مقایسه‌های زوجی تأثیر این عوامل را به‌منزله معیارهای ارزیابی بررسی کردند. مهم‌ترین عوامل شناسایی شده از جانب ایشان استراتژی، منابع انسانی، منابع مالی، ساختار سازمانی، ارزیابی دوره‌ای، زیرساخت‌ها، سیستم‌ها، و قوانین و مقررات است.

موسی‌خانی و قراخانی (۱۳۹۲) با استفاده از روش‌های AHP، تاپسیس، و الکره با مصاحبه با استادان و خبرگان عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی را رتبه‌بندی و به‌ترتیب عوامل تکنولوژیکی، کارکنان، صنعتی، هزینه، و سازمانی را رتبه‌بندی کردند.

زارع و مختاری (۱۳۹۲) عوامل گوناگونی از قبیل امکانات مالی، الزامات بودجه‌ای، سیاست‌های اقتصادی، وضعیت سیاسی، وضعیت محیطی و جغرافیایی، وضعیت بازار، نظام حقوقی، و زمینه‌های قانونی در کشور میزبان را عوامل تعیین‌کننده بر انتخاب شیوه‌های قرارداد انتقال تکنولوژی شناسایی کردند.

زاهدی و دیگران (۱۳۹۰) در مقاله «تنگناها و راه‌کارهای کلان توسعه تکنولوژی در ایران» وضعیت موجود و مطلوب توسعه تکنولوژی در سطح کلان کشور را بررسی کردند. آن‌ها در بررسی وضعیت موجود در بانک‌های اطلاعاتی داخلی و بین‌المللی و نظرخواهی از صاحب‌نظران با تکنیک مصاحبه عمیق و نیمه‌ساختاریافته و در بررسی وضعیت مطلوب از افق برنامه چشم‌انداز کشور استفاده کردند. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد وضعیت کارکردهای هفت‌گانه نظام ملی نوآوری ایران در وضعیت موجود در بین کشورهای منطقه چشم‌انداز با ناکارکردی‌ها و معضلات مهمی نظیر ضعف توان‌مندی‌های خلق تکنولوژی، توان‌مندی‌های کسب تکنولوژی، توان‌مندی‌های انتشار تکنولوژی، کارآفرینی تکنولوژیک، و بازار کالاها و خدمات مواجه است.

جدول ۵. برخی مطالعات در سطح کلان و عوامل شناسایی شده مؤثر در انتقال تکنولوژی از سوی ایشان

محققان	عوامل شناسایی شده
چگه و وانگ (۲۰۲۰)	سیاست‌های دولت
اسمیت، فلدمن، و اندرسون (۲۰۱۸)	سوبسیدهای تحقیق و توسعه دولت
حسن، جمال‌الدین، و منشای (۲۰۱۵)	حمایت دولت، روش انتقال تکنولوژی، محیط، فرایند، و ویژگی‌های منبع و گیرنده
خیاط (۲۰۱۵)	ارتباطات، ویژگی‌های گیرنده، نقش دولت، خصوصیات تکنولوژی
انکداد (۲۰۱۴)	عملکرد و مهارت‌های انسانی، اندازه بازار، بازار هدف، موقعیت جغرافیایی، زیرساخت‌ها
سمپات و رافه (۲۰۱۲)	اجرای قوانین مالکیت فکری، مشاوره فنی و صنعتی

۴.۲ جمع‌بندی ادبیات نظری

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، عوامل شناسایی‌شده مؤثر در انتقال تکنولوژی بسیار وسیع و گسترده است و امکان دسته‌بندی آن‌ها در قالب چندین شاخص کلی نیز بعید به نظر می‌رسد. این امر به جای آن که کار سیاست‌گذاران در حوزه انتقال تکنولوژی را تسهیل کند، به سردرگمی و ابهام بیش‌تر منتهی می‌شود. هم‌چنین مدل‌های ارائه‌شده در سطح کلان اغلب در سطح شناسایی عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی یا تحلیل تأثیر سیاست‌های دولت‌ها بوده و تاکنون مدل انتقال تکنولوژی مبتنی بر تجربیات کشورهای موفق در این عرصه ارائه نشده است که به‌منزله راه‌نمایی در انتقال تکنولوژی از سوی سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه استفاده شود. این خلأ همواره سیاست‌گذاران این حوزه را با این چالش مواجه می‌کند که تأثیر سیاست‌های خود را در عمل تجربه کنند. با وجود مطالعات انجام‌شده هنوز این سؤال مطرح است که متولی اصلی انتقال تکنولوژی در کشور کیست و نقش و جایگاه دولت در این فرایند کجاست؟ بدین منظور ضروری به‌نظر می‌رسد مدل انتقال تکنولوژی به سیاست‌ها و تجربیات به‌کارگرفته‌شده در سایر کشورها نگاهی داشته باشد تا آزمون و خطا در سیاست‌گذاری‌های انتقال تکنولوژی را به حداقل برساند. ضمناً پاسخ روشنی به سؤالات مطرح‌شده در این زمینه ارائه کند.

۳. روش‌شناسی پژوهش

در این مطالعه از دو روش تحقیق استفاده شده است: تحلیل محتوای کیفی و مطالعه تطبیقی.

۱.۳ تحلیل محتوای کیفی

تجزیه و تحلیل محتوای کیفی سابقه‌ای طولانی در علوم اجتماعی دارد و از متداول‌ترین روش‌ها در مطالعه متون مختلف است. هسیه و شانون (۲۰۰۵) آن را روشی برای تفسیر ذهنی از داده‌های متن از طریق فرایند طبقه‌بندی منظم متن در کدها تعریف کردند. الو و کینگاس (۲۰۰۷) آن را ابزاری برای دستیابی به توضیحات متراکم و گسترده از پدیده می‌دانند. کریپندورف (۲۰۱۳) آن را روش تحقیق برای ساخت مفاهیم معنی‌دار از متون تعریف کرد. بنابراین، تجزیه و تحلیل محتوای کیفی می‌تواند ابزاری برای مطالعه متون، استخراج مفاهیم اصلی از آن، و طبقه‌بندی آن‌ها در راستای هدف مطالعه متن باشد.

از این منظر، تجزیه و تحلیل محتوای کیفی بسیار مشابه رویکرد زمینه‌ای است. چو و لی (۲۰۱۴) اختلافاتی را در این دو روش تحقیق از قبیل پیش‌زمینه، اهداف، فرایند تحلیل داده‌ها، و نتایج تحقیق نشان می‌دهند. دلایل استفاده از تجزیه و تحلیل محتوای کیفی در این مطالعه نیز از همین اختلافات ناشی می‌شود. مطالعات بسیاری در زمینه انتقال تکنولوژی انجام و مدل‌های مختلفی ارائه شده است، درحالی‌که رویکرد زمینه‌ای در مواردی استفاده می‌شود که هیچ نظریه قبلی وجود ندارد. هدف این مطالعه دستیابی به چهارچوبی ساختاری برای انتقال تکنولوژی است، نه لزوماً تئوری‌ای جدید درمورد انتقال تکنولوژی.

در این مطالعه نمونه‌گیری هدف‌مند و از نوع روش‌های غیرتصادفی است. هفت کشور آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات، هند، و ترکیه از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینه تکنولوژی داشته‌اند. نقطه قوت درمورد این نمونه‌گیری این‌که این کشورها ساختار سیاسی و اقتصادی یک‌سانی ندارند و حتی ساختار ایدئولوژیک حاکمیت، موقعیت جغرافیایی، و ساختار جامعه آن‌ها بسیار متفاوت است. در این حالت، اگر آن‌ها در روند دستیابی به تکنولوژی زمینه مشترکی داشته باشند، از تمام تفاوت‌های ذکرشده عاری خواهند بود و در سایر کشورها نیز قابل استفاده‌اند.

منابع مورد استفاده این مطالعه کتاب‌ها و مقالات پژوهشی مربوط به انتقال تکنولوژی در این کشورهاست. اسناد مربوط به آلمان و ژاپن درمورد تجربیات تکنولوژیکی آن‌ها پس از جنگ جهانی دوم و در سایر کشورها مربوط به سال ۱۹۹۰ به بعد است.

برای انتخاب اسناد در مرحله اول کلیه اسناد شناخته‌شده درمورد انتقال تکنولوژی در این کشورها (حدود ۱۰۰ منبع) از جانب محققان مشخص شدند. سپس در مرحله دوم فقط کتب علمی و مقالات تحقیقاتی از میان اسناد انتخاب شدند. ملاک انتخاب در این مرحله نزدیک‌بودن موضوع منبع به حوزه مطالعه و ارتباط آن به بازه زمانی موردبررسی در هر کشور بود. برای مثال اسناد انتخاب‌شده درمورد ژاپن و آلمان به تجربیات توسعه و انتقال تکنولوژی در این دو کشور در بازه زمانی ۱۹۵۰ به بعد اختصاص داشت. در مرحله سوم فقط اسنادی انتخاب شدند که مستقیماً به تجربه انتقال تکنولوژی در این کشورها اشاره داشتند. درنهایت برای آلمان ۱۰ منبع، ژاپن ۱۱ منبع، چین ۱۵ منبع، کره جنوبی ۹ منبع، امارات متحده عربی ۲۵ منبع، هند ۱۲ منبع، و ترکیه ۱۴ منبع (جمعاً ۹۶ منبع) انتخاب و مطالعه شد.

با درک عمیق مفاهیم به‌کاررفته در متن، عامل اصلی انتقال تکنولوژی در رمزگذاری باز مشخص شد. در مرحله بعد، کدهای مشابه به‌منزله زیرمقولات دسته‌بندی شدند.

سرانجام از زیر مقولات مشابه مقولات اصلی شناسایی و استخراج شدند. این مقولات در مطالعه تطبیقی بررسی شدند.

۲.۳ مطالعه تطبیقی

اسر و هانیتس (۲۰۱۲) مطالعه تطبیقی را ابزار تحقیقاتی برای مقایسه حداقل دو مورد در سطح کلان تعریف کردند که حداقل یک موضوع مرتبط با زمینه تحقیق دارند. اسر و ولینگتارت (۲۰۱۷) معتقد بودند که این مقایسه بین واحدهای سطح کلان مختلف در یک موضوع یا بیش‌تر در زمان است. بنابراین، ما می‌توانیم روش تطبیقی را به منزله روشی برای مقایسه یک یا چند مورد، که حداقل از یک ویژگی که از نظر محقق مطلوب است، در نظر بگیریم و عوامل مؤثر در آن ویژگی مطلوب را جداگانه بررسی کنیم.

در مطالعه تطبیقی دو رویکرد اساسی کمی و کیفی وجود دارد. مطالعه تطبیقی کمی معمولاً در مورد مقایسه بیش از ۵۰ مورد است. مطالعه تطبیقی کیفی در حد مطالعه موردی انجام شده است، اما رویکرد بینابینی نیز وجود دارد که رویکرد مختلط نامیده شده و موارد آن کم‌تر از ۲۰ مورد است (Ragin 2014). این مطالعه ۷ کشور را مقایسه می‌کند و در رویکرد مختلط طبقه‌بندی می‌شود.

به منظور انجام مطالعه تطبیقی جدولی دوبعدی ترسیم شده است و موارد در ردیف‌ها و متغیرهای شناسایی شده در ستون‌ها قرار می‌گیرند. در تقاطع ردیف‌ها و ستون‌ها از اعداد صفر و یک استفاده می‌شود. صفر به معنای نبودن آن عامل است و یک به این معنی است که عامل شناسایی شده در آن مورد مشاهده شده است یا وجود دارد (Esser and Vliegthart 2017; Ragin 2014; Hug 2013; Coramani 2008). سه روش متداول برای تجزیه و تحلیل داده‌های جدول وجود دارد: روش توافق، روش اختلاف، و جبر بولی. جبر بولی برای تشخیص روابط علت و معلولی مناسب‌تر است (Ragin 2014)، از روش جبر بولی در این مطالعه برای تحلیل داده‌های جدول استفاده شده است.

خروجی جدول مطالعه تطبیقی شناسایی علل لازم در فرایند است (Hug 2013). در این مطالعه عواملی که برای همه کشورها مشترک بود، الزامات انتقال تکنولوژی و به عبارت دیگر علل لازم شناخته شدند. عوامل دیگری که فقط در برخی از کشورها وجود داشتند و بر انتقال تکنولوژی مؤثر شناسایی شدند، علل مشارکت‌کننده معرفی شدند.

۴. یافته‌های پژوهش

این مطالعه ضمن بررسی سیاست‌گذاری‌های کلان کشورهای منتخب در حوزه انتقال تکنولوژی در گروه سوم از دسته‌بندی ارائه‌شده در پیشینه تحقیق (گروه مطالعات در سطح کلان) قرار می‌گیرد. در این گروه سیاست‌های داخلی و خارجی کشورها، که بر انتقال تکنولوژی مؤثر تشخیص داده می‌شوند، شناسایی شدند و مبنای ارائه مدل انتقال تکنولوژی قرار می‌گیرند. در پژوهش حاضر پس از مطالعه اسنادی تجربیات انتقال تکنولوژی در کشورهای منتخب، جدول تحلیل محتوای کیفی برای هر کشور جداگانه رسم شد. در این جدول ستون نخست به منبع و ستون دوم به واحدهای مفهومی مستخرج از مطالعه اسنادی اختصاص داشت. ستون سوم واحدهای مفهومی خلاصه‌شده قرار گرفت. در این ستون پس از مطالعه محتویات ستون واحدهای مفهومی، مفهوم قابل برداشت از متن خلاصه نوشته شد. در ستون چهارم، که به کدگذاری باز اختصاص داشت، باتوجه به واحدهای مفهومی خلاصه‌شده کدگذاری باز انجام شد. در ستون پنجم زیرمقولات درج شد. کدگذاری‌های باز مشابه و نزدیک به هم در یک زیرمقوله واحد طبقه‌بندی شدند. در نهایت در ستون ششم و آخر از جدول، به‌منزله مقولات، زیرمقولات مشابه در مقوله‌ای واحد طبقه‌بندی شدند. به‌علت آن‌که مخاطب درکی صحیح از مفاهیم متن داشته باشد، حتی‌المقدور از اصطلاحات تخصصی برای مقوله‌بندی استفاده شده است. این مسئله با مشاوره با صاحب‌نظران حوزه اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی انجام شد. مقولات استخراج‌شده، که عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی در سطح کلان کشورهايند، در زیر ارائه شده‌اند.

۱.۴ عوامل شناسایی شده

۱. امنیت سرمایه‌گذاری: امنیت سرمایه‌گذاری به مجموعه عواملی اشاره دارد که محیط را برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی امن می‌کند. این عوامل عبارت‌اند از:
 - مصونیت جان و مال و شغل شهروندان از تعرض: در انتقال تکنولوژی این عامل به‌صورت سیاست‌های دولت به‌کار می‌رود تا از کسانی که در جریان اصلاحات اقتصادی برنامه‌های توسعه یا انتقال تکنولوژی آسیب می‌بینند، حمایت کنند. برای مثال بیمه‌های بیکاری برای حمایت از کارگرانی که شغل خود را از دست می‌دهند یک سال مقرر است و در این مدت مؤسسات مشاوره شغلی فرد را در یافتن شغل جدید حمایت می‌کنند (آلمان).

بیمهٔ بیکاری همراه بیمه‌های اجتماعی در سایر کشورهای مورد مطالعه به شکل‌های گوناگون برای حمایت از افراد در جریان اصلاحات اقتصادی پیش‌بینی شده است.

- ثبات و پیش‌بینی‌پذیری مقررات و رویه‌های اجتماعی: در راستای آگاهی مردم از روند اصلاحات اقتصادی کشور و برنامه‌های انتقال تکنولوژی گزارش شفافی از برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده به اطلاع عموم مردم می‌رسد (ژاپن). تا با آگاهی از روند این تغییرات و اثرهای احتمالی آن بر زندگی و کسب و کارهایشان پیش‌بینی‌های لازم را در نظر بگیرند. از سوی دیگر، تلاش عمدهٔ دولت‌مردان در ایجاد ثبات در کشور برای ایجاد قابلیت پیش‌بینی جریان‌ات اقتصادی آتی برای سرمایه‌گذاران است (چین).

- شفافیت و سلامت اداری: این امر شامل شفافیت مالی و عملکردی مسئولان و مدیران است و به مقابله با فساد دولتی اشاره دارد. در این زمینه مدیریت کلیهٔ نهادهای مرتبط با انتقال تکنولوژی از جمله پارک‌های علم و تکنولوژی نیز در شفافیت کامل اجرا می‌شود. برای آن‌که سیاست‌های کشور به‌آسانی از جانب متخصصان مطالعه و نقد شود، از گزارش‌های سالانهٔ شفاف دربارهٔ عملکرد اقتصادی دولت‌ها و برنامه‌های ایشان در آینده استفاده می‌شود. این گزارش منعکس‌کنندهٔ کلیه اتفاقاتی است که در عرصهٔ اقتصادی کشور از جمله انتقال تکنولوژی رخ می‌دهد (ژاپن).

- تعریف و تضمین حقوق مالکیت: در برخی از کشورهای مورد بررسی، که سابق بر این در قوانین مالکیت خصوصی ابهام یا به اصلاح نیاز داشتند، اقدامات لازم در راستای تقویت مالکیت خصوصی انجام شد (چین). هم‌چنین در کشورهایی که به خصوصی‌سازی بنگاه‌های اقتصادی نیاز بود، این کار تدریجی انجام شد (ترکیه). در نهایت عاملی که در تمام کشورهای مورد بررسی به‌خوبی درخور مشاهده و تأیید بود، تدوین و اجرای دقیق قوانین مالکیت فکری، حمایت از دارایی‌های فکری سازمان‌های تحقیقاتی، و رعایت حقوق مخترعان و محققان است.

- عملکرد دولت: دولت‌ها در راستای ایجاد امنیت سرمایه‌گذاری اقدامات زیر را انجام داده‌اند:

واکنش‌های سریع و به‌موقع دولت: واکنش سریع و به‌هنگام دولت‌ها به بحران‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی کشور در بازگرداندن ثبات به کشور و حرکت به‌سوی ایجاد فضای امن برای سرمایه‌گذاران نقش دارد. جلسات متعدد متخصصان در روزهای ابتدایی پس از جنگ جهانی دوم برای بررسی چالش‌های پیش‌روی کشور و تلاش برای ارائهٔ راه‌کارهای علمی و عملی به دولت (آلمان و ژاپن) از یک‌سو و برنامه‌ریزی سریع

دولت برای خروج از بحران‌های پولی (از جمله تغییر واحد پول ملی در آلمان و ژاپن پس از تورم بسیار شدید در پایان جنگ جهانی) ازسوی دیگر، از جمله اقدامات و واکنش‌های سریع دولت‌ها برای حل بحران‌هاست. هم‌چنین دولت‌ها موقعیت را برای بهره‌گیری بازرگانان و واردکنندگان داخلی از فرصت‌های بین‌المللی فراهم می‌کنند، از جمله ایجاد موقعیت بهره‌گیری بازرگانان داخلی از تغییرات در قیمت مواد اولیه جهانی به‌دنبال جنگ دو کره (آلمان).

تأمین مالی و پوشش ریسک سرمایه‌گذاری در حمایت از ایده‌های نو یا تکنولوژی‌های جدید انتقال‌یافته: به‌منظور حمایت از محققان و مخترعان و کارآفرینانی که به تجاری‌سازی اختراعات یا طرح‌های تحقیقاتی خود اقدام یا تکنولوژی‌های جدید را بهره‌برداری کرده‌اند، انواع بیمه‌های سرمایه‌گذاری و پوشش ریسک از جانب دولت‌ها یا نهادهای متولی انتقال تکنولوژی در کشورها ارائه می‌شود. هم‌چنین به‌منظور تأمین مالی این طرح‌ها، وام‌ها و اعتبارات ویژه نیز پیش‌بینی شده است که در مقایسه با سایر وام‌ها و اعتبارات ارزان‌قیمت‌تر است و شرایط آن با شرایط محققان و کارآفرینان هم‌خوانی بیش‌تری دارد (هند).

– ثبات اقتصاد کلان: جریانات فکری کلان‌کشور در چهارچوبی مشخص و مکتب اقتصادی معین قرار دارد و کم‌ترین تأثیر را از جابه‌جایی احزاب می‌پذیرد. این ثبات اقتصادی برای انتقال تکنولوژی خصوصاً جذب سرمایه‌گذاران خارجی موردتوجه است.

۲. سازمان‌های پیش‌رو: عوامل زیر در سطح سازمانی مشاهده شد:

– مدیران پیش‌رو: مدیران پرکار و پویا که با شجاعت و ریسک‌پذیری انتقال تکنولوژی‌های جدید یا اجرایی‌کردن ایده‌های نو را عملی می‌کنند (آلمان).

– رصد مداوم فرصت‌ها و تهدیدات در عرصه جهانی: مدیریت استراتژیک در این سازمان‌ها ضمن تمرکز بر مزیت نسبی سازمان، مدام فرصت‌ها و تهدیدات در عرصه بین‌المللی را رصد کرد تا از رخدادهای بین‌المللی در راستای اهداف سازمانی بهره‌برد (آلمان، ژاپن، و چین).

– کارآفرینان تحول‌آفرین: این عامل به نقش کارآفرینان در استفاده از تکنولوژی‌های جدید یا تجاری‌سازی اختراعات و محصولات جدید در بازار اشاره دارد.

– نظام‌مندی ساختار سازمان‌ها: روشن‌بودن مسئولیت‌ها و اختیارات مدیران و کارکنان در سازمان‌ها، حرکت سازمان در مسیر توسعه اقتصادی کشور، و برنامه کلان اقتصادی کشور.

- تقویت روحیه تولید و نوآوری: تأکید بر روحیه ابداع و نوآوری در سازمان و ارائه سیستم پاداش مبتنی بر دستاوردهای نوآورانه یا ایده‌های جدید.

- ارتباط با مراکز تحقیقاتی: نقش دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی در فعالیتهای علمی و تحقیقاتی. امکان استفاده از امکانات تحقیقاتی دانشگاه‌ها و مراکز علمی از جانب سازمان‌ها یا تعریف پروژه‌های مشترک تحقیقاتی بین دانشگاه و سازمان‌های بخش خصوصی.

۳. برنامه جامع اقتصادی: پنج عامل در برنامه جامع اقتصادی کشور موردتوجه است: — برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی: تدوین چشم‌انداز تکنولوژیک کشور و تلفیق سیاست‌های دولت در صنعت و آموزش در راستای توسعه کشور تا در این ارکان وحدت رویه ایجاد شود. برنامه‌ریزی مسیر توسعه علم و تکنولوژی و تلاش برای خودکفایی در عرصه علم و تکنولوژی خصوصاً در صنایع استراتژیک و در مناطق استراتژیک از کشور. پیشرفت تکنولوژی خصوصاً در کشورهای درحال توسعه در همه مناطق با سرعتی مشخص پیش نمی‌رود. در کشورهای موردبررسی مناطق خاصی از کشور انتخاب شدند و با سیاست‌گذاری دولت توسعه تکنولوژی در این مناطق تسهیل شده است. از جمله قوانین کارگری یا قوانین مربوط به ثبت شرکت‌های خارجی در جهت تسهیل ورود و فعالیت سرمایه‌گذاران خارجی تنظیم شده است.

- برنامه‌ریزی جامع اقتصادی: برنامه جامع و یک‌پارچه که نقش همه ارکان در توسعه تکنولوژی کشور پیش‌بینی شده است. نگاه سیستمی به توسعه تکنولوژی کشور از نظر فراهم کردن زیرساخت‌های انتقال تکنولوژی و پیش‌بینی تبعات انتقال تکنولوژی بر کسب و کارها و اشتغال نیروی کار ساده و ماهر جزئی از این برنامه جامع اقتصادی است. پس‌اندازهای مردمی و سرمایه‌های انباشته شده در این سیستم اقتصادی به مسیر توسعه تکنولوژی هدایت می‌شوند.

- نظام‌مندبودن برنامه‌های اقتصادی: برنامه‌های اقتصاد کلان کشور در چهارچوب چشم‌انداز تکنولوژیک تعریف شده برای شرکت‌ها چهارچوب فعالیت ایجاد می‌کند. شرکت‌ها در این چهارچوب در مسیر توسعه تکنولوژیک کشور حرکت می‌کنند. هم‌چنین از منابع طبیعی کشور در مسیر توسعه تکنولوژی استفاده می‌شود و از هدررفتن منابع یا صادرات بی‌رویه و بی‌برنامه آن‌ها جلوگیری می‌شود. منابع طبیعی کشورها در موارد خاص برای تأمین ارز برای خرید تکنولوژی‌های جدید صادر شده‌اند (مثل صادرات ابریشم خام ژاپن در سال‌های اولیه پس از جنگ برای تأمین مالی خرید تکنولوژی‌های جدید). در سایر

موارد در کشورهای مورد بررسی عدم صادرات مواد اولیه و بهره‌برداری از مواد اولیه مورد تأکید بوده و به جای آن صادرات کالاهای با ارزش افزوده بیش‌تر در برنامه‌های اقتصادی کشور بوده است.

- مدیریت ساختارمند انتقال تکنولوژی: در کلیه کشورهای مورد بررسی نهادی مشخص در جایگاه متولی انتقال تکنولوژی در کشور معرفی شده است که این نهاد وظیفه تسهیل انتقال تکنولوژی در کشور و مشخص کردن ضوابط و چهارچوب‌های لازم برای صنایع، سازمان‌ها، شرکت‌ها، و حمایت از انتقال تکنولوژی از طریق تسهیل وام‌های ارزان، بیمه ریسک سرمایه‌گذاری، تکنولوژی‌های جدید، و ... را برعهده دارد.

- حمایت از مؤسسات کوچک و متوسط که به سبب ورود تکنولوژی‌های جدید ممکن است آسیب ببینند. در برخی کشورها تولید محصولات خاص به‌طور انحصاری بر عهده مؤسسات کوچک و متوسط گذاشته شده است تا با ورود تکنولوژی‌های جدید این شرکت‌ها آسیب نبینند (ژاپن).

۴. مردم‌سالاری: حاکمیت دموکراسی و مردم‌سالاری از دیگر عوامل درخورتوجه در این کشورهاست. در حالت ایده‌آل دموکراسی برابری فرصت‌ها را همراه داشته است و تکنولوژی انتقال‌یافته به‌صورت فرصت‌های برابر در اختیار کلیه شرکت‌های فعال در صنعت قرار می‌گیرد. این امر گاه به‌صورت کارخانجات مدل نمود پیدا می‌کند که دولت‌ها برای انتقال تکنولوژی رأساً تأسیس می‌کنند و پس از انتقال تکنولوژی موردنظر آن را بین تمامی شرکت‌های دولتی و خصوصی مرتبط انتشار می‌دهند (ژاپن).

۵. ثبات اقتصادی: ثبات سیستم پولی و تلاش برای تثبیت نرخ برابری پول داخلی با ارزهای بین‌المللی از موارد موردتوجه دولت در این کشورهاست و خصوصاً بر جذب سرمایه خارجی در این کشورها مؤثر است. به دلیل اهمیت این موضوع آلمان و ژاپن در سال‌های اولیه پس از جنگ جهانی دوم به معرفی واحد پول جدید و تلاش برای ثابت نگه داشتن نرخ برابری آن در برابر دلار اقدام کردند.

۶. انسجام اقتصادی: مهم‌ترین عامل در این باره هماهنگی واحدهای خصوصی و دولتی در مسیر برنامه‌های کلان اقتصادی کشور است. این مسئله باعث می‌شود کلیه ارکان اقتصادی در مسیر توسعه تکنولوژیک ترسیم شوند، حرکت کنند، و از دوباره‌کاری‌ها یا آسیب‌های عدم هماهنگی این بخش‌ها کاسته شود.

۷. دخالت دولت در اقتصاد: نقش دولت در انتقال تکنولوژی در کشورهای مورد بررسی نادیده‌گرفته‌نیست. دولت در این کشورها نقش متعادل‌سازی اقتصاد را برعهده دارد. در مواقع ضروری در جریان‌ات اقتصادی عمل می‌کند و در صورت نیازنداشتن به دخالت دولت در حاشیه قرار می‌گیرد. از جمله ورود دولت برای تثبیت کوتاه‌مدت نرخ بهره بانکی تا به ثبات‌رساندن بازار، مدیریت قیمت کالاهای اساسی و وارداتی، و قیمت‌گذاری کالاهای اساسی برای مدیریت بازار است. دولت وظیفه اصلاح رفتارهای ناهنجار تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان را دارد و با فرهنگ‌سازی مصرف کالای داخلی بین مردم از ورود کالای بیگانه به بازارهای داخلی جلوگیری و موقعیت را برای فعالیت تولیدکنندگان داخلی تسهیل می‌کند. ضمناً در کشورهایی مانند ژاپن دولت با راه‌اندازی کارخانجات مدل رأساً تکنولوژی را وارد کشور می‌کند، سپس آن را میان شرکت‌های داخلی انتشار می‌دهد. هم‌چنین در تأمین مالی پروژه‌های بلندمدت انتقال تکنولوژی، که در بخش خصوصی توان تأمین آن را ندارد، ایفای نقش می‌کند.

۸. اتحاد و هم‌بستگی ملی: این عامل در دو رکن نمود می‌یابد:

- هم‌بستگی کارکردی: وحدت احزاب سیاسی بر سر اهداف مشترک کلی و کمک به جریان انتقال تکنولوژی و توسعه اقتصادی در کشور.

- اتحاد ملی: هم‌راهی و هم‌بستگی مردم با سیاست‌های تحول اقتصادی کشور و اعتماد متقابل دولت، شرکت‌ها، و مردم به یک‌دیگر ضرورت وجود اتحاد ملی در کشور را نشان می‌دهد. مردم در خدمت و هم‌سو با تحولات اقتصادی حرکت می‌کنند.

۹. توسعه اجتماعی: این شاخص با ۵ مؤلفه معرفی می‌شود:

- اخلاق توسعه اجتماعی: ارزش‌بودن کار در فرهنگ جامعه و طردشدن افراد بیکار با عناوین مختلفی از جمله بی‌هویت (ژاپن و کره جنوبی)، داشتن روحیه نظم، انضباط، سازمان‌دهی و مسئولیت‌پذیری مردم، روحیه جمعی و فداکاری و گرایش به مصرف کمتر و پس‌انداز بیش‌تر عواملی‌اند که در این مؤلفه‌ها جای می‌گیرند. خلق فرهنگ نوآوری در افراد، شرکت‌ها، و بخش عمومی به پذیرش تکنولوژی‌های جدید در سطح اجتماع کمک می‌کند.

- کیفیت زندگی: از عوامل شاخص در این مؤلفه کیفیت آموزش است. سیستم آموزشی با کیفیت نیروی کاری مستعد و بالقوه متخصص آماده‌به‌کار را فراهم می‌کند. در تحصیلات تکمیلی عمده تمرکز روی مهارت‌های حل مسئله و خلاقیت است (امارات) و محققان به

زیرساخت‌های تخصصی تحقیق و توسعه دسترسی دارند و امکانات لازم برای پیش‌برد پژوهش‌های خود را در اختیار دارند. بالابودن شاخص‌های کیفیت زندگی در این کشورها به حفظ و نگه‌داری متخصصان و نخبگان و جلوگیری از مهاجرت آن‌ها کمک می‌کند و در جذب پژوهش‌گران و متخصصان از سایر کشورها مؤثر است.

- عدالت اجتماعی: در سیستم اجتماعی کشورها توزیع درآمدها برحسب فعالیت و لیاقت فردی است (آلمان) و بیمه اجتماعی از افراد در برابر آسیب‌های تحولات اقتصادی ممکن حمایت می‌کند.

- هم‌پستگی اجتماعی: از جمله تلاش برای حفظ هویت ملی در ضمن واردات آخرین تکنولوژی‌های روز دنیا.

- اخلاق توسعه اجتماعی: از مهم‌ترین عوامل در پذیرش تکنولوژی‌های جدید حمایت جامعه سنتی از این تحولات است. هرچه فرهنگ سنتی جامعه پذیرش بیشتری برای تکنولوژی‌های جدید داشته باشد، مقاومت کم‌تری در برابر ورود تکنولوژی‌های جدید دارد.

۱۰. آزادسازی تجاری: آزادسازی دست‌مزدها، نرخ بهره، و درکل سیاست باز اقتصادی که در برخی از کشورهای موردبررسی مشاهده شود. ممکن است در وهله اول در تضاد با شاخص دخالت دولت در اقتصاد باشد، اما در همان بخش نیز خاطرنشان شد که دخالت دولت در اقتصاد این کشورها اغلب در راستای متعادل‌سازی بازار است و پس از تنظیم بازار و ایجاد تعادل به‌سوی سیاست باز اقتصادی پیش رفته است. مانند نرخ بهره بانکی که برای مدت کوتاهی به‌صورت دستوری تعیین شده و پس از تنظیم بازار نرخ بهره بانکی آزاد شده است (آلمان).

۱۱. فرهنگ مصرف: تمایل به مصرف کم‌تر و پس‌انداز بیش‌تر که بعد در سیستم اقتصادی این پس‌اندازها به کانال‌های تأمین مالی برای توسعه تکنولوژیک هدایت می‌شوند.

۱۲. اخلاق رهبران: به قدرت، قاطعیت، و شجاعت رهبران در اجرای برنامه‌های اقتصادی اشاره دارد.

۱۳. اعتماد اجتماعی: اعتماد مردم به دولت که در پای‌بندی مردم به سیاست‌های طراحی‌شده و برنامه‌های اقتصادی نقش مؤثری دارد.

۱۴. شایسته‌سالاری: این شاخص از طریق دو عامل بررسی می‌شود:

- حضور نخبگان در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری: حضور متخصصان در رأس امور و مشاغل مدیریتی و مشارک‌های وسیع ایشان در ساختار دولت یا مباحثات گسترده با سیاست‌گذاران درباره سیاست‌های کلان کشور در این گروه است. استقلال فکری دانشگاه‌ها از ایدئولوژی‌های حاکمیت (ژاپن) باعث پرورش نسلی از متخصصان با دیدگاه‌های گوناگون می‌شود که در ایجاد نگرش‌های گوناگون درباره موضوعات کلان کشور نقش دارد.

- شایسته‌سالاری: تأکید بر شایستگی علمی و تجربی افراد در استخدام و حضور نخبگان در رأس امور و رهبری سازمان‌ها.

۱۵. اقتصاد دانش‌بنیان: استفاده از دانش در تولید کالاها و خدمات از طریق تأکید بنگاه‌های اقتصادی بر نوآوری، ایجاد سیستم‌های حمایتی برای نوآوری تکنولوژیک، و گسترش فعالیت‌های تحقیق و توسعه.

- انتشار دانش و تکنولوژی در اقتصاد: از طریق تبادل و انتقال اطلاعات میان صنایع کوچک و متوسط با صنایع بزرگ.

- توجه به نوآوری و تکنولوژی: از طریق سرمایه‌گذاری در علوم و ابداعات تکنولوژیک و تشویق نوآوری‌های فنی از جمله مشوق‌های مالیاتی برای تکنولوژی‌های پیشرفته.

- تقویت دانش و نوآوری: از طریق دسترسی محققان بخش خصوصی و مهندسان به آزمایشگاه‌های تحقیقاتی و ایجاد آزمایشگاه‌های مرکزی تحقیقاتی از جانب دانشگاه‌ها.

- ترویج سرمایه‌گذاری شرکت‌ها در تحقیق و توسعه: از طریق ایجاد مشوق‌هایی برای فعالیت شرکت‌ها.

- تقویت انتقال دانش و تکنولوژی از دانشگاه به صنعت با ایجاد فضایی برای تحقیقات مشترک صنایع و دانشگاه‌ها.

- استفاده از نوآوری در تولید با بسترسازی برای نوآوری و حذف بروکراسی اداری.

- تقویت کاربرد دانش در تولید کالاها و خدمات: از طریق حمایت دولت از انکوباتورها، افزایش تعداد پارک‌های علم و فناوری، ایجاد مؤسسات دانشگاهی و آزمایشگاهی تحقیقاتی، خلق سیستم ملی نوآوری، حمایت از مراکز تحقیقاتی و تمرکز بر تحقیق و توسعه در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی، ایجاد ظرفیت‌های علم و تکنولوژی و نوآوری، زمینه‌سازی برای توسعه علم، تکنولوژی، و نوآوری، و ایجاد صندوق حمایت مالی از پروژه‌های پیش‌گام و نوآورانه.

۱۶. حمایت از تولید داخلی:

- رفع موانع تولید داخلی: رفع مشکلات تولیدکنندگان داخلی در واردات و بهره‌برداری از تکنولوژی‌های جدید؛

- حمایت از تولیدکنندگان: حمایت از کارآفرینان در جریان تحولات اقتصادی؛

- تقاضا برای تولید داخلی: افزایش تقاضا برای تولیدات داخلی از طریق تعصب به مصرف کالای داخلی و توسعه تکنولوژی‌های تولید سنتی.

۱۷. تقاضا برای تکنولوژی‌های پیشرفته: تقاضای بالا برای محصولات تکنولوژیک از طریق استفاده از تکنولوژی برای تولید محصولات پیشرفته، تقاضای بالا برای تکنولوژی‌های پیشرفته و محصولات آنها، و گستردگی نفوذ اینترنت در کشور.

۱۸. دولت توسعه‌گرا: با هدف قراردادن توسعه بودجه کشور را بر سرمایه‌گذاری در تولید و تمرکز در توسعه تکنولوژی متمرکز می‌کند و با ایجاد مراکز تحقیقاتی دولتی راه را بر انتقال تکنولوژی تسهیل می‌کند. سپس تکنولوژی انتقال‌یافته در صنایع و سازمان‌های کشور توزیع می‌شود. هدایت بودجه کشور به مسیر توسعه اقتصادی (آلمان، چین، و ژاپن) و تأکید رهبران بر ضرورت توجه به علم و تکنولوژی (هند، ترکیه، امارات متحده عربی، و ژاپن) از دیگر مصادیق آن است.

۱۹. پذیرش نظم جهانی: از طریق مقابله مثبت و بالنده با غرب، تقویت همکاری‌های بین‌المللی در تحقیق و توسعه، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورها، و جذب سرمایه خارجی موقعیت برای پذیرش سرمایه‌گذاران خارجی فراهم می‌شود.

۵. مطالعه تطبیقی

شاخص‌های به‌دست‌آمده از تحلیل محتوای کیفی، صرف‌نظر از این که فقط در یک کشور مشاهده شده یا در تمامی کشورهای موردبررسی مشاهده شده است، به جدول مطالعه تطبیقی انتقال یافتند (جدول ۴). در جبر بولی شاخص‌های شناسایی شده در بخش شاخص‌ها و در ابتدای ستون‌ها نوشته شده‌اند. عدد پایین هر شاخص در ردیف‌ها به این صورت تفسیر می‌شود که یک به معنی مشاهده شدن آن شاخص و صفر به مفهوم مشاهده نشدن آن در نمونه موردبررسی است. دو ستون دیگر جدول به نتایج و نمونه‌ها اشاره دارد. نتایج یعنی با وجود یک یا برخی از شاخص‌ها نتیجه موردنظر حاصل شده است یا خیر. در این جا یعنی با حضور مجموعه این عوامل انتقال تکنولوژی اتفاق افتاده

است یا خیر. عدد یک در این ستون یعنی نتیجه حاصل شده است (انتقال تکنولوژی رخ داده است) و صفر به معنی عدم حصول نتیجه است. در ستون تعداد نمونه‌ها تعداد مواردی که با وجود عوامل مشترک نتیجه حاصل شده است، نوشته می‌شود. در این جا چون ترکیب شاخص‌ها در هر کشور یکتا بوده است و هیچ دو کشوری نبوده‌اند که کلیه شاخص‌های آنان یکسان باشد، تعداد نمونه‌ها در هر ردیف یک است و هر ردیف به ترکیب شاخص‌ها در یکی از کشورهای مورد بررسی اشاره دارد. گفتنی است، ترتیب ردیف‌های جدول عبارت‌اند از آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، هند، و ترکیه. هر ردیف به ترکیب شاخص‌ها در کشور مذکور اشاره دارد.

در مرحله بعد شاخص‌هایی، که در تمام نمونه‌های مورد بررسی مشاهده شده و حضور داشته‌اند، به صورت ضرب عوامل در مقابل تابع مسئله مورد بررسی نوشته می‌شوند. در این جا کلیه شاخص‌هایی که در تمامی نمونه‌ها وجود داشته‌اند (عدد یک در تمامی نمونه‌های مورد بررسی) به صورت ضرب در مقابل تابع انتقال تکنولوژی نوشته می‌شوند؛ قواعد خلاصه‌سازی جبر بولی روی آن‌ها اعمال شده است؛ و سرانجام معادله انتقال تکنولوژی با حضور شاخص‌ها نوشته می‌شود. ضرب در این تابع به مفهوم حضور کلیه این عوامل کنار یکدیگر برای تحقق نتیجه مورد نظر (انتقال تکنولوژی) است. این عوامل علل لازم شناخته می‌شوند. کلیه عواملی که در جدول انتقال تکنولوژی نوشته شده‌اند و در نهایت در بین علل لازم قرار نداشتند علل مشارکت‌کننده شناسایی می‌شوند.

خروجی جدول جبر بولی تفکیک علل شناسایی شده به علل لازم و علل مشارکت‌کننده است که در مدل ارائه شده و با رنگ از هم تفکیک شده‌اند (صرفاً برای نمایش بهتر): علل لازم با رنگ سفید و علل مشارکت‌کننده با رنگ خاکستری.

در جدول جبر بولی 2^n تعداد سطرها و n تعداد شاخص‌هاست (در این جا ۱۹ شاخص داریم یعنی تعداد سطرهای جدول ۵۲۴۲۸۸ سطر است). به سبب سادگی خانه‌های جدول، ستونی که تعداد نمونه در آن صفر بوده (یعنی کشوری با چنین شاخص‌هایی وجود نداشته است) از جدول ارائه شده حذف شده است. پس از اعمال قوانین جبر بولی، سرانجام معادله به دست آمده متشکل از کلیه علل لازم ارائه شده است. این عوامل عبارت‌اند از: امنیت سرمایه‌گذاری، سازمان‌های پیش‌رو، برنامه جامع اقتصادی، اتحاد و هم‌بستگی ملی، توسعه اجتماعی، شایسته‌سالاری، اقتصاد دانش‌بنیان، دولت توسعه‌گرا، و پذیرش نظم جهانی.

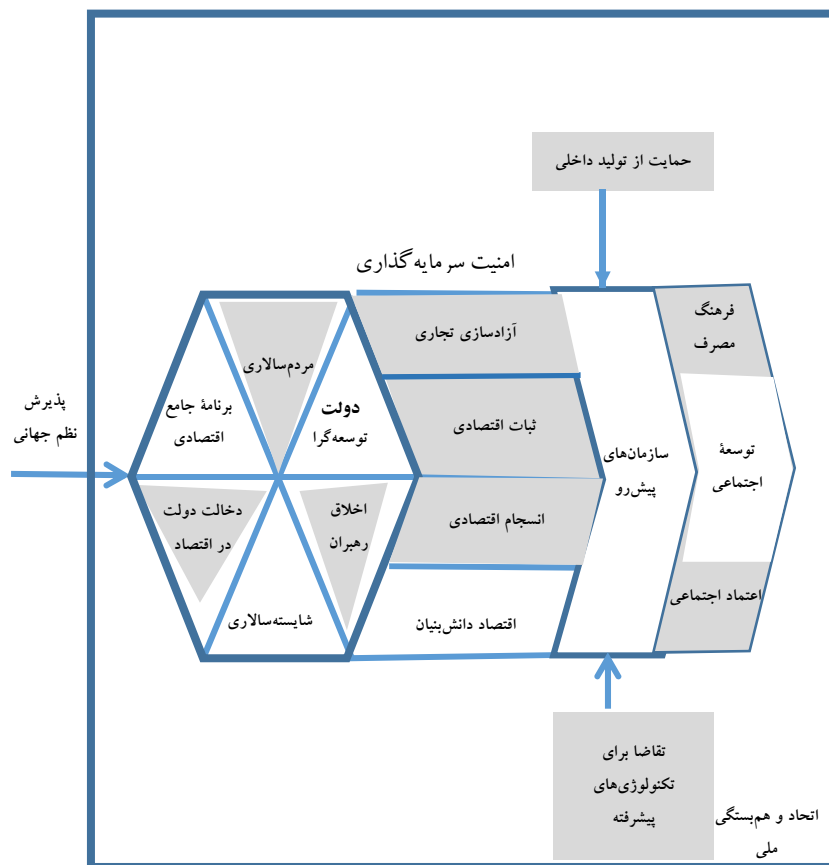
جدول ۶. مطالعه تطبیقی: جدول جبر بولی

تعداد نمونه‌ها	شاخص‌ها														
نتایج	پذیرش نظم جهانی	تفاهات برای تکنولوژی‌های پیشرفته	اعتماد اجتماعی	دولت توسعه‌گرا	اخلاق رهبران	حمایت از تولید داخلی	فرهنگ مصرف	اقتصاد دانش‌بنیان	شایسته‌سالاری	آزادسازی تجاری	توسعه اجتماعی	انسجام اقتصادی	ثبات اقتصادی	دخالت دولت در اقتصاد	اتحاد و همبستگی ملی
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۱	۱
۱	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۰	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱

در بخش شاخص‌ها ۱ به معنی حضور آن شاخص و ۰ به معنی عدم حضور آن است.
 در ستون نتایج ۱ به معنی آن است که نتیجه حاصل شده (انتقال تکنولوژی اتفاق افتاده است) و ۰ به معنی عدم حصول نتیجه است (یعنی انتقال تکنولوژی اتفاق نیفتاده است).
 در ستون تعداد نمونه‌ها عدد نوشته شده تعداد کشورهای است که این شرایط را داشته‌اند. ترکیبی از شاخص‌ها در نهایت به یک کشور از کشورهای مورد بررسی اشاره دارد. به ترتیب ستون اول اطلاعات کشورها به ترتیب عبارت‌اند از: آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، هند، و ترکیه

$$F = ABCEIKLPS$$

 پذیرش نظم جهانی، دولت توسعه‌گرا، اقتصاد دانش‌بنیان، شایسته‌سالاری، توسعه اجتماعی، اتحاد و همبستگی، برنامه جامع اقتصادی، سازمان‌های پیش‌رو، امنیت سرمایه‌گذاری = انتقال تکنولوژی



شکل ۱. مدل انتقال تکنولوژی (رنگ خاکستری علل مشارکت‌کننده و رنگ سفید علل لازم است)

۶. بحث

۱.۶ اعتبارسنجی مدل

عده‌ای از محققان احراز اعتبار و پایایی را در پژوهش‌های کیفی به دلیل برداشت‌های متفاوت از سوی محققان بی‌فایده می‌دانند. برخی دیگر نیز از مفاهیمی مانند تأییدپذیری و انتقال‌پذیری در اعتبارسنجی یافته‌های پژوهش‌های کیفی استفاده می‌کنند (عباس‌زاده ۱۳۹۱). لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) از سه فاکتور اعتبار، قابلیت انتقال، و قابلیت تأیید در پژوهش‌های کیفی نام برده‌اند. قابلیت اعتبار یا اعتبارپذیری، که آن را معادل اعتبار درونی در تحقیق‌های کمی می‌دانند، به این معناست که آنچه در یافته‌های پژوهش از سوی

پژوهش‌گر ذکر می‌شود همانی باشد که در نظر پاسخ‌گو بوده است. از میان روش‌های تعیین قابلیت اعتبار در این مطالعه از تکنیک کسب اطلاعات موازی (عادل مهربان ۱۳۹۴) استفاده شده است. داده‌های حاصل از مطالعه اسنادی، پس از کدگذاری محوری و مقوله‌بندی، به مراجع و متخصصان ارائه شده و نظر ایشان درباره دقت و صحت فرایند کدگذاری و کدهای استخراج‌شده سنجیده شده و از این نظر فرایند تحلیل محتوای کیفی مورد تأیید متخصصان است. مدل پیش‌نهادی نخست در جلسه‌ای با حضور استادان برتر دانشگاه در رشته‌های اقتصاد و کارآفرینی ارائه و شرح داده شد. پس از تأیید ایشان شاخص‌ها با هدف هماهنگی با شاخص‌های متداول در رشته‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی به استادان دانشگاه در دو رشته مذکور ارائه، اصلاح، و تأیید شد.

قابلیت انتقال یا انتقال‌پذیری، که آن را معادل اعتبار بیرونی در پژوهش‌های کمی می‌دانند، به قابلیت تعمیم نتایج در موارد مشابه اشاره دارد (ایمان و نوشادی ۱۳۹۰). از آن‌جا که مدل ارائه‌شده در این مطالعه خود برخاسته از تجربیات انتقال تکنولوژی در چندین کشور است، که عملاً این سیاست‌ها را به‌کار برده‌اند، می‌توان با اطمینان از قابلیت انتقال یافته‌های تحقیق صحبت کرد. این کشورها در بازه‌های زمانی متفاوت در حوزه انتقال تکنولوژی سیاست‌گذاری کرده‌اند. ضمناً ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌های بسیاری دارد. پس اگر با وجود این تفاوت‌ها تشابهاتی در سیاست‌های انتقال تکنولوژی ایشان مشاهده شود (هم‌چنان‌که در این مدل مشاهده و ارائه شده است)، می‌توان با اطمینان از قابلیت انتقال آن در سایر کشورها نام برد. هرچند تذکر این نکته ضروری به‌نظر می‌رسد که مدل ارائه‌شده فقط حداقل سیاست‌های ضروری در انتقال تکنولوژی را معرفی کرده است و عوامل دیگری باتوجه‌به موقعیت و زمان استفاده می‌بایست در آن اندیشه شود.

تأییدپذیری به مفهوم قدرت تحلیل و دقت داده‌ها و میزان تأیید آن‌هاست (عباس‌زاده ۱۳۹۱). به‌سبب آن‌که در این مطالعه از داده‌های اسنادی منتشرشده در نشریات معتبر علمی پژوهشی و کتب علمی مربوط به انتقال تکنولوژی در این کشورها استفاده شده است، بنابراین می‌توان تأییدپذیری اطلاعات استفاده‌شده در پژوهش را در سطح بالایی برآورد کرد.

۲.۶ تجزیه و تحلیل مدل

الف) دولت و جایگاه آن در انتقال تکنولوژی: مروری بر عوامل شناسایی‌شده مؤثر در انتقال تکنولوژی در این مطالعه نقش و عملکرد دولت و سیاست‌های آن را در انتقال تکنولوژی

نشان می‌دهد. به عامل دولت در مطالعات پیشین از جمله (Jamaluddin and Khayat (2015)، (Menshawi (2015)، (Hassan (2015)، (UNCTAD (2014)، (Sampath and Roffe (2012)، (Mohamed et al. (2012)، (Waroonkun and Stewart (2008)، (Shamsavari (2007)، (Kumar et al. (1999)، (Glass and Saggi (1998)، زاهدی و دیگران (۱۳۹۰)، و مهدی‌زاده و دیگران (۱۳۸۹) اشاره شده است، اما آنچه در این مطالعه مورد توجه و تأکید است نقش دولت توسعه‌گرا در انتقال تکنولوژی است. بنابراین، حاکمیت دولت توسعه‌گرا با سیاست‌های توسعه اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی در این مطالعه مورد تأکید است. در پاسخ به این پرسش که جایگاه دولت در انتقال تکنولوژی کجاست؟ باید پاسخ داد دولت زمانی از علل لازم در انتقال تکنولوژی شناخته می‌شود که سیاست‌های توسعه‌گرایی در پیش گرفته باشد. در میان علل لازم شناسایی شده ویژگی‌های دیگری از حاکمیت نیز به چشم می‌خورد. شایسته‌سالاری در این مطالعه به حضور نخبگان در برنامه‌ریزی کلان کشور، سیاست‌گذاری، و حضور ایشان در رأس امور و رهبری سازمان‌ها اشاره دارد. پس در ابعاد کلان حضور متخصصان و نخبگان هم در بدنه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و هم حضور ایشان در مدیریت و هدایت سازمان‌ها مورد توجه است. پس نه فقط در دولت، که در بخش خصوصی نیز حضور نخبگان در رأس از علل لازم شناسایی شده است. بر این اساس، در پاسخ به این سؤال که متولی اصلی انتقال تکنولوژی در کشورها کیست؟ می‌توان چنین پاسخ داد که نخبگان و متخصصان و حضور ایشان در تمامی لایه‌های مدیریتی در بخش دولتی و خصوصی متولی اصلی انتقال تکنولوژی در کشورها معرفی می‌شوند. پیش از این کومار و دیگران (۱۹۹۹) و مالیک (۲۰۰۲) در مطالعات خود در بین عوامل شناسایی شده به عامل متخصصان فنی اشاره کرده بودند، اما اشاره ایشان متخصصان را واجد چنین نقشی نمی‌دانست. این مسئله چهارچوب مفهومی جدیدی در حوزه انتقال تکنولوژی ایجاد می‌کند که علاوه بر تأکید بر نقش و جایگاه دولت در انتقال تکنولوژی، عامل دومی را به منزله متولی انتقال تکنولوژی در کشورها معرفی می‌کند که نقشی به اهمیت نقش دولت‌ها در انتقال تکنولوژی دارد.

شاخص دیگر، که به نقش دولت در انتقال تکنولوژی اشاره دارد، دخالت دولت در اقتصاد است. دولت به هدف تنظیم بازار وارد شده است، فعالیت‌های تنظیمی را انجام می‌دهد، و ادامه فرایند به سمت سیاست‌های باز اقتصادی گرایش پیدا می‌کند. این دیدگاه به دیدگاه نئولیبرالیسم اقتصادی، که نقش دولت را حفظ و حراست از اقتصاد بازار می‌داند، نزدیکی بیش‌تری دارد. گفتنی است، این مکتب اقتصادی در برخی از کشورهای

مورد مطالعه از جمله آلمان در زمان تدوین سیاست‌های انتقال تکنولوژی مکتب فکری غالب بوده است (Ewing 2014). پس از تنظیم بازار از سوی دولت به هدف آزادسازی تجاری، آزادسازی قیمت‌ها، دست‌مزدها، نرخ بهره، و سایر شاخص‌های اقتصادی در دستورکار دولت قرار می‌گیرد. مطالعات پیشین از جمله استین هاوس و بروجن (۲۰۰۵) بر نقش ساختار اقتصادی کشور بر انتقال تکنولوژی تأکید کرده‌اند.

علاوه بر این، دولت با تدوین چشم‌انداز توسعه تکنولوژی برای کشور و تنظیم برنامه جامع برای دستیابی به آن در انتقال تکنولوژی نقش دارد. منظور از برنامه جامع برنامه‌ای است که ضمن پیش‌برد اهداف انتقال تکنولوژی آسیب‌هایی را که به اشتغال و حیات تولیدکنندگان سستی وارد می‌شود پیش‌بینی و برای آن‌ها چاره‌اندیشی کند. ضمن آن‌که همه جریان‌های اقتصادی را به‌سوی پیش‌برد برنامه‌های طراحی شده پیش‌برد. این مسئله مستلزم داشتن نگاهی سیستمی به موضوع انتقال تکنولوژی است که انتقال تکنولوژی را صرفاً قراردادی اقتصادی نداند و آثار اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی آن را در نظر بگیرد. از این منظر، این مطالعه با مطالعه حسن و دیگران (۲۰۱۵)، که به ضرورت وجود نگاهی سیستمی به پدیده انتقال تکنولوژی معتقد بودند، هم‌خوانی دارد.

وجود برنامه جامع اقتصادی چهارچوب فعالیت شرکت‌های خصوصی و دولتی را مشخص کرده است، بنابراین به فعالیت شرکت‌های خصوصی جهت داده است و ایشان را نیز در مسیر توسعه اقتصادی و انتقال تکنولوژی قرار می‌دهد. هماهنگی بخش خصوصی و دولتی انسجام اقتصادی در کشور را سبب شده است و از انحرافات، اعوجاجات، و موازی‌کاری‌ها در امر تحقیق و توسعه و واردات تکنولوژی‌های جدید جلوگیری می‌کند. تحقیق و توسعه مشترک شرکت‌های خصوصی با یک‌دیگر یا با سازمان‌های دولتی از نمونه‌های این انسجام اقتصادی است که اشکال مختلف آن را در ژاپن و کره جنوبی به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد.

امنیت سرمایه‌گذاری به ایجاد فضای امن برای جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی اشاره دارد. در بعد بین‌المللی این عامل با پذیرش نظم جهانی نیز در ارتباط است. در مطالعات پیشین از جمله انکتاد (۲۰۱۴)، ریسمن (۲۰۰۵)، و استین هاوس و بروجن (۲۰۰۵) این عامل خلاصه و با عنوان عامل سیاسی یا ثبات سیاسی مطرح شده است، اما در این مطالعه مؤلفه‌های امنیت سرمایه‌گذاری نیز بررسی شده است. ثبات و پیش‌بینی‌پذیری مقررات و رویه‌های اجتماعی برای ایجاد ثبات در کشور ضروری است. ضمن آن‌که تعریف و تضمین حقوق مالکیت خصوصاً حقوق مالکیت معنوی مورد تأکید بسیاری از

محققان در مطالعات پیشین نیز قرار گرفته است. از جمله سمپات و رافه (۲۰۱۲)، افلسبرگ (۲۰۱۱)، و بوزمن (۲۰۰۰) که پای‌بندی به حقوق مالکیت فکری را از ارکان اساسی انتقال تکنولوژی بیان کرده‌اند. علاوه بر این، در شاخص امنیت سرمایه‌گذاری عملکرد دولت در پوشش ریسک سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های جدید از عوامل اساسی مورد بررسی است. دولت‌ها برای کاهش ریسک سرمایه‌گذاری در ایده‌های نو یا تکنولوژی‌های جدید از انواع بیمه‌های حمایتی استفاده کرده‌اند یا وام‌های ارزان‌قیمت در اختیار سرمایه‌گذاران قرار می‌دهند تا ریسک ایشان در معرفی محصولات جدید به بازار را به حداقل برسانند. ضمن آن‌که در افزایش تقاضا برای محصولات جدید نقش ایفا می‌کنند. به ضرورت ایجاد تقاضا پیش از این در مطالعه بوزمن (۲۰۰۰) نیز اشاره شده بود. تقاضا با فرهنگ‌سازی در مردم برای گرایش به مصرف کالای داخلی و حمایت از تولیدکنندگان داخلی ایجاد می‌شود. در نهایت این ساختار تدوین شده برای توسعه اقتصادی و انتقال تکنولوژی در اقتصاد دانش‌بنیان تجلی می‌یابد که در آن تولید کالاها و خدمات مبتنی بر دانش و تکنولوژی‌های جدید است و دانش و تکنولوژی حاصل شده میان صنایع کوچک و متوسط با صنایع بزرگ تبادل و انتقال می‌یابد. در چنین بستری شرکت‌ها به سرمایه‌گذاری و توسعه واحدهای تحقیق و توسعه خود ترغیب می‌شوند و دانش و تکنولوژی با سهولت بیش‌تری از مراکز تحقیقاتی و دانشگاه‌ها به صنعت انتقال می‌یابند. به این مسئله پیش از این در مطالعه آمسه و کوهندنت (۲۰۰۱) نیز اشاره شده بود.

می‌توان چنین خلاصه کرد که در مدل ارائه شده در این مطالعه نخبگان و متخصصان در بخش دولتی و خصوصی در رأس‌اند و در بستر اقتصادی آزاد فعالیت می‌کنند. دولت تاحد لزوم و به‌منظور متعادل‌سازی بازار وارد عمل شده است و با کمک ابزارهایی چون برنامه‌ریزی کلان اقتصادی برای کشور، ایجاد روابط سازنده با سایر کشورها، و موقعیت امن سرمایه‌گذاری بستری فراهم می‌کند که انتقال تکنولوژی اتفاق بیفتد.

ب) سازمان‌ها و نهادها و نقش ایشان در انتقال تکنولوژی: حمایت دولت‌ها از تولیدکنندگان داخلی کافی نیست و سازمان‌ها و شرکت‌های داخلی نیز باید در مسیر توسعه و نوآوری حرکت کنند. چنین سازمان‌های پیش‌رویی با محور قرار دادن نوآوری، مسئولیت‌پذیری، و پرکاری کارکنان خود در انتقال تکنولوژی‌های جدید نقش دارند. به نقش کار بیش‌تر در توسعه اقتصادی در مطالعه اوک و جافه (۲۰۱۰) اشاره شده بود. بنابراین، در این مطالعه نه فقط بر نقش دولت در انتقال تکنولوژی تأکید می‌شود، که سازمان‌ها و نهادها در تحقق اهداف انتقال تکنولوژی و توسعه اقتصادی سهم و مسئول‌اند.

ج) جایگاه مردم و عوامل اجتماعی در انتقال تکنولوژی: اجرای برنامه جامع اقتصادی مستلزم اعتماد مردم به دولت و برنامه‌ریزان توسعه اقتصادی کشور است که در این مطالعه تحت شاخص اعتماد اجتماعی مطرح شده است. علاوه بر آن، اجرای چنین برنامه‌های تحول‌آفرینی مستلزم اتحاد و هم‌بستگی ملی است که نشان‌دهنده اعتماد متقابل دولت، سازمان‌ها، و مردم به یک‌دیگر در مسیر توسعه و کاهش شکاف تکنولوژی کشور است. اتحاد ملی در پای‌بندی مردم به اجرای برنامه‌های اقتصادی کشور و تحمل بحران‌هایی که در جریان اصلاحات اقتصادی رخ می‌دهند نقش دارد. این مطلب با مطالعه کاستلچی و ناترا (۲۰۱۳)، که هم‌بستگی ملی را از عوامل موفقیت یا شکست پروژه انتقال تکنولوژی معرفی کرده بودند، هم‌خوانی دارد.

به عامل توسعه اجتماعی نه با این عنوان، اما به صورت‌های دیگر در مطالعات دیگری اشاره شده است. از جمله انکتاد (۲۰۱۴) که به نقش عامل انسانی در انتقال تکنولوژی اشاره کرده است. گلس و ساگی (۱۹۹۸) و انکتاد (۲۰۱۴) آموزش و بهبود مهارت‌های زندگی را موردتوجه قرار داده‌اند و انکتاد (۲۰۱۴)، محمد و دیگران (۲۰۱۲)، شمس‌اوری (۲۰۰۷)، ریسمن (۲۰۰۵)، کومار و دیگران (۱۹۹۹)، و کالانتون و دیگران (۱۹۹۰) به عامل فرهنگ در مطالعه خود اشاره کرده‌اند. عامل فرهنگ در این مطالعه با عنوان فرهنگ نوآوری در افراد، شرکت‌ها، و بخش عمومی در عامل اخلاق توسعه اجتماعی زیرمجموعه شاخص توسعه اجتماعی تعریف شده است. عامل آموزش نیز تحت عامل کیفیت زندگی تعریف شده است که به سیستم آموزشی با کیفیت و توسعه مهارت‌ها و تربیت نیروی کار متخصص اشاره دارد. بنابراین سومین رکن مؤثر در انتقال تکنولوژی مردم‌اند که با اعتماد به برنامه‌های دولت و همکاری در مسیر تحقق برنامه‌های تدوین‌شده به تحقق اهداف انتقال تکنولوژی کمک می‌کنند. بدون وجود فرهنگ کار در کشور و فرهنگ مصرف و پس‌انداز این چهارچوب کامل نخواهد بود.

۷. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

سیاست‌گذاران انتقال تکنولوژی در کشورهای در حال توسعه با انبوهی از مدل‌های انتقال تکنولوژی مواجه‌اند که هر کدام مجموعه‌ای از عوامل را به‌منزله عوامل مؤثر در انتقال تکنولوژی معرفی کرده‌اند. این مدل‌ها غالباً مدل‌های محقق‌ساخته بوده‌اند یا به انتقال تکنولوژی در مطالعه موردی اختصاص دارند. این پژوهش با بررسی انتقال تکنولوژی در

هفت کشور آلمان، ژاپن، چین، کره جنوبی، امارات متحده عربی، هند، و ترکیه سیاست‌های این کشورها در توسعه اقتصادی و انتقال تکنولوژی را مطالعه کرده است. مزیت این مدل در مقایسه با مدل‌های پیشین در این است که عوامل معرفی شده از سیاست‌های به‌کاربرده شده و موفق در انتقال تکنولوژی استخراج شده‌اند و چون کشورهای موردنظر در بازه‌های زمانی متفاوتی از پایان جنگ جهانی دوم به بعد بررسی شده‌اند، بنابراین عوامل استخراج شده کم‌ترین وابستگی را به بازه زمانی مطالعه دارند. هم‌چنین سیستم حکومتی و ساختار دولتی این کشورها در طیف وسیعی از امپراتوری تا کمونیستی متغیر است و عوامل استخراج شده عوامل مشترکی‌اند که در همه این سیستم‌های حکومتی متفاوت اجرا شده‌اند. بنابراین مدل ارائه شده تاحد امکان از این دو جهت تفکیک شده و بنابراین می‌تواند مبنایی برای سیاست‌گذاران انتقال تکنولوژی در سایر کشورها در زمان‌های متفاوت و با سیستم‌های حکومتی گوناگون باشد.

نکته دیگر در این مدل ارائه نقش محوری برای متخصصان و نخبگان کشورهای درحال توسعه در انتقال تکنولوژی است. این نقش به‌منزله نکته اساسی در ارائه پارادایم جدید در انتقال تکنولوژی مطرح می‌شود که از پارادایم‌های پیشین، که گاه نقش اساسی در انتقال تکنولوژی را برای دولت‌ها یا سازمان‌ها قائل بودند، فاصله می‌گیرد. انتقال تکنولوژی در همه فرایند از برنامه‌ریزی تا انتشار مستلزم حضور متخصصان و نخبگان در نقش‌های مختلف طرح‌ریزی، ارزیابی، و سیاست‌گذاری است که در این مدل بررسی شده است و زمینه مباحثات آتی را برای محققان و پژوهش‌گران ایجاد می‌کند که متولی انتقال تکنولوژی در کشورها خصوصاً در کشورهای درحال توسعه کیست.

پی‌نوشت

۱. این مطالعه با حمایت شرکت شهرک‌های صنعتی کرمانشاه انجام شده است.

کتاب‌نامه

- انصاری، م و ع. زارع (۱۳۸۸)، «تعیین عوامل مؤثر بر انتخاب و انتقال تکنولوژی: (خط تولید بدنه ایران‌خودرو)»، پژوهش‌نامه مدیریت اجرایی، ش ۳۳.
- ایمان، م و م. نوشادی (۱۳۹۰)، «تحلیل محتوای کیفی»، پژوهش، ۳ (۲).
- آراستی، م، م. مدرس یزدی، و م. دلاوری (۱۳۸۷)، «ارائه مدلی جامع برای انتخاب روش مناسب انتقال فناوری»، مجله علمی و پژوهشی شریف، ش ۴۳.

- باقرزاده، م و ج. مفتاحی (۱۳۹۰)، «بررسی عوامل مؤثر بر موفقیت انتقال تکنولوژی صنایع کمپرسور اسکرو در شرکت‌های ایرانی»، *فراسوی مدیریت*، ش ۱۶.
- بهریزی، م و م. تباربائی (۱۳۹۲)، «شناسایی و تحلیل عوامل مؤثر بر موفقیت انتقال تکنولوژی در بنگاه‌های کوچک و متوسط (مطالعه موردی بنگاه‌های دام و فرآورده‌های گوشتی ایران و استرالیا)»، *توسعه تکنولوژی صنعتی*، ش ۲۲.
- تقوا، م. س. ح. طباطبائی، ج. صالحی صدقیانی، و ک. محمدی (۱۳۹۳)، «عوامل مؤثر بر موفقیت پروژه‌های انتقال تکنولوژی بین‌المللی با حمایت سازمان تسهیل‌گر»، *مدیریت نوآوری*، س ۲، ش ۴.
- جانی، س. (۱۳۹۴)، «تحلیل و بررسی تأثیر ساختار بازار بر شکاف تکنولوژی در صنایع کارخانه‌ای ایران»، *فصل‌نامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی*، س ۲۳، ش ۷۶.
- زارع، ع و م. مختاری (۱۳۹۲)، «الگوهای قراردادهای انتقال تکنولوژی»، *دانش‌نامه حقوق و سیاست*، ش ۲۰.
- زاهدی، ش. ح. اسماعیلی، ح. حاجی حسینی، و ح. واعظی (۱۳۹۰)، «تنگناها و راه‌کارهای کلان توسعه تکنولوژی در ایران»، *چشم‌انداز مدیریت دولتی*، ش ۷.
- شهابی، ع و ا. معینی (۱۳۹۴)، «مدل‌سازی نقش دانشگاه و صنعت در انتقال تکنولوژی با رویکرد سیستمی»، *فصل‌نامه مدیریت توسعه فناوری*، ش ۴.
- صمدی‌مقدم، ی. غ. هاشم‌زاده خوراسگانی، ر. رادفر، و م. منطقی (۱۳۹۶)، «بررسی اهمیت عوامل توان‌مندی مراکز تحقیق و توسعه بر روش‌های انتقال تکنولوژی در سرمایه‌گذاری (مطالعه موردی: صنایع خودروسازی ایران)»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی دانش سرمایه‌گذاری*، ش ۲۲.
- طالشیان، ا و ب. شیرازی (۱۳۹۵)، «انتخاب و اولویت‌بندی روش‌های مناسب انتقال تکنولوژی در صنایع لبنی استان مازندران با استفاده از تحلیل سلسله‌مراتبی فازی»، *فصل‌نامه رشد فناوری*، ش ۴۶.
- عادل مهربان، م. (۱۳۹۴)، *مروری بر تحلیل محتوای کیفی و کاربرد آن در پژوهش*، اصفهان: دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.
- عاشوری، ح. س. م. سیدحسینی، و ر. رادفر (۱۳۹۶)، «الگوی انتقال تکنولوژی با رویکرد آینده‌پژوهی در صنعت حمل‌ونقل ریلی (تحقیق موردی: قطار سریع‌السیر)»، *فصل‌نامه آینده‌پژوهی مدیریت*، پیاپی ۱۱۱.
- عباس‌زاده، م. (۱۳۹۱)، «تأملی بر اعتبار و پایداری در تحقیقات کیفی»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، ش ۴۵.
- مختارزاده، ن و ا. کیانی بختیاری (۱۳۹۳)، «سیاست‌گذاری‌های صنعتی در برخی از کشورهای جهان و ایران»، *نشاء علم*، ۵ (۱).
- معاونت طرح و برنامه دفتر آمار و فرآوری داده‌ها (۱۳۹۸)، *صنعت، معدن، و تجارت به روایت آمار و اطلاعات: گزارش شماره ۵۵ (عملکرد مقدماتی سال ۱۳۹۷)*، تهران: وزارت صنعت، معدن، و تجارت.
- موسایی، ع. (۱۳۸۷)، «طراحی مدل مناسب انتقال تکنولوژی در راه‌آهن ج.ا.ا»، تهران: کنفرانس ملی مدیریت تکنولوژی ایران.

سیاست‌گذاری انتقال تکنولوژی در کشورهای درحال توسعه ... (فرزانه نوری و دیگران) ۵۰۵

موسی‌خانی، م و د. قراخانی (۱۳۹۲)، «شناسایی و رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر انتقال تکنولوژی با استفاده از تکنیک‌های MADM»، فصل‌نامه مدیریت توسعه و تحول، ش ۱۵.

مهدی‌زاده، م، ه. حیدری قره‌باغ، و ی. میرزایی (۱۳۸۹)، «شناسایی عوامل مؤثر بر انتقال تکنولوژی»، فصل‌نامه تخصصی پارک‌ها و مراکز رشد، س ۷، ش ۲۵.

نقی‌زاده، م، ر. امینی، و ف. نوری (۱۳۹۶)، «رویکردی زمینه‌محور به چالش‌های انتقال تکنولوژی در قراردادهای بین‌المللی تجاری در ایران»، مدیریت نوآوری، ۶ (۱).

References

- Abbaszadeh, M. (2012), "Validity and Reliability in Qualitative Researches", *Journal of Applied Sociology*, 23(45), (in Persian).
- Adel Mehrban, M. (2015), *A Review of Qualitative Content Analysis and its Application in Research*, Isfahan: Isfahan University of Medical Sciences (in Persian).
- Ansari, M and A. Zareei (2009), "Determining Effective Factors on Technology Selection and Transfer in Car Body Production Line (Case Study)", *Journal of Executive Management*, 9(33), (in Persian).
- Amesse, F. and P. Cohendet (2001), "Technology Transfer Revisited from Perspective of the Knowledge Based Company", *Research Policy*, 30(9).
- Arasti, M. R., M. Modares Yazdi, and M. Delavari (2008), "A Comprehensive Model for Selecting Appropriate Mode of Technology Transfer", *Industrial Engineering and Management Sharif*, 24(43), (in Persian).
- Arenas, J. J. and D. Gonzalez (2018), "Technology Transfer Models and Elements in the University Industry Collaboration", *Administrative Sciences*, 19.
- Ashouri, H, S. M. Seyed Hosseini, and R. Radfar (2018), "Transmission Technology Model with Futuristic Approach in Rail Transport Industry (Case Study: High Speed Train)", *Journal of Management Futures Research*, 28(111), (in Persian).
- Bagerzadeh, M. and J. Meftahi (2011), "Investigating Factors Affecting the Successful Transfer of Screw Compressor Industry Technology in Iranian Companies", *Productivity Management*, 4(16), (in Persian).
- Bassi, N. S. and C. L. Da Silva (2018), "Process of Technology Transfer for Public Research Institutions: A Proposal to Embrapa and the Poultry Production Chain", *Organizações Rurais and Agroindustriais*, 20.
- Behrouzi, M. M. and M. Mohamad Alitabar (2014), "Identify and Analyze the Factors Affecting the Success of Technology Transfer in Small and Medium Enterprises (Case Study Iran and Australian Beef Cattle Enterprises)", *Journal of Industrial Technology Development*, 11(22), (in Persian).
- Bozeman, B. (2000), "Technology Transfer and Public Policy: a Review of Research and Theory", *Research Policy*, 29.
- Budget and Planning Adjutancy. Office of Statistics and Data Processing (2019), *Industry, Mining and Trade According to Statistics and Information: Report no. 55 (Preliminary Performance in 1397)*, Tehran: Ministry of Industry, Mine and Trade (in Persian).

- Calantone, R. J., M. T. Lee, and A. C. Gross (1990), "Evaluating International Technology Transfer in a Comparative Marketing Framework", *Journal of Global Marketing*, 3.
- Caramani, D. (2008), *Introduction to the Comparative Method with Boolean Algebra*, California: SAGE Publications Inc.
- Castellacci, F. and J. M. Natera (2013), "The Dynamics of National Innovation Systems: a Panel Cointegration Analysis of the Coevolution between Innovative Capability and Absorptive Capacity", *Research Policy*, 42.
- Chege, S. M. and D. Wang (2020), "The Impact of Technology Transfer on Agribusiness Performance in Kenya", *Technology Analysis and Strategic Management*, 32(3).
- Cho, J. Y and E. H. Lee (2014), "Reducing Confusion about Grounded Theory and Qualitative Content Analysis: Similarities and Differences", *The Qualitative Report*, 19(32).
- Coramihai, M, N. Tanase, and A. Purcarea (2017), "Proposals for Improving Innovation and Technology Transfer Policies in Romania", *Procedia Engineering*, no. 181.
- Cunningham, J. A. and O' P. Reilly (2018), "Macro, Meso and Micro Perspectives of Technology Transfer", *Journal of Technology Transfer*, 43 (3).
- Deuk Hahm, S, L. Ch Plein, and R. Florida (1994), "The Politics of International Technology Transfer", *Policy Studies Journal*, 22(2).
- Effelsberg, M. (2011), "Measuring Absorptive Capacity of National Innovation Systems", *Ordnungspolitische Diskurse*.
- Elo, S. and H. Kyngas (2007), "The Qualitative Content Analysis Process", *Journal of Advanced Nursing*, 62(1).
- Ernst, D. (2002), "Global Production Networks and the Changing Geography of Innovation Systems Implications for Developing Countries", *Economics of Innovation and New Technology*, 11(6).
- Esser, F. and T. Hanitzch (2012), *On the Why and How of Comparative Inquiry in Communication Studies*, Handbook of Comparative Communication Research, London: Routledge.
- Esser, F. and R. Vliegthart (2017), *Comparative Research Methods*, Amsterdam: NCCR.
- Ewing, J. (2014), *Germany's Economic Renaissance: Lessons for the United States*, London: Palgrave Macmillan US.
- Giuri, P, F. Munari, A. Scandura, and L. Toschi (2019), "The Strategic Orientation of Universities in Knowledge Transfer Activities", *Technological Forecasting and Social Change*, 138.
- Glass, A. J. and K. Saggi (1998), "International Technology Transfer and the Technology Gap", *Journal of Development Economics*, 55.
- Hamdan, A. R., M. S. Fathi, and Z. Mohamed (2018), "Evolution of Malaysia's Technology Transfer Model Facilitated by National Policies", *International Journal of Engineering and Technology*, 7.
- Hassan, A, Y. Jamaluddin, and K. M. Menshawi (2015), "International Technology Transfer Models: a Comparison Study", *Journal of Theoretical and Applied Information Technology*, 78(1).

- Hsieh, H. F. and S. E. Shannon (2005), "Three Approaches to Qualitative Content Analysis", *Qualitative Health Research*, 15(9).
- Hug, S. (2013), "Qualitative Comparative Analysis: How Inductive Use and Measurement Error Lead to Problematic Inference", *Political Analysis*, 21.
- Hulsbeck, M., E. E. Lehmann, and A. Starnecker (2013), "Performance of Technology Transfer Offices in Germany", *The Journal of Technology Transfer*, 38(3).
- Iman, M. T. and M. R. Nowshadi (2011), "Qualitative Content Analysis", *Pazhuhesh*, 3(2), (in Persian).
- Jagoda, K., B. Maheshwari, and R. Lonseth (2010), "Key Issues in Managing Technology Transfer Projects: Experiences from a Canadian SME", *Management Decision*, 48(3).
- Jani, S. (2016), "Analysing Market Structure Influence in Technology Gap in Iranian Manufactures", *Journal of Economic Research and Policies*, 23(76), (in Persian)
- Jayaratne, W., S. W. S. B. Dasanayaka, and D. Mudalige (2018), "Critical Success Factors of international Technology Transfer: a case of the Norochcholai coal Power Project in Sri Lanka", *International Conference on Business Research*, Moratuwa, Sri Lanka.
- Kergroach, S., D. Meissner, N. S. Vanortas (2017), "Technology Transfer and Commercialization by Universities and PRIS Benchmarking OECD Country Policy Approaches", *Economics of Innovation and New Technology*, 27(5-6).
- Khayat, S. M. (2015), "Factors Affecting Technology Transfer in the Philippines Food Processing Industry", *Food Processing and Technology*, 6(5).
- Koontz, H. (1961), "The Management Theory Jungle", *The Journal of the Academy of Management*, 4(3).
- Krippendorff, K. (2013), *Content Analysis: An Introduction to its Methodology*, California: SAGE.
- Kumar, V, U. Kumar, and A. Persaud (1999), "Building Technological Capability Through Importing Technology: the Case of Indonesian Manufacturing Industry", *Journal of Technology Transfer*, 24(1).
- Lai, W. and Ch. Tsai (2009), "Fuzzy Rule-Based Analysis of Firms Technology Transfer in Taiwan's Machinery Industry", *Expert Systems with Application*, no. 36.
- Lin, B. W. and D. Berg (2001), "Effects of Cultural Difference on Technology Transfer Projects: an Empirical Study of Taiwanese Manufacturing Companies", *International Journal of Project Management*, 19(5).
- Lin, J. L. Sh. Fang, Sh. Fang, and F. Tsai (2009), "Network Embeddedness and Technology Transfer Performance in R&D Consortia in Taiwan", *Technovation*, 29.
- Lincoln, Y. S. and E. G. Guba (1985), *Naturalistic Inquiry*, California: SAGE.
- Mahdizadeh, M., H. Heidari Gharehbagh, and Y. Mirzaee (2010), "Identify the Factors Affecting Technology Transfer", *Roshd e Fanavari*, 7(25), (in Persian)
- Malik, K. (2002), "Aiding the Technology Manager: a Conceptual Model for Intra-firm Technology Transfer", *Technovation*, 22(7).
- Mikkonen, T, C.Lassenius, T. Mannisto, M. Ovio, and J. Jarvinen (2018), "Continuous and Collaborative Technology Transfer: Software Engineering Research with Real Time Industry impact", *Information and Software Technology*, 95.

- Mohamed, A. S., S. M. Sapuan, M. M. Ahmad, A. M. S. Hamouda, and B. H. Baharudin (2012), "Modeling the Technology Transfer Process in the Petroleum Industry: Evidence from Libya", *Mathematical and Computer Modelling*, no. 55.
- Mokhtarzadeh, N. and A. Kiani Bakhtiari (2014), "Industrial Policies in Some Countries of the World and Iran", *Science Cultivation*, 5(1), (in Persian).
- Musaei, A. (2008), *Designing a Suitable Model for Technology Transfer in I. R. I. Railways*, Tehran: National Conference on Technology Management of Iran (in Persian).
- Mousakhani, M. and D. Gharakhani (2013), "Identifying and Ranking the Factors Affecting the Technology Transfer Using Multiple Attribute Decision Making Techniques", *Journal of Development Evolution Management*, 15(15), (in Persian).
- Naghizadeh, M., R. Amini, and S. Nouri (2017), "Technology Transfer Challenges in Iran's International Commercial Contracts Based on a Thematic Approach", *Innovation Management Journal*, 6(1) (in Persian).
- Oak, K. and S. Jaffe (2010), *The New Korea: an Inside Look at South Korea's Economic Rise*, New York: AMACOM.
- Ragin, C. Ch. (2014), *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*, California: University of California Press.
- Rasmussen, E. and M. P. Rice (2012), "A Framework for Government Support Mechanisms Aimed at Enhancing University Technology Transfer: the Norwegian Case", *Technology Transfer and Commercialization*, 11(1, 2).
- Reddy, A. C. (1996), *A Macro Perspective on Technology Transfer*, London: Quorum Books.
- Reisman, A. (2005), "Transfer of Technologies: A Cross-Disciplinary Taxonomy", *Omega*, vol. 33.
- Rogers, E. M. and D. L. Kincaid (1982), *Communication Networks: A New Paradigm for Research*, New York: Free Press.
- Samadi Moghadam, Y., GH. Hashemzadeh Khorasgani, R. Radfar, and M. Manteghi (2017), "Investigating the Importance of R&D Capacity Factors on Technology Transfer Techniques (Case Study: Iranian Automotive Industry)", *Journal of Investment Knowledge*, 6(22), (in Persian).
- Sampath, P. G. and P. Roffe (2012), *Unpacking the International Technology Transfer Debate*, Geneva: ICTSD.
- Shahabi, A. and E. Moeini (2015), "Modeling the Role of University and Industry in Technology Transfer in the Intellectual Property Rights Area Using a System Dynamics Approach", *Journal of Technology Development Management*, 3(1), (in Persian).
- Shamsavari, A. (2007), *The Technology Transfer Paradigm: A Critique, Discussion Paper Kingston Upon Thames*, London: Kingston University.
- Smith, D., M. Feldman, and G. Anderson (2018), "The Longer Term Effects of Federal Subsidies on Firm Survival: Evidence from the Advanced Technology Program", *The Journal of Technology Transfer*, 43(3).
- Steenhuis, H. J. and E. J. Bruijn (2005), "International Technology Transfer: Building Theory from a Multiple Case-Study in the Aircraft Industry", *Paper Presented at 65th Academy of Management Annual Meeting*, USA.

- Sung, T. K. (2009), "Technology Transfer in the IT Industry: A Korean Perspective", *Technological Forecasting and Social Change*, 76 (5).
- Taghva, M. R., S. H. Tabatabaeian, J. Sadaghiani S., and K. Mohammadi (2014), "Factors Affecting the Success of International Technology Transfer Projects with the Support of a Facilitator Organization", *Innovation Management Journal*, 2(4), (in Persian).
- Taleshian, A. and B. Shirazi (2016), "Selection and Prioritization of Appropriate Technology Transfer Methods in the Dairy Industry of Mazandaran Province Using Fuzzy Hierarchical Analysis", *Roshed e Fanavari*, no. 46, (in Persian).
- UNCTAD (2014), *Transfer of Technology and Knowledge Sharing for Development: Science, Technology and Innovation Issues for Developing Countries*, New York and Geneva: United Nations Conference on Trade and Development.
- Wahab, S. A., R. Ch. Rose, J. Uli, and H. Abdullah (2009), "A Review on the Technology Transfer Models, Knowledge Based and Organizational Learning Models on Technology Transfer", *European Journal of Social Sciences*, 10.
- Wang, B. (2010), "Can CDM Bring Technology Transfer to China? An Empirical Study of Technology Transfer in China's CDM Projects", *Energy Policy*, 38(5).
- Waroonkun, T. and R. A. Stewart (2008), "Modeling the International Technology Transfer Process in Construction Projects: Evidence from Thailand", *The Journal of Technology Transfer*, 33(6).
- Zahedi, Sh., H. Esmaeili, H. Haji Hosseini, and H. Vaezi, (2011), "Problems and Macro Solutions of the Technology Development in Iran", *Journal of Public Administration Perspective*, 2(7), (in Persian).
- Zare A. and M. R. Mokhtari (2014), "Patterns of Technology Transfer in Contracts", *Journal of Law and Politics*, 9(20), (in Persian).

اقتصاد سیاسی عربستان سعودی در دریای سرخ

علی علیزاده*

حامد کاظمی**

چکیده

مراودات سیاسی و اقتصادی کشورهای حوزه خلیج فارس و حاشیه دریای سرخ، در عین سابقه‌ای تاریخی، با فراز و نشیب‌های فراوانی همراه بوده است. با تشدید رقابت‌های دولت‌های حاشیه خلیج در پرتو تحولات انقلابی خاورمیانه در سال ۲۰۱۱ به بعد، این رقابت و یارگیری‌ها مناطق دیگری از جمله دریای سرخ را نیز در بر گرفت و دریای سرخ از جایگاهی استراتژیک در سیاست‌های راهبردی کشورهای حاشیه خلیج فارس و به ویژه عربستان برخوردار شد. عربستان با تعمیق استراتژی‌های اقتصادی و سیاسی خویش در دریای سرخ به بازیگر اصلی صحنه سیاسی و اقتصادی این منطقه راهبردی تبدیل شد. در این نوشتار هدف این است تا با بهره‌گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل و با تمرکز بر منطقه دریای سرخ و شاخ آفریقا، اهداف و دلایل حضور اقتصادی و سیاسی عربستان را در این منطقه ریشه‌یابی کنیم. سؤال اصلی این است که مطلوبیت‌های اقتصادی و سیاسی عربستان برای حضور گسترده در دریای سرخ چیست؟ فرضیه پاسخ به این پرسش این است که اهداف اقتصادی مانند تجارت دریایی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، عملیاتی کردن پروژه‌های اقتصادی و اهداف سیاسی مانند ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، و تضعیف قدرت محور ترکیه/ قطر و محور ایران/ انصارالله یمن مهم‌ترین متغیرها و مطلوبیت‌های اقتصادی - سیاسی عربستان در دریای سرخ را تشکیل می‌دهند. یافته‌های پژوهش نشان‌دهنده اولویت استراتژیک دریای سرخ در نگاه رهبران سعودی برای بسط و توسعه قدرتی گسترده‌تر در این جغرافیای راهبردی است و این هدف توأمان با اهرم‌های اقتصادی و سیاسی در حال پی‌گیری است.

کلیدواژه‌ها: عربستان سعودی، دریای سرخ، اقتصادی - سیاسی، اهداف اقتصادی، اهداف سیاسی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* پژوهش‌گر مرکز مطالعات راهبردی دفاعی، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی و تربیتی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده

مستول)، Hkazemi1368@yahoo.com

۱. مقدمه

دریای سرخ به‌لحاظ ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، و ژئواستراتژیکی منطقه‌ای منحصربه‌فرد و بااهمیت است. به‌لحاظ تاریخی نیز همواره در کانون توجه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بوده است و رقابت‌ها و کشمکش‌های زیادی برای تسلط و هژمونی بر این منطقه رخ داده است. وقایع رخ داده به‌دنبال تحولات موسوم به بهار عربی، تشدید ناآرامی‌ها در خلیج فارس، و به‌خطر افتادن امنیت تجارت جهانی جایگاه ارزنده دریای سرخ را بیش از پیش نزد قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای متبلور کرد. با این اوصاف، ما تغییر دیدگاه‌های بازیگران مختلف و الگوهای رقابت در دریای سرخ را شاهدیم. از فاکتورهای آشکار این تغییر را می‌توان در ایفای نقش کشورهای خلیج فارس در دریای سرخ مشاهده کرد. باوجود قرابت‌های جغرافیایی، روابط تاریخی، پیوندهای سیاسی، و همکاری‌های شکل‌یافته بین کشورهای این دو منطقه، در سال‌های اخیر این پیوندها و روابط روندی فزاینده را تجربه کرده است.

عربستان سعودی، در جایگاه قدرتی منطقه‌ای، در سال‌های اخیر تلاش کرده است که بازیگر اصلی و حاکم بر دریای سرخ باشد. حضور ترکیه، قطر، و ایران در دریای سرخ و قدرت‌گیری نیروهای انصارالله یمن از سوی رهبران سعودی تهدیداتی قلمداد شدند که از اساس با امنیت و موجودیت دولت در این کشور مرتبط بودند. برای غلبه بر این چالش‌های امنیتی، سعودی‌ها با اتخاذ استراتژی‌های اقتصادی و سیاسی خویش درصددند تا به دولت هژمون و کنش‌گر اصلی در دریای سرخ تبدیل شوند و با تثبیت قدرت و جایگاه خویش در این منطقه زمینه‌های تضعیف و تحلیل نفوذ و قدرت رقبای منطقه‌ای خویش را فراهم آورند. بنابراین، هدف اصلی این پژوهش شناسایی و ریشه‌یابی حضور اقتصادی و سیاسی عربستان در دریای سرخ است. به‌بیان‌دیگر، روشن‌سازی اقتصاد سیاسی حضور عربستان در دریای سرخ هدف اصلی این پژوهش است.

سؤال اصلی این است که مطلوبیت‌های اقتصادی و سیاسی عربستان برای حضور گسترده در دریای سرخ چیست؟ فرضیه پاسخ به این پرسش این است که اهداف اقتصادی مانند تجارت دریایی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، عملیاتی‌کردن پروژه‌های اقتصادی و اهداف سیاسی مانند ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، و تضعیف قدرت محور ترکیه/ قطر و محور ایران/ انصارالله یمن مهم‌ترین متغیرها و مطلوبیت‌های اقتصادی - سیاسی عربستان در دریای سرخ را تشکیل می‌دهند.

چیدمان و سازمان‌دهی مطالب در این مقاله، ابتدا بررسی ادبیات و پیشینه پژوهش، سپس رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل، اهمیت استراتژیک دریای سرخ، و حضور و مطلوبیت‌های سیاسی و اقتصادی دریای سرخ برای عربستان است که به تفصیل شرح داده می‌شود.

۲. مرور ادبیات موضوع

زکریا حسین در مقاله «پروژه دریای سرخ عربستان: هدایت توریسم برای تنوع‌سازی» با دیدگاهی اقتصادی به سیاست‌های اقتصادی و پروژه اقتصادی محمد بن سلمان اشاره می‌کند که به دنبال سرمایه‌گذاری عظیم اقتصادی در جزایر خارج از سکنه سواحل شرقی دریای سرخ است تا بتواند برای سال ۲۰۳۰ آن را به قطب عظیم تروریستی و اقتصادی تبدیل کند.

الکس دی وال در مقاله «صلح آفریقایی یا اتحاد امنیتی خاورمیانه در شاخ آفریقا و دریای سرخ» می‌نویسد، دریای سرخ و شاخ آفریقا به دلیل اهمیت اقتصادی - سیاسی و امنیتی آن به عرصه رقابت میان بازیگران ذی‌نفع مانند عربستان، ترکیه، قطر، و عمان تبدیل شده است و در این بین ما تضادها و اتحادهای مختلفی در این مکان را شاهدیم. این کشورها با تمام نیرو و توان خود به مداخله و فعالیت در دریای سرخ و شاخ آفریقا مشغول‌اند.

استریس هولیارس و سوفیا کالانت زاکوز در سال ۲۰۱۷ در مقاله «دولت‌های خلیج فارس و شاخ آفریقا: یک سرزمین هدف جدید» به حضور و نفوذ دولت‌های خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی اشاره دارند و شاخ آفریقا و دریای سرخ را عرصه‌ای تلقی می‌کنند که به مکانی برای رقابت این دولت‌ها تبدیل شده است. در این میان، رقابت بین عربستان و امارات متحده بیش‌تر برجسته است.

آنتی وبر در مقاله «دریای سرخ: ارتباط و انشقاق» در سال ۲۰۱۷، با اشاره به اهمیت و جایگاه دریای سرخ و نقش آن در مبادلات بین‌المللی از یک سو با بیان اهمیت دریای سرخ برای کشورهای همسایه نقش حیاتی آن را برای تجارت جهانی آشکار می‌کند و از سوی دیگر به انشقاق‌ها و درگیری‌ها میان کشورهای همسایه از جمله جنگ عربستان و یمن اشاره دارد که به شکاف و ناامنی و افزایش تروریسم در این منطقه منجر شده است.

باتوجه به تحقیقات و جست‌وجوی‌های پژوهش‌گران این مقاله، منابع و نگاشته‌های اختصاصی و جامع در این زمینه هنوز شکل نگرفته است. دلیل کمبود منابع و حتی نبود

منابعی جامع را می‌توان به جدیدبودن تصمیم‌گیری و استراتژی مقامات سعودی از توجه جدی به دریای سرخ نسبت داد. بنابراین، تلاش بر این است به‌صورت تخصصی و با بهره‌گیری از رویکرد اقتصادی - سیاسی بین‌الملل از اهداف و سیاست‌های راه‌بردی عربستان سعودی در دریای سرخ، که توأمان با اهرم‌های سیاسی و اقتصادی در حال عملیاتی‌شدن است، پرده‌برداری شود. این پژوهش از اولین پژوهش‌ها در این زمینه است که هم نمایان‌گر بعد نوآورانه مقاله و هم تمایز آن با سایر نگاشته‌هاست.

۳. رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل

با پشت‌سرگذاشتن دوران جنگ سرد و نظام دوقطبی و محوریت‌یافتن نظام اقتصاد سیاسی جهانی، بین‌المللی، و منطقه‌ای، توجه به مؤلفه‌ها و متغیرهای اقتصاد سیاسی کلید فهم تحولاتی است که در بسیاری از مناطق جهان از جمله دریای سرخ و شاخ آفریقا، درجایگاه یکی از کانون‌های استراتژیک انرژی، امنیت، و سیاست بین‌الملل، پدید می‌آیند. یعنی فهم و شناخت اهمیت و جایگاه بسیاری از مناطق حساس جهان در سطح دینامیک نظام اقتصاد سیاسی جهانی با به‌کارگیری رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل امکان‌پذیر است.

درمجموع، باتوجه‌به این‌که امروزه ماهیت و سیر تحولات جهانی به‌ویژه رقابت‌ها و درگیری‌های بین‌المللی صبغ‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و امنیتی دارد، فهم و تبیین چنین موضوعات مهمی در گرو فهم پیوندهای بین تحولات اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی این مناطق استراتژیک است. یعنی وظایفی که در کاربرد نظریه «اقتصاد سیاسی بین‌الملل» (international political economy) قرار دارد. بنابراین، در این‌جا نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، که دربرگیرنده تمامی تعاملات نوین اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی در تمامی سطوح فروملی، ملی، منطقه‌ای، بین‌المللی، و جهانی میان تمامی بازیگران دولتی و غیردولتی خرد و کلان است، چهارچوب نظری پژوهش ما را تشکیل خواهد داد.

رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل زیرشاخه رشته روابط بین‌الملل است و به‌موازات جهانی‌شدن متولد شد. با رشد روزافزون جهانی‌شدن کم‌کم تمایزاتی بین اقتصاد سیاسی داخلی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل را شاهد بودیم، به‌گونه‌ای که کم‌کم رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌منزله یکی از رویکردهای روابط بین‌الملل تثبیت شد. این تمایزات به این منجر شد که تعاریف اقتصاد سیاسی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل تا حدودی دارای ویژگی‌های مختص به خود باشند. اقتصادی سیاسی داخلی تقاطع و تأثیرپذیری اقتصاد و

سیاست داخل مرزهای کشور را باز نمود می‌کند و اقتصاد سیاسی بین‌الملل تأثیرپذیری متقابل اقتصاد و سیاست در عرصه بین‌الملل و روابط بین کشورها در مرزهای فراملی است (Hough 2010: 2). از دیدگاه میلر، اقتصاد سیاسی بین‌الملل بخش مهمی از حوزه بین‌رشته‌ای مطالعات بین‌المللی است که بخش‌های خاصی از رشته‌های علوم سیاسی و اقتصاد را با یک‌دیگر ترکیب می‌کند (میلر ۱۳۹۰: ۱۱).

از ویژگی‌های کلیدی زندگی در قرن بیست و یکم اهمیت روابط متقابل سیاسی و اقتصادی درون و میان دولت‌هاست. حکومت‌ها و شهروندانشان بیش از پیش تحت‌تأثیر ساختارها و فرایندهایی قرار می‌گیرند که در ورای کنترل مستقیم آن‌ها عمل می‌کنند. این تغییرات در ماهیت عرصه سیاست جهانی می‌تواند در بدو امر کاملاً غیرقابل فهم به نظر آید. این گونه پدیده‌ها در قلب مناظره‌های معاصر درون رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار دارند (اسمیت و دیگران ۱۳۹۲: ۱). اقتصاد سیاسی بین‌الملل به دنبال کشف، تحلیل، و بررسی تغییرات در فرایند جریان‌ات اقتصادی و حاکمیت سیاسی است که از مرزهای ملی فراتر رفته است. این جریان‌ات دربرگیرنده مبادله کالاها و خدمات، سرمایه‌گذاری، فناوری، نیروی کار، تروریسم، آلودگی محیط زیست، و نظایر آن است. این رشته تلاش می‌کند ضمن توضیح دلایلی، پی‌آمدها را تحلیل کند و ابتکارات سیاسی ممکن را پیش‌نهاد دهد. این رشته متشکل از دیدگاه‌های رقیبی است که تحلیل‌های مختلفی از پدیده‌ای مشابه را عرضه می‌کند (میلر ۱۳۹۰: ۱۲).

امروزه دنیای سیاست و اقتصاد، که زمانی دو عرصه کاملاً جدا از یک‌دیگر به نظر می‌آمدند، تأثیر مهمی در یک‌دیگر دارند. سیاست بسیار بیش‌تر از آنچه برخی از دانشمندان علوم سیاسی ادعا می‌کردند تحت‌تأثیر تحولات اقتصادی قرار می‌گیرد و ازسوی دیگر اقتصاد بیش از آنچه اقتصاددانان مدعی‌اند، به تحولات سیاسی و اجتماعی وابسته است (گیلین ۱۳۸۷: ۳۱). امروزه مشاهده می‌کنیم که قدرت نظامی و سیاسی هر کشور در سطح بین‌المللی تاحدزیادی در گرو پویایی اقتصادی آن است و این واقعیتی عام در امور جهانی است. توانایی حمایت از سیستم نظامی عظیم به ثروت کشور و پیروزی آن در جنگ و میزان نسبی ثروت و توانایی تولید آن کشور در مقایسه با سایر کشورها بستگی دارد (لارسون و اسکیدمور ۱۳۹۳: ۱۹).

بیل نیومن (Bill Newmann) در تعریفش از اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌نویسد، از آن‌جاکه سیاست نقش بسیار مهمی در زندگی اقتصادی بازی می‌کند، اقتصاد سیاسی بین‌الملل بررسی تأثیرات سیاسی در اقتصاد در عرصه روابط بین‌الملل است. هنگامی که

سخن از روابط اقتصادی است منظور ما خرید و فروش کالا و خدمات در سراسر مرزها، جریان سرمایه‌گذاری در سراسر جهان، ثروت یا فقر مناطق و ملت‌ها، و راه‌های تأثیرگذاری قدرت اقتصادی در روابط سیاسی میان ملت‌هاست (هرچیزی از جنگ گرفته تا اتحادها) (Newmann 2013).

رابرت گیلپین، از نظریه‌پردازان مطرح در حوزه اقتصاد سیاسی، اقتصاد سیاسی را تعامل متقابل و پویا به منظور دستیابی به قدرت و ثروت تعریف کرده است. گیلپین معتقد است، دولت‌ها در جهان وابستگی متقابل هدف خویش از گسترش ارتباطات و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را غلبه بر محدودیت‌های داخلی و ازسوی دیگر کسب منافع بیش‌تر برای دولت و گروه‌های قدرت‌مند آن در داخل می‌دانند (Gilpin 2016: 11).

امروزه بسیاری از مناطق استراتژیک جهان واجد ارزش‌های سیاسی و اقتصادی فراوانی است. مناطق استراتژیک جهان از دیرباز موردتوجه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بوده‌اند، به‌گونه‌ای که تسلط بر چنین مناطقی می‌تواند زمینه‌های ایجاد هژمون جهانی و منطقه‌ای را فراهم آورد. عربستان سعودی در جایگاه کشوری ثروت‌مند در خاورمیانه با توجه به واقعیت‌های ساختاری، فرهنگی، اقتصادی، و ... از دوران استقلال تاکنون رؤیای قدرتی منطقه‌ای را در سر پروانده و از ظرفیت‌های خویش برای نیل به چنین هدفی بهره برده است. خلیج فارس، از استراتژیک‌ترین مناطق جهان، خط مقدم آمال و اهداف سعودی‌ها را تشکیل می‌داد، بنابراین، واقعیت‌هایی چون قدرت ایران و محور مقاومت، تسلط ایران بر تنگه هرمز، یاغی‌گری برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس، و ناکامی عربستان سعودی در شکل‌دهی به ترتیبات جدید منطقه‌ای به دنبال انقلابات موسوم به بهار عربی کم‌کم مقامات سعودی را در مقابل گزینه‌های جدیدی قرار داد تا بتوانند توازن جدید قدرت را به نفع خویش برقرار کنند. دریای سرخ دیگر منطقه استراتژیک جهانی با جایگاه منحصربه‌فرد اقتصادی و سیاسی - امنیتی آن به کانون تجمیع سیاست‌های راه‌بردی (اقتصادی - سیاسی) عربستان تبدیل شده است. مقامات سعودی در تلاش‌اند با پیوند اقتصاد و سیاست در این منطقه به نتایج دل‌خواه دست یابند و از سیاست‌های اقتصادی خویش به نتایج سیاسی مدنظر نایل آیند.

۴. دریای سرخ و اهمیت سیاسی، اقتصادی، و استراتژیک آن

با نگاهی اجمالی به نقشه خاورمیانه به‌خوبی می‌توان به اهمیت استراتژیک دریای سرخ پی برد. دریای سرخ بین دو قاره آسیا و آفریقا قرار دارد و ازسوی دیگر با جداکردن خاورمیانه از

شرق دور بین آسیا و اروپا قرار گرفته است. این منطقه استراتژیک قلب منطقه و پیونددهنده دو جهان است. دریای سرخ خطی ارتباطاتی از شرق دور تا دریای مدیترانه و از آنجا تا شمال آفریقا را فراهم آورده است، حتی قبل از شروع به کار برای ایجاد کانال سوئز این دریا به راه آبی بین‌المللی استراتژیک تبدیل شده بود. این دریا هم‌چنین در جایگاه پلی بین مناطق غنی اروپا و شرق دور عمل کرده بود. جایگاه استراتژیک دریای سرخ اهمیت اجتماعی دارد، به نحوی که نقش مرزی طبیعی بین ساحل شرقی آفریقا و ساحل شرقی شبه‌جزیره عربی را بازی می‌کند. از سوی دیگر، دریای سرخ اهمیتی استراتژیک در حمل و نقل نفت از طریق باب‌المندب (در جنوب کانال سوئز در آفریقا) دارد (Anazi 2001: 8-10).

دریای سرخ به لحاظ جغرافیایی در قرن نوزدهم و با تکمیل شدن کانال سوئز به یکی از مهم‌ترین مسیرهای دریایی جهان یا خطوط ارتباطی دریایی تبدیل شد. این عامل باعث شد فاصله بین اروپا و آسیا به ۴۰۰۰ مایل کاهش یابد (Suez Canal Authority 2017). با این اوصاف، اهمیت و جایگاه دریای سرخ کماکان در حال افزایش است و این مسیر دریایی امروزه ارزش خاصی حتی برای کشورهای حوزه خلیج فارس دارد، به گونه‌ای که آن‌ها می‌توانند با استفاده از این دریا نفت را به مشتریان خود بفروشند. این امر در حمل و نقل و امنیت انرژی اهمیتی برجسته دارد.

در بعد نظامی نیز کارکرد و اهمیت دریای سرخ انکارناشدنی است. کشورهای گوناگون در ابعاد نظامی برای ارتباط بین نیروهای نظامی خویش در حومه و هم‌چنین پایگاه‌های آن‌ها در نقاط مختلف دنیا از این مسیر دریایی استراتژیک در حال بهره‌برداری‌اند. این دریا در ابعادی دیگر از سوی قدرت‌های گوناگون منطقه‌ای احاطه شده و حتی به یک سری مناقشات بین‌المللی میان این واحدها منجر شده است. مناقشات منطقه‌ای در جهت کسب حصول منافع ملی در این دریا حتی زمینه‌های تشدید تعارضات قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی را فراهم آورده است. رقابت‌های چند دهه گذشته میان قدرت‌های مختلف منطقه‌ای و جهانی به خوبی مبین نقش و اهمیت دریای سرخ بین مناقشات و رقابت‌های قدرت‌های مختلف است. در بعد اقتصادی نیز دریای سرخ اهمیت شایانی دارد که می‌توان مهم‌ترین آن‌ها را برشمرد:

۱. جایگاه مهم دریای سرخ در مراودات نفتی میان اروپا و شرق، به‌ویژه پس از تصمیم پادشاهی سعودی برای استفاده از ظرفیت این دریا به منظور صدور نفت و دلایل امنیتی که برای آن در نظر گرفته شده بود؛

۲. فراهم آوردن روزه‌ای تجاری برای دولت‌های ساحلی، به‌ویژه سودان، اتیوپی، اردن، و رژیم صهیونیستی؛
۳. وجود منابع و مواد غنی فسیلی و هم‌چنین دارای پتانسیل‌های فراوان در زمینه ماهی و ماهی‌گیری؛
۴. داشتن خط ساحلی مشترک میان کشورهای مهم عرب، اسلامی، و آفریقایی (Anazi 2001: 8-10).

باوجود مزیت‌های اقتصادی، نظامی، و سیاسی، دریای سرخ مکانی متفاوت است که شاخ آفریقا، خلیج فارس، شمال آفریقا، و شامات را در بر می‌گیرد. کنار سابقه طولانی در پیوندها و تعاملات، تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی نظام‌های موجود در آن منطقه خود دالی بر چالش درعین هماهنگی است. این امر به‌خصوص با تفاوت‌های سستی آفریقا و خاورمیانه تشدید شده و کاربرد دریای سرخ را از جغرافیای هم‌گرا و متحدکننده به نقطه‌ای واگراینده تنزل داده است. علاوه‌براین، عدم توازن اقتصادی مشهود است. کنار تفاوت‌مندی‌های ناشی از جمعیت ساکنان این منطقه، در سر دیگر طیف کشورهای غنی و ثروت‌مندی چون عربستان را شاهدیم و در سر دیگر کشورهای بحران‌زده و فقیر ازجمله سودان را داریم که برای سال‌های متمادی با بحران‌های متوالی روبه‌رویند. چنین مؤلفه‌ای خود سندی بر عدم توازن قدرت در نوع روابط این کشورها با هم است. سطح تفاوت‌های اقتصادی به این امر منجر شده که بازیگران قدرت‌مندتر بتوانند کشورهای ضعیف‌تر منطقه را با سیاست‌های خود هم‌سو کنند (Mahmood 2019: 4-5).

هم‌راه با خوشه‌بندی پایگاه‌های نظامی خارجی در جیبوتی، آب‌های کانال سوئز تا خلیج عدن در کنار قدرت‌های بزرگ جهانی با حضور قدرت‌های منطقه‌ای پررنگ شده است. بسیاری از کشورهای آفریقایی کنار دریای سرخ تمایل دارند تا با اجتناب از بسیاری از معادلات، سرمایه‌گذاری‌های خارجی را جذب کنند، اما بی‌ثباتی نفوذ خارجی به بخش جدایی‌ناپذیر این کشورها تبدیل شده است و همین موضع ضعف منجر شده است که این کشورها توان کم‌تری برای اعمال حاکمیت و نظارت بر سواحل دریای سرخ داشته باشند. این امر به‌منزله مانعی در برابر اجماع بر سر پایه مشترک برای ایجاد همکاری در زمین بازی هم‌سطح عمل می‌کند (Alwan 2018).

آن‌چه بیش از حد بر اهمیت و جایگاه استراتژیک دریای سرخ افزوده اهمیت سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیکی، و ژئواستراتژیک آن است که به مداخله و حضور بازیگران گوناگون در این حوزه جغرافیایی منجر شده است. بازیگران و قدرت‌هایی که در راستای

تأمین منافع خویش به دنبال یارگیری و برهم زدن توازن قوا به نفع خودند و ظرفیت و پتانسیل دریای سرخ می تواند زمینه های تغییر معادلات قدرت را به سود و ضرر واحدهای مداخله گر فراهم کند.

هم زمان با خیزش انقلاب های مردمی در خاورمیانه، شکل گیری موج جدیدی از ائتلافات منطقه ای و برهم خوردن معادله قدرت در سطح منطقه را شاهد بودیم. به گونه ای که، برخی از دولت های منطقه وارد یک سری جنگ های نیابتی شدند. وقوع جنگ یمن و حملات عربستان سعودی به این کشور تاحدودی منطقه را به سمت باتلاقی جدید سوق داد و رهبران سعودی با وقوف بر مقدورات و محذورات قدرت خویش، سعی کردند تا با تبدیل شدن به قدرت اول در دریای سرخ از ظرفیت های این منطقه برای تقویت و توسعه قدرت ملی خویش استفاده کنند. ازسوی دیگر، بسیاری دیگر از بازیگران و کنش گران منطقه ای و فرمانطقه ای با درک جایگاه استراتژیک دریای سرخ درحال پیش روی و یارگیری در این منطقه استراتژیک اند (Vertin 2019). به هر حال، اهمیت عظیم اقتصادی، سیاسی، و نظامی دریای سرخ زمینه و انگیزه های ورود بازیگران مختلف به این منطقه جغرافیایی را فراهم آورده است که می تواند تمام معادلات را برهم زند.

۵. اقتصاد سیاسی حضور عربستان در دریای سرخ

عربستان سعودی از معدود کشورهایی است که موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی منحصر به فردی دارد. دسترسی با آبراهه های بین المللی مانند خلیج فارس و دریای سرخ در جایگاه مراکز تجارت جهانی مشخصه بارز جایگاه عربستان در نظام بین الملل است. بنابراین برخورداری از این موقعیت جغرافیایی، ثروت هنگفت بابت فروش منابع انرژی، و میزبانی اماکن مقدس مسلمانان مقدوراتی است که مقامات سعودی را به ایفای نقشی پررنگ در معادلات منطقه ای و جهانی وادار کرده است. از زمان تأسیس پادشاهی سعودی تا اکنون مقامات این کشور با اتکا به چنین ظرفیت هایی، راهبرد رهبریت بر جهان اسلام و تبدیل شدن به هژمونی منطقه ای را دنبال کرده اند و با اقداماتشان در سال های گذشته به وضوح تمایلات خویش را برای دستیابی به چنین اهدافی بروز داده اند.

چهارچوب اصلی منافع ژئوپلیتیکی عربستان را ثبات و امنیت دولت تشکیل می دهد. حفظ ثبات و امنیت در میان کشورهای حوزه خلیج فارس و همسایگان سعودی به منظور اتحاد هم بستگی اسلامی و ناسیونالیسم عربی نیز از مظلویتهای مورد نظر سیاست ورزان

سعودی است (Viden 2011). رویدادهای جدید جهان اسلام در سال ۲۰۱۱ به بعد باعث شد که مقامات سعودی نقش و نوع کشش‌گری خویش را در تحولات جدید با دگرذیسی جلا دهند. سیاست متناقض عربستان در قبال انقلاب‌های موسوم به بهار عربی به خوبی مبین نوع نگاه جدید حاکمان سعودی به این تحولات بود.

از دلایل اصلی تغییر در سیاست خارجی اختلافات این کشور با آمریکا در نوع نگاه به این تحولات بود. از دوران اتحاد عربستان و آمریکا منافع متقابل، تأمین ثبات منطقه‌ای، امنیت انرژی، و مبارزه با تروریسم محورهای مورد اشتراک این دو بازیگر جهانی و منطقه‌ای بود (Nazife 2016: 1-4). اختلافات بر سر برکناری مرسی در مصر، استفاده از سلاح شیمیایی دولت سوریه علیه مردم، و نزدیکی دولت اوباما به ایران مهم‌ترین اختلافات در روابط عربستان و آمریکا بود، اگرچه با قدرت‌گیری ترامپ تاحدودی مواضع این دو کشور دوباره به هم نزدیک شد (Davis 2017). سرانجام با وجود تلاش‌های عربستان سعودی به منظور تأثیرگذاری در تحولات منطقه از کمک‌های مالی و لجستیکی گرفته تا حضور مستقیم و فیزیکی در بطن این رویدادها، نتیجه دل‌خواه حاصل نشد. افزایش قدرت و هژمونی ایران در شامات، سیاست‌های تهاجمی گرایانه ترکیه در خاورمیانه و حضور مستقیم در خلیج فارس، افزایش گروه‌های تروریستی چون داعش، منافع سیاسی، امنیتی، و مذهبی سعودی‌ها را با چالشی عمده روبه‌رو کرد. بنابراین، عربستان با درک محذورات خویش برای برهم‌زدن توازن قدرت و بهره‌برداری از فواید سیاسی و اقتصادی دریای سرخ به صورت جدی در حال سیاست‌ورزی و سیاست‌سازی در این منطقه ژئواستراتژیک است که بتواند از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این منطقه برای کسب قدرت و منفعت بیش‌تر سود ببرد.

۶. مطلوبیت‌های اقتصادی عربستان در دریای سرخ

۱.۶ افزایش صدور منابع نفتی از دریای سرخ

طی تاریخ مسیرهای تجارت دریایی مورد توجه ملت‌های گوناگون بوده است، که با استفاده از قدرت نسبی، کنترل، و دسترسی به چنین مسیرهایی تلاش کرده‌اند تا از چنین مسیرهای استراتژیکی حداکثر استفاده را ببرند. این آبراهه‌ها و به‌ویژه نقاط کلیدی ترانزیتی نه فقط نقاطی برای گردش تجارت جهانی بوده‌اند، بلکه جایگاه و اهمیت سیاسی و استراتژیکی برای قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای داشته‌اند. دریای سرخ از مهم‌ترین کانون‌های ترانزیتی جهان و در همسایگی عربستان سعودی قرار گرفته است. با

روی کارآمدن محمد بن سلمان در جایگاه معمار جدید سیاست خارجی عربستان، دریای سرخ اهمیت و ارزش خاصی در نگاه این رهبر جدید پیدا کرد. بنابراین، باتوجه به مشکلات و اختلافات عربستان با ایران و تسلط ایران بر تنگه استراتژیک هرمز، رهبران جدید سعودی در تلاش بودند که بتوانند از آلترناتیوی جدید برای صدور منابع نفتی و تجاری خویش رونمایی کنند. با این حال، دریای سرخ در جایگاه آلترناتیو خلیج فارس واجد اهمیت کارکردی شد.

مقامات سعودی در تلاش‌اند تا طی دو سال آینده ظرفیت خط لوله شرق-غرب را ۴۰ درصد افزایش و با اتخاذ این سیاست میزان صادرات نفت از خلیج فارس را کاهش دهند. تغییر سیاست رهبران سعودی را باید با حمله موشکی به تانکرهای نفتی عربستان و امارات در خلیج فارس مرتبط دانست. عربستانی‌ها تمایل دارند تا حجم صادرات نفت از طریق خط لوله شرق-غرب را به ۵ میلیون بشکه در روز برسانند و اظهار امیدواری کردند که این حجم صادرات به ۷ میلیون بشکه در روز نیز برسد (Egypt Oil-Gas: 219). عربستان سعودی پیش از این بخشی از صادرات نفت خود را از طریق خط لوله ۱۲۰۰ کیلومتری واقع در شرق پادشاهی به بندر ینبوع در دریای سرخ انجام می‌داد (Verma and Varadhan 2019).

استراتژی عربستان سعودی برای گسترش خط لوله شرق-غرب انعطاف‌پذیری بیش‌تری را برای توسعه صادرات این کشور فراهم می‌کند. از سوی دیگر، گسترش ظرفیت خط لوله امکان انتقال مقادیر اضافی نفت را در سراسر شبه جزیره عربستان مهیا می‌کند. در آوریل ۲۰۱۹ مقامات شرکت «آرامکو» عربستان اعلام کردند در سال ۲۰۱۸ ظرفیت این خط لوله، که ۲/۱ میلیون بشکه در روز بوده است، مطابق با پیش‌بینی‌های جدید در سال ۲۰۲۳ از ۵ میلیون بشکه در روز به ۶/۳ میلیون بشکه در روز می‌رسد. از مهم‌ترین مزیت‌های جغرافیایی عربستان دسترسی به چنین گزینه جایگزینی در دریای سرخ است که اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس فاقد چنین مزیت جغرافیایی‌اند (Offshore 2019). کنار فواید و مزایایی چون بهبود وضعیت زیرساختی برای عربستان، بهره‌برداری از خط لوله شرق-غرب با انتقاداتی نیز روبه‌رو بوده است. آلساندرو باکی (Alessandro Bacci)، تحلیل‌گر حوزه نفت و گاز، در سایت گلوبال دیتا (GlobalData) می‌نویسد: وجود چنین گزینه‌ای نمی‌تواند خطرهای ناشی از تهدید یا بسته‌شدن تنگه هرمز را برای عربستان خنثی کند، زیرا انتخاب این مسیر ترانزیتی بدون ریسک نخواهد بود و اگر تنگه هرمز بسته یا جزئی مسدود شود، هزینه‌های صادرات نفت از مسیر دریای سرخ برای عربستان بسیار بالاست. از دیدگاه آلساندرو باکی، ترانزیت نفت جهان بیش‌تر در خلیج فارس انجام می‌شود و در صورت

فقدان چنین مسیری، صادرات نفت باید از طریق تنگه باب‌المندب انجام شود که خطر و ریسک سیاسی چنین مسیری نیز کم‌تر از خلیج فارس نیست (Globaldata 2019). ایده ایجاد مسیر ترانزیتی جدید که بتواند وابستگی عربستان سعودی به تنگه هرمز را کاهش دهد، برای سال‌های متمادی ذهن دولت‌مردان سعودی را به خود معطوف کرده بود. تسلط و اشراف ایران بر تنگه هرمز به منزله اهرم فشار و برگ برنده سعودی‌ها را به ستوه آورده است. ایده ایجاد مسیرهای ترانزیتی جایگزین به سال‌های گذشته برمی‌گردد، اما با تشدید ناآرامی‌های گذشته در خلیج فارس جنبه عملیاتی به خود گرفت. عربستان با پیش‌برد چنین طرحی منافع استراتژیکی را دنبال می‌کند. این امر می‌تواند واجد اعتبار و شهرت خاصی برای سعودی‌ها باشد و چهره این کشور را در جایگاه یک دولت باثبات در تولید نفت مثبت جلوه دهد، زیرا این امکان را فراهم می‌کند که نفت عربستان حتی در موقعیت بحرانی به بازارهای جهان منتقل شود و باعث کاهش خسارات اقتصادی به کشورهای واردکننده مواد خام باشد. از مهم‌ترین عواملی که سعودی‌ها را به ایجاد چنین مسیر ترانزیتی جدیدی سوق داده تضعیف قدرت و اهرم فشار ایران است تا تنگه هرمز اعتبار گذشته خویش را از دست دهد و در این صورت امنیت منطقه‌ای افزایش و احتمال بروز بحران کاهش یابد.

۲.۶ عملیاتی کردن پروژه اقتصادی ۲۰۳۰ (پروژه شهر جدید نئوم)

در سال ۲۰۱۷ ولیعهد عربستان از ساخت بزرگ‌ترین شهر عربستان با نام نئوم (Neom) در سواحل دریای سرخ خبر داد. این شهر در حد کشوری نوپاست. طبق برآوردهای ولیعهد سعودی، مساحت این شهر در حدود ۲۶/۵۰۰ کیلومتر مربع و تقریباً برابر با وسعت بلژیک است. پیش‌بینی‌ها از اختصاص ۵۰۰ میلیارد دلار برای ساخت این پروژه حکایت دارد و قرار است هزینه ساخت شهر را صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان سعودی و سرمایه‌گذاران بین‌المللی متقبل شوند. ساخت شهر جدید نئوم در وضعیتی مطرح شد و جنبه عینی به خود گرفت که ساخت شهرهای جدید در جهان در حال رونق گرفتن است. برای نمونه می‌توان به شهر دبی در امارات متحده عربی اشاره کرد. در واقع عربستان سعودی با ساخت شهر جدید به نوعی می‌خواهد با پشت‌سر گذاشتن دبی، دوران پسادی را به جهان معرفی کند (Aly 2109: 99-109). هدف اصلی از اجرای پروژه اقتصادی نئوم تقویت توسعه اقتصادی از طریق متنوع‌سازی درآمدهای اقتصادی عربستان است. این

هدف از مؤلفه‌های اصلی چشم‌انداز ۲۰۳۰ در ۲۵ آوریل ۲۰۱۶ از جانب دولت تصویب شد. چشم‌انداز ۲۰۳۰ برنامه اقتصادی میان‌مدت و به‌دنبال کاهش وابستگی اقتصادی و جامعه عربستان به درآمدهای نفتی است. از سوی دیگر، تقویت و ترویج خصوصی‌سازی، کاهش بیکاری زنان و مردان، و افزایش توان بومی برای تهیه کالاهای وارداتی دفاعی و تجهیزات انرژی تجدیدپذیر چهره دیگر چشم‌انداز ۲۰۳۰ را نمایان می‌کند. نکته جالب توجه این است که طی هشت دهه گذشته نفت نقش و جایگاه مهمی در اقتصاد عربستان داشته است (Fattouh and Sen 2016: 1-12).

در نتیجه، آنچه عربستان سعودی در اجرای چشم‌انداز ۲۰۳۰ دنبال می‌کند افزایش سهم صادرات غیرنفتی و ارتقای جایگاه آن در تولید ناخالص داخلی کشور است. سهم صادرات غیرنفتی عربستان ۱۶ درصد تخمین زده شده است و دولت‌مردان این کشور درصددند با عملیاتی کردن این پروژه این سهم را به ۵۰ درصد ارتقا دهند و به‌نوعی سهم بخش خصوصی در تولید ناخالص ملی افزایش پیدا کند. مزیت دیگر این طرح کاهش نرخ بیکاری کشور از ۱۱/۶ به ۷ درصد است. در میان بخش‌های غیرنفتی، معدن، گردش‌گری، فناوری اطلاعات و حرفه‌های مرتبط به آن، تجارت الکترونیکی، و افزایش سهم FDI (سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی) در تولید ناخالص داخلی کانون‌های اصلی تولید پروژه ۲۰۳۰ را به خود اختصاص داده‌اند (Vision 2030: 2020).

اصلی‌ترین نیروی سیاسی و ایدئولوژیک حامی پروژه ۲۰۳۰ محمد بن سلمان ولیعهد و شاه‌زاده سعودی است. ولیعهد سعودی در سال ۲۰۱۵ در قالب طرح بازسازی دولت از سوی پادشاه سلمان در جایگاه قدرت‌مندترین شخصیت این کشور ظهور کرد و سرانجام از سوی پدر به مقام ولیعهدی کشور رسید. محمد بن سلمان از همان ابتدای کار خویش را ناجی کشور معرفی کرد که بتواند در قالب یک‌سری اصلاحات با فساد و هزینه‌های اضافی در بودجه مالی کشور مبارزه کند و سیستم حکومتی عربستان را به سمت شفافیت سوق دهد. چشم‌انداز ۲۰۳۰، که محمد بن سلمان عهده‌دار عملیاتی کردن آن است، خواستار مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها، بهبود مدیریت شرکت‌ها، و توسعه سازمان‌های غیرانتفاعی و نهادهای جامعه مدنی است (Habibi 2019: 1-9).

در کلیت اجرای پروژه، ولیعهد عربستان از پروژه «مگا توریزم» (Mega Tourism) در سواحل دریای سرخ نیز پرده‌برداری کرد. این پروژه با هدف تبدیل ۵۰ جزیره غیرقابل اسکان در سواحل ماسه‌ای دریای سرخ به مکان لوکس گردش‌گری اعلام وجود کرد. در این منطقه جزایری به طول ۲۰۰ کیلومتر در ساحل غربی پادشاهی قرار گرفته‌اند

(Shahine and Nereim 2017). کنار تمام برنامه‌های متنوع‌سازی غیرنفتی، گردش‌گری نقشی مهم ایفا می‌کند. هدف این پروژه افزایش رشد دوبرابری تا سال ۲۰۲۰، افزایش درآمد ۱۸ درصدی تا ۱۴ سال آینده، و ایجاد ۱/۲ میلیون شغل برای سعودی‌ها تا سال ۲۰۳۰ است (BBC 2017). قتل جمال خاشقچی، روزنامه‌نگار عربستان سعودی در کنسول‌گری عربستان در ترکیه، این پروژه را به شدت تحت تأثیر قرار داده است، زیرا بسیاری از شرکت‌ها، بازرگانان، و چهره‌های عمومی از همکاری با شاه‌زاده سعودی اجتناب کردند (Aly 2109: 99-109).

باوجوداین، رهبران سعودی برای سال‌های متمادی است که در تلاش‌اند با برنامه اصلاحی تولید و اقتصاد کشور را به سمت متنوع‌سازی سوق دهند و تاحدودی تولید ناخالص داخلی کشور را افزایش دهند. نگاه خوش‌بینانه به این پروژه از ایجاد شغل، متنوع‌سازی درآمدها، و جذب گردش‌گری حکایت دارد. اما نگاه بدبینانه به این قضیه در این امر ریشه دارد که در صورت اجرایی‌شدن پروژه دریای سرخ عربستان آیا این کشور می‌تواند در گرماگرم آشوب‌های منطقه‌ای امنیت و ثبات را در این منطقه برقرار کند؟

۳.۶ حمایت مالی و سرمایه‌گذاری اقتصادی

عربستان سعودی از دیرباز با بسیاری از کشورهای حوزه دریای سرخ و شاخ آفریقا در ارتباط بوده است و همکاری‌های اقتصادی و سیاسی آن‌ها ریشه تاریخی دارد. در سال‌های اخیر عرصه حضور و همکاری‌های اقتصادی عربستان در این منطقه جغرافیایی شدت پیدا کرده است. ملاحظات سیاسی، امنیتی، و ... در سال‌های اخیر سران سعودی را به مشارکتی جدی‌تر با کشورهای حوزه دریای سرخ و شاخ آفریقا سوق داده است. سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و حمایت‌های مالی عربستان از بسیاری از کشورهای این منطقه بسیار حائز اهمیت است و به نوعی دو ابزار اصلی سعودی‌ها برای جذب کشورهای حوزه دریای سرخ و شاخ آفریقا است.

امروز عربستان سعودی پنجمین کشور سرمایه‌گذار در دریای سرخ و شاخ آفریقا است. تجارت بین منطقه و عربستان سعودی در سال‌های گذشته مسیر روبه‌رشدی را طی نکرده بود، اما هم‌زمان با قدرت‌گیری محمد بن سلمان و ابتکار او برای مبارزه با فساد اقتصادی و عملیاتی‌کردن پروژه نئوم، حضور اقتصادی عربستان در این منطقه روند روبه‌افزایشی را نشان می‌دهد. عربستان در تلاش است تا سرمایه‌گذاری‌های

خویش را در این منطقه تعمیق کند و همسایگان را نیز برای انجام این اقدامات تشویق می‌کند. از نظر استراتژیک، چشم‌انداز ۲۰۳۰ فرصت‌های اقتصادی فراوانی را برای کشورهای همسایه فراهم کرده که می‌توانند برای توان‌مندی اقتصادی خویش از این فرصت بهره‌کافی ببرند (Isaac Kwaku 2019).

صندوق سرمایه‌گذاری عمومی عربستان (PIF) با ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه با رهبری محمد بن سلمان برای اجرای پروژه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در کشورهای حوزه دریای سرخ و شاخ آفریقا ابتکار عمل را در دست گرفته است. در راستای متنوع‌سازی اقتصادی، سعودی‌ها بازارهای مصرفی کشورهای این منطقه را مکانی برای درآمدزایی در نظر گرفته‌اند. در دیدار عربستان و برخی از مدیران کشورهای شاخ آفریقا، این مدیران از سعودی‌ها درخواست کردند که هرچه زودتر به دنبال جذب مشتری برای سرمایه‌گذاری‌های خویش باشند، زیرا بازارهای نوظهور در کشورهای آفریقایی قابلیت بازدهی فراوانی برای عربستان دارند (Dickinson 2017).

بیش‌ترین سرمایه‌گذاری عربستان در اتیوپی انجام شده است. پس از اتیوپی، سودان در رتبه دوم قرار دارد. سرمایه‌گذاری عربستان در اتیوپی بیش‌تر در بخش کشاورزی و ساخت‌وساز و در سودان بیش‌تر در حوزه کشاورزی بوده است. چندین سرمایه‌گذاری دیگر نیز در کشورهای سودان جنوبی (کشاورزی)، جیبوتی (تجارت)، و سومالی (تجارت) عملی شده است. ۲۳۳ سرمایه‌گذاری از سوی عربستان سعودی در سراسر اتیوپی گسترده شده است. آدیس آبابا و اورومیا (Addis Ababa and Oromia) بیش‌ترین حجم سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص داده‌اند. ارزش کل سرمایه‌گذاری‌های عربستان سعودی در شاخ آفریقا حدود ۴/۹ میلیارد دلار است (Meester et al. 2018: 45).

بخشی دیگر از ابعاد حضور و نفوذ اقتصادی عربستان در دریای سرخ و شاخ آفریقا به حمایت‌های مستقیم مالی این کشور از کشورهای آن منطقه برمی‌گردد. سومالی از اولین کشورهایی بود که در سال ۲۰۱۷ هم‌زمان با اعلام قطع روابط ایران مورد لطف رهبران سعودی قرار گرفت. رهبران سعودی ۵۰ میلیون دلار کمک مالی به سومالی اهدا کردند، گرچه مقامات سومالی هرگونه کمک مالی عربستان را با مسئله قطع روابط با ایران انکار کردند (Reuters 2017). پیش‌نهاد دیگر رهبران سعودی به مقامات سومالی اهدای کمک ۵۰ میلیون دلاری بود، منوط بر این‌که مقامات سومالی در مناقشات بین عربستان و قطر جانب بی‌طرفی را اتخاذ کنند (Meyer Kntack 2017).

سودان دومین کشوری بود که از حمایت‌های مالی عربستان بهره‌مند شد. مقامات سودان اعلام کردند که مبلغ یک میلیارد دلار از سپرده بانک مرکزی خود را از عربستان سعودی دریافت کرده‌اند. سخن‌گوی وزارت خارجه این کشور نیز چنین کمک‌هایی را ناشی از دلایل و انگیزه‌های مالی و اقتصادی در روابط دو کشور بیان کرد. کنار حمایت‌های مالی، مقامات سعودی از سرمایه‌گذاری بیش‌تر در سودان خبر دادند. وزیر سرمایه‌گذاری سودان نیز ارزش سرمایه‌گذاری‌های عربستان را ۱۱ میلیارد دلار اعلام کرد (Guardian 2016). تاکنون حجم سرمایه‌گذاری‌های سعودی در کشورهای حاشیه دریای سرخ و شاخ آفریقا رقم بسیار چشم‌گیری به‌نظر نمی‌رسد، اما با پیش‌برد پروژه ۲۰۳۰ و رقابت‌های امنیتی و نظامی عربستان با قدرت‌های ذی‌نفع در این مناطق شدت و حدت بیش‌تری پیدا خواهد کرد.

۷. اهداف سیاسی عربستان در دریای سرخ

۱.۷. ائتلاف‌سازی منطقه‌ای

از سال ۲۰۱۱، با وقوع ناآرامی‌ها و جابه‌جایی‌های سیاسی ناشی از بهار عربی، شکاف فزاینده‌ای در خاورمیانه بین محور قطر - ترکیه و عربستان - امارات - مصر ایجاد شد. در این بین نیز تضاد و اختلاف با ایران روند افزایشی را طی کرد. تقویت قدرت منطقه‌ای ایران، ظهور گروه‌های اخوان‌المسلمین، و حضور کشورهای حامی این گروه به این امر منجر شد که عربستان سعودی برای برقراری توازن قدرت بر دریای سرخ و شاخ آفریقا متمرکز شد، این منطقه به هسته استراتژیک منافع تبدیل شد، و سیاست خارجی مداخله‌گرایانه را تشویق کرد (International Crisis Group 2018). بحران یمن و قدرت‌گیری نیروهای حوثی به‌منزله بزرگ‌ترین چالش امنیتی در دریای سرخ، مقامات عربستانی را به اتخاذ استراتژی تهاجمی‌گرایانه واداشت. ائتلاف سعودی - اماراتی با حمایت‌های آمریکا دریای سرخ و کنترل بر تنگه استراتژیک باب‌المندب را به اولویت اصلی سیاست خارجی عربستان تبدیل کردند (Melvin 2019: 12). اما تداوم قدرت‌گیری نیروهای انصارالله یمن، بروز اختلافات در روابط امارات - عربستان، و حضور پررنگ ترکیه و قطر در شاخ آفریقا، رهبران سعودی را به اتخاذ استراتژی ائتلاف‌سازی گسترده‌تر در دریای سرخ واداشت تا بتوانند با همکاری و حمایت کشورهای هم‌پیمان بر دغدغه‌های امنیتی خویش غلبه کنند و موازنه قدرت را به‌نفع خویش تغییر دهند.

عربستانی‌ها از زمان حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه در پی توسعه دکترین امنیتی خویش بودند و برای غلبه بر خطرهای ناشی از بسته شدن تنگه هرمز و اختلال در سیستم حمل و نقل جهانی، محافظت از پهنه‌های جنوبی و غربی خویش در دریای سرخ را به منزله بخشی استراتژیک در اولویت قرار دادند. عربستان برنامه‌های خویش را برای تسلط کامل بر دریای سرخ به منصه ظهور گذاشت. اولین برنامه سعودی‌ها ریشه‌کن کردن حضور ایران در کشورهای سودان، جیبوتی، و سومالی بود که با فشار محمد بن سلمان به این کشورها آغاز شد. سودان، جیبوتی، و اریتره خیلی زود رقابت خویش برای جذب حمایت‌های عربستان و کاهش روابط با ایران را آغاز کردند (De Wall 2019). اتحاد با شش کشور مصر، جیبوتی، سومالی، یمن، سودان، و اردن در مرزهای استراتژیک دریای سرخ و خلیج عدن به منزله دومین اقدام سعودی‌ها با هدف خیز به سمت ایجاد بلوک سیاسی در منطقه استراتژیک دریای سرخ در راستای مقابله با نفوذ رقبای منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، و قطر جنبه عینی به خود گرفت. عادل الجبیر، وزیر خارجه عربستان، نیز چنین حرکتی را نزدیکی منافع همسایگان و کاهش تأثیرگذاری قدرت‌های خارجی بیان کرد. او بیان داشت که خط ساحلی آفریقا جبهه امنیتی غربی عربستان است و از بابت حضور دولت‌های مخالف در آن جا نگران است (Kahlin 2018).

در پایان نشست ۱۲ سپتامبر، هفت کشور عربستان، مصر، سودان، جیبوتی، یمن، سومالی، و اردن توافق‌نامه‌ای مبنی بر ایجاد رژیم قانونی حاکم بر دریای سرخ امضا کردند. این رژیم حقوقی به منزله طرح پادشاه عربستان برای امنیت دریایی، سرمایه‌گذاری، تجارت جهانی، و ثبات منطقه‌ای پیش نهاد و با آن موافقت شد (Homaeefar 2108). وزیر خارجه عربستان هدف از این ابتکار جدید را ایجاد نهاد امنیتی جدید منطقه‌ای برای حراست از دریای سرخ و خلیج عدن اعلام کرد (Washington D.C. 2018). گام بعدی عربستان برای مشروعیت بخشی و عملیاتی کردن نیت خویش، برگزاری مانور موج سرخ یک در آب‌های سرزمینی عربستان در دریای سرخ بود. این مانور پنج روز طول کشید و یگان‌های دریایی عربستان، مصر، اردن، جیبوتی، سومالی، سودان، و یمن در آن حضور داشتند (Barakat 2019).

نگرانی کشورهای حاشیه دریای سرخ و خلیج عدن درباره مسائلی چون دزدی دریایی و امنیت دریایی مسئله جدیدی نیست و این کشور در گذشته نیز جلساتی برای غلبه بر این چالش‌های امنیتی مشترک برگزار کرده است. اما ابتکار عربستان برای ایجاد نهاد جدید منطقه‌ای امر کاملاً جدیدی است. درواقع این امر را باید به منزله ائتلاف‌سازی جدید از سوی سعودی‌ها برای فائق آمدن بر تهدیدات جدید در دریای سرخ و خلیج عدن برآورد

کرد. تروریسم، دزدی دریایی، نفوذ فزاینده مخالفان سعودی چون قطر، ایران، و ترکیه مهم‌ترین چالش‌های عربستان در این منطقه استراتژیک است (Pradhan 2019). باتوجه به چنین متغیرهای تهدیدزایی، خیز به سمت ایجاد نهاد امنیتی جدید و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای با دولت‌های حاشیه دریای سرخ را باید اقدامی در راستای حفظ منافع ملی، امنیت دسته‌جمعی، تقویت چندجانبه‌گرایی، و بازنگری در سیاست‌های راهبردی عربستان درباره دریای سرخ تفسیر کرد که این عمل می‌تواند در تغییر توازن قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار باشد.

۲.۷ تضعیف جایگاه محور ترکیه/ قطر

کنار رقابت‌های چندین‌ساله عربستان با ایران و متحدانش در خاورمیانه، خیزش جریان اخوانی به رهبری محور ترکیه و قطر به منزله سومین قطب ایدئولوژیک، چالش و نگرانی امنیتی فراوانی را برای رهبران سعودی به بار آورده است. حضور این بازیگران در حیات خلوت عربستان به نوعی اعلام جنگی جدید با هژمونی عربستان در دریای سرخ است. تحریم‌های دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس علیه قطر و بایکوت کردن این کشور در شورا، زمینه‌های حضور پررنگ قطر در سایر مناطق را هموار کرد و اتحاد ایدئولوژیک این کشور با ترکیه به ایجاد بلوک ضدسعودی در دریای سرخ و شاخ آفریقا منجر شد. این اتحاد از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی عربستان در دریای سرخ است.

قطر کشوری کوچک است و در محیطی خطرناک از منازعات منطقه‌ای قرار گرفته است، اما جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای فراوانی دارد و درصدد است تا وزن دیپلماتیکی خود را فزونی بخشد. حضور مشهود در شاخ آفریقا، از سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی گرفته تا برعهده گرفتن نقش میانجی‌گرایی در اختلافات بین دولت‌های این منطقه، خود دالی بر تأیید ماجراجویی‌های منطقه‌ای این دولت کوچک است. ثروت فراوان، مالکیت الجزیره در جایگاه غول رسانه‌ای، و اتحاد و ائتلاف با دولت‌های قدرت‌مند مهم‌ترین مقدرات این دولت برای حضور در شاخ آفریقا و دولت‌های حاشیه دریای سرخ بوده است (Mesfin 2106: 1-16). با قطع همکاری دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس با قطر در سال ۲۰۱۷ و تحریم این کشور از سوی اعضای شورا، حضور و نفوذ این کشور در حوزه دریای سرخ و شاخ آفریقا رشد چشم‌گیری پیدا کرد.

سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و سیاست توسعه بنادر در کشورهای حاشیه دریای سرخ دو فاکتور عمده قطر برای حضور در حیات خلوت عربستان بود. سودان از اولین

کشورهای مقصد قطری‌ها انتخاب شد. حجم سرمایه‌گذاری‌های قطر در سودان به ۴ میلیارد دلار می‌رسد. از مهم‌ترین اقدامات قطر در سودان ابتکار ساخت بزرگ‌ترین بندر در دریای سرخ است (Egypt Today Staff 2017). درواقع، توسعه بنادر استراتژی اصلی قطر برای توجیه حضورش در این منطقه جغرافیایی است. این استراتژی در سوماتری و سودان درحال عملیاتی شدن است، اعتبار تخصیص داده شده برای فاز یک این پروژه بندرسازی در سودان ۵۰۰ میلیون دلار است که قرار است تا سال ۲۰۲۰ به اتمام برسد (Vertin 2019 7-8). این حضور در سودان با حضور ترکیه نیز تلاقی پیدا کرده و این دو کشور و دو متحد برای توسعه شهر باستانی سواکین همکاری و شراکت دارند. ۴ میلیارد دلار اعتبار برای توسعه این شهر اختصاص یافته است (Sudan Tribune 2018).

ترکیه نیز در جایگاه متحد قطر روزه‌روز حضور خویش را در دریای سرخ و شاخ آفریقا گسترده‌تر می‌کند و این حضور گسترده و استراتژی جدید از سوی رهبران این کشور پیگیری می‌شود. ابتکار عمل این کشور برای ایجاد پایگاه‌ها و دسترسی به بنادر در شاخ آفریقا بخشی از تلاش‌های ترکیه برای گسترش زیرساخت‌های نظامی و اطلاعاتی منطقه‌ای ترکیه و تقویت نقش و جایگاه این کشور در دریای سرخ، خلیج عدن، و ساحل شرقی آفریقا است (Al Ashkar 2018). حضور ترکیه در دریای سرخ و شاخ آفریقا در دو بخش اقتصادی و نظامی خلاصه می‌شود. استراتژی اقتصادی آنکارا در راستای تقویت روابط اقتصادی و افزایش حجم تجارت دوجانبه از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۷ سه برابر افزایش یافته است و رقم آن به ۱۸/۸ میلیارد دلار رسیده است. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم ترکیه در کشورهای شاخ آفریقا در کل ۶ میلیارد دلار بوده است (Demirci and Mehmet 2018).

بخش دوم به نفوذ و حضور نظامی ترکیه در دریای سرخ و شاخ آفریقا برمی‌گردد. سودان، جیبوتی، و سوماتری کشورهای اندکی که ترکیه درحال نفوذ و توسعه حضور خویش در این کشورهاست. در این بین سوماتری از جمله کشورهایی است که موردتوجه ویژه ترکیه برای اهداف نظامی بوده است و با هدف اجرای بخشی از استراتژی نظامی آنکارا، بزرگ‌ترین پایگاه نظامی خارجی ترکیه در موگادیشو سوماتری قرار دارد که با هدف آموزش ارتش ملی سوماتری بنیاد نهاده شده است (Middle East Monitor 2017). در بسیاری از این کشورها همکاری بین قطر و ترکیه در راستای منافع مشترک مشهود بود. بنابراین، سعودی‌ها در تلاش‌اند به هر نحوی نفوذ و قدرت محور ترکیه/قطر را با چالش روبه‌رو کنند. برهم‌زدن توازن قدرت در شاخ آفریقا با نفوذ گسترده مالی، سیاسی، و ... استراتژی اصلی عربستان برای تضعیف قدرت‌نمایی محور ترکیه/قطر در دریای سرخ و شاخ آفریقا است.

۳.۷ تضعیف جایگاه ایران و نیروهای انصارالله یمن

بی‌شک بزرگ‌ترین تهدید امنیتی و ژئوپلیتیکی عربستان در دریای سرخ به قدرت‌گیری و نفوذ ایران و نیروهای مقاومت در این منطقه ژئواستراتژیک برمی‌گردد. کنار رقابت‌های دیرین عربستان و ایران در خلیج فارس و تحولات خاورمیانه، دریای سرخ، دیگر محور منازعه، بر روابط این دو قدرت منطقه‌ای سایه افکنده است. آغاز بحران در یمن و شروع جنگ داخلی در این کشور به کشیده‌شدن پای قدرت‌های منطقه‌ای ذی‌نفع به مرکز این بحران منجر شد. قدرت‌گیری نیروهای انصارالله، متحد ایران در یمن، توازن قدرت را به ضرر عربستان سعودی تغییر داد و زمینه‌ساز سیاست‌های تهاجمی گرایانه این کشور در قلب بحران یمن شد. ائتلاف عربی به سرکردگی عربستان/امارات پاسخی نظامی و خشن به آنچه تهدید ایران و انصارالله قلمداد می‌شد نمودی عملیاتی پیدا کرده و جنگی چندساله را بر یمن و دریای سرخ تحمیل کرده است. ازسوی دیگر، تسلط کامل نیروهای حامی ایران بر تنگه استراتژیک باب‌المندب اساسی‌ترین نگرانی امنیتی عربستان از قدرت‌گیری جبهه ایران/انصارالله را شامل می‌شود که سعودی‌ها برآنند این نگرانی و چالش را از سر راه خویش بردارند.

آغاز بحران و جنگ خونین داخلی در یمن زمینه‌های خیزش و قدرت‌گیری انصارالله یمن را به‌منزله نیرویی تجدیدنظرطلب فراهم کرد. با افزایش موج نارضایتی‌ها از دولت منصورالهادی، نیروهای انصارالله شهر صنعا را به تصرف خویش درآوردند، حوزه قدرت و نفوذ خویش را به جنوب این کشور گستراندند، و بخش اعظم شهر عدن را به تسخیر درآوردند. این قدرت‌گیری به ایجاد ائتلاف ده کشور عمدتاً عربی برای مقابله با تهدید انصارالله منجر شد. حمله نظامی ائتلاف با رهبری عربستان و حمایت‌های آمریکا علیه این نیروها تشدید و عملیاتی شد و سعودی‌ها و اماراتی‌ها نیز بخش عمده‌ای از سربازان خویش را در یمن مستقر کردند (Juneau 2016: 653-654). عمده‌ترین ترس عربستان تسلط نیروهای حوثی بر تنگه استراتژیک باب‌المندب است. تنگه استراتژیک باب‌المندب (بین یمن و اریتره) آبراهی حیاتی است که تسلط بر آن می‌تواند اقتصاد و جوامع جهانی را تحت‌تأثیر قرار دهد. طبق تخمین اداره اطلاعات انرژی آمریکا، روزانه ۴/۸ میلیون بشکه نفت از این تنگه عبور می‌کند. بندر هدیده نیز از بنادر اصلی در تنگه باب‌المندب است که در کنترل نیروهای حوثی قرار دارد (Aljamra 2019).

از دیدگاه سعودی‌ها، کنترل باب‌المندب و تصرف بنادر مهم یمن بزرگ‌ترین اهرم فشار ایران بر عربستان و حتی ایالات متحده آمریکاست. بنابراین نیل به چنین مقصودی هدف

اصلی ایران و نیروهای حوثی را تشکیل می‌دهد (Abo Alasrar 2020). برای غلبه بر چنین نگرانی و چالش عمده امنیتی، سعودی‌ها با افزایش فشار حداکثری و حملات نظامی به بندر هدیده بزرگ‌ترین بحران انسانی را رقم زدند. این نبرد حیثیتی و بحران انسانی ناشی از آن به واکنش جامعه جهانی و انعقاد قرارداد استکهلم میان دوطرف منجر شد و نیروهای حوثی در ۱۱ مه ۲۰۱۹ نیروهای خویش را از بند سلیف (Salif) و غرب هدیده خارج کردند (Das 2020: 18).

ایران نیز در جایگاه متحد استراتژیک و ایدئولوژیک نیروهای انصارالله یمن به اصلی‌ترین دغدغه و نگرانی سعودی‌ها در دریای سرخ تبدیل شده است. ایران در تلاش بوده است تا در راستای نفوذ منطقه‌ای و حضور دائمی در دریای سرخ و خلیج عدن به منظور برقراری توازن جدید مقابل کشورهای حوزه دریای سرخ، سیاست نزدیکی و حضور در دریای سرخ و شاخ آفریقا را گسترش دهد (Lefebvre 2012). ایران در راستای بسط حضور نظامی و فیزیکی در سال ۲۰۱۱ شناوری کوچک از کشتی‌های سطحی را در کانال سوئز مستقر کرد (Fargher 2017). ایران حتی در سال ۲۰۰۸ یک کشتی جنگی را برای مقابله با دزدان دریایی به خلیج عدن اعزام کرد تا در راستای مبارزه با دزدان دریایی با سومالی همکاری کند (BBC News 2008).

تا قبل از شکل‌گیری ائتلاف عربی جنگ در یمن، ایران روابطی تاریخی با برخی کشورهای دریای سرخ برقرار کرده بود. سودان، سومالی، اریتره، و جیبوتی از جمله کشورهایی بودند که روابط و پیوند تاریخی با ایران داشتند و به‌نوعی موجبات حضور و نفوذ ایران را در دریای سرخ فراهم کرده بودند. اما با شدت‌گرفتن جنگ یمن و پیوستن برخی از کشورهای حاشیه دریای سرخ به این ائتلاف، روابط ایران با کشورهایی مانند سودان، اریتره، و جیبوتی به حالت تعلیق درآمد و نفوذ سعودی‌ها مانع از گسترش و تثبیت این ارتباطات شد. مانژانگ (Manjang) در تحلیلی از حضور ایران در دریای سرخ و آفریقای شرقی معتقد است که عربستان از بزرگ‌ترین رقبای منطقه‌ای ایران است و ایران برقراری ارتباط و حضور نظامی و اقتصادی خویش در شاخ آفریقا به منظور مقابله با نفوذ منطقه‌ای عربستان را بسط داده است (Manjang 2017: 53). بنابراین، با تعلیق روابط ایران با برخی از کشورهای حاشیه دریای سرخ، انصارالله یمن در جایگاه متحد استراتژیک ایران هم‌چنان نقش و وزن خطیری را در سیاست‌های راه‌بردی ایران به خود اختصاص داده است و می‌تواند قدرت و نفوذ ایران در دریای سرخ را تثبیت کند. این محور بزرگ‌ترین معضل امنیتی سعودی‌هاست.

با اشراف کامل مقامات سعودی بر نقش، قدرت، و نفوذ روزافزون دو محور رقیب در دریای سرخ و شاخ آفریقا، اتخاذ راهبردهایی برای تقلیل و تضعیف نفوذ این قطب‌های مخالف و چالش‌گر اجتناب‌ناپذیر بود. با توسل به چنین امری رهبران سعودی سیاست اتحادسازی، سرمایه‌گذاری اقتصادی، کمک مالی، و ... برای جلب نظر دولت‌های این منطقه را به‌کار گرفتند که بتوانند با کاهش تأثیر نفوذ قدرت‌های خارجی حوزه قدرت خویش را تثبیت کنند و همکاری‌های امنیتی را ارتقا دهند.

۸. نتیجه‌گیری

این مقاله تلاشی در زمینه شناخت، واکاوی، و ریشه‌یابی اقتصادی سیاسی حضور و نفوذ عربستان سعودی در دریای سرخ است. یافته‌های پژوهش نشان‌دهنده تمایلات عربستان سعودی برای بسط و توسعه قدرت در این منطقه راهبردی است. عربستان با به‌کارگیری اقدامات اقتصادی مانند استفاده از مسیر ترانزیتی دریای سرخ برای حمل‌ونقل جهانی، حضور مستقیم برای کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری در کشورهای حاشیه دریای سرخ، و عملیاتی کردن پروژه نئوم (چشم‌انداز ۲۰۳۰) به دنبال دستیابی به نتایج سیاسی خاصی است که می‌تواند زمینه‌های توسعه قدرت سعودی‌ها را فراهم کند. ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و تضعیف قدرت و نفوذ محور ترکیه/ قطر و محور ایران/ انصارالله مهم‌ترین پی‌آمدهای سیاسی است که سعودی‌ها دنباله‌رو آنند. بنابراین با توسل به داده‌های موجود در کوتاه‌مدت می‌توان تا حدودی ابتکار سعودی‌ها در دریای سرخ را برای حصول به نتایج سیاسی و اقتصادی موفق ارزیابی کرد. استراتژی ائتلاف‌سازی، هم‌راه‌کردن کشورهای دریای سرخ با خود (جنگ یمن)، غالب‌شدن در کشورهای دارای پیوند تاریخی با ایران (سودان و اریتره)، و ... بخشی از موفقیت‌های حاصل از استراتژی‌های اقتصادی سیاسی عربستان در دریای سرخ است. در سوی دیگر بحران یمن و تعمیق جنگ در این کشور، قدرت فزاینده انصارالله، و حضور پررنگ‌تر محور ترکیه/ قطر مهم‌ترین چالش‌هایی است که موفقیت استراتژی‌های عربستان را در بلندمدت با تردید مواجه کرده است.

کتاب‌نامه

اسمیت، روی، عماد الانیس، و کریستوفر فاراندس (۱۳۹۲)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست‌ویکم*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: مخاطب.

اقتصاد سیاسی عربستان سعودی در دریای سرخ (علی علیزاده و حامد کاظمی) ۵۳۳

سی. میلر، ریموند (۱۳۹۰)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: جهان‌بینی‌های متعارض*، ترجمه محمدعلی شیرخانی، سیداحمد فاطمی‌نژاد، و علیرضا خسروی، تهران: سمت.

گیلپین، رابرت (۱۳۹۲)، *اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل*، ترجمه مهدی میرمحمدی، محمود یزدان فام، علیرضا خسروی، و محمد جمشیدی، تهران: تدبیر اقتصاد.

لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور (۱۳۹۲)، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت*، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس.

References

- Abo Alasrar (2020), "The Houthis are Consolidating Power": <https://www.mei.edu/publications/houthis-are-consolidating-power>.
- Aljamra, Helal (2019), "Bab-El-Mandeb, Gateway to the Red Sea: the World's Most Dangerous Strait": <https://insidearabia.com/bab-el-mandeb-gateway-to-the-red-sea-the-worlds-most-dangerous-strait>.
- Al-Ashkar, N. (5 Jan. 2018), "Turkish eyes on Africa", Ahram online.
- Aly, Hend (2019), "Royal Dream: City Branding and Saudi Arabia's NEOM", *Middle East-Topics & Arguments*, 12.
- Alwan Daoud A. (5 April 2018), "IGAD Maritime Affairs Newsletter", vol. 2: <https://irconsilium.com/wp-content/uploads/2018/07/IMAN-July-18.pdf>.
- Barakat, Mahmoud (2019), "Red Wave 1' Naval Maneuvers Wrap up in Saudi Arabia": <https://www.aa.com.tr/en/middle-east/-red-wave-1-naval-maneuvers-wrap-up-in-saudi-arabia/1355277>.
- BBC (2017), "Saudi Arabia Plans Luxury Beach Resorts on Red Sea", *BBC*, 1 August 2017: <http://www.bbc.com/news/world-middle-east-40795570>.
- BBC News (20 Dec. 2008), "Iran Sends Ship Against Pirates", and Fargher (note 63).
- C. Miller, Raymond (2011), *International Political Economy Contrasting World Views*, translated by Mohammad Ali Shirkhani, Seyed Ahmad Fatemi Nejad and Alireza Khosravi, Tehran: The Organization for the Study and Editing of University Humanities Books (Samt), First Edition (in Persian).
- Das, Hirak Jyoti (2020), "Interests and Contests of Houthi and Al-Hirak Movements in Yemen Crisis", Published in January 2020 by Vivekananda International Foundation³, San Martin Marg | Chanakyapuri | New Delhi - 110021 Tel: 011-24121764 | Fax: 011-66173415 E-mail: info@vifindia.org Website: www.vifindia.org.
- Davis, J. (2017), "Trump Meets Saudi Prince as U.S. and Kingdom Seek Warmer Relations", [Online] *New York Times*: <https://www.nytimes.com/2017/03/14/world/middleeast/mohammed-bin-salman-saudi-arabia-trump.html>.
- Demirci, Zahul and Faith Hafiz Mehmet (2018), "Turkey in Intense Cooperation with Africa", Ankara: <https://bit.ly/2vglAW>.
- De Waal, A. (2019), "Beyond the Red Sea: A New Driving Force in the Politics of the Horn", *African Arguments*, 11 July 2018.

- De Waal, A. (2019), "Pax Africana or Middle East Security Alliance in the Horn of Africa and the Red Sea?", *World Peace Foundation*, Occasional Paper no. 17.
- Dickinson, Elizabeth (2017), "Riyadh Looks Across the Red Sea: What Saudi Investors Could Mean for Africa", <<https://www.devex.com/news/riyadh-looks-across-the-red-sea-what-saudi-investors-could-mean-for-africa-91412>>.
- Egypt Today Staff (2017), "Qatar Intends to Build Red Sea Port in Sudan": <<https://www.egypttoday.com/Article/1/33530/Qatar-intends-to-build-Red-Sea-port-in-Sudan>>.
- Egypt oil-gas (2019), "Saudi Arabia to Expand Pipeline as Alternate Export Route": <<https://egyptoil-gas.com/news/saudi-arabia-to-expand-pipeline-as-alternate-export-route>>.
- Fargher, J. (5 Apr. 2017), "'This presence will continue forever': An assessment of Iranian naval capabilities in the Red Sea", *Center for International Maritime Security*.
- Fattouh, Bassam and Amrita Sen (2016), "Saudi Arabia's Vision 2030, Oil Policy and the Evolution of the Energy Sector", *Oxford Institute for Energy Studies*, Oxford Energy Comment: <<https://www.oxfordenergy.org/wpcms/wp-content/uploads/2016/07/Saudi-Arabias-Vision-2030-Oil-Policy-and-the-Evolutionof-the-Energy-Sector>>.
- Gilpin, Robert (2013), *Global Political Economy: Understanding the International Economics Order*, translated by Mehdi Mir Mohammadi, Mahmoudizdan Pham, Alireza Khosravi and Mohammad Jamshidi, Tehran: Tadbir Eghtesad Research Institute Publications (in Persian).
- Gilpin, Robert (2016), *The Political Economy of International Relations*, Princeton University Press.
- Globaldata (2019), "Expanded East-West Pipeline Will Provide Limited Protection for Saudi Arabia": <<https://www.globaldata.com/expanded-east-west-pipeline-will-provide-limited-protection-for-saudi-arabia>>.
- Guardian (January 12, 2016), "Why Has Sudan Ditched Iran in Favour of Saudi Arabia?", *Guardian*: <<https://www.theguardian.com/world/2016/jan/12/sudan-siding-with-saudi-arabia-long-term-ally-iran>>.
- Habibi, Nadr (2019), "Implementing Saudi Arabia's Vision 2030: An Interim Balance Sheet", *Middle East Brief*, 127.
- Hough, Peter (2010), "Middlesex University Research Repository", <https://orcid.org/0000-0002-1209-1654> (2010), International Political Economy I: Theory and History, in: World Politics: International Relations and Globalisation in the 21st Century, Haynes, Jeffrey, Hough, Peter ORCID: <https://orcid.org/0000-0002-1209-1654>, Malik, Shahin and Pettiford, Lloyd, eds. Pearson Longman, at: <http://eprints.mdx.ac.uk/9744>.
- Isaac Kwaku Fokuo Jr. (2019), "Opinion: Why Saudi Arabia is Looking Across the Red Sea Towards Africa": <<https://www.arabianbusiness.com/politics-economics/435550-opinion-why-saudi-arabia-is-looking-across-the-red-sea-towards-africa>>.
- Juneau, Thomas (2016), "Iran's Policy Towards the Houthis in Yemen: a Limited Return On modest Investment", *International Affairs*, 92, no. 3.
- Kahlin, S. (2018), "Saudi Arabia Seeks New Political BLOC in Strategic Red Sea Region", Reuters, 12 Dec.
- Larson, Thomas and David Skidmore (2013), *International Political Economy: The Struggle for Power and Wealth*, translated by Ahmad Saei and Mehdi Taghavi, Tehran: Qoms (in Persian).

- Lefebvre, J. A. (2012), "Iran in the Horn of Africa: Outflanking US allies", *Middle East Policy Council*, vol. 19, no. 2.
- Manjang, Alieu (2017), "Beyond the Middle East: Saudi-Iranian Rivalry in the Horn of Africa", *International Relations and Diplomacy*, 5 (1).
- Mahmood, Omar S. (2019), "Competition, Cooperation and Security in the Red Sea", *East Africa Report*, 24.
- Mesfin, Barouk (2016), "Qatar's Diplomatic Incursions into the Horn of Africa", *Institute for Security Studies, East Africa Report* 8 (2016).
- Meester, Jos, Willem Van den Berg, and Harry Verhoeven (2018), "Riyal Politik", *The Political Economy of Gulf Investments in the Horn of Africa*, Cru Report, Den Haag: Netherlands Institute of International Relations Clingendael.
- Melvin, Neil John (2019), *Foreign Military Presence in the Horn of Africa Region*, Stockholm International Peace Research Institute.
- Meyer Kantack (2017), "The Gulf Contest for the Horn of Africa", https://www.criticalthreats.org/analysis/the-gulf-contest-for-the-horn-of-africa#_ftn28.
- Middle East Monitor (2017), "Turkey Opens Largest Overseas Military base in Somalia", 5 Oct.
- Newmann, Bill (2013), "Theories of International Political Economy", Poli/Intl 365 International Political Economy (IP): <www.people.vcu.edu/~wnewmann/IPETheory.365.htm>.
- Nazife S. P. A. (2016), "From Stillness to Aggression: The Policy of Saudi Arabia towards Syria after the Arab Spring", *International Journal of Humanities and Social Science*, 6 (9).
- Offshore (2019), "Saudi Pipeline Expansion Does Little to Solve Strait of Hormuz Risks": <<https://www.offshore-technology.com/comment/saudi-strait-hormuz>>.
- Reuters (2017), "Somalia Received Saudi Aid the Day It Cut Ties with Iran: Document": <<http://www.reuters.com/article/us-somalia-saudi-iran-idUSKCN0UV0BH>>.
- Shahine Alaa and Vivian Nereim (2017), "Saudi Arabia Plans a Huge Red Sea Beach Tourism Project", *Bloomberg*: <<https://www.bloomberg.com/news/articles/2017-08-01/saudi-arabia-unveils-plans-for-mega-red-sea-tourism-project>>.
- Smith, Roy, Emad Elanis, and Christopher Farandes (2013), *International Political Economy in the 21st Century*, translated by Amir Mohammad Haji Yousefi and Ruhollah Talebi Arani, Tehran: Mokhtab Publishing (in Persian).
- Sudan Tribune (2018), "Sudan, Qatar to Sign \$4 Billion Deal to Develop Suakin Seaport", <<https://www.sudantribune.com/spip.php?article65026>>.
- Suez Canal Authority (2017), "Importance of the Suez Canal", www.suezcanal.gov.eg/English/About/Pages/WhySuezCanal.aspx; US Energy Information Administration, World Oil Transit Chokepoints, 25 July 2017, www.eia.gov/beta/international/analysis_includes/special_topics/World_Oil_Transit_Chokepoints/wotc.pdf.
- Verma Nidhi, Sudarshan Varadhan (2019), "Saudi Arabia Aims to Expand Pipeline to Reduce Oil Exports Via Gulf", <https://www.reuters.com/article/us-saudi-oil-india/saudi-arabia-aims-to-expand-pipeline-to-reduce-oil-exports-via-gulf-idUSKCN1UK19T>.
- Vertin, Zach (2019), "Red Sea Rivalries", *Foreign Affairs*, 15.

- Vision 2030 (2020), "Document, Kingdom of Saudi Arabia", ESSAGE FROM HRH PRINCE MOHAMMED BIN SALMAN BIN ABDULAZIZ AL-SAUD <http://vision2030.gov.sa/en>
- Viden, A. (2011), "Saudi Arabia: Status Quo Amidst Unrest", [Online] Jewish Policy Center, Available at: <https://www.jewishpolicycenter.org/2011/11/30/saudi-arabia-status-quo/>. [Accessed: 15th April, 2017].
- Washington D.C. (2018), "Arab and African Countries Establish New Entity to Safeguard the Red Sea and Gulf of Aden", *The Embassy of the Kingdom of Saudi Arabia, December*, 18, 2018, <https://www.saudiembassy.net/news/arab-and-african-countries-establish-new-entity-safeguard-red-sea-and-gulf-aden>.

استقرار سیاسی ایران و چالش‌های سیاست‌گذاری صنعتی کارآمد

برزین جعفر تاش امیری*

چکیده

چهارچوب استقرار سیاسی برای درک تفاوت عملکرد نهادها در بسترهای مختلف در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهش‌گران و نهادهای سیاست‌گذاری دنیا قرار گرفته است. این چهارچوب برخلاف تحلیل‌های مرسوم، که عدم موفقیت نهادها را به توان‌مندی دولت یا عوامل فرهنگی محدود می‌کند، معتقد است توزیع قدرت تعیین‌کننده کارآمدی نهاد است. توزیع قدرت سازمانی گروه‌های ذی‌نفع تعیین می‌کند که این گروه‌ها براساس «منافع» و «توان‌مندی» خود از سیاست یا نهاد خاص حمایت، در برابر آن مقاومت یا آن را منحرف می‌کنند. از این رو، با فهم توزیع قدرت سازمانی می‌توان به دلایل عملکرد نه‌چندان موفق سیاست یا نهاد در بستر سیاسی خاص پی برد. در این پژوهش با بررسی تحولات استقرار سیاسی ایران سعی شده است تا چالش‌های به‌کارگیری نهاد سیاست صنعتی در بستر سیاسی و اقتصادی ایران بررسی شود. دلالت‌های کلان استقرار سیاسی ایران نشان می‌دهد که افق کوتاه‌مدت و توان‌مندی پایین اجرای دولت، که نتیجه استقرار سیاسی حزبی رقابتی است، کنار بنگاه‌های اقتصادی صاحب‌نفوذ خطر تسخیر سیاست صنعتی را بسیار بالا برده است. تعیین اهداف دقیق، مشخص، و محافظه‌کارانه می‌تواند امکان موفقیت سیاست صنعتی را تاحدی افزایش دهد. همچنین حمایت از بنگاه‌های اقتصادی کاملاً خصوصی، که نفوذ سیاسی کم‌تری دارند، می‌تواند راه‌حل دیگری برای کاهش خطر تسخیر سیاست‌های حمایتی باشد. در نهایت باید توجه داشت که در استقرار سیاسی فعلی ایران، احتمالاً تسخیر سیاست‌های حمایتی دولت از سوی بنگاه‌های دولتی و شبه‌دولتی بسیار زیاد است و از این رو هرگونه سیاست حمایتی باید باتوجه به این تله سیاستی تدوین شود.

کلیدواژه‌ها: استقرار سیاسی، سیاست صنعتی، توزیع قدرت، تحلیل نهادی، سیاست صنعتی ایران.

نوع مقاله: پژوهشی.

* پژوهش‌گر پژوهشکده مطالعات فناوری، تهران، ایران، barzin.jf@gmail.com

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۵۶۳-۵۳۷.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۶

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



۱. مقدمه

قوانین مربوط به چراغ راه‌نمایی و رانندگی در جایگاه نهادی ساده حق عبور و مرور در چهارراه‌ها را تعیین می‌کند. سیاست صنعتی به منزله نهادی پیچیده رانت‌هایی را به‌منظور حمایت از صنایع در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. اهمیت وجود و کارآمدی نهادها در این است که تبادل اجتماعی را ممکن می‌کنند. برای مثال، از همین‌رو، برای تسهیل عبور و مرور خودروها قوانین راه‌نمایی و رانندگی وضع می‌شود. اغلب از نقش تسهیل‌گری نهادها با اصطلاح هزینه مبادله یاد می‌شود. ادعا این است که در نبود قوانین هزینه هماهنگی و همکاری برای انجام مبادله آن‌قدر بالاست که می‌تواند مانع مبادله شود (North 1990).

ناکارآمدی نهادهای رسمی از مشکلات مهم به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه است. به عبارت دیگر، بسیاری از قوانین، مقررات، و سیاست‌های مترقی در این کشورها وجود دارند، اما در عمل کارآمد نیستند. تجربه برنامه‌های توسعه و هم‌چنین سیاست‌گذاری صنعتی در ایران نشان می‌دهد که لزوماً تصویب قانون و سیاست‌گذاری به اجرای آن منجر نمی‌شود. عموم مطالعات انجام‌شده در مورد ۶ برنامه توسعه پس از انقلاب نشان از پیاده‌سازی و تحقق اندک این برنامه‌ها دارد (مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۹۸). هم‌چنین آن‌گونه که در جدول ۱ آمده، طی سه دهه گذشته، وزارت صنعت، معدن، و تجارت چهار سند و یک طرح مرتبط با استراتژی صنعتی تهیه کرده و در واقع به‌نوعی به تکلیف قانونی خود در برنامه‌های توسعه عمل کرده است، اما هیچ‌کدام از این مطالعات مبنای جهت‌دهی سیاست‌های حمایتی، تجاری، بانکی، و ... قرار نگرفته و با گذشت هر دوره حکم به تهیه این سند مجدداً در متن قانون برنامه قرار گرفته است.

جدول ۱. وضعیت اسناد استراتژی توسعه صنعتی

سند منتشره	سال انتشار	نتیجه
استراتژی توسعه صنعتی	۱۳۸۴	مبنای تهیه این سند «طرح مطالعاتی استراتژی توسعه صنعتی» (۱۳۸۲) بود، اما با تغییر دولت از دستورکار خارج شد.
راهبرد توسعه صنعتی کشور (۱۳۸۵-۱۴۰۴)	۱۳۸۵	سند تهیه‌شده با تغییر وزیر از دستورکار خارج شد.
طرح میان‌مدت آمایش صنعتی و معدنی	۱۳۸۷	این طرح به‌منزله طرح عملیاتی سند تهیه‌شده در سال ۱۳۸۵ تهیه شد و در عمل به تسهیلات‌دهی به طرح‌های ایجاد استان‌ها منتهی شد.
برنامه راهبردی وزارت صنعت، معدن، و تجارت	۱۳۹۲	در انتهای دولت دهم منتشر شد و در دولت بعد از دستورکار خارج شد.
برنامه راهبردی وزارت صنعت، معدن، و تجارت	۱۳۹۴	اجرا نشده باقی ماند.
فهرست اولویت‌های صنعتی و معدنی	؟	به دلیل اختلاف نظر در دولت، با گذشت دو سال از اجرای برنامه هم‌چنان تصویب و منتشر نشده است.

(منبع: مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۹۸)

هم‌چنین سیاست‌های حمایتی مانند حمایت‌های تعرفه‌ای، خوراک یارانه‌ای، انرژی یارانه‌ای، و تأمین مالی در توسعه صنایع مورد حمایت مانند صنعت خودروسازی، فولاد، سیمان، پتروشیمی، و ... آن‌گونه که باید به توسعه این صنایع منجر نشده است (جعفرتاش امیری ۱۳۹۹). از این‌رو، این سؤال پیش می‌آید که دلیل اجرانشدن یا ناکارآمدی سیاست‌های حمایتی یا همان نهاد سیاست صنعتی در ایران چیست؟

باتوجه به موارد فوق مشخص شده است که وجود نهادهای رسمی به معنی اجرای کارآمدشان نیست. اگر به همان مثال قوانین راهنمایی و رانندگی بازگردیم، ممکن است این قوانین وجود داشته باشند، اما رعایت نشوند. از این‌رو، اقتصاددانان نهادگرا در پی یافتن دلیل تفاوت عملکرد نهادها در بسترهای مختلف، به اهمیت نهادهای غیررسمی مانند فرهنگ پی بردند. برای مثال در جامعه تسهیل‌گر اجرای قوانین راهنمایی و رانندگی و حمل‌ونقل ایمن و سریع است. در نبود فرهنگ رانندگی نه فقط هزینه اجرای قوانین افزایش پیدا می‌کند (نیاز به پلیس و تجهیزات راهنمایی و رانندگی بیش‌تر)، بلکه احتمالاً با مقاومت مردم در نهایت هم کارایی لازم را نخواهد داشت (North 1990).

با وجود این، نهادهای غیررسمی مانند فرهنگ هم نمی‌توانند به‌طور کامل تفاوت کارآمدی نهادهای رسمی در بسترهای مختلف را توضیح دهند. برای مثال، در مورد فرهنگ راهنمایی و رانندگی، فرض کنید توان‌مندی اجرایی برای محدود کردن رانندگی بد از بین برود یا سیستم حمل‌ونقل عمومی ناگهان مختل شود و بار ترافیکی خیابان‌ها به شدت افزایش پیدا کند، در چنین موقعیتی احتمالاً هنجار رانندگی مناسب و احترام به دیگران تغییر خواهد کرد و هنجارهای رانندگی جدیدی شکل خواهد گرفت. واضح است که در چنین موقعیتی نباید توضیح بی‌احترامی به قوانین راهنمایی و رانندگی به نبود فرهنگ رانندگی نسبت داده شود، چراکه خود این هنجار (تا اندازه‌ای) متغیر وابسته است. از این‌رو، در این مثال عدم تعادل جهت اثرگذاری می‌تواند برعکس باشد، تغییر در قابلیت اجرایی نهاد رسمی باعث تغییر در نهادهای غیررسمی حمایت‌گر می‌شود.

در مقابل رویکرد استقرار سیاسی نهادهای غیررسمی مانند فرهنگ را عامل تعیین‌کننده عملکرد نهاد نمی‌داند، بلکه توزیع قدرت سازمانی^۱ و در نتیجه حمایت یا مقاومت گروه‌های قدرت‌مند از یک سیاست یا نهاد را عامل اصلی کارآمدی می‌داند. تغییرات نهادی، که در شرق آسیا و سایر مناطق در نیمه دوم قرن بیستم روی داد، نه به واسطه تغییر ناگهانی در ارزش‌ها و فرهنگ‌های این کشورها، بلکه به موجب ترتیبات سیاسی جدیدی بود که توازن

قوا در این جوامع را تغییر داد. این تغییر در توازن قوا به نهادهای جدیدی مانند سیاست صنعتی اجازه ظهور و عملکرد مؤثر داد.

در بخش اول این مطالعه چهارچوب استقرار سیاسی و اهمیت آن در تحلیل کارآمدی نهادهای توسعه‌ای و به‌طور خاص نهاد سیاست صنعتی شرح داده می‌شود و در بخش دوم با استفاده از این چهارچوب تصویری از تحولات استقرار سیاسی در ایران ارائه می‌شود. در نهایت درباره دلالت‌های استقرار سیاسی ایران برای سیاست‌گذاری صنعتی بحث شده است.

۲. استقرار سیاسی چهارچوبی برای تحلیل نهادی

در چهارچوب استقرار سیاسی به‌منظور توضیح تفاوت در کیفیت اجرای نهادها و همچنین هزینه ایجاد نهادهای جدید به «سازمان قدرت» (organization of power) توجه می‌شود. این چهارچوب با استفاده از شواهد تاریخی استدلال می‌کند که مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده جهت تغییرات نهادی و کارآمدی نهاد خاص توزیع قدرت سازمانی در بین سازمان‌های ذی‌نفع آن نهاد است (Khan 2010). این تحلیل با تحلیل‌های مرسوم، که عدم موفقیت یک سیاست یا نهاد را به توانمندی دولت‌ها یا عوامل فرهنگی محدود می‌کنند (Fukuyama 1995; North 1990)، متفاوت است.

به‌نظر می‌رسد، نهادها به‌خوبی سفر نمی‌کنند. یعنی نهادها و سیاست‌ها در هر کشور به‌علت وجود بستر سیاسی متفاوت نتایج مختلفی همراه دارند. سیاست صنعتی که در کره جنوبی موفق بوده در پاکستان نتایج به‌مراتب ضعیف‌تری به‌بار آورده است. با این‌که نهادهای توسعه‌ای در این دو کشور شباهت زیادی به هم داشتند، استقرار سیاسی متفاوت اجازه موفقیت بلندمدت این نهادها در پاکستان را نداد (Khan 1999). هم‌چنین تقویت مالکیت خصوصی و آزادسازی اقتصاد، که در کشورهای توسعه‌یافته آثار نسبتاً خوبی به‌جا گذاشته، در کشورهای درحال‌توسعه توفیق چندانی به‌عمل نیاورده است. ازاین‌رو، برای درک و تحلیل تفاوت عملکرد نهادها در کشورهای مختلف نیاز است که به بستر منحصربه‌فرد هر کشور توجه شود. البته نکته در روش درک و تحلیل بستر سیاسی است.

چهارچوب استقرار سیاسی با اذعان به پیچیدگی تحلیل بستر سیاسی نهادها قدرت سازمانی را محور اصلی تحلیل خود قرار می‌دهد. توزیع قدرت سازمانی به‌معنی قدرت نسبی گروه‌ها و سازمان‌ها در رقابت برای توزیع منافع است. استدلال اصلی این است که

اگر توزیع منافع حاصل از یک سیاست یا تغییر نهادی با توزیع قدرت هم‌خوانی نداشته باشد، گروه‌های قدرت‌مند یا مانع اجرای سیاست می‌شوند یا در انحراف آن سعی خواهند داشت (Khan 2018). به عبارت دیگر، این قدرت نسبی گروه‌های رقیب است که در فرایند چانه‌زنی و کشمکش کیفیت عملکرد نهادها و حکمرانی آن‌ها را تعیین می‌کند. برای مثال در سیاست افزایش تعرفه واردات به منظور حمایت از صنایع داخلی، اگر بنگاه‌های اقتصادی قدرت‌مند توانایی و انگیزه تسخیر سیاست‌های حمایتی را بدون تلاش برای افزایش بهره‌وری و یادگیری داشته باشند، به احتمال زیاد به اهداف تعیین شده نخواهد رسید. از این رو، شاید برای حمایت بهتر باشد از مشوق‌های صادراتی استفاده کرد. توجه به استقرار سیاسی یک کشور دلالت‌های مهمی در خصوص کارآمدسازی سیاست صنعتی به دست می‌دهد.

البته از تحلیل استقرار سیاسی فقط برای توضیح تحلیل کارآمدی نهاد سیاست صنعتی استفاده نمی‌شود. با محبوبیت این چهارچوب در سال‌های اخیر از آن برای توضیح این‌که چرا بعضی حکومت‌ها به حیات خود ادامه داده‌اند، اما بعضی دیگر سقوط کردند؟ (Lindemann 2008; World Bank 2011)، چرا بعضی فرایندهای صلح به نتایج بهتری می‌رسند؟ (Rocha Menocal 2015)، و چرا بعضی دولت‌ها در اجرای سیاست‌های آموزشی و بهداشتی موفق‌ترند؟ (Lavers and Hickey 2015; Levy and Walton 2013) نیز استفاده می‌شود. وجه اشتراک تمام این تحلیل‌ها توجه به دینامیک قدرت نهانی است که در عملکرد سیاست‌ها و نهادها تأثیر می‌گذارد (Kelsall 2016). در این رویکرد سازمان‌ها با توجه به توانمندی و منافع خود یا از اجرای نهادی مشخص حمایت می‌کنند یا در برابر اجرای آن مقاومت می‌کنند و حتی ممکن است برای انحراف آن نهاد بکوشند. موضوعی که در تازه‌ترین گزارش بانک جهانی با این عبارات مورد تأکید قرار گرفته است:

ظرفیت بازیگران در تعهد و تمایل به همکاری و هماهنگی برای دستیابی به اهداف مطلوب اجتماعی مهم‌ترین عامل اثربخشی است (World Bank 2017).

در این پژوهش از چهارچوب استقرار سیاسی برای تحلیل کارآمدی نهاد سیاست صنعتی در ایران استفاده می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر از این چهارچوب برای تحلیل استقرار سیاسی نپال (Roy and Khan 2017)، هند (Khan 2011)، بنگلادش (Khan 2011)، تانزانیا (Andreoni 2017)، و پرو (Sanborn et al. 2017) استفاده شد.

واقعیت این است که معرفی هرگونه نهاد جدید با واکنش ساختار توزیع قدرت مواجه می‌شود. در بیش‌تر تحلیل‌های نهادی استاندارد فرض بر این است که ارگان دولتی توانایی

پیاده‌سازی نهاد رسمی را دارد. اما درحقیقت درجه امکان‌پذیری و هزینه پیاده‌سازی تاحدزیادی به توان‌مندی مجری و قدرت مقاومت‌کنندگان در برابر نهادی خاص (در این‌جا سیاست صنعتی) بستگی دارد.

۳. سؤال پژوهش

مسئله اصلی پژوهش حاضر چالش‌هایی است که تدوین و اجرای سیاست صنعتی در بستر استقرار سیاسی ایران با آن مواجه است. ازاین‌رو، شناخت استقرار سیاسی ایران و دلالت‌های مهمی که برای سیاست‌گذاری صنعتی در کشور دارد موضوعی است که این پژوهش به آن خواهد پرداخت. بنا بر این توضیحات، در این مطالعه سعی شده است به دو سؤال زیر پاسخ داده شود:

الف) استقرار سیاسی ایران از چه نوعی است؟

ب) دلالت‌های مهم این استقرار سیاسی برای سیاست‌گذاری صنعتی چیست؟

۴. روش‌شناسی استقرار سیاسی

درباره روش تحقیق استقرار سیاسی هنوز اتفاق‌نظری وجود ندارد؛ هرچند پژوهش‌گران سعی کرده‌اند راه‌کارهایی را برای مطالعه نظام‌مند استقرار سیاسی ارائه دهند. تا این‌جا دریافتیم که توزیع قدرت سازمانی تعیین‌کننده استقرار سیاسی جامعه است. اما مسئله این‌جاست که قدرت و مهم‌تر از آن اندازه‌گیری قدرت گروه‌های مختلف کار آسانی نیست. باوجوداین می‌توان با مرور رویدادهای تاریخی مهم، که با تغییر در ساختارهای قدرت همراه بوده است، درکی از قدرت گروه‌های مختلف به‌دست آورد (Khan 2010). ازاین‌رو، برای تحلیل فهم استقرار سیاسی، به‌تبعیت از خان، به اسناد و منابع تاریخی رجوع می‌شود تا با بررسی تغییر ساختار قدرت و ثروت سیر تحولات استقرار سیاسی جامعه ایرانی مشخص شود. درحقیقت اتفاقات مهم سیاسی و اقتصادی، که توزیع قدرت را در این حوزه‌ها متحول کرد، واحد اصلی تحلیل و نقاط مهم برای تحلیل استقرار سیاسی کشور است. در جدول زیر مدل، منابع جمع‌آوری اطلاعات، و واحد تحلیل مشخص شده است.

جدول ۲. مدل، منابع، و واحد تحلیل پژوهش

مدل پژوهش	منابع جمع‌آوری اطلاعات	واحد تحلیل
استقرار سیاسی	اسناد و منابع تاریخی	تحولات سیاسی و اقتصادی مهم

استقرار سیاسی ایران و چالش‌های سیاست‌گذاری صنعتی کارآمد (برزین جعفرتاش امیری) ۵۴۳

در ادامه پیکربندی سیاسی و پیکربندی اقتصادی به منزله مدل‌های تحلیلی استقرار سیاسی توضیح داده می‌شود.

۵. پیکربندی سیاسی

پیکربندی سیاسی برای ارزیابی توان‌مندی ساختار سیاسی حاکم در اجرای سیاست به کار می‌رود. در این چهارچوب ائتلاف حاکم در دو محور توزیع قدرت افقی و توزیع قدرت عمودی ارزیابی می‌شود. محور افقی قدرت سازمان‌های سیاسی را، که در ائتلاف حاکم حضور ندارند، نشان می‌دهد و محور عمودی نسبت قدرت سطوح بالای ائتلاف حاکم بر قدرت سطوح پایین را نشان می‌دهد.

توزیع قدرت افقی (جناح‌های خارج از قدرت نسبت به ائتلاف حاکم)			
ضعیف ← قوی			
ائتلاف حاکم افق دید بلندتری دارد افق دید کوتاه‌تر			
ائتلاف اقتدارگرا (آسیب‌پذیر) توان‌مندی اجرایی در مرحله اول احتمالاً بالا بوده، اما مخالفان قوی به معنی استفاده از زور یا محدودیت‌های قانونی است که ائتلاف را آسیب‌پذیر می‌کند: دولت نظامی پاکستان دهه ۱۹۶۰، بنگلادش دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	ائتلاف بالقوه توسعه‌گرا: مخالفت ضعیف از جانب گروه‌های خارج از قدرت به ائتلاف حاکم ثبات و افق بلندمدت می‌دهد. قدرت محدود سطوح پایینی موجب توان‌مندی اجرای بالا می‌شود. در نتیجه، ایجاد دولت توسعه‌گرا ممکن است: کره جنوبی دهه ۱۹۶۰	ضعیف ↓ رئیس دولت از توان‌مندی اجرای بالایی برخوردار است.	
حزب مسلط (ضعیف) وقتی سطوح پایینی قوی‌تر یا چنددسته می‌شوند، توان‌مندی اجرا ضعیف‌تر می‌شود. جناح‌های خارج از قدرت هم احتمالاً با خروج حامیان ناراضی از ائتلاف قدرت‌مندتر می‌شوند: هند تحت کنترل حزب کنگره در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰؛ تایلند تحت کنترل تاکسین در دهه ۲۰۰۰؛ تانزانیا تحت کنترل CCM ۱۹۹۲-؛ بنگال غربی تحت کنترل CPM ۱۹۷۷-	استقرار حزبی رقابتی ویژگی اصلی آن رقابت بین چند جناح اصلی قدرتمند است. ثبات فقط از طریق مکانیزم‌های معتبر چرخش قدرت به دست می‌آید. توان‌مندی اجرای پایین در اکثر موارد و افق دید کوتاه‌مدت: هند و بنگلادش پس از دهه ۱۹۸۰؛ تایلند در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	توان‌مندی اجرای ضعیف‌تر قوی	

نمودار ۱. پیکربندی سیاسی؛ انواع حامی‌پروری (Khan 2010)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، محور افقی نشان می‌دهد که هرچه رقبای ائتلاف حاکم از قدرت بیش‌تری برخوردار باشند، ائتلاف حاکم برای حفظ موقعیت خود به سیاست‌های کوتاه‌مدت روی می‌آورد. از طرف دیگر، در صورت ضعیف‌بودن رقبای ائتلاف حاکم با خیال راحت می‌تواند سیاست‌های بلندمدت‌تری را در دستور کار قرار دهد. در محور عمودی نسبت قدرت و استقلال سطوح پایینی ائتلاف حاکم نسبت به سطوح بالایی مدنظر است. هرچه سطوح پایینی قدرت و استقلال کم‌تری داشته باشند، سطوح بالای ائتلاف حاکم تسلط بیش‌تری بر آنها دارند و قدرت اجرایی ائتلاف حاکم افزایش پیدا می‌کند.

ترکیب محور افقی و عمودی نوع پیکربندی سیاسی کشور را مشخص می‌کند. هرچند گونه‌شناسی ایده‌آل ارائه‌شده برای ساده‌سازی است و بسیاری از موارد استقرار سیاسی در مرزهای بین این‌ها قرار می‌گیرد. برای مثال احزاب مسلط می‌توانند نزدیک به ائتلاف توسعه‌گرا باشند یا ائتلاف توسعه‌ای، که با مقاومت روبه‌رشدی مواجه است، به سمت ائتلاف اقتدارگرایی آسیب‌پذیر متمایل شود (Khan 2010). البته مشخص است که مثال‌های به‌کاررفته مدل‌های ایده‌آل است و استقرار سیاسی در بسیاری از کشورها در میانه این طیف‌ها قرار می‌گیرد.

۶. پیکربندی اقتصادی

اجرای سیاست‌های توسعه‌ای نه فقط به توان‌مندی ائتلاف حاکم، بلکه به توان‌مندی بنگاه‌های اقتصادی هم وابسته است. از دلایل مهمی که موجب شکست سیاست‌های حمایتی به‌منظور ظهور شرکت‌های رقابت‌پذیر در کشورهای در حال توسعه می‌شود، این است که روابط دولت و بخش خصوصی به این منجر می‌شود که رانت‌ها به‌جای این‌که صرف افزایش بهره‌وری و یادگیری شوند، به‌طور غیرمولدی تسخیر شوند. نقش توان‌مندی‌های مولد شرکت‌ها و قدرتشان در مقایسه با سازمان‌های سیاسی در نمودار ۲ خلاصه شده است.

توان‌مندی چانه‌زنی سرمایه‌گذاران مولد

توان‌مندی‌های فناوری – کارآفرینی			
پایین		بالا	
از فناوری‌های ساده یا منابع محور استفاده می‌کند.		توانایی جذب فناوری‌های پیچیده را دارد.	
توان‌مندی متوسط تا پایین و نفوذ سیاسی بالا قدرت سیاسی می‌تواند محرک مراحل اولیه انباشت باشد، اما انتظام از طریق بازار یا سیاست صنعتی مشکل است. با معرفی بازار رقابتی داشتن نگاه‌های با فناوری پایین رقابت‌پذیر ممکن است: کره جنوبی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰؛ بیش‌تر مناطق هند و بنگلادش امروز	توان‌مندی بالا و نفوذ سیاسی بالا سرمایه‌داران توانایی انباشت را دارند، اما به‌سختی قابل‌انتظام‌اند. نگاه‌های مولد با در معرض رقابت بازار قرارگرفتن ممکن است، اما توسعه سرمایه‌داران جدید محدود می‌شود: مناطق پیشرفته هند پس از دهه ۱۹۹۰؛ تایلند دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰	بالا انتظام‌شان سخت است، اما می‌توانند از قدرت سیاسی برای جذب فناوری بهره گیرند.	
توان‌مندی متوسط تا کم و ارتباطات سیاسی ضعیف محدودیت‌آورترین شرایط. نتیجه به ائتلاف حاکم بستگی دارد. ائتلاف توسعه‌گرا می‌تواند در مراحل اولیه انباشت و انتظام مؤثر باشد. اما اگر ائتلاف انگیزه‌ها یا نگرانی‌های دیگری یا افق دید کوتاهی داشته باشد، احتمالاً این اتفاق روی نخواهد داد: تانزانیا دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰	توان‌مندی بالا با ارتباطات سیاسی ضعیف نتیجه به سازمان ائتلاف حاکم بستگی دارد. با ائتلاف توسعه‌گرا، سیاست صنعتی، و انتظام کارآمد ممکن است: کره جنوبی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۸۰. اما احزاب مسلط می‌توانند تأثیر معکوس داشته باشند: بنگال غربی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰؛ تایلند تحت کنترل تاکسین دهه ۲۰۰۰	انتظام‌شان آسان است، اما قدرت سیاسی برای راهبری جذب فناوری را ندارند. پایین	

نمودار ۲. پیکربندی اقتصادی؛ ساختار حامی‌پروری و قدرت سازمانی سرمایه‌داران نوظهور (Khan 2010)

محور افقی نشان‌دهنده توان‌مندی سازمان‌های اقتصادی و محور عمودی نشان‌دهنده قدرت سیاسی آن‌هاست. شرکت‌های با توان‌مندی بالا در سطح جهانی رقابت‌پذیرند یا نزدیک به کسب چنین جایگاهی‌اند. شرکت‌های با توان‌مندی پایین سازمان‌دهی ضعیفی دارند و برای ادامه حیات احتمالاً به رانت بیش‌تری برای مدت طولانی‌تر نیاز دارند. شرکت‌های با قدرت سیاسی بالا با استفاده از شبکه‌های قدرتشان مثل ارتباط با بعضی سیاست‌مداران می‌توانند رانت‌ها را حفظ کنند. انتظام شرکت‌هایی که قدرت ایستادگی کم‌تری دارند آسان‌تر است (اگر ائتلاف سیاسی توسعه‌گرا باشد). دریغ‌کردن حمایت از این شرکت‌ها نیز راحت‌تر انجام می‌شود (اگر ائتلاف سیاسی انگیزه‌های کوتاه‌مدت تسخیر رانت داشته باشد). این وابستگی‌های متقابل بین دو گزاره قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی می‌تواند پیش‌بینی‌ها درباره نتایج مدیریت رانت را منحرف کند.

۷. روابط بین پیکربندی سیاسی و اقتصادی

همان‌طور که گفته شد، ترکیب پیکربندی سیاسی و اقتصادی استقرار سیاسی کلان کشور را شکل می‌دهد. این ترکیب می‌تواند برای پیش‌بینی کارآمدی نهاد سیاست صنعتی در هر کشوری به کار آید. دولت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا نه فقط پیکربندی سیاسی از جنس ائتلاف توسعه‌گرا داشتند، بلکه از شرکت‌های با توان‌مندی بالا و قدرت چانه‌زنی پایین برخوردار بودند. این استقرار سیاسی به ائتلاف حاکم اجازه می‌داد تا با تخصیص رانت به شرکت‌های با توان‌مندی بالا و هم‌چنین تعیین معیارهای عملکرد برای آن‌ها از افزایش بهره‌وری و رقابت‌پذیری اطمینان حاصل کنند.

وقتی سازمان‌های سیاسی در موقعیت استقرار حزبی رقابتی (پایین سمت راست) با شرکت‌هایی با توان‌مندی پایین اما قدرت‌مند روبه‌رو شوند (بالا سمت چپ)؛ در این وضعیت احتمال تسخیر رانت‌ها از سوی شرکت‌های با توان‌مندی پایین بسیار بالا و توان‌مندی سیاست‌گذاران در انتظام آن‌ها کم است. طراحی سیاست‌هایی که به توسعه توان‌مندی‌های بنگاه‌های اقتصادی و افزایش رشد فراگیر منجر شود، در این استقرار سیاسی بسیار مشکل است. در این حالت احتمالاً حمایت از بنگاه‌های اقتصادی دیگر، که قدرت سیاسی کم‌تری دارند، گزینه بهتری باشد.

باتوجه به همین چهارچوب، در بخش بعدی استقرار سیاسی ایران از دو منظر پیکربندی سیاسی و اقتصادی بررسی می‌شود.

۸. مراحل تکامل استقرار سیاسی ایران

در این بخش تصویری از مهم‌ترین تحولات پیکربندی سیاسی ایران معاصر ترسیم می‌شود. هدف این بخش نگاهی تاریخی به توزیع قدرت و دلالت‌های آن درمورد توان‌مندی دولت و حکومت است. انسجام درونی ائتلاف حاکم و هم‌چنین قدرت گروه‌های رقیب خارج از ائتلاف محورهای تحلیل برای پیکربندی سیاسی اند.

۱.۸ دیکتاتوری مقتدر: ملی‌گرایی اقتصادی (۱۳۰۵-۱۳۲۰)

در این مطالعه تحولات استقرار سیاسی ایران از دوره پهلوی اول آغاز می‌شود. تاریخچه حکومت سیاسی منسجم در ایران قدمت بسیار طولانی‌تری دارد، اما به دلیل این‌که معمولاً حکومت پهلوی اول را آغاز دوران نظم نوین اجتماعی و برنامه‌های اقتصادی مدرن می‌دانند (Abrahamian 1982)، تحلیل این پژوهش از این دوره آغاز می‌شود.

وضعیت آشفته ایران در جنگ جهانی اول، اشغال این کشور، و شروع قحطی بزرگ زمینه انحلال سلسله ناکارآمد قاجار را فراهم کرد. رضا پهلوی در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ با همکاری سیدضیاءالدین طباطبایی و حمایت انگلیسی‌ها، با نیروی‌های قزاق خود تهران را اشغال کرد. رضاخان در مقام وزیر جنگ بسیاری از ناآرامی‌ها و راه‌زنی‌ها را از بین برد و در ۳ آبان ۱۳۰۲ با فرمان احمدشاه قاجار به نخست‌وزیری رسید. تلاش او برای ایجاد جمهوری ناکام ماند و در نهایت به پادشاهی رسید. تعطیلی روزنامه‌های مستقل، نابودی احزاب سیاسی، و گرفتن مصونیت پارلمانی از نمایندگان نشانه‌هایی از رویکرد دیکتاتوری او بود که خیلی زود بروز کرد. با این حال، شاید همین رویکرد دیکتاتوری و حذف رقیبان باعث شد تحولات نسبتاً گسترده‌ای را در ایران رقم زند. لغو قرارداد داری، تأسیس اولین دانشگاه مدرن در ایران، ساخت کارخانه‌های جدید و مدارس فنی، تشکیل ارتش ملی، ساخت اولین راه‌آهن سراسری ایران از دریای خزر تا خلیج فارس، اعزام دانش‌آموزان و دانشجویان نمونه به خارج از کشور برای کسب دانش نوین با حمایت دولت، ساخت اولین فرودگاه مهم کشور، جاده‌سازی‌های گسترده، گسترش وسایل ارتباطی و مخابرات، و تأسیس دانشکده مخابرات در کشور از جمله کارهای مهم او بود. هم‌چنین پنجاه‌برابر شدن بودجه بخش صنایع در سال ۱۳۲۰ در مقایسه با سال ۱۳۱۳ نشان از حمایت جدی از صنایع داشت.

جدول ۳. اعتبارات وزارت‌خانه‌ها در بودجه عمومی دولت (درصد از کل بودجه)

وزارت‌خانه	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰	میانگین ۱۳۲۰-۱۳۱۳
جنگ	۳۸/۳	۳۴/۰	۲۷/۵	۲۵/۶	۲۶/۵	۱۴/۵	۱۵/۶	۱۴/۲	۱۹/۶
دارایی	۲۷/۵	۲۳/۴	۱۹/۶	۱۷/۲	۱۸	۳/۴	۴/۷	۶/۴	۱۰/۲
صنایع و بازرگانی	۳/۵	۹	۷/۶	۱۲	۲۱	۱۷/۶	۲۴/۱	۲۴/۱	۱۹
فرهنگ	۷/۵	۷/۷	۶/۸	۵/۸	۵/۳	۳/۲	۴/۲	۴/۷	۴/۹
کشور	۶/۴	۵/۹	۵/۲	۴/۵	۴/۶	۴/۱	۳/۵	۲/۹	۴
پست و تلگراف و تلفن	۴/۵	۳/۷	۳/۴	۳	۲/۸	۲/۲	۲/۳	۲/۲	۲/۶
دادگستری	۴	۳/۷	۲/۹	۲/۶	۲/۸	۲/۲	۲/۱	۱/۹	۲/۴
امور خارجه	۳/۵	۳/۳	۲/۷	۲/۱	۲	۱	۱/۱	۰/۷	۱/۳
بهداری	۲/۱	۲/۵	۲/۴	۲/۷	۲/۴	۳/۴	۲/۱	۲	۲/۴
کشاورزی	۰/۵	۲/۳	۲/۷	۲/۷	۳/۱	۲/۱	۲/۳	۲/۹	۲/۵
دریاری	۲/۲	۱/۷	۱/۴	۱/۳	۱	۰/۶	۰/۵	۰/۴	۰/۸
راه	*	۲/۸	۱۷/۸	۲۰/۵	۱۰/۵	۳۲/۷	۳۲/۱	۲۶/۲	۲۳/۷
سایر اعتبارات	-	-	-	-	-	۱۳	۵/۴	۱۱/۴	۶/۶
کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

(Katouzian 1981)

از طرفی، سرکوب شدید مخالفان (قتل تیمورتاش مدرس و ارباب کیخسرو، زندانی کردن ۵۳ نفر از اعضای کمونیست ایران، و ...) موجب شد هیچ‌گاه با مخالفت جدی داخلی مواجه نباشد (Abrahamian 1982). تا پیش از روی کار آمدن رضاشاه، در ایران کم‌تر از بیست کارخانه صنعتی جدید وجود داشت. اما در سال ۱۳۲۰ و کناره‌گیری رضاشاه از قدرت، تعداد کارخانه‌ها و تعداد کارگران غیرستنی افزایش درخورتوجهی پیدا کرده بود. تعداد کارخانه‌های مدرن به ۳۴۶ کارخانه و تعداد کارگران صنعت نفت و کارخانه‌های بزرگ و کوچک مدرن، شیلات خزر، راه‌آهن، معادن ذغال سنگ، و کارگران فصلی بخش ساختمان‌سازی در مجموع به بیش از ۱۷۰۰۰۰ نفر می‌رسید (ibid.).

از طرف دیگر، طرح‌های عمرانی رضاشاه بدون هزینه و فساد نبود. در آن زمان سفارت آمریکا در گزارشی از فعالیت‌های اقتصادی رضاشاه آورده بود:

کم‌تر چیز ارزش‌مندی در این مملکت هست که رضاشاه به آن نظر ندارد. حرص و آز او حدی نمی‌شناسد. علاوه بر تملک بخش عمده مازندران، در شهرها هم املاک متعددی خریده و در آن‌ها هتل ساخته و کارخانه تأسیس کرده ... هر زمین و ملکی را که به آن دل می‌بندد، با تهدید مستقیم یا تلویحی مالک آن، از آن خود می‌کند. معمولاً برای هر کدام از این املاک آنچه دلش می‌خواهد، می‌پردازد که اغلب یک‌دهم یا حتی یک‌بیستم قیمت واقعی آن ملک است (میلانی ۱۳۹۳).

در گونه‌شناسی استقرار سیاسی، حکومت پهلوی به واسطه فقدان رقیب قدرت‌مند و اقتدار درونی بالقوه می‌توانست ائتلاف توسعه‌گرا باشد و تاحدودی هم در این راستا حرکت کرد، اما فساد گسترده حکومت و به‌خصوص توزیع رانت غیرمولد مانند مصادره اموال و زمین‌ها برای شخص شاه، مانع تحول اساسی در ساختار اقتصادی کشور شد. هم‌چنین با اشغال دوباره ایران به‌دست نیروهای آمریکا، شوروی، و بریتانیا در سال ۱۳۲۰، تکامل ملی‌گرایی اقتصادی در ایران متوقف شد و دوره حکومت رضاشاه به پایان رسید.

۲۸ دیکتاتوری متزلزل: دوران التهاب (۱۳۲۰-۱۳۴۰)

سقوط رضاشاه و حضور قشون خارجی در ایران از ۱۳۲۰-۱۳۲۵، یک دوره بلندمدت بی‌ثباتی و عدم قطعیت سیاسی و اقتصادی را همراه داشت. طی ۱۰ سال ۱۸ نخست‌وزیر آمد و رفت. بسیاری از ائتلاف‌های سیاسی ایجاد و سریعاً شکسته می‌شدند. هزینه‌های عمومی افزایش یافت و بسیاری از کارخانه‌های صنعتی به دلیل کمبود مواد خام و قطعات

یدکی از تولید خود کاستند. این وضعیت تا چندین سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروی‌های اشغال‌گر از کشور ادامه داشت. در تبریز حرکت‌هایی در جهت خودمختاری به راه افتاد که ناموفق بود.

قدرت‌گرفتن مجلس در فقدان رضاشاه، ترور ناموفق شاه در دانشگاه تهران، درگیری با گروه‌های مخالف مذهبی و چپ‌گرا، آغاز نهضت ملی‌شدن نفت، و درنهایت کودتای ۲۸ مرداد نشانه‌هایی از بی‌ثباتی در عرصه سیاسی و هم‌چنین قدرت‌گرفتن گروه‌های خارج از حاکمیت بود (Katouzian 1981). به عبارتی، هر سه گروه رقیب شاه، یعنی چپ‌گراها، روحانیون، و ملی‌گراها در این دوره قدرت گرفتند و برای ائتلاف حاکم چالش محسوب می‌شدند. پس از کودتای سال ۱۳۳۲، شاه به تدریج زمینه را برای تثبیت قدرت خود فراهم کرد. با مهندسی انتخابات مجلس هجدهم، مانند مجالس بعدی فقط وفاداران به شاه توانستند به مجلس راه یابند. با برکنارکردن زاهدی از نخست‌وزیری، شاه حکم‌ران بلامنازع ایران شد (Keddie and Richard 2006). در سال ۱۳۳۵، شاه به این نتیجه رسید که اوضاع داخلی ایران به آرامش نسبی رسیده است، حکومت نظامی لغو شد، و شاه تلاش کرد پارلمانی به سبک غربی با دو حزب ساختی روی کار آورد که موفق نبود. در همین سال‌ها (۱۳۳۵) سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را ایجاد کرد تا وظیفه امنیت داخلی را برعهده بگیرد و درعمل مخالفان داخلی را سرکوب کند. در شهریور ۱۳۳۹، اوپک با مشارکت ایران پایه‌گذاری و موجب افزایش درآمد نفتی ایران و اقتدار شاه شد. با ورود به دهه ۱۳۴۰ و به‌کارگیری یک‌سری از تکنوکرات‌های جوان و سطح بالا، زمینه برای ظهور دولت توسعه‌گرای مقتدر فراهم شد.

۳۸ ظهور و سقوط دولت توسعه‌گرا (۱۳۴۰-۱۳۵۷)

پس از نزدیک به دو دهه بی‌ثباتی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران، پس از به‌قدرت‌رسیدن محمدرضاشاه، ثبات نسبی در دهه ۱۳۴۰ پدید آمد. در آغاز دهه ۱۳۴۰، شاه خود را از شر امنیتی خلاص کرد، جبهه ملی را در هم شکست، مخالفان معتدل و محافظه‌کار سنت‌گرا را شکست داد، و بقایای مخالفان را نیز به سکوت یا فعالیت زیرزمینی یا تبعید و زندان کشاند (Katouzian 1981).

انقلاب سفید، که اصلاحات ارضی مهم‌ترین رکن آن بود، با جدیت پیگیری شد. شاه در این دوره از قدرت فوق‌العاده‌ای در حکومت برخوردار شد. در این دوره برای نخستین‌بار

زنان امکان حضور در مجلس را به‌دست آوردند و دولت از کارت‌های الکترال در انتخابات استفاده کرد. با استفاده ابزاری از این امکان، ترکیب مجلس بیست و یکم (۱۳۴۲-۱۳۴۶) به‌کلی متفاوت بود و باز هم از قدرت زمین‌داران کاسته شد (ناطقیان‌فر و امیری‌پری ۱۳۸۹). نهضت امام خمینی با انتقاد به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید از خرداد ۱۳۴۲ آغاز شد، اما در آن دوره هنوز در ابتدای راه بود و چالش جدی برای حکومت شاه محسوب نمی‌شد. شاه از یک‌طرف با سرکوب رقبای سستی یعنی ملیون، مذهبی‌ها، و چپ‌ها قدرت را به‌دست گرفت و از طرف دیگر با انجام اصلاحاتی مانند اصلاحات ارضی برای خود محبوبیتی نسبی بین مردم کسب کرد. در این وضعیت ورود چند تن از تکنوکرات‌های شایسته به دولت زمینه را برای حرکت به‌سمت صنعتی‌شدن در ایران فراهم کرد. علینقی عالیخانی هم‌راه با صفی اصفیا (رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه) و مهدی سمیعی (رئیس وقت بانک مرکزی) تیم هماهنگ و کارآمدی را تشکیل دادند که به‌گفته بعضی بهترین عملکرد اقتصادی در تاریخ ایران تا به‌امروز را رقم زد. در این دوره صنعتی‌شدن با هدایت دولت، الگوی اقتصادی دولت بود که با حمایت گسترده شاه از وزیر اقتصاد تا سال ۱۳۴۸ ادامه داشت. تورم زیر ۳ درصد و رشد بالای ۱۰ درصد (رشد بخش صنعت حدود متوسط ۱۵ درصد) دوره‌ای درخشان در اقتصاد ایران بود. عالیخانی چهار اولویت اصلی را در سیاست‌گذاری اقتصادی دنبال می‌کرد (دهباشی ۱۳۹۳):

- تقویت بخش صنعت (درمقابل سیاست تقویت تجارت)؛
- تمرکززدایی از فعالیت‌های صنعتی و توزیع آن‌ها در کل مناطق مناسب کشور؛
- کاهش بیکاری با تقویت صنایع کوچک در حال فعالیت؛
- ایجاد تنوع در فعالیت‌های صنعتی و تولیدی.

در این دوره بخش صنعت رونق گرفت و کارخانه‌های مدرن زیادی پا به عرصه فعالیت نهادند. این دهه را می‌توان دهه ظهور طبقه سرمایه‌دار صنعتی نامید. بیش‌تر این افراد، که پیش از این مشغول تجارت بودند، با سیاست‌های تشویقی دولت شروع به تولید کردند و توانستند موفقیت‌های درخور توجهی کسب کنند (سعیدی ۱۳۹۲). صنایع خودروسازی (ایران ناسیونال)، تولیدی کفش (ملی و بلا)، لوازم خانگی (ارج و آزمایش)، و ماشین‌سازی (تبریز و اراک) نمونه‌هایی از صنایع شکوفا در این دوره‌اند.

این دوره شکوفایی صنعتی (میانگین تورم کم‌تر از ۳ درصد و با رشد میانگین بیش از ۱۰ درصد) خیلی زود روبه‌افول گذاشت. در سال ۱۳۴۸، وزیر اقتصاد، که معمار انقلاب

صنعتی کوچک ایران بود، به این نتیجه رسید که دیگر امکان همکاری با دولت به دلیل شرایط ممکن نیست. با خروج عالی‌خانی از دولت و در پی آن افزایش ناگهانی قیمت نفت، سیاست‌های سخت‌گیرانه صنعتی جای خود را به نظریه فشار بزرگ داد.

سرمایه‌گذاری‌های گسترده دولتی و هم‌چنین هزینه بسیار زیاد برای خرید ادوات نظامی، در موقعیتی که اقتصاد ایران ظرفیت جذب این مقدار سرمایه‌گذاری را نداشت، نتایج فاجعه‌باری داشت (دهباشی ۱۳۹۳). طبقه سرمایه‌دار صنعتی، که حالا قدرت گرفته بودند و فضای سخت‌گیرانه تغییر کرده بود، از تمام فرصت‌های ممکن برای بهره‌بردن از رانت افزایش نفت و هم‌چنین فضای باز سیاسی استفاده کردند. واردات کالا و مونتاژ بدون ارز افزوده دوباره رونق گرفت. بعضی هم وارد حوزه مالی شدند. در چنین وضعیتی با گسترش فساد، ثروت‌های بادآورده، پلیسی‌شدن فضای اقتصادی، افزایش تورم، و رخ‌دادن ناآرامی‌های سیاسی، گروه‌های مخالف حکومت در نهایت در سال ۱۳۵۷ توانستند حکومت پهلوی را ساقط کنند.

۴.۸ استقرار سیاسی حزبی - رقابتی (۱۳۵۷ تا کنون)

با پیروزی انقلاب، استقرار سیاسی ایران به کلی دگرگون شد. طبقه سیاسی حاکم، دربار، و دولت‌مردان رژیم سابق از کشور خارج یا دستگیر شدند. ساختار اقتصادی کشور نیز به واسطه مصادره‌های گسترده متحول شد.

سازمان سیاسی در دهه اول انقلاب تحت‌تأثیر جنگ و ناآرامی‌های اول انقلاب قرار داشت. باین‌حال، خیلی زود نظام جمهوری را (باکنارزدن گروه‌هایی که به انقلاب قائل نبودند) برقرار کرد و انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی برگزار شد. هرچند برکناری دولت موقت، برکناری اولین رئیس‌جمهور (بنی‌صدر)، کشته‌شدن دومین رئیس‌جمهور (شهید رجایی)، و در نهایت انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای در مقام رئیس‌جمهور التهاب آن دوره را به‌خوبی نشان می‌دهد. جناحی که به قدرت رسید «بر وجود نوعی اقتصاد نیمه‌دولتی گرایش داشت» (انجمن پژوهش‌گران ایران ۱۳۷۲).

با پایان جنگ و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۷، جریان جدیدی شکل گرفت که به کارگزاران سازندگی معروف شد. این جریان به اقتصاد بازار آزاد گرایش داشت و به تقویت بخش خصوصی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی معتقد بود (فوزی ۱۳۹۵). از آن زمان تا به امروز به‌ترتیب سه دولت خاتمی، احمدی‌نژاد، و روحانی به

قدرت رسیدند که هریک سلیقه خاص خود را داشتند. جالب این‌که، انتخاب رئیس‌جمهور بعدی از جناح مقابل است. اتفاقی که در انتخابات مجلس هم کم‌وبیش شاهد آن بودیم. این یعنی بین دو جناح اصلی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب درون حکومت جمهوری اسلامی رقابت جدی در جریان است.

خان (۲۰۱۰) چنین سازمان سیاسی‌ای را حزبی - رقابتی می‌نامد. در این موقعیت ائتلاف حاکم که به قدرت رسیده به دلیل وجود رقیب قدرت‌مند همواره نگران از دست دادن قدرت است و از این‌رو به اهداف و سیاست‌های کوتاه‌مدت گرایش پیدا می‌کند.

جدول ۴. جناح پیروز در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس

قوة مجریه	جناح پیروز	قوة مقننه	جناح پیروز
آیت‌الله خامنه‌ای و نخست‌وزیری مهندس موسوی	جناح چپ	مجلس اول	حزب جمهوری اسلامی و ائتلاف‌های هم‌راه
		مجلس دوم	جناح راست حزب جمهوری اسلامی
آیت‌الله هاشمی	جناح راست	مجلس سوم	مجمع روحانیون مبارز (وابسته به جناح چپ) و ائتلاف‌های مرتبط
		مجلس چهارم	جناح راست
محمد خاتمی	جناح چپ	مجلس پنجم	پیروزی شکننده جناح راست
		مجلس ششم	جناح چپ (اصلاح‌طلبان)
محمود احمدی‌نژاد	جناح راست	مجلس هفتم	اصول‌گرایان
		مجلس هشتم	اصول‌گرایان
حسن روحانی	اعتدال و اصلاح‌طلب	مجلس نهم	اصول‌گرایان میانه‌رو
		مجلس دهم	اصلاح‌طلبان و اعتدالیون
		مجلس یازدهم	اصول‌گرایان

(استخراج: نگارنده)

همان‌طور که در جدول ۴ مشاهده می‌شود، قدرت در نهادهای انتخاباتی ایران همواره بین جناح‌های مختلف دست‌به‌دست شده است و خبری از حزب مسلط حاکم نیست. این مسئله دلالت‌های مهم سیاستی دارد که باید مدنظر قرار گیرد. از طرف دیگر، در نظام حزبی - رقابتی ائتلاف حاکم کنترل محدودی بر سطوح پایینی سازمان خود دارد، زیرا جریان‌های رقیب قدرت‌مند می‌توانند افراد ناراضی را جذب خود کنند. از این‌رو، توان‌مندی اجرای دولت‌ها در چنین نظامی محدود است.

نکته جالب درمورد ساختار قدرت در ایران نقش نهاد رهبری در حمایت از اجرای سیاست یا نهاد است که می‌تواند بسیاری از مقاومت‌ها را کاهش دهد. مذاکرات هسته‌ای و در پی آن توافق هسته‌ای نمونه‌ای از این تعامل بین گروه‌های قدرت‌مند جامعه است. حمایت رهبری از دولت برای مذاکره و نیل به توافق هسته‌ای از بسیاری از مقاومت‌های داخلی پیش‌روی دولت کاست (Khamenei.ir 1393). این موضوع را در برنامه‌های جدی دولت‌های پیشین نیز می‌توان مشاهده کرد و جا دارد در توانمندی اجرایی دولت‌ها به نقش نهاد رهبری برای کاستن از مقاومت‌های پیش‌روی اجرا توجه کرد. درواقع، تعامل حکومت و دولت می‌تواند بر واکنش گروه‌های ذی‌نفع سیاست تأثیرگذار باشد. این موضوع را می‌توان در درجه اقتدار دولت‌هایی که قرابت بیشتری با حاکمیت داشتند مشاهده کرد.

جدول ۵. اقتدار بروکراتیک طی دوره‌های گوناگون پس از انقلاب

اعتدال	اصول‌گرایی	اصلاحات	سازندگی	دهه اول	
متوسط	بالا	متوسط	بالا	بسیار بالا	درجه اقتدار بروکراتیک

(بشیریه ۱۳۹۲)

ساختار اقتصادی ایران پس از انقلاب با مصادره کارخانه‌ها و صنایع دچار تغییر و تحول اساسی شد. طبقه سرمایه‌دار صنعتی، که مراحل اولیه رشد را در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ پشت سر گذاشته بود، پس از انقلاب تقریباً از بین رفت و امکانات تولیدی تحت مالکیت و مدیریت نهادهای عمومی درآمد. هم‌چنین طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، دولت سهم مهمی از اقتصاد را از آن خود کرد. در اصل ۴۴ قانون اساسی آمده است:

نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی، و خصوصی با برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است. بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تأمین نیرو، سدها، و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند این‌هاست که به‌صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. بخش تعاونی نیز شامل شرکت‌ها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع است که در شهر و روستا بر طبق ضوابط اسلامی تشکیل می‌شود. بخش خصوصی

شامل آن قسمت از کشاورزی، دام‌داری، صنعت، تجارت، و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است. مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور شود و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانونی جمهوری اسلامی است. تفصیل ضوابط و قلمرو و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، از بخش خصوصی در قانون اساسی فقط به‌منزله مکمل فعالیت‌های اقتصادی بخش عمومی و تعاونی یاد شده است. هرچند با تفسیر جدید رهبری از اصل ۴۴ قانون اساسی این فضا کمی به نفع بخش خصوصی تلطیف شد. در تفسیر جدید تعریف جدیدی از حیطه تصدی اقتصادی دولت ارائه و واگذاری بخشی از صنایع استراتژیک و مادر به بخش نیز مجاز شمرده شد. تفسیر جدید روند خصوصی‌سازی را، که از اواسط دهه ۱۳۷۰ آغاز و در دهه ۱۳۸۰ اوج گرفته بود، تسهیل کرد؛ اما طی همین فرایند به ظهور پدیده‌ای به نام شرکت‌های شبه‌دولتی منجر شد.

خیلی زود مشخص شد که بخش عمده خریداران شرکت‌های خصوصی‌سازی‌شده نهادهای بخش عمومی بودند که مستقیم یا با واسطه سهام شرکت‌های دولتی را خریده بودند (کریم و دیگران ۱۳۹۴). هرچند روی کاغذ این شرکت‌ها دیگر دولتی نبودند، اما درحقیقت مالکان آن از بخش عمومی بودند و از این‌رو از قدرت سیاسی بالایی داشتند. برای مثال، مرکز پژوهش‌های مجلس در بررسی آماری طی سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۴ درباره اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی و ماهیت واگذاری‌ها به این نتیجه رسیده که فقط ۱۶/۷ درصد واگذاری‌ها به بخش خصوصی و مردمی انجام شده است. ۲۳ درصد نیز به سهام عدالت اختصاص یافته که عملاً متولی آن دولت است و ۶۱/۲ درصد باقی‌مانده به نهادهای عمومی و شبه‌دولتی متعلق بوده است. از این‌رو، خصوصی‌سازی هم نتوانسته نقش پررنگی در افزایش فاصله بین دولت و بنگاه‌های اقتصادی ایفا کند. باتوجه به ساختار مالکیت اقتصاد کشور می‌توان نتیجه گرفت که صنایع مهم و بزرگ به‌دلیل نزدیکی ساختاری با نهادهای بخش عمومی از قدرت چانه‌زنی و لابی‌گری بالا برخوردارند.

درمورد توان‌مندی فناوری و کارآفرینی، باتوجه به عمده محصولات صادراتی کشور و لیست صد شرکت برتر می‌توان قضاوت کرد. در جدول ۶ پانزده کالای عمده صادراتی سال ۱۳۹۷ نشان داده شده است.

جدول ۶. لیست کالاهای عمده صادراتی

رتبه	محصولات	۱۳۹۷	
		ارزش	سهم ارزش
۱	میعانات گازی	۴۹۲۵	۱۱/۱۴
۲	گاز طبیعی مایع‌شده در ظروف یک‌هزار سانتی‌متر مکعب و بیش‌تر	۱۹۲۴	۳/۳۴
۳	پروپان مایع‌شده در ظروف یک‌هزار سانتی‌متر مکعب و بیش‌تر	۱۷۱۰	۳/۸۶
۴	سایر روغن‌های سبک و فرآورده‌ها به‌جز بنزین	۱۴۵۶	۳/۲۹
۵	متانول	۱۳۵۰	۲/۸۶
۶	پلی‌اتیلن گرید فیلم با وزن مخصوص (چگالی) کم‌تر از ۹۴٪	۱۲۶۶	۲/۸۶
۷	پلی‌اتیلن گرید فیلم با وزن مخصوص (چگالی) ۹۴٪ یا بیش‌تر	۹۵۹	۲/۱۶
۸	سایر فرآورده‌های غیرمذکور دارای ۷۰٪ وزنی یا بیش‌تر	۸۸۴	۲/۰۰
۹	محصولات نیمه‌تمام از آهن یا فولاد غیرمزوج	۸۶۰	۱/۹۴
۱۰	قیر نفت	۸۵۵	۱/۹۳
۱۱	بوتان مایع‌شده در ظروف یک‌هزار سانتی‌متر مکعب و بیش‌تر	۸۴۱	۱/۹۰
۱۲	اتیلن گلیکول (اتان دی‌ئول)	۸۳۶	۱/۸۹
۱۳	اوره حتی به‌صورت محلول در آب	۸۳۴	۱/۸۸
۱۴	سایر گازهای نفتی و هیدروکربورهای گازی‌شکل مایع‌شده	۸۰۱	۱/۸۱
۱۵	سکوهای شناور یا غوطه‌ور حفاری یا استخراج	۶۵۹	۱/۴۹
جمع اقلام فوق		۲۰۱۷۰	۴۵/۵۲
جمع کل صادرات		۴۴۳۱۰	۱۰۰

(منبع: مرکز آمار ایران)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، عمده اقلام صادراتی ایران محصولات منبع‌محورند. فقدان کالاهای صنعتی و تولیدات کارخانه‌ای در این لیست از توان‌مندی پایین کارخانه‌های تولیدی داخلی نشان دارد. در لیست صد شرکت برتر ایران در سال ۱۳۹۷ تهیه‌شده به‌وسیله سازمان مدیریت صنعتی هم، مجموعه‌های ایران‌خودرو و سایپا، گروه کروژ، توسعه صنایع بهشهر، و تراکتورسازی تبریز از معدود شرکت‌های تولیدی (تولیدات کارخانه‌ای) حاضر در این لیست بودند. این شرکت‌ها هم در حوزه صادرات توفیق چندانی ندارند که باز هم از توان‌مندی فناوری و کارآفرینی پایین کسب و کارهای داخلی نشان دارد.

بررسی ساختار سیاست‌های حمایتی هم نشان می‌دهد که عمده حمایت‌های دولتی به صنایع بزرگ مانند خودروسازی، فولاد، پتروشیمی، و سیمان اختصاص یافته که زمینه رشد اولیه این صنایع را در ایران فراهم کرده، اما به‌علت مدیریت رانت ضعیف، تلاش چندانی برای ارتقای این صنایع انجام نشده است (جعفرتاش امیری ۱۳۹۹).

باتوجه به موارد مذکور، قدرت سیاسی زیاد به‌علت نزدیک‌بودن به حاکمیت و توان‌مندی فناوری و کارآفرینی پایین از مشخصه‌های حال حاضر بنگاه‌های اقتصادی مهم ایران است. تغییر درخور توجه در مقایسه با پیش از انقلاب، افزایش توان چانه‌زنی بنگاه‌های اقتصادی به‌علت نزدیکی بیش‌تر با نهادهای دولتی و افزایش مقیاس تولید است.

۹. تکامل استقرار سیاسی در ایران

مروری بر استقرار سیاسی ایران نشان می‌دهد که چگونه نزدیکی گروه‌های سیاسی و اقتصادی زمینه را برای تسخیر سیاست‌های حمایتی دولت و رشد صنایع صاحب نفوذ و عمدتاً منابع محور بدون تلاش برای ارتقا و یادگیری فراهم می‌کند. در جدول ۷ سیر تکاملی استقرار سیاسی در ایران و دلالت‌های نهادی و رشد آن را مشاهده می‌کنید.

جدول ۷. تکامل استقرار سیاسی در ایران معاصر

ویژگی‌های کلان نهادی و رشد	نوع استقرار سیاسی
سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و ایجاد صنایع دولتی	دیکتاتوری مقتدر با سرمایه‌داران با توان‌مندی کم و نفوذ ضعیف (۱۳۰۵-۱۳۲۰)
بی‌ثباتی سیاسی و سیاستی	دیکتاتوری متزلزل با سرمایه‌داران با توان‌مندی و نفوذ ضعیف (۱۳۲۰-۱۳۴۰)
حمایت‌های گسترده باعث گسترش بخش خصوصی شد، اما با قدرت گرفتن آن‌ها بسیاری از حمایت‌های دولتی تسخیر شد.	ائتلاف توسعه‌گرا با توان‌مندی ضعیف و نفوذ روبه‌افزایش (۱۹۴۰-۱۹۵۷)
رانت گسترده به صنایع بزرگ و عموماً دولتی زمینه رشد اولیه آن‌ها را فراهم کرده، اما به‌علت نزدیکی با دولت برای ارتقا تلاشی نمی‌کنند و از طرفی مدیریت رانت دولت هم بیش‌تر از توسعه‌ای‌بودن توزیعی است.	حزبی - رقابتی با سرمایه‌داران با توان‌مندی کم تا متوسط و نفوذ بالا (۱۳۵۷ تا کنون)

همان‌طور که در جدول ۱ آمده است، استقرار سیاسی ایران با به‌سلطنت‌رسیدن رضاشاه و حذف مخالفان به دیکتاتوری مقتدر (۱۳۰۵-۱۳۲۰) تبدیل شد. در این دوره هنوز سرمایه‌داری صنعتی شکل نگرفته بود و طبقه فئودال و بازار قدرت اقتصادی را در دست

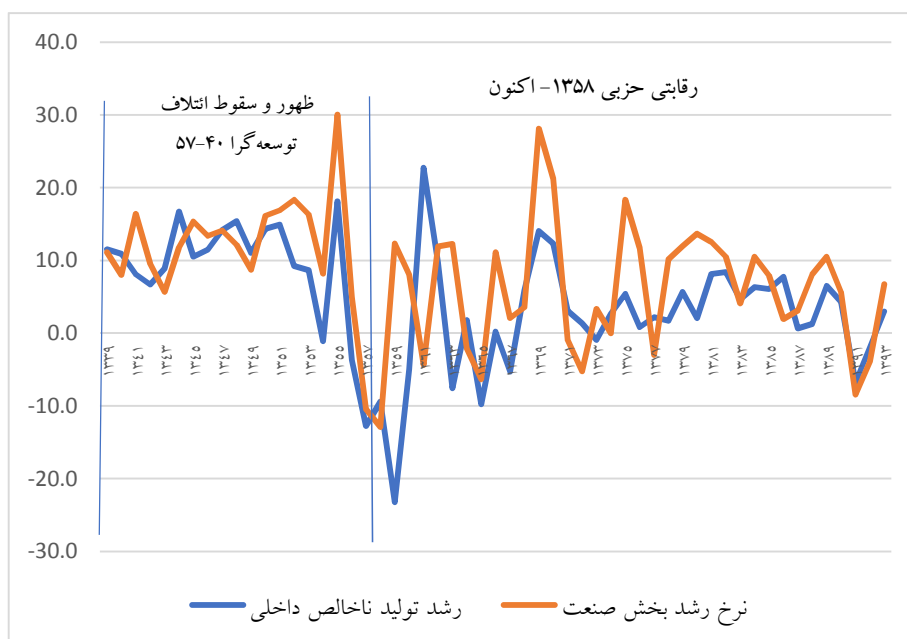
داشتند. با این حال، سرمایه‌گذاری‌های نسبتاً گسترده دولتی برای ایجاد کارخانجات و صنایع مختلف شالوده اولیه صنایع در ایران را کلید زد. با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به دست متفقین، حکومت رضاشاه به پایان رسید و برنامه صنعتی کردن ایران با سرمایه‌گذاری دولت متوقف شد.

دو دهه ابتدایی حکومت پهلوی دوم از نوع دیکتاتوری متزلزل (۱۳۲۰-۱۳۴۰) بود. کاهش ارزش پول، تورم، و قحطی همراه با ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی موجب تضعیف حکومت شده بود. تضعیف دستگاه استبداد موقعیت مالکان را تقویت کرد، اما به تغییرات اساسی وضعیت دهقانان منجر نشد. در این دوره دولت عموماً درگیر تغییر و تحولات مداوم و رسیدگی به امور جاری بود. حتی اجرای اولین برنامه عمرانی با ملی‌شدن صنعت نفت متوقف شد. با کودتای ۱۳۳۲ و سرکوب مخالفان ثبات نسبی در کشور حاکم شد و برنامه عمرانی دوم بین سال‌های ۱۳۳۴-۱۳۴۰ تحت نظر سازمان برنامه تدوین و اجرا شد. این ثبات نسبی در داخل و سطح بین‌الملل زمینه را برای آغاز تکنوکراسی اقتصادی در ایران فراهم کرد. ظهور ائتلاف توسعه‌گرا (۱۳۴۰-۱۳۵۰) با گردهم‌آمدن تیمی از تکنوکرات‌های شایسته در وزارت اقتصاد، سازمان برنامه، و بانک مرکزی آغاز شد. این سه دستگاه با حمایت شخص شاه توانستند بخش صنعت کشور را شکوفا کنند و بسیاری از نام‌های پرآوازه صنعت ایران در این دوره ایجاد شد یا توسعه یافت. طبقه سرمایه‌داری صنعتی در دهه ۱۳۴۰ به سرعت رشد کرد و صاحب نفوذ شد. با کناررفتن معمارهای اصلی ائتلاف توسعه‌گرا در اواخر دهه ۱۳۴۰ و وفور درآمدهای نفتی، سرمایه‌داران صنعتی به انواع سرمایه‌گذاری‌های غیرمولد مشغول شدند تا سال ۱۳۵۷ که با از کشور مهاجرت کردند یا اگر در کشور ماندند، نتوانستند اموال خود را حفظ کنند.

با انقلاب اسلامی و برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری، استقرار سیاسی رقابتی - حزبی (۱۳۵۸-اکنون) بر کشور حاکم شد. نوعی دموکراسی که زمینه انقلاب قدرت بین احزاب و جریان‌های سیاسی را بدون خشونت و از طریق صندوق انتخابات فراهم می‌کند. از نظر اقتصادی، پیروزی انقلاب اسلامی سه تحول مهم در ساختار اقتصادی ایران پدید آورد (دلفروز ۱۳۹۳):

۱. تضعیف شدید بورژوازی صنعتی مدرن (موتور محرکه توسعه صنعتی)؛
۲. گسترش مالکیت دولتی و شبه‌دولتی؛
۳. نفوذ سیاسی بورژوازی تجاری سنتی و درعین حال کاهش استقلال سیاسی و اقتصادی بازار درمقابل حاکمیت جمهوری اسلامی ایران.

این تحولات باعث کوچک‌شدن یا دولتی‌شدن سرمایه‌داری صنعتی شد. هم‌چنین انواع تحولات داخلی و خارجی نامناسب مانند جنگ، تورم بالا، تحریم‌های بین‌المللی، و اختلافات داخلی عملکرد اقتصادی این دوره را تحت‌الشعاع قرار داد. در نمودار ۳ عملکرد اقتصادی کشور را از منظر رشد اقتصادی و رشد صنعتی در دو دوره ائتلاف توسعه‌گرا و حزبی - رقابتی مشاهده می‌کنید.



نمودار ۳. شصت سال رشد اقتصادی و رشد بخش صنعت در ایران (منبع: آمار بانک مرکزی)

استدلال ما این است که حاکمیت جمهوری اسلامی مانند حزب مسلط بزرگ جریان‌های مختلفی را در خود جای داده است و رقیب درخورتوجهی ندارد. راضی و هم‌راه نگاه‌داشتن تمام این جریان‌ها نیازمند توزیع گسترده منافع بوده و باتوجه‌به پراکندگی و تنوع گروه‌ها، توان‌مندی اجرای حکومت محدود است. در سطح دیگر، درون این حاکمیت نوعی دموکراسی رقابتی وجود دارد که جریان‌های مختلف با هم رقابت می‌کنند. در چنین موقعیتی نزدیکی دولت به حاکمیت قدرت اجرایی دولت‌ها را افزایش می‌دهد. مصمم‌بودن دولت در اجرای سیاست و داشتن حمایت رهبری هم از عوامل تأثیرگذار در تضمین موفقیت اجرای سیاست است.

۱۰. جمع‌بندی: دلالت‌های استقرار سیاسی ایران برای سیاست‌گذاری صنعتی

همان‌طور که گفته شد، سازمان سیاسی و اقتصادی استقرار سیاسی کشور را شکل می‌دهد. این ترکیب می‌تواند برای پیش‌بینی عملکرد سیاست صنعتی هر کشوری به‌کار آید. دولت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا نه فقط پیکربندی سیاسی از جنس ائتلاف توسعه‌گرا داشتند، بلکه از شرکت‌های با توان‌مندی بالا با قدرت چانه‌زنی پایین با ائتلاف حاکم برخورددار بودند. این استقرار سیاسی به ائتلاف حاکم اجازه می‌داد تا با تخصیص رانت به شرکت‌هایی با توان‌مندی بالا و هم‌چنین تعیین معیارهای عملکرد برای آن‌ها، از افزایش بهره‌وری و رقابت‌پذیری اطمینان حاصل کند.

ولی درمورد ایران، همان‌طور که اشاره شد، سازمان‌های سیاسی ایران در موقعیت رقابتی حزبی با شرکت‌هایی با توان‌مندی پایین اما قدرت‌مند از نظر سیاسی روبه‌رویند. در این وضعیت احتمال تسخیر رانت‌ها از جانب شرکت‌های با توان‌مندی پایین بسیار بالا بوده و توان‌مندی سیاست‌گذاران در انتظام آن‌ها محدود است. اتفاقی که درمورد عموم صنایع بزرگ مورد حمایت اتفاق افتاده است. یعنی نخست، بیش‌تر حمایت‌های دولتی به این صنایع اختصاص یافته و سهم صنایع کوچک و متوسط و تولیدات کارخانه‌ای از حمایت‌های دولتی ناچیز است. دوم، دولت توانایی انتظام بنگاه‌های بزرگ را ندارد و حمایت‌های دولتی به‌رغم عدم تلاش این بنگاه‌ها برای یادگیری و ارتقا هم‌چنان ادامه دارد. در چنین استقرار سیاسی‌ای طراحی سیاست‌هایی که به توسعه توان‌مندی‌های بنگاه‌های اقتصادی و افزایش رشد فراگیر انجامد بسیار مشکل است و بایستی با احتیاط بسیار زیاد انجام شود. به عبارت دیگر، دلالت‌های کلی استقرار سیاسی کلان ایران در به‌کارگیری سیاست صنعتی از قرار زیر است:

۱. ویژگی ساختار حزبی - رقابتی افق زمانی کوتاه‌مدت و توان‌مندی اجرای پایین دولت است؛ زیرا همواره دولت‌ها باید نگران افزایش پایگاه رأی جناح رقیب باشند و در نتیجه توان و تمایل برای برنامه‌ریزی بلندمدت کاهش می‌یابد. از طرف دیگر، تنوع در ائتلاف حاکم، به‌خصوص در سطوح پایینی، توان‌مندی اجرای دولت را کاهش می‌دهد. این موضوع می‌تواند بخشی از چرایی عدم تمایل دولت‌ها در کشورمان به برنامه‌ریزی بلندمدت و ضعف دولت در اجرا را توضیح دهد؛

۲. توان‌مندی پایین و متوسط با ارتباطات سیاسی قوی بنگاه‌های بزرگ انتظام این بنگاه‌ها را به شدت مشکل کرده است. از این‌رو، عجیب نیست که حمایت‌ها از صنایع

بافوذی مانند خودروسازی، پتروشیمی، و فولاد تسخیر شده و آثار توسعه‌ای نداشته باشد؛ زیرا همواره صنایع صاحب نفوذ می‌توانند با اتکا به قدرت لابی‌گری خود جلوی قطع سیاست‌های حمایتی را بگیرند. یکی از راه‌حل‌های این مشکل اختصاص رانت‌های پسینی به‌جای حمایت‌های پیشینی است. به این معنی که حمایت پس از رسیدن بنگاه به اهداف تعیین‌شده اختصاص یابد؛

۳. به‌جز صناعی مانند خودرو، پتروشیمی، فولاد، و سیمان، که همواره مورد توجه دولت‌ها بوده و با دولت روابط نزدیک دارند، هولدینگ‌های بزرگ شبه‌دولتی هم ارتباطات سیاسی در خورتوجهی دارند. از این رو، دولت باید در اختصاص هر نوع حمایت به این نوع بنگاه‌های اقتصادی تاحدزیادی با احتیاط عمل کند؛

۴. در استقرار سیاسی فعلی، که توان‌مندی اجرای دولت محدود است و احتمال تسخیر سیاست‌های حمایتی می‌رود، از گزینه‌های کم‌ریسک‌تر حمایت از بنگاه‌های کوچک و متوسط است که در صنایع با فناوری‌های ساده و میان‌رده فعال‌اند و ارتباطات سیاسی محدودی دارند. نساجی، پوشاک، کفش، لوازم خانگی، فرش، و اسباب‌بازی چند نمونه از این صنایع است؛

۵. باتوجه به ساختار استقرار سیاسی حامی‌پرور کشور تمایل دولت‌ها به مدیریت رانت توزیعی بسیار بیش‌تر از مدیریت رانت توسعه‌ای است. برای مثال، قیمت‌گذاری دستوری و استخدام بیش از ظرفیت بنگاه‌های دولتی و شبه‌دولتی در چنین رویکردی ریشه دارد. از این رو، بسط و توسعه نظام رفاهی می‌تواند زمینه ظهور نگاه توسعه‌ای به بنگاه‌های اقتصادی را فراهم کند؛

۶. در تدوین هر نوع سیاست حمایتی، توان‌مندی محدود دولت، توان‌مندی فناوری بنگاه حمایت‌شونده، و در نهایت نفوذ سیاسی آن بنگاه باید مدنظر سیاست‌گذار قرار گیرد.

پی‌نوشت

۱. منظور از قدرت سازمانی در این‌جا قدرت سازمان‌دهی و بسیج منابع در دسترس افراد و گروه‌هاست.

کتاب‌نامه

انجمن پژوهش‌گران ایران (۱۳۷۲)، *ایران در آستانه سال ۲۰۰۰*، پاریس: بی‌نا.

استقرار سیاسی ایران و چالش‌های سیاست‌گذاری صنعتی کارآمد (برزین جعفرتاش امیری) ۵۶۱

بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر.

جعفرتاش امیری، برزین (۱۳۹۹)، «توسعه صنعتی و چالش‌های مدیریت رانت (مطالعه موردی: صنعت خودروسازی)»، *سیاست‌گذاری عمومی*، ش ۴.

دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳)، *دولت و توسعه اقتصادی: اقتصاد سیاسی توسعه در ایران و دولت‌های توسعه‌گرا*، تهران: آگاه.

دهباشی، ح. (۱۳۹۳)، *اقتصاد و امنیت؛ خاطرات دکتر علی‌نقی عالیخانی*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

سعیدی، ع. (۱۳۹۲)، *تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران به روایت رضا نیازمند*، تهران: لوح فکر.

فوزی، یحیی (۱۳۹۵)، «تحول دولت‌ها و عملکرد اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران»، *جستارهای سیاسی معاصر*، دوره ۷، ش ۲۱، پیاپی ۲۲.

کریم، محمدحسین، وحید شفاف‌ی شهری، و لیلا نصری (۱۳۹۴)، «ارزیابی فرایند خصوصی‌سازی در راستای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی (افزایش سهم بخش خصوصی)»، *سیاست‌های راه‌بردی و کلان*، س ۳، ش ۱۱.

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۸)، «آسیب‌شناسی فقدان استراتژی توسعه صنعتی در ایران»، ش ۱، شماره مسلسل ۱۶۶۲۳.

میلانی، عباس (۱۳۹۳)، *نگاهی به شاه*، تورنتو: پرشین سیرکل.

ناطقیان‌فر، سارا و فاطمه امیری پری (۱۳۸۹)، «مجالس عصر پهلوی»، *یاد‌ایام*، ش ۵۷.

نبیلی، مسعود و محسن کریمی (۱۳۹۶)، *برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۵۶-۱۳۱۶*، تهران: نشر نی.

References

- Abrahamian, E. (1982), *Iran between Two Revolutions*, Princeton University Press.
- Andreoni, A. (2017), *Anti-Corruption in Tanzania: A Political Settlements Analysis*, Tanzania: Working Paper.
- Bashirieh, Hossein (2013): *An Introduction to the Political Sociology of Iran during the Islamic Republic*, Tehran: Negahe MoAser (in Persian).
- Dehbashi, H. (1393), *Economy and Security; Memoirs of Dr. Alinaghi Alikhani*, National Documents and Library Organization of the Islamic Republic of Iran (in Persian).
- Fawzi, Yahya (1395), "Transformation of Governments and Economic Performance in the Islamic Republic of Iran", *Contemporary Political Essays*, 7 (21) (in Persian).
- Fukuyama, F. (1995), *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity* (no. D10 301 c. 1/c. 2), Free Press Paperbacks.
- Iranian Researchers Association (1372), *Iran on the Threshold of 2000*, Paris (in Persian).

- Jafartash Amiri, Barzin (1399), "Industrial Development and the Challenges of Rent Management" (Case Study: Automotive Industry), (in Persian).
- Katouzian, H. (1981), "The Political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979", Springer.
- Karim, Mohammad Hossein, Vahid Shafafi Shahri, and Leila Nasri (1394), "Evaluate the Privatization Process in Line with the General Policies of Article 44 of the Constitution (Increase the Share of the Private Sector)", *Strategic and Macro Policies*, 3 (11), (in Persian).
- Keddie, N. R. and Y. Richard (2006), *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*, Yale University Press.
- Kelsall, T. (2016), *Thinking and Working with Political Settlements*, London: Overseas Development Institute.
- Khan, M. (1999), "The Political Economy of Industrial Policy in Pakistan 1947-1971, Department of Economics", *SOAS*, University of London, UK.
- Khan, M. (2010), "Political Settlements and the Governance of Growth-Enhancing Institutions": <eprints.soas.ac.uk>.
- Khan, M. (2011b), "The Political Settlement and its Evolution in Bangladesh": <eprints.soas.ac.uk>.
- Khan, M. (2011a), "India's Evolving Political Settlement and the Challenge of Sustaining Development": <eprints.soas.ac.uk>.
- Khan, Mushtaq (2018), "Political Settlements and the Analysis of Institutions", *African Affairs*, (117) 469.
- Lavers, T. and S. Hickey (2015), "Investigating the Political Economy of Social Protection Expansion in Africa: at the Intersection of Transnational Ideas and Domestic Politics", *ESID Working Paper*, no. 47, Manchester: Centre for Effective States and Inclusive Development.
- Levy, B. and M. Walton (2013), "Institutions, Incentives and Service Provision: Bringing Politics Back in", *ESID Working Paper*, no. 18, Manchester: ESID.
- Lindemann, S. (2008), "Do Inclusive Elite Bargains Matter? A Research Framework for Understanding the Causes of Civil War in Sub-Saharan Africa", *Crisis States Research Centre Discussion Paper 15*, London: London School of Economics.
- Milani, Abbas (1393), *A Look at the Shah*, Toronto: Persian Circle (in Persian).
- Majlis Research Center (1398), "Pathology of Lack of Industrial Development Strategy in Iran", no. 1, Serial no. 16623 (in Persian).
- Nateghianfar, Sarah and Fatemeh Amiri Pari (1389), "Pahlavi era Councils", *Remembrance of my Days* (in Persian).
- Nili, Massoud and Mohsen Karimi (1396), *Planning in Iran 1356-131*, Ney Publication (in Persian).
- North, Douglass C. (1990), *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rocha Menocal, A. (2015), "Inclusive Political Settlements: Evidence, Gaps, and Challenges of Institutional Transformation", University of Birmingham: Developmental Leadership Program.

- Roy, P. and M. Khan (2017), "Nepal's Political Settlement and Inclusive Growth: Not Quite Business as Usual", *SOAS*, University of London and ACE RPC.
- Saeedi, A. (1392), *Technocracy and Economic Policy in Iran According to Reza Niazmand*, Tehran: Lohe Fekr (in Persian).
- Sanborn, C., T. R. Ramírez, and V. Hurtado Lozada (2017), "Mining, Political Settlements and Inclusive Development in Peru", C Sanborn, TR Ramírez, V Hurtado Lozada.
- World Bank (1989), *Sub-Saharan Africa: from Crisis to Sustainable Growth*, Washington DC: World Bank.
- World Bank (1992), *Governance and Development*, Washington DC: World Bank.
- World Bank (2011), *World Development Report 2011: Conflict, Security and Development*, Washington DC: World Bank.

تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی‌های سیاسی در ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی

سمیه احمدی*

عباس حاتمی**

چکیده

این مقاله با استفاده از روش مقایسه‌ای ذیل ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی می‌کوشد تا مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی معرف بی‌ثباتی سیاسی را در ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۹۲ از طریق مؤلفه‌های هفت‌گانه شامل ناآرامی‌های اقتصادی، درگیری‌های جدایی‌طلبانه، انشقاق سیاسی، عوامل خارجی، کودتا، مناقشات انتخاباتی، و ناآرامی‌های سیاسی تحلیل تطبیقی کند. بر این اساس، مقاله نخست نشان می‌دهد از میان مؤلفه‌های مزبور درگیری‌های جدایی‌طلبانه، کودتا، و ناآرامی‌های اقتصادی کم‌ترین نقش و انشقاق سیاسی بیش‌ترین نقش را در وقوع بی‌ثباتی سیاسی در ایران دوره موردبررسی داشته‌اند. دوم، مشخص می‌کند بیش‌ترین تعداد مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوره اول و کم‌ترین تعداد در دوره سوم وجود داشته است. سوم، نشان می‌دهد مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران در بیش‌تر مواردی مانند درگیری‌های جدایی‌طلبانه، ترورهای سیاسی، کودتا، و جنگ، که در دوره‌های اول تفوق داشته‌اند، از دوره‌های چهارم به‌بعد جای خود را به مؤلفه‌هایی مانند مناقشات انتخاباتی داده‌اند و بدین‌سان ماهیت ناپایدار مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران را منعکس کرده‌اند. چهارم، مشخص می‌کند مؤلفه انشقاق سیاسی برخلاف سایر مؤلفه‌ها در تمامی ادوار حیات سیاسی دولت‌ها همواره با ماهیتی پایدار وجود داشته است. درنهایت مقاله با درپیش‌گرفتن رویکرد تبیینی نشان می‌دهد که ساختارهای تاریخی، ساختار دولت، و کنش کارگزاران سیاسی چرا و چگونه بر پایداری و ناپایداری مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران اثر گذاشته است.

کلیدواژه‌ها: بی‌ثباتی سیاسی، دولت، جامعه‌شناسی تاریخی، روش مقایسه‌ای، مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)،

A.Hatami@ase.ui.ac.ir

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۵۶۵-۵۹۴.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

ناشر: دانشگاه رازی



© نویسندگان.

۱. مقدمه

مسئله ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی اکنون به یکی از مهم‌ترین مباحث علوم سیاسی تبدیل شده است (اسمیت ۱۳۸۰: ۴۸۱). تقریباً تمامی کشورهای جهان شکلی از بی‌ثباتی سیاسی را تجربه کرده‌اند، اما مظاهر بی‌ثباتی سیاسی و فراوانی آن در کشورهای جهان سوم بیش از سایر کشورها دیده می‌شود. چنان‌که تعداد کودتاهای نظامی، جنگ‌های داخلی، منازعات قومی و محلی، شورش‌ها، جنگ‌های چریکی، و دیگر مظاهر بی‌ثباتی سیاسی در جهان سوم تاحدی زیاد بوده است که بی‌ثباتی سیاسی به یکی از اصلی‌ترین موضوعات محققان این حوزه تبدیل شده است (همان). ایران نیز از این وضع مستثنا نمانده است. از حیث تاریخی، شواهد اولیه نشان می‌دهد که ایران در زمره کشورهای قرار دارد که بی‌ثباتی سیاسی تقریباً خصلت عمومی آن بوده است. حداقل از جنبه‌های تاریخی آن کشورهای معدودی در جهان وجود دارند که در کم‌تر از یک‌صد سال دو انقلاب، بیش از ده جنبش، و قیام کوچک و بزرگ (آبراهامیان ۱۳۹۱؛ فوران ۱۳۷۸) را تجربه کرده باشند. این بی‌ثباتی‌ها حتی برخی از محققان را بر آن داشته است تا جامعه ایرانی را یک «جامعه کلنگی» بنامند (کاتوزیان ۱۳۹۱: ۱۰). اگر این ویژگی تاریخی را در نظر بگیریم، این‌که ایران پس از انقلاب نیز همین سرشت تاریخی را به اشکال خاص خود تکرار کرده باشد تاحد زیاد محتمل به نظر می‌رسد.

زمانی‌که از بی‌ثباتی سیاسی بحث می‌شود، از اصلی‌ترین سؤالات عوامل، مؤلفه‌ها، و شاخص‌های تشکیل‌دهنده آن است (ساندرز ۱۳۸۰: ۱۷-۱۸). از دیدی کلی می‌توان مؤلفه‌های مزبور را حداقل به مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی دسته‌بندی کرد.^۱ این شاخص‌ها عموماً درهم تنیده‌اند، اما این مقاله فقط بر مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی تأکید می‌کند. بدین‌سان نخستین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این‌که جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۹۲ و در ادوار زمانی شش‌گانه موردبررسی با کدام‌یک از مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی مواجه بوده است؛ دوم فراوانی این مؤلفه‌ها در کدام دوره‌ها کم‌تر و در کدام دوره‌ها بیش‌تر بوده است؛ سوم از منظر تطبیقی تا چه میزان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده بی‌ثباتی سیاسی در ادوار موردبررسی یعنی شش دوره حیات جمهوری اسلامی تغییر کرده‌اند و تا چه میزان ثابت باقی مانده‌اند.

این مقاله برای پاسخ‌گویی به این سؤالات ابتدا حیات سیاسی جمهوری اسلامی طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۹۲ را به شش دوره زمانی تأسیس جمهوری اسلامی تا برگزاری اولین

انتخابات ریاست جمهوری، دوره ریاست جمهوری بنی‌صدر و محمدعلی رجایی، دوره ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی، و دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد تقسیم‌بندی می‌کند. سپس با استفاده از منظومه نظری برآمده از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی، که حاوی مؤلفه‌های هفت‌گانه سیاسی و اقتصادی تشکیل‌دهنده بی‌ثباتی سیاسی است، وارد تحلیل دوره‌های شش‌گانه تاریخی موردنظر می‌شود تا مشخص کند کدام‌یک از مؤلفه‌های هفت‌گانه مزبور در ادوار موردبررسی وجود داشته‌اند. در ادامه و بعد از شناسایی مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ادوار موردبررسی تحلیل تطبیقی انجام می‌دهد تا فراوانی، پویایی، و ایستایی احتمالی آن‌ها در دوره‌های موردبررسی مشخص شود. تبیین پویایی و ایستایی این مؤلفه‌ها آخرین بخش مقاله خواهد بود.

۲. روش پژوهش

این پژوهش کیفی است و در رهیافت کلی جامعه‌شناسی تاریخی از نوع تطبیقی قرار می‌گیرد. بدین‌سان این مطالعه اولاً مطالعه‌ای در جامعه‌شناسی تاریخی است، زیرا نخست، به‌جای تأکید بر حال پیوستار تاریخی (Thompson 1963) حدوداً ۳۵ ساله را مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد و بدین‌سان متغیر تاریخ یا زمان را واجد اهمیت می‌بیند (های ۱۳۸۵: ۲۳۳). دوم، تلاش می‌کند میان فکت‌های تاریخی و نظریه‌های علوم اجتماعی پیوند برقرار کند؛ یعنی موضوعی که کانون جامعه‌شناسی تاریخی دیده می‌شود (هوفستاز ۱۳۸۵: ۱۷۷-۱۹۸؛ کولینز ۱۳۸۵: ۲۲۰-۲۲۳).^۲ درنهایت، به‌جای آن‌که نظریه‌ای عام ارائه دهد، می‌کوشد تا نظریه‌ای تدارک‌بیند که الزامات برآمده از بستر مورد مطالعه را نیز در نظر گیرد (حاتمی ۱۳۹۵: ۱۲۵). همین‌طور تطبیقی است، زیرا ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی شامل زمان تأسیس جمهوری اسلامی تا برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری، دوره بنی‌صدر و رجایی، دوره آیت‌الله خامنه‌ای، دوره هاشمی، دوره خاتمی، و دوره احمدی‌نژاد را موضوع مقایسه قرار می‌دهد.

به‌طور کلی زمانی که از روش مقایسه‌ای در جامعه‌شناسی تاریخی استفاده می‌شود، حداقل دو شیوه مقایسه مبنای قرار می‌گیرد. شیوه اول مقایسه میان موارد مقایسه مثلاً مقایسه کشورهاست. نمونه مشخص این نوع مقایسه را می‌توان در کار برینگتون مور در کتاب *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی* (۱۳۶۹) دید. مور در آن‌جا هشت کشور

انگلستان، فرانسه، آمریکا، آلمان، ژاپن، روسیه، چین، و هند را مقایسه کرده است.^۳ شیوه دوم مطالعه‌ای است که جان فوران در مورد ایران در کتاب *تاریخ تحولات اجتماعی ایران* (۱۳۷۸) انجام داده است. مطالعه او اساساً بر مورد ایران متمرکز است، اما این مطالعه موردی در مقاطع زمانی فروشکسته شده و این مقاطع زمانی طی تاریخ ۴۰ ساله ایران با هم مقایسه شده‌اند.^۴ این مقاله در تحلیل خود شیوه دوم تحلیل مقایسه‌ای در جامعه‌شناسی تاریخی را برگزیده است^۵ و با تأکید بر ایران این مطالعه موردی را در مقاطع زمانی شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی مقطع‌بندی و سپس مقایسه کرده است.

۳. مباحث نظری

درحالی‌که در مطالعه بی‌ثباتی سیاسی نظریه‌های گوناگونی وجود دارد (Brandt and Ulfelder 2011)، این مقاله از حیث نظری، ره‌یافت، و روش بیش‌تر در قالب نظریه‌های دیوید ساندرز (۱۳۸۰) و تاحدی نظریه‌های برایان اسمیت (۱۳۸۰) صورت‌بندی شده است. در این قالب، ساندرز نخست استدلال می‌کند مهم‌ترین ویژگی تعریف از بی‌ثباتی پذیرش امکان وجود انواع متفاوتی از بی‌ثباتی است (ساندرز ۱۳۸۰: ۱۱۸)، چنان‌که به‌زعم وی توجه به انواع متفاوت بی‌ثباتی امری اجتناب‌ناپذیر است (همان: ۱۱۹). چنین نگرشی باعث می‌شود ساندرز در یک‌جا سیزده مؤلفه یا شاخص بی‌ثباتی سیاسی (همان: ۳۴۲) و در جایی دیگر نوزده مورد از عوامل مرتبط با بی‌ثباتی سیاسی را احصا کند که از کودتا تا تغییر مکرر مقامات سیاسی را دربرمی‌گیرد (همان: ۲۶-۲۷). دوم، ساندرز استدلال می‌کند که بی‌ثباتی سیاسی تاحد زیادی به «نظام سیاسی» معطوف است و به فرایندی اشاره دارد که طی آن «تعامل در درون و بین عناصر نظام سیاسی غیرقابل‌پیش‌بینی و یا نامعین» می‌شود (همان: ۱۱۹-۱۲۰). به‌عبارت دیگر، در این‌جا عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری بخشی مهم از وضعیت بی‌ثباتی سیاسی درک می‌شود (همان: ۱۲۸). درنهایت این‌که بی‌ثباتی سیاسی از حیث زمانی نیز بر وضعیت‌های سیاسی «کوتاه‌مدت کم‌تر دو تا سه ماه» متمرکز است (همان: ۱۱۷).

این مقاله از حیث ره‌یافت و روش پژوهش نیز تاحدی از ره‌یافت دیوید ساندرز و برایان اسمیت (۱۳۸۰)، یعنی جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی، بهره گرفته است. به‌طور کلی، در ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی، فارغ از نوع و گونه آن، به‌جای پذیرش تعمیم‌های نظری عام بیش‌تر بر اصل بسترمندی و تاریخ‌مندی پدیده‌ها تأکید می‌شود

(حاتمی ۱۳۹۵: ۱۲۵). چنان‌که اشاره شد، در میان محققان حوزه بی‌ثباتی‌های سیاسی ساندرز و اسمیت تاحدی به چنین رویکردی یعنی جامعه‌شناسی تاریخی قائل‌اند. دلیل نخست این‌که ساندرز (۱۳۸۰: ۱۲۹) و اسمیت (۱۳۸۰: ۵۱۷-۵۱۸) به این موضوع قائل‌اند که پدیده‌هایی مانند بی‌ثباتی سیاسی تابع اصل «بسترمندی» (Cotextual) هستند. چنان‌که به‌زعم اسمیت، به‌منظور تحلیل بی‌ثباتی سیاسی در هر کشوری باید نظریاتی به‌کار رود تا بالاترین میزان انطباق با موقعیت سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی کشور بررسی شود و بالاترین توان تحلیل پدیده موردبررسی را داشته باشد (همان). دلیل دوم این‌که ساندرز بر این موضوع تأکید می‌کند که میزان و «سطح بی‌ثباتی سیاسی در یک کشور با گذشت زمان تغییر می‌کند» (همان: ۱۱۷) و به این معنا عنصر زمان در تحلیل بی‌ثباتی سیاسی عنصری تعیین‌کننده است. علاوه‌بر این موارد، رویکرد آن‌ها به‌ویژه ساندرز تطبیقی است، زیرا زمانی‌که ساندرز استدلال می‌کند که بی‌ثباتی طی زمان تغییر پیدا می‌کند، بی‌ثباتی سیاسی را اساساً به «مفهومی تطبیقی» طی زمان تبدیل می‌کند (همان: ۱۳۴).^۶

۴. مدل مفهومی پژوهش

اگر قرار است مدل مفهومی پژوهش را براساس مباحث نظری و ره‌یافت نظری پیش‌گفته ترسیم کنیم، باید بر تعریفی از بی‌ثباتی سیاسی تأکید شود که در آن نخست نااطمینانی و ابهام درمورد جریان وقایع سیاسی و تعامل درون و بین عناصر نظام سیاسی حادث می‌شود. دوم و چنان‌که مشخص است، این نااطمینانی و ابهام تاحد زیادی مستقیم یا غیرمستقیم به نظام سیاسی معطوف باشد. سوم، بی‌ثباتی سیاسی پدیده‌هایی کوتاه‌مدت و در مقاطع زمانی موردتوجه قرار گیرند. چهارم، بی‌ثباتی سیاسی وضعیتی فهم می‌شود که در آن مؤلفه‌ها یا متغیرهای متنوعی در وقوع آن مؤثرند. درنهایت در تحلیل و تبیین این مؤلفه‌ها باید ره‌یافت جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی مبنا قرار گیرد. به‌عبارت‌دیگر، مدل مفهومی پژوهش باید مؤلفه‌های متنوع معرف بی‌ثباتی سیاسی را در نظر گیرد و این مؤلفه‌ها مبین نااطمینانی و ابهام در وضعیت نظام سیاسی باشند که در مقاطع کوتاه زمانی حادث شده‌اند و بالاترین میزان انطباق با وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران را نشان دهند. بدین‌سان در انتخاب مؤلفه‌های نظری مزبور مهم‌ترین عامل شیوه نگرش به مفهوم بی‌ثباتی سیاسی و همین‌طور الزامات نهفته در ره‌یافت موردمطالعه پژوهش یعنی جامعه‌شناسی تاریخی بوده است.^۷

اگر بخواهیم از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و اصل برآمده از آن، یعنی اصل بسترمندی منظومه نظری را انتخاب کنیم، اولین الزام ناشی از این بسترمندی در نظر گرفتن جمهوری اسلامی به منزله نظامی سیاسی است که سال ۱۳۵۷ در آن انقلاب روی داده است. به تبع دولت‌هایی که در فواصل کوتاه یا حتی فواصل دور از انقلاب روی کار می‌آیند، به احتمال زیاد باید با بحران نفوذ و شکل مشخصی از آن یعنی جنگ‌های چریکی جدایی طلبانه روبه‌رو شوند. کودتا، ترورهای سیاسی، و ناآرامی‌های سیاسی داخلی نیز باید محتمل به نظر رسند. دلیل مشخص این‌که، دولت انقلاب در مراحل اولیه حیات خود چندان قوی نیست، زیرا ساخت‌سازی سیاسی حداقل در اوایل دوره انقلاب با تأخیر اجرا می‌شود. از این گذشته، ترور رهبران انقلابی و آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی پدیده رایج در بسیاری از انقلاب‌هاست. همین‌طور، باتوجه به بحران توزیع قبل از انقلاب در ایران (حاتمی ۱۳۸۵؛ حاتمی ۱۳۹۵) و داعیه‌های عدالت طلبانه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ (Algar 1986: 17-60)، شکل‌گیری ناآرامی‌ها در حوزه اقتصادی دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. همین‌طور و آن‌گونه که کرین بریتون نیز باور دارد، انشقاق سیاسی نتیجه عادی و معمولی انقلاب‌هاست، آن‌جا که او از این انشقاق به منزله قانون طبیعی انقلاب‌ها (بریتون ۱۳۹۷) نام می‌برد. الزام دیگر مترتب بر اصل بسترمندی برگزاری انتخابات است. در ایران پس از انقلاب بیش از سی انتخابات برگزار شده است و به‌زعم برخی برگزاری انتخابات از خصلت‌های بارز دولت در ایران پس از انقلاب است. الزام دیگر پررنگ‌بودن نقش ایدئولوژی در ساخت سیاسی ایران پس از انقلاب است. انشقاق سیاسی در بسیاری از نظام‌های سیاسی دیده می‌شود، اما انشقاق سیاسی در ساخت ایدئولوژیک از نوع دینی به دلیل تفسیرپذیری اصول حاکم بر آن احتمالاً باید پدیده‌ای مرسوم‌تر باشد (حاتمی ۱۳۸۷). در نهایت از زمان پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ بسیاری از کشورهای دنیا، از جمله آمریکا، با آموزه‌های این انقلاب همواره در ستیز و کشمکش بوده‌اند و لاجرم ناسازگاری آن‌ها با انقلاب مزبور تقریباً محرز به نظر می‌رسد.

با در نظر گرفتن الزامات برآمده از بستر مورد مطالعه، به نظر می‌رسد در میان نظریه‌های موجود در حوزه بی‌ثباتی‌های سیاسی نظریه بحران لوسین پای می‌تواند اولین نظریه برای چیش منظومه نظری بی‌ثباتی سیاسی در ایران انتخاب شود. به‌طور کلی، پای توسعه سیاسی را از منظر بحران‌های پنج‌گانه هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، و توزیع تحلیل می‌کند که در آن نظام‌های سیاسی برای رسیدن به توسعه سیاسی باید به‌شکلی با آن‌ها روبه‌رو شوند (Pye 1966: 63-65). پای به‌طور ضمنی و با مبنا قرار دادن الگوی انگلستان استدلال

می‌کند کشورهایی که در یک توالی مشخص قادر باشند با بحران‌های هویت، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، و توزیع مقابله کنند، توسعه سیاسی پایداری دارند، اما کشورهایی که با توالی‌های دیگر یا با انباشت بحران‌ها روبه‌رو شوند، توسعه سیاسی پایدار و لاجرم ثبات سیاسی پایداری نخواهند داشت (به نقل از بدیع ۱۳۹۳). حداقل تا آن‌جا که به ایران مربوط می‌شود، وقوع درگیری‌های جدایی طلبانه ذیل بحران نفوذ و وقوع ناآرامی‌های اقتصادی ذیل بحران توزیع را می‌توان از نظریه مزبور برای منظومه نظری مقاله انتخاب کرد.

در ادبیات بی‌ثباتی سیاسی، عموماً یکی از بارزترین اشکال و مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی دیده شده است. در این ادبیات به‌طور ضمنی کودتاها به دو نوع کودتای موفق و کودتای نافرجام دسته‌بندی می‌شوند و حتی کودتاها را نافرجام نیز از مؤلفه‌های مشخص بی‌ثباتی سیاسی در نظر گرفته می‌شوند (ساندرز ۱۳۸۰: ۳۴۲). گلدستون نیز مؤلفه‌هایی مانند قیام‌های دهقانی، جنبش‌های رادیکال، اعتصابات فراگیر، جنگ‌های داخلی، آشوب‌های داخلی، شورش‌های غلات، و کودتاها را مؤلفه‌هایی تصور می‌کند که باید در ادبیات سیاسی بی‌ثباتی‌هایی از نوع انقلاب مطالعه شوند، اما هم‌زمان نباید با انقلاب برابر و یکسان گرفته شوند (گلدستون ۱۳۹۶: ۱۹).

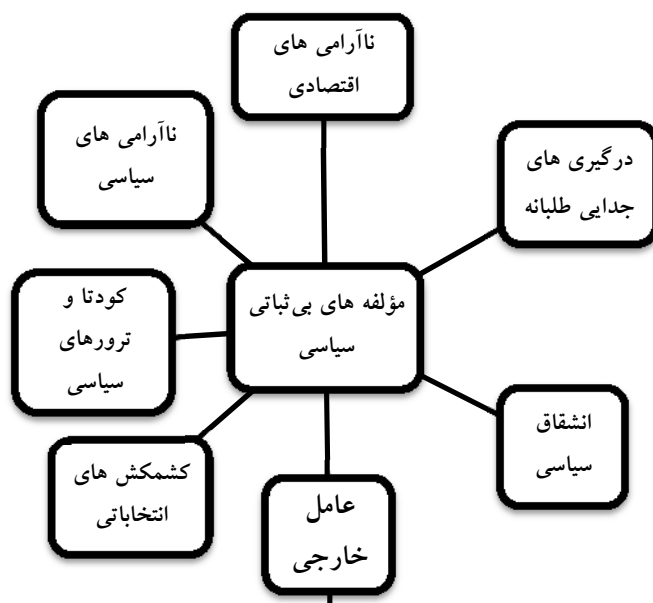
متفکرانی نیز بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های سیاسی را از منظر انتخابات تحلیل می‌کنند. این محققان به جای آن‌که یگانه وجه غیرمسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی را مبنا قرار دهند، به‌شیوه متفاوتی چالش‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی را در شکل مسالمت‌آمیز آن نیز مطالعه و تحلیل می‌کنند (ساندرز ۱۳۸۰: ۱۴۱). اجماع‌نظری درباره مصادیق چالش‌های مسالمت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی وجود ندارد، اما مناقشات درباره انتخابات را می‌توان حداقل یکی از این مصادیق دید. بسیاری از متون به‌درستی یکی از کارکردهای انتخابات را تقویت سازوکارهای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، ایجاد مشروعیت برای نظام سیاسی (Thompson 2004: 3)، و لاجرم مقوم ثبات سیاسی کشورها دانسته‌اند، اما در برخی از متون سیاسی تأکید شده است که این فقط یک روی سکه انتخابات است. به عبارت دیگر، انتخابات همان قدر که می‌تواند مقوم ثبات سیاسی باشد در پاره‌ای از مواقع می‌تواند عامل بی‌ثباتی سیاسی نیز دیده شود. تأثیر انتخابات در بی‌ثباتی سیاسی باتوجه به عواملی مانند ظرفیت دولت (Thies 2010: 321-322)، احتمال حمایت خارجی (Gleditsch 2007: 293-309)، و یا زمینه‌های نامساعد داخلی (Fearon and Laitin 2003: 75-90) می‌تواند متفاوت باشد، اما مناقشه‌های انتخاباتی عموماً برسر روند برگزاری انتخابات و نتایج آن درگرفته است. چنان‌که انقلاب سال ۱۹۸۶ در فیلیپین اساساً ابتدا به دلیل مناقشه برسر

روند و نتایج انتخابات ریاست جمهوری در آن کشور آغاز شد که طی آن جنبش ملی شهروندان برای انتخابات آزاد آغازگر مسیر انقلاب شد (گلدستون ۱۳۹۶: ۱۵۸-۱۵۹). انقلاب مخملی اکراین نیز تاحد زیادی به دلیل مناقشه برسر روند و نتایج انتخابات آغاز شد که طی آن یاناکویچ نخست‌وزیر وقت اکراین خود را پیروز انتخابات نامید. زمانی که مخالفان، به رهبری یوشچنکو، این نتایج را به چالش کشیدند، مناقشه سیاسی درگرفت که محصول نهایی آن پیروزی مخالفان و پیدایش انقلاب نارنجی در اکراین بود (همان: ۱۶۵-۱۶۹). باتوجه به برگزاری انتخابات متعدد در ایران وقوع مناقشات انتخاباتی نباید زیاد دور از ذهن باشد.

همین‌طور برخی از محققان بی‌ثباتی سیاسی را اساساً در قالب کلی مناقشه میان هیئت حاکمه تحلیل کرده‌اند. مناقشه سیاسی میان هیئت حاکمه تقریباً خصلت عمومی تمامی نظام‌های سیاسی است، اما میزان آن باتوجه به نوع نظام سیاسی ممکن است شدت و ضعف پیدا کند. چنان‌که این مناقشه در میان دولت‌های توسعه‌گرا در پایین‌ترین حد ممکن (لفت ویچ ۱۳۷۵: ۳۹۸-۴۰۲)، اما در میان دولت‌های غیریک‌پارچه مانند ایران (حاتمی ۱۳۸۶) در بیش‌ترین حد ممکن به چشم می‌آید. در این بین جناح‌بندی منشأ اصلی بحران سیاسی و عدم انطباق سیاسی است، زیرا مدام ظرفیت نظام سیاسی را برای دستیابی به ثبات سیاسی پویا، از طریق لزوم چانه‌زنی و مصالحه گاهی بی‌نتیجه، میان جناح‌های سیاسی و گروه‌های حامی کاهش می‌دهد (Farzanegan and Schneide 2010: 14). شدت این مناقشات می‌تواند رادیکال‌ترین شکل بی‌ثباتی سیاسی یعنی انقلاب‌ها را نیز تسهیل کند. چنان‌که گلدستون از شروط ساختاری پنج‌گانه وقوع انقلاب را وجود انشقاق سیاسی میان نخبگان تعریف می‌کند (گلدستون ۱۳۹۶: ۳۵-۳۶).

تمام این نظریه‌ها اهمیت دارند، اما از اصلی‌ترین اشکال آن‌ها بی‌توجهی به مؤلفه بیرونی در بی‌ثباتی سیاسی است. استدلال مشخص در این‌جا این‌که بسیاری از بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی در بستر داخلی رشد و نمو می‌کنند، اما بسیاری از آن‌ها نیز از حمایت خارجی ناشی است که آن‌ها به دست می‌آورند (اسمیت ۱۳۸۰: ۴۹۶). مثلاً در حوزه انقلاب‌ها بحث این است که حمایت خارجی در بسیاری از موارد باعث آغاز انقلاب یا حتی پیروزی آن شده است. چنان‌که بسیاری از محققان بر این باورند که عامل خارجی در وقوع و پیروزی انقلاب‌های رنگی نقشی پررنگ داشته است (گلدستون ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۷۰). همین وضعیت را می‌توان کمابیش درمورد کودتاهای نظامی دید. بدین‌سان باتوجه به نظریه‌های فوق و در نظر گرفتن الزامات ناشی از اصل بستمندی هفت مؤلفه سیاسی و

اقتصادی مؤثر در وقوع بی‌ثباتی سیاسی در ایران دوره موردبررسی احصا و گزینش شده است. به عبارت دیگر، منظومه نظری ثمره رفت‌وبرگشت‌های مکرر میان مباحث نظری موجود درباره بی‌ثباتی سیاسی و بستر و موقعیت خاص ایران بوده است؛ جایی که بسترمندی مباحث نظری را کنترل و مباحث نظری نیز الزامات بسترمندی را بازتاب بخشیده است. منظومه نظری پژوهش در نمودار ۱ آورده شده است.



نمودار ۱. منظومه نظری مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی

۵. تعریف عملیاتی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی

ناآرامی‌های اقتصادی: از اشکال حاد بحران توزیع است؛ بحرانی که در آن نظام سیاسی با «افزایش سریع خواست‌های مردمی» برای بهبود مادی سطح زندگی جمعیت خود روبه‌رو می‌شود (بایندر ۱۳۸۰: ۹۹). این ناآرامی‌ها اساساً اهداف اقتصادی را دنبال می‌کنند، هرچند ممکن است در ادامه اشکال سیاسی نیز پیدا کنند.

درگیری‌های جدایی طلبانه: از اشکال حاد بحران نفوذ موردنظر لوسین پای است (Pye 1966: 63-65). هدف اصلی این درگیری‌ها، که معمولاً به صورت جنگ‌های چریکی روی می‌دهد، کسب استقلال یا جدایی از یک کشور است.

انشقاق سیاسی: مبین اختلاف در خورتوجه هیئت حاکم درباره نحوه اداره کشور و جامعه است. این انشقاق میان دولت‌های توسعه‌گرا کم‌تر (لفت ویچ ۱۳۷۵: ۳۹۸-۴۰۲) و میان دولت‌های غیریک‌پارچه محسوس‌تر است (حاتمی ۱۳۸۶).

عامل خارجی: درواقع حمایت مستقیم و غیرمستقیم عامل بیرونی در وقوع یا گسترش بحران سیاسی است. نمونه مشخص این وضعیت را می‌توان در انقلاب‌های مخملی دید (گلدستون ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۷۰).

مناقشه‌های انتخاباتی: معمولاً پس از برگزاری انتخابات و معمولاً برسر نتایج آن روی می‌دهد. نمونه مشخص این وضعیت را می‌توان در فیلیپین در سال ۱۹۸۶ (همان: ۱۵۸-۱۵۹) و اکراین در سال ۲۰۰۴ دید (همان: ۱۶۵-۱۶۹). باوجوداین، در برخی موارد این مناقشه‌ها می‌تواند قبل از برگزاری انتخابات و به‌ویژه درمورد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نیز روی دهد.

کودتا و ترورهای سیاسی: کودتا عموماً زمانی روی می‌دهد که رهبری اقتدارگرا یا گروه کوچکی از رهبران بدون بسیج سیاسی گسترده مردمی یا مبارزه‌ای مدنی به‌صورت عموماً خشونت‌آمیز و آنی قدرت را در دست گیرند (همان: ۲۲). باوجوداین، در این‌جا کودتاهای نافرجام از مظاهر مشخص بی‌ثباتی سیاسی دیده می‌شوند (ساندرز ۱۳۸۰: ۳۴۲). ترورهای سیاسی نیز به حذف فیزیکی خشونت‌آمیز رهبران سیاسی اشاره دارد.

ناآرامی‌های سیاسی: به آن دسته از ناآرامی‌های سیاسی مربوط می‌شود که عموماً به‌شکل تظاهرات خیابانی، تحصن، و مواردی از این دست روی می‌دهد (Crepaz 2017: 289) و بیش‌تر بر اهداف عموماً سیاسی و شیوه‌های تقریباً غیرمسالمت‌آمیز تمرکز دارد.

۶. تحلیل و تفسیر مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی در ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی

پس از ترسیم منظومه نظری و تعریف عملیاتی مؤلفه‌ها، در این قسمت مؤلفه‌های مؤثر در وقوع بحران‌های سیاسی در شش دوره حیات جمهوری اسلامی تفسیر و تحلیل خواهد شد. در تحلیل و تفسیر مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی منظومه نظری پژوهش شامل هفت مؤلفه سیاسی و اقتصادی شامل ناآرامی‌های اقتصادی، درگیری‌های جدایی‌طلبانه، انشقاق سیاسی، عامل خارجی، مناقشه‌های انتخاباتی، کودتا و ترورهای سیاسی، و درنهایت ناآرامی‌های سیاسی خواهد بود. همین‌طور مبنای تعیین مقاطع زمانی به‌جز یک دوره کوتاه یعنی دوره رجایی آغاز و پایان دوره دولت‌ها بوده است.

۱.۶ دوره اول: دولت موقت

معمولاً نظام‌های انقلابی پس از پیروزی با بحران‌های مختلفی مواجه می‌شوند که یکی از شایع‌ترین آن‌ها بحران نفوذ است. بدین معنا که توانایی نظام سیاسی برای اعمال اقتدار در سراسر قلمرو سرزمینی تاحد زیادی کاهش می‌یابد (بدیع ۱۳۹۳: ۷۰-۷۱). بحران سیاسی نفوذ می‌تواند اشکال متنوعی به خود گیرد، اما از اشکال عمده آن به‌چالش کشیدن اقتدار دولت مرکزی از اطراف و گروه‌های تجزیه‌طلب است. به عبارت دیگر، در وضعیت بحران نفوذ، گروه‌های فروملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی، زبانی، و نژادی که تعلقات ملی و پیوندها را با دولت مرکزی سست می‌بینند، فرایند واگرایانه‌ای را در پیش می‌گیرند که ممکن است به استحاله ملی و تجزیه‌طلبی منجر شود (براتعلی‌پور ۱۳۹۴: ۴۸۲). جمهوری اسلامی نیز به‌منزله نظام انقلابی از این قاعده مستثنا نیست و پس از پیروزی و طی دهه اول حیات خود به اشکال گوناگون با یکی از حادترین اشکال بحران نفوذ، یعنی درگیری‌های جدایی‌طلبانه، مواجه شد (همان: ۴۸۱-۴۸۵). به‌طور مشخص، شکل‌گیری بحران پاوه در کردستان و بحران خلق عرب در اهواز نمونه‌هایی از درگیری‌های جدایی‌طلبانه در این دوره از حیات جمهوری اسلامی است. همین‌طور باتوجه به این که دولت عراق حداقل در ایجاد بحران خلق عرب در اهواز نقشی مشخص داشت، بنابراین عامل بیرونی نیز در این دوره در شکل‌گیری بی‌ثباتی سیاسی مؤثر بود.

علاوه بر درگیری‌های مزبور، ناآرامی‌های اقتصادی به‌مثابه شکل حاد بحران توزیع یعنی تلاش برای توزیع مجدد ثروت (حاتمی ۱۳۸۹) یکی دیگر از ویژگی‌های این دوره تاریخی است. البته این شکل از بحران توزیع صرفاً به دوره پس از انقلاب مربوط نمی‌شود و قبل از پیروزی انقلاب هم وجود داشت (همان: ۱۱۵-۱۱۶)؛ اما در دوره پس از انقلاب شدت بیش‌تری پیدا کرد. تصرف اراضی شهری از سوی حاشیه‌نشینان و طبقات فرودست در شهرهای تهران، اصفهان، قصر شیرین، سنندج، اراک، آبادان، کرمانشاه، تنکابن، و مشهد و تصرف اراضی کشاورزی از سوی دهقانان بی‌زمین در مناطقی مانند کردستان، ترکمن‌صحرا، آذربایجان شرقی، و استان‌های شمالی کشور (حاتمی ۱۳۸۷: ۹۲-۹۳) شواهدی از وجود این شکل از بحران توزیع در سال‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب است. دولت موقت در پاره‌ای از موارد برای حل بحران مزبور به خشونت و اعزام نیرو روی آورد. همین‌طور، وجود اختلافات سیاسی فزاینده میان نیروهای انقلابی (انشقاق سیاسی) از دیگر ویژگی‌های بارز در دوره دولت موقت است. از موارد انشقاق سیاسی می‌توان به اختلاف دولت موقت

با شورای انقلاب (رضوی ۱۳۷۶) و اختلاف دولت موقت با نهادهای انقلابی (یوسفی اشکوری ۱۳۷۹) اشاره کرد. شاید بارزترین شاهد تاریخی در این زمینه بحران گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران باشد که میان دولت موقت و دیگر بخش‌های نظام سیاسی در ایران موجب انشقاق سیاسی مشخصی شد و به استعفای این دولت انجامید. همین‌طور در نیمه اول سال ۱۳۵۸ ترورهای سیاسی در ایران رخ داد. طی این حوادث شخصیت‌هایی مانند تیمسار قرنی، آیت‌الله مرتضی مطهری، و دکتر محمد مفتاح ترور شدند. بدین‌سان در این دوره از هفت مؤلفه بی‌ثباتی سیاسی، پنج مؤلفه درگیری‌های جدایی‌طلبانه، ناآرامی‌های اقتصادی، ترور سیاسی، انشقاق سیاسی، و عامل خارجی شکل گرفتند.

۲.۶ دوره دوم: دوره بنی‌صدر و شهید رجایی

در این دوره که به دلیل کوتاه‌بودن دوره ریاست جمهوری محمدعلی رجایی با دوره قبل باهم در نظر گرفته شده است، با پایان بحران کردستان و خوزستان معضل درگیری‌های چریکی جدایی‌طلبانه تاحد زیادی کم‌رنگ شد. ناآرامی‌های اقتصادی نیز حداقل به‌شدت دوره قبل نبود، اما در این دوره مؤلفه‌های کودتا و ترورهای سیاسی، انشقاق سیاسی، عامل خارجی، و آشوب‌های داخلی شکل گرفتند. طی این دوره اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی برگزار شد. پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸، اختلافات میان نیروهای انقلاب وارد مرحله جدیدی شد، زیرا در اسفندماه همان سال انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار شد و حزب جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار آن توانستند اکثریت قاطع کرسی‌های مجلس را به‌دست آورند. در نتیجه، مواضع اصلی قدرت میان این دو گروه تقسیم شد و رقابت آشکار آن‌ها در جریان انتخاب نخست‌وزیر و اعضای کابینه شدت یافت (محمدی ۱۳۷۷: ۱۵۷-۱۵۸). این کشمکش‌ها تا آن‌جا ادامه یافت که به استیضاح بنی‌صدر و در نهایت عزل او از قدرت انجامید. وضعیت مزبور مبین انشقاق سیاسی حاد در حاکمیت است. همین‌طور زمانی که طرح بی‌کفایتی سیاسی بنی‌صدر مطرح بود، آشوب‌های داخلی به‌ویژه در تهران روی داد. برای نمونه در آشوب‌های ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و فقط در اطراف دانشگاه تهران حدود پنجاه نفر کشته، حدود دویست نفر مجروح، و در حدود هزار نفر دست‌گیر شدند (Abrahamian 1989: 218). هم‌چنین در این دوره کودتای نوروز اتفاق افتاد. این کودتا ناموفق بود، اما تهدید سیاسی مهمی دیده می‌شد. هم‌چنین در این دوره تهاجم عراق به ایران آغاز شد. بدین‌سان و بر اثر

نقش عامل آخر، نقش مؤلفه خارجی در شکندگی بالقوه نظام سیاسی در ابعاد حاد آن حادث شد. همین‌طور ترور مقامات سیاسی در این دوره شدت گرفت. ترور مقام‌ها و شخصیت‌های نظام سیاسی در نیمه اول سال ۱۳۵۸، که باعث شهادت شخصیت‌هایی مانند تیمسار قرنی، آیت‌الله مرتضی مطهری، و دکتر محمد مفتاح شده بود، در این دوره تشدید شد و ابعاد وسیع‌تری به‌خود گرفت. بسیاری از این ترورها به‌دست سازمان مجاهدین خلق انجام شد و در فاصله‌ای کوتاه باعث شهادت عده زیادی از برجسته‌ترین مسئولان و شخصیت‌های مملکتی شد. انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در تیرماه ۱۳۶۰ و به فاصله کمی از این واقعه و انفجار دفتر نخست‌وزیری در شهریور ۱۳۶۰ از مهم‌ترین ترورهای این دوره بودند. بدین‌سان در این دوره از میان مؤلفه‌های هفت‌گانه بی‌ثباتی سیاسی، چهار مؤلفه کودتا و ترورهای سیاسی، انشقاق سیاسی، عامل خارجی، و آشوب‌های داخلی روی دادند.

۳.۶ دوره سوم: ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای

در دوره سوم حیات جمهوری اسلامی، یکی از مؤلفه‌های مؤثر در وقوع بحران‌های سیاسی، یعنی بحران نفوذ، از بین رفت و نظام سیاسی تاحد زیادی تثبیت شد. هم‌چنین دولت برای مقابله با بحران توزیع گام‌هایی برداشت، چنان‌که کوشید با تصویب و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی در ساخت اقتصادی با آن مقابله کند. لایحه اسلامی کار، لایحه ملی کردن اراضی شهری، لایحه اصلاحات ارضی، و لایحه اصلاح تجارت خارجی نمونه‌هایی از اقدامات دولت برای حل بحران توزیع در این دوره است (حاتمی ۱۳۸۷: ۹۳-۹۶). باوجوداین، عامل جنگ به‌منزله مؤلفه‌ای بیرونی هم‌چنان نقش بالقوه‌ای در بی‌ثباتی و شکندگی نظام سیاسی ایفا می‌کرد. در این دوره، انشقاق سیاسی هم‌چنان پابرجا بود. چنان‌که طی این دوره دو بحران فراروی نظام سیاسی قرار داشت که تعیین همین انشقاق سیاسی دیده می‌شد. اولی ماجرای سفر مک فارلین، مشاور امنیت ملی ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران و دومی برکناری آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری بود.

تاآن‌جاکه به بحران اول یعنی افشای سفر مک فارلین به ایران مربوط می‌شود، به‌نظر می‌رسد وقوع این بحران تاحدی به‌واسطه اختلافات سیاسی و منازعه جناح‌های مختلف در کسب و حفظ قدرت تفسیرشدنی باشد؛ زیرا جناح‌های سیاسی درون حکومت سعی کردند با توسل به این ابزار جناح‌های دیگر را از بلوک قدرت اخراج کند. بدین‌سان افشای

ماجرای مک فارلین از سوی باند سیدمهدی هاشمی تاحدی باتوجه به اختلافات این گروه با دولت قابل درک و تفسیر است. به عبارت دیگر، ماجرای مک فارلین محصول اختلافات سیاسی شدید بین دو بلوک قدرت بود که هریک سعی داشت موقعیت خود را در بلوک قدرت تحکیم کند و رقبای خود را به حاشیه براند. شاید اگر اختلاف میان جناح‌های سیاسی درون حکومت عمیق نبود، ماجرای سفر مشاور امنیت ملی کاخ سفید به ایران به این زودی فاش نمی‌شد؛ چنان‌که تا قبل از این تاریخ نیز مسائل امنیتی و سیاسی کشور از سوی هیچ‌یک از جناح‌های سیاسی افشا نشده بود و ماجرای مک فارلین تقریباً اولین تجربه از افشاگری سیاسی در تاریخ جمهوری اسلامی بود. هم‌چنین استعفای آیت‌الله منتظری در ۷ فروردین ۱۳۶۸، در مقام جانشین رهبری، تقریباً چهار سال پس از تأیید رسمی وی در مقام جانشین بنیان‌گذار انقلاب اسلامی نگرانی‌های درخور توجهی را در مورد آینده جمهوری اسلامی موجب شد. استعفای آیت‌الله منتظری به کشمکش‌هایی در نظام سیاسی منجر شد که تقریباً ده سال بعد از بنیان‌گذاری جمهوری اسلامی روی می‌داد. اختلاف میان دو مقام عالی‌رتبه حکومت اسلامی به‌حدی افزایش یافت که قابل حل به‌نظر نمی‌رسید و باعث ایجاد این تصور شد که نظام نوپای اسلامی با بحران جانشینی روبه‌رو است (Ehteshami 1994: 30). اختلاف میان مقامات سیاسی تقریباً وجه مشترک همه نظام‌های سیاسی است، اما استعفای آیت‌الله منتظری مبین اختلافات شدید ایشان و بنیان‌گذار انقلاب بود (ibid.: 31). بدین‌سان در این دوره از میان هفت مؤلفه بی‌ثباتی سیاسی فقط دو مؤلفه عامل بیرونی و انشقاق سیاسی وجود داشت.

۴.۶ دوره چهارم: ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی

در این دوره، بحران نفوذ و شکل حاد آن یعنی درگیری‌های جدایی‌طلبانه تقریباً کاملاً از بین رفت و اقتدار کامل حکومت مرکزی در همه حوزه‌ها اعمال می‌شد. همین‌طور باتوجه به پایان جنگ نقش مؤلفه خارجی تاحد زیادی کاهش یافت، اما در این دوره مناقشه انتخاباتی سر برآورد که عمدتاً به رد صلاحیت درخور توجه کاندیداهای جناح چپ مربوط می‌شد که در میان آن‌ها حداقل ۲۳ کاندیدا وجود داشتند که نماینده دور سوم بودند (هاشمی رفسنجانی ۱۳۹۴)؛ اما دامنه این مناقشه انتخاباتی به این موضوع محدود باقی نماند و با خود پی‌آمدهایی داشت. مشخص‌ترین این پی‌آمدها انشقاق سیاسی بود که بر اثر اعتراض به رد صلاحیت‌های گسترده‌ای حادث شد که متوجه جریان چپ شده بود

(بشیریه ۱۳۸۱: ۸۶). رد صلاحیت‌های مزبور باعث شد تا اصلی‌ترین جناح جریان چپ یعنی مجمع روحانیون مبارز حتی به کناره‌گیری از انتخابات تهدید کند (هاشمی رفسنجانی ۱۳۹۴). هم‌چنین طی این دوره پس از یک وقفه ده‌ساله مجدداً ناآرامی‌های اقتصادی ذیل بحران توزیع موجد برخی بی‌ثباتی‌های سیاسی شد. چنان‌که در این دوره ناآرامی‌هایی در برخی مناطق کشور روی داد که از آن‌ها عموماً به «شورش‌های نان» (Food Rights) نام برده می‌شود. برای نمونه طی این دوره، در واکنش به سیاست تعدیل اقتصادی دولت، شورش‌هایی از سوی طبقات فرودست جامعه در شهرهای اسلام‌شهر، قزوین، و مشهد به‌وقوع پیوست که مبین شکلی از وقوع بحران توزیع در این دوره بود (بشیریه ۱۳۸۱). درمجموع می‌توان گفت که طی این دوره چهار عامل بیش‌ترین میزان تأثیرگذاری را در بی‌ثباتی سیاسی داشته‌اند. مناقشه انتخاباتی قبل از برگزاری انتخابات به‌دلیل رد صلاحیت‌ها و ناآرامی‌های اقتصادی در نتیجه سیاست‌های تعدیل اقتصادی دولت و پس از یک دوره وقفه مجدداً در این دوره سر برآورد و درنهایت انشقاق و اختلاف نخبگان سیاسی، که فصل مشترک تمامی ادوار حیات جمهوری اسلامی تا این زمان بود. بدین‌سان از میان هفت مؤلفه تشکیل‌دهنده بحران سیاسی در این دوره سه مؤلفه مناقشه انتخاباتی، ناآرامی‌های اقتصادی، و انشقاق سیاسی روی داد.

۵.۶ دوره پنجم: ریاست جمهوری خاتمی

در این دوره، چالش‌های بی‌ثباتی سیاسی در اشکال خاص آن یعنی ناآرامی‌های غیرمسالمت‌آمیز یا آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی، مناقشه انتخاباتی، و انشقاق سیاسی پدیدار شد. در این دوره و ابتدا در سال ۱۳۷۸ حوادث کوی دانشگاه اتفاق افتاد. این حادثه که پس از تعطیلی روزنامه سلام رخ داد، شکلی از آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی را نشان می‌داد (Poulson 2005: 87-285). هم‌چنین در این دوره مناقشه انتخاباتی روی داد و طی آن حدود ۸۷ تن از نمایندگان مجلس ششم را شورای نگهبان رد صلاحیت کرد (آبراهامیان ۱۳۹۱: ۳۳۳). این رد صلاحیت به بست‌نشینی تعدادی از نمایندگان رد صلاحیت‌شده در صحن مجلس انجامید. این تحصن باعث شد تا برخی از وزرا و معاونان آن‌ها تهدید به استعفا کنند و حتی برخی از استان‌داران از عدم امکان برگزاری انتخابات در موعد مقرر سخن گفتند. این مناقشه انتخاباتی انشقاق سیاسی گسترده میان جناح‌های سیاسی در ایران را نیز نشان می‌داد (ساعی و کوشافر ۱۳۹۰: ۱۸). در یک سوی

این منازعه، جناح اصلاح طلب قرار داشت که رد صلاحیت‌ها را نمی‌پذیرفت و به تحصن و برگزار نکردن انتخابات تهدید می‌کرد و در سوی دیگر آن جناح اصول‌گرا قرار داشت که بر رد صلاحیت‌ها اصرار داشت. بدین‌سان در این دوره از حیات جمهوری اسلامی سه چالش عمده در حوزه ثبات سیاسی حادث شد. چالش اول شکلی ضعیف از آشوب‌های داخلی یعنی ناآرامی‌های غیرمسالمت‌آمیز بود، چالش دوم مناقشه‌های انتخاباتی بودند که پیش از انتخابات حادث شدند، و در نهایت چالش سوم مانند دوره قبل انشقاق و اختلاف نخبگان سیاسی بود. بدین‌سان در این دوره از میان هفت مؤلفه بی‌ثباتی سیاسی فقط سه مؤلفه آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی، مناقشه انتخاباتی، و انشقاق سیاسی روی داد.

۶.۶ دوره ششم: ریاست جمهوری احمدی‌نژاد

در این دوره، مانند چند دوره قبل، شکل حاد بحران نفوذ یعنی درگیری‌های جداطلبانه به شکل جدی وجود نداشت و از این حیث چالشی متوجه ثبات سیاسی نشد. هم‌چنین باتوجه به این‌که دولت احمدی‌نژاد دولت بازتوزیعی بود (حاتمی ۱۳۹۳: ۳۶-۳۷)، شکل حاد بحران توزیع یعنی ناآرامی‌های اقتصادی محسوسی نیز در این دوره شکل نگرفت، اما در این دوره نیز مانند دوره‌های قبل برخی از مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران روی داد. اولین مؤلفه مشخص در این دوره مناقشه انتخاباتی بود. این مناقشه انتخاباتی در سال ۱۳۸۸ و پس از برگزاری انتخابات و اعلام نتایج آن روی داد. بنابراین در این دوره مناقشه انتخاباتی برای نخستین بار به جای آن‌که قبل از برگزاری انتخابات و عموماً بر اثر اعتراض به رد صلاحیت‌ها حادث شود، پس از برگزاری انتخابات و به دلیل اعتراض به نتایج آن روی داد. طیف بازنده انتخابات از پذیرش نتایج آن سر باز زدند و دولت وقت را به تقلب در انتخابات متهم کردند. به همین دلیل، ناآرامی‌های سیاسی غیرمسالمت‌آمیز بار دیگر در ایران آغاز شد. درحالی‌که در ناآرامی‌های سیاسی دوره قبل عموماً دانشجویان شرکت داشتند، این دوره ناآرامی‌ها تنوع طبقاتی بیش‌تری داشت. همین‌طور دامنه ناآرامی‌های این دوره گسترده‌تر از قبل بود و در بازه زمانی بیش‌تری تداوم داشت، چنان‌که تقریباً تا دی‌ماه آن سال کشور درگیر این آشوب‌ها بود (Abootalebi 2009; Addis 2009; Mebane and Walter 2010: 6-15). در این دوره اشکالی از انشقاق سیاسی نیز پدید آمد. مشخص‌ترین آن‌ها خانه‌نشینی یازده‌روزه رئیس‌جمهور وقت بود که به علت اختلاف بر سر جابه‌جایی وزیر اطلاعات روی داد. اختلاف دولت و مجلس نیز در این دوره شدت گرفت که حادثه معروف یک‌شنبه سیاه از

آن جمله بود. در آن روز و در جریان استیضاح وزیر کار، رفاه، و تعاون درگیری لفظی شدیدی میان رئیس دولت و رئیس مجلس پیش آمد که حتی واکنش رهبری را نیز همراه داشت. در این دوره، تهدیدهای خارجی نیز چهره مشخص‌تری پیدا کرد. در این دوره، یعنی فقط طی هشت سال، هفت قطع‌نامه را شورای امنیت علیه ایران صادر کرد (حاتمی ۱۳۹۶: ۱۲۲) که در پاره‌ای از موارد ایران را مشمول بند هفت منشور سازمان ملل متحد می‌کرد. این قطع‌نامه‌ها با تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران همراه بود و برنامه هسته‌ای و موشکی ایران را هدف قرار می‌داد. بنابراین در این دوره چالش‌های ثباتی سیاسی با منشأ خارجی نیز شکل گرفتند. بدین‌سان در این دوره از میان هفت مؤلفه بی‌ثباتی سیاسی، چهار مؤلفه مناقشه انتخاباتی، ناآرامی‌های سیاسی، انشقاق سیاسی، و عامل خارجی روی داد.

۷. تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی

جدول ۱ مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی تشکیل‌دهنده بی‌ثباتی سیاسی را در حیات ۳۵ساله جمهوری اسلامی نشان می‌دهد. در این جدول، عدد ۱ به‌معنای وجود مؤلفه بی‌ثباتی سیاسی و عدد صفر به‌معنای نبود آن مؤلفه است. چنان‌که مشاهده می‌کنید، در ستون فراوانی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی در هر دوره آورده شده است. این فراوانی‌ها از بخش قبلی یعنی تحلیل و تفسیر مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی استخراج شده است و نشان می‌دهد بیش‌ترین تعداد مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی در دوره اول با فراوانی پنج وجود داشته است. دوره‌های دوم و ششم با فراوانی چهار و دوره‌های چهارم و پنجم با فراوانی سه در رده‌های بعدی قرار گرفته‌اند. درنهایت، دوره سوم با فراوانی دو از این حیث کم‌ترین مؤلفه‌های بی‌ثباتی را نشان می‌دهد. این‌که فراوانی مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوره اول حیات سیاسی جمهوری اسلامی بیش از سایر دوره‌هاست، پدیده تقریباً طبیعی و عموماً به‌دلیل وضعیت انقلابی کشور بوده است. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ حادث شده بود و عموماً گذار از وضعیت آنومی ناشی از انقلاب به وضعیت برقراری نظام سیاسی مستقر^{۱۷} بحران خیر دیده می‌شود. همین‌طور این‌که چرا در دوره سوم فراوانی عوامل موجد بی‌ثباتی سیاسی روبه کاهش نهاده است، احتمالاً بیش از هرچیز به تداوم جنگ در این دوره مربوط بوده است. در این‌جا احتمالاً با پدیده درخور توجهی روبه‌رو می‌شویم. این‌که اولاً جنگ، که

عموماً از آن به منزله مؤلفه خارجی بی‌ثباتی سیاسی نام برده می‌شود، ممکن است با گذشت زمان به عامل مقوم ثبات سیاسی تبدیل شود. احتمالاً این بیش از هرچیز به این دلیل است که حمله دشمن خارجی به تدریج موضوعات دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و لزوم برقراری انسجام سیاسی برای دفع این خطر خارجی را قوت می‌بخشد.

سطر فراوانی‌ها نیز مبین یافته‌های درخور توجهی است. اولین نکته این‌که در میان مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوره ۳۵ ساله مورد بررسی انشقاق سیاسی بیش‌ترین فراوانی را داشته است، به‌طوری‌که انشقاق سیاسی در هر شش دوره مورد بررسی وجود داشته است. این تا آن‌جاست که می‌توان استدلال کرد وجود انشقاق سیاسی خصلت عمومی نظام سیاسی جمهوری اسلامی است. این موضوع با توجه به حدی از تکثرگرایی سیاسی در جمهوری اسلامی احتمالاً باید تا حدی طبیعی دیده شود، اما فراوانی بالای آن نخست نشان می‌دهد که گستره این انشقاق تقریباً بالاست و دوم این‌که این گستردگی باعث شده است تا ساخت سیاسی ایران از الگوی حاکم بر دولت‌های غیریک‌پارچه و نه یک‌پارچه (حاتمی ۱۳۸۷: ۸۹-۱۱۷) پیروی کند که عموماً با توسعه اقتصادی سازگاری بالایی ندارد.

جدول ۱. مقایسه فراوانی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۹۲)

ادوار	درگیری‌های جدایی طلبانه	ناآرامی‌های اقتصادی	کودتا و ترورهای سیاسی	انشقاق سیاسی	مناقشات انتخاباتی	مؤلفه‌های بیرونی	ناآرامی‌های سیاسی	فراوانی دوره
دوره اول	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۰	۵
دوره دوم	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۱	۴
دوره سوم		۰	۰	۱	۰	۱	۰	۲
دوره چهارم	۰	۱	۰	۱	۱	۰		۳
دوره پنجم	۰	۰	۰	۱	۱	۰	۱	۳
دوره ششم	۰	۰	۰	۱	۱	۱	۱	۴
فراوانی کل	۱	۲	۲	۶	۳	۴	۴	

یافته تطبیقی بعدی تغییر در الگوی بحران‌ها طی ۳۵ سال را بررسی کرده است. به عبارت دیگر، درحالی که انشقاق سیاسی مبین مانایی برخی از اشکال بی‌ثباتی سیاسی بوده است، اما دیگر اشکال بی‌ثباتی سیاسی کمابیش حالتی ناپایدار و سیال داشته، چنان‌که بی‌ثباتی‌های سیاسی مربوط به درگیری‌های جدایی‌طلبانه، که در دوره اولیه حیات جمهوری اسلامی غلبه داشت، در ادوار بعدی ناپدید شده است. همین وضعیت درمورد مؤلفه کودتا و ترور سیاسی نیز وجود داشته است. چنان‌که یافته‌های جدول بالا نشان می‌دهد، درحالی که مؤلفه کودتا و ترورهای سیاسی در دوره اول و دوم حیات جمهوری اسلامی وجود داشته، در ادوار بعدی ناپدید شده است. همین وضعیت درمورد مؤلفه مناقشات انتخاباتی نیز وجود داشته است. چنان‌که یافته‌های جدول بالا نشان می‌دهد، مناقشات انتخاباتی در سه دوره اول حیات جمهوری اسلامی غایب و در سه دوره بعدی حاضر بوده است. این تحولات حاوی دو نکته درخور توجه است. اول این‌که ماهیت بحران‌ها در جمهوری اسلامی ترکیبی از بحران‌های پایدار مانند انشقاق سیاسی و بحران‌های ناپایدار مانند سایر مؤلفه‌های مندرج در این بحران‌ها بوده است. نکته دوم این‌که سیر تحول کلی در مؤلفه‌های بی‌ثباتی در جمهوری اسلامی نشان‌دهنده این موضوع است که مؤلفه‌های سخت بی‌ثباتی‌های سیاسی تاحدی کاهش یافته، اما مؤلفه‌های نرم بی‌ثباتی سیاسی تاحدی افزایش یافته است. چنان‌که مؤلفه‌های درگیری‌های جدایی‌طلبانه، جنگ، و ترورهای سیاسی خشونت‌آمیز در ادوار اولیه حیات سیاسی جمهوری اسلامی از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ جای خود را به عواملی مانند مناقشات انتخاباتی مسالمت‌آمیز داده است. باوجوداین، این وضع به معنای حذف کامل مؤلفه‌های خشونت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی نبوده است و برخی از مؤلفه‌های خشونت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی مانند ناآرامی‌های سیاسی هم‌چنان کنار مناقشه‌های انتخاباتی وجود داشته است.

۸. تحلیل تبیینی پژوهش

تحلیل تطبیقی پژوهش در گام بعدی می‌تواند با نگرشی تبیینی همراه شود. در این نگرش تبیینی پاسخ به سه سؤال مهم به نظر می‌رسد؛ نخست چرا فراوانی بحران‌ها در دو دوره زمانی اول بیش‌تر بوده است؟ دوم چرا انشقاق سیاسی در تمامی ادوار شش‌گانه موردبررسی به صورت پایداری وجود داشته است؟ و سوم چرا برخلاف انشقاق سیاسی، فراوانی برخی دیگر از مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران طی شش دوره موردبررسی تغییر یافته است؟ تاآن‌جا که به سؤال اول مربوط می‌شود، به نظر می‌رسد فراوانی بالای مؤلفه‌های

بی‌ثباتی سیاسی در دو دوره اول و دوم تاحدی به دلیل اتصال زمانی آن‌ها به سال‌های اولیه وقوع انقلاب بوده است. به طور کلی، انقلاب‌ها ساخت سیاسی قدیم را نابود می‌کنند، اما قادر نیستند به سرعت ساخت اقتصادی و سیاسی جدیدی را جای‌گزین کنند. یعنی وضعیتی که به صورت تقریباً ماهوی مولد بی‌ثباتی است. چنان‌که اسکاچپول نیز نشان داده است، انقلاب‌ها در بسیاری از موارد به محض وقوع باعث ایجاد بحران‌های اقتصادی برای نظام سیاسی در حال تأسیس شده‌اند (اسکاچپول ۱۳۷۶). کرین بریتون نیز نشان داده است چگونه نظام انقلابی در ابتدای پیدایش می‌تواند باعث بی‌ثباتی‌های سیاسی شدید از طریق حذف برخی از نیروهای انقلابی میانه‌رو و جای‌گزینی آن‌ها با نیروهای انقلابی رادیکال شود (بریتون ۱۳۹۷). بسیاری از محققان بر این باورند که تعداد زیادی از انقلاب‌ها در فاصله زمانی کوتاهی پس از پیروزی با جنگ‌های خارجی روبه‌رو شده‌اند (Walt 1992: 321-368). بنابراین به زعم آن‌ها ارتباط درخورتوجهی میان انقلاب و جنگ برقرار است. بدین‌سان ادبیات مزبور بر این نکته تأکید می‌کند که دوره زمانی بلافصل یا تقریباً بلافصل پس از پیروزی انقلاب دوره اوج وقوع بحران‌های سیاسی و اقتصادی است. این بدان معناست که هرچه از زمان انقلاب سپری می‌شود، احتمالاً بحران‌های مربوط به این دوره زمانی تاحدی فروکش خواهد کرد. این همان وضعیتی بود که درمورد انقلاب ایران نیز تاحد زیادی روی داد.

تا آن‌جا که به سؤال دوم یعنی دلیل حضور مؤلفه انشقاق سیاسی در تمامی دوره‌های موردبررسی مربوط می‌شود، می‌توان به طور مشخص به دو دلیل اشاره کرد. نخستین دلیل وجه تاریخی مشخصی دارد و بر این نکته تأکید می‌کند که انشقاق در میان جنبش‌های انقلابی پس از پیروزی تاحدی رویه تاریخ معاصر ایران بوده است. چنان‌که فوران برای توصیف این رویه تاریخی از اصطلاح «مقاومت شکننده» (فوران ۱۳۷۸: ۶۱۶) استفاده می‌کند:

زمانی که ائتلاف‌های مخالف در ایران به درجه‌ای از قدرت دست می‌یابند در معرض ازهم پاشیده شدن قرار می‌گیرند و به عناصر اولیه تجزیه می‌شوند، چون میان گروه‌های ائتلافی برسر نحوه شکل‌دادن به نظام جدید اختلافات عمیقی پدید می‌آید (همان: ۳۴-۳۳).

همین رویه تاریخی درمورد ایران پس از انقلاب نیز صادق است. در انقلاب ۱۳۵۷ درحالی که تمامی نیروهای انقلابی برسر سرنگونی نظام پیشین اجماع‌نظر داشتند، اما درمورد

شیوه استقرار نظام سیاسی جدید چنین اجماعی نبود. به همین دلیل، ائتلاف سیاسی میان جناح‌ها و گروه‌های سیاسی به تدریج به انشقاق میان آن‌ها انجامید.

علت دوم به ماهیت نظام سیاسی به منزله نظامی مذهبی مربوط می‌شد. عموماً استدلال می‌شود که نظام سیاسی ایران پس از انقلاب به طور مشخصی وجوه ایدئولوژیک و مذهبی داشت (Dorraj 1990: 176).

انشقاق سیاسی می‌تواند در میان بسیاری از نظام‌های سیاسی پدید آید، اما این انشقاق میان نظام‌های سیاسی مذهبی احتمالاً پررنگ‌تر است. دلیل مشخص این که نظام‌های مزبور برپایه آموزه‌های مذهبی شکل می‌گیرند که عموماً آموزه‌هایی تفسیرپذیرند. چنان‌که مطالعه‌ای نشان داده است که تفاسیر «متن‌محور» در برابر تفاسیر «بسترمحور» چگونه جدال‌های هرمنوتیک مذهبی را پیرامون سیاست‌های اقتصادی برانگیخت و حتی موجب پیدایش دولت غیریک‌پارچه در ایران شد؛ وضعیتی که عموماً در شکل حاد انشقاق سیاسی دیده می‌شود (حاتمی ۱۳۸۷).

سؤال سوم یعنی این که چرا دیگر مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در ایران طی شش دوره موردبررسی از جمهوری اسلامی به صورت ناپایداری تغییر کرده و فراوانی آن‌ها کم‌تر یا بیش‌تر شده است، به این علت برمی‌گردد که عمده آن تاحدی وجهی تاریخی دارد. مثلاً تا آن‌جا که به ظهور و افول درگیری‌های جدایی‌طلبانه به منزله یکی از اشکال بی‌ثباتی سیاسی سخت طی زمان مربوط می‌شود، بررسی‌های اولیه نشان می‌دهد که چنین رویه‌ای در یک‌صدساله اخیر کمابیش در ایران و در ادوار تاریخی متفاوت به اشکال گوناگونی وجود داشته است. چنان‌که برخی درگیری‌های جدایی‌طلبانه به فاصله تقریباً کوتاهی پس از وقوع انقلاب مشروطه در ایران رخ دادند و سپس فروکش کردند. برای نمونه جنبش‌های خودمختاری در آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی، در خراسان به رهبری کلنل محمدتقی پسیان، در کرمانشاه به رهبری امیر افشار، و در خوزستان به رهبری شیخ خزعل در اواخر دهه ۱۲۹۰ و اوایل دهه ۱۳۱۰ نمونه‌هایی از این دست درگیری‌ها بودند.

به همین دلیل، فوران استدلال می‌کند که تقریباً می‌توان گفت خودمختاری در آغاز دهه ۱۳۱۰ در سراسر ایران رواج داشت (فوران ۱۳۷۸: ۲۹۹). همین وضع کمابیش پس از سقوط پهلوی اول و روی کار آمدن پهلوی دوم در دهه ۱۳۲۰ برقرار بود. نمونه مشخص آن جنبش‌های جدایی‌طلبانه‌ای بودند که در آذربایجان با عنوان «حکومت خودمختار آذربایجان» و در کردستان با عنوان «جمهوری خودمختار کردستان» بین سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ روی دادند (همان: ۴۰۶). این رویه تاریخی نشان داده هر جا تحول سیاسی اساسی مانند انقلاب یا

جابه‌جایی قدرت روی داده، یعنی زمانی که نظام سیاسی ضعیف یا در حال فترت بوده، جنبش‌های خواهان خودمختاری و به تبع درگیری‌های مربوط به آن ایران را فراگرفته است. با این حال، این جنبش‌های جدایی‌طلبانه با گذشت زمان و با تقویت قدرت دولت مرکزی همواره ناکام مانده است. چنان‌که با تثبیت دولت مرکزی چه در پهلوی اول، چه در پهلوی دوم، و چه در دوره جمهوری اسلامی در نهایت درگیری‌های جدایی‌طلبانه به نفع دولت مرکزی خاتمه یافته است.

این مرور کوتاه تاریخی نشان می‌دهد، در حالی که درگیری‌های جدایی‌طلبانه عموماً به فاصله کوتاهی پس از جابه‌جایی‌های اساسی در قدرت سیاسی یا در زمان‌های وقوع نوعی آنومی سیاسی در ایران روی داده، به تدریج و با تثبیت نسبی نظام سیاسی تاحد زیادی فروکش کرده‌اند. بنابراین طبیعی است که در ایران پس از انقلاب نیز بحران‌های سیاسی خشونت‌آمیزی از این دست، یعنی درگیری‌های جدایی‌طلبانه با تثبیت دولت مرکزی، به تدریج کم‌رنگ شوند و جای خود را به اشکال دیگری از بحران‌های سیاسی دهند. همین وضع در مورد ترورهای سیاسی و جنگ نیز دیده می‌شود. چنان‌که آن‌ها نیز عموماً به فاصله کوتاهی پس از انقلاب پدید آمده‌اند و عموماً پس از مدت زمانی ناپدید شده‌اند. به طوری که نه فقط در ایران بلکه در فرانسه و روسیه نیز وقوع خشونت و ترورهای سیاسی به فاصله کوتاهی پس از انقلاب تاحدی محسوس بود (Mayer 2002). رابطه جنگ و انقلاب نیز عموماً با مقوله زمان درهم‌تنیده است، چنان‌که جنگ‌ها عموماً به فاصله کوتاهی پس از انقلاب‌ها روی داده‌اند (Walt 1992: 321-368) و با تثبیت فرایند انقلاب فروکش کرده‌اند.

۹. نتیجه‌گیری

هدف این مقاله تجزیه و تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی‌های سیاسی در ادوار شش‌گانه حیات جمهوری اسلامی بود. تحلیل تطبیقی مقاله چندین یافته داشت. یافته اول، مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در جمهوری اسلامی حالتی سینوسی داشته است. چنان‌که تعداد آن‌ها از پنج مورد در دوره اول به دو مورد در دوره سوم رسیده است، اما در ادوار بعدی به سه و چهار مورد افزایش یافته است؛ بدان معناست که سیر کاهشی بی‌ثباتی‌های سیاسی در ایران کوتاه‌مدت بوده و در دوره‌های اخیر شیب صعودی یافته است. به نظر می‌رسد نحوه مدیریت بحران‌های سیاسی در ایران به بازاندیشی نیاز دارد.

یافته دوم، تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی طی دوره ۳۵ ساله حیات نظام سیاسی ایران حاکی است که مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی در هر دوره با دوره قبلی در برخی موارد متفاوت بوده است. برای نمونه، درحالی که درگیری‌های جدایی طلبانه در آغاز حیات سیاسی جمهوری اسلامی یکی از مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی بود، با گذشت زمان تاحد زیادی کم‌رنگ شد و جای خود را به مؤلفه مناقشات انتخاباتی داد. بنابراین می‌توان گفت با تغییر وضعیت سیاسی بخش درخورتوجهی از مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی نیز تغییر کرده است. به عبارت دقیق‌تر، بخش درخورتوجهی از مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ماهیتی گذرا و نه ایستا داشته‌اند. این یافته متضمن یک توصیه سیاستی عمده است؛ این که برای تبیین مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی از یک سو باید به فرایند تغییرات درونی نظام سیاسی توجه کرد و از سوی دیگر باید به رویکردهای تطبیقی در مطالعه بحران‌های سیاسی اهمیت بیش‌تری داد، زیرا مطالعات تطبیقی قادر است این پویایی را تحلیل و تبیین کند.

یافته سوم، بررسی مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی در ادوار مختلف حیات جمهوری اسلامی تاحدی نشان‌دهنده افزایش نسبی مؤلفه‌های نرم بی‌ثباتی سیاسی و کاهش نسبی مؤلفه‌های سخت بی‌ثبات سیاسی بوده است. مثلاً درحالی که در دهه اول و طی سال‌های آغازین حیات جمهوری اسلامی درگیری‌های جدایی طلبانه، جنگ، کودتا، و ترورهای سیاسی مؤلفه‌های اصلی وقوع بی‌ثباتی‌های سیاسی بوده است، از نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ مؤلفه‌های بی‌ثباتی‌های سیاسی نیز تغییر کرده و عواملی مانند مناقشات انتخاباتی جای‌گزین آن شده است.

موضوع مهم در این جا پررنگ شدن مناقشه‌های انتخاباتی است که فقط به کاهش نسبی مؤلفه‌های خشونت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی و نه حذف آن‌ها انجامیده است. عموماً زمانی که نظام سیاسی از مؤلفه‌های سخت بحران سیاسی مانند درگیری‌های جدایی طلبانه، کودتا، و ترورهای سیاسی به اشکال نرم بحران سیاسی مانند مناقشه‌های انتخاباتی گذار پیدا کند، انتظار می‌رود مؤلفه‌های مسالمت‌آمیز بحران سیاسی جای‌گزین مؤلفه‌های خشونت‌آمیز بحران سیاسی شود، اما اتفاقات ایران مبین چنین وضعیتی نیست. چنان‌که ناآرامی‌های سیاسی در سال ۱۳۸۸ نشان داد، عصر بحران‌های سیاسی خشونت‌آمیز در ایران کاملاً به سر نیامده است. در این جا حتی یکی از مؤلفه‌های مسالمت‌آمیز بحران سیاسی یعنی مناقشه انتخاباتی موجد پیدایش یکی از مؤلفه‌های خشونت‌آمیز بحران سیاسی یعنی ناآرامی‌های سیاسی شده است. این یعنی نخست این که درست است که فراوانی‌های اشکال

خشونت‌آمیز بحران سیاسی در ایران طی زمان کاهش یافته، اما تمام نشده است. دوم این‌که در ادبیات مقامات جمهوری اسلامی همواره این نکته مورد تأکید بوده است که انتخابات به‌منزله یکی از کانون‌های مشروعیت‌بخش نظام سیاسی عمل کرده است، اما یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که انتخابات در ایران چهره ژانوسی داشته و مانند شمشیری دولبه هم در مقام تقویت ثبات سیاسی و هم در پاره‌ای از موارد در مقام تضعیف آن عمل کرده است.

بنابراین به نظر می‌رسد اگر مناقشات انتخاباتی در بلندمدت و آینده به جای تعدیل تشدید شود، می‌تواند موجب توسل به شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز بی‌ثباتی سیاسی شود. به عبارت دقیق‌تر، اگر مشروعیت مکانیسم‌های انتقال مسالمت‌آمیز قدرت سیاسی به پرسش گرفته شود، از برآیند مشخص این وضعیت می‌تواند گرایش به کانال‌ها و مکانیزم‌های انتقال غیرمسالمت‌آمیز قدرت سیاسی باشد. بدین سان این موضوع که در ایران چگونه می‌توان بر وجوه تقویت‌کنندگی ثبات سیاسی ناشی از انتخابات افزود و چگونه از وجوه تخریب‌کنندگی آن کاست، موضوع مهمی در سیاست‌گذاری‌های انتخاباتی و پژوهش‌های آتی به نظر می‌رسد.

یافته چهارم، انشقاق سیاسی به مثابه یکی از مؤلفه‌های بی‌ثباتی سیاسی در تمامی ادوار حیات جمهوری اسلامی وجود داشته و به‌منزله یکی از مؤلفه‌های اصلی و پایدار بی‌ثباتی‌های سیاسی عمل کرده است؛ تا آن‌جا که اختلافات و جناح‌بندی‌های سیاسی را می‌توان یکی از خصلت‌های پایدار نظام جمهوری اسلامی از بدو تأسیس دید. به تبع در هر نظام سیاسی حدی از مناقشه سیاسی مبین وجود حدی از تکثرگرایی در آن جامعه یا نظام سیاسی است و به این معنا در پاره‌ای از مواقع اجتناب‌ناپذیر و طبیعی فهم می‌شود. اما موضوع مهم گستره و مانایی این مناقشه در جمهوری اسلامی است که به نظر می‌رسد در پاره‌ای از موارد از حدود طبیعی خود خارج شده است. در این جا به نظر می‌رسد که کنار سایر عوامل ساختاری مورد بررسی، بخشی از دلیل مانایی این انشقاق سیاسی به ضعف فرهنگ گفت‌وگو، مصالحه، و سازش سیاسی در ایران برمی‌گردد. این وضعیت باعث شده است تا جناح‌بندی‌های سیاسی به نوعی عناد سیاسی منتهی شود و منافع ملی را به محاق برد. در این میان، ممکن است ساختار سیاسی هیزم انشقاق سیاسی را فراهم کند، اما کنش و اخلاق سیاسی کارگزاران سیاسی است که برای این هیزم آتش فراهم می‌کند و مدام در آتش این هیزم می‌دمد. این همان نقطه‌ای است که نقش ساختار و کارگزار در وقوع بی‌ثباتی سیاسی در ایران تلاقی می‌یابند. به تبع در این جا در دست‌رس‌ترین گزینه برای تضعیف بی‌ثباتی سیاسی اصلاح کنش و اخلاق سیاسی کارگزاران نظام سیاسی خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه، ساندرز به‌طور ضمنی زمانی که تأثیر توسعه سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی بر بی‌ثباتی سیاسی را تحلیل می‌کند، تاحدی همین دسته‌بندی را تأیید می‌کند (ساندرز ۱۳۸۰: ۲۷۱-۲۹۷).
۲. بحث درمورد رابطه نظریه و فکت‌های تاریخی باعث شده است تا سه نوع جامعه‌شناسی تاریخی شکل گیرد. نوع اول که جامعه‌شناسان تاریخی قیاسی‌اند کار خود را با نظریه‌ها شروع می‌کنند و اساساً تلاش می‌کنند تا قابلیت تعمیم یک نظریه را در موارد دیگر نشان دهند. نوع دوم جامعه‌شناسان تاریخ استقرایی‌اند. آن‌ها برعکس استدلال می‌کنند که پژوهش‌گران باید کار خود را با فکت‌های تاریخ آغاز کنند و نظریه‌ها را براساس این فکت‌ها پدید آورند. نوع سوم جامعه‌شناسان تاریخی تفسیری‌اند. آن‌ها بیش‌تر موافق استفاده از مفاهیم نظری و نه نظریه‌های کلان‌اند. همین‌طور بسیاری از آن‌ها عموماً از این مفاهیم به‌منزله ابزار استفاده می‌کنند و درصدد نیستند تا قابلیت تعمیم این مفاهیم را نشان دهند (اسکاچپول ۱۳۸۸: ۴۹۹-۵۳۰). موضع مقاله فقط درمقام مقایسه ممکن است به رویکرد اول و سوم نزدیک شود، اما درنهایت بیش‌تر شبیه به رویکرد فوران در کتاب *تاریخ تحولات اجتماعی ایران* (۱۳۷۸) است. نویسنده در کتاب مزبور کوشیده است تا بدون پای‌بندی به نظریه‌ای خاص از پنج نظریه شامل نظریه وابستگی، نظام جهانی، وجه تولید، دولت سرکوب‌گر، و سرانجام فرهنگ مقاومت به‌صورت گزینشی استفاده کند (برای بحث بیش‌تر دراین‌باره، بنگرید به حاتمی ۱۳۹۵: ۱۳۳-۱۳۴).
۳. این نوع مقایسه را می‌توان در کتاب *دولت و انقلاب‌های اجتماعی* تدا اسکاچپول (۱۳۸۹) نیز دید.
۴. این شیوه از مقایسه را می‌توان به‌طور ضمنی در مطالعه محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۳۸) در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران* نیز دید.
۵. درمورد این‌که آیا می‌توان روش مقایسه‌ای را برای مطالعه موردی نیز به‌کار گرفت، دیدگاه واحدی وجود ندارد. باین‌حال مک کی و مارش در جمع‌بندی نظریات مخالفان و موافقان استدلال کرده‌اند که روش مقایسه‌ای را در وضعیتی می‌توان برای مطالعه موردی نیز به‌کار گرفت که مطالعه موردی مزبور در واحد زمان یا مکان شکسته شود (مک کی و مارش ۱۳۸۴: ۲۸۸).
۶. چنان‌که به‌زعم وی بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان در سه سطح یعنی مقایسه کشورها در یک‌زمان واحد، مقایسه نظام‌های سیاسی در ادوار مختلف زمانی، و درنهایت مقایسه یک نظام سیاسی واحد طی دوره‌های زمانی مختلف انجام داد (ساندرز ۱۳۸۰: ۱۳۵). مقایسه این پژوهش از نوع سوم است.
۷. به‌دلیل ضرورت محدودبودن حجم مقاله، مؤلفه‌های اجتماعی در این پژوهش بررسی نشده‌اند. به‌تبع بررسی مؤلفه‌های اجتماعی بی‌ثباتی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی می‌تواند موضوع

پژوهشی مستقلی باشد. ساندرز مخالف مکتب فراوانی در بی‌ثباتی سیاسی است، اما هم‌زمان بخشی از دیدگاه‌های این مکتب را می‌پذیرد (ساندرز ۱۳۸۰: ۱۱۳). این مقاله نیز فقط شکلی خاص از مکتب فورانی را در این‌جا مبنا قرار داده است.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۶)، *دولت و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، تهران: سروش.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸)، «دستور کارهای نوظهور و راه‌بردهای تکرارشونده در جامعه‌شناسی تاریخی»، در *بیش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ویراسته تدا اسکاچپول، ترجمه هاشم آفاجری، تهران: مرکز.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۹)، *دولت و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه سیدمجید روئین‌تن، تهران: سروش.
- اسمیت، برایان (۱۳۸۰)، *فهم سیاست جهان سوم*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمدسعید قائنی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- اوئن، راجر (۱۳۸۳)، «دولت در خاورمیانه، تغییر موضع نه عقب‌نشینی»، در *دولت و تحول جهانی: اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه*، تدوین و گردآوری حسن حکیمیان و زیبا مشاوری، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
- بایندر، لئونارد (۱۳۸۰)، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، تدوین و گردآوری لوسین پای و دیگران، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: مطالعات راه‌بردی.
- بدیع، برتران (۱۳۹۳)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.
- براتعلی‌پور، مهدی (۱۳۹۴)، *مدیریت بحران‌های سیاسی در فرایند تثبیت انقلاب اسلامی*، تهران: عروج.
- بریتون، کریین (۱۳۹۷)، *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: تمدن علمی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- حاتمی، عباس (۱۳۸۷)، «دولت و اقتصاد در ایران پس از انقلاب: تأثیر سیاست‌های بازتوزیعی بر جدال‌های هرمنوتیک، طبقاتی و پیدایش دولت غیریک‌پارچه در ایران»، *فصل‌نامه سیاست*، دوره ۳۸، ش ۲.
- حاتمی، عباس (۱۳۸۹)، «الگوی آونگی: چهارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی*، س ۱۳، ش ۲.
- حاتمی، عباس و فرزاد کلاته (۱۳۹۳)، «دولت در پیرامون و پیرامون در دولت»، *فصل‌نامه مطالعات راه‌بردی*، دوره ۱۷، ش ۶۳.

تحلیل تطبیقی مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی بی‌ثباتی‌های ... (سمیه احمدی و عباس حاتمی) ۵۹۱

- حاتمی، عباس (۱۳۹۶)، «تحلیل تطبیقی جهانی‌شدن در دوره خاتمی و احمدی‌نژاد»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، دوره ۱۳، ش ۱.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸)، روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی، ترجمه محمد فاضلی، تهران: آگه.
- رضوی، محمود (۱۳۷۶)، هاشمی و انقلاب، تهران: همشهری.
- ساعی، علی و محسن کوشافر (۱۳۹۰)، تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران با تأکید بر رویکرد نخبه‌گرایی (۱۳۸۵-۱۳۸۴)، فصل‌نامه مطالعات جامعه‌شناختی، س ۱۸، ش ۳۸.
- ساندرز، دیوید (۱۳۸۰)، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ترجمه بی‌نام، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فایراند، ایو و روزالید فایراند (۱۳۷۹)، «شرایط سیستمی پرخاشگری سیاسی»، در خشونت و جامعه، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: سفیر.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۶۸)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۱)، ایران: جامعه کوتاه‌مدت، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- کولینز، رندال (۱۳۸۵)، «عصر زرین جامعه‌شناسی تاریخی کلان‌نگر»، در تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ویراسته گری جی. همیلتون و دیگران، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: کویر.
- گلدستون، جک (۱۳۹۶)، مقدمه‌ای کوتاه بر انقلاب‌ها، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
- لفت ویچ، آدریان (۱۳۷۸)، دموکراسی و توسعه، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاج‌یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- محمدی، منوچهر (۱۳۷۷)، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر.
- مک کی، تام و دیوید مارش (۱۳۸۴)، روش مقایسه‌ای در روش و نظریه در علوم سیاسی، ویراسته دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاج‌یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر دانشگاهی.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۹۴)، رونق‌سازندگی، تهران: معارف انقلاب.
- های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
- هوفستازر، ریچارد (۱۳۸۵)، «تاریخ و جامعه‌شناسی در آمریکا»، در تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ویراسته گری جی همیلتون و دیگران، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: کویر.
- یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۷۹)، در تکاپوی آزادی، ج ۱، تهران: قلم.

References

Abrahamian, Ervand (2012), *A History of Modern Iran*, Translated by Mohammad Ibrahim Fattahi, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).

- Abootalebi, A. R. (2009), "Iran's Tenth Presidential Elections: Candidates, issues, and implications", *Middle East Review of International Affairs* (online), vol. 13, no. 3.
- Abrahamian, E. (1989), *Radical Islam: The Iranian Mojahedin*, vol. 3, IB Tauris.
- Addis, C. L. (2009), *Iran's 2009 Presidential Elections*, DIANE Publishing.
- Algar, V. (1986), "Social Justice in the Ideology & Legislation of the Islamic Revolution of Iran", in *Social Legislation in the Contemporary Middle East*, J. W. Salacuse and L. O. Michalak (eds.), Institute of International Studies, University of California, Berkeley.
- Badie, Bertrand (2014), *Political Development*, Translated by Ahmad Naqibzadeh, Tehran: Ghoomes (in Persian).
- Barat Alipour, Mehdi (2015), *Management of Political Crises in the Process of Stabilizing the Islamic Revolution*, Tehran: Orouj Publishing Institute (in Persian).
- Bashirieh, Hussein (2002), *An Introduction to the Political Sociology of Iran: The Period of the Islamic Republic*, Tehran: Negah Moaser (in Persian).
- Bashirieh, Hussein (2003), *Teaching Political Knowledge*, Tehran: Negah Moaser (in Persian).
- Binder, Leonard (2001), *Crises and Sequences in Political Development* (SPD-7) (Studies in Political Development), Edited by of Pye et al., Translated by Gholamreza Khajeh Sarvi, Tehran: Strategic Studies Center (in Persian).
- Brandt, P. T. and J. Ulfelder (2011), "Economic Growth and Political Instability", Available at: <https://www.SSRN 1907643>.
- Brinton, Crane (2018), *The Anatomy of Revolution*, Translated by Mohsen Salasi, Tehran: Tamaddon Elmi (in Persian).
- Crepaz, M. M. (2017), *European Democracies*, Taylor & Francis.
- Collins, Randall (2006), "The Golden Age of Macroeconomic Historical Sociology", in: *Historiography and Historical Sociology*, Edited by J. Hamilton et al., Translated by Hashem Aghajari, Tehran: Kavir (in Persian).
- Dorraj, M. (1990), *From Zarathustra to Khomeini Populism Dissent in Iran*, London: L. Rienner Press.
- Eckstein, Harry (1980), *Internal War: Problems and Approaches*, New York: Green wood Press.
- Ehteshami, A. (1994), *After Khomeini: The Iranian Second Republic*, Rutledge. London.
- Farzanegan. M. and F. Schneider (2010), "Factionalized Democracy, Oil and Economic Growth in Iran: Where is the Curse?", Centre for European Economic Research (ZEW), Mannheim, Germany.
- Fearon, J. D. and D. D. Laitin (2003), "Ethnicity, Insurgency, and Civil War", *American Political Science Review*, vol. 97, no. 1.
- Feierabend, Ivo, Rosalindand Feierabend, and Betty Nesvold (2000), "Systemic Conditions of Political Aggression", (SCOPA) Project, 1955-1964 (ICPSR 5207) in: *Violence and Society*, Translated by Asghar Eftekhari, Tehran: Safir (in Persian).
- Foran, John (2008), *Fragile Resistance Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Translated by Ahmad Tadayon, Tehran: Rasa (in Persian).

- Gleditsch, K. S. (2007), "Transnational Dimensions of Civil War", *Journal of Peace Research*, vol. 44, no. 3.
- Goldstone, Jack (2017), *Revolutions: A very Short Introduction*, Translated by Abbas Hatami. Tehran: Kavir (in Persian).
- Hatami, Abbas (2010), "Fluctuation Model: A Framework for Analysis of the Iranian Political Economy", *Strategic Quarterly Studies*, 13(2), (in Persian).
- Hatami, Abbas (2008), "The State and Economy in Post Revolutionary Iran: The Impact of Redistributive Economic Policies on the Non Monolithic State", *Political Quarterly*, 38(2). (in Persian).
- Hatami, Abbas and Farzad Kalate (2014), "Government in Periphery and Periphery in Government; Interrelatedness of Economics, Politics and Society Syndromes", *Strategic Studies Quarterly*, 17(63), (in Persian).
- Hatami, Abbas (2018), "Economic and Political Globalization in Iran under the Government of Khatami and Ahmadinejad: A Comparative Approach", *Research Letter of Political Science*, (13)1, (in Persian).
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (2015), *Construction Boom*, Tehran: Maaref Enqelab (in Persian).
- Hay, Colin (2006), *Political Analysis A Critical Introduction*, Translated by Ahmad Golmohammadi, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Hoffestans, Richard (2006), *History and Sociology in America, in Historiography and Historical Sociology*, Edited by J. Hamilton et al., Translated by Hashem Aghajari, Tehran: Kavir (in Persian).
- Katouzian, Mohammad Ali Homayoun (1989), *Iran's Political Economy from Constitutionalism to the End of the Pahlavi Dynasty*, Translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Markaz (in Persian).
- Katouzian, Mohammad Ali Homayoun (2012), *Iran, Short-Term Society*, Translated by Abdullah Kowsari, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Leftwich, Adrian (1999), *Democracy and Development*, Translated by Ahad Aligholian and Afshin Khakbaz, Tehran: Tarh-e no (in Persian).
- Marsh, David and Gerry Stoker (2005), *Theory and Methods in Political Science*, Translated by Amir Mohammad Haj Yousefi, Tehran: Strategic Studies Center (in Persian).
- Mayer, A. J. (2002), *The Furies: Violence and Terror in the French and Russian Revolutions*, Princeton University Press.
- McKi, Tom and David Marsh (2005), *Comparative Method in Theory and Methods in Political Science*, Edited by David Marsh and Jerry Stoker, Translated by Amir Mohammad Haj Yousefi, Tehran: Strategic Publications (in Persian).
- Mebane Jr. and R. Walter (2010), "Fraud in the 2009 Presidential Election in Iran?", *Chance*, vol. 23, no. 1.
- Mohammadi, Manouchehr (1998), *An Analysis of the Islamic Revolution*, Tehran: Amirkabir Publications (in Persian).
- Moore, Barrington (1990), *The Social Roots of Dictatorship and Democracy*, Translated by Hossein Bashirieh, Tehran: Nashr Daneshgahi (in Persian).

- Owen, R. (1383), "The Middle Eastern State: Repositioning not Retreat?", *The State and Global Change: The Political Economy of Transition in the Middle East and North Africa*, Hassan Moshaver and Ziba Moshaver (ed.), Translated by Abbas Hatami, Tehran: Kavir (in Persian).
- Poulson, S. C. (2005), "Social Movements in Twentieth-Century Iran: Culture", *Ideology, and Mobilizing Frameworks*, 244.
- Przeworski, A. (2011), "Divided We Stand: Democracy as a Method of Processing Conflicts", *Scandinavian Political Studies*, vol. 34, no. 2.
- Pye, L. (1966), *Aspect of Political Development*, New York: Amerind Press.
- Razavi, Mahmoud (2004), *Hashemi and the Revolution*, Tehran: Hamshahri (in Persian).
- Ragin, Charles C. (2009), *The Comparative Method: Moving Beyond Qualitative and Quantitative Strategies*, Translated by Mohammad Fazeli, Tehran: Agah (in Persian).
- Saei, Ali and Mohsen Kooshafar (2011), "Sociological Analysis of the Lack of Democracy in Iran with Emphasis on the Elitist Approach (1284-1385)", *Journal of Sociological Studies*, 18(38), (in Persian).
- Salehyar, I. (2007), "Transnational Rebels: Neighboring States as Sanctuary for Rebelgroups", *World Politics*, vol. 59, no. 2.
- Sanders, David (2001), *Patterns of Political Instability*, Tehran: Research Institute for Strategic Studies (in Persian).
- Skocpol, Teda (2010), *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*, Translated by Seyed Majid Rouintan, Tehran: Soroush (in Persian).
- Skocpol, Teda (2009), *Emerging Agendas and Recurrent Strategies in Historical Sociology*. Edited by Teda Scotchpool, Translated by Hashem Aghajari, Tehran: Markaz (in Persian).
- Smith, B. C. (2001), *Understanding Third World Politics: Theories of Political Change and Development*, Translated by Haj Yousefi and Qanei, Tehran: Office of Political and International Studies (in Persian).
- Thies, C. G. (2010), "Of Rulers, Rebels, and Revenue: State Capacity, Civil War Onset, and Primary Commodities", *Journal of Peace Research*, vol. 47, no. 3.
- Thompson, D. F. (2004), *Just Elections: Creating a Fair Electoral Process in the United States*, University of Chicago Press.
- Thompson, T. P. (1963), *The Making of the English Working Class*, New York: Vintage.
- Walt, S. M. (1992), "Revolution and War", *World Politics: A Quarterly Journal of International Relations*.
- Yousefi Eshkevari, Hassan (2000), *In Pursuit of Freedom*, vol. 1, Tehran: Ghalam (in Persian).
- Zuckerman, Alan (1975), "Political Cleavage: A Conceptual and Theoretical Analysis", *British Journal of Political Science*, vol. 5, no. 2.

رویکرد اقتصاد سیاسی به سیاست‌های اقتصادی دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد

علیرضا سمیعی اصفهانی*

حوریه دهقان**، علی مختاری***، علی باقری دولت‌آبادی****

چکیده

دستیابی احمدی‌نژاد به قدرت در ساختار سیاسی ایران با دور جدیدی از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی همراه بود، به گونه‌ای که بسیاری از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران اقتصاد ایران به این باور رسیدند که جهت‌گیری‌های اقتصادی این دوره پیوند نزدیکی با پوپولیسم اقتصادی داشته است. بر این پایه، پرسش اصلی پژوهش پیش‌رو این است که سیاست‌های اقتصادی دوره ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد چه نسبتی با اقتصاد کلان پوپولیستی دارد. نوشتار حاضر تلاش می‌کند تا از منظر اقتصاد سیاسی و با بهره‌گیری از نظریه «اقتصاد کلان پوپولیسم» دورن بوش و ادواردز (که در قالب رویکرد پوپولیسم به مثابه استراتژی سیاسی و در سطح سیاست‌گذاری اقتصادی ارائه شده است)، ضمن بازخوانی سیاست‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد، نسبت این سیاست‌ها با رویکردهای پوپولیستی به اقتصاد را مورد بررسی و همچنین پی‌آمدهای آن برای اقتصاد سیاسی ایران را مورد توجه قرار دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد دولت احمدی‌نژاد با بهره‌گیری از آرمان‌های انقلاب و با تکیه بر درآمدهای نفتی تلاش کرد تا در دو سال نخست ریاست‌جمهوری خود سیاست‌های اقتصادی انبساطی را به مرحله اجرا درآورد، سیاست‌هایی که در نهایت به گسترش نقدینگی، تورم، و رکود اقتصادی منجر شد. پس از آن از سال ۱۳۸۷ به این سو، به علت کاهش درآمدهای نفتی، دولت نهم به سیاست‌های تثبیتی روی آورد و کاهش پرداخت یارانه و طرح تحول اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد، به نحوی که دستیابی به هدف بازتوزیعی و عدالت‌محوری دولت با موانع بی‌شماری روبه‌رو شد. رویکرد پژوهش اقتصاد سیاسی و روش پژوهش کیفی از نوع تبیین علی و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای - اینترنتی است.

کلیدواژه‌ها: دولت احمدی‌نژاد، پوپولیسم، استراتژی سیاسی، سیاست‌گذاری اقتصادی، هدف‌مندی یارانه‌ها، تورم و رکود، تضعیف طبقه متوسط.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)، asamiei@yu.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

*** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

**** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

۱. مقدمه (بیان مسئله)

سیاست اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب متفاوت و متعارض بوده است. در دهه نخست پس از انقلاب، جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و وقوع جنگ هشت‌ساله مداخله همه‌جانبه دولت را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، به گونه‌ای که نوعی اقتصاد دولتی با سیاست‌های بازتوزیعی در این دوره شکل گرفت. پس از پایان جنگ، دولت هاشمی با رویکرد عمل‌گرایی و واقع‌گرایی سیاست‌هایی متفاوت با دهه نخست انقلاب در پیش گرفت. هاشمی رفسنجانی با اجرای سیاست‌هایی در راستای رشد و توسعه اقتصادی و تقویت بخش خصوصی هم‌راه با بهبود روابط با کشورهای همسایه و دولت‌های غربی و هم‌چنین برقراری پیوندهای جدید با نهادهای اقتصادی - مالی دنیا، مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، تحولاتی در حوزه اقتصاد به وجود آورد. دولت خاتمی نیز نگرشی واقع‌گرایانه به سیاست و شرایط اقتصادی کشور داشت، با این تفاوت که برخلاف دولت هاشمی راه‌کار حل مسائل و مشکلات کشور توسعه سیاسی و تقویت جامعه مدنی در داخل و تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی و تعامل با نظام بین‌الملل تلقی شد. تأکید خاتمی بر توسعه سیاسی به بهبود روابط با نظام بین‌الملل منجر شد و تاحدی ثابت در عرصه اقتصاد داخلی را به‌ارمغان آورد.

تلاش برای تحقق سیاست‌های واقع‌گرایانه طی شانزده سال در دوران هاشمی و خاتمی با روی کارآمدن دولتی جدید تغییر یافت و پیوستگی سیاست اقتصادی در کشور تضعیف یا به عبارتی دیگر متوقف شد. این بار سیاست در ایران شخصیتی را تجربه می‌کرد که ناآشنا، ناشناخته، و بی‌توجه به ساختارهای داخلی و خارجی بود. تأکید بر اقتصاد و عدالت برگ برنده‌ای در اختیار احمدی‌نژاد قرار داد تا در نهایت نتیجه انتخابات را از آن خود کند و در مقام ششمین رئیس‌جمهور ایران پس از انقلاب سوگند یاد کند. بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب و عدالت‌خواهی در دستور کار رئیس‌جمهور جدید قرار گرفت. احمدی‌نژاد در حالی در عرصه سیاست ایران ظاهر شد که عدالت و سیاست‌های بازتوزیعی از اهداف عمده و اصلی دولت وی بود و سیاست‌های متعددی را برای دستیابی به این اهداف در پیش گرفت. دولت نهم به دنبال اجرای سیاست‌هایی بود که ساختار حکمرانی کشور و نخبگان سیاسی اقتصادی کشور را تغییر دهد و طرحی نو دراندازد و به تعبیر وی چرخش نخبگان صورت بگیرد. او در رقابت انتخاباتی با هاشمی بر تضاد طبقاتی و شکاف فقیر و غنی تأکید کرد. احمدی‌نژاد دولت خود را دولت عدالت‌محور نامید و عدالت را شالوده اصلی برنامه‌های خود قرار داد. به نظر می‌رسد سیاست‌های اقتصادی دولت‌های پیشین تأثیر

انکارناپذیری در روی‌آوری و هم‌ذات‌پنداری مردم با شعارهای انتخاباتی احمدی‌نژاد داشت. بااین‌حال، بررسی زمینه‌های روان‌شناختی، اجتماعی، و سیاسی به‌قدرت‌رسیدن احمدی‌نژاد موضوع این پژوهش نیست، بلکه پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که سیاست‌های اقتصادی دوره ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد چه نسبت و سنخیتی با اقتصاد کلان پوپولیستی داشت و اجرای این سیاست‌ها چه پی‌آمدهایی برای اقتصاد سیاسی ایران در پی داشته است. فرضیه موردآزمون پژوهش این است که به‌نظر می‌رسد سیاست‌های اقتصادی دوره احمدی‌نژاد با رویکرد اقتصاد کلان پوپولیسم نسبت و سنخیت نزدیکی داشت؛ به‌نحوی که اجرای این سیاست‌ها موجب کاهش ارزش دست‌مزدها، فرار سرمایه‌ها، کاهش سرمایه‌گذاری، بالا رفتن نرخ تورم و بحران ارزی، رکود اقتصادی، تضعیف و نارضایتی طبقه متوسط، و... شد.

در ادامه، پس از مروری کوتاه بر ادبیات پژوهش و معرفی و ارزیابی آثاری که به موضوع سیاست‌های اقتصادی در دوران احمدی‌نژاد پرداخته‌اند، دیدگاه درون‌بوش و ادواردز درخصوص اقتصاد کلان پوپولیسم را توضیح داده و درنهایت تلاش می‌شود برپایه این چهارچوب نظری سیاست‌های اقتصادی دولت نهم و دهم موردبررسی و ارزیابی قرار گیرد.

۲. ادبیات پژوهش

با جست‌وجویی کلی در آثار و نوشته‌های نویسندگان و پژوهش‌گران داخلی و خارجی به‌راحتی می‌توان دریافت که مطالب علمی چندانی درخصوص پوپولیسم و تأثیر آن در اقتصاد و سیاست ایران به‌نگارش درنیامده است؛ بااین‌حال در زیر به اندک آثار منتشرشده در این زمینه اشاره می‌شود.

انوشیروان احتشامی (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «برآمدن نئوکان‌ها و تأثیر آن‌ها بر سیاست ایران» تأثیر سیاست‌های دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد در رقابت‌های داخلی و سیاست خارجی ایران را موردبررسی قرار می‌دهد. به‌اعتقاد وی، پیروزی احمدی‌نژاد در سال ۲۰۰۵ نشانه قطعی شدن عمیق جامعه ایران پس از گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی ایران است و بیانگر این است که بخش عمده‌ای از جامعه ایران هم‌چنان خواهان توزیع ثروت، رفع فقر، و مبارزه با فسادند. سمیعی اصفهانی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی نظری بر مفهوم، ماهیت، و عملکرد پوپولیسم»، ضمن بررسی نظری مفهوم پوپولیسم و مصادیق عینی آن از منظری مقایسه‌ای در گستره جهانی، پوپولیسم دوره احمدی‌نژاد در ایران را نیز

موردارزیابی قرار داده و معتقد است که افزون بر مؤلفه‌های ایدئولوژیکی و اجتماعی عواملی مانند بحران ساختارهای میانجی‌گر سیاسی، پارادوکس پوپولیسم و سازوکارهای نمایندگی، نقش فزاینده رسانه در زندگی سیاسی، و شخصی‌شدن قدرت سیاسی از مهم‌ترین شرایط سیاسی موفقیت پوپولیسم بین سال‌های ۸۴ تا ۹۲ در ایران بوده است. علی سرزعیم (۱۳۹۶) در کتاب *پوپولیسم/ایرانی* با بهره‌گیری از چهارچوب نظری پوپولیسم به تبیین نوع سیاست‌های احمدی‌نژاد در عرصه اقتصاد، سیاست داخلی و خارجی، و نتایج و بازخورد این سیاست‌ها طی سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ می‌پردازد. سوزان مالونی (۲۰۱۵) در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب* اقتصاد ایران بعد از انقلاب تا دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد را مورد مطالعه قرار داده است. به اعتقاد وی، دو عامل مهم اقتصادی در ایران بخش انرژی و تحریم‌ها بوده‌اند. وی با توجه به این متغیرها چگونگی تأثیرگذاری سیاست‌های داخلی از جمله سیاست‌های اقتصادی ناشی از ایدئولوژی، اولویت‌های رهبری، و روابط خارجی در اقتصاد را مورد مطالعه قرار داده است. اوالیلا پسران (۲۰۱۱) در کتابی به نام *ایران، تلاش برای استقلال/اقتصادی* می‌نویسد که روند سیاست‌گذاری در ایران تلاش داشته است تا از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی حرکت کند، با این حال سایه سیاست بر اقتصاد ایران همواره سنگینی کرده است. پسران در فصلی از کتاب به بررسی سیاست‌های احمدی‌نژاد می‌پردازد و وجه غالب آن را تقابل و رویارویی احمدی‌نژاد با غرب و تحریم‌های بین‌المللی معرفی می‌کند. انوشیروان احتشامی و محجوب (۲۰۰۷) در بخشی از کتاب *ایران و ظهور نومحافظه‌کاران* می‌نویسند که پلورالیسم دموکراتیک جنبش اصلاحات رسماً با انتخاب محمود احمدی‌نژاد به عنوان ششمین رئیس‌جمهور ایران به پایان خود رسید. نویسندگان کتاب معتقدند عملکرد جنبش اصلاحات در رشد نیروهای نومحافظه‌کاری که طرف‌دار حکم‌رانی پوپولیستی در قلب نهادهای سیاسی ایران هستند بی‌تأثیر نبود. موثقی (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی» روند شکل‌گیری جریان‌های فکری را در پیوند با رویکردهای اقتصادی و ایجاد جناح‌های سیاسی و بلوک‌های قدرت بررسی می‌کند. وی پس از بررسی رویکردهای اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب سیاست‌های اقتصادی اصول‌گرایانه احمدی‌نژاد در حوزه اقتصاد سیاسی را به اختصار شرح می‌دهد. فریده فرهی (۲۰۰۶) در مقاله‌ای تحت عنوان تحلیل «سیاست‌های ایران در دوره محمود احمدی‌نژاد» سیاست‌های داخلی و خارجی احمدی‌نژاد به ویژه سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی این دوره را با اشاره به ویژگی‌های پوپولیستی آن به صورت مختصر موردارزیابی قرار می‌دهد.

مروری بر نوشته‌های فوق نشان می‌دهد که غالب این پژوهش‌گران عمدتاً به‌شکلی غیرمستقیم و البته به‌طور کلی و گذرا سیاست‌های دوره احمدی‌نژاد را مورد بررسی قرار داده‌اند و بسیاری از آن‌ها رویکردی توصیفی - تاریخی به حوزه اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب داشته‌اند. بنابراین، وجه تمایز و نوآوری پژوهش پیش‌رو این است که با بهره‌گیری از نظریه دورن بوش و ادواردز (که در قالب رویکرد پوپولیسم به‌مثابه استراتژی سیاسی و در سطح سیاست‌گذاری اقتصادی ارائه شده است)، دقیقاً بر سیاست‌های اقتصادی دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد که جهت‌گیری‌های پوپولیستی داشت تمرکز کرده و تبعات آن برای سیاست، اقتصاد، و جامعه ایرانی را مورد ارزیابی قرار داده است.

۳. بنیان مفهومی و نظری پژوهش

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، از دید بسیاری از صاحب‌نظران و تحلیل‌گران اقتصاد سیاسی، سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد با رویکردهای پوپولیستی به سیاست و اقتصاد قابل توضیح است. به همین جهت، پس از تأملی اندک بر مفهوم و ویژگی‌های پوپولیسم، با بهره‌گیری از نظریه اقتصاد سیاسی رودریگز دورن بوش (Rudriger Dornbush) و سباستین ادواردز (Sebastian Edwards)، که بر سیاست‌گذاری اقتصادی کلان پوپولیستی تأکید دارند، تلاش خواهیم کرد اقتصاد سیاسی ایران در دوره ریاست‌جمهوری دولت احمدی‌نژاد را تبیین کنیم. به‌لحاظ مفهومی، پوپولیسم واژه مبهمی است و مانند سایر مفاهیم در علوم سیاسی تعریف دقیق و روشنی ندارد. مارگارت کنوان، از نظریه‌پردازان برجسته پوپولیسم، معتقد است که اگرچه این مفهوم غالباً به‌کار برده می‌شود، مفهومی ابهام‌آمیز است و به پدیده گنج‌کننده‌ای در موقعیت و شرایط متفاوتی اشاره دارد (Canovan 1981: 3). یان ورنر مولر، از دیگر صاحب‌نظران پوپولیسم، معتقد است حکومت‌های پوپولیستی سه ویژگی عمده را به‌نمایش می‌گذارند: (۱) تلاش برای ربودن تشکیلات دولت، (۲) فساد و حامی‌پروری توده، (۳) تلاش هدف‌مند برای سرکوب جامعه مدنی. افزون‌براین، مولر قطبی‌شدن رابطه میان مردم و نخبگان، فرهنگ انحصارگرا، ضدیت با پلورالیسم، مشروعیت‌زدایی از مخالفان، و اعتقاد به نظریه توطئه را از دیگر اصول این حکومت‌ها می‌داند (Muller 2016: 4). به‌گفته ژاک رانسیر، پوپولیسم سه ویژگی کلیدی دارد؛ نخست این‌که پوپولیسم مستقیماً مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد، نمایندگان و شخصیت‌های عمده آن‌ها را نادیده می‌گیرد. دوم این‌که از لفاظی‌های مبتنی بر هویت بهره می‌گیرد و ترجمان ترس از بیگانگان و طرد

آن‌هاست و در نهایت این‌که پوپولیسم بر این باور است که حکومت‌ها و نخبگان مستقر بیش‌تر متأثر از منافع خصوصی خود هستند تا این‌که دغدغه منافع عموم مردم را داشته باشند (Giusto et al. 2013: 52). روی هم رفته با مروری بر تعاریف ارائه شده در مورد پوپولیسم می‌توان گفت که سه مؤلفه (۱) تأکید بر مردم، (۲) تخصیص بین مردم (ما) و «دیگری» خواه این دیگری نخبگان حاکم باشد یا بیگانگان یا سایرین، (۳) اراده عمومی از اصول و عقاید بنیادین پوپولیسم به‌شمار می‌آید (سمیعی اصفهانی ۱۳۹۸: ۷۱).

از حیث نظری، رویکردهای مختلفی برای بررسی پوپولیسم عرضه شده است (بنگرید به همان: ۶۶-۷۰). یکی از مهم‌ترین این دیدگاه‌های نظری رویکرد پوپولیسم به مثابه «استراتژی سیاسی» است. این استراتژی سیاسی ممکن است در جهت ملی کردن، سیاست‌گذاری‌های بازتوزیعی اقتصادی، یا تضمین حمایت از احزاب و رهبران سیاسی مردمی باشد. رویکرد مزبور معتقد است که پوپولیسم سیاسی ممکن است به مثابه نوعی استراتژی برای سیاست‌گذاری، سازمان‌دهی سیاسی، و اشکال بسیج در چهارچوب بسترهای اقتصادی، تاریخی، و سیاسی متفاوتی به کار گرفته شود. بازیگران سیاسی، به‌ویژه رهبران کاریزماتیک، بازیگران مهمی در سیاست پوپولیستی هستند؛ چراکه آن‌ها شیوه‌هایی برای توضیح چستی و ماهیت (آن‌چه هست) پوپولیسم و هم‌چنین ارزیابی سازوکارهایی که از طریق آن عمل می‌کنند ارائه می‌دهند. کریسی و پاپاس نیز معتقدند که پوپولیسم به مثابه استراتژی روشی است در دستان رهبران کاریزماتیک برای به‌چنگ آوردن قدرت (Kriesi and Pappas 2015: 12). پوپولیست‌ها معمولاً با اتخاذ چنین رویکردی تلاش می‌کنند در قالب شعارهای استراتژیک گونه بسیار کلی و مبهمی چون «عدالت اجتماعی»، «مساوات»، «برابری»، «قسط»، و نظایر آن چشم‌اندازهایی گذرا و کوتاه‌مدت از برنامه‌های رشد و توسعه اقتصادی در عرصه و بخش‌های مختلف صنعت، کشاورزی، و خدماتی ترسیم و ارائه کنند (نوذری ۱۳۸۲: ۱۱۰). از این منظر، پوپولیسم همواره روی دو نکته تأکید می‌کند: (۱) بازتوزیع درآمد، (۲) تجدید ساختار اقتصاد (سرزعیم ۱۳۹۶: ۱۹).

ادواردز و دورن بوش (۱۹۹۰) در قالب همین رویکرد، یعنی پوپولیسم به مثابه نوعی «استراتژی سیاسی»، و از منظر اقتصاد سیاسی تلاش کرده‌اند تا ماهیت و عملکرد اقتصاد کلان پوپولیستی در کشورهایی مانند شیلی و پرو را مورد بررسی قرار دهند. این دو نظریه‌پرداز بر این باورند که تجربه سیاسی کشورهایی که سیاست‌های پوپولیستی در آن‌ها به اجرا درآمده است ویژگی‌های مشترکی از جمله شرایط اولیه، انگیزه‌های سیاسی، شرایط متفاوت داخلی، و فروپاشی نهایی را نشان می‌دهد (Dornbusch and Edwards: 1991: 12).

این نظریه‌پردازان هشدار می‌دهند که سیاست‌های پوپولیستی محکوم به شکست‌اند و هزینه‌های زیان‌بار جبران‌ناپذیر را به هریک از گروه‌های حامی خود تحمیل می‌کنند. دورن بوش و ادواردز مجموعه‌ای از خصوصیات را برای توضیح پوپولیسم برمی‌شمارند و روند مشترکی را برای تبیین سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی در کشورهای درگیر چنین سیاست‌هایی ارائه می‌دهند. این نویسندگان رفتار رژیم‌های پوپولیست و اقتصاد سیاسی کلان را به یک‌دیگر مرتبط می‌دانند و بر این باورند که رفتارهای پوپولیستی اقتصاد کلان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. به‌طور عمده، آسیب‌پذیری شدید و بی‌ثباتی رژیم‌های پوپولیست حاصل سیاست‌های سطحی و موقتی این رژیم‌هاست (Farzanegan 2009: 4).

ادوارد و دورن بوش هم‌چنین ویژگی‌ها، شرایط، و مراحل چهارگانه شکل‌گیری اقتصاد کلان پوپولیستی را به شرح زیر توضیح می‌دهند. ویژگی‌های اقتصاد پوپولیستی از نظر آن‌ها عبارت است از (۱) سیاست‌های پوپولیستی دارای خاستگاه اجتماعی‌اند، به این صورت که سیاست‌های پوپولیستی در کشورهایی که وضعیت توزیع درآمد در آن‌ها مناسب نیست رشد پیدا می‌کند؛ (۲) هدف سیاست پوپولیستی عمدتاً جلب رضایت طبقه پایین‌تر از متوسط فرودست در کوتاه‌ترین زمان ممکن است و همه سیاست‌ها در این جهت حرکت می‌کند. نتایج فوری و آنی سیاست‌ها برای حفظ هواداران و جذب اعضای جدید اهمیت بسیاری دارد؛ (۳) نوع سیاست اجرایی، سیاست‌های پولی و مالی انبساطی در رأس کار سیاست‌گذار پوپولیستی است که درنهایت به تورم و کسری بودجه منجر می‌شود؛ (۴) اقدامات اولیه سیاست‌گذار، برخی اقدامات اولیه سیاست‌گذار پوپولیست عبارت‌اند از فعال‌سازی مجدد اقتصاد؛ افزایش حداقل دست‌مزد، تلاش برای افزایش ارزش پول داخلی، کاهش نرخ ارز به‌منظور کنترل تورم، توجه بیش‌تر به سیاست‌های توزیعی به‌جای سیاست‌های بازتوزیعی به‌علت هزینه سیاسی‌ای که افزایش مالیات دربر دارد. روی‌هم‌رفته، نسخه اقتصادی مدنظر پوپولیست‌ها بر این سه عنصر تأکید دارد: فعالیت مجدد اقتصادی، بازتوزیع درآمد، احیای اقتصاد. وجه مشترک این دیدگاه «بازتوزیع مجدد یا ازسرگیری اقدام اقتصادی از طریق توزیع دوباره منابع» است. سیاست توصیه‌شده این است که توزیع درآمد هم‌راه با افزایش نرخ واقعی دست‌مزدها باشد تا قیمت‌ها بالاتر نرود و کنترل شود. سیاست کاهش ارزش پول ملی به‌سبب آثار تورمی آن و تأثیر آن در سطح استانداردهای زندگی مردم پذیرفته نمی‌شود و به‌اجرا در نمی‌آید. اقتصاد از طریق حفظ و کنترل نرخ ارز و حمایت از افزایش دست‌مزدها و رشد بالاتر احیا و بازسازی می‌شود. انتظار سیاست‌گذاران این است که با بهبود توزیع درآمد تقاضای کل افزایش پیدا کند و به‌تبع آن اقتصاد رونق بگیرد.

(Dornbush and Edwards 1990: 250). افزون‌براین، برای به‌قدرت‌رسیدن یک رژیم پوپولیستی سه شرط اولیه لازم است: (۱) نخست این‌که کشور دچار رکود و کساد باشد؛ (۲) دوم این‌که مردم به‌سبب وجود نابرابری و فساد در کشور آمادگی لازم برای تغییرات ساختاری اقتصادی را داشته باشند؛ (۳) سوم این‌که سرمایه کافی برای هزینه‌کردن در برنامه‌های مدنظر را داشته باشند. بدون داشتن ذخایر لازم مالی رژیم پوپولیست نمی‌تواند برنامه‌های خود را آغاز کند. با فراهم‌بودن این شرایط اولیه، یک رژیم پوپولیست قادر است برنامه‌های خود به‌اجرا بگذارد (Farzanegan 2009: 5).

ادواردز و دورن بوش هم‌چنین مراحل چهارگانه‌ای را برای شکل‌گیری پوپولیسم اقتصادی کلان‌شناسایی کرده‌اند. به‌اعتقاد آن‌ها، رهبران پوپولیست پس از قبضه‌کردن قدرت، علی‌رغم تفاوت‌هایی که ممکن است وجود داشته باشد، عمدتاً چهار مرحله مشخص را طی می‌کنند؛ مرحله نخست، سیاست‌مداران پوپولیست زمانی‌که اقدام به اجرای سیاست‌های اقتصادی مدنظر خویش می‌کنند، اعتقادی به وجود موانع و محدودیت‌های اقتصادی ندارند و محافظه‌کاری را رد می‌کنند. از دیدگاه آن‌ها باید ظرفیت‌های خالی تولید به‌کار گرفته و تکمیل شود؛ یعنی ظرفیتی خالی در اقتصاد وجود دارد و با افزایش تقاضای مصرفی این ظرفیت پر می‌شود. وجود ذخایر بین‌المللی و توانایی اختصاص ارز فضایی در اختیار دولت قرار می‌دهد که بدون نگرانی از محدودیت‌های خارجی سیاست‌های خود را به‌اجرا بگذارد. خطرهای مربوط به کسری بودجه کم‌اهمیت دانسته می‌شود و دولت به این موضوع توجهی ندارد و آن را بی‌اساس می‌داند. کسری بودجه تورم‌زا در نظر گرفته نمی‌شود و تلاش برای افزایش تولید را چنان‌چه ارزش پول ملی کاهش پیدا نکند، غیرتورمی فرض می‌کنند؛ زیرا وجود ظرفیت خالی برای تولید و کاهش هزینه‌های بلندمدت دولت مانع از فشار هزینه‌ها می‌شود و به‌هرحال شرایطی وجود دارد که از طریق کنترل قیمت‌ها می‌توان سود لازم را تأمین کرد (Dornbush and Edwards 1990: 249). به‌عبارت دیگر، در این مرحله سیاست‌مداران کاملاً از نسخه‌ها و دیدگاه‌های اقتصادی خود دفاع می‌کنند. درآمد، دست‌مزد، و اشتغال در سطح بالایی قرار دارد و سیاست‌های اقتصاد کلان با موفقیت همراه است. سیاست‌مداران پدیده تورم را مشکل تلقی نمی‌کنند و کمبود کالاها را از طریق واردات جبران می‌کنند. ایجاد تقاضای فراوان مواد مصرفی در میان مردم تأثیر اندکی در تورم دارد و تقاضای مردم برای مصرف افزایش می‌یابد (Dornbusch and Edwards 1991:11). در این مرحله، منابع عمده ارزی در اختیار سیاست‌مداران قرار دارد و آن‌ها برای اجرای سیاست‌های مدنظر خویش از پشتوانه عظیم

مالی برخوردارند. در دولت‌های رانتی صاحب منابع زیرزمینی نظیر نفت و گاز به دلیل تحولات و نوسانات قیمت امکان دستیابی به درآمدهای هنگفت و بادآورده وجود دارد. **مرحله دوم**، در مرحله دوم اقتصاد با چالش مواجه می‌شود. باتوجه به بالا رفتن تقاضای مردم، کشور با کمبود ارز و منابع خارجی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا منابع ارزی در مرحله اول مصرف شده است (Farzanegan 2009: 6). این مرحله زمانی است که باید صنایع مورد حمایت قرار گیرند و ارزش پول ملی کاهش می‌یابد و تعدیل قیمت‌ها صورت می‌گیرد. در این مرحله، اقتصاد کشور با افزایش تورم و دست‌مزدها روبه‌رو می‌شود. افزون‌براین، حجم بالای پرداخت یارانه و ناتوانی دولت در کنترل هزینه‌های جاری باعث می‌شود تا بار مالی دولت سنگین‌تر شود و کمبود بودجه دولتی وخیم‌تر شود. در این مرحله، اقتصاد با چالش و تنگنا مواجه می‌شود، چراکه تقاضا برای کالاها افزایش پیدا کرده است و درعین حال کشور با کمبود منابع ارزی روبه‌رو است؛ درحالی که در مرحله اول انباشت سرمایه صورت نگرفته است و سطوح پایین سرمایه‌گذاری و نهادهای مرتبط با آن در این مرحله مشکل ایجاد می‌کنند. اصلاح قیمت‌ها و کاهش ارزش پول و کنترل نرخ ارز باید در این مرحله صورت بگیرد. تورم به میزان قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند، اما دست‌مزدها ثابت باقی می‌ماند. به سبب پرداخت فراگیر یارانه و یارانه به کالاها و ارز کسری بودجه به شدت وخیم‌تر می‌شود و سیاست‌مداران با مشکلات بیش‌تری مواجه می‌شوند (Dornbusch and Edwards 1991: 11). دولت تلاش می‌کند تا سیاست‌های تثبیتی به کار بگیرد. باتوجه به افزایش هزینه‌های دولت، دولت قادر نیست که دست‌مزدها و حقوق را متناسب با شرایط افزایش دهد و تورم به میزان قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند، اما دست‌مزدها ثابت باقی می‌ماند. در این شرایط، اقتصاد زیرزمینی شکل می‌گیرد و کسری بودجه شدیدتر می‌شود (Dornbusch and Edwards 1990: 250). **مرحله سوم**، در این مرحله کمبود گسترده کالا به وجود می‌آید و تورم شیب تندی می‌گیرد و بحران ارزی باعث فرار سرمایه و کاهش اعتبار اقتصاد کشور می‌شود. کسری بودجه عمده‌تأ به دلیل کاهش جمع‌آوری مالیات و افزایش هزینه‌های یارانه‌ای دولت وخیم‌تر می‌شود. دولت تلاش می‌کند تا با قطع یارانه‌ها و کاهش ارزش واقعی پول شرایط اقتصادی را تثبیت کند و تحت کنترل دریاورد. ارزش دست‌مزدها به شدت کاهش پیدا می‌کند و سیاست‌ها ناپایدار و متزلزل می‌شود و دولت در وضعیت دشواری قرار می‌گیرد (Dornbusch and Edwards 1991: 11). از دیدگاه درون بوش و ادواردز، در مرحله دوم به سبب کنترل‌نداشتن بر ارز و قیمت‌ها دولت با مشکل مواجه می‌شود. تورم و دست‌مزدها افزایش می‌یابد و در نتیجه

به سبب پرداخت حجم بالای یارانه کسری بودجه دولت بدتر می شود. در مرحله دوم، عدم تعادل بین منابع ارزی و هزینه های سیاست های پوپولیستی شکل می گیرد. تمایز مرحله دوم و سوم در این است که در مرحله دوم سیاست پرداخت یارانه ادامه پیدا می کند، اما در مرحله سوم پرداخت یارانه از سوی دولت کاهش پیدا می کند (Farzanegan 2009: 17). کمبودهای بسیار شدید، شتاب بیش از حد نرخ تورم، بحران ارزی به خروج سرمایه و بی ارزش شدن پول داخلی و تبدیل سرمایه داخلی به ارز منجر می شود. کسری بودجه به علت کاهش شدید مالیات جمع آوری شده و یارانه های بالا رو به وخامت می رود. به این ترتیب، بین منابع مالی نظام پوپولیست و هزینه ها و مخارج دولت عدم تعادل به وجود می آید. دولت تلاش می کند تا از طریق قطع یارانه ها و کاهش نرخ ارز به ثبات سازی اقدام کند. دست مزد حقیقی شدیداً کاهش می یابد و سیاست های اقتصادی نامتعادل می شوند. در این مرحله، کاملاً مشخص است که دولت در وضعیت بسیار ناامیدکننده ای قرار گرفته است. در مرحله دوم نیز این مشکلات وجود دارد، ولی دولت برای حفظ حامیان خود قطع یا کاهش یارانه را مدنظر قرار نمی دهد، بلکه از شیوه های دیگری برای حل بحران اقتصادی بهره می گیرد. برای نمونه، سیاست مداخله جویانه درخصوص منابع بانک ها در دستور کار قرار می گیرد و تلاش می شود کسری بودجه به این طریق جبران شود.

مرحله چهارم، در مرحله پایانی با سقوط دولت شاهد به قدرت رسیدن دولت جدید هستیم و برنامه های جدیدی ممکن است برای تثبیت شرایط اقتصادی از سوی صندوق بین المللی پول پیش نهاد شود. در این مرحله، دولت جدید با کاهش ارزش دستمزدها روبه رو می شود که کم تر از زمانی است که دولت پوپولیست آغاز به کار می کند. این کاهش ارزش دستمزدها و اقتصاد کشور بنابر تجربیات کشورها معمولاً تداوم پیدا می کند؛ زیرا سرمایه گذاری در تولید و صنعت صورت نمی گیرد و تجمیع سرمایه شکل نمی گیرد و کشور با فرار سرمایه روبه رو است. کاهش شدید ارزش دست مزد نیروی کار به جهت این واقعیت است که سرمایه قادر است از سیاست های ضعیف خود را نجات دهد و در سراسر مرزها فعالیت کند، اما نیروی کار این قدرت را ندارد و در چنگال سیاست اسیر می ماند. دولت پوپولیست در چنین شرایطی اغلب با تغییر عمده و ناگهانی در سیاست روبه رو می شود و ممکن است از قدرت برکنار شود. طبقات اجتماعی، به ویژه طبقه متوسط، ممکن است به دلیل تهدیدهای اقتصادی سیاست های پوپولیستی آن را تحریم کند، مانند مورد آلمانی در شیلی. در این مرحله، سیاست های تثبیتی ارتودوکسی در دستور کار دولت جدید قرار می گیرد و در برخی موارد اصلاحات صندوق بین المللی پول به اجرا گذاشته می شود؛ زیرا

سیاست‌های اجراشده گذشته سرمایه‌گذاران را به شدت ناامید کرده و موجب خروج سرمایه و کاهش سرمایه‌گذاری شده است. مرحله چهارم مرحله شکست سیاست‌های پوپولیستی است (Dornbusch and Edwards 1991: 12).

با این تمهید نظری، در ادامه تلاش می‌شود تا سیاست‌های اقتصادی دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد برپایه ویژگی‌ها و مراحل چهارگانه اقتصاد کلان پوپولیسم موردنظر ادوارد و دورن بوش تبیین شود.

۴. شرایط سیاسی - اقتصادی ایران مقارن با به قدرت رسیدن احمدی نژاد در ۱۳۸۴

پیروزی احمدی‌نژاد حاصل عوامل متعددی نظیر شکاف و انسجام‌نداشتن اصلاح‌طلبان، بی‌اقبالی بخشی از مردم به رأی‌دادن، شعارهای زیبا و مردم‌پسند احمدی‌نژاد مانند برپایی عدالت و مبارزه با فساد، فراجناحی عمل کردن وی، و همچنین حمایت نهادهای محافظه‌کار از او بود. درواقع، نارضایتی مردم و خرده‌بورژوازی از اصلاح‌طلبان اقتصادی و سیاسی در دوره‌های دوم و سوم و رأی منفی آنان به هاشمی، نماد جمهوری اسلامی، آنان را به سمت کاندیدایی سوق داد که شعار مبارزه با فقر، فساد، نابرابری، تبعیض، رانت‌خواری، و برقراری عدالت اجتماعی را سر داده بود (موثقی ۱۳۸۵: ۳۴۹).

احمدی‌نژاد خود را مدافع و پشتیبان مستضعفان و همچنین اصول‌گرا و آبادگر نامید و افزایش حقوق و دست‌مزدها، به‌ویژه برای آموزگاران و کارمندان دولت، کاهش فقر، مقابله با بی‌کاری و کمبود مسکن، و ام‌دادن به زوج‌های جوان، «عدالت اجتماعی» برای توده‌ها به‌ویژه برای جبهه‌رفتگان، و از همه قاطعانه‌تر از میان‌بردن فساد را وعده داد که از نظر بسیاری بدنه سازمان سیاسی کشور را در معرض خطر قرار داده بود. وی مدعی شد سرمایه‌داران جدید و همچنین بازماندگان «هزار فامیل» توده‌های مردم را غارت کرده‌اند. او همچنین بازار بورس را به «نوعی قماربازی» محکوم کرد. البته نمایش تبلیغات تلویزیونی وی که زندگی او را ساده و پایین‌تر از طبقه متوسط نشان می‌داد در این گفتمان مؤثر بود (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۱۳۶، ۳۳۷). احمدی‌نژاد، که در دو دوره پیاپی (۱۳۸۴-۱۳۹۲) سکان‌دار نهمین و دهمین دولت پس از انقلاب بود، دولت خود را مهرورز و عدالت‌محور نامید که نشان‌دهنده بخش غالب آمال و سیاست‌های وی در دو دوره مسئولیتش بود. یاران احمدی‌نژاد حول مسائل و مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم و فساد موجود در کشور متمرکز شده

بودند و بر بی‌کاری، فقر، فساد، و تورم در زندگی مردم تأکید داشتند و آن را برجسته کردند. احمدی‌نژاد در شیوه تبلیغاتی خود را ساده و مردمی نشان داد. از شبکه مساجد و حسینیه‌ها استفاده کرد، با اتوبوس به تبلیغات رفت، پوستر سیاه‌وسفید پخش کرد، بر فقر مردم تأکید کرد، از زرق‌وبرق تبلیغاتی استفاده نکرد، و بدین‌سان قلب و ذهن مردم را تسخیر کرد (Ehteshami and Zweiri 61). وی هم‌چون مردی از جنس مردم ظاهر شد که قرار است با دست‌هایی پاک به مبارزه با فساد پردازد و عدالت را محقق سازد و ارزش‌های اخلاقی و انقلابی را احیا کند. احمدی‌نژاد بر استراتژی سیاسی-اجتماعی مشخصی تکیه نکرد، بلکه برنامه‌های پوپولیستی را موردتوجه قرارداد. مردم خواسته‌های خود را از زبان احمدی‌نژاد شنیدند و از مشکلاتی گفت که برای مردم ملمس‌شدنی بود. احمدی‌نژاد خود را به‌عنوان قهرمان مبارزه با فساد و خویشاوندسالاری گسترده در سیستم سیاسی کشور معرفی کرد و از لحاظ اقتصادی بر سیاست‌های بازتوزیعی تأکید و تلاش کرد تا در جهت توزیع کالاها، خدمات، و فرصت‌ها گام بردارد. به‌قدرت‌رسیدن احمدی‌نژاد فضای سیاسی کشور را دگرگون کرد.

احمدی‌نژاد در پی پیوند مستقیم و بی‌واسطه با مردم بود. نگرانی عمده وی حقوق سیاسی، عدالت سیاسی، آزادی بیان، و مدرنیزاسیون دولت ایران نبود، بلکه هدف او برقراری عدالت اجتماعی برای تمام ملت ایران بود و این شعار جذابیت فراوانی برای مردم داشت. احمدی‌نژاد خود را به‌عنوان قهرمان مبارزه با فساد و فقر معرفی کرد که توانایی رهبری انقلاب سوم را دارد و قادر است تقاضاهای توده‌ها را برطرف کند (ibid.: 72).

درمجموع، الگوی مطلوب اقتصادی از نظر دولت وی دنبال کردن عدالت اقتصادی و حفظ ارزش‌های انقلاب بود (Pesaran: 2011: 171). همان سیاست‌هایی که در دهه نخست انقلاب بر آن تأکید می‌شد و احمدی‌نژاد خود را به‌مراتب رادیکال‌تر از انقلابیون نشان می‌داد و به دنبال تجدید ساختار و بازگشت به آرمان‌های اصیل انقلاب بود.

۵. دولت نهم و دهم و سیاست‌گذاری اقتصادی پوپولیستی

در بحث نظری برپایه دیدگاه درون بوش و ادواردز اشاره شد که برای به‌قدرت‌رسیدن یک رژیم پوپولیستی سه شرط اولیه لازم است؛ نخست، کشور دچار رکود و کساد باشد. دوم، مردم به سبب وجود نابرابری و فساد در کشور آمادگی لازم برای تغییرات ساختاری اقتصادی را داشته باشند. سوم سرمایه کافی برای هزینه‌کردن در برنامه‌های موردنظر را داشته باشند و طی مراحل چهارگانه‌ای سیاست‌های اقتصادی موردنظر خود را به‌انجام برسانند.

۱.۵ مرحله نخست

زمانی که احمدی‌نژاد سکان‌دار قدرت اجرایی کشور شد، شرایط اولیه برای رشد پوپولیسم وجود داشت. هشت سال دوره اصلاحات در زمان خاتمی باعث شده بود که مردم ایران به‌ویژه طبقات پایین‌تر از تأمین نیازهای اساسی خود ناتوان باشند و این شرایط موجب نارضایتی آن‌ها بود. نابرابری زیاد برای مردمی که از منابع عظیم نفت و گاز برخوردارند تحمل‌پذیر نبود (Farzanegan 2009: 7). روی کار آمدن احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ را برخی از تحلیل‌گران به سبب وجود فقر و نابرابری در جامعه می‌دانند که باعث شد تا مردم از شعارهای وی حمایت کنند و به او رأی بدهند.

پیروزی غیرمنتظره محمود احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ بیانگر نگرانی عمیق رأی‌دهندگان از فقر و نابرابری اقتصادی موجود در جامعه است. او در مرام‌نامه پوپولیستی خود توزیع عادلانه‌تر نفت و آوردن پول نفت برسر سفره را وعده داد. این وعده‌ها برای مردم منطقی‌تر از طرح‌های رقبای مشهور اصلاح‌طلب بود. بسیاری از ناظران معتقدند فقر و نابرابری گسترده باعث صعود احمدی‌نژاد و گرایش به رفتارهای افراطی شد (Salehi Isfahani 2006: 2).

بنابراین، رمزگان احمدی‌نژاد برای هم‌راه‌ساختن مردم با این جنبش اصلاحی انقلابی جدید بی‌عدالتی بود. احمدی‌نژاد به‌خوبی در جریان تبلیغات انتخاباتی خود توانست چهره‌ای فراجناحی از خود نشان دهد و با بهره‌گیری از شعارهای توده‌گرایانه پیوند عاطفی‌ای با توده‌های مردم برقرار کند که تقریباً در گفتمان و ادبیات سیاسی دو دولت گذشته به‌فراموشی سپرده شده بود (کاوشی ۱۳۸۵: ۹۱-۹۵). احمدی‌نژاد معتقد بود فقر و نابرابری حاصل سیاست‌های غلط دولت‌های گذشته است که می‌توان بر آن غلبه کرد. بنابراین امید به تغییر شرایط و بهبود اوضاع را در مردم به‌وجود آورد و مردم خواهان تغییر وضعیت موجود شدند.

احمدی‌نژاد در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری و در زمان ارائه نخستین لایحه بودجه کشور در سال ۱۳۸۵ بر برنامه‌های پوپولیستی خود تأکید کرد. این برنامه‌ها شامل برقراری عدالت، توجه به نیازهای مردم، خدمت به تمام توده‌ها و پیشرفت مادی و اخلاقی کشور، توزیع فرصت‌ها و امکانات، ریشه‌کنی فقر، و مبارزه علیه تبعیض اداری و فساد بود (Ehteshami and Zweiri: 2007: 64).

افزون‌براین، طبقات محروم، مستضعف، و فرودست جامعه یکی از حامیان اصلی انقلاب بودند و دولت برای حفظ وفاداری و پای‌بندی آن‌ها به انقلاب اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و یارانه‌ای را ضروری می‌دانست. از این رو، ویژگی عدالت‌محوری را برجسته‌ترین وجه دولت خود دانست و برقراری عدالت و مبارزه با فساد را در دستور کار قرار داد. وضعیت عدالت اجتماعی در دولت قبل چندان رضایت‌بخش نبود. اگرچه وضعیت شاخص‌های کلان اقتصادی در دوره خاتمی نشان‌دهنده آن است که رشد اقتصادی از گذشته روند مطلوب‌تر و باثبات‌تری را پشت‌سر گذاشت و نرخ تورم در دوره هشت‌ساله ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳ از حدود هفده درصد به پانزده درصد رسید و متوسط نرخ بی‌کاری نیز کاهش یافت، با این حال در زمینه عدالت و توزیع درآمد برخلاف شاخص‌های پیشین ضریب جینی در این دوران کاهش زیادی نیافت و این بدان معناست که نسبت دهک بالا (ثروت‌مندترین) به دهک (فقیرترین) تقلیل جدی نیافت که حاکی از تداوم نسبی شکاف اقتصادی است (فوزی ۱۳۹۵: ۴۶).

جدول ۱. شاخص ضریب جینی طی سال‌های ۱۳۷۶ - ۱۳۹۱

سال	ضریب جینی (بدون واحد)	سهم ده درصد ثروت‌مندترین به ده درصد فقیرترین (بدون واحد)
۱۳۷۶	۰.۴۰۲۹۰	۱۵.۷۰
۱۳۷۷	۰.۳۹۶۵۰	۱۴.۲۰
۱۳۷۸	۰.۴۰۰۹۰	۱۵.۴۰
۱۳۷۹	۰.۳۹۹۱۰	۱۵.۰۰
۱۳۸۰	۰.۳۹۸۵۰	۱۴.۴۰
۱۳۸۱	۰.۴۱۹۱۰	۱۶.۹۰
۱۳۸۲	۰.۴۱۵۶۰	۱۶.۲۰
۱۳۸۳	۰.۳۹۹۶۰	۱۴.۶۰
۱۳۸۴	۰.۴۰۲۳۰	۱۴.۵۰
۱۳۸۵	۰.۴۰۰۴۰	۱۴.۹۰
۱۳۸۶	۰.۴۰۴۵۰	۱۵.۲۰
۱۳۸۷	۰.۳۸۵۹۰	۱۳.۵۰
۱۳۸۸	۰.۳۹۳۹۰	۱۴.۱۰
۱۳۸۹	۰.۳۸۱۳۰	۱۳.۱۰
۱۳۹۰	۰.۳۷۵۰۰	۱۲.۲۰
۱۳۹۱	۰.۳۸۳۴۰	۱۲.۹۰

شاخص ضریب جینی^۱ از شاخص‌های اصلی در تعیین میزان فاصله طبقاتی و توزیع نابرابر درآمد است که هرچه این شاخص به عدد یک نزدیک‌تر باشد، نشان‌دهنده این است که فاصله طبقاتی بیش‌تر، فقرا فقیرتر، و ثروت‌مندها ثروت‌مندتر شده‌اند و هرچه این عدد به صفر نزدیک‌تر باشد از توزیع برابر درآمدها حکایت دارد. آمارها نشان می‌دهد که در سال‌های پایانی دولت دوم خاتمی شاخص ضریب جینی افزایش پیدا کرد و نابرابری بیش‌تر شد. برای درک این مطلب می‌توان به جدول ۱ مراجعه کرد. افزون‌براین، براساس آمار مرکز مطالعات استراتژیک این نکته مورد تأکید است که در سال‌های پایانی دولت خاتمی مردم از فقر و نابرابری رنج می‌بردند و همین امر زمینه را برای ظهور دولت پوپولیستی احمدی‌نژاد فراهم کرد.

جدول ۲. مقایسه شاخص‌های اقتصادی در دوره ریاست‌جمهوری خاتمی و احمدی‌نژاد

شاخص‌های اقتصادی	خاتمی	احمدی‌نژاد
رشد اقتصادی	۴۰۳۵٪	۳۰۶۵٪
متوسط سالانه صادرات نفت و گاز (میلیارد دلار)	۲۱۶۶	۷۹۰۹
متوسط سالانه قیمت نفت به قیمت‌های جاری (دلار)	۲۳۴۶	۷۸۸۳
متوسط ضریب جینی	۰۴۰۶۰	۰۳۹۱۹
نسبت هزینه ده درصد ثروت‌مندترین به ده درصد فقیرترین خانوارها	۱۵۳	۱۳۹

چنان‌که در بحث نظری اشاره شد، یکی از شروط اولیه برای ظهور پوپولیسم برپایه نظریه ادواردز و درون بوش این است که دولت پوپولیستی سرمایه کافی برای هزینه‌کردن در برنامه‌های مدنظر را داشته باشد. بدون داشتن ذخایر لازم مالی^{۱۲} رژیم پوپولیست نمی‌تواند برنامه‌های خود را آغاز کند. یکی از ویژگی‌های عمده دولت احمدی‌نژاد در سال‌های اول ریاست‌جمهوری افزایش درآمدها از طریق منابع نفتی است و به این ترتیب رشد سریع قیمت نفت منبع مالی لازم را در اختیار دولت قرار داد. منبع مالی اصلی سیاست‌های پوپولیستی در دوره احمدی‌نژاد میزان بالای درآمدهای نفتی بود، زیرا قیمت نفت به بشکه‌ای هفتاد دلار رسید و صادرات نفت و گاز افزایش پیدا کرد و درآمدهای نفتی به یک رکورد دست یافت. به دلیل افزایش درآمدهای نفتی، احمدی‌نژاد قادر بود وعده‌های انتخاباتی خود مبنی بر آوردن درآمدهای نفتی برسر سفره مردم و رفع محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی را برآورده کند و در این شرایط نیازی به سرمایه‌گذاری خارجی نداشت (Pesaran 2011: 171). دولت احمدی‌نژاد در همان سال نخست (۱۳۸۴) از محل صادرات نفت و گاز (بدون احتساب درآمد پتروشیمی) حدود ۵۳ میلیارد دلار درآمد

داشت. درحالی‌که سیدمحمد خاتمی در سال نخست ریاست‌جمهوری خود تنها پانزده میلیارد دلار درآمد داشت و کل درآمد نفت و گاز دولت اول خاتمی ۶۶ میلیارد دلار بود (سرزعی ۱۳۹۵: ۱۲۸). سرزعی این درآمدهای کلان را به گردباد درآمد نفت تعبیر می‌کند.

جدول ۳. مقایسه درآمدهای نفتی دولت‌ها (قبل از انقلاب تا دولت اول احمدی‌نژاد)

عنوان	مقدار (میلیون دلار)
دوره شاه از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷	۱۱۲،۵۶۵
دولت‌های میرحسین موسوی	۱۱۱،۳۹۵
دولت‌های هاشمی رفسنجانی	۱۲۶،۷۶۷
دولت‌های سیدمحمد خاتمی	۱۹۱،۹۲۱
دولت‌های محمود احمدی‌نژاد	۶۱۳،۲۵۶
دولت اول خاتمی	۶۶،۷۷۳
دولت اول احمدی‌نژاد	۲۷۹،۸۰۰

منبع: اطلاعات سری زمانی داده‌های اقتصادی - بانک مرکزی

براساس آمار مرکز پژوهش‌های مجلس، «حداکثر درآمد سالانه در سال ۶۹ بوده که ۳۷ میلیارد دلار برآورد شده و کم‌ترین میزان درآمد صادرات نفت و گاز نیز در سال ۷۷ بوده که به ۱۳/۶ میلیارد دلار رسیده بود؛ اما در سال ۸۳ برای اولین بار درآمد صادرات نفت و گاز به قیمت ثابت سال ۲۰۱۰، سطح چهل میلیارد دلار را فتح می‌کند و به ۵۷/۴۱ میلیارد دلار می‌رسد. اتفاق ویژه‌تر از سال ۸۴ رقم می‌خورد، جایی که درآمدهای این بخش با افزایش پنجاه درصدی در یک سال به شصت میلیارد دلار ارتقا می‌یابد» (روزنامه‌دنیای اقتصاد/۱۳۹۶). حبیب‌الله عسگرآلادی در چهارم دی ۱۳۹۱ در سرمقاله خود در روزنامه رسالت می‌نویسد:

یکی از توفیقات دولت نهم و دهم به‌فضل الهی این بوده که از سال‌های ۸۴ تاکنون رقم درآمد نفتی ایران یک رقم فوق‌العاده بوده است، به‌طوری‌که از آغاز انقلاب تا پایان دولت اصلاحات رقم درآمد نفتی ایران ۳۸۳ میلیارد و ۷۹۶ میلیون دلار بوده، درحالی‌که تنها درطول برنامه پنج‌ساله چهارم درآمد نفتی ایران رقمی بالغ بر ۶۶۵ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار رسیده است. یعنی ما در این دوره بیش از همه دولت‌های گذشته به‌لطف الهی درآمد نفت داشتیم (یاسایی و دیگران ۱۳۹۲: ۲۴۰).

بنابراین با تکیه بر منبع مالی لازم، دولت احمدی‌نژاد توانست سیاست‌های خود را در راستای تحول اقتصادی کشور به‌اجرا درآورد. این اقدامات عبارت بود از اقدام به تأسیس صندوق مهر امام رضا، طرح بنگاه‌های زودبازده، طرح مسکن مهر، توزیع سهام عدالت، طرح

هدف‌مندسازی یارانه‌ها و طرح سهام عدالت که طرح سهام عدالت در ایران به‌عنوان طرح مشابه با طرح کوپن سهام در کشورهای در حال گذار است. هدف اصلی از برنامه کوپن سهام خصوصی‌سازی در جهت افزایش کارایی شرکت‌های دولتی است، اما هدف اصلی برنامه سهام عدالت کاهش نابرابری درآمدی و همچنین کاهش نابرابری در توزیع ثروت است. به همین سبب، تبعیضاتی در واگذاری اعمال می‌شود و تنها دهک‌های پایین درآمدی را دربر می‌گیرد (کیان‌پور ۱۳۸۹: ۸۱).

احمدی‌نژاد در پیام‌های پوپولیستی خود اندازه دولت و وجود بوروکراسی، وابستگی بودجه به صادرات نفت، فاصله بین درآمد و رفاه، دست‌مزد کم، نرخ بالای بی‌کاری، وجود پارتی‌بازی و انحصار در اقتصاد و سیاست ایران را موردنکوهش قرار می‌داد و با توزیع درآمد نفت در میان آحاد مردم، توزیع سهام عدالت به توده‌ها، و ایجاد صندوق‌های ویژه برای جوانان و زوج‌های جوان و اقشار کم‌درآمد قصد داشت تا این شعار خود را عملی کند (Loony 2007: 3). با این حال، افزایش شدید قیمت نفت موجب شد دولت در نظام بودجه‌ریزی سیاست انبساطی را اعمال کند و به دلیل حضور درآمدهای نفت در ذخایر بانک مرکزی و در ادامه اجرای سیاست وام‌های زودبازده سبب انبساط شدید در بخش پولی و افزایش شدید تقاضا در تمامی بخش‌های اقتصادی شد که به تورم شدید در اقتصاد منجر شد (پژویان و دیگران ۱۳۸۷: ۲۰۱).

در نخستین سال زمام‌داری احمدی‌نژاد و با اجرای طرح بنگاه‌های کوچک و زودبازده نخستین اتفاقی که رخ داد افزایش چشم‌گیر پایه پولی و نقدینگی در کشور بود. افزایش ۴۵ درصدی رشد پایه پولی در کنار رشد ۳۴/۳ درصدی رشد نقدینگی نشان از آن داشت که تورم کشور سیر فزاینده‌ای را در پیش خواهد گرفت. در آن سال‌ها، کارشناسان گوناگون با بینش‌های متفاوت به این دست اقدامات هشدار دادند، اما دولت احمدی‌نژاد همان‌طور که خود او هم نشان داد به چنین سخنانی وقعی ننهاد. احمدی‌نژاد و اعضای کابینه اعتقادی به رابطه نرخ تورم و حجم نقدینگی نداشتند. از نظر درون بوش و ادواردز نیز سیاست‌مداران این رابطه را انکار می‌کنند و رابطه تورم و نقدینگی را زمانی می‌پذیرند که مشکلات کشور بسیار حاد شده است. وجود ذخایر بین‌المللی و توانایی اختصاص ارز فضایی در اختیار دولت قرار می‌دهد که بدون نگرانی از محدودیت‌های خارجی سیاست‌های خود را به اجرا بگذارد. خطرهای مربوط به کسری بودجه کم‌اهمیت دانسته می‌شود و دولت به این موضوع توجهی ندارد و آن را بی‌اساس می‌داند. کسری بودجه تورم‌زا در نظر گرفته نمی‌شود و تلاش برای افزایش تولید را چنانچه ارزش پول ملی کاهش پیدا نکند، غیرتورمی فرض

می‌کنند؛ زیرا وجود ظرفیت خالی برای تولید و کاهش هزینه‌های بلندمدت دولت مانع از فشار هزینه‌ها می‌شود و به‌هرحال شرایطی وجود دارد که از طریق کنترل قیمت‌ها می‌توان سود لازم را تأمین کرد. علی‌رغم سیاست‌های پولی و مالی گسترده، حجم بالایی از واردات برای کنترل قیمت‌ها وجود دارد و منبع تأمین مالی حجم گسترده‌ای از واردات بر صدور منابع زیرزمینی و پتروشیمی مثل نفت تکیه دارد. به‌عبارت‌دیگر، در این مرحله سیاست‌مداران کاملاً از نسخه‌ها و دیدگاه‌های اقتصادی خود دفاع می‌کنند. درآمد، دست‌مزد، و اشتغال در سطح بالایی قرار دارد و سیاست‌های اقتصاد کلان با موفقیت همراه است. سیاست‌مداران پدیده تورم را مشکل تلقی نمی‌کنند و کمبود کالاها را از طریق واردات جبران می‌کنند. ایجاد تقاضای فراوان مواد مصرفی در میان مردم تأثیر اندکی در تورم دارد و تقاضای مردم برای مصرف افزایش می‌یابد. به این ترتیب چنان‌که در دیدگاه درون بوش و ادواردز نیز ذکر شد، دولت احمدی‌نژاد به حاصل کار سیاست‌های خود اطمینان داشت و به موانع ساختاری و اقتصادی موجود در مسیر دستیابی به اهداف موردنظر خود توجهی نداشت. در این مرحله، منابع عمده ارزی در اختیار دولت قرار داشت.

جدول ۴. شاخص‌های هزینه زندگی، دست‌مزد، و حداقل دست‌مزد در دو دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد

تغییر هزینه زندگی		تغییر دست‌مزد		تغییر حداقل دست‌مزد	
سال	شاخص	تورم	شاخص	رشد	شاخص
۱۳۶۸	۱۰۰	۱۷/۹	۱۰۰	۰/۰	۲۴۹۰
۱۳۶۹	۱۰۹	۸/۸	۱۲۲	۲۰/۵	۳۰۰۰
۱۳۷۰	۱۳۱	۲۰/۴	۱۷۹	۶۶/۷	۵۰۰۱
۱۳۷۱	۱۶۳	۲۴/۶	۲۳۷	۳۶/۰	۶۸۰۱
۱۳۷۲	۲۰۱	۲۲/۹	۳۰۲	۳۲/۱	۸۹۸۲
۱۳۷۳	۲۷۱	۳۵/۰	۳۸۰	۳۰/۱	۱۱۶۸۲
۱۳۷۴	۴۰۵	۴۹/۶	۵۲۴	۳۷/۰	۱۶۰۰۰
۱۳۷۵	۴۹۸	۲۳/۱	۷۱۸	۲۹/۵	۲۰۷۲۱
۱۳۷۶	۵۸۵	۱۷/۴	۹۳۵	۲۹/۸	۲۵۴۴۶
۱۳۷۷	۶۹۱	۱۸/۱	۱۱۵۶	۱۸/۵	۳۰۱۵۳
۱۳۷۸	۸۲۹	۲۰/۱	۱۴۶۶	۲۰/۰	۳۶۱۸۳
۱۳۷۹	۹۳۴	۱۲/۶	۱۸۸۲	۲۶/۶	۴۵۸۰۱
۱۳۸۰	۱۰۴۰	۱۱/۴	۲۳۵۷	۲۴/۰	۵۶۷۹۰
۱۳۸۱	۱۲۰۵	۱۵/۸	۲۹۳۵	۲۳/۰	۶۹۸۴۶
۱۳۸۲	۱۳۹۳	۱۵/۶	۳۵۰۷	۲۲/۲	۸۵۳۳۸
۱۳۸۳	۱۶۰۵	۱۵/۲	۴۱۳۴	۲۴/۹	۱۰۶۶۰۲
۱۳۸۴	۱۷۹۹	۱۲/۱	۴۵۱۴	۱۵/۰	۱۲۲۵۹۲
۱۳۸۵	۲۰۴۴	۱۳/۶	۵۲۹۹	۲۲/۴	۱۵۰۰۰۰
۱۳۸۶	۲۴۲۷	۱۸/۸	۵۶۱۸	۲۲/۰	۱۸۳۰۰۰
۱۳۸۷	۳۰۴۰	۲۵/۳	۶۲۶۳	۲۰/۰	۲۱۹۶۰۰
۱۳۸۸	۳۳۶۴	۱۰/۶	۷۴۷۴	۲۰/۰	۲۳۵۲۰۰
۱۳۸۹	۳۷۸۱	۱۲/۴	۸۴۸۶	۱۵/۰	۳۰۳۰۰۰
۱۳۹۰	۴۵۹۵	۲۱/۵	۹۳۶۲	۹/۰	۳۳۰۳۰۰
۱۳۹۱	۵۹۹۶	۳۰/۵	۱۰۹۸۱	۱۸/۱	۳۹۰۰۰۰
۱۳۹۲	۸۱۵۴	۳۶/۰	۱۳۹۹۲	۲۴/۹	۴۸۷۱۲۵
میانگین رشد سالانه	۲۰/۱	۲۰/۱	۲۲/۷	۲۲/۷	۲۴/۶

منبع داده‌ها: گزارش‌های اقتصادی بانک مرکزی
 © شاخص هزینه زندگی ۱۳۹۲ بر اساس پیش‌بینی اعلام شده توسط رئیس کل بانک مرکزی است
<http://news.ir/ldhabar/A9FB18227463.html>

۲.۵ مرحله دوم

براساس دیدگاه دورن بوش و ادواردز، در مرحله دوم اجرای سیاست‌های پوپولیستی، اقتصاد با چالش مواجه می‌شود. منابع ارزی در مرحله اول مصرف می‌شود و دولت علی‌رغم بالارفتن تقاضای مردم با کمبود ارز و منابع خارجی روبه‌رو می‌شود. در این مرحله، باید حمایت از صنایع، کاهش ارزش پول ملی، کنترل نرخ ارز، و تعدیل قیمت‌ها صورت بگیرد. افزون‌براین، حجم بالای پرداخت یارانه و ناتوانی دولت در کنترل هزینه‌های جاری باعث می‌شود تا بار مالی دولت سنگین‌تر شود و کمبود بودجه دولتی وخیم‌تر شود. درحالی‌که در مرحله اول انباشت سرمایه صورت نگرفته است، سطوح پایین سرمایه‌گذاری و نهادهای مرتبط با آن در این مرحله مشکل ایجاد می‌کنند، دولت تلاش می‌کند تا سیاست‌های تثبیتی به‌کار بگیرد. باتوجه‌به افزایش هزینه‌ها، دولت قادر نیست دست‌مزدها و حقوق را متناسب با شرایط افزایش دهد و تورم به میزان قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند، اما دست‌مزدها ثابت باقی می‌ماند، اقتصاد زیرزمینی شکل می‌گیرد، و کسری بودجه شدیدتر می‌شود.

در دوره احمدی‌نژاد، درآمد نفت با همان شدت که افزایش یافته بود روند کاهش را در پیش گرفت. مرحله اول زمانی به‌پایان رسید که قیمت نفت در سپتامبر ۲۰۰۸ (۱۳۸۷) کاهش پیدا کرد و قیمت نفت به بشکه ای ۳۹ دلار در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) رسید؛ و براساس دیدگاه دورن بوش و ادواردز سیاست‌های پوپولیستی وارد مرحله دوم شد. در این مرحله، دولت پوپولیست دربرابر هر نوع اصلاح یا کاهش یارانه مقاومت می‌کند؛ زیرا اصلاح سیستم یارانه هزینه‌بر است و دولت پوپولیستی نگران ازدست‌دادن حامیان خود است. پرداخت حجم بالای یارانه به بخش انرژی در سال ۲۰۰۸ ادامه پیدا کرد که عمده‌تاً در زمینه انرژی بود. افزایش نرخ تورم در مرحله دوم و سوم را می‌توان به‌راحتی مشاهده کرد. احمدی‌نژاد برای کاهش تورم اقداماتی را انجام داد، اما نرخ تورم افزایش پیدا کرد (Farzanegan 2009: 12). در مرحله اول، سیاست‌های انبساطی ازسوی احمدی‌نژاد به‌اجرا گذاشته شد که هزینه‌بر بود، اما به‌دلیل افزایش درآمدهای نفتی دولت احمدی‌نژاد بودجه کافی برای اجرای سیاست‌های مدنظر خویش را در اختیار داشت و در مرحله دوم اجرای این سیاست‌ها با موانع مالی روبه‌رو شد، درحالی‌که دولت منبع مالی کافی در اختیار نداشت. بااین‌حال، در این مرحله نیز دولت برای حفظ حامیان و پایگاه مردمی خود سیاست‌های انبساطی را متوقف نمی‌کند و از طریق اقداماتی نظیر دست‌اندازی به منابع مالی

و بانک‌ها سیاست‌های اقتصادی خویش را ادامه می‌دهد. بانک‌ها از سوی دولت تحت فشار قرار می‌گیرند تا منابع مالی بنگاه‌های زودبازده را تأمین کنند و دولت سیاست‌های دستوری برای کاهش نرخ بهره را صادر کرد.

آغاز کار دولت احمدی‌نژاد تا مرداد سال ۱۳۸۷ با افزایش شدید قیمت نفت همراه بود که این فراوانی درآمدهای نفتی با بودجه‌ریزی شدیداً انبساطی همراه شد. درکنار آن، برداشت‌های زیادی نیز از حساب ذخیره ارزی صورت گرفت که موجودی این حساب را به شدت کاهش داد (پژویان و دیگران ۱۳۸۷: ۱۹۹). درآمدهای نفتی ایران از سال ۱۳۸۱ تا نیمه اول سال ۱۳۸۷ روند صعودی و نسبتاً باثباتی داشته است؛ به نحوی که از حدود بیست میلیارد دلار در سال منتهی به فصل اول ۱۳۸۱ به بیش از صد میلیارد دلار در سال منتهی به فصل دوم سال ۱۳۸۷ رسید، اما پس از آن و با وقوع بحران مالی جهانی و پی‌آمدهای رکودی آن، قیمت نفت در بازارهای جهانی با کاهش شدیدی مواجه شد و در نتیجه درآمد کشورهای صادرکننده نفت، از جمله ایران، با کاهش فراوانی مواجه شد. با بروز بحران مالی در اقتصاد جهانی که از فصل سوم سال ۱۳۸۷ آغاز شد، درآمدهای نفتی ایران روند نزولی گرفت و از بیش از صد میلیارد دلار به کم‌تر از شصت میلیارد دلار در سال منتهی به فصل دوم ۱۳۸۸ رسید (زمان‌زاده ۱۳۹۵: ۳۵).

بنابراین، باید به این نکته توجه داشت که تحقق وعده‌های توزیعی احمدی‌نژاد با مشکل کمبود منابع مواجه شده بود. در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ بخش اعظم منابع نفتی به شکل رشد بودجه دولت و تجارت استفاده شده بود و مجال رشد بیش‌تری از این محل باقی نمانده بود. در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ احمدی‌نژاد به سراغ بانک‌ها رفت و از منابع آن برای تحقق اهداف توزیعی خود استفاده کرد و ظرفیت دیگری باقی نگذاشت (سرزعیم ۱۳۹۶: ۲۶۹).

۳.۵ مرحله سوم

خصوصیت اصلی این مرحله کمبود گسترده کالاهای مصرفی تورم، نوسانات قیمت ارز، و کمبود شدید منابع بودجه است که باعث فرار سرمایه و کاهش اعتبار اقتصاد می‌شود. رژیم پوپولیست تلاش می‌کند تا بحران بودجه را از طریق کاهش یارانه‌ها و کاهش ارزش واقعی آن تحت کنترل دریاورد. این سیاست‌ها باعث بی‌ثباتی اقتصادی و کاهش قابل توجه دست‌مزدها می‌شود. کمبود شدید منابع بودجه و ارز همراه با شدت گرفتن تورم باعث فرار سرمایه می‌شود. دولت می‌کوشد با کاهش یارانه‌ها و افزایش نرخ ارز به کسری بودجه واکنش نشان دهد.

در سال‌های ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ احمدی‌نژاد گزینه دیگری جز یارانه انرژی در اختیار نداشت تا از آن برای اهداف بازتوزیعی خود استفاده کند (سرزیم ۱۳۹۶: ۲۶۹). در دهه نخست پس از انقلاب اسلامی، دولت یارانه وسیعی به‌خصوص به بخش انرژی نظیر بنزین، نفت، آب، و برق پرداخت می‌کرد که پایین‌نگه‌داشتن قیمت حامل‌های انرژی باعث اتلاف فراوان انرژی و اسراف می‌شد. دولت‌های رفسنجانی و خاتمی تلاش‌هایی برای اصلاح قیمت حامل‌های انرژی انجام دادند، بااین‌حال موفقیت اندکی در این زمینه داشتند. احمدی‌نژاد در ابتدا با حذف یارانه و اصلاح قیمت‌ها مخالفت کرد، زیرا بر این باور بود که باید زیرساخت‌های حمل‌ونقل اصلاح شود تا با افزایش قیمت‌ها بر مردم فشار وارد نشود. اما هزینه‌های مالی پرداخت یارانه‌ها به شدت بالا رفت و به دلیل تحریم‌های اقتصادی وابستگی دولت به نفت بیش‌تر شد و به‌نوبه خود باعث تغییر موضع احمدی‌نژاد شد. احمدی‌نژاد لایحه اصلاحیه‌ای را به مجلس ارائه کرد که در ژانویه ۲۰۱۰ به تصویب مجلس رسید. براساس این قانون در طی یک دوره پنج‌ساله یارانه حذف می‌شد و قیمت نفت تولید داخل و سایر محصولات نفتی به نود درصد قیمت بین‌المللی کالاها می‌رسید. برای کاهش هزینه‌های این سیاست تلاش شد که یارانه نقدی به خانواده‌های کم‌درآمد پرداخت شود. البته شناسایی این خانواده‌ها و به‌دست آوردن اطلاعات دقیق کار دشواری بود. برخی از سیاست‌مداران مجلس بر این باور بودند که پرداخت نکردن یارانه به خانواده‌های متوسط و سطح بالا به بحران سیاسی و ناآرامی‌های سیاسی منجر خواهد شد. باتوجه به چنین نگرانی‌هایی، یارانه نقدی به همه مردم تعلق گرفت (Habibi 2013: 4). احمدی‌نژاد در دهم دی ۱۳۸۷ درمورد طرح تحول اقتصادی می‌گوید که هدف اصلی از ارائه لایحه هدف اول اجرای عدالت و رفع تبعیض است و بعد استفاده بهتر از منابع کشور و بهینه‌سازی مصرف و بعد شفاف‌سازی فعالیت‌های اقتصادی و واقعی کردن این فعالیت‌هاست و هدف بعدی رقابت‌پذیر کردن تولید و خدمات و فرصت‌دادن به تغییر مدیریت صحیح و زمینه‌سازی برای اعمال روندهای درست اقتصادی، کاهش وابستگی به درآمد نفت در بودجه عمومی، توسعه سرمایه‌گذاری در کشور، و افزایش فعالیت‌های عمرانی است (سرزیم ۱۳۹۶: ۲۹۴).

قانون هدف‌مند کردن یارانه‌ها مهم‌ترین و اساسی‌ترین برنامه دولت در میان برنامه‌های طرح تحول اقتصادی دولت نهم بود. طرح تحول اقتصادی، که رئیس‌جمهور از آن با عنوان جراحی بزرگ اقتصاد ایران برای مرتفع کردن و حل مشکلات ساختاری اقتصاد ایران نام می‌برد، در سال ۱۳۸۷ به‌طور رسمی اعلام و چهارچوب آن مشخص شد. محورهای اصلی

این طرح شامل انجام گرفتن اصلاحات در هفت حوزه در اقتصاد ایران می‌شد. این هفت حوزه عبارت بودند از اصلاح نظام بهره‌وری، اصلاح نظام یارانه‌ها، اصلاح نظام مالیاتی، اصلاح نظام گمرک، اصلاح نظام بانکی، اصلاح نظام ارزش گذاری پول ملی، اصلاح نظام توزیع کالا و خدمات (یارخی ۱۳۹۵: ۳۵۵).

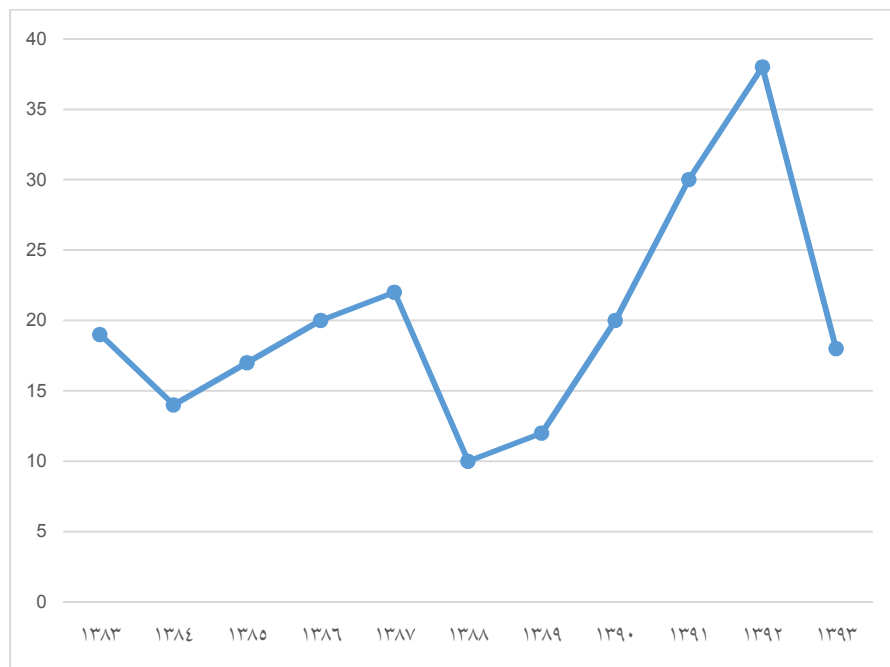
جدول ۵. مقایسه قیمت حامل‌های انرژی قبل و بعد از طرح هدف‌مندی یارانه‌ها

نام حامل انرژی	واحد	قیمت پیش از هدف‌مندی یارانه‌ها	قیمت فاز اول هدف‌مندی یارانه‌ها (تومان)	تغییر	قیمت فاز دوم هدف‌مندی یارانه‌ها (تومان)	تغییر
بنزین معمولی یارانه‌ای	لیتر	۱۰۰	۴۰۰	۳۰۰ درصد	۷۰۰	۷۵ درصد
بنزین سوپر یارانه‌ای	لیتر	۱۵۰	۵۰۰	۲۳۳ درصد	۸۰۰	۶۰ درصد
بنزین معمولی آزاد	لیتر	۴۰۰	۷۰۰	۷۵ درصد	۱۰۰۰	۴۳ درصد
بنزین سوپر آزاد	لیتر	۵۰۰	۸۰۰	۶۰ درصد	۱۱۰۰	۳۷ درصد
بنزین مصارف دولتی	لیتر	۱۰۰	۷۰۰	۶۰۰ درصد	۱۰۰۰	۴۳ درصد
گازوئیل سهمیه‌ای	لیتر	۱۶.۵	۱۵۰	۸۰۹ درصد	۲۵۰	۶۶ درصد
گازوئیل آزاد	لیتر	۱۶.۵	۳۵۰	۲۰۲۱ درصد	۵۰۰	۴۲ درصد
نفت کوره	لیتر	۹.۵	۲۰۰	۲۰۰۵ درصد	۲۵۰	۲۵ درصد
نفت سفید	لیتر	۱۶.۵	۱۰۰	۵۰۶ درصد	۱۵۰	۵۰ درصد
گاز مایع	لیتر	۴۰	۵۴۰	۱۲۵۰ درصد	۶۵۰	۲۰ درصد
سی‌ان‌جی	مترمکعب	۴۰	۳۰۰	۶۵۰ درصد	۴۵۰	۵۰ درصد
گاز طبیعی خانگی	مترمکعب	۱۳.۲	۷۰	۴۳۰ درصد	پلکانی باتوجه‌به مصرف	۲۰ درصد
برق خانگی	کیلووات ساعت	۱۲.۹	۴۵	۲۴۹ درصد	پلکانی باتوجه‌به مصرف	۲۳ درصد
آب خانگی	مترمکعب	۱۲۷.۱	۲۶۲.۳	۱۰۶ درصد	پلکانی باتوجه‌به مصرف	۲۰ درصد

رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۳ و سال تحویل دولت به احمدی‌نژاد به ترتیب حدود ۴/۶ و ۶/۳ درصد بود، اما با اقدامات دولت این نرخ تنها به ۶/۱ و ۷/۷ درصد افزایش یافت. پدیده جالب‌تر آن‌که رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۷ نزدیک به صفر می‌شود. افت شدید نرخ رشد در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ شاهد دیگری از بروز بیماری هلندی در اقتصاد ایران است که براساس آن، بعد از یک دوره رشد، دوره رکود شدید فراخواهد رسید (سرزیم ۱۳۹۵: ۱۵۸).

۴.۵ مرحله چهارم

از دیدگاه دورن بوش و ادواردز، مرحله چهارم مرحله شکست سیاست‌های پوپولیستی است. با سقوط دولت، به قدرت رسیدن دولت جدید را شاهدیم و برنامه‌های جدیدی ممکن است برای تثبیت شرایط اقتصادی از سوی صندوق بین‌المللی پول پیش‌نهاد شود. ارزش دست‌مزدها در مقایسه با زمانی که دولت پوپولیست بر سر کار بوده کم‌تر است. این کاهش ارزش دست‌مزدها و اقتصاد کشور بنابر تجربیات کشورها معمولاً تداوم پیدا می‌کند، زیرا سرمایه‌گذاری در تولید و صنعت صورت نمی‌گیرد و تجمیع سرمایه شکل نمی‌گیرد و کشور با فرار سرمایه روبه‌رو است. دولت جدیدی با سیاست‌های معمول تثبیت اقتصادی بر سر کار می‌آید. در این مرحله، سیاست‌های تثبیتی ارتودوکسی در دستور کار دولت جدید قرار می‌گیرد. در برخی موارد، اصلاحات صندوق بین‌المللی پول به اجرا گذاشته می‌شود، نرخ دست‌مزد حقیقی به شدت کاهش می‌یابد و حتی به زیر نرخ دست‌مزد حقیقی قبل از اجرای سیاست‌های پوپولیستی می‌رسد. هم‌چنین این کاهش بسیار طولانی و ماندگار خواهد بود، زیرا سیاست‌های اجرا شده گذشته سرمایه‌گذاران را به شدت ناامید کرده و موجب خروج سرمایه و کاهش سرمایه‌گذاری شده است. در این مرحله، پی‌آمد منفی و بلندمدت عوام‌گرایی در ساختار اقتصاد کلان خود را نشان می‌دهد. به اعتقاد برخی از کارشناسان اقتصادی، دولت نهم تمام شعارهایی که در مورد عدالت اجتماعی سرمی‌داد کارکردهایی دقیقاً ضدتوسعه و ضدعدالت اجتماعی داشت؛ چون اقداماتی که صورت می‌گیرد تأثیرات تورمی آسیب‌زایی در پی داشت (راغفر و دیگران ۱۳۸۶: ۲۳).



نمودار ۱. مقایسه نرخ تورم طی سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۳

منبع: بانک اطلاعات سری زمانی اقتصادی - بانک مرکزی ایران

جدول بالا روند صعودی تورم در دوره احمدی‌نژاد را نشان می‌دهد. به این مفهوم که سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد سبب شد تا به دلیل رشد نقدینگی در کشور و اجرای سیاست‌های انبساطی تورم بالایی در جامعه شکل بگیرد و این سیاست‌های پوپولیستی به نتایج موردنظر نرسد. در پایان دوره دوم احمدی‌نژاد، نرخ تورم به تدریج روند صعودی گرفت تا جایی که در سال ۱۳۹۲ به رقم ۳۴ درصد رسید. تورم نقطه‌به‌نقطه در سه ماه اول سال ۱۳۹۲ بیش از چهل درصد بود که نشان می‌داد روند تورم به شدت صعودی است و اقتصاد ایران در آستانه ابتلا به ابرتورم قرار دارد. نرخ رشد اقتصادی در دوره دوم ریاست جمهوری وضع مناسبی نداشت. نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۸۸ در حد ۱/۳ درصد شد که نرخ پایینی است. از سال ۱۳۹۰ اقتصاد ایران در معرض شوک‌های منفی ناشی از تحریم قرار گرفت و با افت شدید اقتصادی روبه‌رو شد. کاهش رشد اقتصادی به اندازه نزدیک به منفی هفت درصد در سال ۱۳۹۱ افتی بسیار چشم‌گیر و برجسته بود (سرزیم ۱۳۹۵: ۲۸۸، ۲۸۹).

جدول ۶. نرخ تورم طی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۴

سال	نرخ تورم
۱۳۸۱	۱۵.۸
۱۳۸۲	۱۵.۶
۱۳۸۳	۱۵.۲
۱۳۸۴	۱۰.۴
۱۳۸۵	۱۱.۹
۱۳۸۶	۱۸.۴
۱۳۸۷	۲۵.۴
۱۳۸۸	۱۰.۸
۱۳۸۹	۱۲.۴
۱۳۹۰	۲۱.۵
۱۳۹۱	۳۰.۵
۱۳۹۲	۳۴.۷
۱۳۹۳	۱۵.۶
۱۳۹۴	۱۱.۹

منبع: به نقل از روزنامه دنیای اقتصاد (۱۳۹۱/۱/۲۰)

برپایه جدول بالا، که نرخ تورم را دربر دارد، آشکار است که سیاست‌های اقتصادی احمدی‌نژاد تأثیر عمده‌ای در تورم داشته و در سال‌های پایانی دولت دوم احمدی‌نژاد رقمی نزدیک به ۳۵ درصد را داشته است.

در مجموع، باید اعتراف کرد که سیاست‌های اقتصادی سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۴ تأثیرات نامطلوبی در اقتصاد کشور برجای گذاشت. مطالبه اساسی مردم در انتخابات سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ عدالت و مبارزه با فساد بود، اما عملکرد احمدی‌نژاد نیز این مطالبه را پاسخ نداد و این خواست نیز به شعاری کم‌اثر بدل شد (سرزعی ۱۳۹۵: ۳۱۲). متوسط رشد اقتصادی کشور تولید ناخالص داخلی در این سال‌ها روند بسیار متغیر و روبه کاهش و نزولی را پیدا کرد، به طوری که از رشد ۶/۹ درصد در سال اول به منفی ۱/۹ درصد در سال آخر رسید. تورم نیز در این دوره به شدت متغیر بود و در سه سال آخر افزایش زیادی داشت که در نهایت به ۳۹ درصد رسید. صاحب نظران از دلایل اصلی رشد تورم در سال‌های ۸۵ تا ۹۳ را رشد نقدینگی در دولت احمدی‌نژاد می‌دانند (فوزی ۱۳۹۵: ۴۸).

روی کارآمدن دولت احمدی‌نژاد با افزایش مجدد نرخ رشد نقدینگی همراه بود، به‌طوری‌که رقم نقدینگی از حدود ۷۰ هزار و ۴۵۹ میلیارد تومان در ابتدای تابستان سال ۱۳۸۴، به حدود ۴۷۲ هزار و ۸۳۷ میلیارد تومان در ابتدای تابستان سال ۱۳۹۲ رسید که بیانگر ۶۷ برابر شدن نقدینگی در زمان روی کار بودن دولت احمدی‌نژاد و رشد ۵۷۱ درصدی نقدینگی در این دوره است. او دولت را با تورم ۱۰/۴ درصدی از خاتمی تحویل گرفت. دولت اصول‌گرا برای تحقق شعار انتخاباتی‌اش توزیع گسترده دلارهای نفتی را در میان مردم آغاز کرد و حتی برداشت‌های مکرر از حساب ذخیره ارزی هم توان پاسخ‌گویی را به عطش دلارهای نفتی‌ای نداشت که ایجاد شده بود. بدین ترتیب، حجم نقدینگی در سه سال اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد در مقایسه با حجم پول ایجادشده در تاریخ اقتصاد ایران صددرصد رشد کرد. هرچند او و اعضای کابینه‌اش اعتقادی به رابطه نرخ تورم و حجم نقدینگی ندارند، نرخ تورم در چهار سال ریاست جمهوری او از حدود دوازده درصد در سال ۸۴ تا ۲۵/۹ درصد در سال ۸۷ صعود کرد. نرخ تورم هرچند در سال ۸۴ تا ۲۱/۱ درصد کاهش یافت، در دو سال بعد به ترتیب تا ۱۳/۶ و ۱۸/۴ درصد صعود کرد. دولت او در فاصله چهار سال میانگین نرخ تورم ۱۷/۵ درصدی را ثبت کرد. در طول هشت سال دولت‌های نهم و دهم نرخ تورم در کشور چندبرابر شده است، به‌شکلی که نرخ تورم که در سال ۸۴ چهارده درصد بود در پایان سال ۹۱ به حدود ۳۱ درصد رسید. طبق آمار بانک مرکزی، تورم نقطه‌به‌نقطه هم در سال ۹۱ به ۴۶/۶ درصد و این عدد در فصل بهار به ۳۸ درصد رسید. اکثر شاخص‌های کلان اقتصادی ایران تنزل پیدا کرد. برای مثال، میزان نقدینگی کشور از زمان آغاز به کار دولت نهم تا زمان اتمام دوره دولت دهم به میزان شش برابر افزایش یافته است. بر مبنای شاخص تورم نیز می‌توان از ۵۶ درصد تورم در انتهای دوران زمام‌داری احمدی‌نژاد نسبت به ابتدای دوران تصدی‌گری وی اشاره کرد (آرامیان ۱۳۹۲).

در مجموع از حیث شیوه مدیریت، رویکرد ضدنهادی حاکم بر دولت احمدی‌نژاد تبعات ناگواری برای سیاست و اقتصاد ایران در پی داشت. احمدی‌نژاد نگاهی غیررسمی به امور بوروکراتیک داشت. او هیچ‌گونه نظارتی بر امور مالی و بودجه را برنمی‌تابید. این مسئله موجب بی‌نظمی‌های مالی و عدم شفافیت در شیوه مدیریتی او شد. احمدی‌نژاد هم‌چنین توجه کمی به برنامه پنج‌ساله کشور یا دستورالعمل بودجه رسمی کشور داشت. از این‌رو، استقلال سازمان برنامه‌ریزی و بودجه ایران را، که متقد سیاست‌های اقتصادی او بود، کاهش داد و آن را در قالب دفتر معاونت ریاست جمهوری تحت کنترل مستقیم خود درآورد.

احمدی‌نژاد معتقد بود که مردم سزاوار کسب سود واقعی ملموس از درآمدهای نفتی دولت هستند و این امر تنها هنگامی میسر می‌شود که بخشی از این درآمدها به صورت نقدی توزیع یا برای کالاها و فعالیت‌هایی که منافع ملموس کوتاه‌مدت برای مردم دارند هزینه شود (Habibi 2014: 2). در نهایت، همانند گفتمان سایر دولت‌مردان پوپولیستی سبک «پارانوئیدی» سیاست‌های احمدی‌نژاد او و همکاران نزدیک وی را تنها سیاست‌مداران صالح و پاک‌دست معرفی می‌کرد و هرکس دیگری در بخش خصوصی و دولت را «غارت‌گر» توصیف می‌کرد. این موضوع عقلانیت بوروکراتیک دولتی را که در نهایت مسئولیت اجرای دستور کار رئیس‌جمهور جدید بود با چالشی اساسی روبه‌رو کرد.

از منظر پی‌آمدهای اجتماعی نیز سیاست‌های پوپولیستی دوره احمدی‌نژاد، به‌ویژه برای طبقه متوسط جامعه، بسیار زیان‌بار بود. از آن‌جاکه عمده توجه و تمرکز برنامه‌های اقتصادی احمدی‌نژاد بر طبقه محروم و پایین جامعه بود، در برنامه‌های متعدد اقتصادی خود نظیر صندوق مهر امام رضا، سفرهای استانی، و تخصیص سهام عدالت توجه کم‌تری به طبقه متوسط داشت. «درحقیقت تلاش احمدی‌نژاد بر این بود تا مرکز سیاست‌گذاری و پشتیبانی سیاسی را از طبقات متوسط به طبقات پایین منتقل کند. از این‌رو، طبقه متوسط در دوره احمدی‌نژاد به شدت آسیب دید» (یرزا ۱۳۹۹/۴/۱۸). در دولت نهم، کارهای تولیدی انجام نشد، لایه‌های وسطی طبقه متوسط به سمت پایین حرکت کرد، اما لایه بالایی طبقه متوسط در این مقطع پول‌دارتر شد. در نتیجه این روند شاخص فلاکت در کنار وضعیت نامطلوب شاخص‌های دیگر اقتصادی طبقه متوسط به طبقات پایین جامعه ریزش کرد و به گفته اغلب کارشناسان اقتصادی در هشت سال دولت احمدی‌نژاد طبقه متوسط، که حدود هشتاد درصد جامعه را تشکیل می‌داد، فروپاشید. کاهش نابرابری درآمدها باعث کاهش نرخ فقر نشد و تورم بالا باعث شد که منافع پرداخت یارانه مستقیم نقدی به خانواده‌های کم‌درآمد را از بین برد، درحالی‌که برخی از خانواده‌های طبقه متوسط را نیز به زیر خط فقر سوق داد. هم‌چنین در این دوره حجم عظیم کالاهای مصرفی وارداتی به کشور به نفع طبقه متوسط و خانوارهای کم‌درآمد تمام شد، اما بیش‌تر صنایع داخلی که با کالاهای مشابه داخلی تولید می‌کردند نتوانستند با کالاهای ارزان‌قیمت وارداتی رقابت کنند و با مشقات مالی شدیدی روبه‌رو شدند (حبیبی ۱۳۹۲: ۲). روی هم رفته، با وجود درآمدهای فراوان نفتی طی دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، اقتصاد ایران نتوانست از نرخ رشد سریع در تولید کل اقتصاد یا درآمد سرانه در مقایسه با دوره‌های پیش از آن برخوردار شود.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش اصلی بود که سیاست‌های اقتصادی دوره ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد چه نسبتی با اقتصاد کلان پوپولیستی دارد و اجرای این سیاست‌ها چه پی‌آمدهایی برای اقتصاد سیاسی ایران در پی داشته است. فرضیه موردآزمون پژوهش این بود که سیاست‌های اقتصادی دوره احمدی‌نژاد با رویکرد اقتصاد کلان پوپولیسم سنخیت و هم‌خوانی داشت، به‌طوری‌که این سیاست‌ها ساختار کلان اقتصاد ایران را تحت‌تأثیر قرار داد و موجب کاهش ارزش دست‌مزدها، فرار سرمایه‌ها، کاهش سرمایه‌گذاری، بالارفتن نرخ تورم، بحران ارزی، و درنهایت رکود اقتصادی و تضعیف طبقه متوسط شد. برای آزمون فرضیه، سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد با بهره‌گیری از نظریه اقتصاد کلان پوپولیستی دوران بوش و ادواردز و در قالب «پوپولیسم به مثابه استراتژی سیاسی» موردتحلیل و ارزیابی قرار گرفت. یافته‌های پژوهش نشان داد که در دوره احمدی‌نژاد شرایط اولیه برای رشد و ظهور پوپولیسم وجود داشت. به این معنا که بخش عمده‌ای از جامعه از ماهیت و نتایج سیاست‌های اقتصادی و سیاسی دولت‌های پیشین (هاشمی و خاتمی) ناراضی و سرخورده بودند، فاصله و شکاف طبقاتی میل به تغییر شرایط حتی به‌صورت رادیکال را فراهم ساخته بود، و کشور میزان متوسطی از رشد، رکود، و کساد حاصل از برنامه‌های پیشین را تجربه کرده بود. طبق جدول‌هایی که در متن پژوهش به آن اشاره شد، ضریب جینی شاخص فقر افزایش پیدا کرده بود و مردم به این نابرابری‌ها واکنش نشان داده و خواهان تغییر بنیادی بودند و مهم‌ترین که به دلیل افزایش چشم‌گیر قیمت نفت احمدی‌نژاد از منابع اولیه لازم برخوردار بود تا برنامه‌های مدنظر خود را اجرا کند. به این ترتیب، شرایط مهيای ظهور و رشد پوپولیسم به‌رهبری احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور جدید، بود.

برپایه رویکرد و نظریه دوران بوش و ادواردز «مراحل چهارگانه شکل‌گیری پوپولیسم اقتصادی کلان» موردبررسی قرار گرفت و توضیح داده شد که در مرحله نخست (۱۳۸۴ تا ۱۳۸۷) افزایش درآمدهای نفتی به دولت احمدی‌نژاد این امکان را داد که سیاست‌های پولی و مالی را در سطح گسترده‌ای اجرا کند. این سیاست‌ها عمدتاً انبساطی بود و باعث رشد نقدینگی در کشور شد. احمدی‌نژاد برپایه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی پوپولیستی وعده رفع فقر و نابرابری و احیای عدالت را به حامیان خود داد. او با تکیه بر درآمدهای نفتی تلاش کرد تا در دو سال نخست ریاست‌جمهوری خود سیاست‌های

اقتصادی انبساطی را به مرحله اجرا درآورد که در نهایت به گسترش نقدینگی، تورم، و رکود اقتصادی منجر شد، اما در مرحله دوم (۱۳۸۷) با کاهش درآمدهای نفتی اجرای سیاست‌های پولی‌یستی با مشکل مواجه شد. به علت کاهش درآمدهای نفتی، دولت برای اجرای سیاست‌های پولی‌یستی به منابع مالی جداگانه نیاز داشت، درحالی که منابع نفتی در مرحله اول صرف سیاست‌های پولی‌یستی شده و ذخیره‌سازی ارزی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها صورت نگرفته بود. هرچند دولت در این مرحله باید پرداخت یارانه را اصلاح می‌کرد یا آن را کاهش می‌داد، دولت در برابر تغییر سیاست‌ها مقاومت کرد؛ زیرا اصلاح سیستم یارانه هزینه‌بر بود و دولت پولی‌یستی خواهان حفظ حامیان و هواداران خود بود. در نتیجه، از منابع بانک‌ها نیز در این مرحله استفاده شد. نرخ بهره بانک‌ها دست‌کاری و دستوری شد. از سوی دیگر، دولت به بانک‌ها فشار آورد تا منابع مالی طرح‌ها و بنگاه‌های زودبازده را تأمین کند. در نتیجه هم در مرحله دوم و هم در مرحله سوم طبق آمار تورم به سرعت رشد کرد. در مرحله سوم، دولت برای کاستن از بار مالی دولت و بهبود شرایط اقتصادی ناچار شد که طرح هدف‌مندی یارانه و طرح تحول اقتصادی را به اجرا بگذارد که البته این طرح نیز نتوانست تورم را کنترل کند. به این ترتیب، دولت علی‌رغم سیاست‌های انبساطی در مرحله اول که گسترش نقدینگی و در نتیجه تورم را در پی داشت، در مرحله سوم به سیاست‌های تثبیتی روی آورد و کاهش پرداخت یارانه و طرح تحول اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد و در نتیجه در مرحله چهارم با پایان دولت احمدی‌نژاد تورم به شدت رشد کرد و شاخص‌های اقتصادی روند نزولی را طی کردند. بی‌ثباتی در تصمیمات سیاسی و اقتصادی رئیس‌جمهور باعث شد که سرمایه‌گذاری اقتصادی رشد نکند. رکود تورمی در اقتصاد ایران به وجود آمد، زیرا مشاوران اقتصادی احمدی‌نژاد به رابطه تورم و نقدینگی اعتقادی نداشتند و در مراحل بعد نیز قادر به کنترل و اصلاح سیاست‌های اقتصادی نبودند. روی هم رفته، در این دوران علی‌رغم این که ضریب جینی شاخص‌های توزیع درآمد بهبود نسبی را نشان می‌دهد، رشد اقتصادی طی سال‌های ۸۴ تا ۹۱ بسیار متغیر و بی‌ثبات و نزولی است و شاخص‌های مهم اقتصادی دیگر هم‌چون تورم، رشد نقدینگی، کاهش ارزش پول ملی، و میزان سرمایه‌گذاری وضعیت مطلوبی ندارد و این روند نشان می‌دهد نگاه بسیار ساده‌انگارانه به مفهوم عدالت و بخشی‌دیدن عدالت بدون توجه به سایر ابعاد اجتماعی اقتصادی موجب شد تا دیگر شاخص‌های اقتصادی در وضعیت نامطلوبی قرار گیرد.

سخن پایانی این که امروزه پوپولیسم، به مثابه واقعیت زندگی سیاسی جوامع مختلف، حتی جوامع توسعه یافته را تحت تأثیر قرار داده و این جوامع بحران‌های متعددی را تجربه کرده‌اند. سست شدن سیاست نمایندگی، بحران ساختارهای میانجی، فقر اقتصادی، فقر فرهنگی و ضعف بخش خصوصی، غیر پاسخ‌گوشدن نخبگان الیگارشی حاکم، شکاف روزافزون بین رهبران و رأی‌دهندگان، نارضایتی مردم از شرایط موجود موجب به قدرت رسیدن رهبران پوپولیست می‌شود. توجه به ناکارآمدی‌ها و کاستی‌های سیستم سیاسی و جلوگیری از شکل‌گیری تضاد طبقاتی و شکاف فقیر و غنی از جمله عواملی است که از ظهور و بروز رهبران پوپولیست جلوگیری می‌کند. پوپولیسم به مانند بذری که گیاه به شرایط مناسب مورد نظر خود نیازمند است. بنابراین، با از بین بردن این شرایط، پوپولیسم امکان ظهور و بروز نمی‌یابد.

پی‌نوشت

۱. شاخص اقتصادی برای محاسبه توزیع ثروت در میان مردم است. بالابودن این ضریب در یک کشور معمولاً به عنوان شاخصی از بالابودن اختلاف طبقاتی و نابرابری درآمدی در یک کشور در نظر گرفته می‌شود. شاخص جینی معمولاً به صورت درصد بیان می‌شود. عدد صفر نشان‌دهنده برابری کامل است و بالارفتن این عدد به معنای نابرابری بیش‌تر است.

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آرامیان، راشل (۱۳۹۲، ۱۳ مرداد)، «روزهای سخت شاخص‌های اقتصاد کلان (بررسی کارنامه احمدی‌نژاد در هشت سال)»، *روزنامه شرق*، ش ۱۷۹۸.
- پژویان، جمشید (۱۳۸۷)، «مقایسه عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی»، *راهبرد توسعه*، ش ۱۵.
- پژویان، جمشید و دیگران (۱۳۸۷)، «مقایسه و تحلیل عملکرد اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب اسلامی»، *مجله رهیافت‌های سیاسی اقتصادی*، ش ۱۵.
- پژویان، جمشید (۱۳۸۹)، «ما و خطاهای تاریخی (اقتصادشناسی دولت احمدی‌نژاد)»، *گفت‌وگو*، مجله مهرنامه، س ۱، ش ۳.
- تاگارت، پل (۱۳۹۱)، *پوپولیسم*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آشیان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۶)، «گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور در سیاست خارجی محمود احمدی‌نژاد»، *دوفصل‌نامه دانش سیاسی*، ش ۵.

رویکرد اقتصاد سیاسی به سیاست‌های اقتصادی ... (علیرضا سمیعی اصفهانی و دیگران) ۶۲۵

راغفر، حسین و دیگران (۱۳۸۶)، «اقتصاد سیاسی ایران، سیری در علل و راه‌کارها (میزگرد علمی)»، راه برد توسعه، ش ۱۱.

رزاقی، ابراهیم (۱۳۸۱)، *آشنایی با اقتصاد ایران*، تهران: نشر نی.

زمان‌زاده، حمید (۱۳۹۵)، «یک دهه عملکرد اقتصادی ایران در آیینۀ شاخص‌های کلان اقتصادی»، مجله تازه‌های اقتصاد، س ۸، ش ۱۲۹.

سرزیم، علی (۱۳۹۵)، *پوپولیسم ایرانی: تحلیل کیفیت حکم‌رانی محمود احمدی‌نژاد از منظر اقتصاد و ارتباطات سیاسی*، تهران: کرگدن.

سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۹)، «درآمدی نظری بر مفهوم، ماهیت، و عملکرد پوپولیسم»، ره‌یافت سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۱، ش ۲ (پیاپی ۶۰).

سیف، احمد (۲۰۱۱)، *آقای احمدی‌نژاد و اقتصاد ایران*، لندن: نشر اچ اند اس (H&S) (نشر الکترونیکی). شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۱)، «عوامل تعیین‌کننده روابط ایران و چین»، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۴، ش ۲.

شیخیانی، حمزه (۱۳۸۷)، «تأثیر سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر اثرگذاری سیاست‌های پولی بر اشتغال»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۵۵ و ۲۵۶.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۵)، *اقتصاد و دولت در ایران*، پژوهشی درباره ریشه‌ها و علل تداوم اقتصاد دولتی در ایران، تهران: دنیای اقتصاد.

فوزی، یحیی (۱۳۹۵)، «تحول دولت‌ها و عملکرد اقتصادی جمهوری اسلامی ایران»، جستارهای سیاسی معاصر، س ۷، ش ۳.

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۶)، ۱۰ خرداد، «کارنامه آماری چهار دولت»، روزنامه دنیای اقتصاد، ش ۴۰۵۹.

موثقی، احمد (۱۳۸۵)، «اقتصاد سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۷۱.

یاسایی، کیانوش و فرزاد باسامی (۱۳۹۲)، «نئولیبرالیسم در آفتاب و سایه (نقش شوک در اقتصاد سیاسی دوران پس از جنگ)»، مجله نقد اقتصاد سیاسی، بهار.

References

- Abrahamian, Ervand (2010), *History of Modern Iran*, Translated by Mohammad Ibrahim Fattahi, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Abrahamian, Manoucher Dorraj (1990), *From Zarathustra to Khomeini: Populism and Dissent in Iran*, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Ansari, Ali M. (2007), "Iran under Ahmadinejad: The Politics of Confrontation", *Adelphi Paper*, no. 393.
- Aramian, Rachel (2013), "Hard Days of Macroeconomic Indicators" (Review of Ahmadinejad's Record in 8 Years), *Shargh Newspaper*, no. 1798 (in Persian).

- Canovan, M. (1981), *Populism*, London: Junction Books.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal (2007), "The Discourse of Justice-Oriented Fundamentalism in the Foreign Policy of Mahmoud Ahmadinejad", *Bi-Quarterly Journal of Political Science*, no. 5 (in Persian).
- Dornbusch, Rudiger and Sebastian Edwards (1990), "Macroeconomic Populism Development Economics", *Journal of Development Economics*, no. 32.
- Dornbusch, Rudiger and Sebastian Edwards (1991), *The Macroeconomics of Populism*, University of Chicago Press.
- Ehteshami, Anoushirvan and Mahjoob Zweiri (2007), *Iran and the Rise of its Neoconservatives the Politics of Tehran's Silent Revolution*, London/ New York: I.B. A.TAURIS
- Farzanegan, Mohammad Reza (2009), "Illegal Trade in the Iranian Economy; Evidence from a Structural Model", *European ;Journal of political Economy*, vol. 25, no. 4.
- Farzanegan, Mohammad Reza (2009), "Macroeconomic of Populism in Iran", *MPRA Paper*, no. 15546.
- Fozi, Yahya (2016), "The Transformation of Governments and the Economic Performance of the Islamic Republic of Iran", *Contemporary Political Studies*, Institute for Humanities and Cultural Studies, Year 7, Issue 3 (in Persian).
- Ghaninejad, Musa (2016), *Economics and Government in Iran, a Study on the Roots and Causes of the Continuation of State Economy in Iran*, Tehran: World Economy (in Persian).
- Habibi, Nader (2013), "The Economic Legacy of Mahmoud Ahmadinejad", *Brandies University*, no. 74.
- Kriesi, Hanspeter and Takis Pappas (2015), *European Populism in the Shadow of the Great Recession*, Colchester: ECPR Press.
- Looney, Robert E. (2007), *The Re-Emergence of Iranian Petro-Populis*, *Gulf Research Center*, Dubai: Gulf Yearbook, and GRC.
- Maloney, Suzanne (2015), *Iran's Political Economy since the Revolution*, Cambridge University Press.
- Milani, Abbas (2007), "Ahmadenejads Iran, Pious Populist; Understanding the Rise of Iran's President", Available at: <<http://www.web.stanford.edu/group/abbasmilani/cgi-bin/wordpress/wp...>>.
- Movassaghi, Ahmad (2006), "Political Economy of Iran during the Islamic Republic of Iran", *Journal of the Faculty of Law and Political Science University of Tehran*, no. 71 (in Persian).
- Mudde, CAS and Cristóbal Rovira Kaltwasser (2013), *Populism in Europe and the Americas: Threat or Corrective for Democracy?*, New York: Cambridge University Press.
- Pajooyan, Jamshid (2010), "We and Historical Errors (Economics of Ahmadinejad's Government) Conversation", *Mehrnameh Magazine*, First Year, Issue 3 (in Persian).
- Pajooyan, Jamshid et al. (2008), *Development Strategy*, autumn, no. 15 (in Persian).
- Parliamentary Research Center (2017), "Statistical Record of Four Governments", *Donya-e-Eqtasad Newspaper*, no. 4059, Publication Date: 10/3/1396 (in Persian).
- Pesaran, Evaleila (2011), *Iran's Struggle for Economic Independence Reform and Counter-Reform in the Post-Revolutionary Era*, Routledge Landon and New York.

- Raghfar, Hossein et al. (2007), "Political Economy of Iran, a Look at the Causes and Solutions (Scientific Roundtable)", *Journal of Development Strategy*, no. 11 (in Persian).
- Razaghi, Ebrahim (2002), *Introduction to the Iranian Economy*, Nashr-e Ney (in Persian).
- Sarzaeim, Ali (2016), *Iranian Populism; Analyzing the Quality of Mahmoud Ahmadinejad's Rule from the Perspective of Economics and Political Relations*, Tehran: Kargadan (in Persian).
- Salehi Isfahani, Javad (2006), *Revolution and Redistribution in Iran: How the Poor have Fared 25 Years Later*, Version May.
- Samiee Esfahani, Alireza (2010), "A Theoretical Introduction to the Concept, Nature and Function of Populism", *Journal of Political and International Approaches*, vol. 11, no. 2 (60), (in Persian).
- Seif, Ahmad (2011), *Mr. Ahmadinejad and the Iranian Economy*, London: H&S (Electronic Publishing), (in Persian).
- Shariatnia, Mohsen (2012), "Determinants of Iran-China Relations", *Foreign Relations Quarterly*, Fourth Year, Second Issue (in Persian).
- Sheikhiani, Hamzeh (2008), "The Effect of Economic Adjustment Policies on the Impact of Monetary Policy on Employment", *Political-Economic Information*, no. 255 and 256 (in Persian).
- Taggart, Paul (2012), *Populism*, Translated by Hassan Mortazavi, Tehran: Ashian (in Persian).
- Valibeigi, Mehrdad (1993), "Islamic Economic and Economic Policy Formation in Post-Revolutionary Iran: A Critique", *Journal of Economic Issues*, vol. xxvII, no. 3.
- Werner Muller, yan (2016), *What Is Populism?*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Yasai, Kianoosh and Farzad Basami (2013), "Neoliberalism in the Sun and Shadow (The Role of Shock in the Political Economy of the Post-War Era)", *Journal of Political Economy Criticism*, Spring (in Persian).
- Zamanzadeh, Hamid (2016), "A Decade of Iran's Economic Performance in the Mirror of Macroeconomic Indicators", *Journal of Economic News*, no. 129, Year 8 (in Persian).

تبیین اقتصاد نهاد‌گرای جدید از آثار درآمدهای نفتی در ایران

جمال فتح‌اللهی*

سید محمد باقر نجفی**

چکیده

از ویژگی‌های ساختاری اقتصاد ایران و بسیاری از کشورهای خاورمیانه اتکا به درآمدهای نفتی است. وابستگی به درآمدهای نفتی آثار اقتصادی و اجتماعی فراوانی دارد. مدیریت این پی‌آمدها و جلوگیری از آثار مخرب آن در اقتصاد مستلزم تبیین درست سازوکار اثرگذاری این متغیر مهم است. در پژوهش حاضر، تلاش می‌شود تا الگویی برای تبیین سازوکار اثرگذاری درآمدهای نفتی در اقتصاد ایران ارائه شود. درآمدهای نفتی دارای دو دسته پی‌آمدهای منفی و مثبت است. این مقاله بر تأثیرات اقتصادی منفی درآمدهای نفتی متمرکز می‌شود. الگوی مفهومی این تحقیق به کمک چهارچوب نظری اقتصاد نهادی استخراج می‌شود. تجزیه و تحلیل اطلاعات با کمک روش توصیفی - تحلیلی است. مباحث نظری کلی و عمومی است، اما مطالعه موردی آن اقتصاد ایران است. نتایج نشان داد مهم‌ترین آثار منفی درآمدهای نفتی ایران عبارت‌اند از: ۱. منفی شدن تراز پرداخت‌های خارجی (بدون نفت): در اقتصاد ایران هر یک میلیارد دلار افزایش درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز به صورت مستقیم ۸۴۰ میلیون دلار واردات را افزایش می‌دهد؛ ۲. رکود بخش تولید: هر یک واحد افزایش سهم بخش نفت در اقتصاد رشد اقتصادی بدون نفت را به میزان $0/41$ واحد کاهش می‌دهد؛ ۳. کاهش بهره‌وری: تمامی شاخص‌های بهره‌وری با درآمدهای نفتی رابطه معکوس دارد و هر یک درصد افزایش درآمدهای نفتی، بهره‌وری کل عوامل تولید را $0/24$ درصد کاهش می‌دهد. مهم‌ترین مجراهای اثرگذاری درآمدهای نفتی در متغیرهای اقتصادی ایران عبارت‌اند از: فراهم آوردن امکان واردات و مصرف گسترده بدون وابستگی به درآمدهای ناشی از تولید، تخریب محیط کسب و کار از طریق عدم شفافیت در تصمیم‌سازی و انتخاب‌ها، و کاهش توان رقابت تولید داخلی.

کلیدواژه‌ها: رانت، اقتصاد نهادی، بهره‌وری، اقتصاد ایران، درآمدهای نفتی، عقلانیت سیاسی، نفرین منابع.

طبقه‌بندی GEL: O72, E02, O47.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)، J.fathollahi@razi.ac.ir

** استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۶۲۹-۶۵۴.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۹

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسنده‌گان.



۱. مقدمه

سال‌ها باور عمومی بر آن بود که برخورداری از منابع طبیعی پیش‌نیاز توسعه است، اما مقایسه تجربه کشورهایمانند مکزیک، نیجریه، و زئیر با کشورهای ژاپن، بلژیک، و سوئیس نشان می‌دهد که منابع طبیعی برای دستیابی به ثروت نه شرط لازم است و نه کافی (Brunner 1985: 38). درباره ارتباط منابع طبیعی با تولید ثروت کشورهای نفت‌خیز تجربیات متناقضی را به‌نمایش می‌گذارند. ساکس و وارنر (Sachs and Warner 1995) نشان دادند که کشورهایی که نسبت صادرات منابع طبیعی به تولید ناخالص داخلی بالاتری دارند، رشد اقتصادی پایین‌تری دارند، اما مطالعه تورویک (Torvik 2009) این رابطه را در همه کشورهای نفت‌خیز تأیید نمی‌کند. این تجربیات زمینه شکل‌گیری ایده نحسی منابع را فراهم کرد. تجزیه و تحلیل‌های گلب (Gelb 1988) روی شش کشور در حال توسعه نفتی حاکی از نحسی منابع طبیعی بود، اما ایده نحسی منابع طبیعی تا سال ۱۹۹۵ مورد توجه قرار نگرفت. تا این‌که ساکس و وارنر (۱۹۹۵) رابطه منفی بین وفور منابع طبیعی و رشد اقتصادی را به‌اثبات رساندند. صاحب‌نظران مختلفی از زوایای متفاوت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و... سعی کرده‌اند این موضوع را تبیین کنند. چهار گروه تبیین برای بیان علت این رابطه منفی در ادبیات موضوع از هم‌دیگر تفکیک‌پذیر است:

الف) الگوی بیماری هلندی: یکی از الگوهای رایج در تبیین نحسی منابع است که تمرکز بر تأثیرات منفی بخش شکوفا شده در سایر بخش‌های اقتصادی است. تبیین‌های دیگر نحسی منابع که می‌توان آن‌ها را نشانه‌هایی از بیماری هلندی در نظر گرفت، عبارت‌اند از عدم انگیزه کارآفرینی (Sachs and Warner 2001)، کاهش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری (Gylfason 2001a; Papyrakis and Gerlagh 2004)، و کاهش سرمایه‌گذاری در آموزش و سرمایه‌انسانی (Gylfason 2001b; Birdsall et al. 2001; Bravo-Ortega and Gregorio 2007)؛

ب) دومین گروه تبیین‌ها بر تأثیر منفی فعالیت‌های رانت‌جویانه در رشد اقتصادی تمرکز دارند (Torvik 2002; Robinson et al. 2006; Sandbu 2006). برای مثال در الگویی که تورویک ارائه می‌کند، مقادیر بیش‌تر منابع طبیعی به افزایش تعداد کارآفرینان شاغل در فعالیت‌های رانت‌جویانه منجر می‌شود. در نتیجه از تعداد کارآفرینان شاغل در فعالیت‌های تولیدی کاسته می‌شود (Torvik 2002). این امر در نهایت به کاهش رشد اقتصادی منجر می‌شود؛

ج) گروه دیگری از تبیین‌ها بر نقش درآمدهای حاصل از منابع طبیعی بر کیفیت مردم‌سالاری تأکید دارند (Anderson 1987; Beblawi and Luciani 1987; Karl 1997; Ross)

2006; Jensen and Wantchekon 2004; Robinson et al. 2001). موج اول نظریه «دولت رانتیر» (میرترابی ۱۳۸۸: ۱۶۸) که از سوی صاحب‌نظران علوم سیاسی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است در این گروه جای می‌گیرد. پیش‌بینی این گروه از تبیین‌ها آن است که افزایش درآمدهای رانتی حاصل از فروش منابع طبیعی از جمله نفت باعث استقلال بیش‌تر حکومت‌ها از مردم شده است و در نتیجه مانع از تحقق مردم‌سالاری می‌شود. عدم تحقق مردم‌سالاری نیز در بلندمدت به کندشدن رشد اقتصادی منجر می‌شود؛

د) گروه چهارم تبیین‌های نهادی است که در نوشته‌های جدید بانک جهانی مورد تأکید قرار داده شده است (Hartford and Klein 2005). ظهور و نفوذ نظریات نهادگرایان در تبیین مسائل اقتصادی و سیاسی و برخی تأثیرات متناقض درآمدهای حاصل از منابع طبیعی در برخی کشورها باعث توجه به کیفیت نهادها در نعمت یا نعمت تلقی شدن منابع طبیعی شد. سالایی مارتین و سابرامانیان (Sala-i-Martin and Subramanian 2003) در مطالعه‌ای نشان دادند که تأثیر وفور منابع در متغیرهای اقتصادی به کیفیت نهادها در هر کشور بستگی دارد. صاحب‌نظران این گروه معتقدند نهادهای باکیفیت‌تر از نحسی منابع جلوگیری می‌کند، اما تأکید می‌کنند که درآمدهای رانتی حاصل از منابع طبیعی در کیفیت نهادها تأثیرگذار است. در موج دوم تحولات نظریه دولت رانتیر نیز توجه صاحب‌نظران به متغیرهای نهادی جلب شده است (میرترابی ۱۳۸۸: ۱۸۱).

مطالعات انجام‌شده در زمینه نفرین منابع در اقتصاد ایران عمدتاً بر روابط هم‌بستگی بین درآمدهای نفتی و رشد اقتصادی تأکید دارند. برای مثال مهرآرا و همکاران (۱۳۸۷) با تخمین رابطه هم‌بستگی بین درآمدهای نفتی، رشد اقتصادی، و کیفیت برخی نهادها در کشورهای نفتی از جمله ایران فرضیه نفرین منابع را مورد آزمون قرار می‌دهند. نتایج حاکی است که این فرضیه در مورد ایران صادق است. عبادی و نیکونسبتی (۱۳۹۱)، با تلفیق نظریات نفرین منابع و نظریه نورث، فرضیه نفرین منابع را در برخی کشورهای دارای منابع طبیعی مورد آزمون قرار می‌دهند و به نتایج مشابهی در مورد ایران می‌رسند. مطالعه کویانی (۱۳۸۹) از معدود مطالعاتی است که بر اقتصاد ایران تمرکز می‌کند. وی برای آزمون نظریه نفرین منابع در ایران نظریه‌های مختلف نفرین منابع را به کمک می‌گیرد و تلاش می‌کند با استفاده از شواهد آماری و غیرآماری ارتباط درآمدهای نفتی و رشد اقتصادی را نشان دهد. مطالعات حوزه اقتصاد سیاسی نیز عمدتاً با کمک چهارچوب نظری دولت رانتیر انجام شده است (رشیدی و موسوی ۱۳۹۸؛ حاجی یوسفی ۱۳۷۶؛ میرترابی ۱۳۸۸).

چهارچوب نظری بیماری هلدی، اقتصاد رانتی (دولت رانتیر)، و اقتصاد نهادی سه چهارچوب نظری برجسته در اقتصاد سیاسی است که پژوهش‌گران برای تبیین فرضیه نفرین منابع به کار می‌گیرند. این سه الگو هم‌پوشانی‌های درخورتوجهی دارند، اما وجه امتیاز چهارچوب نظری اقتصاد نهادی در مقایسه با آن دو در این است که اولاً به دلیل عدم اختصاص به یک مسئله خاص، یعنی درآمدهای رانتی، جمع بسیار بیش‌تر و برجسته‌تری از اندیشمندان و دانشمندان را به خود جذب کرده است که در حال بسط آن‌اند. در نتیجه پویایی بسیار بیش‌تری دارد. به‌طوری‌که تاکنون حدود ده نفر از اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی (از جمله الینور استروم (Elinor Ostrom)) به دلیل کارکردن روی این چهارچوب نظری جایزه نوبل اقتصاد دریافت کرده‌اند. هم‌چنین عمق تحلیلی آن در ابعاد گوناگون مانند ارتباط بین رانت، خشونت، و نظم‌های دموکراتیک به شدت افزایش یافته است.

پژوهش حاضر علاوه بر این که بر اقتصاد ایران تمرکز دارد، تلاش می‌کند با تلفیق نظریات مختلف نفرین منابع چهارچوبی تحلیلی برای تبیین آثار منفی اقتصادی درآمدهای نفتی ارائه دهد و با استناد به شواهد در اقتصاد ایران این چهارچوب مفهومی را موردآزمون قرار دهد. بنابراین مبنای نظری پژوهش حاضر بر استفاده از روابط علی نهادی مانند رابطه تأثیر درآمدهای رانتی در راستای کسب دانش و ساختار انگیزشی متمرکز شده است و تلاش می‌کند تا تبیین نزدیک به واقعیت منطبق با موقعیت اقتصاد ایران را ارائه دهد.

این مقاله فقط بر سه اثر از آثار منفی اقتصادی درآمدهای نفتی متمرکز می‌شود و تلاش می‌کند تا با تبیین این آثار و مجراهای تأثیرگذاری آن‌ها در اقتصاد، بستر لازم برای جست‌وجو و ارائه سیاست‌های کنترل و مهار این آثار منفی را فراهم آورد. انتخاب این سه تأثیر از بین آثار گسترده منفی درآمدهای نفتی براساس اهمیت تأثیر و زیربنایی بودن تأثیر آن‌ها انجام شده است. بنابراین این مقاله این پرسش را بررسی می‌کند که مهم‌ترین تأثیر منفی اقتصادی درآمدهای نفتی چیست و این درآمدها از چه مجراهایی در اقتصاد ایران تأثیر منفی می‌گذارد.

۲. الگوی مفهومی

پاسخ‌گویی به سؤال اصلی پژوهش به کمک الگوی مفهومی انجام می‌شود. الگوی مفهومی این مقاله براساس چهارچوب نظری اقتصاد نهادی طراحی می‌شود. بدین منظور ابتدا مفاهیم مورد استفاده در پژوهش تعریف می‌شود. سپس ویژگی‌های درآمدهای رانتی و آثار و ارتباطات علی نهادی این ویژگی‌ها با عوامل تعیین‌کننده عملکرد اقتصادی بررسی می‌شود.

۱.۲ تعریف مفاهیم

۱.۱.۲ رانت

کاتوزیان در تعریف رانت و ارائه شاخصی کمی برای تشخیص درآمدهای رانتی می‌نویسد:

درآمدهای نفتی، به‌عنوان منبع عظیم و مستقل مالی، مستقیماً عاید دولت می‌شوند. این دولت حتی مجبور نیست که برای تحصیل درآمد به ابزار تولید داخلی متکی باشد. به محض این‌که این درآمدها به سطح بالایی افزایش می‌یابد تا حدی که حداقل ۱۰٪ تولید ملی را تشکیل دهد، موجب می‌شود دولت از نیروهای تولیدی و طبقات اجتماعی کشور استقلال اقتصادی و سیاسی در مقیاس بسیار زیاد پیدا کند. بنابراین، کل سیستم اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی هم‌راه با اجزای گوناگونش به حجم و راه‌برد هزینه‌ای دولت وابسته می‌شود (کاتوزیان ۱۳۷۴: ۲۹۰).

البته هر درآمد ناشی از فروش منابع طبیعی مانند نفت الزاماً آثار رانتی به‌جا نمی‌گذارد و موجب نمی‌شود که دولت مربوط رانتی محسوب شود، بلکه هم‌چنان‌که گفته شد، از منظر کمی باید این درآمد حداقل ۱۰ درصد درآمد ملی کشور باشد. هم‌چنین «ساختار نهادی و کیفیت نهادهای هر کشور تعیین‌کننده نوع هزینه‌کردن این‌گونه درآمدها و بروز آثار مثبت یا منفی می‌باشد» (مهرآرا و دیگران ۱۳۸۷: ۲۳۰).

۲.۱.۲ نهاد

نظریه‌پردازان نهادگرا تعاریف مختلفی از نهاد ارائه کرده‌اند. هاجسون نهادها را «مجموعه‌ای از قواعد اجتماعی مسلم و جاافتاده‌ای می‌داند که کنش‌های متقابل اجتماعی را سازمان‌دهی می‌کنند» (Hodgson 2006: 18). نورث (Douglass c. North) درباره نهادها بر این نظر است:

نهادها قواعد بازی یک جامعه هستند یا به‌صورت رسمی‌تر محدودیت‌های تدبیرشده بشری هستند که تعاملات انسانی را ساختار می‌دهند. نهادها از قواعد رسمی (قوانین مجسم، قوانین عمومی، و مقررات)، محدودیت‌های غیررسمی (میشاق‌ها، هنجارهای رفتاری، اخلاق، و رسوم)، و مشخصه‌های تقویت‌شده هر دو تشکیل شده است (نورث ۱۳۸۵: ۹۹).

تأثیر و نقش برجسته نهادها در مورد چگونگی عملکرد اقتصادی کشورهای غنی از منابع طبیعی چنین بیان شده است: «کیفیت نهادها تعیین‌کننده توان گریز کشورها از بلای وفور منابع طبیعی است. به‌طوری‌که کشورهای با نهادهای موافق تولید قادرند تمامی مزایای منابع

مذکور را کسب کنند» (Mehlum et al. 2006: 16). برخی از مهم‌ترین کارکردهای نهادها، که با موضوع این مقاله ارتباط می‌یابند، عبارت‌اند از تعیین دایره انتخاب و فرصت‌های پیش‌روی افراد و اقتصادها و جهت‌دادن به انگیزه‌های افراد و جوامع (متوسلی و نجفی ۱۳۸۸: ۸۹). درواقع، نهادهای متفاوت از مجرای نظام پاداش‌دهی اجتماعی - اقتصادی انگیزه‌های متفاوتی برای فعالیت‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی ایجاد می‌کنند.

۳.۱.۲ بهره‌وری

بهره‌وری نرخ تولید کالاها تعریف شده است (Manser 1995: 329). سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD^۱ 2001: 2008) بهره‌وری را برابر با خارج قسمت خروجی (میزان تولید) بر یکی از عوامل تولید تعریف می‌کند. هلپمن (Helpman 2004: 19) بهره‌وری را برای توصیف ویژگی‌های مختلفی به کار می‌برد که بر رابطه بین داده‌ها و ستانده‌ها را اثر می‌گذارد. هالتن (Hulten 2001: 5) بهره‌وری را ستانده به ازای هر واحد از داده تعریف می‌کند و معتقد است بهره‌وری کل عوامل تولید به‌طور ضمنی بخشی از جریان دایره‌وار درآمد است.

۴.۱.۲ عقلانیت سیاسی (political Rationality)

به‌طور کلی، عقلانیت عبارت است از «هر روش تفکر، سپهر فروض معرفتی، و فرایندهای روش‌شناسی یا بدنه‌ای از معیارها برای تصدیق حقیقت یا اعتبار یک پدیده یا تصمیم» (Goulet 1986: 301). درمقام عمل، عقلانیت‌های مختلفی در اتخاذ تصمیمات افراد تأثیرگذارند که یکی از آنها عقلانیت سیاسی است. عقلانیت سیاسی درواقع منطق پشت تصمیمات کنش‌گران سیاسی است. هدف اصلی صاحبان عقلانیت سیاسی حفظ نهادها یا قواعد بازی مشخص یا محافظت از موقعیت ویژه قدرت در این نهادهاست. آنچه برای صاحب عقلانیت سیاسی اهمیت دارد، محافظت از نفوذ، قدرت، یا جناح خود است و برای این کار ممکن است بر اهداف خود مصالحه یا مذاکره کند (ibid.: 302).

۵.۱.۲ دانش مولد

از منظر نقش‌آفرینی در تولید و رشد اقتصادی، دانش به دو گروه دانش مولد و دانش غیرمولد تقسیم می‌شود. دانش مولد دانشی است که علاوه بر تأمین منفعت فرد با افزایش بهره‌وری کلی اقتصاد منفعت جامعه را تأمین می‌کند، اما دانش غیرمولد فقط ممکن است منفعت فرد را افزایش دهد. نورث برای دانش مولد فعالیت‌های جنرال‌موتورز و برای دانش

غیرمولد دانش‌های سازگار با مافیا را مثال می‌زند (نورث ۱۳۸۵). تمایل افراد جامعه به کسب دانش‌های مولد یا غیرمولد به سازوکارهای انگیزشی برآمده از نهادهای جامعه بستگی دارد. چهارچوب نهادی فرصت‌هایی را در اختیار افراد قرار می‌دهد که این فرصت‌ها به دانش مولد یا دانش غیرمولد منتج می‌شود. «نهادهای همواره آمیخته‌ای بودند و هستند از چیزهایی که موجب افزایش بهره‌وری تولید می‌شوند و چیزهایی که آن را کاهش می‌دهند» (نورث ۱۳۷۷: ۲۸). ساختار اقتصاد رانتی افراد را بیش‌تر به سمت کسب دانش‌های غیرمولد هدایت می‌کند.

۲.۲ ویژگی‌های درآمدهای رانتی نفتی

درآمدهای رانتی نفت در ایران چند ویژگی دارند که موجب می‌شود آن‌ها تأثیرات خاصی در ساختار اقتصادی و سیاسی بگذارند:

الف) سهم تولیدات بخش نفت از کل تولید ناخالص داخلی بیش از ۱۰ درصد است. اگر درآمدهای رانتی حداقل ده درصد از درآمد ملی را تشکیل دهند، با اتکا به حجم و اندازه خود می‌توانند متغیرهای اقتصادی را به شدت تحت تأثیر قرار دهند و به ساختار اقتصادی و سیاسی شکل دهند. کوردن (W. M. Corden) در این باره می‌نویسد:

در واکنش نسبت به چنین شرایطی به‌فوریت مشاهده می‌شود که در سطح کلان اقتصاد ملی با طیف گسترده‌ای از پی‌آمدها به تبع افزایش قیمت کالاها و خدمات غیرقابل مبادله روبه‌رو می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها تغییر قیمت عوامل تولید، تغییر ترکیب تولید، تغییر ترکیب تخصیص عوامل تولید بین بخش‌های اقتصادی، کاهش صادرات بخش‌های غیرشکوفه، افزایش واردات، و بالاخره تغییر ترکیب پس‌انداز و سرمایه‌گذاری است (Corden 1984: 374)؛

ب) بخش نفت در مالکیت دولت است. در کشورهای در حال توسعه معمولاً مالکیت و در نتیجه توزیع درآمدهای رانتی نفت در اختیار دولت قرار می‌گیرد. در نتیجه از آن‌جاکه دولت نهادی سیاسی است و اغلب براساس معیارهای سیاسی تصمیم می‌گیرد، توزیع رانت براساس منطق و عقلانیت سیاسی است، نه براساس منطق اقتصادی و اصولاً در کشورهای نفت‌خیز این دو عقلانیت را به‌آسانی نمی‌توان از یک‌دیگر جدا کرد (کارل ۱۳۸۸: ۴۱)؛

ج) درآمدهای رانتی نفت از تولید و تلاش مردم حاصل نمی‌شود و برخلاف مالیات‌ها از درآمدهای مردم اخذ نشده‌اند. ببلاوی (H. Beblawe) در این باره می‌نویسد: «دولت رانتیر به لحاظ مالی از جامعه خویش مستقل است» (Beblawi 1992). بنابراین مردم انگیزه کم‌تری

برای حساسیت درباره چگونگی هزینه کردن آن درآمدها از خود نشان می‌دهند. در نتیجه دولت‌ها آزادی عمل بیش‌تری درمورد تصمیم‌گیری برای چگونگی هزینه کردن این‌گونه درآمدها دارند. «دولت ایران به لحاظ اقتصادی به میزان زیادی از مردم بی‌نیاز است و در نتیجه نیاز چندانی به پاسخ‌گویی در برابر مردم ندارد» (خضری ۱۳۸۴: ۱۵۱). این امر پی‌آمدهای ناخوش‌آیندی دارد و از آن جمله است:

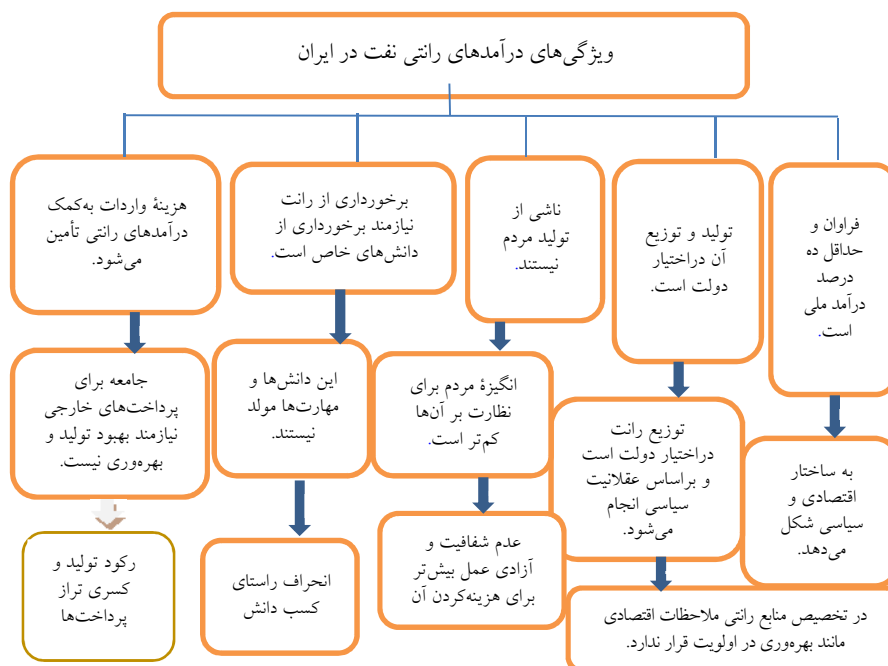
وقتی دولت‌ها برای تأمین مالی اهداف توسعه‌ای مجبور نیستند به مالیات‌ستانی داخلی وابسته باشند، حکومت‌ها الزامی نخواهند داشت تا اهداف خویش را تحت نظارت دقیق شهروندانی که صورت‌حساب مالیاتی می‌پردازند، تدوین کنند (کارل ۱۳۸۸: ۲۹۰-۲۹۱)؛

د) درآمدهای رانتی حداقل در دوران رونقشان به مردم و دولت‌ها اجازه می‌دهند که قلمرو حق انتخاب سبد مصرفی خود را گسترش دهند و فرصت‌های بسیار شیرینی برای مصرف آن‌چه خود تولید نکرده‌اند در اختیار دولت‌ها و مردم قرار می‌دهند. «رونق این توهّم را ایجاد می‌کند که صادرکنندگان نفت به آزادی عمل جدیدی دست یافته‌اند، درحالی‌که عملاً به دلارهای نفتی وابسته‌تر شده‌اند. رونق نفتی زمینه را برای رکود و بحران اقتصادی در آینده آماده می‌سازد» (همان: ۱۱۳). در نتیجه مردم و دولت برای تعدیل تراز پرداخت‌های خارجی و تأمین نیازمندی‌هایشان در فشار جدی نیستند که بخواهند به اندازه کافی به بهبود کمی و کیفی تولید ملی خود فکر کنند و با اصلاح آن نیازمندی‌هایشان را تأمین کنند. در نتیجه تولید و بهره‌وری به مسئله‌ای لوکس تبدیل شده است و بسیار مورد غفلت قرار می‌گیرد؛

ه) سازمان‌های دولتی، مناطق مختلف کشور، و همه مؤسساتی که می‌توانند به‌نوعی از درآمدهای رانتی استفاده کنند و برخوردار شوند، همگی گمان می‌کنند که توزیع درآمدهای رانتی براساس منطق‌های سیاسی، ارتباطات، و چانه‌زنی‌ها و نه براساس منطق برنامه‌ریزی اقتصادی سنجیده و اندیشیده شده انجام می‌شود. بنابراین «با تأسیس سازمان‌های دولتی در هر کشور انگیزه تسخیر دولت در شهروندان به وجود خواهد آمد که از قدرت بازتوزیع آن برای بهره‌مندی خود استفاده کنند» (Mbaku 1998: 195). در نتیجه، همه آن‌ها تمام توان خود را در بزرگ و ضروری جلوه دادن نیازها و مصارف خود برای کسب سهم بیش‌تری از رانت نشان می‌دهند و هر سال در فرایند تدوین و تصویب لایحه بودجه به دنبال سهم‌خواهی بیش‌تر از کیک رانت‌اند. به مرور، این فرایند به فرهنگ و مسابقه برای رانت‌خواری تبدیل می‌شود؛ بدون این‌که الزامات تولید و بهره‌وری ملی در اولویت قرار گیرد؛

و) میزان بهره‌مندی کارگزاران اقتصادی و سیاسی کشور از درآمدهای رانتی نیازمند برخورداری از دانش‌ها و مهارت‌های خاص است. بخش خصوصی به مهارت برقراری ارتباط با سازمان‌های دولتی توزیع رانت و انعقاد قراردادهای سودمند و شیرین در این رابطه نیازمند است. بنابراین باید بتواند رضایت مدیران دولتی را جلب کند. اگر این کار را از طریق روش‌های خلاف قانون مانند رشوه‌دادن انجام دهد، انگیزه قوی برای گسترش فساد اداری در کشور شکل می‌گیرد. اگر هم از کانال‌های قانونی اهداف خود را دنبال کند، حداقل به مهارت‌های لازم برای نشان‌دادن هماهنگی، هم‌دلی، و حمایت خود از اهداف و جهت‌گیری‌های سیاسی دولت نیاز دارد. هر دو فرایند مذکور به دانش‌ها و مهارت‌های خاص نیاز دارد که این دانش‌ها و مهارت‌ها هیچ‌یک مولد نیستند، بلکه هریک به‌نوعی ضد تولید و بهره‌وری‌اند.

براساس آنچه بیان شد، می‌توان الگوی مفهومی برای استخراج روابط علی بین درآمدهای رانتی نفت، تأثیرات منفی، و مجراهای اثرگذاری آن را به‌صورت نمودار ۱ خلاصه کرد. در ادامه براساس این الگوی مفهومی تأثیرات منفی و مجراهای تأثیرگذاری درآمدهای نفتی در اقتصاد ایران تبیین می‌شود.



نمودار ۱. الگوی مفهومی تبیین آثار منفی درآمدهای رانتی نفت

۳.۲ آثار درآمدهای رانتهای نفتی

براساس الگوی مفهومی نمودار ۱، درآمدهای رانتهای نفتی از مجراهای زیر عملکرد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

۱.۳.۲ تراز پرداخت‌ها

از مهم‌ترین متغیرهای اقتصاد کلان تراز پرداخت‌های خارجی است. معمولاً همه کشورهای مجبورند برخی از نیازهای خود را از طریق واردات تأمین کنند. واردات پایدار به صادرات کالاها و خدماتی نیاز دارد که به وسیله آنها ارزش موردنیاز برای خریدهای خارجی تأمین شود. از این رو، برابری ارزش پولی صادرات و واردات در بلندمدت امری ضروری است و در حسابی به نام تراز پرداخت‌های خارجی ثبت، بررسی، و رصد می‌شود. در کشورهایی که درآمدهای نفتی از نظر کمی و کیفی یک ساختار درآمد رانتهای ایجاد کرده است، به دلیل اتکای کشور به درآمدهای نفتی و بی‌نیازبودن از صادرات کالاهای ساخته‌شده، تراز پرداخت‌های کشور بدون احتساب درآمدهای نفتی با کسری مواجه می‌شود. هم‌چنین دولت به‌مدد این درآمدهای نفتی و به‌منظور پاسخ‌گویی به تقاضاهای فزاینده مصرفی به واردات کالاهای لوکس اقدام می‌کند (حاجی یوسفی ۱۳۷۶) که با تولیدات داخلی رابطه‌ای ندارد. بنابراین کشور از رقابت بین‌المللی برای تولید مصون می‌ماند. این امر به کاهش کمیت و کیفیت تولیدات منجر می‌شود و در نتیجه این عوامل^{۱۲} صادرات کاهش می‌یابد؛ زیرا براساس الگوی بیماری هلندی، با رونق بخش شکوفاشده و منشأ بیماری هلندی نیروهای انسانی و سرمایه‌ها از سایر بخش‌های تولیدی به بخش شکوفاشده (بخش تولیدکننده منابع رانت) منتقل می‌شود. این امر موجب تضعیف بخش‌های تولیدی و کاهش سطح کمیت و کیفیت محصولات آنها می‌شود. برای مثال، در اغلب کشورهای رانتهای مانند ایران، مالزی، و نیجریه قبل از اولین شوک نفتی (۱۹۷۹) طی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۶ میانگین نرخ رشد بخش‌های غیرنفتی ۱۲ درصد بود که در ۱۹۸۷ به میانگین ۴/۵ درصد کاهش یافت (کارل ۱۳۸۸: ۵۹). ساش و وارنر در پژوهش خود روی کشورهای نفت‌خیز به این نتیجه رسیدند:

کشورهایی که از لحاظ منابع طبیعی غنی هستند، به‌طور سیستماتیک در دستیابی به رشد چشم‌گیر صادرات (بدون احتساب سهم مستقیم بخش منابع طبیعی) یا هر نوع رشد دیگر با شکست مواجه بوده‌اند (Sachs and Warner 2001: 837).

معمولاً در کشورهای متکی به درآمدهای نفتی صادرات غیرنفتی بسیار ناچیز است و واردات سایر کالاهای موردنیاز از طریق ارز حاصل از صادرات نفت امکان‌پذیر می‌شود. در دهه‌های اخیر، در سطح بین‌الملل سهم نسبی ارزش افزوده منابع طبیعی و مواد اولیه در تجارت کاهش پیدا کرده است؛ بااین حال قسمت عمده منابع بودجه دولت و صادرات ایران به منابع طبیعی از جمله نفت وابسته است.

به‌طوری که در سال ۱۹۷۰، حدود ۸۰ درصد درآمدهای صادراتی کشورهای درحال توسعه از محل صدور کالاهای اولیه تأمین می‌شد، اما این سهم در سال‌های اخیر به کم تر از ۲۰ درصد کاهش یافته است. بااین حال، هنوز بیش از نصف درآمد صادراتی و دوسوم بودجه دولت ایران به نفت وابسته است (خیرخواهان ۱۳۸۵: ۱۲).

از میان کالاهای تولید داخل، تأثیر منفی درآمدهای رانتی در کالاهای مبادله‌شدنی و مبادله‌نشدنی متفاوت است؛ زیرا کالاهای مبادله‌شدنی را می‌توان از طریق واردات تأمین کرد. در نتیجه قیمت آن‌ها از طریق واردات به‌نوعی کنترل می‌شود.

درآمد قابل‌تصرف بالاتر، سودآوری، و قیمت نسبی بالاتر برای کالاهای غیرقابل مبادله، به‌علاوه تولید پایین‌تر کالاهای قابل مبادله، به‌خاطر قیمت نسبی پایین‌تر برای این کالاهای موجب افزایش واردات و تخریب تراز بازرگانی می‌شود (ابراهیمی و دیگران ۱۳۸۹: ۹۲).

۲.۳.۲ تولید

به‌طور کلی، درآمدهای رانتی از چند مجرا موجب تضعیف بخش‌های تولیدی می‌شود. یکی از آن‌ها، که پیش‌تر در بحث ویژگی‌های رانت به آن اشاره شد، عدم شفافیت است. با افزایش درآمدهای رانتی سهم مالیات از درآمدهای دولت و در نتیجه وابستگی درآمدهای دولت به فعالیت‌های اقتصادی مردم کاهش می‌یابد. ازاین‌رو انگیزه دولت برای شفاف‌کردن درآمدها، هزینه‌ها، و عملکردها کاهش می‌یابد؛ زیرا این شفاف‌سازی به‌نوعی دولت را زیر ذره‌بین نظارت عمومی قرار می‌دهد و موجب تضعیف استقلال دولت در تصمیم‌گیری و اجرا می‌شود. ازسوی دیگر، با کاهش سهم مالیات از درآمدهای دولتی، چون مردم سهم کم‌تری از تأمین هزینه‌های دولت را برعهده دارند، انگیزه آن‌ها برای کاوش در مخارج دولتی و نظارت بر آن کاهش می‌یابد. مجموع این دو رویداد موجب کاهش انگیزه شفاف‌سازی صورت درآمدها و هزینه‌های دولتی می‌شود و زمینه را برای فساد مالی گسترده‌تر می‌کند. گسترش فساد نیز مجدداً انگیزه عدم شفافیت را افزایش می‌دهد. عدم

شفافیت نیز موجب سلب اعتماد سرمایه‌گذاران و در نتیجه کاهش سرمایه‌گذاری و تضعیف بخش‌های تولیدی جامعه می‌شود.

از مجراهای دیگری که درآمدهای رانتی از طریق آن‌ها موجب تضعیف بخش‌های تولیدی می‌شود، افزایش هزینه‌های تولید است. درآمدهای رانتی سبب می‌شوند که تقاضا برای نهاده‌های تولیدی در بخش غیرمبادله‌ای و در نتیجه قیمت آن‌ها افزایش یابد. براساس ادبیات بیماری هلندی، این امر سبب افزایش قیمت نهاده‌های تولید در تمام بخش‌ها و در نتیجه افزایش هزینه تولید و قیمت تمام‌شده همه محصولات می‌شود. افزایش قیمت نیز موجب کاهش قدرت رقابت تولید داخلی و تضعیف بخش‌های تولیدی کشور می‌شود. با کاهش نرخ ارز (افزایش ارزش پول داخلی) و رونق در بخش‌های غیرمولد، دستمزدها در این بخش‌ها افزایش می‌یابد و آنگاه نیروی کار از سایر بخش‌ها جذب بخش غیرمولد می‌شود و بنابراین منابع بخش‌های مبادله‌شدنی تقلیل و تولید کاهش می‌یابد.

موقعی که ارزش کالاها و تولیدات در بخش منابع طبیعی به‌طور برونزا افزایش می‌یابد، تولید نهایی نیروی کار موجود در آن بخش افزایش می‌یابد و موجب می‌شود نیروی کار از تمامی بخش‌های دیگر اقتصاد به این بخش رونق‌یافته حرکت کنند. این امر به‌نوبه خود به کاهش استفاده از عوامل تولید در بخش قابل تجارت و در نتیجه انقباض آن می‌انجامد (خضری ۱۳۸۸: ۷۱).

در نتیجه رشد سریع در بخش‌های غیرمولد، که موجب افزایش دست‌مزد در این بخش‌ها و بنابراین اختلاف درخور توجه در بخش‌های مولد و غیرمولد می‌شود، عوامل تولید جذب بخش‌های غیرمولد می‌شوند و بخش‌های مولد به دلیل رشد پایین دیگر توان پرداخت دست‌مزدهای بالاتر را ندارند و بنابراین دچار رکود می‌شوند. شواهد ارائه شده در برخی مطالعات نیز مؤید رشد قیمت‌ها و ایجاد تورم بالا در اغلب کشورهای دارای این منابع است (Sachs and Warner 2001: 837).

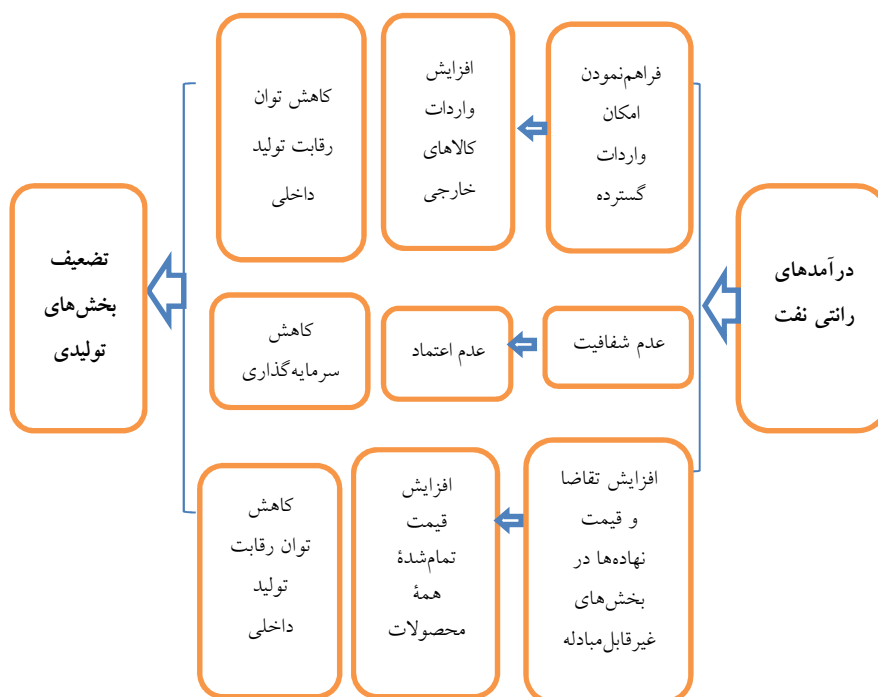
به‌طور کلی، می‌توان ویژگی‌های درآمدهای رانتی و تأثیر آن‌ها در تضعیف بخش‌های تولیدی را، که مورد بحث قرار گرفتند، در قالب نمودار ۲ ارائه کرد.

۳.۳.۲ بهره‌وری

انجام هر فعالیتی (اقتصادی یا سیاسی) به برخورداری از دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز آن فعالیت نیازمند است. ازسوی دیگر، از ویژگی‌های درآمدهای رانتی ایجاد انحراف

در راستای کسب دانش است. در نتیجه دانش‌ها و مهارت‌های مولد و بهره‌ور فراگرفته نمی‌شوند. بنابراین توانایی مورد نیاز برای بهبود تولید و انجام گرفتن فعالیت‌های بهره‌ور به دست نمی‌آید. این امر سبب کاهش بهره‌وری و تولید در جامعه می‌شود. هم‌چنین در کشوری که قسمت درخور توجهی از درآمدهای آن به رانت وابسته است، افراد جامعه نیز در پی حداکثرسازی منفعت شخصی به دنبال کسب درآمدهای رانتی اند. بنابراین، فقط عده اندکی به فعالیت‌های تولیدی مشغول‌اند و اکثریت به امر توزیع و دیگر فعالیت‌های رانت جوینان اشتغال دارند. مؤمنی در مورد گرایش بیش‌تر به فرصت‌های شغلی غیرمولد می‌نویسد:

پس از انقلاب میزان فرصت‌های شغلی خلق شده در بخش‌های غیرمولد اقتصاد ایران همواره بیش از مجموعه فرصت‌های شغلی ایجاد شده در کل بخش‌های مولد کشور بوده که خود در واقع نشان‌دهنده الگوی مسلط نظام پاداش‌دهی اقتصادی کشور است (مؤمنی ۱۳۸۲: ۲۰۲).



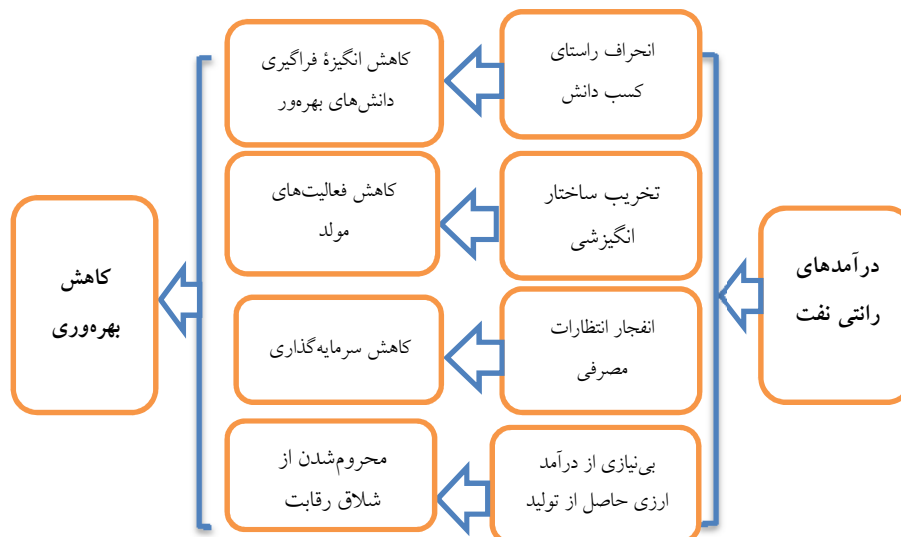
نمودار ۲. سازوکار تضعیف بخش‌های تولیدی از طریق درآمدهای رانتی نفت

صنعت نفت با رونق ایجادشده در آن عوامل تولید را جذب خود می‌کند، اما این بخش به دلیل سرمایه‌بر بودن و اتکا به فناوری پیشرفته نمی‌تواند فرصت‌های شغلی زیادی را در جامعه ایجاد کند. علاوه‌بر آن، عمده دانش موردنیاز این بخش از خارج از کشور وارد می‌شود، بنابراین دانشی که در این زمینه نیز فراگرفته می‌شود خارج از محدوده کاری است و بنابراین زمینه یادگیری حین انجام کار نیز از بین می‌رود.

از سوی دیگر، در صورتی که انتظارات مصرفی مردم و هزینه‌های دولت از طریق مالیات تأمین شود، مردم درک می‌کنند که باید انتظارات خود از امکانات مصرفی و خدمات دولتی را محدود کنند؛ زیرا هزینه آن خدمات را خود باید از طریق مالیات بپردازند و توانایی پرداخت مالیات از سوی آن‌ها با محدودیت روبه‌روست. اما در دولت‌های رانتی، که هزینه فعالیت‌ها و خدمات دولتی از طریق درآمدهای رانتی پرداخت می‌شود، مردم هیچ قید و محدودیتی برای بسط خواسته‌های خود ندارند. در نتیجه انتظارات مصرفی آن‌ها پیوسته افزایش می‌یابد و پدیده انفجار انتظارات رخ می‌دهد. افزایش بی‌رویه مصرف و هزینه‌های آن تمام منابع اقتصادی را فرو می‌بلعد و توانایی سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و از این طریق موجب کاهش بهره‌وری می‌شود (کارل ۱۳۹۰: ۵۹).

از ویژگی‌های دیگر درآمدهای سرشار رانتی بی‌نیاز کردن اقتصاد از وابستگی به ارز حاصل از صادرات کالاها و خدمات است. بدین معنا که جامعه می‌تواند نیازهای ارزی خود را با استفاده از درآمدهای رانتی تأمین کند. در نتیجه به حضور در بازارهای جهانی و فروش کالا و خدمات مختلف برای تأمین ارز نیازی ندارد.

حضور نداشتن در بازارهای جهانی موجب بی‌نیازی تولیدکنندگان داخلی به رقابت با تولیدکنندگان خارجی می‌شود. یعنی آن‌ها برای ادامه فعالیت‌های اقتصادی خود به بهبود بهره‌وری در رقابت با تولیدکنندگان خارجی مجبور نیستند. در نتیجه فشار رقابت در جهت بهبود بهره‌وری از روی تولیدکنندگان داخلی برداشته می‌شود. این امر سبب کاهش تلاش‌های آن‌ها در راستای بهبود بهره‌وری و در نتیجه کاهش بهره‌وری می‌شود. مباحث مطرح‌شده درباره رابطه درآمدهای رانتی و رکود بهره‌وری را می‌توان در قالب الگوی مفهومی نمودار ۳ خلاصه کرد.



نمودار ۳. سازوکار تأثیرگذاری درآمدهای رانتهای نفت در کاهش بهره‌وری

۳. بررسی وضعیت اقتصاد ایران از منظر آثار منفی درآمدهای نفتی

در این بخش برای مستندسازی آثار و ارتباطات علی درآمدهای رانتهای نفتی، براساس الگوی مفهومی استخراجی، شواهدی از اقتصاد ایران ارائه می‌شود. تزریق درآمدهای سرشار نفتی به جامعه سبب دگرگونی در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه و ظهور طیف گسترده‌ای از آثار منفی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی می‌شود. در این مقاله، براساس الگوی مفهومی مذکور در نمودار ۱ فقط به سه اثر اقتصادی کسری تراز پرداخت‌ها، رکود بهره‌وری، و تضعیف شدید بخش تولید اشاره می‌شود.

۱.۳ کسری تراز پرداخت‌های خارجی (بدون نفت)

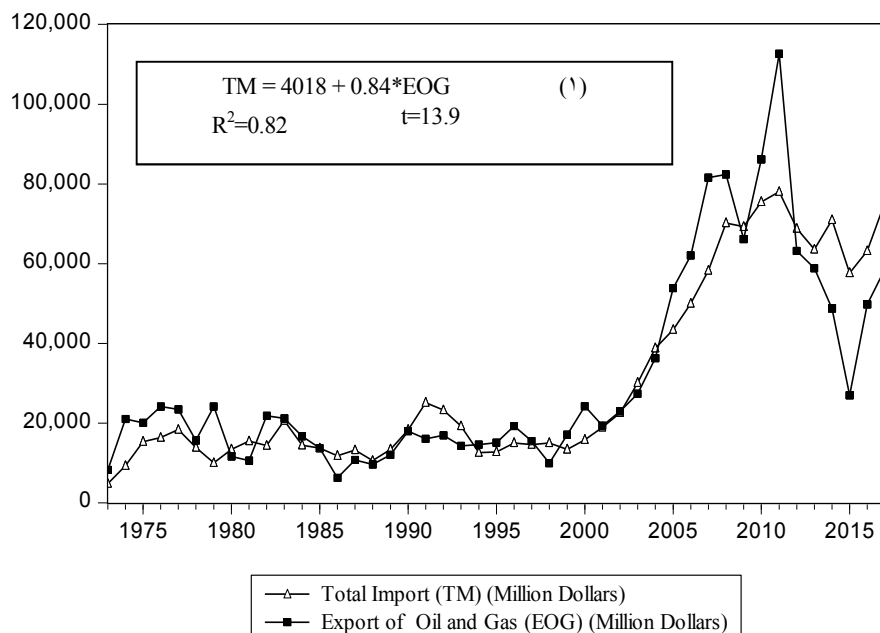
جدول ۱ شواهدی را برای نشان‌دادن سهم عمده نفت در صادرات و تراز تجاری ایران طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۹۶ به تصویر می‌کشد. هم‌چنان‌که مشاهده می‌شود، در تمام دوره موردبررسی، صادرات نفت و گاز بیش از ۸۰ درصد از کل صادرات را به خود اختصاص داده است. بدین ترتیب، درآمدهای نفتی مهم‌ترین بخش از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران به حساب می‌آید و سهم صادرات غیرنفتی (بخش متکی بر توان تولیدی جامعه) در تأمین منابع ارزی بسیار ناچیز است. بدون احتساب صادرات نفت، تراز پرداخت‌های خارجی ایران

به‌طور عمده‌ای با کسری مواجه می‌شود. همان‌طور که از داده‌های جدول نیز ملاحظه می‌شود، تراز تجاری بدون احتساب صادرات نفت منفی است و قدر مطلق آن طی دوره موردبررسی همیشه در حال افزایش است. نمودار ۵ نیز رابطه واردات و درآمدهای نفتی را به تصویر می‌کشد. هم‌چنان که مشاهده می‌شود، طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۹۶ هر یک میلیارد دلار افزایش درآمدهای نفتی به افزایش واردات به میزان ۸۴۰ میلیون دلار به‌صورت مستقیم می‌انجامد (نمودار ۴). بنابراین وابستگی واردات به درآمدهای صادراتی حاصل از فروش نفت بسیار زیاد است. به‌بیان‌دیگر، بخش درخور توجهی از مصارف مردم و دولت ایران به فروش منابع تجدیدنپذیری متکی است که خود تولید نکرده‌اند. حتی با صرف نظر از مشکلات ناشی از ساختار درآمد رانتی، تداوم این امر از چشم‌اندازهای فاجعه‌آمیزی خبر می‌دهد که از شکاف عظیم بین تولید و مصرف در اقتصاد ایران ناشی است؛ شکافی که امروزه با هزینه‌کردن درآمدهای نفتی پوشش داده می‌شود. یکی از جنبه‌های فاجعه این است که درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز تداوم‌پذیر نیست، اما عادات مصرفی پابرجاست. بنابراین در آینده نه‌چندان دور، که درآمدهای نفتی رو به افول بگذارد، مشکل شکاف عظیم بین تولید و مصرف به‌صورت فاجعه و کمبود شدید درآمد و فقر گسترده خود را نشان خواهد داد.

جدول ۱. تراز تجاری کل کشور با صادرات نفت و بدون آن طی دوره ۱۳۵۲-۱۳۹۶ (میلیارد دلار و درصد)

سال	کل واردات	صادرات نفت و گاز	سهم نفت و گاز از صادرات	شکاف بین صادرات غیرنفتی و واردات	تراز بدون نفت (میلیارد دلار)
۱۳۵۲	۳/۷	۸/۳	۹۲/۹	-۴/۲	-۳/۱
۱۳۵۷	۱۰/۴	۱۵/۷	۹۶/۶	-۱۳/۳	-۹/۸
میانگین	۱۰/۰	۱۸/۷	۹۶/۶	-۱۲/۴	-۹/۴
۱۳۵۸	۹/۷	۲۴/۲	۹۶/۷	-۹/۲	-۸/۹
۱۳۶۷	۸/۲	۹/۷	۹۰/۳	-۹/۶	-۷/۱
میانگین	۱۱/۷	۱۴/۵	۹۴/۸	-۱۳/۱	-۱۱/۰
۱۳۶۸	۱۲/۸	۱۲/۰	۹۲/۰	-۱۲/۴	-۱۱/۸
۱۳۸۲	۲۶/۶	۲۷/۴	۸۰/۵	-۲۳/۵	-۲۰/۶
میانگین	۱۸/۲	۱۷/۵	۸۳/۲	-۱۴/۵	-۱۴/۸
۱۳۸۳	۳۵/۱	۳۶/۳	۸۲/۸	-۳۱/۲	-۲۸/۲
۱۳۹۶	۵۴/۳	۵۸/۷	۵۹/۸	-۳۶/۱	-۱۴/۴
میانگین	۴۸/۹	۶۳/۱	۷۰/۴	-۳۶/۸	-۲۳/۳

منبع: بانک اطلاعات سری زمانی اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)



نمودار ۴. رابطه درآمدهای نفتی و واردات
منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)

۲.۳ رکود بخش‌های تولیدی

شواهد اقتصاد ایران حاکی از تأثیرپذیری ساختار تولیدی از درآمدهای نفتی است. جدول ۲ میزان واردات ایران و ترکیب آن در چند دهه اخیر را نشان می‌دهد. هم‌چنان‌که دیده می‌شود، از سال ۱۳۵۲ که اولین درآمدهای پس از شوک نفتی اول به بودجه ایران اضافه شده تا سال ۱۳۹۶ واردات کل به درآمدهای ناشی از صادرات نفت و گاز افزایش یافته و از حدود ۵۷ درصد به ۱۲۸ درصد در سال ۱۳۹۶ رسیده است. به بیان دیگر، طی سی ساله منتهی به سال ۱۳۹۶ تقریباً تمامی درآمدهای نفتی صرف واردات شده است. از طرف دیگر، با افزایش درآمدهای نفتی سهم کالاهای مصرفی از واردات افزایش یافته است؛ یعنی هم میزان کل واردات و هم سهم واردات کالاهای مصرفی رابطه مستقیمی با میزان درآمدهای نفتی دارد. میزان واردات کالاهای مصرفی و تغییرات آن نیز رابطه مستقیمی با درآمدهای نفتی دارد. به طوری که ۷۸ درصد از واردات کالاهای مصرفی (رابطه ۲) و ۲۲ درصد از تغییرات آن (رابطه ۳) از طریق درآمدهای نفتی توضیح داده می‌شود (نمودار ۵). افزایش واردات کالاهای مصرفی هم باعث کاهش توان تولیدی و رشد اقتصادی می‌شود.

درآمدهای نفتی از طریق تأثیر در تراز بودجه دولتی و اعتبارات عمرانی (رشدی و موسوی ۱۳۹۸: ۳۸۲) بخش تولیدی اقتصاد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ارزهای نفتی در ترکیب واردات تأثیر گذاشته است، به طوری که افزایش درآمدهای نفتی عمدتاً به رشد واردات کالاهای مصرفی افزوده است تا رشد کالاهای سرمایه‌ای. براساس جدول ۳، ضریب هم‌بستگی بین رشد درآمدهای نفتی و رشد واردات کالاهای مصرفی ۳۷ درصد است، درحالی که رقم مشابه برای کالاهای سرمایه‌ای فقط ۱۴ درصد است. همواره بخش درخور توجهی از درآمدهای ناشی از صادرات نفت و گاز (بین ۱۵ تا ۳۰ درصد) به واردات کالاهای سرمایه‌ای تخصیص داده شده است و این کالاهای سرمایه‌ای هم در تولید بسیاری از کالاهای مصرفی سرمایه‌گذاری شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که کالاهای سرمایه‌ای مذکور هم موجب توقف رشد واردات کالاهای مصرفی نشده باشد. این پدیده ممکن است بر اثر کاهش انگیزه‌های تولید و افزایش میل به مصرف کالاهای وارداتی یا تنوع روزافزون کالاهای مصرفی وارداتی صورت گرفته باشد که همه دلایل مذکور نشان‌دهنده تضعیف نسبی بخش‌های تولیدی کشور طی زمان است.

جدول ۲. واردات و ترکیبات آن طی سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۹۶ (میلیون دلار و درصد)

سال	سهم کالاهای واسطه‌ای	سهم واردات کالاهای سرمایه‌ای	سهم واردات کالاهای مصرفی	سهم بخش نفت از GDP	نسبت واردات به صادرات نفت و گاز (درصد)
۱۳۵۲	۶۰/۹	۲۴/۲	۱۴/۹	۳۴/۵	۵۷/۶
۱۳۵۷	۵۱/۶	۲۸/۰	۲۰/۴	۲۳/۳	۸۸/۶
میانگین	۵۶/۱	۲۶/۶	۱۷/۳	۳۵/۲	۶۸/۹
۱۳۵۸	۵۴/۷	۱۸/۹	۲۶/۴	۲۶/۴	۴۱/۵
۱۳۶۷	۵۹/۱	۲۲/۹	۱۸/۱	۴/۷	۱۰۹/۷
میانگین	۵۸/۹	۲۱/۲	۱۹/۹	۱۲/۴	۱۰۷/۵
۱۳۶۸	۵۸/۹	۲۲/۸	۱۸/۳	۶/۹	۱۱۱/۷
۱۳۸۲	۶۹/۶	۲۰/۹	۹/۵	۲۰/۹	۱۱۰/۲
میانگین	۶۰/۳	۲۶/۸	۱۲/۹	۱۳/۹	۱۰۵/۹
۱۳۸۳	۶۷/۱	۲۲/۹	۱۰/۰	۲۲/۲	۱۰۶/۷
۱۳۹۶	۶۵/۰	۱۷/۸	۱۷/۲	۲۲/۲	۱۲۸/۷
میانگین	۶۶/۳	۱۹/۱	۱۴/۶	۲۰/۸	۱۰۸/۴

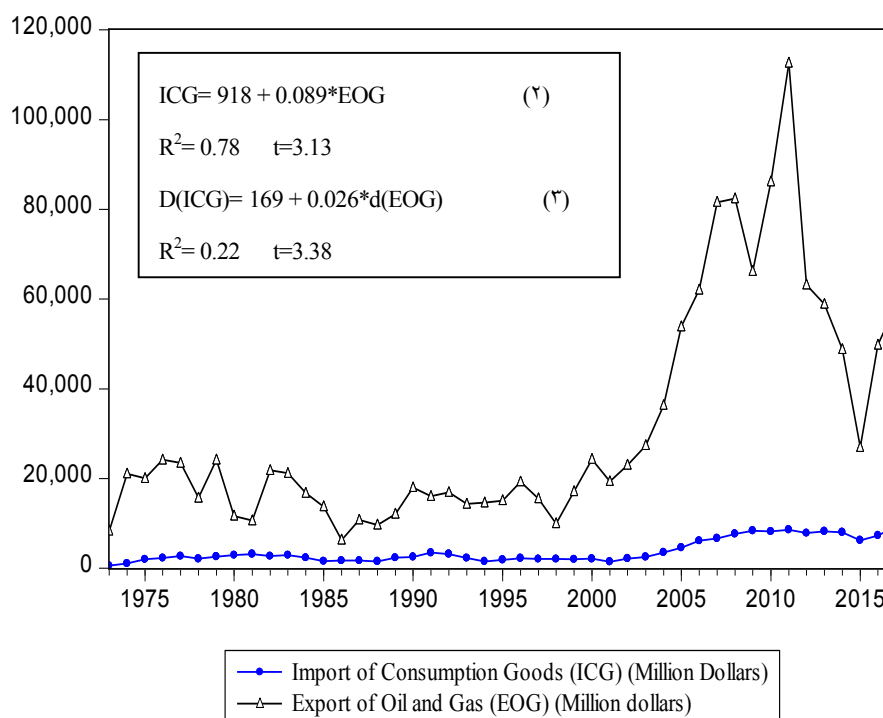
منبع: محاسبات نویسندگان براساس بانک اطلاعات سری زمانی اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)

تبیین اقتصاد نهادگرایی جدید از آثار درآمدهای نفتی ... (جمال فتح‌اللهی و سیدمحمدباقر نجفی) ۶۴۷

جدول ۳. ارتباط رشد درآمدهای نفتی با رشد کل واردات، واردات واسطه‌ای، مصرفی، و سرمایه‌ای

عنوان	رشد درآمد حاصل از صادرات نفت	رشد واردات کالاهای مصرفی	رشد واردات کالاهای واسطه‌ای	رشد واردات کالاهای سرمایه‌ای
رشد درآمد حاصل از صادرات نفت	۱	-----	-----	-----
رشد واردات کالاهای مصرفی	۰.۳۷	۱	-----	-----
رشد واردات کالاهای واسطه‌ای	۰.۳۶	۰.۶۳	۱	-----
رشد واردات کالاهای سرمایه‌ای	۰.۱۴	۰.۶۶	۰.۵۶	۱

منبع: محاسبات محققان براساس اطلاعات جدول ۲

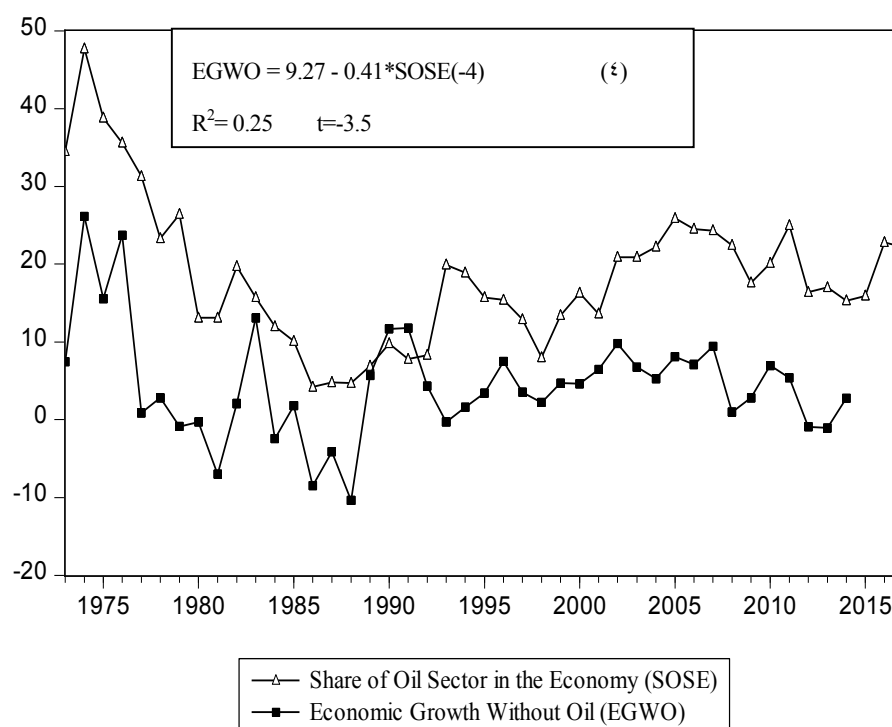


نمودار ۵. رابطه درآمدهای نفتی، واردات، و کالاهای مصرفی و تفاضل آن

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)

نمودار ۶ ارتباط رکود تولید و درآمدهای نفتی را به شکل دیگری به تصویر می کشد. این نمودار رابطه بین رشد اقتصادی بدون نفت به منزله جانشینی برای رشد تولید در

اقتصاد و سهم بخش نفت در اقتصاد را به‌نمایش می‌گذارد. هم‌چنان‌که ملاحظه می‌شود، این رابطه به‌صورت معنی‌داری منفی است و با افزایش هر یک واحد سهم بخش نفت در اقتصاد (SOSE(-4)) رشد اقتصادی بدون نفت (EGWO) به میزان ۰/۴۱ واحد کاهش می‌یابد (رابطه ۴).

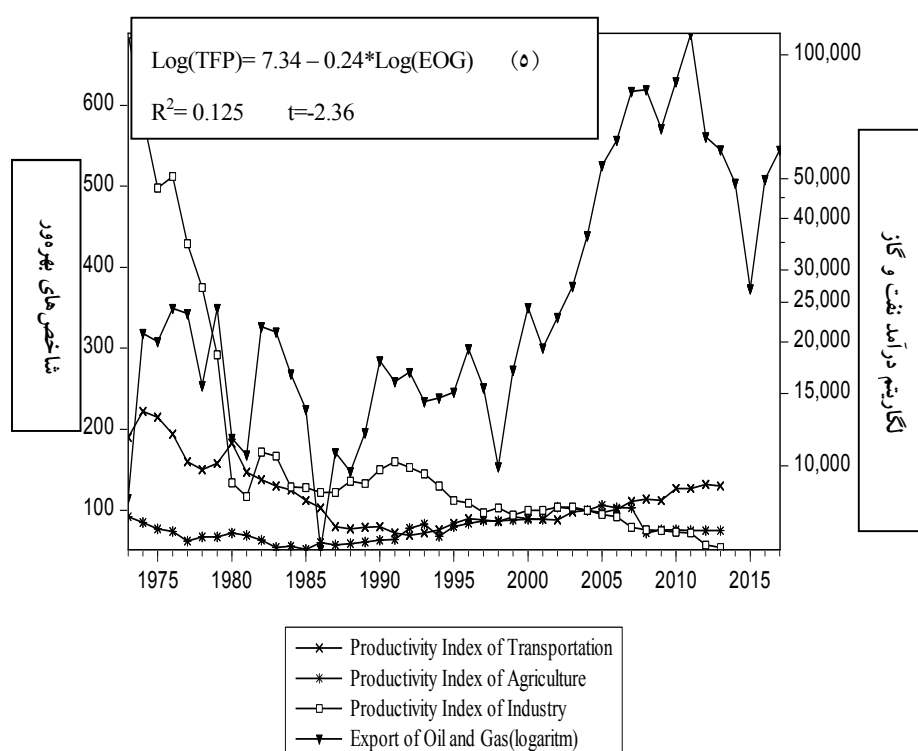


نمودار ۶. رابطه سهم بخش نفت در اقتصاد و رشد اقتصادی بدون نفت
منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)

۳.۳ رکود بهره‌وری

اهمیت بهره‌وری به‌علت تأثیرگذاری آن در تمام متغیرهای مهم اقتصاد کلان مانند تولید، درآمد، سرمایه‌گذاری، رقابت‌پذیری، و اشتغال است. شواهد حاکی از تأثیر منفی درآمدهای نفتی در بهره‌وری اقتصاد ایران است. نمودار ۷ رابطه شاخص‌های بهره‌وری و لگاریتم صادرات نفت و گاز در اقتصاد ایران را نشان می‌دهد. هم‌چنان‌که مشاهده می‌شود، بین درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز و شاخص‌های بهره‌وری (بهره‌وری کل عوامل

تولید و بهره‌وری نیروی کار در بخش‌های صنعت و کشاورزی) رابطه‌ای معکوس برقرار است. از آن‌جاکه بخش کشاورزی وابستگی کم‌تری به بخش نفت دارد، تأثیرپذیری آن از درآمدهای نفت و گاز کم‌تر از بخش صنعت و حمل‌ونقل است. رابطه ۵ نیز ارتباط بین بهره‌وری کل عوامل تولید (TFP) و صادرات نفت و گاز (EOG) را نشان می‌دهد که براساس آن هر یک درصد افزایش درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز بهره‌وری کل عوامل تولید را ۰/۲۴ درصد کاهش می‌دهد.



نمودار ۷. رابطه میزان درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز و شاخص‌های بهره‌وری

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۷)

۴. نتیجه‌گیری

۱. چهارچوب نظری بیماری هلندی، اقتصاد رانتی (دولت رانتیر)، و اقتصاد نهادی سه چهارچوب نظری برجسته در اقتصاد سیاسی است که پژوهش‌گران برای تبیین فرضیه نفرین منابع به کار می‌برند. این سه الگو هم‌پوشانی‌های درخور توجهی دارند، اما امتیاز

چهارچوب نظری اقتصاد نهادی در مقایسه با آن دو در این است که اولاً به دلیل عدم اختصاص به یک مسئله خاص، یعنی درآمدهای رانتی، جمع بسیار بیش‌تر و برجسته‌تری از اندیشمندان و دانشمندان را به خود جذب کرده که در حال بسط آن‌اند، در نتیجه پویایی بسیار بیش‌تری دارد. به‌طوری‌که تاکنون حدود ده نفر از اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی (از جمله الینور استروم (Elinor Ostrom)) به‌علت پژوهش در این چهارچوب نظری به دریافت جایزه نوبل اقتصاد موفق شده‌اند. هم‌چنین عمق تحلیلی آن در ابعاد گوناگون مانند ارتباط بین رانت، خشونت، و نظم‌های دموکراتیک به‌شدت گسترش یافته است. بر این اساس، پژوهش حاضر تلاشی است برای کاربری این چهارچوب نظری به‌منظور ارائه‌ی الگویی مفهومی برای تبیین فرضیه نگرین منابع در اقتصاد ایران؛

۲. الگوی مفهومی این مقاله با به‌کارگیری پنج مفهوم رانت، نهاد، بهره‌وری، عقلانیت سیاسی، و دانش مولد تلاش می‌کند آثار درآمدهای نفتی را به‌کمک روابط علت و معلولی بین این مفاهیم و متغیرهای اقتصادی تبیین کند. بسط روابط علت و معلولی آثار درآمدهای نفتی روی نهادهای مختلف (غیررسمی، رسمی، و شیوه‌های اجرا) در اقتصاد ایران می‌تواند موضوع پژوهش‌های مستقل دیگری باشد. برای مثال مشخص، تحلیل آثار درآمدهای نفتی روی کیفیت قوه مقننه یا هریک از قوانین مصوب قوه مقننه می‌تواند موضوع برنامه پژوهشی مستقل در چهارچوب اقتصاد نهادی باشد؛

۳. تزریق درآمدهای سرشار نفتی به جامعه سبب دگرگونی در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه و ظهور طیف گسترده‌ای از آثار منفی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی می‌شود. براساس الگوی مفهومی پیش‌نهادی این مقاله، درآمدهای رانتی نفت از سه مجرای کسری تراز پرداخت‌ها، تضعیف شدید بخش تولیدی، و کاهش بهره‌وری عملکرد اقتصادی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛

۴. باوجود درآمدهای رانتی، هزینه‌های دولتی از طریق مالیات تأمین نمی‌شود. در نتیجه تأمین مالی خواسته‌های مردم و هزینه‌های دولتی به مشارکت مردم و پرداخت مالیات مقید نیست. به عبارت دیگر، مردم و دولت هر دو تصور می‌کنند که به ناهار مجانی دعوت شده‌اند. بنابراین پدیده انفجار انتظارات و افزایش بی‌رویه مصرف مردم و سازمان‌های دولتی رخ می‌دهد که به کاهش سرمایه‌گذاری و کاهش بهره‌وری منجر می‌شود؛

۵. در اقتصاد ایران تراز پرداخت‌ها بدون احتساب درآمدهای نفتی منفی است و با افزایش درآمدهای نفتی کسری افزایش یافته است. شواهد حاکی است که تأثیر مستقیم هر یک میلیارد دلار افزایش درآمدهای نفتی افزایش ۸۴۰ میلیون دلار به واردات است؛

۶. در ایران افزایش درآمدهای نفتی عمدتاً صرف افزایش واردات کالاهای مصرفی می‌شود؛ به‌طوری‌که ضریب هم‌بستگی بین رشد درآمدهای نفتی و رشد واردات مصرفی ۳۷ درصد است، درحالی‌که رقم مشابه برای واردات کالاهای سرمایه‌ای ۱۴ درصد است؛

۷. درآمدهای رانتی موجب عدم شفافیت در تصمیمات اقتصادی و سیاسی و گسترش فساد اداری می‌شود. فساد اداری اعتماد سرمایه‌گذاران را کم‌رنگ می‌کند و باعث کاهش سرمایه‌گذاری و در نتیجه تضعیف بخش تولیدی و کاهش رشد اقتصادی می‌شود. شواهد اقتصاد ایران حاکی است که با افزایش هر یک واحد سهم بخش نفت در اقتصاد رشد اقتصادی بدون نفت به میزان ۰/۴۱ واحد کاهش می‌یابد؛

۸. بهره‌وری از کلیدی‌ترین متغیرهای اقتصادی است که در سایر متغیرهای مهم اقتصاد کلان مانند تولید، درآمد، سرمایه‌گذاری، رقابت‌پذیری، و اشتغال تأثیر می‌گذارد. بنابراین بهبود در بهره‌وری موجب افزایش سطح تولید و درآمد می‌شود. نتایج حاکی است که بین شاخص‌های بهره‌وری و درآمدهای حاصل از صادرات نفت و گاز رابطه معکوس برقرار است و هر یک درصد افزایش درآمدهای نفتی بهره‌وری کل عوامل تولید را ۰/۲۴ درصد کاهش می‌دهد.

پی‌نوشت

1. Organization for Economic Co-Operation and Development (OECD)

کتاب‌نامه

- ابراهیمی، محسن، ابراهیم زرینی، و سیدمحمدعلی حاجی‌میرزایی (۱۳۸۹)، «نوسانات قیمت نفت و اثر آن بر متغیرهای کلان اقتصاد ایران (۱۳۶۷-۱۳۸۶)»، *سیاست‌های اقتصادی*، ش ۱.
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی (۱۳۹۸)، «بانک اطلاعات سری زمانی اقتصادی»، بازیابی شده در ۱۳۹۸/۶/۱۰ از تارنمای: <https://www.cbi.ir>
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶)، «رانت، دولت رانتیر و رانتیرسم: یک بررسی مفهومی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۱۲۵ و ۱۲۶.
- خضری، محمد (۱۳۸۴)، *اقتصاد رانت‌جویی بررسی زمینه‌های رانت‌جویی در نظام بودجه‌ریزی دولتی ایران*، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- خضری، محمد (۱۳۸۸)، «بیماری هلندی و ضرورت استفاده درست از درآمدهای نفتی»، فصل‌نامه *مطالعات راهبردی*، ش ۴۶.

- خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۵)، «بلای منابع»، فصل‌نامه مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد، اقتصاد و جامعه، ش ۷.
- رشیدی، احمد و سید صالح موسوی (۱۳۹۸)، «درآمدهای نفتی و آثار متعارض آن بر رشد و توسعه اقتصادی در ایران و نروژ»، دوفصل‌نامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ش ۲.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- کارل، تری لین (۱۳۹۰)، معمای فراوانی رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: نشر نی.
- کاویانی، زهرا (۱۳۸۹)، «تأملی بر پدیده نحسی منابع طبیعی - مطالعه موردی: ایران»، مجلس و راهبرد، پاییز و زمستان، ش ۶۴.
- نورث، داگلاس (۱۳۸۵)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- متوسلی، محمود و سید محمدباقر نجفی (۱۳۸۸)، «ابزارهای تحلیل و تبیین مسائل اقتصادی از دیدگاه داگلاس نورث»، فصل‌نامه جامعه و اقتصاد، س ۶، ش ۱۹ و ۲۰.
- مهرآرا، محسن، حمید ابریشمی، و حمید زمان‌زاده نصرآبادی (۱۳۸۷)، «مصیبت منابع یا نهادها؟ مطالعه موردی کشورهای صادرکننده نفت»، پژوهش‌نامه اقتصادی، س ۱۰، ش ۳.
- مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۲)، «اقتصاد رانتی و مسئله نابرابری در گفت‌وگو با دکتر فرشاد مؤمنی»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، ش ۱۹.
- میرترابی، سعید (۱۳۸۸)، «بررسی مقایسه‌ای چهارچوب‌های تحلیلی و روش‌شناختی مطالعات نفت و سیاست»، پژوهش سیاست نظری، س ۱، ش ۶.

References

- Anderson, L. (1987), "The State in the Middle East and North Africa", *Comparative Politics*, vol. 20, no. 1.
- Beblawe, H. (1992), "Theory and Society", *Canddian Journal of Political Science*, vol. 11, no. 3.
- Beblawi, H. and G. Luciani (1987), *The Rentier State, Nation, State, and Integration in the Arab World*, vol. 2, London: Croom Helm.
- Birdsall, N., T. Pinckney, and R. Sabot (2001), "Natural Resources, Human Capital, and Growth", in: *Resource Abundance and Economic Development*, Richard M. Auty (ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Brunner, K. (1985), "The Poverty of Nations", *Cato Journal*, vol. 5, no. 1.
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran (2019), "Economic Time Series Database": <WWW.CBI.IR> (in Persian).

- Corden, W. M. (1984), *Booming Sector and DUTCH Disease Economics Surrey and Consilidation*, Oxford: Economic Papers.
- Ebrahimi, Mohsen, Ebrahim Zarrini, and Seyed Mohammad Ali Haji Mirzaei (2010), "Price Fluctuation of Oil and Its Macro-Effect on Iranian Economy (1988-2005)", *Journal of Economic Studies and Politics*, 0(17) (in Persian).
- Gelb, A. (1988), *Oil Windfalls: Blessing or Curse?*, Oxford: Oxford University Press.
- Goulet, D. (1986), "Three Rationalities in Development Decision-making", *World Development*, vol. 14, no. 2.
- Gylfason, T. (2001a), "Natural Resources and Economic Growth; what is the Connection", *CESifo Working Paper*, no. 50.
- Gylfason, T. (2001b), "Natural Resources, Education and Economic Development", *European Economic Review*, vol. 45, no. 4.
- Haji Yousefi, Amir Mohammad (1376), "Rent, the Rentier State and Rentierism: a Conceptual Study", *Political and Economic Ettelaat*, no. 125 and 126 (in Persian).
- Hartford, T. and M. Klein (2005), "Aid and the Resource Curse", *The World Bank Group, Private Sector Development Presidency Note*, no. 291 (Washington, DC: World Bank).
- Hodgson, G. M. (2006), "What are Institutions?", *Journal of Economic Issues*, vol. XL, no.1.
- Hulten, C. R. (2001), "Total Factor Productivity", A Short Biography, Printed in New Developments in Productivity Analysis, University of Chicago Press.
- Jensen, N. and L. Wantchekon (2004), "Resource Wealth and Political Regimes in Africa", *Comparative Political Studies*, vol. 37, no. 7.
- Karl, Terry Lynn (2011), *The Paradox of Plenty Oil Booms and Petro-States*, Translated by Jafar Kheirkhahan, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Katouzian, Mohammad Ali (1374), *The Political Economy of Modern Iran, Despotism and Pseudo-Modernism, 1926-1979*, Translated by Mohammad Reza Nafisi and Kambiz Azizi, Tehran: Nashre Markaz (in Persian).
- Kaviani, Zahra (2010), "Reflecting the Phenomenon of Natural Resources Curse (Case Study: Iran)", *Majlis and Rahbord*, 17(64) (in Persian).
- Khairkhahan, Jafar (1385), "Resource Curse", *Eghtesad and Jamee, the Journal of Institute of Religion and Economic Studies*, no. 7 (in Persian).
- Khezri, Mohamad (2010), "Dutch Syndrome and the Proper Use of Oil Incomes", *Strategic Studies Quarterly*, 12 (46) (in Persian).
- Khezri, Mohamad (1384), *Rental Economics A Study of Rental Areas in Iran's Government Budgeting System*, Tehran: Management and Planning Organization of Iran (in Persian).
- Manser, M. H. (Chief Compiler) (1995), *Oxford Learner's Pocket Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Mbaku, J. M. (1998), "Corruption and Rent-Seeking", in: S. Borner and M. Paldam. (eds), *The Political Dimension of Economic Growth*, Macmillan Press.
- Mehlum, H., K. Moene, and R. Torvik (2006), "Institution and The Resource Curse", *The Economic Journal*, no. 116.

- Mehrara, M., H. Abrishami, and H. Zamanzadeh Nasrabadi (2010), "Resource Curse or Institutions? Case Study of Oil Exporting Countries", *Economics Research*, 10(38), (in Persian).
- Mirtorabi, Saeed (1388), "Comparative Study of Analytical and Methodological Frameworks of Oil and Policy Studies", *Theoretical Policy Research*, no. 6 (in Persian).
- Momeni, Farshad (1382), "Rent Economy and the Issue of Inequality in a Conversation with Dr. Farshad Momeni", *Strategic Studies Quarterly*, Issue 19 (in Persian).
- Motavasel, Mahmoud and Seyed Mohammad Bagher Najafi (2009), "Tools for Analyzing and Explaining Economic Problems from Douglas North's Perspective Eghtesad and Jamee", *The Journal of Institute of Religion and Economic Studies*, no.19 (in Persian).
- North, Douglas (1385), *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Translated by Mohammad Reza Moeini, Tehran: Management and Planning Organization of Iran (in Persian).
- OECD (2001), *Science, Technology and Industry Scoreboard*, Paris: OECD.
- OECD (2008), *OECD Compendium of Productivity Indicators*, Organization for European Economic Cooperation.
- Papyrakis, E. and R. Gerlagh (2004), "The Resource Curse Hypothesis and its Transmission Channels", *Journal of Comparative Economics*, vol. 32, no. 1.
- Rashidi, A. and S. Mousavi (2019), "Oil Revenues and its Controversial Effects on Economic Growth and Development in Iran and Norway", *International Political Economy Studies*, 2(1), doi: 10.22126/ipes.2019.1209 (in Persian).
- Robinson, J. A., R. Torvik, and T. Verdier (2006), "Political Foundations of the Resource Curse", *Journal of Development Economics*, vol. 79, no. 2.
- Ross, M. L. (2001), *Timber Booms and Institutional Breakdown in Southeast Asia, Political Economy of Institutions and Decisions*, Cambridge, UK, New York: Cambridge University Press.
- Sachs, J. D. and A. M. Warner (1995), "Natural Resource Abundance and Economic Growth", *NBER Working Paper 5398*.
- Sachs, J. D. and A. M. Warner (2001), "The Curse of Natural Resources", *European Economic Review*, no. 45.
- Sala-i-Martin, X. and A. Subramanian (2003), "Addressing the Natural Resource Curse: An Illustration from Nigeria", *NBER Working Paper 9804*.
- Sandbu, M. E. (2006), "Natural Wealth Accounts: A Proposal for Alleviating the Natural Resource Curse", *World Development*, vol. 34, no. 7.
- Torvik, R. (2002), "Natural Resource Rent Seeking and Welfare", *Journal of Development Economics*, vol. 67, no. 2.
- Torvik, R. (2009), "Why do Some Resource- Abundant Countries Succeed While others do not?", *Oxford Review of Economic Policy*, vol. 25, no. 2.

An Explanatory Pattern of the New Institutional Economics on the Influences of Oil Income on the Iranian Economy

Jamal Fathollahi*

Seyyed Mohammad Bagher Najafi**

Abstract

One of the Structural feature of the Iranian economy and many Middle East countries, is reliance on oil revenues. The oil revenues have a lot of Economic and social impacts in these countries. The impact of oil revenues is divided into two categories, positive and negative consequences. This article focuses only on the negative effects of oil revenues. These consequences consist of a wide range of outcomes that is not possible to review them all in one article. This article examines three of the negative effects of oil revenues. This research was conducted within the theoretical framework of institutional economics. Detailed analysis of information was done with a descriptive - analytic survey. Theoretical arguments are general, but the case study is the Iranian economy. Results show that: 1 - Three of the most negative effects of Iran's oil revenues are: destroying the balance of payments (\$ 1 billion increase in oil and gas export revenues, increases imports \$ 840 million directly), the stagnation of the manufacturing sector and the productivity slowdown (Each percent increase in oil revenues reduces total factor productivity by 0.24 percent). 2 - Some of the most important channels through which the oil revenues affect Iranian economic variables, including: providing extensive import and consumption without dependence on revenues from production, environmental degradation and lack of transparency in decision making and business through opaque choices and finally reduce the competitiveness of domestic production through increased demand and input prices of non-traded sectors.

KeyWords: Rent, Institutional Economics, Productivity, Iran Economy, oil Revenues, Political Rationality, Resource Curse, Rentier State.

GEL Classification: O72, E02, O47.

Article Type: Research Article.

Citation: Fathollahi, Jamal & Najafi, Seyyed Mohammad Bagher (2020). An Explanatory Pattern of the New Institutional Economics on the Influences of Oil Income on the Iranian Economy, 3(2), 629-654.

* Assistant Professor, Department of Economics, Razi University, Kermanshah, Iran (Corresponding Author), J.fathollahi@razi.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Economics, Razi University, Kermanshah, Iran.

The Political Economy Approach to the Economic Policies during Ahmadinejad's Presidency

Alireza Samiee Esfahani*

Houriyeh Dehghan **, Ali Mokhtari***, Ali Bagheri Dolatabadi****

Abstract

Ahmadinejad's rise to power in Iran's political structure was accompanied by a new round of economic policies. Iranian analysts have examined these policies from a variety of perspectives, while some believe that the economic orientation of this period was closely related to economic populism. Based on this, the main question of the preliminary research is that the economic policies of Mahmoud Ahmadinejad's presidential period are relative to the macroeconomics of populism? The present paper attempts, from the perspective of political economy, using Durran Bush and Edwards' macroeconomic populism (in the form of a populist approach as a political strategy and at the level of economic policy-making) while revising Ahmadinejad's economic policies, an explanation of the relationship between these policies and populist approaches to the economy as well as its consequences for the economy of Iran. The research findings show that Ahmadinejad, on the basis of populist economic policy makers, promised to support his supporters of poverty and inequality and the revival of justice, he worked with oil revenues to implement expansionary economic policies in the first two years of his presidency. Which ultimately led to the spread of liquidity, inflation, and recession, after which, since 2009, due to lower oil revenues, the ninth government turned to stabilizing policies and reduced its subsidies and economic development plans.

Keywords: Populism, Ahmadinejad Government, Political Strategy, Targeted Subsidies, Poverty and Inequality, Inflation and Stagnation

Article Type: Research Article.

Citation: Samiee Esfahani, Alireza, Dehghan Houriyeh, Mokhtari, Ali & Bagheri Dolatabadi, Ali (2020). The Political Economy Approach to the Economic Policies during Ahmadinejad's Presidency, 3(2), 595-627.

* Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Yasouj University, yasouj, Iran (Corresponding Author), asamiei@yu.ac.ir

** PhD graduated in Political Science, Faculty of Humanities, Yasouj University, yasouj, Iran.

*** Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Yasouj University, yasouj, Iran.

**** Associate Professor, Political Science Department, Faculty of Humanities, Yasouj University, yasouj, Iran.

A Comparative Analysis of Political & Economic Components of political Instabilities in the Islamic Republic's Six Political Life

Somayeh Ahmadi*

Abbas Hatami**

Abstract

This article attempts to compare the Political & Economic Components of political instability in the Islamic Republic's six political life spans from 1979 to 2013 through the seven variables of economic protests, guerrilla Wars, political division, foreign variables, coup, electoral disputes and internal riots. The first comparative finding of the paper is that among the seven variables studied, the guerrilla Wars, economic protests and coup variables had the least impact and the political divisibility variable had the most periodic effect on the occurrence of political instability. The second finding is that the first period had the highest frequency of variables causing political instability and the third period had the least frequency. The third finding of the paper is that the Components of instability have had dynamic and transient nature. As the variables of the guerrilla Wars, the political assassinations and coups that prevailed in the first period have replaced variables like electoral disputes from the fourth period onwards. And reflect the unstable nature of the components of political instability in Iran. Fourth, it shows that the component of political division, unlike other components, has always existed in all periods of political life of governments and reflects the stable nature of the components of political instability in Iran. Finally, by taking an explanatory approach, the article shows to what extent the historical aspects, nature and structure of the government and the actions of political agents have contributed to the stable & unstable nature of the components of political instability in Iran.

KeyWords: political Instabilities, Historical sociology, Government, Comparative Method, Political & Economic Components

Article Type: Research Article.

Citation: Ahmadi, Somayeh & Hatami, Abbas (2020). A Comparative Analysis of Political & Economic Components of political Instabilities in the Islamic Republic's Six Political Life, 3(2), 565-594.

* Ph.D Student of Political Science, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

** Associate Professor of Political Science, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author).
A.hatami@ase.ui.ac.ir

Iran's Political Settlement and Challenges for Effective Industrial Policy

Barzin Jafartash Amiri*

Abstract

In recent years, the framework of political settlement to understand the differences in the performance of institutions in different contexts has been considered by researchers and policy makers around the world. Contrary to conventional analysis, which limits the failure of institutions to the capability of the state or cultural factors, this framework holds that the distribution of power determines the effectiveness of an institution. The distribution of organizational power of stakeholders determines whether these groups support, resist, or distort a particular policy or institution based on their "interests" and "capabilities." Thus, by understanding the distribution of organizational power, one can understand the reasons for the not so successful performance of a policy or an institution in a particular political context. In this study, by examining the developments of Iran's political settlement, an attempt was made to examine the challenges of using industrial policy in the political and economic context of Iran. The macro-implications of the Iranian political settlement show that the short-term horizon and low executive capacity of the government, which is the result of a competitive patron-client political structure alongside influential companies, have greatly increased the risk of policy capturing. Setting precise, specific and conservative goals can increase the chances of industrial policy success to some extent. Supporting wholly privately owned enterprises with less political influence can also be another way to reduce the risk of protectionist policies to be captured. Finally, it should be noted that in the current political settlement of Iran, the capture of government supportive policies by SOEs and para government companies is likely to be very high, and therefore any supportive policy should be formulated according to this policy trap.

Keywords: Political Settlement, Industrial Policy, Distribution of power, Institutional Analysis, Iran industrial policy.

Article Type: Research Article.

Citation: Jafartash Amiri, Barzin (2020). Iran's Political Settlement and Challenges for Effective Industrial Policy, 3(2), 537-563.

* Researcher at Technology Studies Institute (TSI.ir), Tehran, Iran, barzin.jf@gmail.com.

Saudi Arabia's Political Economy in the Red Sea

Ali Alizadeh*

Hamed Kazemi**

Abstract

Political and economic relations between the Persian Gulf states and the Red Sea countries, along with their historical background, have been accompanied by many ups and downs. With the intensification of disputes and rivalries between Persian Gulf states in the light of the revolutionary developments in the Middle East in 2011 onwards, these rivalries and alliances also covered other areas, including the Red Sea, and the Red Sea enjoyed a strategic position in the strategic policies of the Persian Gulf countries, especially Saudi Arabia. Saudi Arabia became a major player in the political and economic scene of this strategic region by deepening its economic and political strategies in the Red Sea. In this article, the aim is to use the approach of international political economy and focusing on the Red Sea and Horn of Africa region, to find the goals and reasons for the economic and political presence of Saudi Arabia in this region. The main question is, what are the economic and political benefits of Saudi Arabia in the Red Sea? Our hypothesis is: economic goals such as maritime trade, economic investments and implementation of economic projects and political goals such as regional coalition building, weakening the power of Turkey / Qatar and Iran / Ansaru Allah Yemen the most important variables and economic and political advantages of Saudi Arabia are in the Red Sea. Findings show that the Red Sea has a strategic priority in the view of Saudi leaders to be able to develop their power in this strategic region and this goal is being pursued simultaneously with economic and political tools.

Keywords: Saudi Arabia, Red Sea, political economy, economic goals, political goals.

Article Type: Research Article.

Citation: Alizadeh, Ali & Kazemi, Hamed (2020). Saudi Arabia's Political Economy in the Red Sea, 3(2), 511-536.

* Researcher at the Center for Strategic Defense Studies, Tehran, Iran.

** Ph.D Student in Political Science, Faculty of Social Sciences and Education, Razi University, Kermanshah, Iran, (Corresponding Author), Hkazemi1368@yahoo.com

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 511-536.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

Technology Transfer Policy Making in Developing Countries and the Position of Government in it

Farzaneh Noori*

Sohrab Delangizan**, Bijan Rezaee***

Abstract

Technology is one of the most important elements of power and wealth (political economy) in today's world. The ease and possibility of technology transfer has always been one of the concerns of governments and economic activists in countries around the world. Technology transfer methods and models vary based on the experiences of countries around the world. The government's macro-view on the issue of technology transfer requires attention to the area paradigmatic as well as the executive and step-by-step view. In this paper, using documentary study, the factors affecting technology transfer in seven selected countries of Germany, Japan, China, South Korea, UAE, India and Turkey have been identified by qualitative content analysis method. Purposive non probability sampling was performed. Data are analyzed by conventional content analysis. Then, using comparative study and Boolean algebra method, the identified factors are divided into two groups of necessary causes and contributing causes. By using these factors, a model of technology transfer has been presented, which can be used as a platform for policy-making in the field of technology transfer at the macro level of the country. In addition, the role of government in technology transfer has been discussed and experts and elites of countries have been introduced as the main trustees of technology transfer.

Keywords: Technology transfer, technology transfer policy making, technology transfer model, technology transfer at the macro level.

Article Type: Research Article.

Citation: Noori, Farzaneh, Delangizan, Sohrab & Rezaee, Bijan (2020). Technology Transfer Policy Making in Developing Countries and the Position of Government in it, 3(2), 473-509.

* Entrepreneurship PhD Student, Management & Entrepreneurship Department, Social Sciences Faculty, Razi University, Kermanshah, Iran.

** Associate Professor of Economics, Macroeconomics, Regional and Urban Economics Department, Social Sciences Faculty, Razi University, Kermanshah, Iran (Corresponding Author), delangizan@razi.ac.ir.

*** Assistant Professor of Management & Entrepreneurship, Management & Entrepreneurship Department, Social Sciences Faculty, Razi University, Kermanshah, Iran.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 473-509.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

Opportunities of the Shale Revolution for the European Union's Regional Energy Security Complex

Ali Adami*

Majidreza Momeni** Mohammad Hosein Ansari***

Abstract

Developing and economizing the unconventional energy resources extraction or, in other words, the Shale Revolution, is a new global capacity that could change the current situation of economic relations and security of energy in the world. This new development has created opportunities for the European Union to strengthen its energy security. This article aims to identify opportunities associated with the Shale Revolution for the EU and evaluate the EU's capacity to exploit these opportunities. The main question is, what opportunities does the Shale Revolution provide for enhancing the energy security of the European Union? This study hypothesizes that exploiting of Shale resources reduces the possibility of securitization of energy within the EU's regional energy security complex. By using the descriptive-analytical approach, it was concluded that the extraction of Shale resources would not be possible at least in the short time within the EU. However, using the benefits of Shale extraction in other states, by diversifying imported energy sources and suppliers, reduces the possibility of securitization of energy within the EU's regional energy security complex, and by stabilizing global energy prices due to increment of supply, could further strengthen the EU's energy and economic security.

Keywords: Shale Revolution, European Union, Energy Security, Interdependence, Regional Security Complex.

Article Type: Research Article.

Citation: Adami, Ali, Momeni, Majidreza & Ansari, Mohammad Hosein (2020). Opportunities of the Shale Revolution for the European Union's Regional Energy Security Complex, 3(2), 441-471.

* Associate Professor, Department of Law and Political Science, Faculty of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

** Assistant Professor, Department of Law and Political Science, Faculty of International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.

*** M.A graduate in European studies, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author), m.h.ansari67@gmail.com.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 441-471.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

From Hegemony To Bismarkian Order and Offshore Balancing: U.S. Grand Strategy towards Russia after Cold War

Majid Rouhi Dehboneh^{*}

Abbas Amiri^{**}

Abstract

Achieving regional and global order and security has always been one of the most important priorities and goals of the great powers. To achieve this, various approaches and strategies are being pursued by these powers in different parts of the world where the hegemonic approach is very thought-provoking. Hegemony is an order in which a great power alone plays a key role in the regions and tries to manage the security relations and communications of the regions through this. The hegemony in US politics and world order after the Cold War in the post-Soviet region has been very important and decisive. Using descriptive-analytical methods and library resources, this article, while conceptualizing the hegemonic order and its components, wants to address the question that how the United States did managed its relations in the post-Soviet region, especially with regard to Russia, after the Cold War through hegemony? Experimental and practical evidence suggests that, given Eurasia's importance to the hegemonic order of the United States, the United States pursue with three methods of nineteenth-century British balancing, Bismarkian policy (alliance, coalition, and economic, political, and military means), as well as a stabilization method based on the theory of hegemonic stability (American Pax Order), has faced security threats in the region. In this way, it has tried to manage its relations with countries in the post-Soviet region, especially with Russia and even China. Theoretical analysis of this hypothesis is based on Paul Papayano's theory in the book Security Order of Lake and Morgan and Hegemonic Stability Gilpin.

KeyWords: United States, Russia, Bismarkian Order, Offshore Balancing, Hegemonic Order

Article Type: Research Article.

Citation: Rouhi Dehboneh, Majid & Amiri, Abbas (2020). From Hegemony To Bismarkian Order and Offshore Balancing: U.S. Grand Strategy towards Russia after Cold War, 3(2), 409-440.

^{*} Assistant Professor, Department of Political Science, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran (Corresponding Author), majidroohi@iaurasht.ac.ir.

^{**} Ph.D. Student in Political Science, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 409-440.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

China's Financial Multilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019)

Sayed saeed mirtorabi*

Arsalan ghorbani**, Sayed ali monavari***, Mohsen keshvarian azad****

Abstract

The financial order of the international political economy after World War II with the center of the United States and its partners was formed on the basis of the Bretton Woods Conference of 1944, and since then the IMF and World Bank have served as key representatives of this order in the world economy. China's rise and expansion of its influence and economic power, It has led us to see more of this actor in the financial field of international political order. The purpose of this article is to study China's financial minilateralism and its impact on the financial order of the international political economy and the analytical-explanatory method will be answered to this question of how China's financial multilateralism has challenged the international financial order since the 2008 financial crisis? In response, it is assumed that after the 2008 financial crisis, China has created a New parallel historical block to the international financial order by spreading the idea of financial multilateralism to abroad, thereby has challenged the hegemonic position of the existing financial order. The findings show that China has tried by normalization and dissemination Chinese ideas through the Asian Infrastructure Investment Bank, Unconditional Loan Procedures, the BRICS Finance and Reserve Fund, and financial and monetary cooperation with other countries in the framework of the Silk Road Revival Project organized a new type of financial minilateralism outside institutions such as the World Bank and the IMF and created a new configuration in the historical structure of the international institutional order.

Keywords: China, Financial minilateralism, Financial Order, International Political Economy. **Article Type:** Research Article.

Citation: mirtorabi, Sayed saeed, ghorbani, Arsalan, monavari, Sayed ali & keshvarian azad, Mohsen (2020). China's Financial Minilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019), 3(2), 383-408.

* Assistant Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran.

** Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran.

*** Assistant Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran.

**** PhD Student of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author), Mkeshvarian69@gmail.com.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 383-408.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

An analysis of the American-led Global Liberalism Impact on the Rise of Trumpism

Abdollah Ghanbarloo*

Abstract

Donald Trump got more than 74 million votes in the 2020 presidential election, making a record for the defeated presidential candidate in the United States history. Trump managed to get this result, while he and his administration had been under a wave of accusations including racism, populism, and mismanagement at home and abroad. The 2020 election results indicated that Trump's nationalist discourse despite rejecting the values of a liberal international order, has taken deep roots across the US society. This article aims to answer the question of why the United States during the Trump presidency turned against the US-led liberal international order. In response, this article focuses on the increasing costs of US hegemonic role in international relations. The article as a mixed-method research focuses on the theory of hegemonic stability, arguing that Trumpism has been a result of American hegemonic foreign policy during recent decades.

Keywords: The United States, liberal hegemony, globalism, Donald Trump, nationalism, protectionism, trade war, unilateralism.

Article Type: Research Article.

Citation: Ghanbarloo, Abdollah (2020). An analysis of the American-led Global Liberalism Impact on the Rise of Trumpism, 3(2), 357-382.

* Associate professor in the Dept. of International Relations, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS), Tehran, Iran, Ghanbarloo@ihcs.ac.ir.

China's Belt and Road Initiative in Western Asia from the perspective of international political economy theories

Reza Azizi*

Amir M. Haji-Yousefi**

Abstract

China's Belt and Road Initiative (BRI) is basically a global project and thus the existing literature has explored it broadly. This article seeks to explore the literature especially those focused on the BRI's effects in Western Asia. This literature has tried to explain it by employing international relations and political economy theories. By dividing this literature into four categories of realist, liberalist, constructivist, and Marxist, this article argues that despite the importance of the analysis of BRI in Western Asia by the existing literature, they are often based on predictions without enough objective data and are also reductionist. In a way that some have approached it via power politics (realism), some others through politics of wealth (liberalism), some via identity politics (constructivism), and finally some through the class politics (Marxism). By comparing the existing approaches, this article argues that Keohane and Nye's theory of international regimes, which is not being used in any existing theory about Belt and Road Initiative in Western Asia, provides a better theoretical framework for analyzing the BRI in Western Asia, because it takes into consideration some important factors such as developments in technological field, the growth rate of gross domestic product, and the governments' objectives in pursuing economic policies and it fits better the objective data and realities of contemporary Western Asia.

Keywords: International Political Economy, Western Asia, Belt and Road Initiative, international regimes.

Article Type: Research Article.

Citation: Azizi, Reza & Haji-Yousefi., Amir M. (2020). China's Belt and Road Initiative in Western Asia from the perspective of international political economy theories, 3(2), 331-355.

* Ph.D Candidate of International Relations, Department of Political Science and IR Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

** Associate Professor Department of Political Science and IR Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author), am-yousefi@sbu.ac.ir.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 331-355.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

The Linkage of the Neoliberal Power-Knowledge System: A Case Study of Thatcherism

Pouriya Parandoush *

Mohammadreza Tajik **, Reza Najafzadeh ***

Abstract

In this study, neoliberalism has been studied as a phenomenon resulting from the rupture in the Keynesian liberal power-knowledge system. Then, with the genealogical method of the neoliberal knowledge system, Thatcherism represents a prototype of the necessary connection between the neoliberal power-knowledge system. For this purpose, the dialectical theoretical framework of the power-knowledge system has been adopted. After intensive examination of the foundations of the neoliberal knowledge system, the political philosophy of neoliberalism has been addressed by dealing with ordo-liberalism and the idea of the social market on the one hand, and the Chicago school as new economic Imperialism on the other. Finally, the necessary connection of this neoliberal system of knowledge/episteme with the system of power finds itself in Thatcherism. The fundamental question in this research is to discover the foundations that led to the rise of neoliberalism and can be found in Thatcherism and Reaganomics as the political machine of this dominant institution. Thus, following the roots of neoliberalism as restructured capitalism in the dialectical theoretical realm of the power-knowledge system and its political manifestation in practice, the present paper follows this articulation under Thatcherism. For this purpose, following the principles of Foucault's theory of knowledge-power; Foucault's method of genealogy has been used to understand the lineage of the neoliberal system of knowledge, and a kind of radical hermeneutics is used to understand the outlines of neoliberalism in the formulation of its power-knowledge system called Thatcherism.

Keywords: Neoliberalism, Thatcherism, Political economy, Keynesianism, Capitalism, Imperialism, Genealogy.

Article Type: Research Article.

Citation: Parandoush, Pouriya, Tajik, Mohammadreza & Najafzadeh, Reza (2020). The Linkage of the Neoliberal Power-Knowledge System: A Case Study of Thatcherism, 3(2), 303-330.

* Ph.D. Candidate, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

** Associate Professor, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

*** Assistant Professor, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
(Corresponding Author), najafzadeh.reza@gmail.com.

Ali Alizadeh and Hamed Kazemi; 511

Iran's Political Settlement and Challenges for Effective Industrial Policy

Barzin Jafartash Amiri; 537

**A Comparative Analysis of Political & Economic Components of political
Instabilities in the Islamic Republic's Six Political Life**

Somayeh Ahmadi and Abbas Hatami; 565

**The Political Economy Approach to the Economic Policies during Ahmadinejad's
Presidency**

Alireza Samiee Esfahani, Houriyeh Dehghan, Ali Mokhtari, and Ali Bagheri
Dolatabadi; 595

**An Explanatory Pattern of the New Institutional Economics on the Influences of
Oil Income on the Iranian Economy**

Jamal Fathollahi and Seyyed Mohammad Bagher Najafi; 629

Contents

The Linkage of the Neoliberal Power-Knowledge System: A Case Study of Thatcherism

Pouriya Parandoush, Mohammadreza Tajik, and Reza Najafzadeh; 303

China's Belt and Road Initiative in Western Asia from the perspective of international political economy theories

Reza Azizi and Amir M. Haji-Yousefi; 331

An analysis of the American-led Global Liberalism Impact on the Rise of Trumpism

Abdollah Ghanbarloo; 357

China's Financial Minilateralism Initiative and Challenging the International Financial Order (2008-2019)

Sayed saeed mirtorabi, Arsalan ghorbani, Sayed ali monavari, and Mohsen keshvarian azad; 383

From Hegemony To Bismarkian Order and Offshore Balancing: U.S. Grand Strategy towards Russia after Cold War

Majid Rouhi Dehboneh and Abbas Amiri; 409

Opportunities of the Shale Revolution for the European Union's Regional Energy Security Complex

Ali Adami, Majidreza Momeni, and Mohammad Hosein Ansari; 441

Technology Transfer Policy Making in Developing Countries and the Position of Government in it

Farzaneh Noori, Sohrab Delangizan, and Bijan Rezaee; 473

Saudi Arabia's Political Economy in the Red Sea

Biannual Journal of International Political Economy Studies

Volume 3, Number 2, Autumn and Winter 2020-2021

Publisher:

Political Science Board
Faculty of Social Science,
Razi University

Director in Charge and Editor-in-Chief:

Farhad Daneshnia

Managing Editor:

Soraya Sharifi

Address: Faculty of Social Science, Razi University,
Shahid Beheshti Blvd, Kermanshah, Iran

Tel: 08338360650

Web: <https://ipes.razi.ac.ir>

Email: ipes@razi.ac.ir